

تفسیر

رُوحِ اِيْمَانٍ وَ رُوحِ اُنْجَانٍ

تصنيف: جمال الدين

شيخ ابوالفتح رازمي

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶

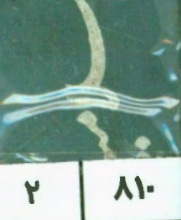
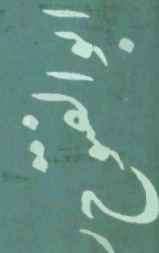


۶۰ ریال

THE UNIVERSITY OF CHICAGO PRESS

1960

CHICAGO, ILLINOIS



۲

۸۱-

۱۱

۶۲

کتابخانه
۶۰۲/۲۶

۵۷۳۲۵۱



کتابخانه ملی و اسناد ایران

تفسیر

رُوحُ الْبِحَانِ وَ رُوحُ الْبِحَانِ

تصنیف : جمال الدین

شیخ ابوالفتح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم : آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

تصحیح علی اکبر غفاری

مجلد یازدهم

حق چاپ محفوظ

۱۳۹۸ هجری

* (چاپ اسلامیہ) *

سورة الواقعة

بدانکه اینسوره مکی است و عدد آیات او نود و شش است و سیصد و هفتاد و هشت کلمه است و هزار و هفتصد و سه حرف است ، و روایت است از ابوطیبه که عثمان بن عفان در پرسیدن عبدالله مسعود رفت و او بیمار بود بیماری که از آن با پیش خدای رفت ، گفت از چه مینالی ؟ گفت از گناهم ، گفت چه آرزو کنی گفت رحمت خدایم ، گفت طیبی را بیارم ؟ گفت الطیب امرضی ، گفت طیب مرا بیمار کرد ، گفت عطایت فرمایم گفت حاجت نیست مرا بآن و من برم مثل اینحال . گفت بفرمایم تا بدختر کانت دهند ، گفت ایشانرا حاجت بآن نیست با آنکه من ایشانرا سورة الواقعة بیاموخته ام ، و فرموده ام تا میخوانند ، و من از رسول ﷺ شنیدم که هر که او سورة الواقعة بسیار گوید هر گز درویش نشود ، و هلال بن یسار روایت کرد از مسروق که گفت هر کسی او خواهد که خبر او لینان و آخرینان و خبر اهل بهشت و اهل دوزخ و خبر اهل دنیا و خبر اهل آخرت بداند باید که سورة الواقعة بخواند تا از همه با خبر گردد.

سورة الواقعة مکیه وهی ست و تسعون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بناام خداوند بخشنده مهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۲) لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَذِبَةٌ (۳) خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ (۴)

وقتی که واقع شد واقعه رستخیز نیست مروقوش را تکذیب کننده بست کننده برافرازنده

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا (۵) وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا (۶) فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا (۷)

آنگاه که لرزیده شود زمین لرزیدنی و زیر و زبر شود کوهها زیر و زبر شدنی پس باشد غباری پراکنده

وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً (۸) فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۹) وَ أَصْحَابُ

و باشید اصنافی سه گونه پس اصحاب دست راست چه باران دست راست و اصحاب

الْمَشْتَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْتَمَةِ (۱۰) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۱) أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۱۲)

دست چپ چه یاران دست چپ و پیشینیان پیشی گیرندگان آن گروه نزدیکانند
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۱۳) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ (۱۴) وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ (۱۵) عَلَى سُرُرٍ
در بهشت‌های پر نعمت گروهی از پیشینیان و اندکی از پسینیان بر تخت‌های از جواهر

مَوْضُوعَةٍ (۱۶) مُتَكَبِّرِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (۱۷) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ (۱۸)

ساخته تکیه کنندگان بر آنها و بروی هم دور میزند بر آنها پسران جاویدماندگان

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۱۹) لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ (۲۰)

با قدح‌ها و ابریق و جامها نه بدر دسر آیند از آن و نه ببخود شوند

وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ (۲۱) وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ (۲۲) وَحُورٍ عِينٍ كَأَمْثَالِ

و میوه‌های را از آنچه برگزینند و گوشت مرغ از آنچه میخواهند و حوران گشاده چشم چون مانند

اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۲۳) جَزَاءَٰ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا

مروارید پوشیده شده پاداش بآنچه بودند میکردند نه میشوند در آن بیهوده را و نه

تَأْتِيًا (۲۵) إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا (۲۶) وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ

منسوب بکناهی را مگر گفتار سلام را سلام را و اصحاب دست راست چه اصحاب

الْيَمِينِ (۲۷) فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ (۲۸) وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ (۲۹) وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ (۳۰)

دست راست در درخت کنار بی‌خار و درخت مورد مکیده شده و سایه کشیده

وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ (۳۱) وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ (۳۲) لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ (۳۳)

و آب روان شده و میوه بسیار نه قطع شده و نه باز داشته

وَفُرْشٍ مَّرْفُوعَةٍ (۳۴) إِنَّا أَنْشَأْنَا مِنْهَا إِنْشَاءً (۳۵) فَجَعَلْنَا مِنْهَا أَبْكَارًا (۳۶)

و فرشهای افراشته بتحقیق ما آفریدیم آنها را آفریدنی پس گردانیدیم آنها را باکره‌ها

عُرْبًا أُمَّرًا (۳۷) لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ (۳۸) ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ (۳۹) وَثَلَاثَةٌ مِنَ

شپفتگان شوهران برای یاران دست راست گروهی از پیشینیان و گروهی از

الْآخِرِينَ (۴۰) وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ (۴۱) فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ (۴۲)

پسینان و یاران دست چپ چه یاران دست چپ درباد سوزان و آب جوشان

وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ (۴۳) لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ (۴۴) إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ

و سایه از دود سیاه نه خنک و نه راحت بخش بتحقیق آنها بودند پیش از این

مُتْرَفِينَ (۴۵) وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَكَانُوا يَقُولُونَ (۴۷)

بنعمت منور شدگان و بودند اصرار میکردند بر گناه بزرگ و بودند میگفتند

إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ۖ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۸) أَوْ آبَاءُنَا الْأَوْلُونَ (۴۹)

آیا چون میمیریم و شدید خاک و استخوان آیا ما حشر شدگانیم آیا و پدران ما پیشینیان

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (۵۰) لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۵۱)

بگو بتحقیق پیشینیان و پسینیان هر آینه فراهم شدگانند تا وعده گاه روز معلوم

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَهْيَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (۵۲) لَا تَكُونُ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُومٍ (۵۳)

پس بتحقیق شما ای گروه گمراه شوندگان تکذیب کنندگان هر آینه خورنده از درختی از زقوم

فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (۵۴) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (۵۵) فَشَارِبُونَ

پس پرکننده اند از آن شکم هارا پس نوشنده اند بر آن از آب جوشان پس آشامنده اند

شُرْبِ الْهَمِيمِ (۵۶) هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ (۵۷) نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا

آشامیدن شتر تشنه این پیش آورد آنهاست روز جزا ما آفریدیم شما را پس چرا

تُصَدِّقُونَ (۵۸) أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ (۵۹) ۚ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (۶۰)

تصدیق نمیکنید آیا پس خبر دهید آنچه را میریزید آیا شما آفریدید او را یا ما هستیم آفریننده گان

نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَٰتِ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶۱) عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ

ما تقدیر کردیم میان شما مرگ را و نیستیم ما پیشی گرفته شدگان آنکه تبدیل نمائیم مانند های شما را

وَ نُنشِئْكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۶۲) وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ (۶۳)

و پدید آریم شما را در آنچه نمیدانید و بتحقیق دانستید آفرینش نخستین را پس چرا پند نمیگیرید

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ (۶۴) ؕ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۶۵) لَوْ نَشَاءُ

آیا پس خبر دهید آنچه را کشت کنید آیا شما میروید آنرا یا ما میروید آنرا اگر بخواهیم

لَجَعَلْنَاهُ حُطًا مَّا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ (۶۶) إِنَّا لَمَغْرُمُونَ بَلْ نَحْنُ مَخْرُومُونَ (۶۷)

میکردانیم آنرا خشک ریز ریز پس بگردید تمجب کنید بتحقیق ما تاوان زده گانیم بلکه ما محروم شده گانیم

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۶۸) ؕ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ (۶۹)

آیا پس خبر دهید آب آنچنانی را که می آشامید آیا شما فرود آوردید آنرا از ابر یا ما می فرود آوردن گان

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۷۰) أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱)

اگر بخواهیم میگردانیم آنرا تلخ پس چرا شکر نمیگزارید آیا پس خبر دهید آتش آنچنانی را که افروزید

ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً وَرَمَاعًا

آیا شما آفریدید درخت آنرا یا ما آفرینندگانیم ما قرار دادیم آنرا یاد آوری و بهره ای برای

لِلْمُتَّقِينَ (۷۳) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴) فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ

نزول کنندگان پس تسبیح کن بنام پروردگار تو که بزرگ است پس سوگند یاد نمیکنم باوقات نزول

النُّجُومِ (۷۵) وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (۷۶) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ

ستارگان و بتحقیق آن هر آینه سوگندی است که اگر بدانید بزرگ است بتحقیق آن قرآنی است

كَرِيمٌ (۷۷) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (۷۸) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۷۹) تَنْزِيلٌ

بزرگوار در کتاب پوشیده که باید نرسند او را مگر پاک شده گان فرود شده ایست

مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (۸۰) أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ (۸۱) وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ

از پروردگار جهانیان آیا پس باین خبر شما بی اعتنائی کننده اید و میگردانید روزی خود

أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ (۸۲) فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۳) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴)

را که شما تکذیب کنید پس چرا چون رسید بحنجره و شما آن هنگام می نگرید

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِن لَّا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۷۶)

و ما نزدیک تریم بسوی او از شما و لیکن نمی بینید پس چرا اگر هستیذ ناجز داده شدگان

تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷) فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ

بر نمیگردانید آنرا اگر راست گویان پس اما اگر باشد از مقربان بس راحتی

وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ (۸۹) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۰) فَسَلَامٌ

و ریحان و بهشتی است پر نعمت و اما اگر باشید از یاران دست راست پس سلامی است

لَكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (۹۱) وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ (۹۲) الضَّالِّينَ (۹۳)

مرتورا از یاران دست راست و اما اگر باشد از تکذیب کنندگان گمراهان

فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ (۹۴) وَ تَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ (۹۵) إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ (۹۶)

پس پیش آوردی است از آب جوشان و در آوردنی (۱) بدوزخ بتحقیق این حق یقین است

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ *

پس تسبیح کن بنام پروردگارتو که بزرگ است

قوله تعالی (إِذَا رَقَعَتِ الْنُورِيعَةُ) حق تعالی در این آیات ذکر قیامت کرد گفت

« إِذَا » عامل در او مقدر است أي اذ کریاد کن ای محمد ﷺ چون واقع شود و حاصل آید واقع شدنی ، و واقعه وحادثه و نازله و نائبه بیک معنی باشد و اینجا نامی است از نامهای قیامت . المعنی اذا قامت القيامة چون قیامت برخیزد .

(أَلَيْسَ لَوْ قَعَّتْهَا كَاذِبَةٌ) و افتادن آنرا کاذبه نباشد . در او چند قول گفتند : یکی

آنکه « کاذبه » ای نفس کاذبه یعنی هر کس که از او خبر دهد او دروغ نباشد ، لکن المخبر مطابقاً للخبر . و قيل کاذبه أي وقعة کاذبه لاخبار الله تعالی بها و أدلة العقل علیها . یعنی در آن خبر دروغ نیوفتند چه او بخبر خدای تعالی درست شده است و بأدله عقل . و گفتند « کاذبه » بمعنی مصدر است كالعافية والعاقبة ومثله قوله تعالی « لاتسمع فیها لاغیة » أي لغواً وقالوا عائذاً بالله أي معاذ الله و قمت قائماً أي قیاماً ، ولبعض نساء الاعراب ترقص ابنها و تقول قم قائماً قم قائماً أصبت عبداً نائماً .

(خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ) أي وهی خافضة رافعة جمله است در جای صفت واقعه است یعنی

قومی را خفض کند و بدوزخ فرو برد و قومی را رفع کند و بدرجات بهشت در آرد . عکرمه و

(۱) ترجمه‌های زیر خط قرآن از مؤلف نیست و از غلط بودن آن عجب نباید داشت .

سدی و مقاتل گفتند یعنی صیحه ، وقعه او خفض کند آوازا تا نزدیکان را بشنوند و رفع کند تا دوران را بشنوند قال الله تعالی « وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ » بعضی دیگر گفتند خطیران و حبیاران و مستکبران را خفض کند و فرو نهد و ذلیلان و بی قدران را رفع کند [ورفع گرداند] . ابن عطا گفت قومی را بعدل فرو نهد و قومی را بفضل بردارد .

(إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا) أي رجفت . آنکه که زمین را بجنباند جنبانیدنی . کلبی گفت این آنکه باشد که خدای تعالی وحی کند با او از ترس خدای بجنبد ، و ارتج السهم فی الغرض بمعنی اهتز و اضطرب . مفسران گفتند همچنان بجنباند که گهواره کودک تا هیچ بنا بنماند براو والا ویران شود و کوهها بر جای بنماند و اصل رج در لغت تحریک باشد یقال : رججته فارتج أي حرته فتهرک ، و چون مضاعف کنی گوئی رجرجته فترجرج .

(وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا) أي جفت وفتت و پست کنند کوهها را و خرد بمانند آرد بسیس و بسیسه بنزدیک عرب آرد باشد که بازیت تر کنند و آن را زاد کنند . و قال لص من عطفان :

لَا تُخْبِزُوا خُبْزًا وَ بَسًّا بَسًّا وَ لَا تُطِيلُوا بِمَنَاخَ حَبْسًا (۱)

عطاء گفت ببرند آنرا از اصل . سعیدمسیب گفت بشکنند . کلبی گفت برانند بر زمین . حسن گفت از زمین بر کنند نظیره قوله « وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا » . عطیه گفت خرد کنند تا سنگریزه شود بمانند خاک . ابن کیسان گفت شبهه ریگ روان کنند . (فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا) چون گرد شود پراکنده . عبدالله عباس گفت بمانند آفتاب که در سوراخی جهد ذره ای در میان آن پیدا شود . امیرالمؤمنین علی عليه السلام گفت بمانند گرد سم ستور شود . عطیه گفت بمانند شرار آتش که بجهد . و نخعی در شادخواندمنبتاً بالثناء أي منقطعاً . (وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً) و گفت شما سه صفت و سه نوع باشید در قیامت . آنکه بیان کرد که آن سه کدامند گفت :

(فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) أصحاب دست راست باشند آنانکه ایشانرا بر دست راست بیهشت برند . عبدالله عباس گفت آنان باشند که بردست راست آدم باشند . ضحاک گفت آنان باشند که نامه های ایشان بدست راست دهند . حسن و ربیع گفتند آنان باشند که خجسته و مبارک باشند (۲) بر خود و عمر ایشان در طاعت خدای تعالی مستغرق شده باشد و ایشان تابعان باحسان اند

(۱) نان نپزد که مدت بسیار بگذرد بلکه آرد بازیت تر کنید و در اقامت گاه بسیار نمازید .

(۲) میمنت بمعنی مبارکی با مشامه مناسبتر است .

قرن دوم از عصر رسول (ما أصحابُ النَّمِيمَةِ) این بر سبیل تعجب گفت تا رسول بعجب آرد چنانکه گوید زید و ما زید رجل و أي رجل مردی و چه مردی زید و کدام زید ؟ یعنی صفت او بحدی است که نمیتوان گفتن همچین مبهم فرو میگذارند .
(و أصحابُ النَّمِيمَةِ) وهی مفعله من الشؤم . عرب دست چپ را شومی خوانند
قال الشاعر:

السُّمُّ وَ الشَّرُّ فِي شَوْمِي بِيَدَيْكَ لَهْمُ وَ فِي يَمِينِكَ مَاءُ الْمُنْزَنِ وَ الضَّرْبُ (۱)
ومنه الشَّامُ واليمن برای آنکه شام بردست چپ کعبه است و اليمن بردست راست کعبه ، و مراد آنانند که ایشانرا بردست چپ بدوزخ برند ، و گفتند آنانند که نامه های ایشان بدست چپ دهند در قیامت . حسن گفت آنان باشند که بر خود شوم باشند و عمر ایشان در معصیت گذشته باشد (ما أصحابُ النَّمِيمَةِ) علی هذا الوجه المذكور .

(وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ) در معنی او چند قول گفتند : یکی آنکه سابق بودند در متابعت انبیاء سابق باشند در پیشوائی امت تا ائمه هدی باشند و گفتند معنی آنستکه سابقان بطاعت سابقان بر حمت باشند و اینجمله است از مبتداء و خبر یعنی سابقان در این خصلت سابقان در این نعمت باشند و سابق را بر لاحق برای آن فضل باشد که او که مقتدا بود در خیر و طاعت در او نگرند و بر سیره او بروند فله أجرها و أجر من عمل بها باشد . ابن سیرین گفت سابق آنانند که بدو قبله با رسول ﷺ نماز کردند دلیله قوله « و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار » کعب گفت اهل قرآن باشند که فردای قیامت تاجها بر سر دارند . عثمان بن ابي سودة گفت آنان باشند که بر سبق اند دیگران را بمسجد رفتن و بجهاد شدن فی سبیل الله . عبدالله سمیط گفت مردمان سه اند یکی آنکه افتتاح عمر بخیر و طاعت کند آنکه بر آن بایستد او از جمله سابقان و مقرر بان باشد ، و دیگر آن بود که بابتداء عمر بگناه تخلیط کند آنکه توفیق دریابد او را تا توبه کند و با درگاه خدای شود او از اصحاب اليمين باشد اهل بهشت باشد و بر دست راست رود . سوم مردی باشد که با آغاز عمر معصیت و بر آن اصرار کند و مداومت کند تا بمردن او از اهل دوزخ باشد و صاحب دست چپ بود . عبدالله عباس گفت معنی آنست که سابقان در هجرت سابقان باشند در آخرت . امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت سابقان پنجاه سابقان بهشت باشند . عکرمه گفت السابقون إلى الاسلام . ربع انس گفت إلى إجابة رسول الله .

(۱) زهر و بدی در چپ تست برای آنها و در دست راست تو آب باران و غسل .

ضحاک گفت إلى الجهاد . قرظی گفت إلى کلّ خير چون نیک اندیشه کنی آن کس که جامع بود سبق را در این همه خصال جز أمير المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام نبود . اما سبق اسلام اتفاق است که اول کس از زنان خدیجه علیها السلام بود و از مردان أمير مؤمنان علی علیه السلام و از اینجا می گوید :

سَبَقْتِكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرًّا
 غلاماً ما بَلَغْتَ وَأَنْ حُلْمِي (۱)
 ومیفرماید « وَ لِي السَّبْقَةُ فِي الْإِسْلَامِ طِفْلاً وَ وَجِهاً ، و میگوید :

صَدَقْتُهُ وَ جَمِيعُ النَّاسِ فِي بُعْمٍ
 مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْإِشْرَاكِ وَ النَّكْدِ (۲)

این و مانند این بنظم و نثر می گوید و کس را براو انکار نیست و حدیث ابوذر که گفت از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت « یا علی أنت أول من آمن بی و أول من یصافحنی یوم القیامة و أنت الصّدیق الأكبر و الفاروق الأعظم تفرّق بین الحقّ و الباطل و أنت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمة » و اخبار در مانند این بیحد است از طریق ما و طریق مخالفان . اما در سبق در نماز قوله صلی الله علیه و آله « صلّت الملائكة علیّ و علی علیّ سبع سنین لانه لم ترفع صلاة من الارض الی السماء الا منی و من علیّ » و از أمير المؤمنین علی علیه السلام روایت است که او گفت در چند موقف « ولقد صلّیت قبل الناس لسبع » و حدیث عقیف بن عبدالله و عباس بن عبدالمطلب رفته است پیش از این ، و آنکه گفت « والله لا أعرف علی هذا الدّین غیر هؤلاء الثلاثة » یعنی النبی صلی الله علیه و آله و آله و علیاً علیه السلام و خدیجة علیها السلام . و سبق در جهاد پوشیده نیست و نماز بدو قبله با اتفاق ، او کرد و تنی چند معدود ، چه بعضی آن بودند که سابق بودند به بیت المقدس با رسول علیه السلام نماز کردند و بکعبه نرسیدند . و بعضی آن بودند که نماز به بیت المقدس در نیافتند ، که ایشان در اسلام آمدند قبله با کعبه گردانیده بودند . یک روز حدیث أمير المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند از عبدالله عباس گفت « ذکرت والله أحد الثقلین سبق بالشهادتین و صلّی الثقلین و بایع البیعتین و اعطی البسطنین و هو أبو الحسن و الحسن علیهما السلام و ردّت له الشمس مرتین من بعد ما غابت عن الثقلین و جرّد السیف تاریتین و هو صاحب الکرّتین فمثله فی الامّة کمثل ذی القرنین ذلك مولای علی بن أبیطالب علیه السلام » گفت والله که نام مردی بردی که از آن دو بنگاه یکی او است یعنی قرآن و عترت فی قوله صلی الله علیه و آله « إنّی تارک فیکم الثقلین » سبق برد بشهادتین

(۱) پیشی گرفتم از شما با اسلام در حالی که کودک بودم بحلم نرسیده .

(۲) تصدیق او کردم با آنکه همه مردم در تاریکی بودند از گمراهی و شرک و بدبختی ..

بتوحید و نبوت. بدو قبله با رسول الله ﷺ نماز کرد به بیت المقدس و کعبه. و دو بیعت با رسول کرد بیعت العقبه و بیعت الشجرة، و او را دو بسطت دادند یکی بسطت علم و یکی بسطت جسم. و او پدر حسن و حسین علیهما السلام است، و آفتاب برای او دو بار باز آوردند پس از آنکه فرو شده بود از هر دو قبله، و دو بار تیغ بر آهیخت یکی برای تنزیل و یکی برای تأویل، و او خداوند دو کرامت و مراد بدو کرامت دور جمع است یعنی دو بار بر امامت او اقرار کردند یکبار روز غدیر خم و یکبار روز بیعت پس از قتل عثمان. مثل او در امت چنان است که مثل ذوالقرنین و او مولای من است امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام، و بعضی از بزرگان بسیار گفتی تقدّموا تقدّموا در خیرات مقدّم باشید تا در مقامات مقدّم باشید. در خبر است که چون در بهشت یکی از جمله سابقان از سرای خود بیرون آید از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت بدانند گویند این نور سابقان است و نور مقرر بان.

(اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) - گفت ایشان مقرر بان و نزدیکان باشند و این عبارت باشد از علو منزلت و رفعت درجه تشبیهاً بمن کان قریباً من السلطان مقرر بان بحضرت ه.

(فِي جَنَّاتٍ الذَّهَبِ) در بهشتهای نعیم باشند، و بعضی نحویان گفتند « السابقون » مبتدا است و « السابقون » دیگر صفت او است و « اولئك المقربون » خبر مبتدا است.

(ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاُولَیِّیْنَ) گروهی باشند از اولیّان، والثلاثة الجماعة، و مراد با اولیّان امتان گذشته اند از امم انبیاء علیهم السلام.

(وَ قَلْبِیْلٌ مِنَ الْاٰخِرِیْنَ) و اندکی از آخرینان یعنی امت رسول ﷺ.

(عَلٰی سُرُرٍ مَوْضُوْنَةٍ) بر سریرهای بافته زردرسیم مکرر بان انواع جواهر و مرصع، و

وضین بافتنی باشد چون بافتن درع و قال الاعشى :

وَ مِنْ تَسْجِ دَاوُدَ مَوْضُوْنَةٍ تَسَاقُ اِلَیَّ السَّحٰی عِیْرًا فَعِیْرًا (۱)

و منه وضین الناقة و آن تنگ او باشد از دوال بافته، قال :

تَقُوْلُ وَ قَدْ دَرَأْتُ لَهَا وَضِیْنِیْ اَهْذَا دِیْنَهُ اُبْدًا وَ دِیْنِیْ (۲)

کلبی گفت طول هر سریری سیصد گز باشد چون بنده خواهد تاپای بر او نهد سر فرود آرد تا پای بر او نهد. آنکه با جای خود شود. ضحاک گفت موضوٰنة مصفوفة: با یکدیگر نهاده در صف. و این روایت علی بن طلحه است از عبدالله عباس.

(۱) واز بافته داود زهری که سوی آن قبیله میاورند کاروان در پی کاروان.

(۲) وقتی تنگ دوال را برای او آماده کردم میگفت آیا رفتار من با او همیشه این خواهد بود.

(مُتَكَبِّينَ عَلَيْهِمُ مَتَقًا بَلِينًا) تکیه زده باشند بر آن سریرهای روی بروی کرده گفتند در نشست و خاست ، و گفتند در زیارت یعنی متزاور باشند ، زیارت یکدیگر روند .
(يَطُوفُ عَلَيْهِمْ) میگردند برایشان غلامانی کودکان بزاد مخلد مؤبد که هرگز نمیرند و پیر نشوند و از حالت کودکی و نازکی نبرگردند نه چنان باشند که خدم دنیا بیشتر از يك دوسال صلاحیت خدمت ندارند . عکرمه گفت منعم باشند . سعید جبیر گفت مقرر طون گوشواره دارند برای آنکه خلد گوشوار باشد بتازی قال الشاعر:

وُ مَخْلَدَاتٍ بِاللَّجِينِ أَتْبَاجُهُنَّ أَقَاوِزُ الْكُتْنَبَانِ (۱)

حسن بصری گفت کودکان أهل دنیا باشند ایشان را طاعتی نبود که بر آن ثواب گیرند و معصیتی نباشد ایشان را که بر آن عقاب کنند پس در بهشت خدمت أهل بهشت کنند ، و در خرد آمده است که اطفال کفار خدم أهل بهشت باشند .

(بِأَكْرَابٍ) جمع کوب باشد و آن کوزهایی باشد که دسته ندارد (وَ أَبَارِيقَ) جمع ابریق باشد و آن کوزه بود که باجره (۲) باشد و وزن او افعیل باشد من البرق (وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ) و کأسی که در او خمر باشد خمیری روان که ظاهر باشد بچشمها و « معین » مفعول باشد از عین و أصله من عانه اذا ملحه بعینه .

(لَا يُصَدِّعُونَ عَنْهَا) و صداع و درد سر نباشد ایشان را از آن . و آنچه از باب بیماری بود بر فعل مجهول گویند عرب نحو حمَّ الرجل فهو محموم و صدع فهو مصدع و قد أفلج من الفلج ولقي من اللقوة . (وَ لَا يَنْزِفُونَ) و از آن مست نشوند يقال نزع الرجل فهو نزيف و منزوف اذا سكر كان الخمر نزع عقله أي انزفت تشبيهاً بالبئر المنزوفة اذا نزع ماؤها وانزفت لغة فيه قال الابيرد :

لِعَمْرِي لَئِنْ أَنْزَفْتُمْ أَوْ صَحَوْتُمْ لَبِئْسَ النَّدَامَى كُنْتُمْ الـ أَبْجَرُ (۳)

حمزه و کسائی و خلف خواندند « ولا ينزفون » أي لا ينقد خمرهم من قولهم أنزف الرجل إذا صار ذادنٌ مُنزفٌ كقولهم أجب الرجل إذا صار ذابلاً جربى ، وأصح إذا صار ذابلاً صحاح ومنه الحديث «ولا يوردن ذوعاهة على مصح» و أعطش اذا صار ذاسائمة عطشى قال : « كقربة ذى

(۱) اثباج جمع ثبج اینجا مراد کفل و ردیف است و اقواز جمع اقواز و جمع الجمع قوز: تل ربك

مدور است گوید زنانی با گوشوار سیمین گوئی کفل‌های آنان مانند تل‌های گردریگ است .

(۲) جره آن است که امروز لوله گویند در شیشه و امثال آن .

(۳) ای آل ابجر بجان خودم سوگند که اگر مست باشید یا هشیار بد ندیمانی هستید .

الثلة المعطش، (۱) .

(وَ فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ) وميوه از آنچه ایشان خواهند و اختیار کنند .
 (وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ) و گوشت مرغان از آنچه آرزو کنند . ابوسعید خدری
 روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت در بهشت مرغانی میپزند که هریکی هفتاد هزار پر
 دارند یکی از ایشان بیاید در آن حال که مؤمن طعام خورد و بر صفحه او افتد و پرها بیفشاند از هر
 پری از آن لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از زبده نرمتر و از انگبین شیرین تر که
 هیچ لونی با لونی نماند آنکه ببرد و برود .

(وَ حُورٌ عِينٌ) ابوجعفر و کسائی خواندند و مفضل درشاذ « و حور عین » بجره راء
 و نون عطفاً علی قوله « بأكواب و أباريق » و « لحم طير » و بعضی أهل معانی این قراءت ضعیف
 داشتند گفتند برای آنکه حوران را نگردانند ، و انما خمر گردانند پس اختیار رفع کردند
 فی حور عین علی تقدیر لهم حور عین او علی أنه عطف علی قوله « ولدان مخلدون » پس بر این
 قراءت گرداننده و طواف کننده ولدان باشند و حوران ، و بر قراءت جرّه ایشان مطوف بهن باشند
 بمعنی آنکه عرض کنند ایشان را بر مؤمنان . و آنچه ایشان الزام کردند که در عادت نیست که
 ایشانرا گردانند . گوئیم لازم آید که فاکهه و لحم طیر برفع خوانند که آن نیز عادت نیست
 که گردانند و انما عادت در خمر است ، پس این را تأویل باید کردن ، و تأویل آنستکه بر
 معنی حمل کنند ، و معنی آیه آنستکه تنعمون بفاکهه و لحم طیر و حور عین ، یا در کلام فعلی
 اضمار کنند که لایق حال باشد چون طوف لایق حال نیست بحور عین و ذلك قولنا ینعمون بحور
 عین كما قال الشاعر :

إذا ما الغانباتُ برزْنَ يوماً
 وزَّججنَّ النحواجبَ و الشفبونا (۲)
 أي و كحلن العيون لأنها لاتزجج . ومثله متقلداً سيفاً و زمحاً و مثله علفتها تبتاً و ماءً بارداً
 و أما مثال حمل بر معنی چنان بود که شاعر گوید :
 جتني بمثل بني بدرٍ لِقَوْمٍ مهم
 أو مثل إخوةٍ منظور بن سيار (۳)

(۱) معطش کسی است که چهارپایان او تشنه باشند ، و نله گروه و دسته چنانکه خواهد آمد و قر به
 مشك است .

(۲) وقتی زنان جوان بیرون آیند و ابروها را پیراسته و چشمها را سرمه کشند .

(۳) کسی را بیاورد که مانند فرزندان بدر باشند سودمند برای قوم خود یا مانند برادران منظور

ابن سيار .

نصب مثل برای آن کرد که معنی جننی بههات باشد و كذلك علی قراءه من قرأ «و حوراً عیناً» بالنصب ای و يعطون حوراً عیناً و این قراءت نخی است، و أشهب العقیلی درشاذ « و حورعین» زنانی سیاه چشم و فراخ چشم جمع حوراء و عیناء باشد .

(كَأَمْثَالِ اللَّكْوِ لَوْ لَمْ يَكُنْ) مانند مروارید پوشیده که هوا در او اثر نکرده باشد از آنکه مکنون و مصون و محروس بوده باشد تا صفاء لون و ضیاء او برجای خود بود . قال عمر ابن ابي ربيعه:

هي ز هراء مثل 'لؤ' لؤة النفا — و اص مبيزات من 'لؤ' لؤة مكنون (۱)
 (جزاء) نصب بر مفعول له باشد ای يفعل ذلك بهم جزاء و مكافاة ، اینكه دهند ایشان را برسبیل جزاء و مكافات دهند بآنچه کرده باشند از فعل طاعات و اجتناب مقبحات ، ام سلمه گفت از رسول ﷺ پرسیدم که حورعین چه باشد ؟ گفت زنانی سفید روی فراخ چشم . انس مالك روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی حورالعین را از زعفران آفرید . أبو امامه روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هیچ مؤمن نباشد والا^۱ او را هفتاد زن باشد از حورالعین و هفتاد از میراث اهل دوزخ هر یکی از ایشان را اندامی باشد شهبی و مردان را آلتی بود که ضعیف نشود . عبدالله مسعود گفت از رسول ﷺ شنیدم که گفت نوری در بهشت پدید آید اهل بهشت گویند این نور چیست ؟ گویند روشنائی دندان حوری است که در روی شوهر خود بخندید . و در خبر است که چون حورالعین در بهشت بخرامد از خلخال و سوار و نعلین او آواز تسبیح و تهلیل و تمجید میآید . مجاهد گفت حور را برای آن حور خوانند که یحار فیها الطرف که چشم در او متحیر بماند .

(لا یسمعون فیها لغوا) گفت در این بهشتهما سخن بیهوده و بی معنی نشنوند .
 (و لا تأثیما) و نه نیز نسبت کردن باثم و بزه یعنی یکدیگر را نگویند « أثمت » بزه کار شدی باینکه گفتی :

(إلا قبیلاً) این استثناء منقطع است الا^۲ گفتار (سلاماً سلاماً) و نصب قبلاً بر استثناء است و نصب سلاماً بر مصدری است محذوف الفعل ای و یسلمون سلاماً و روا بود که مفعول به باشد و التقدير بل یسمعون سلاماً سلاماً ، و شاید که قول بعضی بود بعضی را سلمك الله سلاماً كما قال تعالی « والله أنبتكم من الارض نباتاً » آنکه ایشانرا بنامی دگر بخواند أعنی اهل بهشت را وصف نعیم و منازل ایشان کرد گفت :

(۱) آن زن درخشان است مانند مروارید غواص و از میان مروارید های محفوظ ممتاز .

(وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ) گفت اهل دست راست چه اهل و مردمانی باشند ایشان .

(فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ) در میان درختان سدر باشند و سدر بهشت میوه دار باشد ، ثمرها کماثل القلال میوه اومانند سبوها بود «مخضود» بر او خار نباشد کانه خضد شو کها ای قطع ، و منه الحديث في ذكر المدينة «لاتخضد شو کها ولا يعضد شجرها» و گفتند سدر درخت نبق باشد و مخضود آن بود که شاخش دوتا شده باشد از بسیاری میوه و این قول عبدالله عباس است و مجاهد وقتاده و ضحاک و عکرمه ، وقال امية بن أبي الصلت في وصف الجنة :

إِنَّ الْحَدَائِقَ فِي الْجَنَّةِ جَلِيلَةٌ فِيهَا النُّكُورُ عِبُ سِدْرٍهَا مَخْضُودٌ (۱)
(وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ) در روایت است که امیر المؤمنین عليه السلام خواند و طلح بعین و جمله قرء بجاء خواندند . قیس بن سعد گفت کسی بر امیر المؤمنین عليه السلام میخواند طلح بجاء گفت « و طلح » ما شأن الطلح . طلح چه باشد ؟ و آن را چه کار است اینجا ؟ طلح بعین بر خوان آنکه بخواند « و نخل طلحها هضم » گفتند یا امیر المؤمنین در مصحفها چنان است بنگردانیم آنرا گفت رها کنید که «القرآن لایهاج الیوم ولایحول» . قرآن امروز بنگردانند . بیشتر مفسران گفتند طلح بنزدیک عرب درختان بزرگ که آنرا تنه باشد و قال بعض الحداء :

بَشْرَهَا دَلِيلُهَا وَ قَالَا غَدَا تَرَيْنَ الطَّلْحَ وَالْحَبَالَ (۲)

زجاج گفت ام غیلان باشد جز که بجای شوك او را میوه باشد و قوله تعالی « منضود » أي منظوم بالثمر بار و میوه او برهم نهاده باشد بمانند مهرک بر پیوسته از اصل ساق تا بر شاخها مسروق گفت درختان بهشت همه چنین باشد (وَ ظِلٌّ مَّسْنُودٌ) و سایه کشیده ممتد که آفتاب آنرا منسوخ نکند . ربیع گفت سایه عرش باشد ، عمرو بن میمون گفت سایه او هفتاد هزار ساله راه باشد . أبو عبیده گفت عرب روزگار دراز را و عمر دراز را و هر چیزی که منقطع نشود آنرا ممدود خوانند قال لبید :

غَلَبَ السَّبْقَاءَ وَ كَانَ غَيْرَ مُغْلَبٍ ذَهْرٌ طَوِيلٌ دَائِمٌ مَّسْنُودٌ (۳)

(۱) باغها در بهشتها بسیار باشکوهند در انجا است دختران پستان بر آمده درخت کنار در آنجا از پر باری خم شده .

(۲) یکی در حدی خواندن گفته است راهنماهای آن زن باو گفتند فردا درخت طلح را با حبال خواهی دید و حبال درخت انگور است .

(۳) روزگار دراز و جاودان که همیشه برپا است و کسی بر او غلبه نمیکند ، برماندن دیگران غالب آمده یعنی همه را فانی میکند و در بعض کتب غلب العزاء آمده است یعنی شکیبائی را برد و بر صبر غالب آمد .

عبدالله عباس گفت در این آیه درختی است در بهشت بیک ساق که اهل بهشت جمله در زیر او حاضر آیند و حدیث کنند و احوال دنیا یاد کنند و گویند در دنیا ملامتی بود که آن تعلق کردندی و سماع ، خدای تعالی بادی بفرستد تا برگهای آن درخت برهم زند از آنجا آوازی بیرون آید که کس چنان نشنیده باشد ، و روایت کردند که رسول ﷺ گفت در بهشت درختی هست که سوار تیز تک صد سال در سایه آن می رود هنوز بآخر نرسیده باشد . آنکه گفت بخوانید اگر خواهید « وظل ممدود » .

(وَ مَاءٌ مَسْكُوبٌ) ای مصبوب یعنی آبی رونده که هرگز منقطع نشود و نه در حدود باشد ، بل بروی زمین راست می رود . مزاحم بن داود گفت مرا برادری بود صالح و حق مادر نکو نگاه داشتی با پیش خدای شد شبی در خوابش دیدم گفتم برادر مدتی است که میجوام تا بدانم که تو در چه ای ؟ گفت « فی سدر مخضود وظل ممدود و ماء مسکوب » .
(وَ فَاكِهَةٌ كَثِيْرَةٌ) و میوه بسیار .

(لَا مَقْطُوعَةٍ) بالازمان (وَ لَا تَمْنُوعَةٍ) بالاثمان باوقات منقطع نشود و بیها ممتنع نشودنه آن بود که وقتی باشد و وقتی نباشد چون میوه های دنیا و کس را از آن منع نکنند بهیچوجه چه بهشت سرای راحت باشد و اباحت ، در او منع نبود از هر چه خواهند . گفتند در او دیوارهای دراز و درهای بسته نبود چنانکه در دنیا . گفتند بیاز کردن منقطع نشود بل هر گسه که از او چیزی بگیرند مانند آن پدید آید بر او ، و در خبر است که رسول ﷺ گفت هیچ میوه از درختان بهشت باز نکنند الا آنکه بجای او دوچندان پدید آید .

(وَ فُرْشٌ مَرْفُوعَةٌ) و بسترها برهم کرده و افراشته . أبو سعید و أبو هریره گفتند رسول علیه السلام گفت در این که ارتفاع آن درهواچندان باشد که از زمین تا آسمان . أبو امامة الباهلی گفت اگر از این جا چیزی بزیر افکنند بهفتاد سال بزمین رسد . أمير المؤمنین علی ﷺ گفت مرفوع باشد بر سریرها یعنی بر زمین نبود بل بر سریرهای فکنده باشد . گفتند فراش در آیه کنایت است از زنان برای آنکه عرب زنان را فراش خوانند و لباس ، و این کنایت است از ایشان بر آنکه فراش محل ایشان باشد و مراد بمرفوعه آن است که بدرجه علیا باشد در کمال و جمال و خصال گفتند دلیل صحت این قول :

(إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً) باشد ما بیافریدیم ایشان را مبتدا آفریدنی .
(فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا) و ایشان را دوشیزه و أبكار آفریدیم (عُرُبًا أَتْرَابًا) جمع عرب و به

باشد و آن زنی باشد که شوهر را دوست دارد و او را شوهر دوست دارد . این قول حسن است و مجاهد وقتاده و سعید جبیر و روایت والبی از عبدالله عباس قال لبيد :

قَفِي النُّحْدُوجِ عُرُوبٌ غَيْرُ فَا حِشَّةٍ رِيَا الرُّوَادِفِ يَغْشَى دُونَهَا السُّبَّصَرُ (۱)
 عکرمه گفت زنان ناز کننده غنجات باشند . اُسامة بن زيد گفت عرباً أي حسنات الکلام نیکو سخن باشند . تمیم بن حلیم [حذلم ظ] گفت حسنات التبعّل نیکو عشرت باشند باشوهران «اتراباً» همسالان باشند درسن با یکدیگر . أبوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت اهل بهشت چون در بهشت روند امرد باشند سفید روی جعد موی برسن سی و سه سالگی بخلق آدم ، طول هر يك شصت گز بود در پهنای هفت گز . مفسران گفتند این زنان مؤمنان دنیا باشند اما قوله « إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً » معنی آن است که خلق ایشان از سر گرفتیم بعد از خلق اول و اخبار بر این بسیار آمده است . مجاهد روایت کرد که يك روز رسول ﷺ در نزديك عائشه شد عجوزی از بنی عامر بنزديك او بود رسول ﷺ گفت این عجوز کیست ؟ گفت از حالات من یکی است . رسول ﷺ گفت هیچ پیرزن در بهشت نخواهد شد ، عجوز بغایت دلنگشک شد . عائشه گفت یا رسول الله این عجوز دل تنگ ورنجور شد گفت بگو او را که عجوز ببهشت نرود و او عجوز باشد خدای تعالی او را خلقی نو باز آفریند . ام سلمه گفت رسول ﷺ را از این آیت پرسیدم که خدای تعالی میگوید « إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً عَرَباً أَتْرَاباً » گفت این زمان پیر باشند که تو ایشان را میبینی موی سفید کرده و چشم غمص گرفته آب میریزد خدای تعالی ایشان را باز آفریند خلقی نو برسن يك دیگر . مسیب بن شريك گفت در این آیت که اینان عجوزان دنیا باشند که خدای تعالی ایشان را باز آفریند خلقی نو هر گه که شوهر برایشان رود ایشان را بکریابد . عائشه گفت یا رسول الله هر بار آن ألم و وجع باشد ایشان را ؟ رسول ﷺ گفت « لیس هناك وجع » آنجا هیچ درد نباشد . حسن بصری روایت کرد که زنی عجوز پیش رسول آمد گفت یا رسول الله دعا کن تا خدا مرا ببهشت برد رسول ﷺ گفت « إن الجنة لاتدخلها العجائز » زنان پیر ببهشت نشوند او برفت گریان رسول ﷺ گفت بگو او را چون ببهشت خواهند رفت ایشان بر حال عجوزی نباشند لأن الله تعالی قال « إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً » سعید بن مسعود گفت که زنان دنیا در بهشت مفضل باشند بر زنان ببهشت به

(۱) در میان کجاوه ها زنانی شوهر دوست عقیف با کفل های فربه که چشم از دیدن آن خیره میشود .

نماز و طاعت که کرده باشند. در اخبار آمد که این زنان حور عین باشند. روایت کردند که رسول ﷺ گفت خدای تعالی حورالعین را از تسبیح فرشتگان آفرید در ایشان هیچ رنجی و علنی و حیضی نباشد قال الله تعالی «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً - الْاِیَهُ». (لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ) آنکه گفت این زنان باین صفت اهل دست راست را باشند که اهل بهشت اند ایشان.

(ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ) جماعتی از امت سلف باشند و جماعتی از امت رسول مصلوات الله و سلامه علیه و آله. عروة بن رویم گفت چون خدای تعالی این آیات بفرستاد که «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» جماعتی از صحابه رسول بگریستند گفتند یا رسول الله ما بخدای و رسول ایمان داریم آنکه از ما اند کی بهشت خواهد شدن خدای تعالی این آیت فرستاد (۱) «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» آنکه رسول ﷺ گفت از آدم تا عهد من فرقتی باشند و امت من تا دامن قیامت فرقتی باشند و این فرقت تمام نشود الا بآن سیاهان که شبان اشتراند و اشتران می چرانند در بیابان و میگویند لا اله الا الله. عبدالله مسعود گفت شبی پیش رسول بودم و حدیث میکرد تا پاره ای از شب گذشت باز گشتم بردگر روز با پیش رسول رفتم گفت دوش من در خواب پیغمبران گذشته را دیدم و اتباع ایشان بر من عرض کردند پیغمبر بود که او را گروهی امت بودند، و بود که امتش يك مرد بود، و بود که او را هیچ امت نبود تا موسی را دیدم که می آمد با جماعتی بسیار از بنی اسرائیل. گفتم بار خدایا این کیست؟ گفت برادر تو است موسی بن عمران و این امت او اند که با او اند. گفتم بار خدایا امت من کجایند؟ گفت بدست راست بنگر، بنگریدم صحرای مکه دیدم چندانی که چشم رسید بمردان پر شده. گفتم بار خدایا اینان کیستند؟ گفت امت تو اند راضی شدی؟ گفتم راضی شدم. گفت از چه نگاه کن، هم چندان و بیشتر مردم دیدم گفتم بار خدایا اینان که اند؟ گفت امت تو راضی شدی؟ گفتم راضی شدم بار خدایا. گفت در میان ایشان هفتاد هزار مردند که فردای قیامت بیشمار به بهشت روند. مردی بر پای خاست نام عکاشه بن محصن من بنی اسد بن خزیمه گفت یا رسول الله از خدای درخواه که مرا از ایشان کند. رسول ﷺ گفت «اللهم اجعله منهم» بار خدایا عکاشه را از ایشان کن. مردی دیگر بر خاست گفت یا رسول الله دعا کن تا مرا از ایشان کند، رسول ﷺ گفت سبقك بها عکاشه، عکاشه سبق برد تو را باین دعا. آنکه گفت یا قوم (۱) تغییر قرآن بسبب تنبیه دیگران صحیح نیست و خداوند پیش از اعتراض مردم میداننده فرستند.

اگر توانید خویشتن را از آن هفتاد هزار کس کنید که بشمار بهشت شوند بکنید، و اگر از آن عاجز و قاصر باشید خویشتن از اهل بهشت کنید، و اگر نتوانید قاصر باشید خویشتن را از اهل افق کنید که من آنجا مردمانی دیدم که رحمت میکردند بر یکدیگر. گفتم اینان که اند؟ گفتند اینان هفتاد هزار مردند. عبدالله مسعود گفت رأی ما متفق شد بر آنکه ایشان مردانی اند که بر اسلام زاده اند آنکه بر آن کار کرده اند تا بمردن، گفتم یا رسول الله گمان ما آنستکه هفتاد هزار دیگر آنانند که دزدی نکنند و داغ نکنند و زجر و تطییر نکنند و بر خدای تو کفّل کنند و این هر سه آن است که عادت عرب باشد، آنکه رسول ﷺ گفت امیدوارم که امتان، من و پس روان من ربع اهل بهشت باشند، ما تکبیر کردیم. گفت امیدی دارم که ثلث اهل بهشت باشند، ما تکبیر کردیم، گفت امیدی دارم که نیمه اهل بهشت باشند. آنکه این آیت بر خواند «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْاٰخِرِيْنَ» و مجاهد و ابوالعالیه و عطاء بن ابي رباح و ضحاک گفتند جماعتی از سابقان این امت باشند و جماعتی از آخرینان این امت. بیانش خبر عبدالله عباس که گفت رسول ﷺ گفت جمله از امت من اند.

(وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ) آنکه گفت مردمان و أصحاب دست چپ

و چه مردمان و أصحاب دست چپ بسبب تعجب.

(فِي سَمُوْمٍ) در باد گرم باشند (وَحَمِيْمٍ) و آب گرم.

(وَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُوْمٍ) و سایه از دود گرم و سیاه. و آنشد قطرب:

وَمَاءٌ قَدْرٌ شَرِبْتُ بِبَطْنِ بَرْكٍ فِرَاتِ الْمَدَنَةِ كَمَا لِيَحْمُوْمٍ جَارِي (۱)

این بریده گفت «یحوموم» نام کوهی است در دوزخ که اهل دوزخ باستغاثه آنجا شوند

و پندارند که آنجا در سایه او راحتی خواهد بود آنکه گفت:

(لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيْمٌ) آنکه گفت آن سایه سرد نباشد بل بغایت گرم باشد که از

دود دوزخ بود. ضحاک گفت «لا کریم» خوش نباشد. سعیدمسیب گفت نیکو نباشد. ابن کیسان

گفت «یحوموم» نامی است از نامهای دوزخ. ضحاک گفت آتش سیاه باشد و آتش دوزخ

سیاه بود و اهل او سیاه باشند و لباسشان سیاه بود و هر چه در دوزخ بود همه سیاه بود.

(إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ) چه ایشان پیش از این در دنیا منعم و متنعم

بوده اند.

(وَكَانُوا يُبْصِرُونَ عَلَى الْحَبْنِثِ الْعَظِيمِ) و ایشان مصر و مقیم بودند بر گناه بزرگ

(۱) بطن برك جایی است. گوید در آنجا آبی خوردم گوارا و مانند یحوموم روان بود.

و آن شرك است . أبو بكر أصرم گفت آن است که سو گند خوردندی که بعث و نشور نخواهد بود ، و اصنام انداد خدایند و انبازان و برایشان بخدائی إقرار دادند . و گفتند آنانند که خدای از ایشان حکایت کرد فی قوله : « وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَإِيْبِعْثَ اللَّهُ مِنْ يَمُوتِ » (۱) .
(وَكَانُوا يَقُولُونَ) و می گفتند (إِذَا مِتْنَا وَكُنْنَا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأَنَا لَمَبْعُوثُونَ)
چون ما بمیریم و خاک شویم و استخوان شویم ما را زنده خواهند کردن ، بر سیل استبعاد و استنکار .

(أَوْ آبَاؤُنَا الْأُولُونَ) و نیز پدران پیشین ما را .

(قُلْ) یا محمد بگو که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) که اوّلین و آخرین همه را جمع خواهند کردن بمیقات روزی معلوم و آن روز قیامت است تا جزا دهند ایشانرا بر کردار ایشان .

(نَمَّ إِنَّا نَكْمُ) پس آنکه شما ای گمراهان و دروغ داران .

(لَا كَلُونَ) بخورید (مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ) از درخت زقوم « من » اول تبعیض

است و دوم تبیین .

(فَالْيَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ) از آن شکم پر کنید .

(فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ) آنکه بر سر آن بخورید ماء گرم تافته .

(فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ) چنان خورید آب را که شتران تشنه خورند . مدنیان و عاصم

و حمزه و أعمش و آیوب خواندند شُرْب بضم شین و باقی قرآء بفتح شین و هما لغتان . ابن جریر

گفت این آیه پرسیدم از صادق عليه السلام که : أصحاب عبدالله شرب می خوانند مرا گفت نشنیدی

رسول عليه السلام بدیل بن ورقاء الخزاعی را باهل منی فرستاد در ایام تشریق و گفت انها ایام اكل

و شرب و بعال بفتح الشین . گفتند در اوسه لغت است شرب و شرب و شرب بضم تین . أبو-

زید أنصاری گفت از بعضی شرب شنیدم در مصدر این فعل ، و « هیم » شتران تشنه باشند واحدها

(۱) انکار و تعجب کفار از آن بود که به تجرد نفس و بقای شخصیت افراد انسان معتقد نبودند

و غیر از همین جسم مادی بوجود دیگر عقیده نداشتند اکنون هم که با ملاحظه و منکرین معاد سخن گوئی

گویند ما محال نمیدانیم که از خاک انسان مرده موجود زنده دیگر پدید آید مثل درختان که از تن

مردگان تغذیه میکنند و کرم و سایر حشرات که از آنها پدید میآید . اما اینکه همان شخص اول که مرده

است با همان روح مشخص باز در قالب قدیم درآید و زید مرده باز زنده شود منکرند و مرجع این

با انکار بقای روح است .

أَهِيْمَ وَهَيْمَاءَ وَالْجَمْعُ هِيْمٌ . وَكَفَعْنَا هِيْمًا عَلْتِي بَاشِدْشَرًّا كَمَا مِنْ آبٍ سِيرَ نَشُوْدُ چندان كه ميخورد
تا بميرد قال لييد :

أَجَزْتُ عَلَى مَعَارِفِهَا بِسَيْفٍ وَاطْلَاحَ مِنَ الْمَهْرِيِّ هِيْمٍ (۱)
ضَحَّاكَ وَابْنَ كَيْسَانَ وَابْنَ عَيْيْنَةَ كَفَعْنَا « هِيْمٌ » رِيْكَ نَرْمٌ بَاشِدْ تَشْنَه چندانكه آب باو فرو
كنی فرو می شود . وَكَفَعْنَا « هِيْمٌ » جَمْعُ أَهِيْمٍ وَاو سَمُوْمٌ زَدَه بَاشِدْ كه از آب سیري نیابد .
(هَذَا 'نَزْهُمُ' يَوْمَ الدِّينِ) كَفَعْنَا اِيْن نَزْلَ وَغِذَا وَطَعَامَ اِيْشَان بَاشِدْ رُوْز قِيَامَتِ كه رُوْز
جَزَاءٌ وَحِسَابٌ بَاشِدْ . اَنگَه كَفَعْنَا بِرَسِيْلٍ تَنْبِيْهٍ :

(نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَاقُولُوا نَسْتَغْفِرُكُمْ) مَا شَمَارَا بِيَا فَرِيْدِيْمُ چَرَا اِيْمَانِ نِيَاوَرْدِيْدِ وَ
مَرَا بَاوَرِ نَدَاشْتِيْدِ وَتَصْدِيْقِ نَكْرِيْدِيْدِ اَنچَه مِنْ كَفَعْنَا وَوَعْدَه دَادِمُ از اَخْبَارِ قِيَامَتِ وَبَعَثِ وَتَشْوَرِ .
(اَفَرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونَ) اَنگَه اِيْشَان رَا تَنْبِيْهٍ كَرْدِ بِرَسِيْلٍ تَقْرِيعِ وَمَلَامَتِ كَفَعْنَا نَبِيْنِيْدِ
اِيْن آبِ مَنِيْ كه شَمَا دَر رَحْمَهَائِ اِيْن زَنَانِ مِيْرِيْزِيْدِ ؟ يُقَالُ : اَمْنِي الرَّجُلُ يَمْنِيْ اِذَا اَخْرَجَ
الْمَنِيَّ وَصَبَهُ .

(اَفَرَأَيْتُمْ تَخْلُقُوْنَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) از آبِ مَنِيْ فَرَزَنْدِ شَمَا مِيْ اَفَرِيْنِيْدِ يَا مَا
مِيْ اَفَرِيْنِيْمُ ؟ ! وَ اِيْن تَقْرِيرِ اسْتِ تَا اِيْشَانِ اَقْرَارِ دَهَنْدِ وَبِگُوِيْنْدِ كه مَا نَمِيْ كَنِيْمُ وَمَا رَا اِيْن
قَدْرَتِ نَبَاشِدْ .

(نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ) اَنگَه كَفَعْنَا مَا مَرَكِ تَقْدِيْرِ كَرْدِيْمُ مِيَانِ شَمَا .
مَكِّيَانِ خَوَانْدَنْدِ « قَدَرْنَا » بِتَخْفِيْفِ مِنَ الْقَدْرِ ، وَبَاقِي قَرَاءَةُ بَتَشْدِيْدِ مِنَ التَّقْدِيْرِ . يَعْنِيْ تَقْدِيْرِ
مَخْتَلَفِ ، بَعْضِيْ بَكُوْدِ كِيْ بَمِيْرَنْدِ ، وَبَهْرِيْ بِيْرِنَائِيْ ، وَبَهْرِيْ بِيْهْرِيْ بِرَحْسَبِ مَصْلَحَتِ اِيْشَانِ
چنانكه مِنْ صِلَاحِ دَانِمُ تَقْدِيْرِ مِيْ كَنِمُ بَرَا اِيْشَانِ . (وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِيْنَ) وَ مَا رَا سَبْقِ نَتَوَانَنْدِ
بِيْرْدَنْ وَازِ پِيْشِ نَتَوَانَنْدِ شَدَنْ وَازِ چَنْگَالِ مَرَكِ نَتَوَانَنْدِ جَسْتَنْ وَازِ قَبْضَةُ قَدْرَتِ مَا بِيْرُوْنِ نَتَوَانَنْدِ شَدَنْ
مَا مَسْبُوقِ وَمَغْلُوبِ اِيْشَانِ نَبَاشِيْمُ

(عَلَى أَنْ نَبْدَلَ أَمْثَالِكُمْ) عَلَى تَعَلُّقِ دَارِدِ بِمَسْبُوقِيْنَ يُقَالُ : مَسْبُوقٌ مَغْلُوبٌ
عَلَى ذَلِكَ بَرَا اَنگَه بَدَلِ كَنِيْمِ اَزْ شَمَا مَا نَدَشَمَا يَعْنِيْ شَمَا رَا بِيْرِيْمُ وَگَرُوْهِيْ دِيْگَرِ رَا بِيَارِيْمُ
هَمْچُوْنِ شَمَا (وَ نُنَشِّئُكُمْ فِيْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ) وَ شَمَا رَا بَاَزِ اَفَرِيْنِيْمُ دَرِ صَوْرَتِيْ وَخَلْقَتِيْ كه
شَمَا نَدَانِيْدِ مَجَاهِدِ كَفَعْنَا فِيْ اَيِّ خَلْقِ شَعْنَا دَرِ صَوْرَتِيْ كه مَا خَوَا هِيْمِ يَعْنِيْ مَسَخِ . سَعِيْدُ بِنِ مَسِيْبِ
كَفَعْنَا دَرِ حَوَاصِلِ مَرْغَانِيْ سِيَاهِ بَرِ شَكْلِ خَطَافِ كه مَا پَرِسْتُوكُ گُوِيْمُ وَ اَنِ مَرْغَانِ بَرِ هَوْتِ بَاشَنْدِ

(۱) بر پیش روی ایشان زدیم بشمیری و ما شتران مهري گرسنه و تشنه .

و ادئی است دریمن ، حسن گفت خلقتان بدل کنیم و شمارا باخوکان و بوزینگان کنیم (۱) چنان که با آنان کردیم که پیش شما بودند . آنگه گفت اگر اندیشه کنید بدانید که این بر ما معتذر نیست از آنجا که خلق اول بدانسته‌اید که شما را بیافریدیم و هیچ نبودید .

(وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشْأَةَ الْاُولٰی فَلَوْلَا تَذَكَّرُوْنَ) چرا اندیشه نمی‌کنید که آنکه بر ابتداء قادر باشد بر اعاده هم قادر است . حسین بن الفضل گفت معنی آن است که اعادت در این معنی بخلاف انشاء اول است که اول دانید که شما را در ارحام امهات ما آفریدیم اما اعاده ندانید که شما را کجا زنده کنیم از بی علمی شما باشد بخلاف خلق اول و این وجهی نیکو است فی قوله « و ننشئکم فی ما لاتعلمون ، و لقد علمتم النشاء الاولی » .

(اَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرَثُوْنَ) دیدید این کشت و بذر که می‌کنید این تخم که می‌کارید .
 (ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَہُ اَمْ نَحْنُ الْزَارِعُونَ) شما می‌رویواید یا ما می‌رویوایم ؟! محمد بن سیرین روایت کرد از ابوهریره که رسول ﷺ گفت مگوی زَرَعْتُ ولیکن گوی حرثت یعنی تخم کشتن خود را زرع مخوانید حرث خوانید . چه حرث که کشت است بشما است و زرع که انبات و رویانیدن بخدا است . آنگه گفت اَلَمْ تَسْمَعُوا قَوْلَ اللّٰهِ تَعَالٰی « اَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرَثُوْنَ ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَہُ اَمْ نَحْنُ الْزَارِعُونَ » آنگه گفت :

(لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنٰہُ حَطًا) اگر ما خواهیم تخم در زمین بیوسانیم و نرویانیم تا بر شما تباہ شود . مره گفت معنی آن است که برویوایم گیاه و برگ او ودانه در او نیافرینیم تا همه کاه باشد (فَظَلَمْتُمْ تَفَكُّهُوْنَ) عامه قراء خواندند بفتح ظاء و در قراءت عبد الله مسعود فَظَلِمْتُمْ بکسر ظاء و اصل ظلّ ظلل بوده است چون عین الفعل بیفکنند حرکت او با فاء دادند و هما لغتان « تفکّهون » یمان گفت تدمون پس همه روزپشیمانی میخورید بر آن خرج و رنج و روزگار که صرف کرده باشید . نظیر او در معنی « فَاَصْبَحَ يَقْلِبُ كَفِيْہِ عَلٰی مَا اَنْفَقَ فِيْہَا » قساده گفت تعجبون شگفت مینمائید . عکرمه گفت یکدیگر را ملاقات می‌کنید . حسن گفت پشیمانی

(۱) انسان مطلقاً و کفار مکہ خصوصاً هیچ چیز نمیدانستند مگر تعلیم گیرند و همه آنچه خداوند در قرآن فرستاد پس از گفتن و تعلیم بر آن آگاهی می‌یافتند . و آن خلقتی که خداوند پس از این برای انسان بیان فرموده و گوید « ننشئکم فیما لا تعلمون » چیزی است که بر فرض بیان هم برای وی قابل فهم نیست ، و اینکه حسن گفت بصورت خوک یا بوزینه کنند یا در حوصله مرغ پرستوک نهند قابل فهم است ، پس یقیناً مراد اینها نیست بلکه حقیقت حالات آخرت مراد است که ما اینجا درست ادراک آن نمی‌کنیم .

می خورید بر معصیت گذشته که بشومی آن زرع تباه شده باشد . ابن زید گفت يتفجعون مصیبت زده می باشید ، ابن کیسان گفت تحزنون اندوهگین میباشید . گفتند از اضرار است يقال تفکة اذا تنعم، وتفکة اذا حزن . فرءا گفت تفکة هون وتفکة لغتان . گفتند تفکة سخن باشد که بکار نیاید ومنه الفكاهة للمزاح ، وأصل كلمة این است وتفکة حدیث مزاح باشد تشبیهاً بالفوا که ومعنی آنکه ترو حون الی التندم كما تروح الفكاهة الی الحدیث استراحت می کنید بهشیمانی چنانکه مرد ممزاح بحدیث خویش استراحت کند .

(إنا لمغرّمون) أي ويقولون إنا لمغرمون . گویند ما غرامت زده ایم که خرج کرده ایم ودخل نیافته ایم . عبدالله عباس وقتاده گفتند ما معدّ بيم من الغرامة وهو العذاب . مجاهد وعكرمة گفتند « مولى بنا » بر ما واقع شده اند یعنی بزبان ما . مقاتل حیّان گفت مهلكون ما را هلاك کرده اند (بل نحن محضرون) بل ما محروم ومحدودیم وباز زده وبازمانده وروزی بگردانیده از ما . أنس مالك گفت يك روز رسول ﷺ بزیمینی از زمینهای أنصاریان بگذشت ناکشته بود گفت چرا این زمین نکشتند ؟ گفتند برای آنکه باران کم می آید گفت شما تخم در زمین افکنید که رویاننده خدا است سالی بباران رویاند و سالی بباد و سالی بنجم . آنکه این آیت بر خواند . ومحروم ومحدود ومحارف همه ضد مرزوق باشد .

(أفرأيتم الماء الذي تشربون) گفت می بینید این آب که می خورید .

(ءأنتم أنزلتموه من المزن) شما فرود آورده اید از ابر یا ما ؟ « المزن » السحاب

واحدتها مزنة وقال الشاعر :

فَنَحْنُ كَأَيِّ الْمُزْنِ مَا فِي نِصَابِنَا كَهَامٌ وَلَا فِينَا يُعَدُّ بِخَيْبِلٍ (۱)

(لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أَجَا) اگر ما خواهیم آنرا شور گردانیم شوری سخت . حسن

گفت شوری تلخ (فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ) چرا شکر نمی کنید .

(أفرأيتم النار التي تورون) گفت می بینید این آتش که از آتش زنه بیرون

می آید . يقال وری الزند وأرسته أنا، والایراء اخراج النار من القداحة .

(ءأنتم أنشأتم شجرتها) گفت شما آفریدید ورویاندید درخت آتش را یعنی

مرخ وعفار را که آتش دراو باشد (أم نحن المنشئون) یا ما آفرینیم وانشاء می کنیم .

(نحن جعلناها تذکیرة) گفت ما کردیم آتش را تذکیرة ویاد کردی از آتش

دوزخ . أبوهریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت این آتش که شما می افروزید جزئی

(۱) ما مانند آب بارانیم در ما مردست و بیکاره نیست و بخیلی در میان ما شمرده نمیشود .

است از هفتاد جزء از آتش دوزخ ، گفتند یا رسول الله اگر خود این بودی کفایت بود ما را گفت لابل آن آتش مفضل است بر این آتش به شصت و نه جزء که گرمای هر جزئی مانند این است (وَ مَتَاعًا) متعه و بُلْغَه و بر خورداری (لِ الْمُقْوِينَ) برای مسافران که بر زمین قی فرود آیند والقی و القواء الأرض القفر الخالية البعيدة من العمران ، زمینی باشد بیابان خالی از مردمان و دور از آبادانی يقال أقوت الدار وأقفرت اذا خلت ، قال عنتره :

‘حَبِيبَتٍ مِنْ طَلَلٍ تَقَادِمَ عَهْدُهُ’
أَقْوَى وَأَقْفَرَ بَعْدَ أُمِّ الْهَيْثِمِ (۱)

وقال النابغة : « أَقْوَتْ وَطَالَ عَمَلِيهَا سَالِفُ الْأَمَدِ » (۲)

این قول بیشتر مفسران است . مجاهد گفت « للمقوين » ای للمستمعین آنانکه طلب تمتع کنند و طلب انتفاع از مسافران و حضری تا بروشنائی او بنشینند در تاریکی و بدو گرم شوند در سرما و در طبخ و نان پختن و مانند این منتفع شوند بدو و در او اندیشه کنند و باعتبار او پناه باخدای دهند از آتش دوزخ . حسن گفت بُلْغَه باشد مسافران را که با خود بگیرند آلات آن از آتش زنه و سنگ و آهن . ابن زید گفت للجائعين گرسنگان را يقال : اقوت منذ كذا ما أكلت شيئاً . قطرب گفت مُقَوِي از اضداد است بمعنی درویشی باشد و بمعنی توانگری يقال : أقوى الرجل اذا قوى دوابه و كثر ماله و هر دو از باب أجرب الرجل و اصح باشد یکی از قووة دیگری از قواء يقال أقوى الرجل اذا صار ذاماشية قویة و أقوى اذا صار ذابيت قواء پس وجه اشتقاق این است که بیان کردیم نه تضاد است .

(فَسَبَّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) آنکه رسول را گفت و امت او را ، تسبیح کنید بنام

خداوند بزرگوار .

(فَلَا أُقْسِمُ) بیشتر مفسران گفتند « لا » صله است المعنی أقسم سوگند خورم ، و دلیل این تاویل قراءت عیسی بن عمر است که او خواند فَلَا قَسَمٌ سوگند خورم ، و لام تأکید است (بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ) یعنی نجوم القرآن . یعنی فصول و آیات قرآن که بر رسول ﷺ فرود آمدی باوقات بآن قسم کرد که آن موقعی عظیم است بنزدیک خدای تعالی از تعظیم و منافع که در اوست . گفتند بمواقع مساقط و مغارب نجوم خواست . عطاء بن أبی رباح گفت منازل او خواست از این بروج دوازده . حسن گفت وقوع و سقوط او خواست عند الانتشار و

(۱) پاینده باشی ای آثار خانه محبوب که بسیار زمان بر تو گذشته است و بعد از ام هیثم خالی

و تهی مانده ای . (۲) خالی ماند و پیش از این مدت ها بر آن گذشت

الانكدار يوم القيمة . قرآء در این لفظ خلاف کردند . حمزه و كسائی وخلف خواندند بموقع النجوم، علی الواحد ، وباقی قرآء خواندند «بمواقع» علی الجمع واختیار اینست لقوله النجوم تا جمع مناسب باشد .

(وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ) (و این سو گندی است بزرگ اگر بدانید شما .

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ) جواب قسم است کأنه قال أقسم بمواقع النجوم إن هذا القرآن لقرآن کریم سو گند بر این میخورد که این کتاب قرآنی است کریم ومکرّم وعزیز . (فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ) در کتابی نوشته نهانی مصون و محفوظ بنزدیک خدای تعالی از شیاطین و از جمله معایب و مراد بکتاب مکنون لوح محفوظ است .

(لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) دست بر آن نوشته لوح محفوظ ننهند إلا پاکیزگان یعنی فرشتگان معصوم مطهر از گناه . این قول انس است وأبو العالیه و ابن زید گفتند مراد نه شماست چه شما بگناه آلوده اید مراد فرشتگانند که ایشان گناه نکرده باشند ، ایشان بیارند بانبیاء معصوم پس از دست پاکان بدست پاکان رسد . عبدالله عباس گفت یعنی مؤمنان که از شرک مطهر باشند و از گنادرمان محفوظ و مصون باشند . عکرمه گفت : مراد حاملان توراة و انجیلند . قتاده گفت یعنی بنزدیک خدای دست جز پاکیزگان باو نرسد . أما درد دنیا مؤمن و کافر و منافق همه دست باو کشند کلبی گفت مراد سفره اند که خدای تعالی گفت « بأیدی سفره کرام بررة » محمد بن فضل گفت این قرآن نخوانند إلا موحدان ، و عبدالله عباس گفت نهی کرد از آنکه تمکین کنند جهودان و ترسایان را از خواندن قرآن . قرآء گفت معنی آن است که طعم و نفع او نیابد إلا آنکه ایمان آرد با او . حسین بن الفضل گفت معنی آنستکه تفسیر و تأویل آن ندانند إلا آنان که خدای تعالی ایشانرا پاک بکرده باشد از کفر و نفاق . ابوبکر وراق گفت توفیق ندهد عمل کردن بر او إلا پاکانرا از گناه . أبو العباس بن عطا گفت حقایق قرآن ندانند إلا آنانکه اسرار ایشان به أنوار عصمت پاک کرده باشند از اقدار معصیت و آن صفت معصومان است . جنید گفت آنانند که سر خود پاک کردند عماسوی الله . بعضی دیگر گفتند که معنی آنست نباید که دست بآن یازند و او را بسایند إلا آنانکه پاکیزه باشند از جنابت و حیض و أحداث ، و ظاهر لفظ خبر است و مراد نهی کقوله « والمطلقات یتربصن » ظاهر این خبر است و مراد امر ، و قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ « لن یلدغ المؤمن من جحر مرتین » ظاهر خبر است و مراد نهی . چه اگر معنی خبر بودی دروغ بودی و مراد مس مصحف است و ما فی المصحفدا بعرف شرع بر اطلاق قرآن خوانند و بیانش قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ « لا تسافروا بالقرآن إلى أرض العدو » و نوشته قرآن بحقیقت

قرآنست بنزد محققان و براین اجماع است مسلمانانرا و قول آنکه کلام قائم بذات گفت قولی نامعقول است و خلاف اجماع. بدین آیت استدلال کردند بر آنکه جنب و حائض را حرام است دست بر قرآن نهادن. أمّا دست بر پوست و حاشیه نهادن و بر گرفتن او بیشتر فقهاء گفتند روا نیست و بنزدیک ما اجتناب از آن اولی تر است. شافعی گفت روا نباشد. و أبوحنیفه گفت جنب و حائض را روا نباشد و محدث را روا باشد. و حکم و حماد و داود گفتند روا باشد همه کس را بر سائر وجوه، أمّا حمل مصحف بنزدیک ما جنب را روا باشد و حائض را مکروه، و شافعی گفت حائض و جنب و محدث را روا نباشد. أبوحنیفه گفت اگر در غلاف بود شاید تا حمل کنند و اگر در غلاف نباشد شاید، و داود گفت مشرک را نباید که حمل مصحف کند و او را از آن تمکین نکنند. و دلیل بر مذهب صحیح از این ظاهر آیت است «لایمسّه الا المطهرون» منع از مس است إلا مطهر را و جنب و حائض مطهر نباشد و نه نیز کافر و سایر انواع کفار. أمّا محدث را پاک خوانند در عرف شرع، و فقهاء گفتند تا بصفه آن نبود که نماز توان کرد شاید تا مس و حمل کند مصحف را، و نیز خبر عمر و بن حزام که گفت چون رسول ﷺ پدرم را بیمن فرستاد در نامه او بفرمود نوشتن که نباید که دست بر مصحف نهد و مصحف بر گیرد إلا کسیکه پاکیزه باشد و اخبار در این معنی بسیار است أمّا آنانکه گفتند حمل آن روا بود آنان را که پاک نباشند استدلال کردند بآنکه رسول ﷺ بقیصر نوشت و در او بنوشت «بسم الله الرحمن الرحیم یا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بیننا و بینکم» و لابد است از آنکه او نامه بدست گرفته باشد و بخواند یا غیری که نه مسلمان بوده باشد، و فقهاء گفتند عند ضرورت روا باشد. أمّا کودکان بنزدیک ما روا بود که مصحف بر گیرند و نوشته او را دست نهند، و شافعی را در این دو قول است یکی آنکه شاید و یکی آنکه نباشد، و أصحاب او بر قول او نند.

(تنزیل من رب العالمین) ای هو تنزیل منزل را تنزیل خواند بر اتساع چنانکه مخلوق را خلق گویند و مقدور را قدر گویند و هذا الدرهم ضرب الامیر. کتابی فرود آمده از خدای جهانیان. (أفبیهذا الحدیث أنتم مدہنون) گفت این حدیث که قرآن است ادهان میکنید صوره استفهام و مراد تقریع. عبدالله عباس گفت، مکذّبون. مقاتل حیّان گفت کافرون نظیره «ودوا لوتدھن فیدھنون» و کقوله «ودوا لوتکفرون کما کفروا» ابن کيسان گفت مدھن آن کس باشد که در أداء واجبات تقصیر کند بتعلّل، مؤرج گفت مدھن منافق باشد که جانب باهمه کس نرم دارد، و ادهن و داهن واحد و أصله من الدھن. و بعضی أهل لغت گفتند ادهان ترك الحزم باشد یعنی طریقه احتیاط و حزم نمیسپزند در قبول قرآن، وجد

نمی نمایند در تحصیل علم بصحت آن بل سستی و تقصیر می کنند قال أبو القیس الاسلت :

الْحَزْمُ وَالْقُوَّةُ خَيْرٌ مِنَ الْإِدْهَانِ وَالْفَهْمَةِ وَالْهَاعِ (۱)

(وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ) گفت نصیب و حظ خود از این

قرآن تکذیب کردید یعنی از آنچه در قرآن کار باید بست شما برعکس آن کردید از تکذیب و «أن» مع اسمها و خبرها در جای مصدر است و برای آن بلفظ رزق گفت که این حظی است که لابد است ایشانرا از این از روی معلوم . حسن گفت در این آیه زیان کند بنده که نصیب او از قرآن تکذیب باشد . بعضی دیگر گفتند آیه در انواء باران آمد . عبدالله عباس روایت کرد گفت در عهد رسول ﷺ بارانی آمد رسول ﷺ گفت مردم در این باران بدو گروهند بهری شا کردند و بهری کافر . اما شا کر آنان بودند که گفتند این رحمتی است که خدای تعالی داد ما را، و آنان که کافر بودند گفتند صدق نوء کذا و کذا . خدای تعالی این آیه فرستاد «فلا أقسم بمواقع النجوم» یعنی النجوم التي يتوقعون عندها سقوط المطر إلى قوله «ويجعلون رزقكم أنكم تكذبون» و شرح این قول در سبب نزول آیه آن است که عبدالله عباس گفت که رسول ﷺ بسفری رفت و صحابه با او، در راه تشنگی عظیم بایشان رسید و آب نیافتند بیامدند و با رسول ﷺ شکایت کردند و گفتند یا رسول الله تشنگی ما بغایت رسید رسول ﷺ گفت اگر من دعا کنم و خدای تعالی باران فرستد همانا که نگوئید سقینا بنوء کذا ما را بطلوع فلان ستاره باران دادند یا بسقوط فلان ستاره . گفتند یا رسول الله اینوقت انواء نیست و ما این نگوئیم . رسول ﷺ دو رکعت نماز کرد بادی بجنید و بارانی عظیم آمد که مصانع و حیاض پر شد و سقاها پر کردند . آنکه رسول ﷺ بر نشست بتفرج سیل مردیرا دید که آب می گرفت بقدحی که داشت و می گفت ما را این باران بنوء فلان ستاره آمد رسول ﷺ گفت من دانستم که از شما بعضی این گویند خدای تعالی این آیه فرستاد «وتجعلون رزقكم أنكم تكذبون» گفت روزی و حظ و نصیب خود را تکذیب کردید بآنکه نگفتید این باران برحمت خدای آمد و گفتید بنوء ستاره آمد ، و مثال آیه آن است که یکی از ما گوید جعلت إحسانی إليك أن تسيء إلي و جعلت شكر إكرامی لك أنك اتخذتني عدوا . گفتند تقدیر آیه آن است و تجعلون شكر رزقكم التكذیب علی حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه كقوله «وسئل القرية» و مثله في المعنى قول الشاعر :

(۱) خرد و نیرو بهتر است از سستی و گنگی و زبان بستگی . آخر مصرع اولام از کلمه الادهان

است وزن شعر مانند مخزن الاسرار نظامی است ای همه هستی ز تو پیدا شده .

فَكَانَ شُكْرُ الْقَوْمِ عِنْدَ الْمِنَنِ كَسَى الصَّحِيحَاتِ وَفَقَا الْأَعْيُنِ (۱)

و روایت کردند که رسول ﷺ خواند « و تجعلون شکر کم أنکم تکذبون » یعنی بدل شکر تکذیب کردید ، و بعضی ائمه لغت گفتند در لغت ازد شنیده اند رزق بمعنی شکر قال ما رزق فلان ای ماشکر فلان . و رسول ﷺ گفت خدای تعالی به بامداد و شبانگاه نعمت به بندگان می فرستد آنکه ایشان بعضی شکر می کنند و بعضی کفران می کنند که ما را بنوء فلان ستاره باران دادند . گفتند سلیمان بن عبدالملک بعضی علماء را گفت اگر از علم نجوم پاره ای برخوانید تا از آن علم بی نصیب نباشید او گفت مرا از آن منع است گفت آن منع چیست ؟ گفت خبری که مرا روایت کردند که رسول ﷺ گفت مخوف تر چیزی که من می ترسم بر امت سه چیز است یکی حیف بائمه (۲) و یکی تکذیب بقدر ، سوم ایمان بنجوم آنکه با ایشان خطاب کرد برسیل تخویف و تحذیر گفت :

(فَالْوَلَا) ای فهلا (إِذَا بَلَغَتِ الْحَلْقُومَ) یعنی نفس الحلقوم اما نفس بیفکند لدلالة الكلام عليه چنانکه شاعر گفت :

لَعَمْرُكَ مَا يُغْنِي الثَّرَاءُ عَنِ الْفَتَى إِذَا حَشَرَ رَجَتْ يَوْمًا وَضَاقَ بِهَا الصَّدْرُ (۳)

گفت چرا آنکه جانها بحلقوم رسد در وقت نزع و شما در آن وقت می نگرید . در این دو قول گفتندیکی آنکه منزع را خواست که می نگرند شاخص البصر متحیر بمانده میداند که بخواهد مرد و هیچ چاره نداند و هیچ دفع نتواند کردن آنرا . قولی دیگر آنست که خطاب با آنان است که بر بالین مرده باشند ایشان مینگرند تا کی باشد که جان او بر آید و نفس او منقطع شود .

(وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ) و ما با او نزدیکتر باشیم از شما یعنی بعلم و قدرت احوال او بدانیم و بر آنچه خواهیم بر او قادرتر باشیم از شما .

(وَالْكَينُ لَا تُبْصِرُونَ) و لکن شما ما را نمی بینید . گفتند مراد بنحن رسولان او اند

(۱) شکر مردم وقت نعمت آن بود که حیوان سالم را داغ کنند و چشمها بر کنند یعنی کفران کردند .

(۲) این عالم هر که بوده است برای تقرب بخلیفه و تملق این کلمه را نسبت به پیغمبر (ص) داد که مردم باید نسبت بخلفا و وظیفه رعیتی و اطاعت را انجام دهند و اخبار تکذیب بقدر نیز بنظر مجعول میرسد و ایمان نجوم غیر از تعلیم آن است .

(۳) بجان تو سوگند که توانگری سود نمیدهد آنگاه که نفس در سینه پیچد و سینه تنگ شود .

از فرشتگان که بقبض روح او آمده باشند و لکن شما ایشان را نمی بینید از آنجا که لطیفندو شمار اشعاع اندک است .

(فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) ای فهلا گفت چرا اگر چنان است که شما گفتید و گمان بردید از نفی بعث و نشور و ثواب و عقاب که شما را جزا خواهند داد بخیر و شر ، جان خود یا جان آن متوفی باتن او نبرید و قوله «ترجمونها» از رجع متعدی است و هاء راجع با نفس اگر آن دعوی که کردی راست گوئید اگر گویند جواب لولاء اول کجا است من قوله «فلولا إذا بلغت الحلقوم» گوئیم فراء گفت جواب هر دو لولا یکی است اول و دوم ، وهو قوله «ترجمونها» و گفت این خطاب است با قومی که گفتند ما مرگ باز توانیم داشت از خویشتن بعلم و تدبیر و چاره و طب و مانند این . خدای تعالی برسبیل تقریب ایشان را گفت اگر در این دعوی راست گوئید چرا چون جان بحلقوم مرد رسد باز پس نبرید ، والتقدير فهلا ترجمعون النفس إليه إذا بلغت الحلقوم «وأنتم حينئذ تنظرون» حیاری لا تقدرون علی ردّها چرا چون جان مرد بحلقوم رسد باز پس نبرید بتدبیر و چاره و معلوم است که چیزی نتوانید کرد جز آنکه می نگرید متحیر فرور مانده . و عرب چنین بسیار کنند دو چیز را بیک جواب کفایت کند و در قرآن از این بسیار است . منها قوله «فأما آتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم» جواب «إِنْ» و «مَنْ» بیک چیز داد من قوله «فلا خوف علیهم» و منها قوله «فلا تحسبنّ الذّین یفرحون بما أتوا و یحبّون أن یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنّهم بمفازة من العذاب» و گفتند صلّة لولاء اول محذوف است و التقدير هلا ذکرتم اذا بلغت النفس الحلقوم ، و گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست و التقدير فلولا ان کنتم غیر مدینین مجزیین علی أعمالکم بزعمکم ترجمونها اذا بلغت الحلقوم و این هم راجع است با معنی جواب اول، آنکه اهل قیامت را به صفت فرق نهاد چنانکه در اول سوره گفت از مقرّبان و أصحاب الیمین و أصحاب الشمال .

(فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ) اگر چنانکه این متوفی از جمله حضرت ما باشد (فَرَوْحٌ وَ رَیْحَانٌ) ای فله روح و ریحان او را روح و راحت و ریحان باشد، و گفتند بمقرّبان سابقان را خواست که وصف ایشان چنین رفت «والسابقون السابقون اولئك» حسن و قتاده و یعقوب خواندند «فروح» بضم راء . حسن گفت روح از ریحان بر آید . قتاده گفت بروح رحمت خواست ، و قیل معناه فحیاء و بقاء او ارحیات و بقاء باشد ، و گفتند این قراءت

رسول است صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. عائشه روایت کرد (۱) از او. وعامَّة قرآء «فَرَّاحٍ» خواندند بفتح راء، مفسران در معنی او خلاف کردند عبدالله عباس و مجاهد گفتند روح راحت باشد یعنی فراحة. سعید جبیر گفت خرّمی باشد. ضحاک گفت آمرزش و رحمت باشد و ریحان. عبدالله عباس گفت استراحت باشد. مجاهد و سعید جبیر گفتند روزی خدای باشد بزبان حمیر. یقولون خرجت أطلب ریحان الله ای رزق الله. ربیع خثیم و ابن زید گفتند فروح عند الموت و ریحان فی الآخرة در مرگ راحت باشد او را در قیامت ریحان. بعضی دیگر گفتند مراد ریحان مشموم است. أبو العالیه گفت هیچکس از دار دنیا بشود از جمله مقربان تا او را شاخی از ریحان بهشت نیارند که ببوید و در راحت آن جان بدهد. ابوبکر و راق گفت روح نجات باشد از آتش نیران و ریحان فوز باشد بنعیم جنان، و ترمذی گفت روح راحت گور باشد و ریحان ثواب بهشت. سام بن عبدالله گفت روح سلامت باشد و ریحان کرامت. دیگری گفت روح معانقه آبکار بود و ریحان مرافقه ابرار. گفتند روح جان دادن باشد بر شهادت و ریحان ندای سعادت. و گفتند روح کشف الکرוב باشد و ریحان غفران الذنوب. گفتند روح فضل او است و ریحان وصل او گفتند روح تخفیف حساب باشد و ریحان تضعیف ثواب. گفتند روح عفو بلاعتاب و ریحان رزق بلا حساب (وَ جَنَّتْ نَعِيمٍ) و بهشت نعیم باشد ایشان را.

(وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) و اگر چنانکه از جمله اهل دست راست باشد (فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) ای سلامه لك یا محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی در حق ایشان ایمن باش که ایشان را آفت نخواهد رسیدن تو را برای ایشان سلامت باد ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که تو نیز از اصحاب الیمینی. فرآء گفت معنی آنست که سلام و تحیّت ایشان تو را باشد که ایشان سلام بر تو کنند.

(وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ) و اما گراز جمله دروغ داران و گمراهان باشند و از اصحاب شمال.

(فَانزُلْ مِنْ حَمِيمٍ) قوت ایشان از حمیم آب تافته باشد.

(وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ) و ملازمت دوزخ تافته.

(۱) اگر رسول (ص) طوری قرائت کند مردم طوری دیگر قرائت نمیکنند و اگر قرائت کنند غلط است و متابعت آنان نباید کرد و اینگونه روایات دلیل آن است که علما در همه جا روایت را صحیح نمیدانستند و بان عمل نمیکردند خبری شنیده بودند و میگفتند و در جائی که از بکار بستن آن زیانی نبوده بدان عمل میکردند.

(إن هذا) اینکه تو را گفتیم و قصه آن بر تو ایراد کردیم و انزال، حق و یقین است، درست است لا باطل و لاشک حقی است بی باطل و یقینی است بیشک و اضافه الحق الی یقین و هاشیء واحد لا اختلاف اللفظ کقوله حندس الظلم ، و گفتند هذا اشارت است بقرآن یعنی این قرآن حق و یقین است و غایه درستی علم است من غیر شک .

(فَسَبِّحْ) تسبیح کن بنام خدایت که او عظیم و بزرگوار است . بعضی گفتند مراد تسبیح نماز است یعنی نماز کن بفرمان خدای تعالی، و گفتند تسبیح کن بنام و ذکر خدای . عقبة الجهنی گفت چون آیه آمد « فسبح باسم ربك العظيم » مصطفی ﷺ گفت « اجعلوها فی رکوعکم » آنرا در رکوع کنید سنت شد که در رکوع تسبیح گویند « سبحان ربی العظیم و بحمده » چون این آیه آمد که « سبح اسم ربك الأعلى » رسول ﷺ گفت این در سجود گوئید در سجود چنین آمد که « سبحان ربی الأعلى و بحمده » . آنگه از پس این خدای تعالی سورتها فرستاد که در اول او تسبیح است من قوله سبح لله . و یسبح لله .

سورة الحديد

این سوره مدنی است ، و بیست و نه آیت است ، و پانصد و چهل و چهار کلمه است ، و دو هزار و چهار صد و هفتاد و شش حرف است ، عرباض بن ساریة روایت کرد که رسول ﷺ هیچ شب بنخفتی تا مسبحات بنخواندی و گفتمی در این سوره ها آیتی است که فاضل تر است از هزار آیه . گفتند مسبحات کدام است ؟ گفت « سورة الحديد والحشر و الصفو الجمعة والتغابن » أبو امامه روایت کرد از ابی کعب که رسول گفت هر که او سورة الحديد بر خواند او را از جمله آنان بنویسد که بخدای و پیغمبران ایمان داشته باشد، والله تعالی أعلم.

سورة الحديد مدنيه وهى تسع وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) لَهُ مُلْكُ

تسبیح کرد خدا را آنچه در آسمانها و زمین است و اوست عزیز در ستار

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُخَيِّبُ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳) هُوَ الْأَوَّلُ

آسمانها و زمین زنده میکند و می میراند و او بر هر چیزی تواناست او اول است

وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۴) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

و آخر و ظاهر و پوشیده و اوست بهر چیزی دانا اوست آنکه آفرید آسمانها و زمین را

فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا

در شش روز پس مستولی شد بر عرش میداند آنچه در زمین و آنچه بدر آید از آن و آنچه

يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَرْجِعُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

فرود آید از آسمان و آنچه بالا میرود در آن و او با شماست هر کجا باشید و خدا با آنچه میکنید

بَصِيرٌ (۵) لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۶) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ

بیناست مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین و بسوی خدا باز میگردد کارها در می آورد شب را

فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۷) آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

در روز و در می آورد روز را در شب و او داناست بحقیقت سینه ها بگروید بخدا و پیغمبر او

وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُم مُّسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ

و نفقه کنید از آنچه قرارداد شما را خلیفه شدگان در او پس کسانی که گرویدند از شما و نفقه کردند مر آنها را مزدی

كَبِيرٌ (۸) وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ

بزرگست و چیست مر شما را که نمیگروید بخدا و پیغمبر (ص) میخواند شما را تا بگروید بپروردگار شما

وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹) هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ

و بتحقیق گرفت پیمان شمارا اگر هستید گروندگان اوست آنکه میفرستد به بنده خود آیتهای روشن

لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۰) وَمَا

تا بدر آورد شمارا از تاریکیها بسوی روشنائی و بتحقیق خدا بشما هر آینه مهربان آمرزنده است و چیست

لَكُمْ إِلَّا أَنْ تَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ

مر شمارا که نفقه نمیکنید در راه خدا و مر خدا را است میراث آسمانها و زمین یکسان نباشد از شما آنکه

أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلْ أُولَئِكَ أَكْثَرُ الْأَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتِلُوا

نفقه کرد از پیش فتح و کارزار کرد آنکروه بزرگتر رتبه اند از کسانی که نفقه کردند از پس و کارزار کردند

و كَلًّا وَعَدَا اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۱) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا

و همه را وعده کرد خدا بنکوئی و خدا با آنچه می کنید آگاه است کیست آنکه قرض دهد خدا را قرض

حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۲) يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ

نیکو پس زیاد کند برای او و مر او را است مزد نیکو روزی بینید گرونده های مردان و زنهای گرونده را می شتابد

نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَىٰ يَوْمَ الْجَنَّةِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

نور آنها پیش روها شان و طرفهای راست شان مژده های شما امروز بهشتها ئی است که میرود از زیرش جویها

خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ

جاویدانند در آن اینست آن رستگاری بزرگ روزیکه میگویند مردان دو رو و زنان دورو مر کسانی را

آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا

که گرویدند بنکرید ما را تا بکیریم از نور شما گفته شود باز گردید پشتهای خودتان پس بطلبید نوری را

فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ سُورًا لَّهُ بِابٍ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ

پس زده شود میان آنها باروئی که مر آن را دردی است که درونش در آن رحمت است و برونش از جانب او شکنجه است

يُنَادُوهُمْ أَمْ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ قَتَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ

ندا کنند آیا نبودیم با شما گویند آری و لکن شما در بلا افکندید خودتان را و انتظار بردید و شك کردید

وَعَرَّتُكُمْ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۱۴) قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ

و مغرور کرد شمارا آرزوها تا اینکه آمد امر خدا و فریفت شمارا بخدا دیو فریبنده پس امروز گرفته نشود

مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلِيكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۵)

از شما فدائی و نه از کسانی که کافر شدند جایگاه شما آتش است آن سزاوار شاست و بد بازگشتی است

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

آیا نه وقت رسیده مر آنانرا که گرویدند که بترسد دلها شان برای یاد خدا و آنچه فرود آید از حق

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ

و نباشند مانند کسانی که داده شدند کتاب را از پیش پس دراز شد بر آنها روزگار و سخت شد

قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۱۶) إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

دلهای آنها و بسیاری از آنها بد کارانند بدانید که خدا زنده کند زمین را پس از مردن آن

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۱۷) إِنَّ الْمُضْذِقِينَ وَالْمُضْذِقَاتِ

بتحقیق روشن کردیم برای شما آیتها را شاید شما دریابید و بتحقیق تصدیق کنندگان از مردان و زنان

وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (۱۸) وَالَّذِينَ آمَنُوا

و وام دادند خدا را از قرض نیکو دوچندان شود مر آنها را و برای آنها مزدیست نیکو و آنانکه گرویدند

بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ

بخدا و پیغمبر او آن گروه آنهایند بسیار راستگو و شهیدان نزد پروردگارشان برای آنها مزد آنهاست و نورهاشان

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۹) إِعْلَمُوا أَنَّمَا

و کسانی که کافر شدند و تکذیب کردند بآیتهای ما آن گروه یاران دوزخند بدانید که جزاین نیست

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوًى وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ

زندگانی دنیا بازیچه و بیهوده است و آرایشی و فخرکردنی است میان شما و مباحات کردنی است در مالها

وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرِيهِ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ

و فرزندان مانند داستان باران که بشکفت آورد کافران را روئیدنی آن پس خشک شود پس بینی آنها زرد شده پس میباشد

حَطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ (۲۰) وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا
در هم شکسته و در آخرت شکنجه سخت است و آمرزش از خدا و خوشنودی و نیست

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۲۱) سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ
زندگانی دنیا مگر بهره فریب پیشی گیرید بسوی آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که

عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است آماده شد برای آنانکه گرویدند بخدا و پیغمبران او اینست فضل خدا

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۲۲) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ
میدهد آنرا بهره که میخواهد و خدا صاحب بخشش بزرگست نرسد هیچ مصیبتی در زمین

وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنْ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۲۳)
و نه در نفسهای شما مگر در کتاب است پیش از آنکه آفرینیم آنرا بتحقیق اینست بر خدا آسان

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ
تا اندوه نخورید شما بر آنچه فوت شد و خوشنود نشوید بآنچه داد شما را و خدا نه دوست دارد هر خرامنده

فَخُورٍ (۲۴) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ
فخر کننده را کسانی که بخل میورزند و امر کنند مردم را ببخل و کسی که اعراض کند پس بتحقیق خدا او

الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۲۵) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ
بی نیاز ستوده است بتحقیق فرستادیم پیغمبران را بمعجزه ها و فرستادیم با آنها کتاب را و میزان را

لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ
تا بایستند مردمان بعدالت و فرو فرستادیم آهن را در آنست آسیبی سخت و بهره ها برای مردم و تا بدانند

اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنْ اللَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۶) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا
خدا که مدد کند او را و پیغمبران او را بینهانی بتحقیق خدا توانای عزیز است و بتحقیق فرستادیم نوح را

وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ
و ابراهیم را و قرار دادیم در فرزندان آن دو پیغمبری را و کتاب را پس بعضی آنها هدایت یافته گانند و بسیاری

مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۷) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ
از آنها بدکارانند پس عقب در آوردیم بر اثرشان بفرستادگان و عقب در آوردیم بعیسی پسر مریم

وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً
و دادیم او را انجیل و گردانیدیم در دل‌های کسانی که پیروی کردند او را مهربانی و رحمتی و رهبانیتی که

اِبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا
اختراع کردند آنرا ننوشتیم آنرا بر آنها مگر بجهت خواستن خوشنودی خدا پس رعایت نکردند آنرا حق رعایت آنرا

فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۲۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا
پس دادیم آنرا که گرویدند از آنها اجرشان را و بسیاری از آنها بدکارانند ای کسانی که گرویدید بپرهیزید

اللَّهِ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ
خدا را و بگروید به پیغمبر او میدهد شمارا دو نصیب از رحمت خود و میگرداند برای شما نوری را که راه بروید

بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۹) إِنَّمَا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ الْأَلْيَقِدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ
بآن و میآمرزد مر شمارا و خدا آمرزنده مهربانست تا البته بدانند اهل کتاب که قادر نباشند بر چیزی

مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (★)

از فضل خدا و آنکه افزونی بدست خداست میدهد هر که را می خواهد و خداوند صاحب بخشش بزرگست .

قوله تعالى عز و علا (سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - الْآيَةِ) حق تعالی گفت

تسبیح کرد و میکند خدای را جل " جلاله آنچه در آسمان و زمین است بیان کردیم پیش از این
که تسبیح تبعید و تنزیه باشد خدای را جل " جلاله از صفات نقص و آنچه بدو لایق نباشد ، از
عقلا این بود و از ناعاقلان و جمادات دلیل باشد بر آنکه آنرا خالق هست مستحق تسبیح
مثله قوله تعالی «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی أفعال او که در آسمان و زمین است
دلیل می کند که آنرا فاعلی هست مستحق سجود برای آنکه وجود او دلیل می کند بر صانعی
مستحق سجده ، نگرنده در او بعلم رسد ، آنگه سجده کند ، چون حامل بر سجده او باشد به
مثابت آن باشد که آن سجده کرده باشد ، و هر چه در آسمان و زمین است از آنچه قدیم تعالی
جل " جلاله مختص است بقدرت بران ، چون در آن ننگرند دلیل کند بر آنکه او
را خالق و صانعی هست ، فهذا معنی تسبیح الجمادات ، و این فصل مشبع برفت فی قوله « و إن من

شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم ، گفت تسبیح می کنند خدای را هر چه در آسمان و زمین است باین معنی که گفتیم (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و آن خدای عزیز و منیع غالب قاهر محکم کار است .

(لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) ملك آسمان و زمین او راست ، او زنده کند مردگان را و بمیراند زندگان را (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) و او بر همه چیز قادر و تواناست .

(هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ) او اول است و آخر و ظاهر و باطن در این بسیار قولها گفتند آنچه محققان گفته اند آنست که اوست اول ، یعنی قدیم است یعنی بوجود پیش از همه موجود است ، و همه موجودات با وجود شد إمّا بنفسه او بواسطه ، و آخر است یعنی همه چیز هافانی شود و او بماند ، او اول موجود است بر این معنی و آخر موجود است بر این معنی .

و ظاهر است یعنی ظاهر الوجود است بآلهای که بر وجود او برخاسته است بحدی که پنداری ظاهر است بر حاسه . و باطن است بآن معنی که از حواس دور است و او را هیچ حاسه از حواس ادراک نکند

عبدالله عباس گفت أولی است بی ابتداء و آخری است بی انتهاء و ظاهر است یعنی غالب و قاهر و عالی بر همه چیزها هر چه جز او است زیرا او است و دون او در رتبت . و باطن است یعنی عالم است بکارهای پوشیده . ضحاك گفت آن خواست که أول أولها از او است و آخر آخرها بدو است ، و ظهور هر ظاهر و بطون هر باطن . مقاتل حیان گفت اول است که کسی او را باول نکرد و آخر است

که کسی او را بآخر نکرد ، ظاهر است بی اظهار کس و باطن است بی ابطان کس . یمان گفت أولی قدیم است ، و آخری رحیم است ، و ظاهری حکیم است ، و باطنی علیم . محمد بن فضل

گفت اول است بیر خود ، و آخر است بعفو خود ، و ظاهر باحسان ، و باطن بپوشیدن گناه بر بندگان . أبو بكر وراق گفت هو الاول بالازلیة و الاخر بالابدیة و الظاهر بالاحدیة و الباطن

بالصمدیة . حسین بن الفضل گفت اول است بی ابتداء ، و آخر است بی انتهاء ، و ظاهر است بی اقتراب ، و باطن است بی حجاب . عباد گفت اول است یعنی سابق است بفعل خیرات و احسان

او بر همه احسانها مقدم است ، و آخر است پس از فنای خلق ، و ظاهر است بغلبه بر همه چیز با آنکه پوشیده است از همه چشمها ، و باطن است یعنی عالم است بخفایای امور . سدی گفت

اول است بتوفیق توحید ، و آخر است بتوفیق توبه ، و ظاهر است بتوفیق سجود ، و باطن است بستر عیوب . ابن عطا گفت اول است بکشف احوال دنیا تا رغبت نکنند در او ، و آخر است

بکشف احوال عقبی تا نشکینند از او ، و ظاهر است بردلهای دوستان تا بشناختند او را ، و باطن است از دلهای دشمنان تا منکر شدند او را . و بعضی دیگر گفتند : أول است بتکوین . بیان

قوله تعالى « إِنَّمَا أَمْرُنَا لَشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » و آخر است بتلقين بيانه « يثبت الله الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » و ظاهر است بتبيين بيانه « يريد الله لِيُبَيِّنَ لَكُمْ » و باطن است به تزيين بيانه « وزيينه في قلوبكم » محمد بن علي الترمذي گفت الاول بالتأليف والآخر بالتكليف، والظاهر بالتصريف، والباطن بالتعريف . جنيد گفت الاول بشرح القلوب . والآخر بغفران الذنوب ، والظاهر بكشف الكروب ، و الباطن بعلم الغيوب . در خبر است که عمر خطاب از اين آيه پرسيد كعب اخبار را گفت معني آنستكه اوّل چنان داند كه آخر و باطن چنان داند كه ظاهر (۱) و گفتند اوّل است به هيببت و سلطان، و آخر است بر حمت و إحسان. ظاهر است بحجّت و برهان ، و باطن است بصدق و امتنان. و گفتند هو الاول بالهداية ، والآخر بالكفاية ، والظاهر بالولاية ، والباطن بالرعاية . وقيل: هو الاول بتسمية الاسماء، والآخر بتكملة النعماء ، والظاهر بتسوية الاعضاء ، والباطن بصرف اللوازم . وقيل هو الاول بانشاء الخلائق والآخر بافناء الخلائق ، والظاهر باظهار الحقائق ، والباطن بعلم الدقائق . بعضی گفتند اين او هاصله است والتقدير هو الاول الآخر الظاهر الباطن تاعطف شيء نباشد بر نفس خود ، و درست آن است كه او های عطف بر جای خود است و اختلاف صفات بجاری مجری موصوفات كرد چنانكه شاعر گفت در اين بيت :

إِلَى الْمَلِكِ الْقَرِيمِ وَ ابْنِ الْمُهَيَّبِ وَ لَيْثِ الْكُتَيْبَةِ فِي الْمُرْدَحَمِ (۲)

قتاده گفت روايت كردند ما را كه رسول ﷺ يكر و زبا صحابه نشسته بود ابري بر آمد صحابه را گفت شما دانيد تا اين چيست ؟ گفتند خداهش و رسول عالمترند ، گفت اين راعنان خوانند اين ابري است كه زمين را سيراب كند خدای تعالی اين ابر را براند بر قومی كه او را شكر نكنند و او را نخوانند . آنكه گفت دانيد تا بالاي آن چيست ؟ گفتند الله و رسوله أعلم ، خدای و رسول عالمترند ، گفت بالاي آن آسمان دنيا است و آنرا رقيق خوانند و آن موجي

(۱) سؤال عمر از كعب با آنكه سالها ملازم پيغمبر (ص) بود عجيب مينمايد و اين همه تكلف در تفسير

هو الاول والآخر از آن است كه از آن استفاده حلول و اتحاد نشود اما آنكه معني علت فاعلي و غائي را دانسته و احاطه علت را بمعلول از همه جهت تمقل کرده است آيد را حمل بر آن خواهد كرد و آنكه نمود بالله معلول را از علت بي نياز داند در بقاء اين آيه در نظر او . شكل است و آنكه فرموده و هو معكم اينما كنتم ، تأييد مقصود ميكند و اين آيات از معجزات علمي پيغمبر است (ص) باري قوام مركبات كه بيشتر در نظر ما است بچهار علت غائي و صوری و مادی و قوام هر چهار بخداوند است . هو الاول مناسب علت فاعلي والآخر علت غائي و الظاهر علت صوری و الباطن علت مادی است .

(۲) بسوی پادشاه بزرگ و بزرگ زاده و شیر لشکر در هنگام نبرد .

مکفوف است و سقفی محفوظ . آنکه گفت دانید که پس از این چیست ؟ گفتند خدای و رسول عالمترند گفت بالای آن آسمان دوم است و از آسمان دوم تا اول پانصد ساله راه است ، و از هر آسمانی تا با آسمانی پانصد ساله راه است ، آنکه از بالای آن عرش است و از آسمان هفتم تا بعرش پانصد ساله راه است . آنکه گفت دانید تازیر شما چیست ؟ گفتند خدا و رسول عالمترند گفت زمینی دیگر است و از این زمین تا آن زمین پانصد سال راه است . همچنین گفت تا هفت زمین . آنکه گفت بآن خدای که جان بدست اوست که اگر خدای را بخواهید از بالای عرش جواب دهد شما را . آنکه این آیت را بخواند « هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء علیم » [و مراد آن آنست بعلم و قدرت و خلق] (۱) أبو صالح روایت کرد از ابو هریره که رسول ﷺ يك روز وارد در حجره حضرت فاطمه عليها السلام شد و فاطمه عليها السلام از او خادمه خواست رسول عليه السلام گفت تورا راه نمایم بر چیزی که تورا بهتر است از اینکه تو میخواهی ؟ گفت چیست آن ؟ گفت بگوی « اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شیء منزل التوراة والانجيل والفرقان فالق الحب و التوى أعوذ بك من شر كل شیء أنت آخذ بناصيته أنت الاول فليس قبلك شیء و أنت الاخر فليس بعدك شیء و أنت الظاهر فليس فوقك شیء و أنت الباطن فليس دونك شیء اقض عنا الدين وأغننا من الفقر وهو بكل شیء علیم » .

(هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) گفت او آن خدائی است که آسمان و زمین بیافرید در شش روز (ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ) پس در عرش مستولی شد و تفسیر این بگفته ایم چند جایگاه (يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ) داند آنچه در زمین شود و آنچه از زمین بر آید و آنچه از آسمان فرود آید و آنچه بر آسمان شود (وَ هُوَ مَعَكُمْ) او با شماست هر کجا که باشید بمعنی علم . یعنی عالم است باحوال شما بروجهی که بر او هیچ پوشیده نیست بمانند آنکه با کسی باشد از او غایب نباشد (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) و خدای بهره شما می کنید عالم است .

(لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) ملك آسمان و زمین او را است از روی خلق و نفاذ امر و تصرف (وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) و باز گشت کارها با اوست .
(يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) شب در روز آورد و روز در شب . و اختلاف اقوال در او برفته است در سوره آل عمران (وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) و او

(۱) عبارت بین الهالین در نسخه خطی موجود نیست و بنظر زائد میرسد ،

عالم است بآنچه در دلهاست و مراد بذات الصدور اسرار است . پنداری سر را بردل خود مستولی کرد کقولهم ذات مال .

(آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) گفت ایمان آرید بخدای ورسول او (وَأَنْفِقُوا) وهزینه کنید (مِمَّا جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْهُ مَسْتَخْلَفِينَ فِيهِ) از آنچه شما را در آن خلیفه کرد یعنی بمیراث ازدیگران بشما رها کرد ، وقیل مملکین معمّرین فیہ . مملک و معمّر کرد شما را در آن (فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ) آنان که ایمان دارند از شما و نقه کنند ایشان را مزدی بزرگ باشد وثوابی عظیم . آنکه برسبیل انکار و تقریع گفت :

(وَمَا لَكُمْ) چه بوده است شما را که ایمان نمی آرید بخدای (وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ) و او حال را است ، و حال آنکه رسول ﷺ شما را میخواند و دعوت می کند تا بخدای ایمان آرید (وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ) هم و او حال است . یعنی و حالی که عهد از شما بسته است بآنکه در عقل شما مقرر بکرده است و مر کوز و جوب معرفت و توحید و عدل او و جوب تصدیق انبیاء و رسل او ، بر آن دلیلها إقامت کرده است و حجج نصب کرده است . عامه قرآء خواندند «أخذ ميثاقكم» بر فعل مستقیم ، نصب ميثاق علی معنی وقد أخذ الله ميثاقكم مگر أبو عمر و که او خواند وقد أخذ ميثاقكم علی الفعل المجہول و پیمان شما فرا گرفته اند (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) اگر ایمان دارید . گفتند معنی آنست که اگر هیچ ایمان خواهید آوردن وقتی از وقتها اکنون اولی تراست که ایمان آرید که هم دعوت رسول است و هم دعوت أدله عقل است بر صحت اسلام و نبوت رسول ما ﷺ ، و گفتند اگر بچیزی ایمان خواهید آوردن لقیام الدلالة علیه این جای آنست که باو ایمان آرید . و در آیه دلیل است بر بطلان جبر ، چه از حکیم نیکو نباشد که کافر را منع کند از ایمان بخلق قدرت موجه کفر و سلب قدرت موجه ایمان . آنکه گوید « ما لكم » چه بوده است شمارا که ایمان نمی آید .

(هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) آنکه گفت او آن خداست که بر بنده خود یعنی محمد ﷺ فرو فرستاد آیاتی و علامات و دلایلی روشن (لِيُخَيِّرَ لَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) تا برون آرد شما را از تاریکی بروشنائی . خلاف کردند در آنکه فعل إخراج اسناد با کیست . بعضی گفتند راجع است باخدای تعالی جل جلاله . و بعضی گفتند راجع است با رسول ﷺ . و هر دو محتمل است و نیکو (وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ) و خدای تعالی بشما مهربان و رحیم است .

(وَمَا لَكُمْ) آنکه گفت هم برسبیل تقریع و ملامت . چیست شما را و چه افتاده است

شما را که نفقه نکنید در سبیل خدای و آن جهاد است و وجوه مصالح دینی و أبواب بر (وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) و خدای راست میراث آسمانها و زمینها یعنی اهل آسمانها و زمین که بمیرند همه ، خدای تعالی باقی باشد . آنکه بیان کرد فضل سابقان را گفت : (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ) راست نباشد آنان که نفقه کنند پیش از فتح . بیشتر مفسران گفتند مراد فتح مکه است ، و شعبی گفت مراد صلح حدیبیه است برای آنکه در خبر است که رسول ﷺ را گفتند صحابه بر صلح حدیبیه که این فتح است ؟ گفت آری فتحی عظیم است (وَقَاتِلْ) و با نفقه قتال کنند در نصرت دین رسول الله ﷺ (اَوْ لِيْكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً) ایشانرا درجه بزرگوار تر بود از درجه آنانی که پس از آن نفقه کنند و قتال . ابوسعید خدری روایت کرد که رسول ﷺ گفت نزدیک است که قومی آیند که اعمال شما را حقیر دارند در جنب اعمال خود . ما گفتیم کیستند ایشان یا رسول الله ﷺ قریبند ؟ گفت نه از ایشان دلنگتر باشند و اشاره کرد بیمن و گفت اهل یمن اند « اَلَا اِنَّ الْاِيْمَانَ اِيْمَانُ الْيَمَانِ وَالْحِكْمَةُ اِيْمَانِيَّةٌ » گفتند یا رسول الله ﷺ ایشان بهترند از ما ؟ گفت بآن خدای که نفس من بفرمان اوست که اگر یکی از ایشان بمانند کوهی از زر نفقه کنند به پایه شما نرسند و نه نیمه آن . آنکه انگشتان بهم باز نهاد و انگشت کهنترین برداشت و گفت این چنین است فضل میان ما و مردمان دیگر که فضل این انگشتان بر انگشت کهن و این آیه بخواند « لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ - الْاِيْمَانُ » از عموم آیه آن است که خدای تعالی رفع تسویه کرد میان آنانکه پیش از فتح یا حدیبیه نفقه و قتال کردند و این بدو خصلت باز بسته است یکی سخاوت و یکی شجاعت و اتفاق است که در این دو خصلت بل سایر خصائل حضرت امیر المؤمنین ﷺ مقدم بود بر صحابه و از هیچکس در این دو خصلت آن باز نگفتند که از او . تاد در خبر است که يك روز اعرابی بر او سؤال کرد او و کیل را گفت أعط الاعرابي ألفاً اعرابي را هزار دهم . گفت از زر دهم یا از سیم ؟ گفت كلاهما عندي حبران فأعط الاعرابي أنفعهما له گفت هر دو بنزدیک من سنگ است اعرابی را آن ده که او را نافع تر بود . اما قتال کس خلاف نخواهد کردن پس آیت اگر تخصیص کنند بقومی دون قومی آنچه مضمون اوست باو لایق تر است از آنکه بدیگر کس . آنکه گفت اینان نیز که پس از فتح نفقه و قتال کردند بی نصیب نیستند هر کس حظ خود دارد (وَ كَذٰلِكَ وَعَدَ اللّٰهُ الْحَسَنٰى) گفت همه را وعده داد خدای بآن نیکوتر از آنچه کرده باشند . و حسنی تائیت أحسن باشد (وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) خدای تعالی با آنچه شما می کنید دانا است تا جزا دهد شما را بر آن .

(مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) آنکه تحریص کرد خلق را بر انفاق و زکاة و صدقه و نفقه گفت کیست آنکه قرض دهد بخدای تعالی قرض نیکو. آن دادن تورا قرض خواند ، تا بدانند که جزای آن واجب است بمنزله جزاء دین و گذاردن قرض ، آنکه بیان کرد که از یک روی باقرض ماند و آن وجوب قضاء است و از یک روی با تجارت ماند که یکی را ده عوض باشد و هفتاد و هفتصد ، گفت خدای داده او را مضاعف کند و او را مزدی و ثوابی باشد با کرامت . آنکه گفت :

(يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) یاد کن ای محمد آن روزی که تو بینی مردان مؤمن را و زنان مؤمنات را که نور ایشان می رود و سعی می کند و می شتابد در پیش ایشان و بر دست راستشان گفتند جمله خواست إلا آن است که اکتفا کردند بذکر بعضی از کل . بعضی دیگر گفتند تخصیص جهت پیش برای آن کرد که نور از رویهای ایشان می تابد برای وضوء و نماز و سجده که کرده باشند لِقَوْلِهِ صَلَّى « امّتی الغرّ المحجلون يوم القيامة من آثار الوضوء » گفت امت من أغرّ محجل باشند روز قیامت از آثار وضوء نماز ، و أمّا دست راست در خیر است که بنده مؤمن که او تسبیح کند شمرده و نگاه داشته از سر هر انگشتی از انگشتان او بمانند شعله نوری درخشد . عبدالله مسعود گفت نورشان بقدر عملشان باشد مرد بود که نور او چنند درخت خرما باشد و بود که چنند قامت مردی بود و آن کس را که از آن کمتر نبود بمقدار انگشتی باشد گاه بتابد که بیند و گاه نبیند . قتاده گفت مرا روایت کردند از رسول صَلَّى که او گفت روز قیامت مرد باشد که نور او چندان باشد که از مدینه تا بعدن و صنعاء یمن تابد ، و کم از آن تا چندان بود که جای قدم خود را بیند و بس . و مؤمن بود که او را چندان نور بود که آتش دوزخ را بنشانند (۱) و تاب ببرد تا آنجا که برصراط می گذرد و از دوزخ آواز می آید « جزیا مؤمن فان نورك أطفأ لهبي » بگذرد ای مؤمن که نور تو نار ما را بکشت (بشرّیکمّ الیومّ جنّاتٌ تجری من تحّتیها الأنهار) یعنی فرشتگان گویند ایشان را که مژده شما را که امروز بهشتها است که در زیر درختان او جویها می رود (خالدین فیها) در آنجا همیشه باشید (ذلک هو الفوز العظیم) آن ظفری و دست یافتی بزرگ است . آنکه چون ذکر مؤمنان بکرد ذکر منافقان با آن بگفت تا هر دو معلوم شود گفت :

(۱) از خواص نور آخرت است که آتش را خاموش میکند و آخرت را قیاس بدنیا نباید کرد که نوردنیا این خاصیت ندارد

یاد کن ای محمد آن روز که گویند مردان منافق و زنان منافقات مؤمنان را (اَنْظِرُوْنَا) و این آنگه باشد که مؤمنان در قیامت آیند با نور تمام منافقان و منافقات از دور بنگرند بنور ایشان ایشانرا بشناسند و در دنبال ایشان افتند و ایشان را میگویند « انظرونا » انتظار ما کنید (نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ) (تا ما از نور شما روشنائی بازگیریم و از چراغ شما چراغی برافروزیم . نظر در آیت بمعنی انتظار است یقول العرب انظرنی ای انتظرنی . و حمزه و یحیی و أعمش خواندند « اَنْظِرُوْنَا » ای اْمهلونا ما را مهلت دهید یعنی بر ما تعجیل مکنید من الانظار و هو الا مهال . وقال عمرو بن كلثوم :

أبا هِنْدٍ فَلَا تَمَجِّلْ عَلَيْنَا وَ اَنْظِرْنَا نَا نَخْبِرُكَ الْيَقِينَا (۱)

مفسران گفتند مؤمنان روز قیامت در عرصه قیامت آیند بنور عمل خود صراطمی برند و منافقان در آیند در قدر پایه خود نوری ضعیف بود ایشان را علی وجه المکر و الخدیعة (۲) بمعنی العذاب « یخادعون الله و هو خادعهم » ایشان بآن نور ضعیف راه می برند ، گه بتابد تا بروند گه بمیرد تا بمانند ، ناگاهی بادی بر آید و نور ایشان بنشانند ، ایشان عند آن حال که در تاریکی بمانند این گویند « انظرونا نقتبس من نورکم » گفت از این است که حکایت کرد از مؤمنان « یقولون ربنا اتمم لنا نورنا » ترس آن را که نباید که با ایشان هم آن معامله رود . و یکی از شعراء این قدر تضمین کرد در مصراعی گفت :

أَثَرَتْ أَيْدِي الْبَيْلِي فِي دُورِكُمْ مُنِنْدُ أَقْوَاتِ دُورِكُمْ عَنْ حُورِكُمْ
قَدْ صَلَّلْنَا فِي دُجَى لَيْلِ النَّوَى فَانظِرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ (۳)

جواب دهند مؤمنان ایشان را که (اَرْجِعُوا و اَرَأَيْتُمْ) باز پس روید و طلب نور از آنجا کنید که ما نور از دنیا آوردیم این نور آن وضوهاست و طهارتها در سماء سرد کردیم ایشان در این باشند (فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ) (بزند میان ایشان باروی یعنی دیواری بکنند که آن را

(۱) خطاب بملك میکند که قصد عقاب آنانرا داشت گوید ای ابا هند شتاب مکن بر ما و ما رامهلت ده تا خبر درست با تو بگوئیم .

(۲) یعنی خداوند تعالی با ایشان عمل میکند مانند عمل ایشان ، اول نوری فراپای ایشان می نهد چون اندکی رفتند زود خاموش میکند و این کار را شباهت کار آنان مکر و خدیعت نام نهاده است .

(۳) دست فرسودگی در سراهای شما اثر کرده است از آن هنگام که سراهای شما از حوران خالی ماند، مادر تاریکی شب فراق گم شدیم پس مهلت دهید تا از نور شما بهره گیریم .

دری بود، کسائی گفت باء صله (۱) است و التقدير ضرب بینهم سور، گفتند این دیواری باشد حاجز و حائل میان بهشت و دوزخ (باطنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ) در اندرون او رحمت بود مراد بباطن بهشت است «فیه الرحمة» در او رحمت است و قوله «فیه» ضمیر راجع است با لفظ دون معنی (و ظاهرُهُ مِنْ قِبَلِهِ) ای من قبل الظاهر (العذاب) و ظاهر او از قبل ظاهر او عذاب باشد یعنی دوزخ. ابوسیار گفت باعلی بن عبدالله عباس بودم بنزدیک وادی جهنم (۲) گفت از پدرم شنیدم عبدالله عباس که این آیه خواند که «فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ سُورًا» و گفت این بارو است که خدای تعالی در این آیه گفت. عبدالله بن عمر گفت در این آیت که این بارو که خدایتعالی در قرآن گفت که «فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ سُورًا» با روی مسجد بیت المقدس است «له باب» در مسجد است «باطنه فيه الرحمة» یعنی المسجد «و ظاهره من قبله العذاب» یعنی آنوادی که آنرا وادی جهنم گویند زیاد بن ابی سوده گفت عبادة بن الصامت را زیدم بر باروی بیت المقدس ایستاده از جانب شرقی و می گریست گفتم یا ابا ولید چرا میگری؟ گفت از اینجا که خبر داد ما را رسول ﷺ که وادی دوزخ است. شریح گفت که کعب الاحبار گفت «له باب» این در بیت المقدس است که آنرا باب الرحمة میگویند آنست که خدای تعالی گفت «فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ سُورًا» له باب باطنه فيه الرحمة - الایة .

(يُنَادُوهُمْ) ندا کنند منافقان مؤمنان را که (أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ) نه ما باشما بودیم نماز کردیم و روزه داشتیم و میان ما منا کحه و مؤانسه بود (قَالُوا) گویند مؤمنان که آری ما ما بودید بظاهر نه بباطن، بزبان نه بدل، بتناق نه وفاق (بَلَىٰ) وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ خویشتن بفتنه افکندید یعنی خویشتن هلاک کردید بتناق و مراد باین فتنه هلاک است (و تَرَبَّصْتُمْ) و بمؤمنان انتظار هلاک و دائره کردید (وَارْتَبْتُمْ) شاک شدید در توحید و عدل خدای (وَاغْرَبْتُمْ الْأَمَانِي) آرزوهای باطل شما را بفریفت. ابوبکر وراق گفت طول الأمل درازی امید خواست. انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ يك روز با صحابه نشسته بود و ایشان را وعظ می کرد خطها بر زمین میکشید در زیر یکدیگر آنگه خطی دیگر از گوشه ای بکشید آنگه گفت دانید تا این چیست؟ گفتند نه. گفت این مثل فرزندم آدم است و آرزوهای او و آن خط دیگر امید است چنانکه او در میان آرزوها و امید باشد که مرگ باو رسد و امانی او باطل کند، و امیر المومنین علی صلوات الله و سلامه علیه گفته «لا تتكل على المني فانها بضائع النوكي» گفت بر آرزوها تکیه مکن که بضاعت احمقان است و شاعر گوید:

(۱) یعنی باءزائده است. (۲) نام مکانیست در بیت المقدس و تفسیری است بی تناسب.

أَلَا يَا نَفْسُ إِنَّ تَرْضَى بِقَوْتِ
فَأَنْتِ عَزِيزَةٌ أَبَدًا غَنِيَّةٌ
دَعِيَ عَنْكَ الْمَطَامِعَ وَالْأَمَانِيَّ
فَكَمْ أُمْنِيَّةٍ جَلَبْتِ مَنِيَّةَ (۱)

(حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ) تا فرمان خدای آمد یعنی مرگ (وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ)
و بفریفت شما را بخدای فریبنده یعنی شیطان ، صفت موصوف محذوف است ، و سماک بن حرب
در شاذ خواند غُرُور بضم غین یعنی ابطال و غرور بضم مصدر باشد ، و بفتح اسم فاعل .
قتاده گفت برخدعه شیطان میبودند تا خدای تعالی در دوزخ افکند ایشانرا (فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ
مِنْكُمْ فِدْيَةٌ) امروز از شما فدیہ نستانند یعنی عوض و بدلی که شما را بآن از دوزخ باز
خرند ، ابن عامر و أبو جعفر و یعقوب لا تؤخذ خواند بقاء تأنیث لأجل الفدية و باقی قرآء بیاء
خواندند لتقدم الفعل ولأن التأنيث غیر حقیقی (وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و نیز از کافران
فدیہ نستانند (مَاؤِيَكُمُ النَّارُ) ماوی شما دوزخ است (هِيَ مَوْلِيَكُمُ) آن اولتر است
بشما قال لبيد :

فَقَدَّتْ كِلَا الْفَرَجَيْنِ تَحَسَّبُ أَنَّهُ
مَوْلَى الْمَخَافَةِ خَلْفُهَا وَ أُمَامَهَا (۲)
(وَ بِنَسِ الْمَصِيرِ) و بدجای بازگشتی است .

(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا) گفت وقت نیامد . کلبی و مقاتل گفتند آیت در منافقان
آمد پیش از هجرت و سبب آن بود که سلمان را گفتند ما را خبرده از آنچه در توراة دیده ای
از عجايب (۳) خدای تعالی این آیت فرستاد که « نحن نقص عليك » مدتی از این گفتار باز
ایستادند چون خدای تعالی زجر کرد ایشانرا بآنکه گفت قرآن نیکوترین قصه ها است و
نافع ترین . دیگر باره باسر سؤال شدند خدای تعالی این آیت فرستاد « الله نزل أحسن
الحدیث » مدتی دیگر فرو گذاشتند آنکه باسر سؤال شدند خدای تعالی این آیه فرستاد و
گفت : وقت نیست که این مؤمنان یعنی مظهران ایمان بزبان و مبطنان کفر که دل ایشان
خاشع شود بفرمان خدای تعالی و برای امر خدای . عبدالله مسعود گفت میان اسلام ما و میان

(۱) ای نفس اگر بقوت راضی باشی همیشه عزیز و توانگری ، طمع و آرزو را از خویش دور کن
چه بسیار آرزو که موجب مرگ گردید .

(۲) خلف و امام تفسیر کلا الفرَجین است یعنی گشادگی جانب پیش روی و گشادگی پشت سر
در صفت شکار است که هم از پیش روی و هم از پشت خطر مرگ را مشاهده میکند .

(۳) قول مقاتل از دو جهت غلط است یکی آنکه پیش از هجرت سلمان خدمت پیغمبر (ص) نرسید
دیگر آنکه یهودی نبود و با تورات ارتباط نداشت .

آنکه ما را عتاب کردند باین آیت الا چهار سال نبود. آنکه مؤمنان یکدیگر را عتاب کردن گرفتند. بعضی دیگر گفتند این وعظی است که خدای تعالی کرد مؤمنان را مبتداء چون از ایشان قساوت قلب دید (وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ) و آنچه فرو فرستاد خدایتعالی از حق و محل «ما» جر است از اعراب عطفاً علی قوله «لذکر الله» و نافع و حمزه و عاصم بروایت مفضل و حفص خواندند نزل بتخفیف زای علی لزوم الفعل، و آنچه فرود آمد از حق رسول ﷺ گفت، اول چیزی که از امت من بردارند خشوع باشد (وَلَا يَكُونُوا) در او خلاف کردند بعضی گفتند محل او نصب است عطفاً علی قوله «أن تخشع» و التقدير أن لا يكونوا، و بعضی دیگر گفتند نهی است و محل او جزم است چه سقوط نون تشبیه و جمع و نون تأنیث برای نصب و جزم باشد گفت مباحثد چنانکه آنان که ما ایشانرا کتاب دادیم پیش از این یعنی جهودان و ترسایان (فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ) روزگار بر ایشان دراز گشت از عهد پیغمبران. یعنی ایام فتور دراز گشت (فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ) دلهای ایشان سخت شد. ربیع بن عمیله گفت از عبدالله مسعود که او گفت حدیثی شنیدم از رسول ﷺ که از آن خوشتر حدیث نشنیدم الا کتاب خدای تعالی و آن آنستکه رسول ﷺ گفت چون عهد بنی اسرائیل بمدت پیغمبران دراز شد دلهای ایشان سخت شد کتابی از بر خود بنهادند بر مراد و هوای خود و آنچه ایشانرا بدل خوش آمد و توراۀ پس پشت افکندند چه در او احکامی بود که ایشان را خوش نبود بآن از نواهی و موانع چنانکه حق تعالی گفت «نبذ فریق من الذین اوتوا الكتاب کتاب الله وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون» آنکه گفتند این نوشته بر بنی اسرائیل عرض کنید اگر قبول کنند فهو المراد و اگر نکنند بکشید ایشانرا. یعنی بر احبار و علماء ایشان، گفتند رأی آنستکه فلان حبر که از او عالمتر نیست بر او عرض باید کردن اگر او قبول کند کس رد نیارد کردن و اگر او قبول نکند او را بیاید کشتن که پس از آن کس بر شما اعتراض نیارد کردن همه گفتند رأی این است. آن حبر از این حال خبر نداشت برفت و آیاتی چند از توراۀ که فرستاده خدای بود بر ورقی نوشت و در سر وی نهاد و در گردن افکند در زیر جامه. چون جماعت کفره بنی اسرائیل آمدند و کتاب ساخته خود آوردند و بر او عرض کردند او تقیۀ را از خوف ایشان دست بر آن قرن نهاد و گفت این کتاب خداست و توراۀ موسی است که بدو آنزله کرد و من بدو ایمان دارم و مراد آن بود که بر آن سرو بود، ایشان شادمانه شدند و از بر او بیامدند گروهی که خواص او بودند این سر از او دانستند چون او فرمان یافت این حدیث آشکارا کردند خلاف در میان بنی اسرائیل افتاد تا بهفتاد و اند فرقه ببودند فرقه مصیب أصحاب ذی قرن بودند آنانکه

متابعت صاحب این قرن کردند . مقاتل بن حیان گفت مؤمنان اهل کتاب را خواست که پیش از رسول ﷺ بودند « فطال علیهم الأمد » یعنی خروج النبی ﷺ مدت ایشان دراز شد یعنی آمدن رسول ما ﷺ دلهاشان سخت شد تا بدعت رهبانیت بنهادند چنانکه گفت « و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم » و صومعه ها بساختند و راهب شدند . بعضی بردین عیسی بماندند و ایشان اندکی بودند و بیشتر برگشتند ، و ایشان آن بودند که خدایتعالی ایشانرا فاسق خواند محمد بن کعب گفت جماعتی از صحابه در مکه در قحطی و سختی بودند چون بمدینه آمدند در خصب و فراخی افتادند بطر گرفت ایشانرا دلهاشان سخت شد . أبووائل بن بکر روایت کرد که عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام گفت که بسیار مگوئید إلا ذکر خدایتعالی که دلهاشان سخت شود و دل سخت دور باشد از رحمت خدایتعالی ولیکن شما ندانید . آنکه گفت در گناه مردمان منگرید چون خداوندان . و در گناه خود نگرید چون بندگان ، که مردمان دواند صاحب عافیت و صاحب بلا ، بر اهل بلا رحمت کنید و بر اهل عافیت خدا را شکر کنید . فضل بن موسی الشیبانی گفت سبب توبه فضیل بن عیاض آن بود که او کنیز کی را دوست داشتی شیعی و عده داد که بر او شود او بدیواری بر رفت و پیام خواست تا بر او شود ، از سرای آوازی می آمد که کسی میخواند « ألم یأمن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله » این آیت بردل او اثر کرد ساعتی بگریست گفت « بلی والله قدأنی » آری والله که وقت آمد که نرم شود برای ذکر خدای . آنکه باز پس آمد و در ویرانه شد تا آنجا بخشید جماعتی آنجا فرود آمده بودند با یکدیگر می گفتند ای قوم بیدار باشید که امشب فضیل بر راه است نباید تا راه ما بزنند . و فضیل راهزن بود با خویشتن گفت نبینی که بندگان خدای از من چگونه میترسند با رحمات توبه کردم و علامت توبه ام آن است که در خانه تو که مسجد الحرام است مجاور باشم آنکه آواز داد که یا قوم فضیل عیاض منم از من مترسید که من بر سر آن نیستم که تا با امروز بودم . آنکه از آنجا بیرون آمد و بمکه رفت و مجاور بنشست . عبدالله مبارک را پرسیدند که چنان فاسقی متهتک که توبه بودی سبب توبه توجیه بود گفت من سخت مولع بودم بخمر خوردن و بر بطزدن شبی از شبها در باغی بودم خمر میخوردم بر بط بردرختی نهادم و بخفتم نیمشب از خواب در آمدم برخاستم تا بر بط بر گیرم و با سر کار شوم از شاخ درخت آوازی آمد که « ألم یأمن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله » آن آواز مرا وعظی شد بترسیدم و توبه کردم و سبب توبه زهد من این بود . (وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) و بسیاری از ایشان فاسقند .

(إِنْ عَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخَيِّسِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) گفت بدانید که خدایتعالی زمین را زنده کند بنبات پس از آنکه مرده باشد از سرما در فصل زمستان (قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ) بیان کردیم برای شما آیات و بینات را و أدله را (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) تا همانا عقل کاربندید و بر مقتضی عقل کار کنید .

(إِنْ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ) ابن کثیر و عاصم بروایت ابوبکر خواندند و مفضل مصدقین بتخفیف صاد در هر دو کلمه من التصدیق معنی آنکه إِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ . و باقی قرءاء بتشدید هر دو صاد خواندند و او متصدق بوده است، تاء رادر صاد ادغام کردند ، و مثله المزمّل و المدثر . و اُبی کعب خواند إِنْ الْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده (وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) و اگر گویند چگونه عطف کرد فعل را بر اسم ؟ گوئیم از این دو جواب گفتند : یکی آنکه ألف و لام در مصدقین و مصدقات بمعنی الذین است . و تقدیر کلام آنست که إِنْ الَّذِينَ تَصَدَّقُوا و أقرضوا الله ، و جواب دوم آنکه الذین مضمّر است فی قوله « أقرضوا الله » و التقدير و الَّذِينَ أقرضوا الله قرضاً حسناً . گفت آنانکه صدقه دهند از مردان و زنان و قرض دهند بخدای تعالی یعنی صدقات دهند بدرویشان و مال بذل کنند در طاعت خدای از عمارت مسجدها و رباطها و پلها و انواع خیرات و مبرات . و برای آن قرض خواند آنرا که دهنده توقع عوض کند کالقرض من المستقرض ، و نیز ممکن است که و احوال باشد و عطف نباشد و بر این قول باید تا « قد » تقدیر کند ، یعنی و قد أقرضوا الله و پیش از آن خدای را قرض داده باشند . و این نیز وجهی نیکو است . قرض نیکو یعنی دادنی علی ما أمر الله به بروجهی هر کدام نیکوتر (۱) (يُضَاعَفُ لَهُمْ) مضاعف کند ایشان را آنچه کرده باشند . یعنی ثواب و جزای عمل ایشان و قوله « يضاعف » خبر إِنْ است . ابن کثیر و ابن عامر و أبو جعفر خواندند یضعف بتشدید عین من التضعیف (وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ) و ایشانرا مزدی باشد با کرامت .

(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ) گفت آنان که ایمان آرند بخدای تعالی و به پیغمبران او بگردند و تصدیق کنند (أُولَئِكَ لَهُمُ الصَّالِحَاتُ يَقُونَ وَالشُّهَدَاءُ) ایشان صدیقان باشند ، و صدیق آن بود که کار او همه صدق بود ، و فعیل بناء مبالغه باشد نحو شریب و سکیب و خمیر و شهیدان باشند بنزدیک خدای تعالی یعنی ثواب ایشان ثواب شهیدان باشد و صدیقان (لَهُمْ أَجْرٌهُمْ وَنُورٌهُمْ) ایشان را باشد نورشان و مزد و ثوابشان . علماء خلاف کردند در نظم

(۱) ما گوئیم بروجهی هر چه نیکوتر و بجای کدام کلمه چه آوریم .

این آیه بهری گفتند « اولئك هم الصديقون » اینجا وقف باید کرد « والشهداء عند ربهم » و او استیفاف را است و او کلامی است مبتداء و رفع او بر ابتداء است ، و قوله « لهم أجرهم » و نورهم ، در جای خبر او است و این قول عبدالله عباس است و مسروق و جماعتی از علماء بعضی دیگر گفتند متصل است بکلام پیش و او عطف راست . آنکه در معنی او خلاف کردند ضحاک گفت آیت در قومی آمد مخصوص از مؤمنان که همه شهید شدند . و بعضی دیگر گفتند آیت در جمله مؤمنان آمد و معنی آنکه ثواب ایشان ثواب صدیقان و شهیدان باشد . عبدالله مسعود گفت مقاتلان بروجوهند : یکی آن باشد که قتال برای آن کند تا مکان او مردمان ببینند و دانند و شجاعت او معروف شود میان مردمان ، و بعضی آن باشند که برای طلب دنیا و طمع غنیمت کنند ، و بعضی آن باشند که برای خدای کنند و بسیار کس بر بستر بمیرند که ایشان ثواب شهیدان داشته باشند . آنکه این آیت بر خواند « و الذین آمنوا بالله ورسله اولئك هم الصديقون و الشهداء » مجاهد گفت هر مؤمنی صدیق باشد و شهید . آنکه این آیت بر خواند . عبدالله عباس گفت بروایتی دیگر که مراد باین روایت پیغمبرانند که ایشان شهداءند و شهداء جمع شهید باشد یعنی گواهان که هم راستگویند و هم گواهانند (والذین کفروا و کذبوا بآياتنا أولئك أصحاب الجحيم) آنان که کافر باشند و تکذیب آیات ما کنند ایشان اهل دوزخند .

(إَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ) گفت بدانید که زندگانی دنیا بازی کودکان است و لهو و بطر جوانان و زینت زنان است و تفاخر اقران است و تکاثر توانگران است . یعنی باین ماند ، و گفتند « ما » زیادت است ، و گفتند کافه است (وَتَفَاخُرُ بَيْنِكُمْ) و فخر آوردن است میان شما و مفاخرة و مباهات است در بسیاری مالها و فرزندان و بعضی اهل اشارت گفتند لعب كلب الصبيان، و لهو كلبو الفتيان، و زينة كزينة النسوان، و تفاخر كتفاخر الاقران، و تكاثر كتكثير الدهقان (۱) و حضرت أمير المومنين علی صلوات الله وسلامه عليه عمار یاسر را گفت یا عمار بر دنیا اندوه مخور که جمله لذات دنیا شش است مطعوم است و مشروب ، و مشوم ، و ملبوس ، و منکوح ، و مر کوب اما شریفترین طعام او انگبین است و آن لعاب مگسی است ، و معظم شراب او آب است و همه حیوانات در او یکی اند ، و شریفترین مشوم او مشک است و او خون آهوئی است ، و نبیلترین مر کوبش اسب است و مردان (۱) دهقانان در بسیاری مال مسابقه میکردند و ثروتمندترین مردم در آن عهد دهقانان بودند .

را بر پشت او هلاک رسد ، و نیکوترین ملبوس او دیبا است و آن بافته کرمی است و معظم منکوح او زناند و آن مبال فی مبال است . پس دنیا را چه خطر باشد . در خبر است که روزی رسول ﷺ بگذشت بیزغاله مرده گوش بریده ای گفت که خواهد که این را بخرد بدمی گفتند یا رسول الله اگر زنده بودی هم درمی نه ارزیابی باین عیب که دارد فکیف که مرده است . گفت دنیا بر خدای خوارتر است از آنکه این براهلش ، در خبر است که رسول ﷺ را شتری بود که آن را عضاء گفتندی با هیچ شتر مسابقه نکردی الا که سبق بردی روزی اعرابی بیامد با شتری جوان و با او مسابقه کرد شتر اعرابی سبق ببرد ناقه عضبا را . صحابه رسول ﷺ دل تنگ شدند رسول ﷺ گفت دل خوش دارید « إِنْ حَقَّ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ لَا يَرْفَعَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ » بر خدا واجب است که هیچ چیز از دنیا رفیع نکند والا وضعی بکند آنرا . و زاهدی را گفتند دنیا را وصفی کن برای ما گفت هی جمّة المصابر نيقۃ المشارب لا تمتع صاحباً بصاحب . گفت مصیباتش بسیار است ، و مشاربش تیره است ، و دوستی را بدوستی بر خورداری ندهد ، و لابن درید فی هذا المعنی :

وَ مِنْ عَادَةِ الْأَيَّامِ أَنْ صُرُوفَهَا إِذَا سَرَّ مِنْهَا جَانِبٌ يُبْكَ جَانِبٌ (۱)
و قال الآخر :

هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ بِمِثْلِ فِيهَا حَذَارٍ حَذَارٍ مِنْ بَطْنِي وَ قَشِي
وَلَا يَفْرُزُكُمْ حَسَنُ ابْتِسَامِي فَقَوْلِي مُضْحِكٌ وَالْفِعْلُ مُبْكَي (۲)

ثابت بن سعید گفت دنیا چون دهمال کژدم است که در او آئینش و زهر نیست . مأمون گفت اگر دنیا را پرسند که خود را وصفی کنی از این بلیغ تر نگوید که شاعر گفت :

إِذَا امْتَحَنَ الدُّنْيَا لَبِيبٌ تَكشَفَتْ لَهُ عَنْ عَدُوٍّ فِي ثِيَابِ صَدِيقِ (۳)
و للآخر فيها :

أَرَاهَا وَ إِنْ كَانَتْ تُحِبُّ كُنَانَهَا سَعَابَةٌ صَيْفٍ عَنْ قَلْبِيلٍ تَنْفُشُ (۴)
و للآخر فيها .

لَا تَلْهَيْتُكَ دُنْيَا طَالَ مَا لَعِبْتَ
بِالنَّاسِ قَبْلَكَ فِيهَا أَيُّهَا لَعِبِ

- (۱) عادت روزگار چنان است که گردش آن اگر از جهتی شادی آورد از جهت دیگر بگریاند .
(۲) دنیا دهان خود را پر کرده میگوید پرهیزید از خشم و کشتار نا گهانی من از لبخند من فریب نخورید که گفتار من شادی آور است و کردار من گریه .
(۳) اگر کسی جهان را بیازماید بر او هویدا گردد که دشمن است در جامه دوست .
(۴) دنیا را می بینم گرچه دوست داشتنی است اما مانند ابر تابستان است که زود پراکنده میشود .

غَرَارَةٌ أَهْلُهَا مِنْهَا عَلِيٌّ وَجَلِيٌّ أَيُّ أَمْرِيءِ سِبْهَامِ الدَّهْرِيِّ أَلَمْ يُصَبِّ (۱)
 وَالتَّنْذُ مَا أَهْوَاهُ وَالْمَوْتُ دُونَهُ كَشَارِبِ سَمٍّ فِي إِتَاءِ مُفَضِّضٍ (۲)
 آنکه حق تعالی مثل زد او را گفت (کَمَثَلِ غَيْثٍ) گفت چون بارانی است که
 در وقت حاجت ببارد . برای آن غیث خوانند آن باران را که غیث خلق باشد و فریاد رس
 بود ، و برتوسع ابر را غیث خوانند چنانکه باران را و ابر را سما خوانند . گفت دنیا بابری
 ماند که در وقت حاجت بارانی ببارد آنکه چندانی نبات نیکو را یق از او پدید آید که برزگران
 را بعجب آرد ، آنکه روزی چند بر آید و ایام ربیع بگذرد و اعتدال هوا برود و باران منقطع
 شود و تابستان گرم شود و آفتاب بالا گیرد (ثُمَّ هَيْجُ) آنکه آن نبات خشک شود
 (فَتَرِيهُ مُصْفَرًّا) تو آن را زرد بینی و طراوت آب و رونق از او برود (ثُمَّ يَكُونُ حَطَامًا)
 آنکه پوسیده و شکسته شود ، و اصل کلمه از حَطَمَ است و هو الکسر . باد آنرا در عالم ببرد
 و بپراکند و متلاشی شود و از او هیچ نماند (وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ) و صاحب و جامع
 و طالب او را بغیر حله (۳) عذابی سخت بود در قیامت ، و اگر از وجه حلال طلب کرده باشد
 و بحلال قناعت کرده باشد و از آن تعدی نکرده باشد بحرام نه در جمش نه در انفاش از رضای
 خدای تعالی در گذشته نباشد او را از خدای تعالی آمرزش باشد و خوشنودی . آنکه گفت بر
 جمله چنان دانید که زندگانی دنیا هیچ نیست الا غرور و برای فریفتن .

(سَابِقُوا) آنکه گفت برای تحریص مکلفان بر طلب مغفرت و رضای خدای : مسابقت
 کنید و بشتابید بآمرزش خدای تعالی بافعالی از توبه و طاعات که شما را بآمرزش رساند
 و جنت و بهشتی که عرض او چندان است که عرض و پهنای آسمانها و زمینها یعنی چون
 عرض او چندین باشد طول او بنگر تا چند باشد .

در خبر است که روزی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ خواست تا طول بهشت بداند چند هزار سال
 می‌پرید ، بماند ، از خدای تعالی قوه خواست خدای تعالی قوتش زیاده کرده مدتی دیگر
 می‌پرید تا چند بار مدد خواست و خدای تعالی او را قوه داد گفت بار خدایا بیشتر گذشته‌ام

(۱) دنیا ترا مشغول ندارد که بسیار با مردم پیش از توبازی کرده است چگونه بازی ، فریبنده است
 و مردم دنیا از آن بی‌مناکند کدام است مردی که تیرهای روزگار باو نرسیده است .

(۲) لذت میبرم از خواهش دل خود و مرگ نزدیک آن است . مانند کسی که زهر را در ظرف
 سیم اندود بنوشد .

(۳) یعنی از غیر راه حلال .

یا بیشتر مانده حوری ازخیمه آواز داد که یا روح الله چرا خویشتن را میرنجانی چندین هزار سال است که می پری هنوز از ملک من بیرون نشده ای (۱) جبرئیل گفت تو کیستی؟ گفت من حوری ام از حوریان که مؤمنی را باشم از مؤمنان. در حکایت الصالحین می آید که زاهدی بود از جمله زهاد بنماز شب برخاستی و نماز کردی و قرآن خواندی چون بآینی وعید رسیدی آن آیت باز میخواندی و تکرار می کردی و میگریستی بعضی از شبها باین آیت رسید (وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) می خواند و می گریست ، دیگر روز همسایگان او گفتند هر شب بر آیت وعید میگریستی امشب بر آیت وعید می گریستی؟ گفت برای آنکه خدای تعالی میگوید بهشتی است که پهنای او چندان است که پهنای آسمان و زمین چندانکه نگاه می کنم مرا آنجا جای يك قدم نیست (أَعِدْتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) بیچاره اند برای آنانکه بخدای ایمان دارند و به پیغامبران او (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ) این نعمت و فضل خدای است (يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ) بآنکس دهد که او خواهد برای آنکه اگر چه ثواب واجبست و باستحقاق باشد خدای تعالی بتکلیف کردن و اسباب مقدمات باو منفضل است برای آن گفت « ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء » (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) و خدای تعالی خداوند فضل و بزرگواری است .

(ما أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ) گفت نرسد هیچ مصیبت در زمین از قحط و تنگی و آفت و هلاک زرع و ثمار (وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ) و نه در نفسهای شما از بیماری و دردها و رنجها و دل تنگی ها . شعبی گفت مراد بمصیبت هر چیزی است که بمردم رسد از خیر و شر و نیک و بد و بیماری و تن درستی و تنگی و فراخی و خرمی و دژمی . بیانش قوله تعالی : « لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَفَاتِكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ - الْآيَةُ » (الْآلَاءُ فِي كِتَابِ) الا در کتاب است یعنی در لوح محفوظ (مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا) از پیش آنکه ما بیا فریدیم آنرا ، خلاف کردند در آنکه این ضمیر راجع با چیست ، بعضی گفتند راجع است با زمین پیش از آنکه زمین آفریدیم . بعضی گفتند راجع است با آنفس . عبدالله عباس گفت راجع است با مصیبت . بر این قول کلمه مخصوص باشد بأفعال خدای تعالی . أبو العالیه گفت راجع است بانسمه وهی النفس (إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ)

(۱) همچنانکه در عالم جسمانی زمین گرد خورشید میگردد و مسافت بسیار طی میکند در يك سال

و این همه بمنزله يك نقطه است گویی کیکی ازجائی بجای دیگر جسته ومدار زمین در فضای بزرگ عالم هیچ نیست. جبرئیل هم که يك فرد از افراد عالم آخرت است مانند این جهان هر چه برود باز باندازه يك نقطه نرفته است .

آن بر خدای تعالی آسان است . هم خلق آن ، و هم حفظ آن . و هم دفع آن .
 (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ) گفت تادل تنگ
 نشوید بر آنچه از شما فایت شود و خرم نشوید بر آنچه خدای دادشمارا . و عامه قرآء خواندند
 بآلف ممدود من الايتاء الذي هو الايعطاء ، و أبو عمرو خواندند بمأتيكم بالف مقصور من الاتيان
 و أبو عبیده این اختیار کرد للزوم الفعلين گفت تا هر دو فعل لازم باشد یعنی فوت و اتیان .
 عکرمه گفت هیچکس نباشد که او را خرمی و دژمی نباشد، باید تا در حال خرمی شا کر باشد
 و در حال دژمی صابر . عبدالله مسعود گفت اگر پاره آتشی بر من افکنند تا از من چندانکه
 بدورسد بسوزد دوست تر دارم از آن که آنرا که باشد گویم کاشکی تا نبودی یا آن چیز که
 نباشد گویم کاشکی تا بودی . منبئی گوید :

لَا أَسْرَبُ إِلَىٰ مَا لَمْ يَفْتُ طَمَعًا
 وَلَا أُسْرِبُ بِهَا غَيْرِي الْحَمِيدُ بِهِ
 وَلَا أُبَيْتُ عَلَىٰ مَا فَاتَ حَسْرَانَا
 وَلَا نُوْحِمَلْتُ لِأَيِّ الدَّهْرِ مَلَانَا (۱)

و قاضی أبو الحسن علی بن عبدالعزیز الجرجانی گوید این معنی در قصیده :

وَإِنِّي إِذَا مَا فَتَنِي الْأَمْرُ لَمْ أُبَيْتُ
 وَاللِّكْنَةُ إِنْ جَاءَ عَفْرًا قَبِيلَتُهُ
 وَأَقْلَابُ كَفْتِي إِثْرُهُ مُتَمَدِّمًا
 وَإِنْ مَالَ لَمْ أَنْبِغْهُ هَلَا وَلَيْتَمَا (۲)

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وسلامه عليه گفت : « یا بن آدم مالك تأسف علی
 مفقود لا یرده إليك الفوت و مالك تفرح بوجود لا یرتک فی یدیک الموت » گفت چرا غمناک
 می شوی بر مفقودی که چون فوت شود باز تو نیاید . و چرا خرم می باشی بموجودی که مرگ
 آنرا بتو رها نکند . بوزر جمهر را گفتند یا حکیم چرا دل تنگ نشوی بر آنچه فایت شود و
 خرم نشوی با آنچه بتو آید گفت : برای آنکه فایت را تلافی توان کرد بعبرت ، و حاصل
 را استدامت نتوان کرد بحبرت (۳) . فضیل گفت در این معنی الدنيا مفیده مبیده ، دنیا فائده دهنده
 است و ستاننده آنچه بستاند باز ندهد و آنچه بدهد زود بستاند . حسین بن فضل گفت خدای تعالی
 باین آیت خلقان را تنبیه کرد بر آنکه بر فایت صبر کنند و بر پاینده خرم نباشند تا دست
 از هر دو بدارند و بقضای او راضی شوند ، قتیبه بن سعید گفت در بعضی احواء عرب شدم صحرائی

(۱) با آنچه از دست نرفته طمع نمیندم و بر آنچه رفته حسرت نمی خورم و مسرور نمیشوم بچیزی

که غیر مرا بدان ستایش کنند اگر چه دنیا را پر برای من بیاوری .

(۲) اگر کاری از من فوت شود دنبال آن افسوس نمیخورم و دست بر یکدیگر نمی مالم اگر

چیزی بخود نزد من آید می پذیرم و اگر نیاید چرا و کاش نمیگویم

(۳) حبرت خرمی و سرور .

دیدم پرازشتر مرده چندانکه آنرا عدد ندانستم عجوزی را دیدم پرسیدم که این شتران که را بودند؟ گفت آن پیر را که بر آن تل نشسته است و پشم می تا بد برفتم و گفتم با پیر این همه تو را بوده است گفت بنام من بوده است. گفتم چه رسید اینانرا؟ گفت آنکه داد بستد گفتم در این باب چیزی گفنی؟ گفت بلی دو بیت گفته ام گفتم چیست آن؟ گفت:

لَا وَالَّذِي أَنَا عَبْدٌ مِنْ خَلَائِقِهِ فَالْمَرْءُ فِي الدَّهْرِ نَصَبُ الرُّزْءِ وَالْمِحْنِ
مَا سَرَّنِي أَنْ إِبِلِي فِي مَبَارِكِهَا وَ مَا جَرِي فِي قَضَاءِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ (۱)

سلام خواص گفت هر که او خواهد که هر دو سرای او را باشد باید تا باطریقه ما آید تا دنیا و آخرت در دست او نهند، گفتند طریق شما چیست گفت رضا بقضاء و مخالفت هوا آنکه این بیتها بگفت:

لَا تَطِيلِ الْحُزْنَ عَلَى فَائِتِ فَقُلْ مَا يُجْنِدِي عَلَيْكَ الْحَزْنَ
سَيَانِ حُزُونٍ عَلَى مَا مَضَى وَ مُظْهِرٍ حُزْنًا لِمَا لَمْ يَكُنْ (۲)
(وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كَيْلَ الْمُخْتَالِ فَخُورِ) و خدای تعالی دوست نمی دارد هر متکبری

فخر کننده را .

(الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَا مَرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ) محل « الَّذِينَ » جر است بصفه مختال فخور، گفت آنانکه بخل کنند و مردمانرا بخل فرمایند خود اختیار خیر نکنند و مردمانرا رها نکنند تا خیر کنند (وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) و هر که بر گردد و از راه خدایتعالی إعراض کند و عدول نماید پس خدای تعالی بی نیاز است و پسندیده. و حمید فعیل است بمعنی محمود، مدنیان و شامیان هو نخواندند بل « و من يتولَّ فَإِنَّ اللَّهَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ » خواندند .

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ) حق تعالی گفت ما فرستادیم رسولان خود را بحجتها و أدله و معجزات (وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ) و فرود فرستادیم بایشان کتاب برای شرایع (وَالْمِيزَانَ) و ترازوی برای راستی و انصاف . و گفتند میزان خود کنایت است

(۱) سوگند بانکس که من يك بنده هستم از آفریدگان او که انسان در روزگار هدف مصیبت

و محنت است .

از اینکه شتران من در خوابگاه خود باشند و حکم خدای جاری نشده باشد خوشحال نمی شوم .

(۲) بر چیزی که از دست رفت افسوس مخور که افسوس سود ندارد، آنکه بر بوده و گذشته محزون

شود مانند کسی است که به نبوده غمگین باشد .

قیامت را (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) تا مردم قیام کنند بعدل و انصاف و راستی (و أنزلنا الحديدَ) و فرو فرستادیم آهن را که در او شجاعتی و سختی سخت است . عبدالله عباس گفت آدم از بهشت پنج چیز بیاورد از آهن : گزین (۱) و سندان و کلبتین و منقب و سوزن ، أهل معانی گفتند مراد آنستکه آهن از معادن بیرون آوریم برای شما تا از او آلتی که خواهید بسازید بوحی و اعلام من ، و معنی آیه آنستکه نزل می برای شما کردیم و مثله قوله « و أنزل لكم من الأنعام ثمانية أزواج » (۲) عبدالله عمر گفت رسول خدای گفت خدای تعالی چهار برکت از آسمان فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و بیشتر اهل علم برانند که تیغ خواست لقوله تعالی (فيه بأسٌ شديدٌ) در او شجاعتی هست سخت و این بتیغ لایق تر است از آنکه بسوزن و گزین (۱) و در اخبار أصحاب ما آمده است که مراد باین آهن ذوالفقار است که برای رسول ﷺ از آسمان فرو فرستاده و رسول ﷺ بحضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه داد تا در پیش او بآن قتال میکرد ، و در اخبار مخالفان اقوال مختلف آمد در روایتی آن است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه روایت کرد که جبرئیل علیه السلام نزد رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله دریمن صنمی است در آهن گرفته کس بفرست و بفرمای تا آن صنم بشکند و از آهن او دو تیغ سازند که بدو قتال کنند ، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت رسول ﷺ مرا بخواند و آنجا فرستاد من برفتم و آن صنم بشکستم (۳) و آهن او پیش رسول ﷺ آوردم بفرمود تا از او دو تیغ ساختند یکی را مخدم نام کرد و یکی را ذوالفقار و بمن داد تا بدو قتال میکردم روز احد ، رسول ﷺ مرا گفت « لا سیف إلا ذوالفقار ولا فتی إلا علی »

(۱) در برهان گوید گزینه بروزن خزینه بمعنی چکش و پتک دراز مسگران باشد که میان ظروف را بدان عمیق سازند .

(۲) بهتر است که گوئیم این نیز جزئی از آن کلی است که در آیه دیگر فرمود « ان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم » یعنی هیچ نیست مگر آنکه خزینه آن نزد ما است و باندازه معین فرو میفرستیم . همه چیز از نزد خداست و بتاثير و ولایت او و نزول از پیش او گذشتن از رتبه عالی است بدانی نه از مکان عالی .

(۳) اگر این روایت صحیح باشد باید رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام بیمن سری و در خفیه باشد چون سفر ظاهری آنحضرت بیمن پس از فتح مکه بود و در حجة الوداع بازگشت یعنی سال آخر عمر پیغمبر (ص) و پس از او جنگی واقع نشد با ذوالفقار یا غیر آن با آنکه در جنگ احد ندای لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار معروف است .

روایتی دیگر آنستکه ذوالفقار تیغ عاص بن منبه السهمی بود حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه او را بکشت و آن تیغ بر گرفت در غزاة بدر . و روایتی دیگر آنست که ذوالفقار از جمله آن شمشیرها بود که بلقیس بهدیه بسلیمان فرستاد بدست منبه بن الحجاج السهمی افتاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را بکشت روز بدر و تیغ بر گرفت، روایت چهارم آنستکه رسول صلی الله علیه و آله شاخی از درختی بگرفت و بامیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه داد که باو قتال کن در دست آن حضرت تیغی شد و آن ذوالفقار بود . قول پنجم آنستکه جبرئیل از آسمان آورد و این در روایات ما ظاهرتر است لقوله « فیه بأس شدید » داود بن علی گفت نزدیک ناصر حق بودم بطبرستان تیغی نیکو پیش او نهاده بود براو این بیتها نقش کرده شده .

عِنْدِي إِذَا كَثِرَ الْقَتْلَى حَبُّ الْحَيَوَةِ مِنَ الزَّلَالِ

سَيْفٌ تَشْتَقُّ لَهُ النِّسَاءُ جِيُوبَهُنَّ عَلَى الرِّجَالِ

مَاضٍ كَمَا نَكَتَ تَنْتَضِي مِنْ جَفْنِهِ رُقْرَاقَ آلِ

مُتَرَدِّدٌ فِيهِ الْفِرْدُ تَرَدَّدَ الْهَاءُ الزَّلَالِ

آثاره ُ يَنْسِينَهُ لِلْعَمِينَ مِنْ قَبْلِ السُّؤَالِ (۱)

(و مَذْفُوعٌ لِلنَّاسِ) گفت در این منافع است مردمان را اگر بر عموم اشارات به آهن است منافع عامتر باشد و اگر مراد تیغ است منافی بود که مختص باشد بدو، و دلیل دیگر بر آنکه مراد باهن تیغ است (وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ) و تا خدای بداند که کیست که خدای را و پیغمبران را یاری کند بر ظهر الغیب و معنی « ليعلم الله » آنستکه باین فعل معامله مختبران کنند چون کسی که نداند تا بداند (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) خدای تعالی قوی و عزیز است آنکه گفت :

(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ) ما بفرستادیم نوح را در عهد او و ابراهیم را در روزگار او (وَ جَعَلْنَا) و کردیم در فرزندان ایشان پیغمبری و کتاب یعنی فرزندان ایشان را کتاب دادیم و پیغمبری دادیم (فَعَمِنَهُمْ) از فرزندان ایشان بهری مؤمن (وَ مَهْتَدٍ) راه راست یافته بودند و بسیار از ایشان فاسق بودند .

(۱) وقتی جوانی دانه حیات را ناخوش داشته باشد در هنگام نبرد (عوام عرب معتقد بودند حیات دانه است در دل) من شمشیری دارم که زنان در عزای مردان بسبب او گریبان چاک میکنند . برنده است و چون از نیام برآوری گوئی پرتو سراب است . پرند یعنی جوهر او لرزان میاید و میرود مانند آب صاف، نشانهای او نسب او را برای تو بیان میکند پیش از آن که پرسی .

(مُمْ قَفَيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا) آنکه بر اثر ایشان بفرستادیم رسولان ما را، و تقیّه
تفعله باشد از قفا (و قَفَيْنَا) و از پس ایشان عیسی مریم را بفرستادیم و کتاب انجیل باو
دادیم (وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً) و کردیم در دل آنان که
پس او بودند رأفت و رحمت و بخشایش . و رأفت و رحمت یکی باشد و برای اختلاف
لفظ تکرار کرد کالئای و البعد (رُحْمَانِيَّةً) عطف نیست بر اَسْمَاءِ پیشین و نصب او بر «جعلنا»
نیست إنما نصب او بر فعلی محذوف است که «ابتدعوها» بر او دلیل کند و التقدير ابتدعوا
رهبانية ابتدعوها و مثله قوله «والقمر قدرناه منازل» و آنها که گفتند نصب او بر عطف است
بر اَسْمَاءِ پیشین و بعضی که گفتند نصب است بر جعلنا هر دو وجه خطا است . آنکه گفت رهبانی
که ایشان ابتداع و اختراع کردند از تلقاء نفس خود (ما كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ) ما برایشان
ننوشتیم و برایشان فریضه نکردیم (إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ) استثناء منقطع و المعنی و لکن
کتبنا عليهم ابتغاء رضوان الله گفت آنچه ما برایشان نوشتیم ننوشتیم إلا برای طلب رضای ما
و اگر چه ایشان ابتداع کردند (فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا) ایشان مراعات نکردند
آنها و نگاه نداشتند چنانکه بایست و واجب بود رعایت او . عبدالله مسعود گفت ردیف رسول
بودم ﷺ بر چهار پای مرا گفت یا ابن امّ عبددانی که ترسایان چگونه ابتداع رهبانی کردند
گفتم خدا و رسول او عالمترند ، گفت جبارین و گردن کشان برایشان مستولی شدند از پس
عیسی ﷺ و معاصی آشکارا کردند و مؤمنان نتوانستند آن دیدن ، با ایشان قتال کردند ،
تا سه بار جباران مؤمنان را هزیمت کردند و بسیاری را بکشتند آن اندکی که بماندند
گفتند اگر ما دیگر باره با ایشان قتال کنیم همه را بکشند و در جهان از ما کسی نماند
تدبیر آن است این زمین بایشان رها باید کردن و در عالم پراکنده شدن تا آنکه که محمدی
که عیسی ما را بشارت داد بیرون آید ، برفتند و غارهای کوه جای خود ساختند و آنجا
می بودند آنکه بعضی از ایشان بر دین خود بایستادند و بعضی بدعت ها نهادند و ذلك قوله «ابتدعوها
ما کتبنا عليهم - الایه» آنکه رسول ﷺ این آیت بخواند آنکه گفت یا ابن امّ عبددانی که
رهبانی امت من چه باشد گفتم خدا و رسول خدا عالم ترند گفت هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج
و عمره و تکبیر کردن خدای را بر پشتهای بلند .

عبدالله مسعود گفت یکروز در پیش رسول شدم مرا گفت یا ابن مسعود آنانکه پیش شما
بودند بر هفتاد و دو فرقه شده اند سه از آن جمله ناجی اند و باقی هالك ، یکی آنانکه در عهد
عیسی برفتند ، و دوم آنانکه باملوک و جبابره قتال کردند، و گروهی آنان که دین خود را از

ایشان بگریزانیدند و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت «و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم إلا ابتغاء رضوان الله» آنکه گهت هر که بمن ایمان آورد از ایشان فقدرعاها حق رعایتها ، و آنکه بمن ایمان نیاورد هالك شد . وضحاك وعطیه روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت خدای تعالی قتال بر قوم عیسی نوشت پیش از آنکه رسول ما ظاهر شد چون اهل حق که مؤمنان بودند عدد ایشان کم شد و کافران بسیار شدند مردم را رنج رسانیدند و ایداء کردند تا جماعتی از ایشان دین عیسی رها کردند و گروهی که بماندند بگریختند با غارها شدند ، گروه اول آن بودند که خدای تعالی گفت «فمارعوها حق رعایتها» دوم آنکه (فَاتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ) گفت بدادیم آنان را که ایمان آوردند از جمله ایشان مزد و ثوابشان که مستحق بودند و ایشان آنان بودند که ما در دل ایشان رأفت و رحمت کردیم (وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ) و بسیاری از ایشان فاسقند و ایشان آنانند که ابتدعوها و مارعوها حق رعایتها و در نظم آیت و معنی او دو وجه گفتند یکی آنکه ما کتبناها در جای صفت رهبانیه است ای غیر مکتوبه علیهم یعنی رهبانی که ما برایشان نوشتیم و فریضه نکردیم بل ایشان از خویشتن بتکلف بر خود نهادند از انفراد و انزوا در غارها و صوامع و زیادات رنجها که تکلیف بآن وارد نبود ، و وجه دیگر آنکه ما کتبناها بریده است از کلام اول و معنی «ما کتبناها علیهم إلا ابتغاء رضوان الله» ما برایشان نوشتیم این رهبانی إلا بروجه رضای خدای تعالی پس بر این وجه برایشان مکتوب باشد علی وجه رضوان الله و بر وجه اول خود مکتوب نباشد برایشان بر هیچ وجه .

قوله (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) گفت ای آنانکه گرویده اید از خدای بترسید (وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ) و ایمان آورید بر رسول او یعنی به عهد (يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ) تا بدهد شمارا دو بهره از رحمت خود و کفیل نصیب باشد و أبو موسی الاشعری گفت کفل ضعف باشد کفلین ای ضعفین و آن کسی که نصیب گفت گفت معنی آن است که دو نصیب بدهد شمارا یکی از ثواب برایمانتان به پیغمبران اول و یکی برایمانتان بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم گفتند یکی برایمانتان بعیسی و یکی برایمان بمحمد و گفتند کفل ضعف باشد بزبان حبشه . ابن جریر گفت اصل او آن است که مرد سوار اکنفال کند باو یعنی چیزی بر کفل چهارپای نهد از جامه و جز آن تا بنیوفتد و کفاله از آنجاست برای آنکه آن برای تحصین مال کنند چنانکه این برای تحصین مرد کند (وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا) و شما را نوری میدهد که بآن بروید یعنی قرآن . مجاهد گفت هدی و بیان . سعید جبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که چون

رسول صلی الله علیه و آله وسلم جعفر بن ابی طالب را بحیثه فرستاد با هفتاد سوار بنزدیک نجاشی ، برفتند و دعوت کردند و ایشان اجابت کردند و ایمان آوردند ، چون باز گشتند چهل مرد از مردمان حبشه دستوری خواستند از نجاشی تا پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آیند ، نجاشی دستوری داد ایشان را ، چون بیامدند رسول را صلی الله علیه و آله وسلم ، غزاة احد در پیش بود و مسلمانان ضعیف حال بودند و محتاج ، چون آن بدیدند از رسول صلی الله علیه و آله وسلم و با مسلمانان بآن مواسات کردند خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد «فَالَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِهِ هُم بِمُؤْمِنُونَ» تا آنجا که گفت «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» این نفقه آن بود که با مسلمانان فخر کردند گفتند با مسلمانان هر که از ما بکتاب ما و شما ایمان دارد او را دو بهره مزد بود و آنکه بیک کتاب ایمان دارد او را یک بهره مزد بود ما با شما راستیم از مزد که ما بکتاب خود ایمان داریم و شما بکتاب خود شما را بر ما فضلی نیست خدای تعالی این آیه فرستاد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلِينَ» گفت هر مؤمن متقی رادو بهره از مزد بدهم و بررسی نوری که باو راه برند و نیز آمرزش بررسی (۱). در تفسیر اهل البیت آمد که مراد بکفلین حضرت امام حسن و حضرت امام حسین اند صلوات الله و سلامه علیهما و بنور حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه یعنی ایمان آورید بر رسول و متقی باشید تا من شما را شفاعت حسن و حسین دهم و نور حضرت علی بن ابی طالب تا بر صراط بروید . در خبر است که رسول جبرائیل را گفت که امت من بر صراط چگونه گذرند ؟ گفت ندانم برفت و باز آمد گفت خدایت سلام میرساند و میگوید «أنت تجوز علی الصراط بنور الله و علی بن ابی طالب یجوز علی الصراط بنورك و امتك تجوز علی الصراط بنور علی فنورك من نور الله و نور علی من نورك و نور امتك من نور علی» (۲) (و یَغْفِرُ لِكُمْ) و بیامرزد شما را (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و خدای تعالی

(۱) بررسی یعنی بعلاوه .

(۲) در کارهای الهی سبب و واسطه موجود است و اصل هر چیز از او است و عوام مردم فرق میان واسطه و تفویض را نمیگذارند و پندارند هر کس واسطه و سبب قائل باشد قائل بتفویض شده مثلا خداوند برای کارها فرشتگانی مأمور فرموده و در طبیعت اسبابی مقرر داشته مانند ابر و باد و مه و خورشید و فلک تا توانایی بکف آری و اینها هیچیک مخالف توحید و موجب تفویض نیست نمودن با الله . و نظیر این حکما هم عقول را واسطه قرار دادند .

آمرزنده و بخشاینده است .

(لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ) سعید جبیر خواند لكيلا يعلم و «لا» صله است و التقدير
 يعلم أهل الكتاب و گفتند این لا اگرچه صله است در او شمه‌ای از نفی هست و آن آن است که
 اهل کتاب نمیدانند ، من برای این کردم تا بدانند ، و گفته اند «لا» صله باشد در هر کلامی که در
 ضمن او نفی بود و اگر چه مصرح نباشد چنانکه در این آیه بیان کردیم و مثله قوله «قال مامنك
 ألا تسجد إذ أمرتك» و قوله « و ما يشعر کم أنها اذا جاءت لا يؤمنون » و قوله « حرام علی
 قرية أهلکناها أنهم لا يرجعون » («ألا» يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) ای لا یقدرون
 «أن» ناصبه نیست بل مخففه از ثقیله و تقدیر آنکه آنها لا یقدرون علی شیء من فضل الله گفت
 تا اهل کتاب بدانند که ایشان قادر نه‌اند بر هیچ چیز از فضل و نعمت خدای بل فضل و رحمت
 بدست اوست . کلبی گفت مراد باین اهل کتاب بیست و چهار مردند از یمن بمکه آمدند
 نه جهود بودند و نه ترسا بردین پیغمبران دیگر بودند اسلام آوردند ، أبو جهل ایشان را گفت
 وفدی بودید شما قوم خود را و بدو فدید ، ایشان جواب دادند که «ومالنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جِئْنَا
 مِنَ الْحَقِّ - الْإِيه» خدای تعالی ایشان را و مؤمنان اهل کتاب را از اصحاب عبدالله سلام دو بهره مزد
 وعده داد پس ایشان بر اصحاب رسول فخر کردند گفتند ما از شما فاضل‌تریم شما را يك مزد است
 و ما را دو مزد خدای تعالی این آیه فرستاد «لئلا يعلم أهل الكتاب - الایه» أبو موسی الاشعری
 روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که او را پرستاری باشد او را شرع بیاموزد و ادب نیکو
 بیاموزد و آزادش بکند یا بزنی بکند او را دو بار مزد باشد و بنده که اطاعت خدای دارد و طاعت
 سیدش و حق خدای و حق خواجهاش بگذارد او را دو مزد باشد . و مردی از اهل کتاب که ایمان
 دارد بآنچه عیسی آورد و آنچه محمد ﷺ آورد او را دو مزد باشد . قتاده گفت اهل کتاب حسد
 بردند مسلمانان را خدای تعالی این آیه فرستاد . سجاهد گفت اهل کتاب گفتند نزدیک است
 که پیغمبری آید از ما که حد زند و حکم راند و دست‌ها و پاها بُرد ، چون از عرب آمد کافر شدند
 خدای تعالی این آیه فرستاد « لئلا يعلم أهل الكتاب أن لا یقدرون علی شیء من فضل الله » تا
 بدانند اهل کتاب که ایشان قادر نه‌اند بر فضل خدای یعنی نبوت («وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ »)
 و فضل که نبوت است بدست خدای است بآن دهد که او خواهد . و «أن» مخففه است از ثقیله عمل
 نصب‌نکند برای آن نون بماند با او [در یقدرون] که علامت رفع است و مثله قوله «أفلا یرون ألا»
 یرجع إلیهم قولاً » و منه قول الشاعر :

إِنِّي كَفَيْلٌ يَا نُؤَيْبَةُ أَنْ تَجُوبُ إِلَى الصَّبَاحِ
وَسَلِمْتَ مِنْ عَرَضِ الْحَتُوفِ مِنَ الْغَدُوِّ إِلَى الرَّوَّاحِ

أَنْ تَهْبِطَنَّ بِلَادَ قَوْمِي يَرْتَهُونَ مِنَ الطَّلَاحِ (۱)

ای آنک تهبطن . عبدالله عمر گفت که رسول ﷺ گفت خدای تعالی عمل و مزد ببخشید و قسمت کرد جهودان را گفت عمل کنید عمل کردند از بامداد تا نیم روز ایشان را مزد دادند نصف قیراط و ترسایان را گفتند عمل کنید از نیمه روز تا نماز دیگر ایشان را مزد دادند یک قیراط و مسلمانان را گفتند عمل کنید عمل کردند از نماز دیگر تا نماز شام جهودان و ترسایان در این سخن گفتند خدای تعالی این آیت فرستاد «لئلا يعلم أهل الكتاب الاية» (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) و خدای خداوند فضل بزرگ است .

سورة المجادلة

این سوره مدنی است و بیست و دو آیه است و چهارصد و هفتاد و سه کلمه است و هزار و هفتصد و نود و دو حرف است . و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره المجادله بخواند او را از جمله لشکر خدای بنویسند ان شاء الله تعالی .

سورة المجادلة مدنیة وهی اثنتان وعشرون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بناام خداوند بخشاينده مهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ

بتحقيق كه شنيد خدا سخن آن زن كه مجادله ميكرد با تو در كار شوهر خود و شكايه ميكرد بسوى خدا

وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كُلا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲) الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ

و خدا مى شنود مراجعت كلام شمارا بدرستي كه خدا شنونده و بيناست آنانكه اظهار ميكنند از شما از

(۱) ای ماده شتر من ضامنم که تا بامداد راه پیمائی و ازمرگ و بلا از صبح تا شام سالم بمانی

که البته سرزمین قوم من برسی که چرا از گیاه طلح میکنند شاهد رفع تجوب است بعد از آن .

نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَنَّهُمْ وَ إِيْتَهُمْ

زنان خود نیستند ایشان مادران نشان نیستند مادرهای شان نیستند مگر زنانیکه زائیدند ایشانرا و بدرستیکه ایشان

لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا (۳) وَ إِنْ اللَّهُ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۴)

هر آینه میگویند ناپسند از گفتار را و دروغ را و بدرستیکه خدا هر آینه درگذرنده آمرزنده است

وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ

و آنانکه ظاهر میکنند از زنان خود پس بازگردند بآنچه گفتند برایشانست آزاد کردن بنده پیش از آنکه

يَتَمَّآ سَا ذَلِكُمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۵) فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

مس یکدیگر کنند اینست شمارا که پند داده شوید بآن و خدا بآنچه میکنید آگاه است پس هر که نیابد بنده

فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَّآ سَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ

پس روزه گرفتن دو ماه پی در پی پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند بجماع پس هر که نمیتواند روزه را پس طعام دادن

سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ

شصت بیچاره فقیر اینست تا بگروید بخدا و فرستاده او و اینست حد های خدا و مرکافران را عذابی است

أَلِيمٌ (۶) إِنْ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كُتِبَ

دردناک بدرستیکه آنانکه خلاف میکنند خدا را و فرستاده او را نکونسا شوند همچنانکه نکونسا شدند

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۷)

آنانکه پیش از ایشان بودند و بتحقیق فرستادیم آیت های روشن و مرکافران را شکنجه ایست خوارکننده

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أُنْصِيَهُ اللَّهُ

روزیکه برانگیزاند ایشانرا خدا همگی را پس بیاگاهاند ایشانرا بآنچه عمل کردند شمرده او را خدا

وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۸) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا

و فراموش کردند او را و خدا بر هر چیزی گواه است آیا ندیدی که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه

فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ

در زمین است نباشد هیچ رازگفتن سه کس مگر او چهارم ایشانست و نه رازگفتن پنج کس مگر آنکه او ششم ایشانست

وَلَا أُذْنِي مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

و نه کمتر از این و نه بیشتر بجز او با ایشان هر کجا باشند پس خبر دهد ایشانرا بآنچه کردند در روز قیامت

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ

بدرستیکه خدا بهر چیزی داناست آیاتی بینی بسوی آنانکه بازداشته شدند از راز گفتن پس باز گردیدند

لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ

بآنچه بازداشته شدند از آن و راز میکردند ببدی و دشمنی و نافرمانی پیغمبر و چون آمدند ترا یا محمد (ص)

حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا

تحیت کنند بآنچه تحیت نکرد ترا بآن خدا و میگویند در نفس خودشان چرا عذاب نمیکند مارا خدا بآنچه

نَقُولُ حَسِبْتُمْ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَيَنْسِفُ الْمَصِيرُ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا

میکوئیم بس است ایشانرا دوزخ که در آیند در آن پس بد باز گشتی است ای آنانکه گرویدید چون

تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالْتَّقْوَى

راز گوئید باهم پس راز نگوئید بکنه و دشمنی و نافرمانی پیغمبر (ص) و راز بگوئید بنیکی و پرهیزکاری

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ (۱۱) إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ

و بترسید از خدا که بسوی او جمع کرده میشود جز این نیست که راز گفتن بد از شیطانست تا اندوهناک گرداند

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲)

آنانکه گرویدند و نیست بضرر رساننده ایشان چیزی را مگر بفرمان خدا و بر خدا پس بایده توکل کنند گروندگان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ

ای آنانکه گرویدید هر گاه گفته شود برای شما جای فراخ کنید در نشستن پس جای فراخ کنید باز نماید خدا

لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ

برای شما جای را و چون گفته شود که برخیزید پس برخیزید بلند کند خدا آنانرا که گرویدند از شما و آنانکه

أَوْ تَوَّاءِلْمِ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمْ

داده شدند دانشرا بمرتبهها و خدا بآنچه میکنید آگاه است ای آنانکه گرویدید هر گاه سرگوشی کنید

الرَّسُولَ فَقَدْ مَوَّأَ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَنْظَرُ

بینمبر (ص) را پس پیش دارید نزد اراده راز گفتن خودتان صدقه را بمستحقان این بهتر است برای شما و پاکیزه تر

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴) ۚ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ

پس اگر نیابید وجه صدقه را پس بتحقیق خدا آمرزنده مهر بانست آیا میترسید آنکه پیش دهید نزد

نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا

راز گفتن خودتان صدقه هارا پس چون نکردید و پذیرفت خدا بر شما پس بپای دارید نماز را و بدهید

الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ

زکوة را و فرمان برید خدارا و فرستاده او را و خدا آگاه است بآنچه میکنید آیا نبینی بآنانکه

تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى

دوست گرفتند قومی را که خشم کرد خدا برایشان نیستند ایشان از شما و نه از ایشان و سوگند میخورند بر

الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْمُونَ (۱۶) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا

دروغ و ایشان میدانند آماده کرد خدا برایشان عذابی را سخت بدرستی که ایشان بد است آنچه بودند

يَعْمَلُونَ (۱۷) إِنْ تَخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ

که میگردند فرا گرفتند سوگندهای خود را سپری پس بازداشتند از راه خدا پس آنها را است شکنجه

مُهِينٌ (۱۸) لَنْ تَغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

خوارکننده هرگز دفع نکند مالهای ایشان و نه فرزندان ایشان از خدا چیزی را آنها یاران آتشند ایشان

فِيهَا خَالِدُونَ (۱۹) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا

در آن جاویدانند روزیکه برانگیزاند ایشان را خدا همگی را پس سوگند خورند مر او را چنانکه

يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَخْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ (۲۰) إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ

سوگند خورند برای شما و میبندند که ایشان بر چیزی هستند بدانند که ایشان آنها دروغ گویانند مستولی شد برایشان

الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ

شیطان پس فراموش نمود ایشان را یاد کردن خدارا آنها بند گروه شیطان بدانید بدرستی که گروه شیطان آنها

الْخَاسِرُونَ (۲۱) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلِينَ (۲۲)

زیانکارانند بدرستی که آنانکه خلاف میکنند خدا را و رسولش را آنها اند که در سلك خواران اند

كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (۲۳) لَا تَجِدُ قَوْمًا

نوشته است خدا هر آینه البته غالب شوم من و فرستادگان من بدرستی که خدا توانای غالب است نیایی گروهی را

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ

که میگردند بخدا و روز رستخیز دوستی کنند کسان را که خلاف نمایند خدا و رسولش را و اگر چه باشند پدرانشان

أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ

یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشان آنها آنها را نوشته خدا در دلهای آنها ایمان را قوت داد ایشان را

بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

بروحی که زنده شود دلهايشان از آن و در آورد آنها را در بوستانها که میرود از زیر آنها نهرها جاویدانند در آن

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ

خوشنود شد خدا از ایشان و خوشنود باشند آنها از او آن گروه آنها اند گروه خدا آگاه باش که گروه خدا آنانند

الْمُفْلِحُونَ (★)

رستگاران

قوله تعالى (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا) حق تعالی گفت بشنید

خدای جل جلاله سخن آن زن که با تو مجادله میکند در حق شوهرش آن زنی بود از جمله

انصاریان از قبیله خزرج و در نامش خلاف کردند . عبدالله گفت خوله بنت خویلد بود .

أبو العالیه گفت خوله بیت الدیلم ، قتاده گفت خوله بنت تغلب بود . مقاتلان (۱) گفتند خوله

بنت ثعلبه بن مالک بن خزامة الخزرجیة من بنی عمرو بن عوف . عطیه گفت از عبدالله عباس خوله

بنت الصامت . عایشه گفت جمیله نام بود و شوهرش اوس بن الصامت بود برادر عباده صامت .

گفتند سبب آن بود که او زنی بجمال و نیکو اندام بود یکروز نماز میکرد شوهرش در او

می نگرید شهوت بر او غالب شد چون از نماز فارغ شد ، خواست تا با او خلوت کند منع کرد او را

(۱) دو نفر مفسر بنام مقاتل مقصود است .

و این اوس مردی بود تیز (۱) و در او حدّتی بود. زن را گفت أنت علی کظهر اُمّی تو بر من چون پشت مادری آنکه پشیمان شد بر آنچه گفته بود ، و ظهار و ایلاء از طلاق اهل جاهلیت بودی ، آنکه زن را گفت گمان من چنان است که تو بر من حرامی ، گفت برو و از رسول ﷺ پرس گفت شرم میدارم که این از رسول ﷺ پرسم ، گفت رها کن تا من بپرسم گفت برو و بپرس پس زن بیامد و رسول ﷺ در حجره عایشه بود و سر می شست ، زن بیامد و گفت یا رسول الله بفرمای دانستن که شوهر من اوس بن صامت مرا بزنی کرد و من جوان بودم و مرا مال بود و خویشان بودند اکنون چون مال من بخورد و جوانی به پیری بدل شد و مرا خویشان نماندند ظهار کرد از من و اکنون پشیمان است هیچ تدبیری باشد در این کار ما را ؟ رسول ﷺ گفت تو حرام شدی براو. گفت یا رسول الله بخدائی که تو را بحق فرستاد که او پدر فرزندان من است و دوست ترین مردمان است بر من رسول ﷺ گفت اگر چه چنین است تو بروی حرامی . گفت یا رسول الله (ص) بخدائی که تو را بحق فرستاد که او ذکر طلاق نکرد گفت حرامی بروی ، او گفت اشکو إلى الله فاقتی و وحدتی . شکایت با خدای می کنم حاجت و تنهائی خود را و طول صحبت باوی و آنکه او پدر فرزندان من است . رسول ﷺ گفت از ظاهر شرع تو بروی حرامی و خدای در باب تو چیزی نفرستاده ، و باشد که بفرستد و هر گاه که رسول ﷺ گفتی تو بروی حرامی او گفتی اشکو إلى الله فاقتی و شدة حالی اللهم أنزل علی لسان نبیک ما فیہ خلاصی و راحتی : بار خدایا فرو فرست بر زبان پیغمبرت آنچه راحت و خلاصی من در آن باشد و آن اول ظهار بودی در اسلام تا چون آن حال میرفت عایشه سر رسول ﷺ می شست يك نیمه بسته بود و نیمه دیگر تمام ناشسته که آیت آمد بر رسول ﷺ « قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها ، خدای شنید قول آن زن که با تو مجادله و مناظره میکند در باب شوهرش و حال خود با خدای شکایت میکند (وَاللّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كُفْيَا) خدای تعالی محاوره و مناظره شما میشوند (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ) که خدای تعالی شنوا و بینا است . این آیت برای تسلی آن زن بفرستاد و آنچه از میان او و رسول رفت. آنکه حکم ظهار در دیگر آیت پیدا کرد گفت :

(الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ - الاية) چون رسول ﷺ از شنیدن وحی فارغ شد کس فرستاد و شوهر او را بخواند اوس بن الصامت ، و آیات بخواند بروی اوس بن الصامت چون بشنید عایشه گفت تبارک الذی وسع سمعه الأصوات متعالی است آن خدائی که هیچ آواز ازوی

پوشیده نشود زنی که در کنج خانه آوازی داد که ما بعضی شنیدیم و بعضی نشنیدیم برخدای تعالی از آن هیچ پوشیده نشد آنکه رسول ﷺ اوس را گفت توانی تا برده آزاد کنی؟ گفت یا رسول الله مال من أندک است و برده گران است رسول ﷺ گفت توانی تا دو ماه پیوسته روزه داری؟ گفت یا رسول الله من اگر روزی يك دوبار چیزی نخورم ضعیف شوم و چشمم تاریک شود. گفت توانی تا شصت مسکین را طعام دهی؟ گفت لا والله یا رسول الله ﷺ إلا که تو مرا بر آن یاری دهی، رسول ﷺ گفت من تورا یاری دهم بیانزده صاع و دعا کنم تا خدای تعالی تورا برکت دهد. آنکه پانزده صاع بفرمود تا باو دادند و کار ایشان فراهم آمد
 أما قوله :

(الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ) اختلاف قرءاء در این لفظ یاد کردیم
 أعنی فی قوله « الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ » در سورة الأحزاب حق تعالی گفت در این آیت آنانکه ظاهر کنند از شما از زنان خود و این لفظی است شرعی و معنی او از اصطلاح اهل شرع توان شناخت و إلا معنی او در لغت معاونت باشد من الظهر الذي هو العون و منه الظهر ، و در آیت معنی آن است که مرد گوید زن را : « أنت علي كظهر أمي » و اولی تر آنست که گویند این از اسماء مخصوصه است دون منقوله إلا آن است که تخصیص در وجه است و إلا اشتقاق هر دو از ظهر است (ما هن أمهاتهم) حق تعالی گفت آن زنان در حقیقت مادران ایشان نیستند مادران ایشان جز آنان نباشند بر حقیقت که ایشان را زاده باشند و آن معنی ماء نافیه است (وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا) و ایشان یعنی مردان مظاهر قولی منکر میگویند و دروغ (وَإِنَّ اللَّهَ لَمَفُورٌ غَفُورٌ) و خدای تعالی عفو و آمرزنده است جمله قرءاء خواندند « ما هن أمهاتهم » بکسر تاء در محل نصب علی أنه خبر ماء النقی کقوله « ما هذا بشرأ » مفضل از جمله راویان عاصم به رفع تاء خواند بر لغت بنی تمیم فی ترک إعمال ماء المشبه بلیس. مفضل از جمله راویان عاصم است. أما حکم آیه بدانکه ظاهر بنزدیک ما آن باشد که مرد زن خود را گوید أنت علي كظهر أمي أو بنتي أو أختي أو عممتي أو خالتي او إحدى المحرمات ، گوید تو بر من چون پشت مادر یا خواهر یا دختر یا عمه یا خاله یا یکی از محرمات که آیت بتحریم ایشان ناطق است و زن مدخول بها باشد و طاهر باشد طهری که در آن طهر باوی واقعه نرفته باشد و دو مرد مسلمان را گواه کند و قصد او باین لفظ تحریم باشد چون این شرائط حاصل باشد مرد مظاهر شود و حکم ظاهر لازم آید و وطی زن بر او حرام شود و تا کفارت نکند بر او حلال نباشد

و هر گه که از این شرائط چیزی مختل شود حکم ظهار لازم نبود . مذهب شافعی آنستکه ظهار بر دو ضرب بود یکی صریح بود و یکی کنایه : صریح آن باشد که گوید « أنت علی کظهر اُمی » تو بر من چون پشت مادر منی یا بنزدیک من چنین یا چنینی ، یا چون شکم مادری ، یا چون سراو . یا چون فرج او ، یا دست و پای او . این همه ظهار باشند (۱) و بنزدیک ماهمچنین است و نیز شافعی با مذهب ما راست است در تشبیه باحدی المحرمات از مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر و دختر برادر و دختر خواهر چون گوید پشت تو یا شکم تو باسینه تو یا عضوی از اعضای تو بر من چون عضوی از اعضاء مادر است باین گفتار مظاهر باشد و حکم این مسئله حکم طلاق باشد به نزدیک فریقین إذا علق الطلاق بعضو من أعضائها ، و خلاف در این مسئله میان ابوحنیفه و شافعی چون خلاف در مسائل طلاق باشد . و اما کنایه ظهار بنزدیک شافعی آن باشد که گوید تو مرا چون مادری (۲) یا بجای مادری اعتبار نیست کند اگر بنیت ظهار گوید مظاهر باشد و اگر بنیت ظهار نکرده باشد ظهار نباشد . و بنزدیک شافعی هر زنی را که طلاقش درست باشد ظهار در حق او درست است و بنزدیک ما تا مدخول بها نباشد ظهار درست نباشد در حق او و جمله فقهاء در این خلاف کردند و مذهب ابوحنیفه آن است که ظهار ذمی درست نباشد . و مالک گفت ظهار بنده درست نباشد و مذهب ما و جمله فقهاء خلاف اینست . مزنی گفت ظهار درست نباشد از زنی که او را طلاق داده باشند طلاق رجعی .

و بنزدیک ما ظهار از کافر درست نباشد و کفار نیز نباشد و ابوحنیفه هم چنین گفت و شافعی گفت ظهارش درست باشد و از کفار عتق و اطعام درست باشد و روزه درست نباشد .

(۱) علامه در قواعد و بسیاری از علمای ما گویند ظهار از ظهر است بمعنی پشت و حکم آن خاص بصورتی است که تشبیه به پشت مادر کند و اگر تشبیه بشکم یا عضو دیگر کند نام ظهار بر آن صادق نیست ، اما خصوص مادر شرط نیست و اگر گوید « کظهر اختی » باز ظهار است و قید مادر در آن معتبر نیست و چون مسائل و فروع ظهار در زمان ما محل حاجت نیست و عادت فارسیان بر آن جاری نیست بهمان که مؤلف ایراد کرده است اکتفا کردم و اگر در پاره مسائل آن بعضی علمای ما مخالف آن باشند ذکر نکردم و اگر خود من نظری خاص داشتم نیز متعرض نشدم .

(۲) در مقام تعظیم و حرمت گاهی مردم فارسی زبان نیز با زن خویش اینگونه خطاب میکنند و قصد ظهار ندارند ، اعتباری بآن نیست بلکه در هیچ معامله بکنایه اعتماد نمیتوان کرد ، باید لفظی صریح بکار برد که احتمال دیگر در آن داده نشود و شارح کسی را بلفظ محتمل الخلاف الزام نمیکند و از این جهت گوئیم معاطاة معامله نیست و در افعال چند احتمال داده میشود .

اگر زهار کند از زن آنکه طلاقش دهد طلاق رجعی زهارش درست باشد و کفاره ساقط شود اگر مراجعه کند زوجیت باز آید و کفاره واجب شود ، و شافعی را دو قول است یکی آنکه رجعت عود باشد و کفاره لازم باشد و بر آن قول که گفت رجعت عود نباشد چون عقب رجعت طلاقش دهد کفاره لازم نباشد . زهار از مرد مست درست نباشد ، و این قول روایت کرده اند از عثمان و عبدالله عباس ، و از فقهاء لیث بن سعد و مزنی و داود هم این گفتند . و مذهب کافه فقهاء آنستکه درست باشد چون ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و مالک و ثوری . و فرقی نکردند میان مست و هشیار .

زهار با پرستار که مملوک بود واقع بود و بامدبر و بامادر فرزند چنانکه بازن نکاحی . و در صحابه مذهب امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه است ، و در فقهاء مذهب مالک و ثوری ، و اما ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و اوزاعی گفتند زهار واقع نباشد إلا بزنی نکاحی . چون گوید زن را تو بر من چون دست و پای مادری قصد او زهار باشد مظاهر شود . و شافعی را در او دو قول است یکی چنین که گفتیم و این قول جدید است و قول درست اینست بنزدیک ایشان . و قول دوم آنکه مظاهر نباشد و این مذهب ابو حنیفه است . زهار درست نباشد پیش از نکاح و شافعی همین گفت ، و مالک و ابو حنیفه گفتند درست باشد . و اگر مرد زنی را گوید که هر که که من بر تو نکاح بندم تو از من هشته ای یا بر من چون پشت مادری نه طلاق واقع شود نه زهار بنزدیک ما و مذهب شافعی هم اینست ، و ابو حنیفه گفت طلاق واقع باشد زهار واقع نباشد ، و مالک گفت هر دو واقع باشد . بنزدیک ما نیت معتبر است در صریح زهار و جمله فقهاء مخالفت کردند در این . چون گوید زن را تو بر من چون پشت مادری و نیت طلاق کند نه طلاق باشد و نه زهار و بیشتر اصحاب شافعی گفتند طلاق باشد ، و بعضی اصحاب او گفتند زهار باشد و زهار آنکه درست باشد که زن پاک باشد که در او خلوت نباشد . و جمله فقهاء خلاف کردند در این . چون گوید تو بر من حرامی چون پشت مادر نه طلاق باشد نه زهار اگر نیت کند و اگر نه . و شافعی گفت در او پنج مسئله است : یکی آنکه نیت طلاق کند . دوم آنکه نیت زهار کند . سیم آنکه اطلاق لفظ کند بی هیچ نیت . چهارم آنکه نیت هر دو کند . پنجم آنکه نیت تحریم عین او کند ، آنکه در این مسائل گفت چون اطلاق کند مظاهر باشد و چون گوید نیت زهار نکردم از او قبول کنند ، و بعضی اصحاب او گفتند حکم زهارش لازم بود و نیت طلاق از او قبول نکنند . اگر چهار زن دارد از هر چهار زن زهار کند از دو وجه بیرون نباشد : یا آنکه بیک کلمه از هر چهار زهار کند ، یا از هر یکی بکلمتی زهار کند اگر از هر یکی بکلمتی

مفردظهار کند براو چهار کفّاره لازم آید اورا بنزدیک ما . و شافعی را دو قول است : قول جدید مثل قول ما و این قول درست است بنزدیک اصحاب او و مذهب ابوحنیفه هم این است ، و در قدیم گفت يك کفّاره واجب بود بروی اگر این يك کلمه را چند بار بگویند از هر يك بار کفّارتي واجب شود اورا ، و شافعی هم این گفت در جدید و در قدیم گفت يك کفّاره .

بدانکهظهار بر دوضرب باشد: یکی مطلق و یکی مشروط ، در مطلق کفّاره واجب بود هر گه که خواهد تا خلوت کند و در مشروط کفّاره واجب نبود الا عند حصول شرط و آنچه مطلق بود کفّاره پیش از وطی لازم آید ، و اگر وطی کند پیش از کفّاره کفّاره دیگرش لازم آید ، و هر بار که وطی کند اورا يك کفّاره لازم آید ، چون مشروط باشد و چون شرط لازم آید اورا يك کفّاره واجب بود ، اگر وطی کند پیش از کفّاره کفّاره دیگرش لازم آید ، و بعضی اصحاب ما گفتند چونظهار مشروط باشد واقع نشود چون طلاق . مردمان خلاف کردند در سبب وجوب کفّارهظهار بر سه مذهب یعنی گفتند بظهار و عود واجب شود آنکه در عود خلاف کردند بر چهار مذهب :

شافعی گفت عود آن باشد که امساک کند زن را و دست بندارد از او با آنکه تواند که طلاقش دهد . مالک و احمد حنبل گفتند که عود عزم بروطی باشد . مجاهد و ثوری گفتند بلفظظهار کفّاره واجب شود گروهی دیگر گفتند عود وطی باشد و این قول حسن است و داود و زهری . گروهی گفتند عود تکرار لفظظهار باشد و این مذهب داود است و أهل ظاهر . گروهی دیگر گفتند که کفّارهظهار واجب نشود در ذمه بهیچ حال و انما برای استباحه وطی کنند و این مذهب ابوحنیفه است گفت مظاهر بمنزله آن کسی باشد که خواهد نماز تطوع کند اگر خواهد تا نماز کند طهارتش باید کردن والا براو هیچ نیست ، و همچنین مظاهر اگر خواهد تا خلوت کند کفّارتش باید کردن استباحه وطی را ، والا فلا کفّارة علی ذمته . این مذهب ابوحنیفه است . و مذهب ما آن است که عود عزم بروطی باشد و نقضظهار فهذا معنی قوله : (ثُمَّ يَعُودُونَ لَهَا قَالُوا) گفت معنی آن است که ثمَّ يَعُودُونَ اِلَى مَا قَالُوا ، و هذا كقولهم عاد لكذا وعاد الى كذا ومثله ، قولهم دعاه لكذا ودعاه الى كذا ، و برای این قول معنی عود تکرارظهار باشد و اعاده او . بعضی دیگر گفتند معنی عود آن است که پشیمان شود و نقض کند آنرا که گفته باشد چنانکه عاد لما فعل أى نقض ما فعل قوله (فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ) ای فعلیه تحریر رقبه آنکه بیان کفّاره کرد گفت براو باشد که برده آزاد کند (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا) پیش از آنکه مماسه کند و مماسه ملامسه باشد و او کنایت است از وطی باتفاق و بنزدیک ما باید تا برده

که در این کفاره آزاد کند مؤمن باشد ، سواء اگر بنده باشد اگر پرستار (۱) اگر کوچک بود و اگر بزرگ ، و این بر سبیل استحباب باشد ، و اگر مؤمن نبود روا بود الا از قتل خطاء که قید زد خدای تعالی بایمان گفت «فتح ریر رقبه مؤمنه» و این قول عطاء است و نحعی و ثوری و مذهب ابوحنیفه است و أصحابش إلا آن است که ایشان گفتند فرقی نباشد میان مؤمن و کافر ، و بنزدیک ما کافر مکروه باشد ، و شافعی گفت در انواع کفارات برده إلا مؤمن نشاید . و این مذهب مالک و أحمد و اسحاق است . و اگر برده مکاتب باشد روا نباشد او را آزاد کردن سواء اگر از مال مکاتبه چیزی داده باشد یا نداده باشد و این مذهب ما است و مذهب شافعی و مالک و اوزاعی و ثوری . و ابوحنیفه و أصحابش گفتند اگر از مال مکاتبه چیزی نداده باشد روا بود و اگر داده باشد روا نبود . مادر فرزند را در کفارت آزاد کردن روا باشد ، و جمله فقهاء خلاف کردند در این . مدبر را در کفارات آزاد شاید کردن بنزدیک ما و شافعی ، و ابوحنیفه گفت نشاید (ذَلِكُمْ تَوْعظُونَ بِهِ) این آن است که شمارا بآن وعظ می کنند و خدای تعالی با آنچه شما میکنید دانا است . و طی باتفاق حرام است اما جز وطی از تقبیل و لمس حرام نباشد در قول بیشتر أهل علم و این قول حسن و سفیان است ، و قول درست از مذهب شافعی ، و قولی دیگر شافعی را آن است که عام است در لمس و تقبیل و انواع تلذذ .

(فَمَنْ لَمْ يَجِدْ) گفت هر کس نیابد یعنی برده ندارد که آزاد کند یا بهایش ندارد یا اگر دارد و محتاج باشد باو برای خدمت یا به بهایش محتاج باشد برای نفقه یا سرائی دارد برای مسکن و جز آن ندارد او را انتقال باید کردن از برده بروزه . این مذهب ما است و مذهب شافعی ، و ابوحنیفه گفت اگر چه محتاج باشد برده عتق کند و عدول نشاید کردن از عتق بروزه (فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ) بر او باشد که دو ماه پیوسته روزه دارد ، و تتابع بنزدیک ما آن باشد که ماه اول روزه دارد و از ماه دوم چیزی بدارد اگر همه یک روز بود . اگر در ماه اول یا پیش از آنکه از دوم چیزی روزه دارد باز گشاید بنگرند تا بعد از بی عذری ، اگر بعد از بی عذری باشد از بیماری و جز آن بنا کند در همه حال ، اگر در ماه اول باشد و اگر در ماه دوم ، و اگر بی عذری باشد اگر در ماه اول باشد یا پیش از آن که از دوم چیزی داشته باشد تتابع منقطع شود و با سر باید گرفتن و این مذهب ما است و قول سعید جبیر است و حسن و عطاء و عمرو بن دینار و شعبی . و این قولی است از دو قول شافعی ، و قول دیگر شافعی را آن است که تتابع واجب است بهمه حال . اگر بعد از افطار کند و اگر بی عذری تتابع منقطع شود و اعاده واجب شود و این

قول جدید او است و قول نخعی .

اگر در ماه اول سفر کند تتابع منقطع شود و اگر در ماه دوم بود و چیزی داشته بود منقطع نبود . و شافعی را در این دو قول است چنانکه در مرض گفت ، اگر بمرض منقطع شود بسفر اولی تر ، و بر آن قول که او گفت بمرض منقطع نشود ، در سفر دو قول گفت یکی چنانکه ما گفتیم و دیگر آنکه منقطع شود . أمّا زن آبستن و شیردهنده حکم ایشان حکم بیمار است بلاخلاف ، چون افطار کنند خوفاً علی ولدیها بهیچ حال تتابع منقطع نشود . و اصحاب شافعی را در او دو قول است . قولی چون قول ما ، و قوای دیگر آنکه منقطع شود . اگر طعام یا شراب در حلق روزه دار کنند با کراه تتابع منقطع نشود و شافعی را در او دو قول است : اگر مرد را برده نبود و بها ندارد ، بر روزه مشغول شود ، در میانه دست فراخ شود و قادر بر برده ، واجب نیست او را که عدول کنند بل بر روزه برود إلاّ آن که مستحب آنست که عتق کند و این مذهب ما است و مذهب مالک و شافعی و ادزاعی و احمد و اسحاق است . و ثوری و ابوحنیفه و اصحابش گفتند عدول کند باعتق و روزه رها کند . نیت تتابع در باب روزه شرط نیست بل نیت روزه کفایت باشد ، و شافعی را در او سه قول است : یکی چنین که ما گفتیم ، و دوم آنست که محتاج باشد به نیت تتابع در شب اول ، و قول سوم آنکه هر شب تجدید نیت تتابع باید کردن . مظاهر چون بنده آزاد کند پیش از عود مجزی نباشد از او چنانکه سوگند خوار را اگر کفاره کند پیش از حنث و شافعی گفت روا باشد (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا) اگر نتواند دوماه روزه داشتن فعلیه اطعام ستین مسکیناً بر اوست که شصت مسکین را طعام بدهد هر مسکینی را دو مد طعام دهد و اگر نتواند يك مد و مدی دورطلو ربع رطلی باشد بعراقی در جمله کفارات إلاّ فی کفارة اذی حلق الرأس که آنجا دو مد باید دادن . و این قول عبدالله عمر است و عبدالله عباس و ابوهریره . و ابوحنیفه گفت اگر خرما دهد یا جو صاعی باید دادن و اگر گندم دهد نیم صاع و صاعی چهار مد باشد ، و در مویز دو روایت است : یکی صاع و یکی نیم صاع . و مذهب مالک چون مذهب شافعی است إلاّ در کفارةظهار که گفت هر مسکینی را مدی باید دادن حجازی ، و آن مدی و ثلث مدی باشد بمد رسول ﷺ ، و از آن باید دادن که غالب باشد بر قوت عیال او ، و شافعی گفت از آن باید دادن که غالب باشد بر قوت اهل شهر و این بمؤمنان باید دادن بکافران شاید دادن و شافعی همین گفت ، و ابوحنیفه گفت شاید دادن هر چه آنرا طعام خوانید شاید دادن و روایت اصحاب ما آنست که بالاترین او نان و گوشت باشد و میانه نان و زیت و فروتر نان و نمک

شافعی گفت الا دانه نشاید ، آرد و پست (۱) ونان نشاید . وأنماطی از أصحاب شافعی گفت آرد شاید و خلاف در فطره همچنین است . این طعام بدرویشان خرد و بزرگی شاید دادن و اگر ایشان حاضر کرده باشند تا طعام بخورند هر دو کودک را بمردی حساب باید کردن . و مالک موافقت کرد ما را فی عدل صغیرین بکبیر ، و أبوحنیفه و شافعی گفتند طعام بکودکان نشاید دادن بل در دست ولی ایشان باید کردن تا صرف کند در مصالح ایشان . اگر این طعام بکسی دهد که در ظاهر لبوس درویش بود چون بداند توانگر بود روا بود ، أبوحنیفه و محمد و مالک و شافعی در قدیم همین گفتند و شافعی گفت در جدید روا نباشد . و کفّاره بر هر حال مقدم باشد بر خلوت بلاخلاف بهره خواهد کردن از عتق و روزه و اطعام ، و مالک در اطعام خلاف کرد و گفت شاید تا خلوت مقدم بود . و براو اخراج قیمت نشاید در کفّاره بل اعیان این چیزها باید . و شافعی هم این گفت ، و اهل عراق گفتند روا باشد الا در عتق . چون زن شوهر را گوید تو بر من چون پشت مادری براو هیچ نباشد و این گفتار لغو بود ، و أبوحنیفه و شافعی و محمد همین گفتند ، ابن ابی لیلی و حسن بصری گفتند براوظهار باشد ، و أبو یوسف گفت براو کفّاره سوگند باشد . و روایت کردند که مردی این مسئله پرسید از ابن ابی لیلی گفت بر او کفّارهظهار باشد از محمد پرسیدند گفت براو هیچ نباشد . از أبو یوسف پرسیدند وی گفت که ایشان فتوی چه گفتند ؟ گفت سبحان الله دو پیر از پیران مسلمانان غلط کردند در این مسئله براو کفّاره سوگند باشد . اگر مرد درویش باشد و زن برای او کفّارت کند روا باشد . و شافعی همین گفت ، و أبوحنیفه گفت روا نباشد . بدانکه کفّارات بر چهار وجه است : مخیر است و مرتب و مخیر و مرتب است بیک جای و مجموع ، فاما آنچه مرتب است کفّارهظهار است که اول عتق باید کردن اگر از عتق عاجز باشد روزه دارد و اگر روزه بر او دشوار آید طعام دهد . و کفّاره قتل خطاء اول عتق باید آنکه روزه آنکه طعام مانند کفّارهظهار و کفّاره نقض نذر و عهد مخیر باشد میان هر سه . و در کفّاره روزه ماه رمضان خلاف کردند أصحاب ما بعضی گفتند مخیر است بعضی گفتند مرتب است و آنچه مخیر و مرتب است کفّاره سوگند است که او مخیر باشد میان عتق و اطعام و کسوة . اگر از این هر سه باز ماند آنکه سه روز روزه دارد . و آنچه مجموع است جمع هر سه واجب باشد کفّاره قتل عمد است که هم عتق و اطعام و هم روزه بیکبار باید کردن بعد رضاء اولیاء المقتول إِمَّا بِالْعَفْوِ أَوْ بِالذَّيَّةِ اعتبار ترتیب در کفّاره مرتب در حال اداست دون حال و جوب هر که در حال اداء بر عتق

(۱) پست خوراکی است از آرد حبوب میسازند و امروز مردم قاووت میگویند .

قادر باشد روزه از او مجزی نباشد و اگر چه در حال وجوب قادر نبوده باشد بر عتق، و شافعی را در او سه قول است: یکی مانند آنکه ما گفتیم و این قول صحیح تر است بنزدیک أصحاب و قول دیگر آنکه اعتبار بحال وجوب است و این مذهب ابوحنیفه است، و قول دیگر آنکه اعتبار بأغلب الحالین باشد از وقت وجوب تا وقت أداء، و مسائل در این باب بسیار است و این قدر کفایت است اینجا (ذَلِكَ لِيَتَّوُّ مِنْوَا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) این برای آنست تا شما ایمان آرید بخدای و پیغمبر. معنی آنکه تا این احکام شرعی لطف باشد شما را چون بشنوید در ایمان بخدای و رسول یا لطف باشد مؤمنان را در ثبات ایمان بخدای و رسولش (وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ) و این حدهای خدا است تا مردم از آن تعدی نکنند و آنانکه باین حدود و احکام کافر باشند ایشان را عذابی باشد مؤلم دردناک.

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ) گفت آنانکه با خدای تعالی محادّه و ممانعت و مخالفت و معادات کنند و ایشان کافران باشند (كُفِبْتُمْ) ایشان را بروی در آرند بخزی و هلاک چنانکه کردند با آنان که از پیش ایشان بودند از کافران بانواع هلاک و عذاب (وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) و ما بر ایشان آیات روشن و دلالات واضحه فرستادیم (وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ) و کافران را عذابی باشد خوار کننده که ایشان را ذلیل و مهین بکند.

(يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا) گفت یاد کن ای محمد (ﷺ) آن روز که خدایتعالی ایشان را همه زنده گرداند و خبر دهد ایشان را بآنچه کرده باشند و این بر سبیل تهدید و وعید است، و مراد خبر دادن است یعنی با روی ایشان آرند آنچه کرده باشند برای تشویر و تخجیل. و گفتند این خود عبارت است از عذاب و عقوبت چنانکه یکی از ما گوید من با تو بگویم و با تو نمایم و تو را آگاه کنم از آنچه کرده ای و مراد از این همه تهدید و وعید باشد بعذاب نه گفتار و نه خبر. آنکه بر سبیل زجر و وعظ و تذکیر گفت (أُحْصِيهِ اللَّهُ وَنَسُوهُ) آن اعمال و معاصی که ایشان کرده اند فراموش کردند، و خدای تعالی فراموش نکرده است بل بشمرده است آن را و نگاهداشته و بفرموده نوشتن تا بایشان تقریر کند و ایشانرا بر وفق آن عقوبت کند (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) و خدای تعالی بر همه چیز گواهد است.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) گفت نمی بینی یعنی نمیدانی ای محمد (ﷺ) که خدای تعالی میدانند آنچه در آسمانها و زمین است و براو هیچ پوشیده نماند (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ) نباشد هیچ راز سه کس. جمله قرءاء «یکون» خواندند بیاء برای آنکه حائلی هست میان فعل و فاعل از «من» و «من» زیادت است اینجا.

و أبو جعفر بناء خواند برای تأنیث نجوی و گفت «من» زیاده است اگرچه در لفظ حائل است در معنی حائل نیست و قوله «ثلاثة» أي ثلاثة نفر . فرء گفت جر ثلاثة رواست که باضافة نجوی باشد با او و رواست که صفت نجوی باشد و التقدير «من نجوی ثلاثة» یعنی از سه راز ، و بر قول اول از راز سه کس ، و معنی آیت آنکه نباشد از راز سه کس (إِلاَّ هُوَ رَا بِمَهُمْ) الا او چهارم ایشان است از روی علم . یعنی بر او پوشیده نباشد و او در علم بمنزله آنکس باشد که با ایشان بوده باشد (وَلَا خَمْسَةَ) و نه نیز پنج کسی با هم سر گویند والا او ششم ایشان است (وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ) و نه کم از آن و نه بیش از آن و الا او با ایشان شنود و واحوال ایشان داند . عامه قرء خواندند و لا أكثر بفتح راء در محل جر برای آنکه لاینصرف است و أبواب لاینصرف در حال جر مفتوح بود ، تقول : لیس عندی من دینار و لادرهم و لا أقل منه و لا أكثر ، و یعقوب خواند «و لا أكثر» برفع حملاً علی أنه لم یعتد بمن الزائد ، و گفت جارو مجرور در محل رفع است چنانکه ما جاءنی من أحد ، و المعنی أحد ، و این معنی بر قول آن کسی روا باشد که «نجوی ثلاثة» صفة و موصوف گوید . فأمّا بر قول آنکس که مضاف و مضاف إليه گوید بهیچ وجه جر نشاید برای آنکه عطف أكثر بر «ثلاثة» باشد و «ثلاثة» مجرور بود باضافة علی کل حال . فأمّا آنکه صفت و موصوف گوید «ثلاثة» بظاهر مجرور است و بمعنی مرفوع . و زهری در شاذ کبر خواند به باء (إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا) و إلا خدای جل جلاله با ایشان است هر کجا باشند (ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ) آنکه ایشان را خبر دهد بآنچه کرده باشند روز قیامت و خدای بهمه چیز عالم است .

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ) گفت نبینی آنان را که ایشان را نهی کردند از راز گفتن (ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ) آنکه ایشان با سر آن میشوند که ایشانرا از آن نهی کردند . عبدالله عباس گفت آیه در جهودان و منافقان آمد که ایشان با یکدیگر راز گفتندی از مؤمنان پوشیده و مؤمنان را بچشم نگاه داشتند ، چون مؤمنان ایشان را دیدندی که از ایشان پوشیده راز میگویند دل مشغول شدندی گفتند همانا از خویشان و برادران ما که بغزارفته اند خبری یافته اند از کشتن یا از مرگ یا مصیبتی یا نکبتی که از ما پوشیده میدارند . دل تنگ شدندی چون خویشان ایشان در آمدندی بسلامت ، ایشان فارغ دل شدندی و تا آمدن ایشان دل مشغول شدندی گفتندی همانا این جهت پریشانی ما میگویند ، پس این شکایت با رسول کردند رسول ﷺ ایشان را نهی کرد از آن راز گفتن ، باز نا ایستادند و منهی نشدند خدای تعالی این آیه فرستاد . مقاتلان گفتند آیت در جهودانی آمد که میان ایشان و رسول ﷺ

مصالحتی بود ایشان بر راهها بنشستندی چون مؤمنان برایشان گذر کردند ایشان بایکدیگر در راز گفتن شدند تا ایهام افکنند در مؤمنان و وهن افکنند در ایشان تا ایشان پنداشتندی که ایشان کیدی خواهند کردن تا مسلمانان اندیشه ناک شدند رسول ﷺ حدیث بشنید کسی فرستاد و ایشانرا بخواند ونهی کرد از این و منتهی نشدند و باز نه ایستادند. خدایتعالی این آیه فرستاد. ابن زید گفت سبب آن بود که رسول ﷺ رخصت داده بود هر کسی را که با او راز گوید از کرم خلق و عادت حمیده او، جهودان بیامدندی و ایشانرا با رسول کاری بود و حاجتی آن بر از گفتندی و مسلمانان ضعیف بودند و همه جهان دشمن آن گروه اندک بودند مسلمانان پنداشتندی که کاری افتاده است یا دشمنی پدید آمده یا کارزاری می باید کردن یا واقعه ایست که آنرا خطری هست که بر ما نمیاید گفت دل مشغول شدند خدایتعالی ایشانرا نهی کرد منتهی نشدندی! این آیه آمد در شان و قصه ایشان (وَيَتَنَا جُونَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ) گفت با سر آنچه نهی کرده اند ایشان را از آن، می شوند، و مناجات میکنند بایکدیگر بآنچه در آن بزه است و ظلم و عدوان و تعدی است از فرمان خدای تعالی و آزار و مخالفت فرمان رسول ﷺ (وَ إِذَا جَاؤُكَ حَمِيؤُكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللهُ) چون بتو آیند تو را تحیتی کنند که خدای تعالی ترا آن تحیت نکرده است و آن آن بود که جهودان در نزدیک رسول ﷺ آمدندی و گفتند السام عليك، و سام بنزدیک ایشان مرگ بود. رسول ﷺ گفتی و عليكم و ندانستی که غرض ایشان چیست (۱) يك روز آمدند و رسول را این خطاب کردند عائشه بشنید بشناخت که ایشان چه میگویند گفت و عليكم السام و الذم و الداء و اللعنة بر شما باد مرگ و عیب و درد و لعنت. رسول ﷺ گفت خاموش باش ای عائشه که خدای تعالی رفیق دوست دارد در کارها و فحش دوست ندارد عائشه گفت نمی شنوی یا رسول الله که ایشان چه می گویند؟! میگویند السام رسول ﷺ گفت نمی شنوی که من ایشان را چه جواب میدهم میگویم و عليكم. آنچه شما می گوئید بر شما باد. خدای تعالی این آیه فرستاد و این حال باز گفت پس رسول ﷺ گفت چون کسی از اهل کتاب بر شما سلام کند در جواب گوئید و عليكم این مقدار یعنی آنچه شما می گوئید بر شما باد (وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ 'لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللهُ بِمَا نَقُولُ') آنکه در خویشتن گفتندی اگر محمد پیغمبر بودی خدای ما را عذاب

(۱) بسیار بعید مینماید که پیغمبر (ص) متفطن چیزی نشود که عائشه متفطن باشد با آنکه زنی

خرد سال و نا آزموده و پیغمبر مؤید بوحی و عصمت و خرده بین بود در هر چیز و این عبارت را البته دوستان عائشه جعل کردند.

کردی باینکه ما میگوئیم درحق او. خدای تعالی رسول را ازسر ایشان خبر داد که ایشان می گویند چرا خدای تعالی ما را هلاک نمی کند بآنچه ما میگوئیم. آنکه خدای تعالی گفت بجواب این (حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ) بس است ایشان را دوزخ (يَصْلَوْنَهَا) که ملازم باشند بآن و مؤبد بمانند در آنجا و بد جائی است ایشان را دوزخ، عذاب ایشان این بس است، و حمزه و یحیی و اعمش خواندند ینتجون علی وزن یفتعلون من الانتجاع و باقی قرآء خواندند «یتناجون» من التناجی، و این قراءت بهتر است لقوله تعالی «إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَاتَتَنَاجُوا» و نگفت: انتجیتم فلا تنجوا. آنکه گفت:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَاتَتَنَاجُوا بِالْإِيمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ) گفت ای مؤمنان چون بایکدیگر راز گوئید رازی مگوئید که در او بزه باشد یا ظلمی و یا معصیتی ازان رسول ﷺ. و روئیس روایت کرد از یعقوب که او خواند فلا تنتجوا من الانتجاع علی وزن افتعال (وَتَنَاجُوا بِالْبَيْرِ وَالتَّقْوَى) و بایکدیگر مناجات و راز گفتن ببر و تقوی و نیکوکاری و پرهیزکاری کنید (وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) و بترسید از خدای که حشر شما با او خواهد بودن، حق تعالی در این آیه مؤمنان را نهی کرد از آنکه منافقان، و جهودان کردند.

(إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ) گفت آن راز گفتن بر این وجه از دیو باشد و از ابلیس یعنی به وسواس و اغراء و إغواء او باشد تا مؤمنان را بدان دل تنگ کند. آنکه گفت (وَلَيْسَ بِضَارٍّ مِّنْ شَيْئٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) و آن ایشانرا هیچ زیان ندارد مگر بعلم و تمکین خدای تعالی، و اذن بمعنی علم بسیار آمده است چنانکه بیان کردیم (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) و بر خدای تو کتل کنند مؤمنان و گروندگان. عبدالله مسعود روایت کرد که رسول ﷺ نهی کرد از راز گفتن آنان را که سه کس باشند یعنی سه کس جائی حاضر باشند و دو کس با یکدیگر راز گویند چه آن سوم دل تنگ شود و داند که آن از او پوشیده است و چون چهار کس باشند یا بیشتر آنکه دو کس راز گویند هر یک از باقیان روا دارند که از آن دیگر پوشیده است. و در خبر آمد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که او گفت هر کس که خوابی بیند هائل و از آن خواب ترسد باید تا چون بیدار شود این آیه بخواند «انما النجوى من الشيطان ليحزن الذين آمنوا- الايه» و بگوید «اللهم قني شر ما اُرثت في منامي» و آن خوابی که کس نگوید خدای تعالی مضرت آن بگرداند إن شاء الله.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ - آيَةٌ) حق تعالی در



این آیت گفت ای مؤمنان چون گویند شمارا که جای فراخ کنید در مجالس جای فراخ کنید تا خدا جای بر شما فراخ کند. قتاده گفت سبب نزول آیه آن بود که صحابه مناقشه کردند در مجلس رسول ﷺ بجای، چون کسی از در در آمدی خواستی تا نزدیکتر بنشیند برسول ﷺ رها نکردندی و گفتندی ما با اینجای سبق بردیم و بکس ندهیم. خدایتعالی گفت مسلمانان را جای باز کنید که در آیند. مقاتلان گفتند یکروز از روزهای آدینه رسول ﷺ خطبه میکرد و جایگاه تنگ بود در صفت، جماعتی از اهل بدر آمدند و جای نبود به رسول ﷺ سلام کردند رسول جواب داد ایشان را ایشان بر پای می ایستادند تا مردمان ایشان را جای دهند نکردند و رسول ﷺ اهل بدر را نیکو حرمت داشتی، قومی را آواز داد بعدد آنان که بر پای بودند یافلان و یافلان برخیزید تا ایشان بنشینند، ایشان برخاستند و کراهت آمد ایشان را از آن، منافقان طعنه زدند که شما میگوئید که صاحب ما عادل است و اینکه کرد نه عدل است که جماعتی سبق برده و جای گرفته ایشان را برخیزانند تا کسانی را بنشانند که ایشان بیوقت آمدند و سابق نبودند لاحق بودند: خدایتعالی این آیه فرستاد بتسلی هر دو قوم «یا ایها الذین آمنوا إذا قیل لکم تَفَسَّحُوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم- الایة» کلبی گفت آیه در ثابت بن قیس بن شماس آمد وقصه او در سورة الحجرات بر رفت. خدایتعالی در حق او این آیات فرستاد و در حق آنکه او را جای باز نکرد این آیه فرستاد گفت ای مؤمنان چون گویند شما را فراخ بکنید جای در مجلس «فافسحوا یفسح الله لکم» تا خدایتعالی شمارا جای کند، و الفسحة السعة و مکان فسیح ای واسع. عاصم خواند و حسن و سلمی و جحدری «فی المجالس» علی الجمع، و قتاده خواند تفاسحوا از بناء تفاعل. و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت نباید تا کسی را از جای خود برخیزاند بل باید گوید مرا جای باز کنید. ابوالعالیه و قرظی گفتند مراد مجالس حرب است و مقاعد قتال. مرد پیامدی و گفتمی مراد صرف جای کنید نکردندی برای آنکه در کارزار حریص بودندی خدای تعالی آیه فرستاد و گفت بعضی بعضی را جای کنید. حسن گفت چون رسول ﷺ قتال کردی و مسلمانان صفاها بر کشیدندی در صفا اول مشاحه کردند چون کسی آمدی که مرا جای کنید نکردندی از آنکه خواستندی که تا ایشان بدشمن نزدیک تر باشند تا شهادت یابند خدایتعالی این آیه فرستاد گفت که جای باز کنید یکدیگر را در صف قتال تا خدایتعالی جای بر شما فراخ کند (وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَاَنْشُرُوا) عاصم و اهل مدینه خواندند بضم شین هر دو لفظ و هما لغتان یقال نشز ینشز و ینشز و چون گویند شمارا برخیزید و بجنبید و بر بالا شوید همچنین کنید. بیشتر مفسران گفتند معنی آنست که چون شمارا گویند بجهاد آئید و بنماز آئید و بوزن

خدای و عمل خیر سعی کنید بشتابید و فرمان برید . ضحاک و عکرمه گفتند معنی آنست که چون منادی ندا کند برای نماز بنماز بشتابید و این برای آن گفت که گروهی در نماز کسلانی کردند ای ابن زید گفت این مخصوص است بخانه رسول ﷺ و سبب آن بود که پیامدند در خانه رسول ﷺ مقام کردند و رسول ﷺ را رنج بودی از آن خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت از خانه رسول ﷺ زود باز گردید مثله قوله «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی» - الایة» (یرفع الله الذین آمنوا منکم) تا خدای تعالی رفیع گرداند شمارا و آنان را که ایشان را علم داده اند بدرجاتی و منازلی مؤمنان را بایمان و عالمان را بعلم خدایتعالی در این آیه بیان کرد که مؤمنان را شرط آن است که جای یکدیگر را باز کنند و رسول ﷺ مصیب بود در آنکه قومی را برانگیخت و قومی را بنشانند چه اینان بایمان سابق ترند و بعلم بیشترند و درجه اینان رفیعتر است از درجه آنان که زودتر رسیده اند بمسجد . چه اعتبار در زیر و بالا نشستن در مجالس باستحقاق رفعت منزلت باشد و درجه ، و آن بایمان و علم باشد (والله بما تعملون خبیر) و خدای تعالی بآنچه شما می کنید دانا است . حسن بصری گفت عبدالله مسعود این آیه بخواند و گفت ای قوم این آیه بخوانید و معنی او بدانید تا رغبت شما در علم زیاده شود که خدایتعالی در این آیت میگوید من مؤمن عالم را رفیع گردانم بر آنکسی که از او فروتر باشد بعلم بچندین درجه های بسیار [بنا بر این عبدالله هباری (۱)] روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت خدای تعالی عالم را تفضیل داد بر شهید بدرجه ای ، و شهید را تفضیل داد بر عابد بدرجه ای ، و تفضیل داد قرآن را بسائر کلامها بچندان که فضل خداست بر خلقان ، و فضل عالم بر سائر خلقان چندان است که فضل من بر یکی از کمترین خلقان : و رسول ﷺ گفت هر کس را که فرمان خدای باو رسد و او در طلب علم باشد فردای قیامت میان او و میان پیغمبران یکدرجه بیشتر نباشد (یا ایها الذین آمنوا إذا ناجیتکم الرسول فقدموا بین یدی نجاویکم صدقة) عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که مردمان بر رسول بسیار می آمدند و سؤال بسیار میکردند و حدیث بسیار میکردند رسول ﷺ از آن رنجور بود خدایتعالی این آیه فرستاد و ایشان را ادب آموخت . مقاتل حیّان گفت آیه در توانگران آمد که پیامدندی و مقام را دراز کردند و درویشان را منع کردند رسول ﷺ را از آن کراهت بود و شرم داشت گفتن ایشان را ، خدای تعالی این آیه فرستاد و ایشان را بر گردانید از رسول ﷺ باین آیه گفت ای مؤمنان چون خواهید که با رسول من مناجات کنید و سر گوئید و حدیث کنید و مسئله پرسید

(۱) مصحف جابر بن عبدالله انصاری است .

پیش از آن صدقه بدهید مردم همه باز ایستادند . اما توانگران بخل کردند . درویشان چیزی نداشتند . رسول ﷺ يك روز بر آسود . مجاهد گفت صحابه را نهی کردند از مناجات با رسول ﷺ إلا بتقدیم صدقه و کسی مناجات نکرد با رسول ﷺ إلا حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه که دیناری بصدقه داد و مناجات کرد . آنکه آیه رخصت فرود آمد ، و این حدیث از طریق مخالفان و موافقان روایت کردند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه گفت آیتی است از کتاب خدای تعالی که فرود آمد و منسوخ شد (۱) و کس بر او عمل نکرد و نکند جز من تا بروز قیامت و هی قوله «یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول - الایه» علی بن علقمة الانباری روایت کرد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه که او گفت چون این آیه فرود آمد رسول ﷺ آیت بر خواند برفتند رسول را ﷺ رها کردند و آن زحمت بخلوت بدل شد رسول ﷺ کس فرستاد و مرا بخواند گفت چیست با تو ؟ گفتم دیناری آنکه برفتم در حال و بآن يك دینار ده درم گرفتم و هر بار يك درم می دادم بصدقه و پیش رسول ﷺ میرفتم و مسائل می پرسیدم و بر اسرار علوم واقف می شدم تاده درم را بده بار دادم و هر بار پیش رسول ﷺ میرفتم آنچه می خواستم می پرسیدم . آنکه این آیت آمد که «عاشفتکم أن تقدموا بین یدی نجویکم صدقات» و آن آیت را منسوخ کرد خدایتعالی بسبب من تخفیف کرد از این امت و این آیت فرود آمد و کس بر آن عمل نکرد إلا من . و عبدالله عمر گفت از پدرم شنیدم که گفت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه راسه چیز بود که کس را نبود و اگر یکی از آن مرا بودی دوستر داشتمی از شتران سرخ موی : یکی تزویج فاطمه علیها السلام که رسول ﷺ همه صحابه را منع کرد آنکه بدو داد او را . دیگر رایت روز خیر آنکه که گفت «لا أعطینہا رجلاً یحب الله ورسوله و یحبہ الله ورسوله کر ارغیر فر» اصحاب رسول متظاول شدند آن را و طمع کردند در او بکس نداد و بدو داد . دیگر آیه نجوی که فرود آمد و منسوخ شد و کس بدو کار نکرد جز او . و عبدالله هارون الخراسانی گفت از حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء پرسیدم که چرا صدقه بر شما حرام کردند گفت از کاری عظیم سؤال کردی . بدانکه چون ما خویشمن را بدادن پاکیزه کرده ایم خدای نخواست که بگرفتن ما را مدتس کند (۲) . آنکه گفت دانی در قرآن کجا است این

(۱) بیشتر آیات که دعوی نسخ آن میکنند ثابت نیست اما این آیه مسلماً منسوخ است .

(۲) اگر گوئی خداوند تعالی چرا از آلوده کردن دیگر مردم ابا نکرد و اگر صدقه گرفتن کسی

را آلوده کند نباید خدا راضی بآلوده شدن کسی باشد و نیز چه فرق است میان خمس و زکوة ؟ *

گفتم «ویطعمون الطعام» گفت نه این است. آن این است که خدایتعالی گفت «یا ایها الذین آمنوا إذا نأجیتم الرسول - الایه » گفت یک روز بیش نبود بر دیگر روز آیه رخصت آمد. آنکه گفت (ذَلِکَ خَیْرٌ لَّکُمْ وَأَطْهَرٌ) شمار این بهتر باشد و پا کیزه تر. تقدیم صدقه کردن در پیش مناجات بفرمان خدایتعالی چون مصلحتی بآن تعلق دارد آنکه عذر خواست برای آنان که ندادند تا بدانند که خدایتعالی تکلیف مالا یطاق نکند گفت (فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا) اگر نیابید و ندارید (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) خدایتعالی آمرزنده و بخشاینده است معذور دارد شمارا. آنکه این آیت ناسخ فرو فرستاد در عقب آن آیت گفت :

(ءَأَشْفَقْتُمْ) و ترسیدید از آنکه پیش از مناجات بارسول شمارا صدقه بایزدادن (فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا) چون نکردید (وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ) و خدای تعالی توبه شما پذیرفت (فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) نماز پبای دارید و زکاة بدهید و طاعت خدای دارید و طاعت رسول ﷺ (وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدای دانا است بآنچه شما می کنید .

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الذِّینَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ) آیت در شأن منافقان آمد که تولا کردند بجهودان و با ایشان دوستی کردند، و اصرار مؤمنان با ایشان تقریر کردند حق تعالی گفت نمی بینی ای محمد آنان را که تولا کردند بگروهی که خدای برایشان خشم گرفته است و آن جهودانند. آنکه گفت (مَا مِنْ مِّنْکُمْ وَ لَا مِنْهُمْ) و ایشان نه از شما هستند که مسلمانانید و نه از ایشانند که جهودانند و مثله قوله «مذبذبین بین ذلک لا اِلی هؤلاء و لا اِلی هؤلاء» (و یخلفون علی الکذیب) و سوگند بدروغ می خورند و میدانند که آن دروغ است، سدی و مقاتل گفتند آیه در عبدالله بن نبتل آمد و او منافق بود بارسول صلی الله علیه و آله وسلم بنشستی و آنکه حدیث های او نقل کردی با جهودان. یک روز رسول ﷺ در بعضی حجره های خود بود و جماعتی صحابه حاضر بودند گفت همین ساعت مردی از در در آید که دلش دل جباران است و بچشمهای شیطان نگر در حال عبدالله بن نبتل از در در آمد و او مردی بود ازرق چشم رسول ﷺ او را گفت برای چه مرا دشنام میدهی تو و اصحاب تو؟ او سوگند

* در جواب گوئیم : اگر رسول (ص) خود و فرزندان خود را از صدقه میداد بیخردان او را متهم میداشتند که زکاة را برای نفع خود و اولاد و خاندان خود تشریح کرده است و این آلودگی به تهمت در باره بیگانگان نیست چون آنها برای خود تشریح نکردند. اما خمس بقلبه گرفته میشود و غالباً از غنائم است که بجنک بدست آمده و دهنده را بر کسی منت نیست .

بخورد بخدا که نگفتم واصحابش بیامدند سو گند بخوردند بدروغ که نگفته ایم و میدانستند که بدروغ سو گند می خوردند . آنکه گفت :

(اَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا) بیچاره خدای تعالی برای ایشان عذابی سخت (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) که ایشان بدمی کنند آنچه میکنند (اِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً) گفت سو گندان خود را سپر خود کرده اند تا بدان از خویشتن دفع بلاها و مکاره می کنند و از اسباب و اموال خود ، و خویشتن در حمایت سو گند دروغ کرده اند (فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللهِ) و اعراض کرده اند و برگردیده اند از راه خدای تعالی (فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) ایشان را عذابی باشد خوار کننده ، و ارحق عقاب این است که مقرون باشد باستخفاف و اهانت .

(لَنْ تَغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ) گفت غنا نکند از ایشان مال های ایشان و فرزندان ایشان از خدای تعالی هیچ چیز یعنی هیچ چیز سود ندارد ایشان را و بفریاد ایشان نرسد (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) ایشان اهل دوزخ باشند و در دوزخ مخلد باشند .

(يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعًا) گفت یاد کن ای محمد آن روزی که ایشان را خدای تعالی زنده کند و برانگیزد برای او همه چنان سو گند خوردند که برای شما سو گند خوردند که ما کافر نبودیم و برحق بودیم ، و این سو گندی باشد که از ظن و اعتقاد خود خوردند که ایشان بر چیزی اند ، و این پندار و گمان در دنیا باشد برای آنکه در آخرت محال است که این ظن برند برای آنکه معارف آنجا ضروری باشد پس معلوم شد که ایشان از ظن و اعتقاد خود خبر دهند و بر آن سو گند خوردند (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ) ایشان دروغ زنند در آنچه می گویند و بر آن سو گند که می خوردند ، برای آنکه بر اعتقاد جهل کرده اند و گمانی که بدلیل درست شده که مضمون برخلاف آن است ، و گفتند معنی آن است که ایشان دروغ گفتند در آن خبر که گفتند رسول را : ما تو را دشنام ندادیم و بر آن سو گند خوردند ، و بعضی دیگر این ظن را تفسیر بخیبت کردند من قولهم کذب ظنه اذا خاب . أما رمائی و حسن بصری گفتند در قیامت مواضع مختلف باشد در بعضی مواضع ایشان را تمکین کنند از فعل قبیح و در بعضی نکنند ، و گفتند دروغ ایشان چون دروغ کودک باشد که از سردهشت و تحیر سخنی دروغ گوید و مذهب درست آن است که ایشان ملجأ باشند بآنکه دروغ نگویند و هیچ فعل قبیح نکنند . بعضی دیگر گفتند معنی « أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ » آن است که در دنیا گفتند ما مؤمنیم و دروغ گفتند منافق بودند . عبدالله عباس گفت از رسول ﷺ شنیدم که چون روز قیامت باشد منادی

ندا کند: این خصماء الله، خصمان خدای کجایند؟ قدریان برپای خیزند بارویهای سیاه و چشمهای ازرق لبها و دهنهای ایشان کج شده آب از دهنهای ایشان می‌رود گویند والله که ما بدون تو معبودی نگرفتیم و خدائی نپرستیدیم بدون تو از آفتابی و ماهی و صمی و وثنی. آنکه عبدالله عباس گفت راست گویند ولیکن شرك با ایشان از راهی آمد که ایشان ندانستند، آنکه بخواند «و يحسبون أنهم على شيء إلا إنهم هم الكاذبون» آنکه گفت هم والله القدرية بخدای که ایشان قدرية باشند (۱) سه بار باز گفت.

(إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ) ابلیس برایشان مستولی شد (فَأَنسَيْنَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ) ذکر خدای را از یاد ایشان برد (أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ) ایشان لشکر ابلیس اند و لشکر او خاسران باشند و زیان کاران.

(إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) گفت آنانکه با خدای تعالی معانده و مخادعه کنند (أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ) ایشان در میان ذلیلترین و خوارترین مردمان باشند.

(كُتِبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) گفت خدای تعالی بنوشته است در لوح محفوظ و قضا کرده که غالب شوم و رسولان من. سبب نزول آیه آن بود که گفتند اگر خبیر و پیرامن او مارا گشاده شود و مکه، امیدواریم که روم و پارس و حجاز مارا گشاده شود. عبدالله اُبی سلول گفت می‌پندارید که روم و پارس چون این دهها است که پیرامون شما است تا باسانی بگشاید، ایشان از آن قوی‌ترند و منیع‌تر و بعدد بیشتر و بشجاعت سخت‌تر (۲)، خدای تعالی

(۱) مؤلف در جای دیگر بتفصیل بیان کرده است که قدریه جبریه‌اند چون همیشه نسبت در باره کسی صادق است که اثبات منسوب‌کند. امامیه آنکه قائل بامامت باشد، و نحوی آنکه نحو بداند، و هیچ علت ندارد که قدریه از این جمله مستثنی باشد و کسانی را قدری گویند که نفی قضا و قدر کنند بلکه قدریه آنهایند که گویند افعال زشت انسان بقضا و قدر الهی است و ما اختیار نداریم. اما این روایت برخلاف آن دلالت دارد و مؤلف رد آن نکرد چون مقصودش فقط نقل قول دیگران بود.

(۲) غلبه نه بعدد است و نه بشجاعت بلکه بزم و رسوخ و اتحاد در عقیده و مقصود است، عدد بسیار در صورتی غالب شوند که در راه يك مقصود بکوشند و شجاع در صورتی غالب میشود که اراده داشته باشد و نفع خود در آن بیند و این همه در مسلمان پای بند بدین و راسخ تحقق دارد نه در منافقان که هر کدام برای غرضی خاص میکوشند، پس غلبه اهل حق بر اهل باطل قطعی و یقینی است و علل ظاهری نیز مؤید آنست.

و اگر گوئی شاید کفار نیز موقتاً در غرضی متحد باشند و نفع خود را در آن بینند و سخت بکوشند*

این آیه فرستاد رد* براو (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ) بدرستی که خدای تعالی عزیز و قوی است نظیره قوله « ولقد سبقت کامتنا - إلی قوله - وان جنودنا لهم الغالبون » .

(لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ - الْآيَةُ) گفت نیابی گروهی را که بخدای و روز قیامت ایمان دارند آنکه دوستی کنند با دشمنان خدای و پیغمبر او (وَكَلِمَاتُكَانُوا آيَاتُهُمْ) و اگر همه پدران ایشان باشند یا پسران ایشان یا برادران ایشان با خویشان ایشان . گفتند آیه در شأن حاطب بن ابی بلتعنه آمد چون او نامه نوشت بمکه و قصه او در سوره الامتحان بیاید إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى . سدی گفت آیه در شأن عبدالله بن عبدالله ابی آمد يك روز بر رسول حاضر آمد رسول ﷺ آب باز خورد آن بقیه که در کوزه بماند عبدالله گفت یا رسول الله دستور باشد تا این شربت ببرم تا پدرم باز خورد باشد که ببر کت این شربت دلش از شك* و شرك پاک شود رسول ﷺ گفت روا باشد . او برخاست و آن شربت آب بر گرفت و پیش پدر برد ، او گفت این چیست ؟ گفت آن نیم خورده رسول است بازخور تا باشد که دلت از این شك و نفاق پاک شود . عبدالله ابی* گفت چرا بول مادرت نیاوردی او بیامد و رسول را از آن خبر داد و گفت یا رسول الله دستور باشد تا گردش را بزخم رسول ﷺ گفت برو و مدارا کن و بساز با او . ابن جریج گفت که أبو قحافه يك روز رسول ﷺ را دشنام داد : أبو بکر برگرفت او را و بردیوار زد ، رسول ﷺ را بگفتند این حال ، رسول ﷺ گفت چنین کردی ؟ گفت آری یا رسول الله و اگر تیغ داشتمی وی را بکشتمی گفت برو و دیگر مانند این مکن . حق تعالی گفت نیابی ای محمد (ﷺ) گروهی را که با خدای ایمان آرند آنکه با دشمنان خدای دوستی کنند و اگر چه خویشان و نزدیکان ایشان باشند (أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) ایشان آنانند که خدای ایمان بر دل ایشان نوشته یعنی با ایشان اطفای کرده است که ایمان بر دل ایشان ثابت شده چون نقش بر حجر . گفتند معنی آنست که کتب علی قلوبهم الايمان . یعنی فریضه کرد که ایمان آرند چنانکه گفت « فی جذوع النخل » ای علی جذوع النخل ، و گفتند معنی آنست که حکم لهم بالايمان ایشان را بايمان حکم کرد . و ذکر دل برای آن کرد که محل ایمان دل است (وَ أَيْدِيَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ) و قوی کرد ایشان را بصیرتی از او و این قول حسن بصری است . ربیع گفت مراد به روح قرآن است یعنی ایشان را بقرآن قوت کرد نظیره

* و بر مسلمانان غالب کردند مانند کفار قریش برای انتقام در جنگ احد و بنی امیه و خلفای بنی مروان برای کین جوئی از پیغمبر (س) و خاندان او ؟ گوئیم : این غلبه موقتی بود چون اغراض و عزم کفار زود زائل میشود مگر آنکه مسلمانان در عقیده خویش سست گردند و احکام دین را رها کنند .

قوله « و كذلك أوحينا إليك روحاً من أمرنا » ابن جریر گفت باطاف و حجت و بنور و برهان و گفتند « بروح » ای برحمة ، ایشان را برحمت قوت کرد ، گفتند بجبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ . گفت (وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) در دنیا با ایشان این احسان کرده در قیامت ایشان را بهشت‌ها میبرد که در زیر درختان آن جوی‌ها می‌رود (خَالِدِينَ فِيهَا) ایشان همیشه باشند آن جا (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) خدای تعالی راضی شده از ایشان و ایشان از خدای تعالی (أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ) ایشان لشکر خدایند و لشکر خدای همیشه ظفر یافته گان باشند . در خبر است که داود عَلَيْهِ السَّلَامُ در مناجات با خدای تعالی گفت بار خدایا لشکر تو و خادمان عرش تو کیستند ؟ گفت یا داود آنها که چشم برهم دارند و دل‌های پاکیزه دارند و دست‌ها با سلامت دارند ، آنانکه چنین باشند گروه و لشکر منند . و خدمت کاران عرش منند .

سورة الحشر

بدانکه این سوره مدنی است ، و عدد آیات او بیست و چهار است ، و چهار صد و چهل و پنج کلمه ، و هزار و نهصد و سیزده حرف است ، و روایت است از عبدالله عباس که رسول خدا ﷺ گفت که هر که او سورة الحشر بخواند هیچ بهشتی و دوزخی و عرش و کرسی و حجابی و آسانی و زمینی و هوایی و بادی و مزرعی و درختی و جنبیده ای و ماهی و آفتابی و فرشته ای نبود و الا بر او صلوات فرستند . و اگر آن روزیا آن شب بمیرد شهید باشد ان شاء الله تعالی .

سورة الحشر مدنیة وهی اربع و عشرون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بناام خداوند بخشنده مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) هُوَ الَّذِي

تنزیه کند خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اوست غالب درست کردار اوست آنکه

أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ

بیرون نمود آنانرا که کافر شدند از اهل کتاب از دیارشان مر اول راندنشان گمان نداشتید آنکه

يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَا نَعْتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ

بیرون روند و گمان داشتید که ایشان منع کننده ایشانست حصارهای آنها از شکنجه و عذاب خدا پس آمد ایشانرا خدا

مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ

از آنجائیکه گمان نمیبردند و افکند خدا در دلهای ایشان ترس را خراب میکردند خانههای ایشانرا بدستهای خود

وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ (۳) وَ لَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ

و دستهای مؤمنین پس عبرت گیرید ای خداوندان بینائی و اگر نه آن بود که نوشت خدا بر ایشان

الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ (۴)

رفتنرا از خانههاشان هر آینه شکنجه کند آنها را در دنیا و مر آنها را در آخرت شکنجه آتش باشد

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

این جهت آنستکه آنها مخالفت نمودند خدا را و رسول او را و کسیکه مخالفت کند خدا را پس بدوستیکه خدا سخت

العِقَابِ (۵) مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ

عقوبت است آنچه بریدید از خرماستان یا واگذارید آنرا ایستاده بر اصلهای خود پس بفرمان خداست

وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ (۶) وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ

و تا خوار کند خدا بدکاران را و آنچه بازگردانیده خدا بر رسولش از آنها پس نتاختند بر او از

خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

هیچ اسبی و نه شتری ولیکن خدا مسلط میکند پیغمبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر چیزی

قَدِيرٌ (۷) مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِمَنْ

تواناست آنچه بازگردانید خدا بر پیغمبرش از اهل دهها پس خدا راست و فرستاده او و مر خداوندان

الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كِي لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا

خویشی و بی پدران و بیچارگان و راه گذاران راست تا نباشد متداول میان اغنیاء از شما و آنچه

آتَيْكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَيْكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ

داد شمارا رسول (ص) پس بگیری او را و آنچه باز میدارد شمارا از او پس باز ایستید و بهره یزید خدا را بدوستیکه

اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۸) لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ

خدا سخت عقوبت است مردرویشان را و مهاجران آنانکه بیرون کرده شدند از خانها شان و مالهایشان

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ

طلب میکنند افزونی را از جانب خدا و خوشنودی و یاری میدهند خدا را و فرستاده او را آنها ایشانند

الصَّادِقُونَ (۹) وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ

راستگویان و آنانکه جای گرفتند در خانه ایمان پیش از مهاجران دوست دارند هر کس که هجرت کرد

إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ

بسویان و نه می یابند در سینه هایشان آنچه احتیاج دارند از آنچه داده شدند و اختیار میکنند بر نفسهای خودشان

وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰) وَالَّذِينَ

و اگر چه باشد بآنها احتیاج و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود پس آنها ایشان رستگار اند و آنانکه

جَاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ

آمدند بعد از مهاجران میگویند پروردگارا بیامرز برای ما و مربرادران ما را آنانکه پیشی گرفتند بایمان

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۱۱) أَلَمْ تَرَ

و مگردان در دلهای ما کینه مرا آنکه گرویدند پروردگارا بدرستی که تو مهربانی بخشنده آیا ندیدی

إِلَى الَّذِينَ نَاقَبُوا بِقَوْلُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ

آنانکه نفاق میورزیدند میگفتند مربرادران خودشان را آنها ای که کافر شدند از اهل کتاب اگر بیرون کرده شوید

لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ

هر آینه بیرون آئیم باشما و فرمان نبریم بخلاف شما احدی را هرگز و اگر کارزار کرده شوید هر آینه یاری کنیم شمارا

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲) لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ

و خدا گواهی میدهد که آنها هر آینه دروغگو بایند و اگر بیرون کرده شوند بیرون نمیروند با ایشان و اگر

قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولُنَّ الْأَذْهَابَ ثُمَّ

کارزار کرده شوند یاری نمیکنند ایشانرا و اگر یاری دهند ایشانرا هر آینه برگردانند پشتهای خود را پس

لَا يُنصُرُونَ (۱۳) لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ

یاری کرده نشوند هر آینه شما سخت ترید از ترس در سینه های ایشان از خدا این بسبب آنستکه ایشان گروهی هستند

لَا يَفْقَهُونَ (۱۴) لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ

که نمی فهمند کارزار نمیکنند شما را در حالیکه جمع باشند مگر در دههای استوار یا از پشت دیوارها

بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ

کارزارشان در میانشان سخت است پنداری ایشانرا یکدل و دلهای ایشان پراکنده است این بجهت آنستکه آنها

قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (۱۵) كَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ

گروهی اند که در نمی یابند مانند آنانکه پیش از ایشان بودند نزدیک بچشیدند بدی عاقبت کار خودشان

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۶) كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ

و مرايشانرا عذابى است دردناك چون وعده شيطا نست چون گفت مر آدميرا كه بر كفر خود باش چون كافر شد گفت

إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱۷) فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا

بدرستى كه من بيزارم از تو بدرستى كه من ميترسم از خدا كه پروردگار جهان نيانست پس باشد سرانجام كار شيطان و آدمى

أَنْهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

كه آن دو در آتش جاويدانند در آن واينست ياداش مستكاران اى آنانكه گرويده ايد بپرهيديد و بترسيد از خدا

وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۹)

و بايد بنگرد هر نفس آنچه پيش فرستاده براى فردا و بترسيد از خدا بدرستى كه خدا آگاه است با آنچه ميكنيد

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۲۰)

و نباشيد چون آنانكه فراموش كردند خدا را پس فراموش كرد ايشانرا خودشانرا آنها ايشانند بدكاران

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۱) لَوْ أَنْزَلْنَا

برابر نيستند ياران آتش و ياران بهشت ياران بهشت ايشان رستگاران اند اگر فرود فرستيم

هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا

اين قرآنرا بر كوهى هر آينه ميديدى آنرا ترسنده شكافه از هم ريخته از ترس خدا و اين مثلها را بيان ميكنيم

لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۲) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ

براى مردمان تا شايد ايشان تفكر كنند او است خدا كه نيست خدائى جز او داننده نهان و آشكارا

هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۳) هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ

او است بخشنده مهربان او است خدا كه نيست خدائى مكر او پادشاه پاك برى از عيب ايمن كننده

الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۲۴) هُوَ اللَّهُ

تكهبان غالب بزرگوار بنهايت كبريا و بزرگوارى منزله است خدا از آنچه شرك مياورند او است خدا

الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي

آفريننده مخلوقات آفريننده ممكنات تصوير كننده مر او را ست نامهاى نيكو تسبيح ميكنند مر او را آنچه در

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ *

آسمانها و زمین است و او غالب درست‌کردار است .

قرله تمالی (سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)
این آیه را تفسیر رفته است در أوائل دیگر سورها . مفسران گفتند این سوره در بنی النضیر آمد ، و سبب آن بود که چون رسول ﷺ بمدینه آمد بنی النضیر با او مصالحه کردند بر آنکه اگر کارزاری باشد نه با او باشند و نه بر او باشند . رسول ﷺ از ایشان قبول کرد . چون کارزار بدر پدید آمد و ظفر رسول را بود گفتند این آن پیغمبر است که ما در توراة نعت و صفت او شنیده‌ایم و خوانده‌ایم او حق است و صادق ، رایت او را هیچ رایت بر نگراند و کس را بر او ظفر نباشد ، چون روز احد بود و وهنی پدید آمد مسلمانان را ، گفتند این نه آن پیغمبر است شاک شدند و از آن گفتار باز ماندند و عهد بشکستند و عداوت رسول ﷺ آشکارا کردند . کعب اشرف بر نشست و باچهل سوار از جهودان بمکه رفت و با قریش عهد کرد بر آن که سخنشان یکی باشد بر رسول ﷺ ، آنکه ابوسفیان با چهل مرد از قریش در مسجد الحرام رفتند و کعب اشرف با چهل مرد جهود پیش آستان کعبه بنشستند و عهد بستند . آنکه کعب اشرف باز گشت و أصحابش با مدینه آمدند جبرئیل عليه السلام پیامد و رسول را خبر داد بآنچه کرده بودند و عهدی که با ابوسفیان بسته بودند .

و خدای تعالی رسول را فرمود که کعب اشرف را بکش ! رسول ﷺ بن مسلمة الأنصاری را فرمود تا او را بکشت و او برادر کعب اشرف بود از جهت رضاع و رسول ﷺ آنکه مطلع شد بر خیانت ایشان و نقض عهدشان برخاست با جماعتی از صحابه و حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه تا یاری دهند مسلمانان را در دیه آن دو مرد که عمرو بن امیة الضمری ایشان را بکشته بود آنکه که از چاه معونه باز گشت و آن دو مرد از بنی عامر بودند ایشان گفتند عزاة و کرامة ما آنچه التماس است بجای آریم ، ترا ببايد نشستن و رسول را و صحابه را بنشانند و تدبیرات کردند تا فتک کنند برایشان و ناگاه بکشند ایشان را و چنان انداختند (۱) که ناگاه از بالای حصن سنگی بر سرایشان افکنند . خدای تعالی رسول را خبر داد که - این قصه رفته است ، و نیز قتل کعب اشرف رفته است .

چون کعب اشرف را بکشتند رسول ﷺ لشکر را بزیر حصن بنی النضیر فرستاد و ایشان

(۱) یعنی رأی دادند .

را دهی بود که آن را زهره گفتندی چون رسول ﷺ آنجا برفت ایشانرا یافت که نوحه می کردند بر کعب اشرف و اوسید ایشان بود گفتند واعیه باشد بر اثر این واعیه ، با کیه بر اثر این با کیه (۱) ، و این برسبیل تهدید گفتند ، رسول ﷺ گفت روا باشد (۲) آنکه گفتند رها کن مارا تا این تعزیت بگذاریم ، رسول ﷺ گفت از اینجا بروید گفتند مرگ بمانزدیکتر است از آنکه تو میگوئی ، در حال سازکارزار کردند منافقان کس بایشان فرستادند از نزدیک عبدالله اُبی و أصحابش که ما باشمائیم شما از حصار بیرون نیاید اگر محمد باشما کارزار کند ما با شمائیم و اگر شمارا بیرون کند ما باشمائیم مانیز بیرون رویم .

ایشان دانستند که با رسول نه بس باشند (۳) طریق غدیر پیش گرفتند کسی فرستادند و گفتند برخیز باسی مرد بیا تا ما باسی مرد بیائیم و بگوئیم و بشویم اگر این سی مرد ایمان آرند ما از قول ایشان بازنیائیم مانیز ایمان آریم . رسول ﷺ برفت باسی مرد و ایشان بیامدند باسی مرد از جمله احبار . بزمنی خالی بر صحرائی در نگریدند گفتند چگونه کنیم و سی مرد با اویند که مرگ خود اختیار کنند پیش از مرگ او ؟ گفتند یا محمد سی مرد اینانند و سی مرد شما ، صیاحی و جلبه ایست (۴) ، اینان را گسیل کن و سه مرد را باز گیر تا ما نیز سه مرد باز گیریم ، و سخن گوئیم رسول ﷺ خواست تا همچنین کند ایشان سه مرد را کاردها بدادند تا ناگاه رسول را بکشند ، در میان ایشان زنی بود مسلمان و او را برادری بود مسلمان با رسول ، او کس فرستاد و برادر را آگاه کرد از کید و غدر بنی النضیر ، برادر آن زن بیامد و رسول را خبر داد . رسول ﷺ باز گشت و تادیر روز لشکر بزیر حصن درآمدند و بیست و یک روز حصار داد ایشان را و خدای تعالی ترسی در دل ایشان افکند و از نصرت منافقان نومید شدند طلب صلح کردند .

رسول ﷺ گفت قرار صلح آن است که از این ولایت بروید اگر خواستید و اگر نه . تن دادند و رسول ﷺ قرار داد با ایشان که آنچه بر شتر توانند نهاد ببرند و آنچه نتوانند بردن رها کنند الا سلاح که اندک و بسیار با خود نبرند ، و آنچه سرایها و عقار و املاک باز گذارند . عبدالله عباس گفت صلح بر آن کردند که هر اهل سرای سه شتر ازمتاع و غله بیشتر

(۱) یعنی انتقام کعب را خواهیم کشید .

(۲) یعنی خودتان پس از مصیبت کعب مصیبت دیگر خواهید داشت .

(۳) ما گوئیم از پس او بر نیایند یعنی حریف او نیستند .

(۴) یعنی شماره ما بسیار است و موجب بانگ و فریاد و غوغا است .

نبرند و آنچه بماند رها کنند .

ضحاک گفت قرار چنان بود که هر سه کس شتری بار ببرند و وسقی گندم ، بر این جمله قرار دادند و ناحیه مدینه باز گذاشتند و بشام رفتند و باریحا و بأذرعات إلاً اهل دو خانه آل ابی الحقیق و آل حبیب بن اخطب که ایشان بخیر رفتند ، و گروهی بحیره رفتند فذلک قوله عزوجل :

(هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ) گفت او آن خداست که بیرون کرد کافران را از اهل کتاب یعنی جهودان از سرای هاشان برای اول حشر ، خلاف کردند در معنی اول حشر بعضی مفسران گفتند اول حشر ایشان بشام بود ، روز دوم بزمین محشر روز قیامت . و در اخبار آمد که زمین محشر بشام بود . عبدالله عباس گفت هر که شاک است در آنکه محشر بزمین شام خواهد بود گو این آیه بخوان . گفت این برای آن بود که رسول ﷺ ایشان را گفت بروید گفتند کجا رویم؟ گفت بمحشر . خدای تعالی این آیه فرستاد که «لأول الحشر» . کلبی گفت برای آن گفت «لأول الحشر» که ایشان اول قوم بودند ، که ایشانرا بجمع حشر گسیل کردند بطریق جلاء از زمینی بزینی دیگر .

زهری گفت برای آن اول حشر گفت که اینان از سبطی بودند که ایشان را هرگز جلاء نفرمودند و خدای تعالی جلاء بر ایشان نوشت ، و جلاء نشیمن رها کردن باشد و اگر نه آن بودی خدای تعالی ایشان را عذاب فرستادی بآنکه با رسول ﷺ کردند چنانکه گفت «ولولأن كتب الله عليهم الجلاء لعدبهم في الدنيا» .

مرءة الهمدانی گفت این اول حشر بود ایشانرا از مدینه و حشر دوم از خیبر بود و جمله جزیره العرب از شام بأذرعات و باریحا در عهد عمر خطاب . قتاده گفت این حشر اول بود . اما حشر دوم بآتشی باشد که ایشان را جمع کند از مشرق بمغرب براند هر کجا مقام کنند بشب مقام کند با ایشان ، و هر کجا قیلوله کنند قیلوله کند با ایشان ، و هر که از ایشان باز پس ایستد بسوزاند ایشان را .

یمان گفت برای آن اول حشر گفت که خدای تعالی بأول وهله که رسول با ایشان فرستاد و قتال کرد ظفر او را بود . محمد بن إسحاق گفت جلاء بنی النضیر آنکه بود که رسول ﷺ از غزاة احد باز آمد ، و فتح بنی قریظه آنکه بود که از احزاب باز آمد و میان هر دو دو سال بود . آنکه خطاب کرد با مسلمانان گفت (ما ظننتم أن یغزوا) و شما گمان نبردید

که ایشان بروند و خانها بشمارها کنند (وَظَنُّوا) و ایشان گمان بردند که حصنهای ایشان ایشانرا از خدای حمایت کند از آنجا که حصنهای قوی و محکم کرده بودند و درها و دروازهها بر بسته (فَاتَيْدُهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا) خدای تعالی قصد کرد ایشان را از آنجا که گمان نبردند و گفتند اَتَاهُمْ أَمْرُ اللَّهِ فَرَمَانَ خدای بایشان آمد از آنجا که ایشان نپنداشتند چنانکه در مثل گفتند: من مأمنه یؤتی الحذر . از آنجا آید حذر کننده را که او ایمن باشد ، و قیل : اَتَيْهِمْ عَذَابُ اللَّهِ . و گفت عذاب خدای بایشان آمد از آنجا که ایشان نپنداشتند (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) و ترس در دل ایشان فکند بکشتن کعب اشرف (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) عامه قرآء خواندند « یخریبون » بتسکین خاء من الإخراب و أبو عمرو خواند و أبو عبدالرحمن السلمی و حسن بصری « یخریبون » بتشدید راء من التخریب گفت ویران میکنند خانهای خود بدست خود و دستهای مؤمنان .

أبو عمرو گفت برای آن تشدید کردم که إخراب ترك المنزل خراباً باشد جائی رها کنند تا ویران شود ، و تخریب آن باشد که بهدم و نقض ویران کنند ، و بنوالنضیر سرایها رها نکردند تا ویران شود بل بدست خود بشکافتند . بعضی دیگر گفتند إخراب و تخریب یکی باشد . زهری گفت چون رسول ﷺ بایشان قرار داد که آنچه بر شتر بتوانند نهادن ببرند و سرایها و أملاك رها کنند ایشان در سرایها می گردیدند و هر چوبی و دریچه ای و دری که نیک بودی بشکافتندی و بر شتران نهادندی و باقی را مسلمانان خراب میکردند .

ابن زید گفت چون بخواستند رفتن بقصد سراهای بدست خود خراب میکردند تا مسلمانان در او نشینند ، عبدالله عباس گفت مسلمانان چون ظفر یافتند بر ایشان نقب بر سرایهای ایشان میزدند که پس از آن بگریزند . قتاده گفت مسلمانان از بیرون می شکافتند و ایشان از درون و ذلك قوله : « یخریبون بیوتهم بأیدیهم و أیدی المؤمنین » (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ) برسبیل وعظ و تذکیر گفت عبرت گیرید ای خداوندان چشمها و عقلا .

(وَلَوْ لَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ) اگر نه آنستی که خدای تعالی برایشان نوشت جلاء را . بعضی مفسران گفتند مراد آنست که در لوح محفوظ بنوشت چنانکه در سابق علم او بود که خواست بودن و گفتند « کتب الله علیهم » ای حکم علیهم حکم کرد بر ایشان و قیل أمرهم بفرمود ایشانرا . و گفتند این برسبیل عقوبت بود ایشانرا ، و جلاء آن باشد که از سرایها بروند يقال جلاء القوم عن منازلهم و أجلیتهم إجلاء ای آخر جنتهم ، و أجلوا عن القتل إجلاء إذا تفرقوا عنه ، و جلوت العروس جلوة و جلیت السیف جلاء (لَعَذَابُهُمْ فِي الدُّنْيَا)

گفت اگر نه آنستی که خدایتعالی در حق ایشان حکم کرد بر آنکه از سرایها و منازل خود بروند و رها کنند و بزمینی دیگر روند ایشانرا عذاب کردی در دنیا عذاب استیصال . و گفتند بقتل و آس چنانکه با مشرکان کردند در روز بدر (وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ) و ایشانرا باشد - با آنکه در دنیا از خانمان برانند ایشانرا - در آخرت عذاب ، دوزخ .

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ) گفت این عذاب و عقوبت در دنیا جلاء ، در آخرت عذاب دوزخ برای آن است که ایشان مشاqqه و مخالفت کردند با خدای و پیغمبر ﷺ و اصل مشاqqه آن باشد که ایشان در شقی باشند و اینان در شقی و این غایت مخالفت بود . آنگه گفت هر که با خدای مخالفت کند و معادات . خدای تعالی سخت عقوبت است عقوبت خود برساند باو .

(مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ - آية) سبب نزول این آیه بود که چون رسول ﷺ بزیر حصن ایشان فرود آمد بفرمود تا بعضی درختان که ایشان را بود ببریدند ایشان جزعی عظیم کردند و سخت آمد بر ایشان برسبیل طعن گفتند یا محمد تو دعوی میکنی که مرا بعدل فرستاده اند و این عدل نباشد که درختان بُری ، این از جمله افساد و اِخراب زمین باشد .

رسول را ﷺ سخت آمد و مسلمانان مستضعف اندیشه کردند که مبادا که این فساد بود که ما کردیم مسلمانان بر یکدیگر خلاف کردند : بعضی گفتند نباید بریدن که این از جمله غنیمت و مال است ، بعضی گفتند نباید بریدن برغم و خشم ایشان . خدایتعالی این آیه فرستاد « ما قطعتم من لينة أو ترکتوها » آنچه ببریدید از درخت خرما و نیز درختی که رها کردید بر جای خود برپای ایستاده (فَبَيِّذْنِ اللّٰهِ) ای بعلم الله خدای دانا است ، و گفتند بامر الله بفرمان خدای چه ممتنع باشد که خدای تعالی فرموده باشد که بهری ببرند و بهری نبرند ، چه تکلیف بحسب مصلحت باشد و کس را بر آن طریقی نیست و آن مصالح جز خدای نداند که عالم است بعواقب امور .

نافع روایت کرد از عبدالله عمر که او گفت رسول ﷺ گفت تا درختان بنی النضیر ببریدند و بسوختند برای این حسان ثابت گفت :

وَ هَانِ عَلٰی سَرَاةِ بَنِي لُؤَيٍّ حَرِيقٌ بِالسُّبُوَيْرَةِ مُسْتَطِيرٌ (۱)

(۱) بویره بصیغه تصغیر بترنام جایی و موضعی است از زمینهای بنی النضیر . حسان گوید بر بزرگان بنی لوی دشوار نیامد آن حریق که در بویره برپا شد . گویند ابوسفیان حارث پسر عم رسول (ص) که از مشرکین قریش بود بیت حسان را تغییر داد و گفت «بعز علی سراه بنی-آه» یعنی گران آمد بر ما که بزرگان بنی لوی بودیم و حسان در جواب او گفت :

و « ما » مجازات راست و « فاء » بجزاء و جواب او آمد . مفسران خلاف کردند در معنی لینه . عکرمه گفت همه انواع خرما را لینه گویند جز عجوه را و این قول قتاده است و ابن رومان و روایت باذان از عبدالله عباس که او گفت رسول ﷺ گفت جمله درختان خرما از سایر انواع ببرید مگر عجوه را و آن نوعی است از کرایم انواع خرما . گفت اهل مدینه انواع خرما را ألوان خوانند مگر عجوه را ، واحدها لون و لینه واصل اولونه بوده است برای کسره لام و او را قلب کردند بایاء .

زهری گفت لینه ألوان خرما باشد جز عجوه و برنی . مجاهد گفت همه انواع خرما باشد بی استثناء . عوفی گفت از عبدالله عباس لینه لونی باشد از درختان خرما . سفیان گفت کرام النخل درختان گران مایه باشد . مقاتل گفت نوعی است از درخت خرما که خرمائی آورده باشد لطیف و صافی چنانکه استخوان او از بیرون به بینند، و ایشان آن نوع دوست تر داشتند سخت آمد بر ایشان، گفتند دعوی صلاح میکنید و این فساد است در زمین ، درختان رها کنید که این آنان را باشد که غالب باشند . و گفتند درختی باشد بزمین نزدیک و أنشد الأخفش .

قَدْ سَجَانِي الْحَمَامُ حِينَ يُغْنِي بَفِرَاقِ الْأَحْبَابِ مِنْ فَوْقِ لِينَةٍ (۱)

گفت عرب ألوان نخل را لینه خوانند ، قال ذوالرمة :

كَانَ قَتُودِي فَوْقَهَا عَشُّ طَائِرٍ عَلَى لِينَةٍ فَرَدَاوَ تَهْفُوا جَنُوبَهَا (۲)

و قال أيضاً :

طَرِاقُ الْخَوَافِي وَاقِعٌ فَوْقَ لِينَةٍ نَدَى لَيْلِيهِ فِي رَيْشِهِ يَتَرَقَّرَقُ (۳)

و جمع اللينة لين و قيل ليان و قال امرؤ القيس :

* ادام الله ذلكم حريقاً و ضم في طوائفها السعير

خداوند این حریق را پیوسته دارد و در طوائف آن آتش افروخته باشد .

(۱) مرا اندوهگین ساخت آن کبوتر که بانگ میکرد و سرود فراق دوستان میخواند بالای

نهال درخت .

(۲) در وصف ناچه تیز رو گوید: چوبهای پالان من بالای شترمانند آن است که آشیانه مرغی بالای

درختی باشد و باد جنوب بر آن سخت بوزد .

(۳) در صفت بازی گوید که پره های او روی هم قرار گرفته است و بالای درختی است « شبنم در پراوتابنده

و درخشان است » . خوافی پره های کوچک است که زیر پره های بلند مرغان پنهان میشوند . و در بعض نسخ

بجای لینه ریعه نیز دیده شده است .

و سَالِفَةٌ كَسَحَقِ اللَّيَا . . . نِ اضْرَمَ فِيهَا النَّوِي السُّعْرُ (۱)

(وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ) و نیز تاخزی و مذلت و غیظ جهودان کافر فاسق را باشد حق تعالی در این آیه وجه حسن آنچه جهودان فساد و استفساد خواندند آن را باز گفت که برای هوان و مذلت شما بود .

(وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ) گفت آنچه خدای تعالی باز آورد و رد کرد بر رسول خود (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی از بنی نضیر . فیء غنیمت باشد و اشتقاق او از فاء إذا رجع باشد و «أَفَاء» متعدی باشد از او . و سایه بعد زوال را فیء گویند هم از آن جا من فاء إذا رجع (فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ) نناختید بر آن هیچ اسبی و نه استری یعنی هیچ رنجی نرسید بشما و قطع مسافتی نکردید و قتال نکردید بر آن و ایجاف و ایضاع اسراع باشد ، و الوجیف السیر السریع و بیش از آن نبود که رسول ﷺ بر شتری نشست با تنی چند از صحابه آنجا رفت که خدای تعالی بردست او بگشاد بر طریق مصالحه و قرار بر آنکه بروند و خانها رها کنند و قوله « علیه » ضمیر راجع است بلفظ « ما » (وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ) و لیکن خدای مسلط کند پیغمبرانش را بر آنکه خواهد (وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است و توانا ، و خدای تعالی اموال بنی النضیر خاصه بر رسول ﷺ داد ، رسول ﷺ بر مهاجر ببخشید ، انصاریان را از آن چیزی نداد مگر چهار کس را که ایشان محتاج بودند أبو دجانة ، و سماك بن خرشنة ، و سهل بن حنیف ، و درید بن الصمه ، و از بنی النضیر بیشتر ازدو کس ایمان نیاوردند یکی سفیان بن عمرو بن وهب ، و دیگری سعد بن وهب که ایشان اسلام آوردند رسول ﷺ بفرمود تا مال و ملک ایشان با ایشان دادند . عمر خطاب روایت کرد که مال بنی النضیر خدای تعالی بر رسول ﷺ داد خاص برای آنکه هیچ کس را در آن سعی نبود و سعی حضرت رسول ﷺ حاصل شده بود رسول از آن مال نفقه کردی بسنت و باقی در وجه سلاح و کراع صرف کرد برای جهاد

(۱) در صفت اسبی گوید . سالفه گردن است و سحوق درخت خرماي دراز . گوید آن اسب دارای گردنی است مانند درخت خرماي بلند که يك تن مرد بدکار در آن آتش افروخته باشد . بعضی گویند گردن اسب کهر بود هم رنگ آتش سرخ و بعضی گفتند در شتاب چنان میرفت که گویی آتش در او افروخته اند و در اصل نسخه ابوبکر و البی کسحوق اللبان است بیاء يك نقطه . و لبان بوته است که صمغ آن کندر است و گفته است بقول بعض اهل ادب لبان صحیح است بیاء دو نقطه چون درخت کندر هرگز بلند و دراز نمیشود تا اطلاق سحوق بر آن صحیح باشد .

(ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى) گفت آنچه باز آورد خدای تعالی بر پیغمبرش از مال‌های کافران اهل این شهرها . عبدالله عباس گفت بنو قریظه و بنوالنضیر و آن بمدینه است ، وفدک و آن برسه میل است از مدینه و خیبر و دههای غربیه (۱) و ینبع ، خدای تعالی این جمله بر رسول داد خاصه تا آنچه خواهد با آن می کند او از آن جمله با خاص خود گرفت گروهی گفتند چرا قسمت نکرد خدای تعالی این فرستاد که « ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى » گفت اینکه خدای تعالی باز آورد برسولش از این دهها خدا راست و رسول اورا و خویشان رسول را که بنی هاشمند . و فقهاء در وجه استحقاق ایشان مال خمس را خلاف کردند : بعضی گفتند جهت استحقاق قرابت است دون حاجت ، توانگر و درویش در این باب یکی باشند و این مذهب شافعی است و مذهب ما . و بعضی دیگر گفتند جهة استحقاق حاجت است بمحتاجان ایشان باید دادن و این مذهب ابوحنیفه است . آنکه خلاف کردند بعضی گفتند مال فئی و مال جزیه و مال خراج همه یکی است و این قول معمر است .

آنکه گفتند مال بر دو ضرب باشد بهری غنیمت باشد و بهری نباشد ، و غنیمت آن بود که بتیغ بستانند أربعة أخماس آن مقاتله را باشد و خمس آن مستحقان خمس را فی قوله : « و اعلموا أن ما غنمتم من شیء » بعضی دیگر گفتند فئی که در آیت است مال غنیمت است . بعضی دیگر گفتند مال فئی فراختر است از مال صدقات برای آنکه مال صدقات هشت صنف راست و مال فئی مصروف باشد بر مصالح جمله مسلمانان . عمر گفت مال فئی رسول را بود و خویشان اورا از بنی هاشم و بنی المطلب .

قتاده گفت که ابوبکر و عمر مال فئی بر دو قسمت نهاده اند قسمی رسول را صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قسمی قرابت اورا ، قسم اورا از پس او بقربت او دهند از توانگر و درویش و قسمی دیگر بر سبیل صدقه برای او به درویش و یتیمان دهند . و بعضی دیگر گفتند غنیمت در ابتداء اسلام اینان را بود آنکه منسوخ شد با آنچه خدای تعالی در آیه غنیمت گفت در سورة الأ نفال خمس آن گروه را و أربعة أخماس مقاتله را ، و مذهب ما آن است که مال فئی جز مال غنیمت باشد چه مال غنیمت آن باشد که بتیغ بستانند از سرای حرب بقهر از آنچه نقل بتوانند کردن بدار اسلام و آنچه نقل نتوانند کرد با سرای اسلام آن جمله مسلمانان را بود ، امام آنرا در مصالح مسلمانان صرف کند و فئی

(۱) در نسخه خطی ما بی تفسیر است و ظاهراً عربیه بضم عین مهمله صحیح باشد چنانکه معجم البلدان

در کلمه عربیه بآن اشاره کرده است .

آن باشد که از کافران بستانند بی قتال یا اذیبهی که اهلس رها کنند آن رسول ﷺ را باشد خاصه، و آنانرا که خدای تعالی ذکر ایشان کرد در این آیه من قوله (فَلِلَّهِ وَاللرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ) وجملة الأمر آن است که اموالی که ائمه وولات را در آن تصرف باشد بر سه ضرب است : یکی آنست که مسلمانان بستانند برسبیل تطهیر و آن مال صدقه است و حکم آن در آیه صدقات ظاهر است و مستحقان آن پیدااند فی قوله « إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ - الآية » . و دوم غنائم است از هر مالی باشد که از کافران بتیغ بستانند برسبیل قهر و غلبه و آنرا مستحقان ظاهرند فی قوله « وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ » چون خمس بیرون کنند و بمستحقان او رسانند (۱) أربعة أخماس رسول ﷺ یا امام ﷺ قسمت کند میان مقاتله ، للفقارس سهمان ، و للرجال سهم واحد . و بنزدیک ما ارباح تجارات و مکاسب داخل بود. جمله فقهاء در این خلاف کردند (۲). و سوم مال فیء است و آن مالی باشد که از کافران بمسلمانان آید عفواً صفواً بی قتال و تاختی آن رسول را ﷺ باشد خاصه در حیاة او و از پس از او قائم مقام او را باشد از ائمه و این قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و عبدالله عباس و ایشان را مخالفی نیست . اما متاع و عروض و تقود و سلاح و کراع و آنچه منقولات است قسمت کنند میان مقاتله یعنی از مال غنائم دون مال فیء . و اما زمینها و آنچه منقول نباشد در او خلاف کردند مالک گفت امام را باشد که زمینهای ایشان باز گیرد و وقف کند بر مسلمانان تا دخل آن مصروف باشد با مصالح ایشان، بمقاتلان رها نکند . و شافعی گفت امام را نیست که زمینها باز گیرد که وقف بر ایشان کند و حکم آن حکم سایر اموال است یعنی قسمت کند یا آنچه کند برضای مسلمانان کند . و ابو-حنیفه گفت مخیر است خواهد باز گیرد و وقف کند و خواهد قسمت کند چون دیگر اموال، اما قسمت فیء بنزدیک ما چنان است که قرآن بآن ناطق است برشش قسمت چنانکه در آیت

(۱) عادت عرب بود که يك ربع غنیمت برای رئیس جدا میکردند و در دین اسلام خمس مقرر داشتند یعنی نصیب رئیس کمتر شد از آن عادت که بود .

(۲) اما آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در عهد خود از ارباح مکاسب خمس نمیگرفت یا از آنجهت که حق خاص خود او بود و میتواندست از آن چشم ببوشد و عفو کند یا برای آنکه مسلمانان تجارت بسیار نداشتند و از اینجهت سود نبود و غالب اموال آنان زرع و مواشی بود و قولی آنست که از آنها زکوة کافی است و خمس بر عوائد غیر تجارت و صنعت تعلق نمیگیرد چون معهود نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنان غیر زکوة خواسته و گرفته باشد .

هست و چنانکه در آیه غنیمت هست ، و شافعی گفت در عهد رسول ﷺ بر بیست و پنج قسمت بودی أربعة أخماس از آن که بیست سهم باشد رسول ﷺ را بودی خاص ، چنان کردی که او خواستی و خمس باقی ببخشیدی، اما بعد از وفات ﷺ در آن خلاف کردند . مذهب ما آنست که قائم مقام او را باشد از ائمه . و شافعی را در او دو قول است یکی آنکه با مجاهدان و آلات جهاد و مصالح ثغور صرف کنند دگر آنکه با مصالح مسلمانان صرف کنند از سد ثغور و عمارات کاریزها و بنای رباطها و پلها ابتدا ، بمهم تر کند ، و اما خمس غنائم و فیه بنزدیک شافعی صرف کنند با مصالح مسلمانان پس از وفات رسول ﷺ قولا واحداً .

سهم ذی القربی ساقط نشود بمرگ رسول ﷺ و قول شافعی همچنین است و بنای مسئله بر آن است که باستحقاق قرابت گیرند ابو حنیفه گفت ساقط شود بمرگ رسول ﷺ إلا که امام چیزی بایشان دهد از برای فقر و مسکنت و توانگران را چیزی ندهد ، دلیل بر صحت قول ما آنست که حق تعالی در این آیه و در آیت غنائم بلام ملك گفت «فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی» لام ملك است و «واو» اشتراك ، آنکه خلاف کرد در این ، خلاف ظاهر قرآن کرد . دلیل دیگر آنکه قوله «ولذی القربی ، والیتامی» تصریح کرد بذکر قرابت من غیر تخصیص بفقر و لاغنی . آنکس که گفت توانگران برون کرد خلاف ظاهر کرده باشد ، جبر مطعم روایت کرد که رسول ﷺ روز خیر سهم ذی القربی به بنی هاشم داد و بنی المطلب ، و بنی نوفل و بنی عبدالشمس را نداد گفت من و عثمان برقتیم پیش رسول ﷺ و گفتم یا رسول الله ﷺ ما همچنان پسران عمیم که بنوالمطلب هستند و ما منکر نه ایم ، فضل بنی هاشم را برای آنکه تواز ایشانی چون است که بنوالمطلب میگیرند و ما نمیگیریم و قرابت یکی است . رسول ﷺ گفت من و بنوالمطلب متفرق نشدیم در جاهلیت و اسلام و من و ایشان یکی ایم و این خبر حجت شافعی است بر ابوحنیفه . و اخبار اصحاب ما بر آن است که مستحقان خمس و فیه بنو هاشم اند از فرزندان علی رضی الله عنه و عباس و عقیل . عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرد از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه که گفت من و فاطمه و عباس و زید بن حارثه بدیدن رسول ﷺ شدیم و گفتیم یا رسول الله اگر حق ما در دست ما کنی در حیاة خود تا کس با ما منازعه نکند از پس تو در آن ، رسول ﷺ چنان کرد که ما التماس کردیم ، در عهد ابوبکر در دست من بود ، و در عهد عمر همچنین چون آخر عمر بود مالی بسیار آوردند او حق ما بیرون کرد از آنجا ، من گفتم بنو هاشم را اکنون حاجت نیست اگر صرف کنید با مصالح مسلمانان و ما را وقت دوّم عوض دهی روا باشد همچنان کرد .

عباس گفت نباید کردن که ترسم این حق ما باماندهند پس از این، او مردی داهی بود همچنان افتاد که او گفت . و یک روایت دیگر از او آنستکه در آخر عهد عمر مالی بسیار آوردند از فارس و سوس و أهواز . عمر گفت اگر شما بنو هاشمید حقی که شما را هست بر سبیل قرض به من دهید تا در مصالح مسلمانان و حوائج ایشان صرف کنم چون مالی آرند عوضی بازدهم ، من گفتم روا باشد . عمر را وفات آمد پیش از آنکه مال رسید و آن قرض نا گذارده ماند . و این اخبار و مانند این اصحاب شافعی آورده اند برای حجّت بر ابوحنیفه . و دلیل ما ظاهر قرآن و اجماع اهل البیت و اجماع طایفه . أمّا بنزدیک ما سهم ذی القربی امام را باشد ، و بنزدیک شافعی جمله خویشان را از دور و نزدیک وزن و مرد و خرد و بزرگ علی فرائض الله للذکر مثل حظّ الاثینین . و مزنی و ابو ثور گفتند زن و مرد راست باشند در او . و سهم ذی القربی بنزدیک شافعی قسمت باید کرد بر هاشمیان شرق و غرب ، و ابواسحاق اسفرائینی گفت بر اهل آن شهر قسمت باید کرد چه بر آن وجه متعذر باشد و آن فرع ساقط است از ماجز آنکه ما در سهم یتامی و مساکین و ابناء سبیل چنان گوئیم که ابواسحاق گفت بر اهل شهر و ما والاها . آن سه سهم که نصیب یتیمان و درویشان و راهگزاران است در خمس و فیء به یتیمان آل محمد ﷺ و مساکین و ابناء سبیل ایشان باید داد بنزدیک ما ، و جمله فقهاء خلاف کردند در این و گفتند فقراء مسلمانان را باشد و ایتم و ابناء سبیل را از ایشان . دلیل ما بیرون از اجماع فرقه و اخبار اهل البیت این لام تعریف است که نیابت کرد از اضافه من قوله « والیتامی و المساکین و ابن السبیل » کأنه قال ولذی القربی من آل محمد ﷺ ویتامهم و مساکینهم و ابناء سبیلهم برای آنکه در ذوالقربی اجماع است اگر چه مطلق است مراد ذی القربی آل محمد ﷺ است فکذلک فیما کان معطوفاً علیه (کی لا یکون دولة) عامه قرء خواندند « یکون » بیا و نصب نون علی معنی کیلا یکون الفیء دولة . أبو جعفر بقاء خواند و رفع « دولة » علی معنی کیلا تکون دولة أي تقع دولة و « کان » تامه باشد بمعنی حدث و وقع ای کیلا تقع دولة . و جمله قرء بضم دال خواندند إلا عبدالرحمن السلمی فی الشاذّ که او دولة خواند بفتح دال عیسی بن عمر گفت هما لغتان بمعنی واحد ، و دیگران گفتند فرق است میان ایشان برای آنکه دولة بفتح دال ظفر و غلبه باشد و بضم دال ما یتداوله الناس بینهم من الأموال کالعاریة و غیرها ، و قیل الدولة فی الملك و الدولة فی المال ، حق تعالی گفت تا این فیء و غنیمت دولتی نباشد میان توانگران شما برای آنکه در جاهلیت چون غنیمتی بودی رئیس از آنجا ربع بر گرفتی . یا آنکه پیش از قسمت آنچه خواستی و او را بچشم نیکو آمدی بر گرفتی و آنرا صفایا

خواندندی و علی ذلك قال شاعرهم :

لَكَ الْمِرْبَاعُ مِنْهَا وَالصَّفَايَا وَحُكْمُكَ وَالنَّشِيطَةُ وَالْفُضُولُ (۱)

وقال آخر :

أَنَا ابْنُ الرَّابِعِينَ مِنْ آلِ عَمْرٍو وَفَرَسَانِ الْمَنَابِرِ مِنْ جَنَابِ

ای انا ابن الاخذین ربع المال یعنی انا ابن الرؤساء . حق تعالی در اسلام ربع باخمس کرد تا رسول ﷺ را و اهل بیت و اقرباء ﷺ او را از غنیمت خمس باشد و آنچه خاص رسول است ، و آن فیء است که جمله او را باشد و خویشان او را چنانکه در این آیه بیان کرد و این را خمس نباشد ، و بدانکه زمینها بر چهار قسم است زمینی آنست که اهل او اسلام آرند بطوع و رغبت خود بی قتال آن زمین ایشان را باشد در دست ایشان رها کنند تا چنانکه خواهند تصرف می کنند به بیع و شری و هبه برایشان در آنچه حاصل آید ایشان را از غلات عشر باشد یا نصف العشر ، و زمینی دیگر آن باشد که بشمشیر بستانند جمله مسلمانان را باشد امام بآن کس دهد بمقاطعه که او خواهد بچندانی که صلاح داند و آنچه حاصل شود از آنجا صرف کند با مصالح مسلمانان ، و ضرب سوم زمین صلح است و آن زمین اهل جزیه باشد از اهل ذمه امام بایشان مصالحه کند بآنچه صلاح داند از ربع و ثلث و کما بیش آن بحسب مصلحت چون اسلام آرند صلح و جزیه از ایشان بیفتد ، و حکم زمین ایشان حکم زمین آنان باشد که بطوع اسلام آورده باشند و این از جزیه باشد که امام ﷺ برایشان نهد خواهد برسراهای ایشان و خواهد بر زمین ایشان ، و ضرب چهارم زمینی است که اهلش باز گذارند و از آنجا بروند آن خاص امام را باشد چنانکه زمین بنوالنضیر رسول را بود ، و همچنین زمینهای موات که آنرا مالکی نباشد امام را بود که احیاء آن کند یا بکسی بدهد احیاء آن کند برخراجی و قراری .

(وَمَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَيْكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) آنچه رسول بشما

(۱) مرباع چهار يك غنیمت است و عادت عرب بود که ربع غنیمت بر رئیس قبیله تعلق داشت ، و صفایا جمع صفیه آن است که رئیس از میان غنائم برگزیند چون نادر باشد و تقسیم آن میان لشکریان ممکن نبود و تخصیص بیعی از آنان نزاع برانگیزد ، و نشیطه آن غنیمت است که از دشمن فرا چنگ آید پیش از شروع جنگ ، و فضول اشیاء کم بها و بی قیمت .

دهد بستانید و آنچه نهی کند شما را از آن بازایستید. حسن گفت در این آیه رسول ﷺ غنیمت بایشان داد و ایشان را از خیانت نهی کرد، و حمل او بر عموم کردن اولیتر باشد. چه ألفاظ عموم قرآن چون مطلق باشد و مخصوصی نباشد حمل کردن بر عموم واجب بود. و حکم بن عمرو الثمالی گفت که رسول ﷺ گفت قرآن صعب مستصعب است بر آنکه ترکش کند و خوار است بر آنکه متابعت او کند، و طلب کند او را و حدیث من صعب و مستصعب در او حکم است، هر که تمسک کند بحدیث من و جمع کند میان او و قرآن بر او خوار باشد، و هر که بقرآن تهاون کند و بحدیث من، در دنیا و آخرت زیانکار باشد. و شما را فرموده اند که قول من گیرید و فرمان من کار بندید و متابعت سنت من کنید. هر که بقول من راضی باشد بقرآن راضی باشد، و هر که بقول من استهزاء کند بقرآن استهزاء کرده باشد، و این آیه بر خواند که قوله تعالی « ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله » در خبر است که عبدالله مسعود مردی را دید محرم احرام گرفته و جامه دوخته پوشیده گفت یا هذا اگر محرمی جامه دوخته بر مکن گفت آیتی از قرآن بر من توانی خواندن در این باب گفت آری « و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله » و این دلیل آنست که آیه را حمل می باید کردن بر عموم (و اتقوا الله ان الله شدید العقاب) گفت از خدای بترسید که او سخت عقوبت است.

(للافقراء المهاجرین) گفتند تقدیر آیه آنستکه کیلایکون دولة بین الاغنیاء منکم بل للفقراء المهاجرین . گفت تا مال غنیمت متداول نشود میان توانگران بل درویشان را باشد از مهاجران که در مکه نشیمن خود رها کردند و با رسول بمدینه آمدند. آنکه وصف کرد ایشانرا گفت (الذین اخرجوا من دیارهم) آنانند که ایشانرا بیرون کرده باشند از سرای ایشان و مالهاشان (یتتخون فضلا من الله و رضوانا) در محل حال . ای طالبین فضلا در آن حال که طلب فضل و رضای خدای میکنند (و ینصرون الله و رسوله) و نصرت خدای و رسول خدای میکنند . یعنی نصرت دین خدای و پیغمبر خدای میکنند (اولئک هم الصادقون) ایشان راستگویانند . در اخبار آمده که مردی بود از ایشان که سنگ بر شکم بستی تا پشت او راست دارد و بزستان گوی، بکندی و دراو نشستی تا سرما کمتر یابد که هیچ جا بنداشتی. سعید جبیر گفت و سعید عبدالرحمن گفتند که در جماعت مهاجر قومی بودند که ایشان سرای داشتند وزن داشتند و بنده و پرستار و شتر جز آنستکه خدای تعالی ایشان را درویش خواند و درزکاة سهمی پدید کرد برای ایشان .

(وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ) گفت و آنانکه سرای اسلام را یعنی مدینه را بجای خود گرفته اند و ایمان را ، و آنرا کُهِف و ملاذ خود ساختند چنانکه مرد را مسکن باشد ، پیش از آمدن رسول ﷺ بمدینه جماعت انصار بودند ، خدای تعالی بر ایشان ثنا گفت که ایشان بر رسول ﷺ ایمان آوردند و او هنوز بمکه بود و مسجدها بنا کردند (يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ) دوست میدارند آنانرا که هجرت کردند از مکه با ایشان (وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا) و در دل خود حاجتی و حزازتی و حسدی نمی یابند از آنچه رسول ﷺ بمهاجران میدهد برای آنکه رسول ﷺ اموال بنی النضیر قسمت کرد میان مهاجر و چیزی بانصار نداد مگر سه کس را که گفتیم پیش از این (وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ) و ایشان مهاجر را بر خویش و اهل خویش ایثار میکنند و اگر چه ایشان را حاجت باشد . انس گفت آیت در مردی آمد انصاری که او را سرگوسفندی بود بریان کرده و او و اهل و عیال او محتاج بودند ، آن سر بهم سایه فرستاد از جمله مهاجر او را بر خود و عیال خود ایثار کرد . عبدالله عباس گفت رسول ﷺ روز بنی النضیر انصاریان را گفت اگر خواهید که با مهاجران مواسی کنید در سرای هاتان و مال هاتان که ایشان را اینجا سرائی و مالی نیست تا من شما را نصیب کنم در قسمت مال بنی النضیر ، و اگر نخواهید تا این بایشان دهم و مال شما راست . گفتند ما مال خود بایشان مواساة کنیم و بمال بنی النضیر طمع نداریم تا خاص ایشانرا باشد . خدای تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد « وَ يُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ » شقیق بن سلمة روایت کرد از عبدالله مسعود که گفت رسول ﷺ يك شب نماز شام و خفتن بنگزارد مردی از میان صف برخاست و گفت معاشر المهاجرین و الانصار مردی غریبم و این سؤال در نماز گاه رسول ﷺ میکنم مرا طعام دهید رسول ﷺ گفت یا دوست ذکر غربت مکن که رگهای دلم بیریدی « إِنَّمَا الْغُرَبَاءُ أَرْبَعَةٌ » غریبان چهار است . گفتند یا رسول الله کدامند ایشان ؟ گفت : « مسجد بنی ظهرانی قوم لایصلون فیه ، مسجدی در میان قوم که در او نماز نکنند ، و مصحفی در دست قومی که بدو قرآن نخوانند . و عالمی در میان قومی که احوال او ندانند و تفقّد نکنند ، ر اُسیری در بلاد روم در میان کافران که خدای را ندانند . آنچه گفت کیست که مؤنوت این مرد کفایت کند تا خدای تعالی در فردوس اعلیٰ او را جای دهد ؟ حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه برخاست و دست سائل گرفت و ببرد بحجره فاطمه ؑ و گفت ای دختر رسول خدای در کار این مهمان نظر کن . فاطمه ؑ گفت ای پسر عم رسول خدای در سرای جز قدری

گندم نبود و از آن طعامی ساختهام و کودکان ما محتاجند و تو روزه داری و طعام اندک است يك كس را بیش نباشد گفت حاضر کن . او برفت و طعام بیاورد و بنهاد امیرالمؤمنین در طعام نگاه کرد اندک بود ، با خود گفت اگر من طعام نخورم نشاید و اگر طعام خورم مهمان را کفایت نباشد ، دست مبارک دراز کرد بعلمت آنکه چراغ اصلاح می کنم و چراغ را بشناسند آنکه حضرت خیرالنساء را گفت در چراغ روشن کردن تعلل کن تا مهمان طعام نیک بخورد آنکه چراغ ببار ، و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه دهان مبارک می جنبانید و مینمود که طعام میخورد ، و نمیخورد تا مهمان طعام تمام بخورد و سیر شد ، حضرت خیرالنساء عليه السلام چراغ بیاورد و بنهاد طعام بر حال خود بود پس امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه مهمان را گفت چرا طعام نخوردی گفت یا اباالحسن من طعام بخوردم و سیر شدم ولیکن خدای تعالی طعام برکت داده است . آنکه از آن طعام امیرالمؤمنین بخورد و حضرت خیرالنساء و شاهزادهای عليهم السلام نیز بخوردند ، و همسایهها را نصیب دادند از برکت که خدای تعالی داده بود ایشان را ، بامداد که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه به مسجد آمد رسول صلى الله عليه وآله گفت یا علی چون بودی بمهمان ؟ گفت بحمدالله یا رسول الله صلى الله عليه وآله نیک بود ، رسول صلى الله عليه وآله گفت خدای تعالی تعجب نمود از آنچه تو کردی بآن درویش از چراغ کشتن و طعام نخوردن برای مهمان ، گفت یا رسول الله تورا که خبر داد ؟ گفت جبرئیل خبر داد مرا از آن و این آیه آورد « و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة » در حکایات الصالحین آمد که ابوالحسین انطاکی گفت هشتاد و دو مرد بر من حاضر آمدند ببعضی از دههای ری و بر ما نانی چند بود آن نانها پاره پاره کردم و درپیش ایشان نهادم و چراغ بیاوردم پیش ایشان چون ساعتی بر آمد چراغی بیاوردم بنهادم آن پارههای نان بر حال خود باقی بود . گویا هیچکس نخورده بود از آنکه هر یک بر صاحبش ایثار کرده بود .

و در حکایت آمد عن حذیفة العدوی که او گفت روز یرموک برخاستم و پاره ای آب بر گرفتم تا طلب پسر عمی کنم که با این جماعت در بیابان بود . گفتم اگر باو رسم و او را رمقی بود این شربت آب بدو دهم ، باو برسیدم او رمقی داشت خواستم تا آب بدو دهم ناله بر آمد از پس پشت من ، پسر عم من اشارت کرد باو ، برفتم هشام بن العاص را دیدم خواستم تا آب بدو دهم ، ناله دیگر بر آمد او نیز اشارت کرد که آب بدو ده چون بنزدیک او رسیدم جان بداده بود باز بنزدیک هشام آمدم او نیز جان داده بود . باز بنزدیک پسر عم آمدم او نیز جان بداده بود گفتم سبحان الله ایثار این باشد .

در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه روزی جماعتی را دید گفت من انتم؟ کیستید شما؟ گفتند نحن قوم متوکلون ما جماعتی هستیم متوکلون، بتوکل زندگانی می کنیم، گفت توکل شما بکجا رسیده است گفتند «إذا وجدنا أكلنا و إذا فقدنا صبرنا» چون بیاییم بخوریم چون نیایم صبر بکنیم. گفت «هكذا يفعل الكلاب عندنا» سگان بنزدیک ما همچنین کنند، گفتند پس چگونه باید کرد یا امیرالمؤمنین؟ گفت چنانکه ما کنیم. چون نیایم شکر کنیم و چون بیایم ایثار کنیم.

ذوالنون مصری را پرسیدند که زهد چه باشد؟ گفت سه چیز ترك طلب المفقود. و تفریق المجموع، و الایثار بالقوت گفت آنچه دارید بدهید، و آنچه ندارید مجوئید، و آنچه قوت تو باشد بآن ایثار کنی (رَمَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) گفت هر کس که او را نگاهدارند از بخل نفس ایشان ظفر یافتگان باشند و شح در کلام عرب بخلی باشد با حرص. يقال شحیح بین الشح والشحة والشحاحة قال عمرو بن كلثوم:

تَرَى اللَّسْعَزَ الشَّحِيحَ إِذَا أُمِرَتْ
عَلَيْهِ بِمَالِهِ فِيهَا مُهِينًا (۱)

ابوالشعشاء گفت مردی عبدالله مسعود را گفت من می ترسم که هالك باشم گفت چرا؟ گفت برای آنکه خدای تعالی میگوید «و من یوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون» و من مردی شحیح از دست من چیزی بیرون نیامد. گفت شحیح نه آن باشد. شح آن باشد که مال خود نگاهداری و از مال برادرت خوری بظلم. اینکه تو گوئی بخل است و بخل بدخوئی است.

علی بن طلحه گفت از عبدالله عباس که او گفت در این آیه مراد آنست که هر کس که متابعت هوای نفس بکند. این زید گفت هر کس که بخل نفس او را حمل نکند که مأمورات را ترك کند و منهیات را ارتکاب، از آنان باشد که او را نگاهداشته باشند از بخل نفس. طاووس گفت بخیل آن باشد که بمال خود بخل کند، و شحیح آن باشد که بمال دیگران بخل کند. انس مالک روایت کرد که رسول ما ﷺ گفت هر که او زکاة بدهد و مهمان را طعام بدهد و در نائبه ای که افتد خرجی کند او بری باشد از شح نفس، و هم انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت در دعاء «اللهم انی أعوذ بك من شح نفسي و إسرافها و وسواسها» جابر عبدالله أنصاری روایت کرد که رسول ﷺ گفت «اتقوا الشح فان الشح أهلك من كان قبلکم» گفت برهیزید از بخل که بخل هلاک کرد آنان را که پیش شما بودند.

(۱) مرد زفت و بخیل را بینی که اگر فی را بر او بگذرانند مال خویش را آسان بدهد.

أبو الهياج الأَسدي گفت بخانهٔ خدای طواف می‌کردم مردی را دیدم که طواف می‌کرد می‌گفتی اللَّهُمَّ قِنِي شَحَّ نَفْسِي و بر آن زیاده نمی‌کرد ، او را گفتم یا هذا تو خود دعاء همین دانی ؟ گفت مرا این کفایت است ، برای آنکه چون مرا از بخل نفس نگاهدارند دزدی نکنم و زنا نکنم و فلان معصیت و فلان و فلان نکنم پرسیدم که این کیست ؟ گفتند عبدالرحمن عوف است . گفتند کسری وزیرانش را گفت چیست که فرزندان آدم را زیان‌تر دارد ؟ گفتند درویشی ! کسری گفت بخل بتر است از درویشی که درویش چون مال یابد فراخ دست‌شود و بخیل هر گز فراخ دل نشود .

(وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ) حق تعالی گفت و آنانکه از پس ایشان آمدند یعنی أتباع و تابعان و آنانکه از پس ایشان باشند قرن از پس قرن تا بقیامت ، ابن ابی لیلی گفت اُمَّت برسّه طبقه است : صحابهٔ رسولند و ایشان دو منزلت دارند بهری مهاجرند و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت : « للفقراء المهاجرين » و بهری أنصاریانند و خدای تعالی در حق ایشان گفت : « وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ - الْآيَةَ » و تابعین‌اند و اتباع‌اند و ایشان آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت : « وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ » پس جهد کن تا از این سه گروه بیرون نباشی .

عبدالله عباس گفت خدای تعالی فرموده است ما را که استغفار کنیم برای أصحاب رسول با آنکه دانست که ایشان مفتون خواهند شدن . مسروق گفت از عایشه شنیدم که گفت شما را فرموده اند استغفار کنید أصحاب رسول را ، شما لعنت می‌کنید ، من از رسول ﷺ شنیدم که گفت امت من از دنیا بروند تا آخرینان اولیان را لعنت نکنند . و عبدالله عمر گفت چون کسی را بینی که صحابه رسول را لعنت کند بگوی لعنت بر آنکس باد که از شما بتراست . عوام بن حوشب گفت من آنان را که در یافتن از صدر این اُمَّت گفتندی محاسن صحابه با مردم بگوی تادل‌ها برایشان مؤتلف شود و آنچه میان ایشان رفت مگوی تا مردم را برایشان نیاغالی . این اخبار و مانند این دلیل می‌کند که در آن عهد این معنی رفته است و ماجمله مکلف بآنیم که خدای ما را گفت در این آیه که در دعا بگوئیم « رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلَا لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ » بار خدایا بیمار ما را و آن برادران ما را که سبق بردند ما را بایمان و در دل ما هیچ غلی و حقدی مکن آنان را که مؤمن بودند که تو خدای مهربان و بخشاینده‌ای ، و این دعائی است که جملهٔ مؤمنان

اولین و آخرین در اوداخلند ، و آنکه خارج باشد از این صفت ، خارج باشد از این دعاء ، چه این دعا نه با کسی میکنند که بر او پوشیده باشد خفایا و ضمائر وقتنا الله بما یرضیهنا وبعثنا مما یرسخط علینا بفضلہ ورحمتہ .

(اَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِیْنَ نَافَقُوْا یَقُوْلُوْنَ لِاِخْوَانِهِمُْ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ) حق تعالی در این آیه گفت نبینی ای محمد آنانرا که منافق شدند و منافق آن باشد که در دل کفر دارد و بر زبان ایمان ، و اشتقاق آن از نفاق است و آن سوراخ موش دشتی باشد که چند سردارد چون از یکی قصد کنندش از دیگر راه بجهد . منافق همچنین باشد بظاهر بدر ایمان بدر آیند و بیاطن بدر کفر بجهد . بزبان بامسلمانان باشد و بدل با کافران . و این لفظی است شرعی و معنی او در شرع ! بطن الکفر و اظهار الایمان باشد می گویند برادران خود را از کافران اهل کتاب یعنی جهودان بنی قریظه و بنی النضیر و قوله « یقولون » در محل حال است یعنی قائلین (لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ) منافقان جهودان را گفتند شما دل مشغول مدارید که اگر شمارا بیرون کنند ما باشما باشیم (وَاَوْ لَا نَطْبِئِعُ فِیْكُمْ اُحَدًا اَبَدًا) و در حق شما و قصد شما طاعت کس نداریم (وَاِنْ قَوَّلتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ) و اگر باشما کارزار کنند ما شمارا نصرت کنیم ، آنکه گفت (وَاِنَّهُ یَشْهَدُ اِنَّهُمْ لَکَاذِبُوْنَ) و خدای تعالی گواهی می دهد که ایشان دروغ میگویند .

(لَئِنْ اُخْرِجُوا لَا یَخْرُجُوْنَ مَعَهُمْ) بل اگر ایشان را که جهودانند از مدینه بیرون کنند این منافقان با ایشان بیرون نشوند ، و اگر با ایشان کارزار کنند این منافقان یاری نکنند ایشان را ، و اگر نصرت کنند ایشان را پشت بر کنند و بهزیمت شوند . آنکه گفت :

(لَآ تَنْتُمْ اَشْدُّ رَهْبَةً فِیْ صُدُوْرِهِمْ مِنْ اَللّٰهِ) شما که مؤمنانید بترس در دل ایشان بیشترید از خدای یعنی از شما بیشتر ترسند که از خدای (ذَا لِكِ بِاَنْهُمْ قَوْمٌ لَا یَفْقَهُوْنَ) این برای آن است که ایشان مردمانی اند که چیزی ندانند .

(لَا یَقَاتِلُوْا نَکْمُ جَمِیْعًا اِلَّا فِیْ قَرْیَ مَحْصَنَةٍ) گفت این جهودان با شما کارزار نکنند اِلَّا در شهرهای حصین از حصارها و جایهای محکم و بصحرا بیرون نیایند بر عادت عرب (اَوْ مِنْ وَّرَآءِ جُدُرٍ) یا از پس دیوارها . ابن کثیر و أبو عمرو خواندند و عبدالله عباس و مجاهد نیز « من وراء جدار » بألف علی لفظ الواحد ، و باقی قرءاء جُدُر بضم جیم و دال علی لفظ الجمع ، و از بعضی مکیان روایت کردند جَدُر بفتح جیم و سکون دال و هولغه فی الجدار . یحیی بن وثاب خواند جَدُر بضم جیم و سکون دال (بِاَسْهُمْ بَیْنَهُمْ شَدِیْدٌ) شجاعت

وصولت ایشان در میان ایشان سخت است یعنی تا بایکدیگر باشند لاف زنند و بزبان شجاعت گویند . چون بیرون آیند از ایشان ضعیف تر و بددل تر نباشد (تَحْسَبُهُمْ جَبِيحًا) تو پنداری یکی اند و مجتمع اند، با یکدیگر موافق اند ، و بخلاف این است که دلها پراکنده و مخالف دارند قتاده گفت اهل باطل چنین باشند مختلف الأهواء والكلمات باشند . مجاهد گفت معنی آن است که دین منافقان خلاف دین جهودان است (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَمْقُلُونَ) گفت این برای آن است که ایشان گروهی اند که عقل کار نمی بندند .

(كَمَثَلِ الذَّنَبِ مِنْ قَبْلِهِمْ) گفت مثل اینان چون مثل آنانند که پیش ایشان بودند عبدالله عباس گفت بنو قینقاع اند ، و مجاهد گفت مشرکان قریش اند که بیدر کشته شدند (ذاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ) بچشیدند و بال کار خود از قتل و آسرو جلاء (وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و ایشان را عذابی است دردناک . آنکه مثلی بزد جهود و منافقان را گفت :

(كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ) چون مثل ابلیس که گفت آدمی را کافر شو چون کافر شد گفت من از تو بیزارم که من از خدای می ترسم .

عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند مراد بانسان برصیصای راهب است و قصه او آن بود که در زمان فترت در صومعه خدای را هفتاد سال عبادت کرد . ابلیس چندانکه خواست بر او ظفر یابد نمی توانست . یکروز مَرَدَه را جمع کرد گفت مرا حیلتی بیاموزید در کار برصیصا یکی از جمله ایشان که او را اَبِیض گفتند . و او آن بود که روزی بیامد و خواست تا رسول ما را و سوسه دهد و جبرئیل بیامد و یکی پرزد و او را باقصای هند انداخت . او گفت من تدبیری سازم بیامد و بر صورت راهبی میان سر تراشیده جامه رهبانان پوشید و بزیر صومعه برصیصا آمد و او را آواز داد او جواب نداد ، و او را عادت بودیکه روی از نماز بنگرداندی الا بوقت افطار یکساعت ، و صوم الوصال داشتی پنجروز و ده روز . چون اَبِیض بدید که او جواب نمیدهد در زیر صومعه او بایستاد و بنماز مشغول شد بوجه نفاق و خداع . چون برصیصا از نماز فارغ شد فرو نگرید راهبی را دید بنماز مشغول شده بزینی و هیئتی نیکو چون چه ان دید تأسف خورد بر آنکه جواب او نداد . آواز دادو گفت یا عبدالله مرا معذور دار که چون آواز دادی من در نماز بودم اکنون فارغ شدم بگوی تا چه کار است تو را ؟ گفت مرا آرزو است که با تو بیکجای باشیم و بیکجای عبادت کنیم و من سیرت تو بر گیرم و بنو اقتداء کنم و از علم تو چیزی اقتباس کنم و بدعاء تو رغبت میکنم و من نیز تو را دعا کنم ، بر صیصا گفت من از تو مشغولم و دعاء من عام است جمله مؤمنان را اگر تو مؤمنی در این میانه باشی . آنکه او را رها کرد و

باسر عبادت شد چهل شبانه روز چون، باز نگرید او را دید برپای ایستاده و نماز میکرد و تضرع و ابتهان میکرد. چون چنان دید گفت ای بنده خدای بگویی تا چه حاجت داری تا بدورسی؟ گفت حاجت من آن است که باتو بیک جای باشم و بسیار زاری کرد، برصیصا او را دستوری داد تا در صومعه رفت و با او در عبادت ایستاد و هم بر طریق و سیرت او روزه وصال میداشت و عبادت میکرد و تضرع میکرد، و در عبادت بر او میافزود، و در صوم الوصال مدت درازتر میکرد.

چون برصیصا از وچنان بدید عبادت خود حقیر بداشت و گفت قوت این مرد در عبادت بیش از قوت من است، و او مجتهدتر از من است چون سال بر گشت ابيض برصیصا را گفت من بنخواهم رفتن که مرا صاحبی هست و یاری دیگر و من گمان بردم که تو از او مجتهدتری اکنون اجتهاد تو بدیدم او از تو عابدتر است و مجتهدتر بر او خواهم رفتن، برصیصا را سخت آمد و نخواست تا مفارقت کند از او برای آنکه سخت مجتهدی یافت او را، چون وداع کرد او را و خواست تا برود گفت یا برصیصا تو را دعائی بیاموزم که آن بهتر از این همه است و آن نامها است خدا را که بآن بیماران را شفا دهد، و مبتلایان را عافیت دهد، و دیوانگان را عقل دهد، برصیصا گفت نخواهم که اگر مردم این حال از من بدانند مرا مشغول کنند از عبادت و من از کار خود بازمانم، إلحاح کرد بر او، و گفت وقت آید که تو را حاجت آید بدان چندانی بگفت تا او آن دعوات را یاد گرفت آنکه باز آمد، و إبلیس را گفت هلاک کردم آن مرد را. آنکه بیامد و مردی را بگرفت و گلوی او بگاز گرفت آنکه بیامد (۱) بر صورت طیبی و گفت این صاحب شما دیوانه است من او را معالجه کنم تا بهتر شود گفتند روا باشد. آنکه گفت من شما را راه نمایم بمردی که او دعائی داند که بر این مرد خواند در حال به شود گفتند راهنمای ما را، گفت برصیصای راهب است در فلان دیر، ایشان آمدند و تضرع کردند و او دعا کرد ابيض آن دیوانه را رها کرد.

خبر منتشر شد که برصیصای راهب دعائی میداند که دیوانگان را و آنانرا که ایشان را دیو رنجه میدارد بدعاء او خدای تعالی شفا دهد، مردم از جوانب میآمدند و او را رنجه میداشتند و اوجواب نمی داد و این ابيض هر کسی را که بزدی از مردمان بیامدی و گفتمی دوای او بنزدیک برصیصا است چون پس از إلحاح او جواب دادی و دعا کردی ابيض او را رها کردی تا يك

(۱) یعنی مردی را مصروع کرد که پیوسته غش میکرد و نزد کسان او آمد و گفت این مرد جن

زده شده است شما او را نزد برصیصا برید تا معالجه کند.

روز برفت و دختری را از ملوك بزد ، و او را پدر مرده بود و عم^۱ او بر جای پدرش بود و پادشاه بنی اسرائیل بود و سه برادر داشت . چون این دختر رنجور شده این ملعون آمد و گفت من راه نمایم شما را بکسی که او دعا کند و بدعای او این دختر بهتر شود گفتند کیست ؟ گفت برصیصای راهب . گفتند او اجابت نکند . گفت بروید و تضرع کنید و إلحاح کنید اگر قبول نکند دختر را در صومعه او بگذارید و بگوئید که خواهر ما امانت است بر تو ما رفتیم تو دانی با امانت چه باید کرد . همچنان کردند و دختر را آنجا بردند و بدورها کردند و بر گردیدند او چون زوی از نماز برگردانید دختر را دید من أجل خلق الله دعا کرد آن دیو ملعون او را باز گذاشت ، دیگر باره بگرفت او را . در روزی چند بار بگرفتی و رها کردی و دختر با راهب تنها در دیر بود ، هم آن ملعون و سوسه کرد او را و گفت یا برصیصا هر گز در همه عمر مانند این شخص ندیدی و وقتی و تمکینی نخواهد بودن تو را و اوبی خبر است با او مواجهه کنی او بغرور شیطان مغرور شد و مواجهه کرد تا دلیر شد هر گه که او بیهوش شدی برصیصا با او خلوت کردی تا با او آستن شد و اثر آستنی پدید آمد . شیطان آمد و گفت یا برصیصا این چیست که تو کردی خود را و امثال خود را رسوا کردی و اینکه تو کردی همه رهبانان عالم را زیان داشت من تو را تدبیری آموزم دختر را بکش و در زیر این کوه گوری بکن و او را دفن کن چون آیند و از او پرسند بگوی که شیطان او مستولی شد او را برد و من با او بس نبودم که ایشان تو را باور دارند و متهم ندارند . برصیصا گفت همچنین باید کرد او را در شب بکشت و فرود آمد و در آن کوه گوی بکند هم در شب او را دفن کرد . شیطان بیامد و گوشه جامه او اوار خاک بیرون کشید بظاهر زمین رها کرد و برفت چون برادران بیامدند و گفتند حال خواهر ما چیست ؟ راهب گفت او را دیو ببرد و من با او بس نبودم که مستولی بود . ایشان او را باور داشتند و برفتند .

او بیامد و در خواب برادر مہین نمود گفت شما دانید تا برصیصا با خواهر شما چه کرده است او را بکشته است و در زیر کوه دفن کرده ، برادر چون بیدار شد التفات نکرد و گفت این خوابی است که شیطان مرا نموده است . برادر میانی داشت دیگر همین وسواس نمود . برادر کہین داشت دیگر همچنین نمود چون روز چهارم بود برادران بیک جای جمع شدند برادر کہین گفت من چنین خوابی دیدم . دو^۲مش برادر میانی و مہین گفتند ما نیز دیدیم . آن گه بیامدند و برصیصا را گفتند خواهر ما را چه کردی ؟ گفت نه شما را گفتم که او را دیو ببرد ایشان باز آمدند و شرم داشتند که گفتندی ما در خواب چیزی دیدیم شبی دیگر بیامد و ایشان

را وسوسه کرد و گفت بروید که خواهر شما در فلان جای در زیر خاک است کشته و گوشه‌جامه او ظاهر است بنگرید. ایشان آمدند و دیدند راست بود خواهر را بر گرفتند و راهب را از آنجا فرود آوردند و در میان بازار داری بزدند تا او را بردار کنند، ابلیس ایضاً گفت هیچ نکردی اگر او را بردار کنند کفاره گناه او گردد و اونجات یابد. ایضاً گفت من بروم و تمام کنم پیامد و بر راهب پیدا شد و گفت یا برصیصا هیچ مرا میشناسی گفت نه گفت من راهبم و یحک چه کردی از پس من؟ آبروی خود و همه عابدان عالم بپردی ولیکن من تو را چیزی بیاموزم که از آن نجات یابی بدعواتی که من دانم. گفت چه کنم؟ گفت مرا یک بار سجده کن تا من بدعا چشمهای اینان بگیرم تا تو بگریزی آنگه چون گریخته باشی توبه کن باخدای. او سجده کرد او را و کافر شد. و ذلك قوله :

« كمثل الشيطان إذ قال للإنسان اكفر فلما كفر قال إني بريء منك اني أخاف الله رب العالمين » چون او سجده کرده بود دیو از او تبراً کرد و گفت من از تو بیزارم که من از خدای میترسم. و این خبر از اسانید اصحاب الحدیث است و با مذهب ما راست نیست چه در او زحفی چند است که مخالف است اصول را، و این ممکنست تأویل گفتن اگر خبر درست شود تأویل آن باشد که اگر این خبر صحیح است آن مرد همچو ایضاً منافق بوده باشد. چه ارتداد بنزدیک ما درست نیست از آنجا که مؤدّی است با احباط یا با مذهب جبر، و بنزدیک ما سجده جز خدای بحقیقت کفر نباشد چه کفر از افعال قلوب باشد و در افعال جوارح هیچ کفر نیوفتد ولیکن از افعال و علامت کفر باشد چنانکه ایمان دل باشد و نماز علامت او بود لقوله وَالصَّلَاةُ «عَلِمَ الْإِيمَانَ الصَّلَاةَ» و علامت چیزی جز آنچه باشد.

وَأَمَّا باید گفتن که لفظ کفر در آیه بمعنی اظهار کفر است فی قوله «فلما كفر» ای فلما أظهر الكفر چنانکه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدادوا كفراً» یعنی أظهروا الايمان، و قوله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ» یعنی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أظهروا الايمان بألسنتكم آمنوا بقلوبكم. بر این تأویل این تفسیر بر این آیت درست باشد. أمّا اظهار دیو خود را. أبو علی روا میدارد که دیو خود را بر ما ظاهر تواند کردن و بجز او کسی رواندارد که دیو خود را ظاهر کند. گوید روا باشد که خدای تعالی او را اظهار کند بر ما بأحد الأمرین إمّا بآنکه ایشان را کثیف کند، و إمّا بآنکه شعاع ما قوی کند. و غرض از این تشدید المحنة فی التكليف تا مکلف عند آن چون بأدله رجوع کند قدم بر جای دارد و مستحق ثواب متزاید شود که کثرت ثواب بشدت و مشقت تکلیف باشد، و بر این وجوه بر خبر هیچ شبهه

نماند. و این برای آن آوردم که روایت از عبدالله عباس و عبدالله مسعود بود و مثل این قصه بتفسیر فارسی لایق باشد (۱).

خدای جل جلاله مثل زد منافقان و جهودان را چون وعده دادند منافقان جهودان را و گفتند چون محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) گوید از مدینه بیرون بروید مروید که ما یار شما ایم و اگر کارزار کنید شما را نصرت کنیم، و اگر محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) غالب آید و شما را بیرون کند از مدینه با شما بیرون آئیم چون رسول ﷺ محاربه کرد با ایشان ایشانرا نصرت نکردند، و چون از مدینه بیرون کردند ایشان را منافقان بیرون نشدند. خدای تعالی مثل زد حال ایشان را بحال برصیصا بادیو که گفت کافر شو تا تورا برهانم چون کافر شد از او تبراً کرد و گفت «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ». و قولی دیگر مفسران را آنستکه آیت عام است در جمله کفار که شیطان ایشان را بکفر وسوسه کرد چون کافر شدند از ایشان تبراً کرد، و مثله قوله «وَإِذْ يَنْ لِهْمِ الشَّيْطَانِ أَعْمَالِهِمْ» و قال «لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارِلُكُمْ - إِلَى قَوْلِهِ - إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَدْرِي مَا لَاتُرُونَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

(فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاؤُ الظَّالِمِينَ) گفت عاقبت آن هر دو یعنی شیطان و انسان آنست که در دوزخ باشند مخلد و مؤبد، و این جزای ظالمان است.

قوله (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ) گفت ای مؤمنان از خدای بترسید، و هر نفسی باید تا انتظار کند آنچه تقدیم کرده باو از پیش فرستاده برای فردای قیامت چه آنچه امروز کرده باشد جزا و مکافات برای او نهاده باشد معد، و قدیم تعالی از حق او هیچ باز نگیرد (وَ اتَّقُوا اللَّهَ) از خدای بترسید که خدای داناست بآنچه شما میکنید.

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ) گفت مباشید چنانکه آنان بودند که خدای را فراموش کردند و دست از اوامر و نواهی او برداشتند، و حقوق او

(۱) امثال این قصص که در آن پند و عبرت باشد برای تنبیه غافلان مناسب است و چندان باسناد وصحت آن توجه نباید کرد و حکما پند را از زبان حیوانات ساختند و همه کس داند آن قضا یا برای تحقیق واقعه تاریخی نیست و آنچه در تفاسیر از این قبیل آید و عبرت آورد ذکر میکنند اگر واقعه صحیح باشد فبها و الا تنبه از آن حاصل است، اما اگر وجهی مخالف اصول عقلی و دینی باشد بیان باید کرد تا جهال حقیقت پندارند.

ضایع کردید و فرمانهای او فرو گذاشتند . خدای تعالی ایشان را از یاد ایشان ببرد تا پنداری حظّ خود از دنیا فراموش کردند که برای خود زادی تقدیم کنند ، و این بر طریق خذلان باشد (أُولَئِكَ مُمْرِقَاتُ الْقُلُوبِ) گفت ایشان فاسقانند که از فرمان من بیرون آمده اند (لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ) گفت راست نباشد اهل دوزخ و اهل بهشت چه اهل بهشت رستگاران باشند و ظفر یافته گان . و اهل دوزخ هالکان و فروماندگان باشند . لیکن ذکر ایشان بیفکند ازدووجه : یکی آنکه اکتفاء بذکر اهل الجنة و ثوابهم عن ذکر اهل النار و مابهم لدلالة الکلام علیه ، و یکی دیگر استخفافاً بهم و بذکرهم . آنکه در تعظیم شأن قرآن گفت :

(لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)
گفت اگرما این قرآن بر کوهی آنزله کردمانی از طریق مثل . تو آن کوه را بینی ای محمد خاشع و ذلیل شده شکافته از ترس خدای ، و این بر حقیقت نیست بر سبیل مثل است و طریق مبالغه ، و مانند این در کلام عرب و عجم و اشعار ایشان بسیار است قال ابن درید :

لَوْ لَا بَسَّ الصَّخْرَ الْأَصْمَ بَعْضُ مَا يَلْقَاهُ قَلْبِي فُضَّ أَصْلَادُ الصَّمَا (۱)

و قال آخر :

« وَ لَوْ أَنَّ مَآبِي بِالْجِبَالِ تَصَدَّعَتْ ، (۲) .

و شاعر پارسی گوید شعر :

گر کوه غمان ما کشیدی ماهی کوه از عم ما گداختی چون کاهی
و بعضی دیگر گفته اند در آیه منحذوفی هست و تقدیر آنستکه لو أنزلنا هذا القرآن على جبل و كان ممن يسمع و يعقل لرأيتہ خاشعاً متصدّعاً من خشية الله ، و وجه اول ظاهرتر است برای آنکه در کلام نظم و نثر این بسیار است ، و بعضی فصحاء گفتند لو ألهمت الجمادات و سائر الحيوانات حرارة الاشتياق و مرارة الفراق لو قفت المياه عن جريها و أمسكت الشمس عن سيرها و لذابت الجواهر في معادنها و تقلعت الجبال عن أماكنها و لما انتفع الناس بالنهار بالمضيء ولا اهتدى أحد بالكوكب الدرّي . و معنی آیت بعینه این است که بر سبیل مثل است الاتری الى قوله (وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضِرَ بِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) گفت ما مثلها میزیم

(۱) اگر بعض آنچه قلب من دریافته است با سنگ سخت بر بخورد سنگ ازهم میپاشد .

(۲) اگر آن غم که من دارم کوهها داشتند ازهم میشکافتند .

برای مردمان تا همانا ایشان اندیشه کنند. آنگه در صفات وتوحید و ثناء خود گرفت گفت (هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) گفت او آن خدائی است که جز او خدائی نیست دانای نمان و آشکار است و بخشاینده و بخشایش گر. حسن گفت یعنی عالم سر و علانیه است. دیگر مفسران گفتند عالم است بآنچه بینند و آنچه نبینند.

(هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) او آن خدائی است که جز او خدائی نیست (الْمَلِكُ) پادشاه است و خداوند ملك و پادشاهی است، و بیان کردیم که مرجع این نام با قادری است یعنی قادر است بر همه چیزها (الْقُدُّوسُ) پاک است از همه عیب و وصفی که لایق نباشد و منزله از همه قبایح. قتاده گفت معنی قدوس مبارك است. ابن کیسان گفت موجد است و بسریانی قدیسا است این نام، و اشتقاق او از قدس است و این طهارت باشد (السَّلَامُ) یعنی مسلم، و مبر است از همه ناشایست (الْمُؤْمِنُ) در او دو قول گفتند: یکی آنکه تصدیق انبیاء و رسل خود کند، و یکی آنکه بندگانرا از ظلم خود ایمن دارد، و این قول عبدالله عباس است و مقاتل و هو خلاف المخوف. قال الله تعالى «و آمنهم من خوف»، و قال النابغة: وَالْمُؤْمِنِ مِنَ الْعَائِدَاتِ الطَّيْرِ يَمْسَحُهَا رُكْبَانُ مَكَّةَ بَيْنَ الْغَيْلِ وَالسَّنَدِ (۱) و گفتند مصدق مؤمنان است در توحید و جمله صادقان، و این قول ابن زید است، و حسین بن فضل گفت امر است بایمان. قرظی گفت مجیر است چنانکه گفت «وهو یجیر و لایجار علیه» (المُهَيِّمِ) عبدالله عباس گفت امین است. مجاهد گفت و قتاده شهید است یعنی گواه بر خلقان. ابن زید گفت مصدق است. عطاء گفت مأمون الجانب است که از ظلم او ایمن باشند. خلیل گفت رقیب است. یمان گفت مطلع است. سعید مسیب گفت قاضی است، مبرد گفت مهربان است. عکرمة گفت رهنمای است. ابن کیسان گفت تأویل این نام جز خدای نداند. أبو عبیده گفت در کلام عرب بر این وزن پنج نام است المهیمن و المسیطر و المیپتر و المبیقر و هو الذاهب فی الارض - و المخیمر و آن نام کوهی است (العزیز) غالب و قاهر است (الجبّار) عبدالله عباس گفت عظیم است، و جبروت الله عظمت، و گفتند مصلح است. من

(۱) سوگند بان خدائی که مرغان پناهنده بمکه را ایمن کرده است که سواران آن شهر میان

دو جای بنام غیل و سندان مرغان دست میکشند چنانکه خداوند در قرآن مجید ایمن بودن مردم رادر حرم مکه از آیات بزرگ شمرده است تا بغه نیز ایمن بودن مرغان را از آسیب مردم بخداوند نسبت داده و آنرا آیتی عظیم دانسته و بدان سوگند خورده است.

الجبر و هو اصلاح الكسر . شکسته بازبندد، يقال : جبرت الأمر فجبر و انجبر قال العجاج : « قَدَّ جَبَرَ الدِّينَ الْإِلَهَ اَنْجَبَرَ » و لفظ جبر لازم است و هم متعدی، و مثله « دَلَعَ لِسَانَهُ » فدلح و ففقر فاه ففقر فوه ، و شحافاه و شحافوه ، و عَمَّرَتِ الدَّارَ فَعَمَّرَتِ . سُدَّتِي گفت یعنی جبر کند بندگان را اگر خواهد و کس او را عاجز نتوان کردن ، و گفتند معنی جبار آنست که دستها بدو نرسد من قول العرب : نخلة جبارة أى طويلة لاتناولها الأيدي قال الشاعر :

بَوَاسِقِ جَبَّارٍ أَثِيثٌ فَرُوْعُهُ وَعَالَسَيْنِ قَنَوَانًا مِنَ الْبُسْرِ أَحْمَرَا (۱)
(الْمَتَكَبِّرُ) بزرگوار است و متعالی از همه قبایح ، و اصل کبریاء امتناع باشد از

انقیاد . قال حميد بن ثور :

عَفَّتْ مِثْلَ مَا يَعْغُو الْفَصِيلُ فَأَصْبَحَتْ بِهَا كِبِيرَاءُ الصَّغْبِ وَهِيَ رَكُوبٌ (۲)
(سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ) منزّه است اواز آنچه ایشان باو شرك می آرند و انباز می گیرند با او .

(هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِيءُ) او آن خدا است که آفریدگار است و در وجود آرنده معدومات است مقدر بتقدیر حکمت ، باری مبتدی بخلق بی مثال سابق (المصور) نگارنده صورتها است ، و گفتند ممیز میان صورتها باختلاف ترکیب و تألیف (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) اوراست نامهای نیکوتر (يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ) تسبیح میکند او را هر چه در آسمانها و زمینها است بدلالت بر خالق و آفریدگاری منزّه پاکیزه از همه عیبا (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و او خدای قاهر و غالب و محکم کار است تعالی علوآ کبیراً لایحصى ثناء علیه هو كما أثنى على نفسه . نافع روایت کرد از عبدالله عمر که او گفت رسول را دیدم بر منبر ایستاده و می گفت چون روز قیامت باشد خدای تعالی اهل آسمان و زمین را جمع کند همه در قبضه او باشند و همه پیش او باشند آنکه گوید «أنا الله أنا الرحمن أنا الرّحيم أنا الملك أنا القدوس أنا السلام أنا المؤمن أنا المهيمن أنا العزيز أنا الجبار أنا المتكبر أنا الذي بدأت الدنيا و لم تك شيئاً» من

(۱) شاخهای بلند از نخلی بلند که بسیار در هم پیچیده است و در بالای خود دارد خوشه ازغوره خرما سرخ شده . عالین فعل ماضی مؤنث است ازعالا باب مفاعله .

(۲) در صفت منزل لگاهی است که مدتی بر آن گذشته و گیاه بیابانی در آن روئیده و آب را پر کرده است و عفو بمعنی پرشدن از گیاه است و در بعض کتب بجای فضیل طلیح آمده است و در وحش بودن سرای آنرا تشبیه بدابه سرکش کرده با آنکه قابل سواری است .

آنم که موصوفم باین صفات . من آنم که دنیا بیا فریدم و هیچ نبود . من آنم که باز بیا فریدم کجایند پادشاهان و جباران . انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ فرمود هر که او آخر سوره حشر بخواند خدای تعالی گناهش بیا مرزد آنچه مقدّم باشد و آنچه مؤخّر . معقل بن یسار روایت کرد که رسول ﷺ فرمود هر که بامداد بگوید : « أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » . و آن سه آیه از آخر سوره حشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را براو موکل گرداند تا براو صلوات میدهند تا شب ، و اگر آن روز بمیرد شهید باشد و شب هم بدین طریق . أبوهریره گفت رسول را ﷺ گفتم مرا نام مهترین بیاموز فرموده « عَلَيْكَ بِآخِرِ سُورَةِ الْحَشْرِ » گفت آخر سوره حشر بسیار بخوان . دیگر باره پرسیدم همین فرمود سیم بار پرسیدم هم این جواب داد . أبو امامه روایت کرد از حضرت رسول ﷺ که فرمود هر که خواتیم سوره حشر بخواند اگر بروز بخواند اگر شب چون بمیرد بهشت واجب شود او را . انس مالک روایت کرد که هر که سوره الحشر بخواند تا آخر سوره و آن شب بمیرد شهید باشد .

سورة المتحنة

این سوره مدنی است و سیزده آیت ، و سیصد و چهل کلمه ، و هزار و پانصد و ده حرف است ، و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره المتحنة بخواند جمله مؤمنین و مؤمنات شفیع او باشند روز قیامت إن شاء الله تعالی صدق نبی الله ﷺ .

سورة المتحنة مدنیة وهی ثلاث عشر آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشاینده مهربان

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ

ای کسانی که گرویدید فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان می افکنید بسوی ایشان

بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا

دوستی و بتحقیق کافر شدند بآنچه آمد شمارا از حق بیرون میکنند پیغمبر (ص) را و شما را بسبب اینکه گرویدید

بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ

بخدا پروردگار شما اگر شما بیرون آمده اید بجهت جهاد در راه من و برای رضای من به پنهانی میفرستید بسوی ایشان

بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ

دوستی را و من دانم آنچه پنهان میکنید و آنچه آشکار میکنید و هر که بکند این را از شما پس بتحقیق گم کرد

سِوَاءَ السَّبِيلِ (۲) إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ

راه راست را اگر بپایند شمارا کفار میباشد برای شما دشمنان و میکشایند بسوی شما دستهایشان را

وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوَاءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (۳) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ

و زبانهایشان را بدی و دوست دارند اگر کافر شوید شما هرگز سود ندهد شمارا رحمهای شما و نه فرزندان شما

يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ

روز قیامت جدا میکند میانه شما و خدا بآنچه میکنید بینا است

حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَبِمَا تَعْبُدُونَ

نیکی در ابراهیم و آنانکه بودند با او چون گفته اند مر قومشان را که ما بیزاریم از شما و از آنچه میپرستید

مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا

از جز خدا نگر و بدیدیم بشما و ظاهر شد میان ما و میان شما دشمنی و کینه همیشه تا آنکه ایمان آرید

بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ

بخدای یگانه مگر گفتن ابراهیم مر پدر و عمش را هر آینه آمرزش خواهم برای تو و مالک نیستم مر ترا از

اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۵)

دفع عذاب خدا از چیزی پروردگارا بر تو توکل کردیم و بسوی تو بازگشت نمودیم و بسوی تو است بازگشت

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

پروردگارا مگردان مارا آزمایش برای آنانکه کافر شدند و ببامرز برای ما پروردگارا بدرستی که توهستی غالب

الْحَكِيمُ (۶) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

درست کردار بتحقیق که باشد برای شما در آنها خصلتی پسندیده مر کسیرا که باشد امیدوار بخدا و روز جزا

وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۷) عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ

و هر که روی گرداند پس بدرستی که خدا او بی نیاز ستوده است شاید خدا اینکه بگرداند میان شما

وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۸)

و میان آنانکه دشمنی داشتند از کفار دوستی را و خدا توانا است و خدا آمرزنده مهربانست

لَا يَنْهِيكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ

باز نمیدارد شما را خدا از آنانکه کارزار نکردند شما را در دین و بیرون نکردند شما را از خانه های شما

أَنْ تَبْرَهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۹) إِنَّمَا

آنکه نیکی کنید ایشانرا و حکم بمعدالت کنید بدرستی که خدا دوست میدارد عدالت کنندگان را جز این نیست

يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ

که باز میدارد شما را خدا از آنانکه کارزار کردند شما را در دین و بیرون کردند شما را از خانه های شما

وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

وهم پست شدند در بیرون کردن شما اینکه دوستی کنید با ایشان و هر که دوست دارد ایشانرا پس آنها ایشان

الظَّالِمُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ

ستمکارانند ای آنانکه ایمان آوردید چون آید شما را زنان مؤمنه هجرت کننده پس بیازمائید آنها را خدا

أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ

دانان تراست با ایمان ایشان پس اگر دانستید آنها را که مؤمنه اند پس باز نگردانید آنها را بسوی کفار نه این زنان

حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ أَوْلَاهُمْ مَا أَ نْفَقُوا وَ لَا جُنَاحَ

حلالست مر کافران را و نه ایشان حلال میشوند مر آن زنان را و بدهید ایشانرا آنچه را خرج کرده اند و نیست گناهی

عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَ لَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ

برای شما اینکه اگر نکاح کنید زنان مهاجره را چون بدهید ایشانرا مزدشانرا و چنگ مزیند بعقد و کابین های کفار

وَ سَأَلُوا مَا أَ نْفَقْتُمْ وَ لَيْسَ لَكُمْ مِنْهُنَّ حُكْمٌ اللَّهُ يَعْلَمُ

و بخواهید آنچه خرج کردید و باید که بخواهید از کفار آنچه خرج کردند اینست شما را فرمان خدا حکم میکند

بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱) وَ إِنْ أَ تَاكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَ زْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ

میان شما و خدا دانای درست کردار است و اگر فوت شود شما را چیزی از زنان شما بسوی کفار

فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَ زْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَ نْفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ

پس عاقبت ظفر از شماست پس بدهید آنها را که رفته اند زنان شان مانند آنچه نفقه کرده اند و بترسید از خدا که شما

بِهِ مُؤْمِنُونَ (۱۲) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ

بان خدا گردند گانید ای پیغمبر برگزیده چون بیاید تو را زنان مؤمنه تا بیعت کنند ترا بر اینکه

لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ

شرك نیارند بخدا چیزی را و دزدی نکنند و زنا نکنند و نکشند فرزندان خود را و نیابند بدروغی

يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلِهِمْ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَا يَعْهِنٌ
 افترا کرده باشند میان دستهای خود و پاهاى خود و عاصی نشوند ترا در کردار نیکو پس بیعت کن با ایشان
 وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 و طلب آمرزش کن برای ایشان از خدا بد رستیکه خدا آمرزنده مهربانست ای آنانکه ایمان آورده اید
 لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ
 دوستی مکنید با گروهیکه خشم کرد خدا بر ایشان بتحقیق که نومید شدند از آخرت همچنانکه نومید شدند کافران
 مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (*).

از یاران گور ها ،

قوله تعالى (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ - الآية)
 مفسران گفتند آیه در حاطب بن ابی بلتعہ آمد و سبب آن بود که زنی - نام اوساره مولاة ابی
 عمرو و بن صیفی بن هاشم بن عبدمناف - از مکه بمدینه آمد پیش رسول ﷺ او را گفت
 بچه آمدی؟ مسلمان میشوی؟ گفت نه . گفت بهجرت آمدی؟ گفت نه . گفت پس بچه کار آمدی؟
 گفت بر آنکه مولای من شمائید و مرا در مکه مولائی نماند و مرا حاجتی سخت هست آن حاجت
 مرا آورد اینجا ، و آن چنان است که من آمده ام تا مرا طعام دهی و جامه دهی و عطاء دهی
 تا بمکه شوم ، رسول ﷺ گفت از اهل مکه چرا نخواستی چیزی ؟ و این زن مغنیه بود و نایحه
 گفت پس از روز بدر کسی رغبت نکرد بغنای من ، رسول ﷺ فرزندان عبدالمطلب را گفت
 چیزی بدهید او را تا برود . او را درم دادند و جامه دادند و نفقه دادند و شتر دادند ، بنزدیک
 حاطب بن ابی بلتعہ آمد - حلیف بنی اسد بن عبدالعزی - و از او چیزی خواست ، او نامه نوشت
 بأهل مکه و اعلام کرد ایشان را که رسول ﷺ عزم آن کرده است که بمکه آید تا بر
 حذر باشید . و رسول ﷺ از خدای در خواسته بود تا خبر او پوشیده دارد بر اهل مکه تا او
 ناگاه برود ، و حاطب نامه نوشت و با این زن داد ، او را ده درم در قول مقاتل ، و در قول عبدالله
 عباس گفت ده دینار ، برای آنکه نامه بأهل مکه رساند ، او نامه بستد و در میان موی خود
 پنهان کرد و روی بمکه آورد . جبرئیل آمد و رسول ﷺ را خبر داد که حاطب نامه نوشته
 است بأهل مکه رسول ﷺ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را بخواند و زبیر بن العوام و بیک روایت
 علی و عمار و مقداد و عمر و طلحه را گفت بروید که زنی از مدینه بمکه میرود و نامه دارد بأهل

مکه ، نامه از او بستانید و او را رها کنید .

رفتند تا باو رسیدند گفتند نامه که باهل مکه داری ماراده ، او گفت چیزی ندارم و بگریست و سوگند خورد که نامه ندارم ، او را بجستند و متاعش هم ، چیزی نیافتند خواستند تا برگردند و رسول را خبر دهند که او نامه ندارد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و آله فرمود که عجب از شما رسول خدای از وحی جبرئیل میگوید که او نامه دارد از او بستانید و شما میگوئید که او ندارد و باز میگردید ، پس تیغ بر کشید و پیش رفت و گفت مرا میشناسی والله که اگر نامه ای که داری بمن دهی و إلا بفرمایم تا برهنه ات کنند و نامه بستانند و گردنت بزخم چون این شنید گفت زینهار یا ابن ابی طالب اکنون چون چنین است روی بگردان تا من نامه بیرون آرم امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه روی بگردانید (۱) و موی سر باز کرد و نامه را از او بگرفت و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام داد چون آن حضرت نامه از او بستند او را رها کرد و نامه بخدمت حضرت رسول آورد .

رسول صلی الله علیه و آله نامه بستند و بر بالای منبر آمد و خطبه کرد آنکه فرمود که یکی از شما نامه نوشته است باهل مکه و ایشان را از عزم ما برفتن مکه آگاه کرده اگر برخیزد و إلا وحی او را رسوا کند ، يك دوبار فرمود کسی بر نخاست نوبت سوم حاطب بن ابی بلتعنه برخاست و گفت یا رسول الله صاحب نامه منم و نامه من نوشته ام و خدای دانا است که نفاق نکرده ام از پس اسلام و خیانتی نکرده ام پس از نصیحت ، و جانب ایشان را مراعات نکرده ام . و لیکن مرا در مکه خویش است و عشیرتی ، من اندیشه کردم که اگر العیاذ بالله دست ایشانرا بود بر ما این نامه بنزدیک ایشان وسیلتی بود . و نیز اهل من بمکه است و من برایشان ترسانم خواستم تا بنزدیک ایشان منتی باشد مرا ، عمر گفت یا رسول الله دستور باشد گردنش بزخم که او منافقی کرده؟ رسول صلی الله علیه و آله گفت او از اهل بدر است و خدای تعالی اطلاع کرد بر ایشان و همانا پیامر زیده باشد ایشانرا و لیکن او را از مسجد بیرون کنید ، مردم دست به پشت فراز مینهادند و می انداختند او باز پس مینگرید تا باشد که رسول صلی الله علیه و آله بر او رحمت کند چون بدر مسجد رسید رسول صلی الله علیه و آله فرمود که او را باز آرید او را باز آوردند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که توبه

(۱) گرچه آن زن مسلمان نبود اما پس از آیه حجاب مسلمانان بزنان نگاه نمیکردند و زنان

خویشان را میپوشیدند و چون این زن عادت مسلمین میدانست و نمیخواست کسی از جای پنهان کردن نامه مطلع شود مسلمانان را بحکم قرآن ملزم ساخت .

کن او توبه کرد ، رسول ﷺ قبول کرد (۱) از او ، و خدای تعالی در شأن حاطب این آیه فرستاد « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ » گفت ای مؤمنان مگیرید دشمنان مرا و دشمن خود را دوست . یعنی بادشمنان من و دشمنان خود دوستی مکنید (تَلَقُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ) دوستی با ایشان میفکنید . بآیه زیاده است ، و التقدير تلقون المودة إليهم كقوله تعالى « وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ » و قوله « و من یرد فیہ با لحداء » أی إلحاداً بظلم . وقال :

فَلَمَّا رَجَتْ بِالشَّرْبِ هَزَلَهَا النَّمَامَا شَجَبِحْ لَهْ عِنْدَ الْإِزَاءِ نَهِيمٌ (۲)
 ای رجت الشرب (وقد كسفرُوا) و احوال راست یعنی در آن حال که کافر شدند بآنچه بشما آمده است از حق یعنی قرآن ، و «من» تبیین راست (يُخَيِّرُ جُونَ الرُّسُولِ وَإِيَّاكُمْ) رسول را ﷺ و شما را از مکه بیرون میکنند (أَنْ تُؤْمِنُوا) المعنى لأن تؤمنوا (بِاللَّهِ رَبِّكُمْ) برای آنکه شما ایمان آورده اید بخدای (إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي) این شرط تعلق دارد بقوله « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا » گفت دشمنان مرا بدوستی مگیرید اگر بجهاد بیرون آمده اید یعنی اگر این هجرت که کرده اید و از مکه بمدینه آمده اید برای جهاد کردن در سبیل من و طلب رضای من (تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ) و بسر با ایشان دوستی میکنید (وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أُخْفَيْتُمْ) و ما أعلنتم (و من عالم ترم بآنچه پنهان دارید و آشکارا دارید) (وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ) و هر کس که این کند از شماراه حق گم کرده باشد و راه راست ندیده .

آنگه بر سبیل ملامت گفت ایشان را اگر یابند شما را دشمن باشند . گفت آن کنید با ایشان که ایشان باشما کنند که شما را دریابند دشمنی کنند با شما (وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَسْنَتَهُمْ بِالسُّوَى) و دست و زبان بر شما گسترند بیدی (وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ) و ایشان خواهند و تمنا کنند تا شما کافر شوید . پس چون حال چنین باشد شما با ایشان دوستی نکنید و نصیحت نکنید ایشان را که ایشان باشما دوستی نکنند و بشما خیر نخواهند . آنگه گفت :

(۱) پس اهل بدر اگر بعد از آن غزوه گناهی کنند مستحق عقابند و باید توبه کنند چنان نیست که از گناه آینده مؤاخذه نشوند .

(۲) وصف بخیلی است که کنار چاه آب نشسته هر گاه حیوانی بامید نوشیدن بنزدیک چاه آید با عصا زجر کند و بفرد . ازاء جایی است کنار چاه که از آنجا آب ریزند تادر حوض رود و نهیم غرش و ناله باشد .

اگر برای خویشی میکند (لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَرْوَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ)
فردای قیامت شما را سود ندارد خویشاوندان و نه فرزندانان (يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ) میان
شما جدا کنند.

وقرء در این کلمه خلاف کردند . عاصم و یعقوب خواندند « يفصل بينكم » بفتح یاء و کسر
صاد مخفف من الفصل إضافة الى الله تعالى ، وابن عامر خواند يفصل بفتح صاد و تشدیده علی فعل
المجهول . نخعی و طلحه خواندند تفصل بنون و کسر صاد علی إضافة الفعل إلى الله تعالى .
و حمزه و کسائی و خلف خواندند يفصل بضم یاء و کسر صاد و تشدیده من التفصیل بر إضافة
فعل باخدای تعالی ، و ابو حنیفة خواند يفصل بضم یاء و کسر صاد من الافصال (وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) و خدای با آنچه شما میکند دانا است . تمیم الداری روایت کرد که
رسول ﷺ گفت « الدین النصيحة » دین نصیحت است . گفتند یا رسول الله کرا؟ گفت
خدایرا و پیغمبر را ﷺ و کتاب خدای را و أمته مسلمانان را و عامته مؤمنان را .

(قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) گفت شما را اقتدائی هست نیکو با ابراهیم
خلیل خدای ، و با آنان که با او بودند از اهل ایمان یعنی در باب تبری کردن از مشرکان
(إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ) چون قوم خود را گفتند (إِنَّا بَرَاءٌ مِّنْكُمْ) ما از شما بیزاریم
جمع بریء مثل ظریف و ظرفاء و کریم و کرماء ، و عیسی بن عمر خواند « إِنَّا بَرَاءٌ عَلَى
وزن فعال کقصیر و قصار و طویل و طوال (وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) و از این بتان که
شما می پرستید بدون خدای (كَفَرْنَا بِكُمْ) ما کافر شدیم بشما (وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ
الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا) و میان ما و شما دشمنی پدید آمد و تباعد در دلها ، همیشه
تا آن وقت که بخدا ایمان آرید (إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ) حق تعالی
رسول را فرمود و مؤمنان را که با ابراهیم اقتداء کنید در جمله خصال الا در این يك خصلت که
او برای عم استغفار کرد برای عذری ظاهر که در سورة التوبة بیان کردیم فی قوله « وما
كان استغفار إبراهيم لأبيه إلا عن موعدة وعدها إياه - الاية » و این استغفاری بود مشروط
بشرط ایمان ، و چون شرط حاصل نیامد مشروط حاصل نبود پس حق تعالی این بگفت تا بدانند
مؤمنان که استغفار نباید کردن مؤمنان را برای مشرکان چنانکه گفت « ما كان للنبي و
الذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين ولو كانوا أولي القربى - الاية » این قولی است . و قولی
دیگر آن است که استثناء نه از اقتداء است بل از این جمله است که استثناء عقیب او آمد بلا فصل
وهی قوله « اذ قالوا لقومهم » یعنی ایشان همه گفتند کافران قوم خود را که ما از شما بیزاریم

إلا إبراهيم که این تبرّی نکرد از پدر برای وعده ایمان بل گفت «لأستغفرنّ لك» من آمرزش خواهم برای تو (وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ) (ومن مالک نهام تو را از خدای هیچ چیز . یعنی اگر عند آن که خواهد که تو را مؤاخذه کند بگناه تو من ممانعت و مدافعت او نتوانم کردن . آنکه حکایت کرد از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و مؤمنان باو که ایشان گفتند (رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا) بار خدایا ما بتو توکل کردیم (وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ) ای رجعنا با تو رجوع کردیم (وَ إِلَيْكَ النّصِيرُ) و باز گشت ما با تو است .

(رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا) بار خدایا ما را فتنه و آزمایش مکن برای کافران . گفتند معنی آن است که ما را با کلام ایشان مکن و آنچه ایشان می خواهند با ایشان منمای درما . مجاهد گفت معنی آنست که ما را بدست ایشان عذاب مکن . یعنی ما را از ایشان نگاهدار ، و ایشان را بر ما مسلط مکن . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که ما را امتحان مکن که چون ایشان ببینند فتنه شوند و بآن مفتون گردند گویندا گر اینان حق بودندی این نکبت اینان را نرسیدی (وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و ما را بیامرز بار خدایا که تو عزیز و حکیمی کس با تو مغالبه نتواند کردن ، و کسی را بر تو اعتراض نرسد ، و حق تعالی برسبیل تعلیم و توقیف این حکایت کرد با ما تا بمثل آن حال این دعا کنیم .

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) گفت شما را در ایشان جای اقتداء است اقتدای نیکو . این خطاب است با مؤمنان امت «من» فی قوله (لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ) بدل «لكم» است بدل البعض من الكل ، و محل جار و مجرور نصب است بخبر «كان» آن کس را که بخدای و رحمت و ثواب او امید باشد ، و گفتند آن را که از عقاب او ترسد . و رجاء گفتند این جا بمعنی خوف است (وَالْيَوْمَ الْآخِرَ) و جزاء روز باز پسین (وَمَنْ يَتَوَلَّ) و هر که برگردد از این ملت و طریقه و اقتداء (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) خدای را هیچ زیان ندارد ، چه او بی نیاز است و مستغنی از طاعت مطیعان ، و حمید است و پسندیده در جمله آنچه کند ، و ذکر اسوة و اقتداء برای آن تکرار کرد که معنی مختلف است اول اقتداء است با ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ در تبرّی از دشمنان خدای و معبودانی که دون اویند . دیگر اقتداء است بر رغبت و رهبت و خوف و رجاء بثواب و عقاب پس تکرار برای اختلاف معنی است .

(عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ) آنکه امید داد ایشان را که نزدیک است و بس بر نیاید و امید هست که خدای تعالی میان شما و آنانکه با شما دشمنی می کنند دوستی فکند گفتند : مراد مشرکان مکه اند ، و خدای تعالی این وعده انجام کرد و این خبر درست شد

بایمان آوردن بیشتر ایشان تا بیکدیگر مخالطه و منا کچه کردند . رسول ﷺ ام حبیبه بنت ابی سفیان را بزنی کرد (۱) و او زن عبدالله بن جحش بن رئاب بود و ایشان هر دو از مهاجران حبشه بودند . اما شوهرش ترسا شد و او را با ترسائی دعوت کرد او امتناع کرد و ترسا نشد و شوهرش عبدالله بن جحش بر ترسائی بمرد . رسول ﷺ کس فرستاد بنجاشی و او را از نجاشی بخواست نجاشی گفت کیست که با این زن اولی تراست؟ گفتند خالد بن سعید بن العاص گفت او را به پیغمبر ﷺ ده او چنان کرد و نجاشی او را چهار صد دینار مهر کرد و مهر با او گسیل کرد .

بعضی دیگر گفتند رسول ﷺ او را از عثمان بن عفان بخواست و کس فرستاد به نجاشی و او مهر او از آنجا بفرستاد این حدیث به ابوسفیان رسید و او مشرک بود گفت ذاك الفحل لا یقرع أنفه یعنی چنین مردی را بدامادی دفع نکنند که او کفوی کریم است (وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و خدای تعالی قادر و آمرزنده و بخشاینده . آنگه حق تعالی رخصت داد و صلت آنان که بامؤمنان دشمنی نکردند و با ایشان قتال نکردند و ایشان را از سرهای خود بیرون نکردند در مکه گفت:

(لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ) خدای تعالی نمی کند شما را از آنانکه باشما قتال و کارزار نکردند و شما را از خانه های تان بیرون نکردند (أَنْ تَبْرُوهُمْ) بایشان بر و نیکوئی وصله رحم کنید . قوله « أَنْ تَبْرُوهُمْ » بحقیقت مفعول به است برای آنکه منهی عنه اوست کأنه قال لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین وعن قسطهم والعدل فیهم ، قولی دیگر آنست که « أَنْ تَبْرُوهُمْ » محل او جر است علی البدل من قوله « عن الذین » بدل اشتمال یعنی در ایشان قسط و عدل کار بندید که خدای تعالی داد کنندگان را دوست میدارد . علماء خلاف کردند در آنکه این آیه در که آمد . عبدالله عباس گفت آیه در خزاعه آمد و رؤسای ایشان . منهم هلال بن عویم ، و سراقه بن مالک ، و بنو مدلج و اینان که بارسول ﷺ مصالحه کرده بودند که بارسوا ، ﷺ کارزار نکنند و کس را یاری نکنند براو . عبدالله زبیر گفت آیه در أسماء بنت ابی بکر آمد و سبب آن بود که مادرش قتیلہ بنت عبدالعزی من بنی مالک بن حسل بمدینه آمد بنزدیک اسماء با او پاره ای اقط بود و پاره ای روغن گاو و چیز دیگر ، و او مشرک بود اسماء گفت من هدیه تو قبول نکنم تا از رسول ﷺ باز نپرسم آنگه بنزدیک عایشه آمد

(۱) عقد ام حبیبه بسیار مقدم بود بر فتح مکه و قضیه حاطب بن ابی بلتعنه و نزول این آیات ، پس نمیتوان این نکاح را از موارد آیه شمرد .

تا عایشه برای او بپرسید خدای تعالی این آیه فرستاد ، رسول ﷺ او را فرمود تا مادر را بخانه برد و هدیه اش قبول کند و نیکو دارد او را . آنگه باز نمود که شما را نبی از که کرد گفت :

(إِنَّمَا يَنْهَيْكُمْ اللَّهُ) خدای تعالی نبی کرد شما را از آنانکه در دین کارزار کردند و شما را از خانه بیرون کردند ، و یکدیگر را معاونت و مظاهرهت کردند بر اخراج شما (أَنْ تَوَلَّوْهُمْ) که به ایشان تولا کنید و با ایشان دوستی کنید (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ أَفْوَئِلِكُمْ الظَّالِمُونَ) و هر که تولا کند بایشان از جمله ظالمان باشد و ولایت و مودت نه بجای خود نهاده باشد .

(يا أيها الذين آمنوا إذا جاءكم المؤمنات) گفت ای مؤمنان گرویده چون بشما آیند زنان مؤمنات (مهاجرات) نصب بر حال است . در آن حال که مهاجر باشند . عبدالله عباس گفت چون رسول ﷺ خواست تا عمره آرد عالم الحدییه مشرکان مکه با او مصالحه کردند بر آنکه هر کس از اهل مکه بایشان آید با مکه فرستند او را و هر که از مدینه بمکه آید بحمايت مشرکان ، ایشان را باشد ورد نکنند ، و با مدینه نفرستند و بر این نوشته بنوشند و مهر کردند . پس از آن زنی نام سبیه بنت الحارث الاسلامیه بیامد و مسلمان شده بود و بمدینه آمد پیش رسول ﷺ ، شوهرش نیز بیامد و نام او مسافر بود از بنی مخزوم . مقاتلان گفتند شوهرش صیفی بن الرأهب بود و کافر بود و پیش رسول ﷺ و گفت یا محمد این زن که از من بگریخته است و پیش تو آمده بحمايت ، بامن ده که شرط میان ما آنست که تو کسان ما را بدست فرو نگیری . خدای تعالی این آیه فرستاد (مهاجرات) یعنی هجرت کننده از سرای کفر بسرای اسلام (فأمتحنوهن) امتحان کنید ایشانرا .

عبدالله عباس گفت امتحان ایشان بسو گند باشد که بایشان دهند که آمدن ایشان برای اسلام است و هجرت نه بغرضی دیگر از طمعی و سببی إلا بدوستی خدا و رسول ﷺ و رغبت اسلام .

و روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که امتحان ایشان باظهار شهادتین باشد . عایشه گفت امتحان ایشان بآن باشد که در آیه دیگر گفت « إذا جاءكم المؤمنات يبایعنك الاية » رسول ﷺ این زن را سو گند داد بخدای که هیچ چیز نیست که تو را حمل کرد بر این هجرت إلا رغبت در مسلمانی و خدای و دین خدای ، او سو گند بخورد و رسول ﷺ مهر او بر -

سخت (۱) و بشوهرش داد و او را بشوهرش نداد چون عده بسر آمد زن عمر بن الخطاب شد . رسول ﷺ بحکم این آیه هرزنی که بیامدی بحمایت او را بازگرفتی پس از امتحان ، و هر کس که آمدی از مردان او را بپیش ایشان فرستادی بحکم عهد (اللَّهُ أَعْلَمُ بِبِأَيِّمَنِ) گفت خدای عالم تر است بایمان ایشان یعنی شما را برایمان ایشان اطلاعی نباشد چه ایمان بدل تعلق دارد و اطلاع بردل جز خدای را نیست (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ) اگر بدانید که ایشان مؤمنانند . این علم را معنی ظن باشد و اعتقاد بستن از روی شرع و حکم کردن بایمان ایشان چون از ایشان کلمه شهادتین شنوند و شعار شرع بینند ، و این تکلیف ما است در حق هر کس که از او این به بینیم حکم کنیم بایمان و اسلام او او را مؤمن خوانیم و اجراء احکام مؤمنان کنیم بر او (فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ) گفت چون ایشان را مؤمن دانید بر این تفسیر ایشان را با کافران مدهید (لَا مِنْ حِلٍّ لَّهُمْ وَلَا نُحْمُ بِحِلِّوْنَ لَهُنَّ) چه نه ایشان حلال باشند بر آن شوهران و نه آن شوهران حلال باشند ایشان را (وَ اتُّوْهُنَّ مَا أَنْفَقُوا) و بشوهران ایشان دهید آنچه ایشان خرج کرده باشند از مهر و نفقه .

اما در عهد رسول ﷺ و شرط او با مشرکان دو قول گفتند : یکی آنکه شرط در حق مردان بود ، در زنان نبود بر این وجه آیت ناسخ آن شرط نباشد . و قولی دیگر آنکه شرط عام بود در حق مردان و زنان جز آنکه شرط باین آیه منسوخ شد . ابن زید گفت رسول ﷺ تفریق کرد میان او و شوهرش بی طلاق و بعد استبراء رحمها او را بشوهر داد . زهری گفت اگر نه آن مصالحه بودی رسول ﷺ رد مهر نکردی و مهر بسا مشرکان ندادی . و بعضی فقهاء گفتند این حکم نیز منسوخ است تا اگر امروز زنی از سرای حرب بسرای اسلام آید مهر بشوهرش نباید دادن ، و باتفاق بینونت ایشان از شوهران باسلام باشد . چون زنان اسلام آرند و مردان بر کفر اقامت کنند ، و اگر شوهران اسلام آرند پیش از آن که زنان از عده بیرون آیند ایشان اولتر باشند . آنکه گفت (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْنَكُمُ) بر شما حرجی و بزه ای نیست که ایشان را بزنی کنید چون أجر بدهید ، و مراد بأجر مزد و مهر است و هر کجا در قرآن در باب مناکحه أجر آید بمعنی مهر باشد (وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفَرِ) آنکه گفت تمسک نکنید بعصمت های زنان کافرات ، کوافر جمع کافره باشد ، و عصمت سببی باشد

(۱) در برهان گوید سخت ماضی کشیدن و وزن کردن و سنجیدن باشد و در شاهنامه است :

در اندیشه سخته کی گنجداو

خرد را و جانرا نمی سنجد او

و سخت در این معنی هم بفتح و هم بضم سین صحیح است .

که امتناع کنند باو ازمکروه ، و آیه دلیل است در آنکه عقد نشاید بستن بر هیچ کافره اگر حریته باشد و اگر ذمیّه باشد و اگر بت پرست برای عموم آیت ، و نشاید تا تخصیص کنند با بت پرست برای آنکه آیه در شأن ایشان آمد . چه اعتبار بعموم لفظ است نه بسبب نزول (۱) و عامه قرآء خواندند « و لاتمسکوا » بتخفیف سین من الامساك ، و گفتند « بآء » صله است . أبو عمرو و بصریان خواندند تمسکوا بتشدید من التمسك ، و نیز در عموم آیه شود آنکه چون زن مرتد شود و مرد بر اسلام باشد از آنکه با او مقام کند بل ارتداد او سبب فراق باشد و اگر مرد مرتد شود زن از اوجدا شود بارتداد و باید تا عده از او بدارد عده المتوفى عنها زوجها عده آنکس که شوهرش بمرده باشد چهار ماه و ده روز . آنکه شوهری دیگر کند اگر خواهد .

عبدالله عباس گفت « بعصم الکوافر » ای بعهدهن یعنی کسی که او را زنی باشد کافره بمکه و او بسدینه آید مسلمان ، عصمت زناشوهری میان ایشان منقطع است ، و همچنین هر زنی که از مکه بیاید مسلمان شده و شوهرش کافر باشد عصمت و عقد نکاح میان ایشان منقطع است . زهری گفت چون آیه آمد عمر بن الخطاب علیه مایستحقه دو زن طلاق داد که بمکه بود و ایشان مشرک بودند قریبه بنت اُبی امیه و او را معاویه اُبی سفیان بزنی کرد ، و همچنین زن دیگر اُم کلثوم بنت عمرو بن جرول بود مادر عبدالله بن عمر . او را أبو جهم بن حذافه بزنی کرد و هر دو مشرک بودند . و همچنین طلحه زن خود را رها کرد بمکه و هی اُروی بنت ربیعه بن الحارث بن عبدالمطلب بود ، اسلام میان ایشان جدا کرد ، آنکه مسلمان شد او را خالد بن سعید بن العاص بزنی کرد ، و او از جمله آن زنان بود که با رسول ﷺ گریخت رسول ﷺ او را بنخالد داد . و امیمه بنت بشیر زن ثابت بن رحراحه بود اسلام آورد و با مدینه گریخت رسول ﷺ او را بسهل بن حنیف داد از او عبدالله بن سهل آمد . شعبی گفت زینب دختر رسول الله ﷺ زن ابوالعاص بن الربیع بود اسلام آورد و پیش رسول ﷺ آمد بمدینه ابوالعاص از پی او بیامد و اسلام آورد رسول زینب را باوداد (وَ سَأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ) آنکه گفت ای مسلمان اگر چنان باشد که زنان شما مرتد شوند و باسرای حرب شوند پیش مشرکان شما نیز آنچه برایشان خرج کرده باشید از مهر بخواهید از ایشان (وَ لِيَسْأَلُوا

(۱) و آیه سوره مائده که فرمود «والمحصنات من الذین اتوا الكتاب حل لکم» دلالت بر نکاح دائم ندارد چون منته کردن و کنیز گرفتن اهل کتاب جائز است و مراد از امساك عصمت کوافر نکاح است .

ما أنفقوا) و ایشان نیز از شما بخواهند این خرج که کرده باشند چون زنان ایشان با اسلام و هجرت پیش شما آیند (ذَلِكُمْ) این حکم ای جماعت مؤمنان حکم خدای است که میان شما حکم میکند بآن . و خدای تعالی دانا و محکم کار است . چون آیه آمد مسلمانان کار بستند و چون زنی آمد از جمله کافرات از مکه بمدینه ایشان مهر او بدادندی و زن را باز گرفتندی اما کافران بر این حکم کار نکردند، چون زنی از مسلمانان بر ایشان شدی و مرتد شدی مهر او ندادندی با مؤمنان . خدای تعالی این آیه فرستاد (وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ) گفت اگر فائت شود شما را چیزی از زنان شما بکافران یعنی زنانتان که بروند و کافران مهر باز ندهند (فَمَا قَبَّيْتُمْ) قراءت عامه بآلف است ، و در شاذ ابراهیم و حمید و أعرج خواندند فعقبتم و فعل و فاعل بیک معنی بسیار آمده است قال الله تعالی «وقالوا ربنا باعد بین أسفارنا» و بعد نیز خواندند، و مجاهد خواند فاعقبتم ای صرتم ذوی عاقبه ، و زهری خواند فعقبتم علی وزن فعلتم خفيفة العين ، و مسروق خواند فاعقبتم بکسر قاف . گفت معنی آن است که غنمتم و این همه لغات است بیک معنی يقال عاقبَ وعقبَ وعقبَ و أعقبَ و تعقبَ و تعاقب إذا غنم ، و عقبی نامی است غنیمت را ، آنکه در معنی او خلاف کردند گفتند «فاعقبتم» یعنی عقوبت کنید کافران را بجهاد و قتال ، و گفتند عقبتم غزای کنید پس از غزای، و گفتند خداوند عاقبت شوید یعنی دست یابید بر ایشان ، و گفتند خداوند عقبی شوید که غنیمت است و این قول قریب تر است برای آنکه بمعنی آیه لایق تر است ، و دیگر اقوال را مرجع از روی معنی با آن قول است . گفت اگر چنان باشد که بعضی از زنان شما روند بنزدیک ایشان یعنی مشرکان و ایشان چیزی با شما ندهند از مهر و خرج ایشان رها کنید تا آنکه که قتالی باشد و غنیمتی عوض آن و تلافی او از آنجا بکنید ، و ذلك قوله (فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا) جواب شرط که گفت « و إن فاتکم » این فاء است فی قوله « فاتوا » گفت بدهید آنان را که زنان ایشان رفته باشند و ایشان عوض مهر نیافته باشند از مشرکان مانند آنچه ایشان خرج کرده باشند .

عبدالله عباس گفت جمله زنان که از مسلمانان باز ایستادند هشت زن بودند دو از عمر ابن الخطاب که ذکر ایشان برفت ، و أمّ الحکم بنت ابي سفیان بود که زن عیاض بن شد ادالفهری بود ، و فاطمه بنت ابي أمیه خواهر أم سلمه که زن رسول ﷺ بود و اوهم زن عمر بن الخطاب بود ، و بردع بنت عقبه زن شماس بن عثمان بود . و عبده بنت عبدالعزیٰ زن عمرو بن

عبدوود ، و هند بنت ابی جهل زن هشام بن عاص بود ، و کلثوم زن عمر خطاب. اینان آنان بودند که از شوهران باز ایستادند چون ایشان بمدینه آمدند و مشرکان مهر اینان باز پس ندادند رسول ﷺ مهر اینان از غنیمت با شوهران ایشان داد (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ) آنکه گفت بترسید از آن خدای که ایمان دارید باو .

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) آنکه خطاب کرد با رسول گفت ای پیغمبر بر گزیده بلند مرتبه (إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ) چون زنان مؤمنات پیش تو آیند به بیعت و تورا بیعت کنند و این روز فتح مکه بود رسول ﷺ بیعت مردان بستد و از آن فارغ شد و او بر کوه صفا بود و حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه در میان سفیر بود و زنان را بیعت می گرفت بفرمان رسول ﷺ و بیعت او چنان بود زنان را که جامه میان ایشان و رسول افکنده بود یکسر بدست رسول بود و یک سر بدست زنان بود ، هند بنت عتبه زن ابوسفیان پیش رسول ﷺ آمد در میان زنان متنکرة که نخواست که رسول او را بشناسند رسول ﷺ بیعت مردان بر اسلام و جهاد سته بود (۱) چون بیعت زنان رسید گفت بیعت می کنید بر من و من باشما بیعت میکنم بر آنکه بخدا شرك نیارید و شرطهایی که در آیت هست میگفت ، هند سر برداشت و گفت یا رسول الله ﷺ باما تشدید می کنی که با مردان نکردی چون گفت (وَلَا يَسْرِقْنَ) چیزی نذرند . هند گفت یا رسول الله ابوسفیان مردی بخیل است و من از مال او چیز کها بر گرفته ام ندانم تا مرا حلال است یا نه گفت از ابوسفیان هر چه گرفته ای حلال است تورا ، رسول ﷺ او را بشناخت گفت تو هندی دختر عتبه؟ او گفت آری فاعف عما سلف عفا الله عنك عفو کن از آنچه گذشت تا خدای ترا عفو کند، و این برای آن گفت که حمزه را شکم شکافته بود و جگر بیرون کرده و مثله کرده بروز احد. رسول ﷺ گفت (وَلَا يَزْنِينَ) زنا نکنند هند گفت اوتزنی الحره: وزن آزادزنا کند؟ آنکه گفت (وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ) و فرزندان را نکشند هند گفت ما ایشانرا بزرگ می کنیم و می پروریم شما می کشید ایشان را ، این برای آن گفت که پسر او حنظلة بن ابی سفیان را روز بدر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه کشته بود و رسول ﷺ تبسم کرد از این حدیث پس گفت (وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ) و بهتانی ننهند بر یکدیگر از پیش دست و پای خود فرو بافند و گفتند معنی آنست که فرزندی آرند نه از شوهر خود براونبندند و نگویند تورا ست ، و هند گفت والله که بهتان زشت است و تو ما را جز مکارم اخلاق نمیفرمائی (وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي

(۱) یعنی بیعت با زنان در کارهای خانه داری و عفت و تقوی است نه در امور عامه و جهاد .

مَعْرُوفِ (و در تو که محمدی ﷺ) عاصی نشوند در هیچ معروفی ، هند گفت نه ما برای آن حاضر شدیم در پیش تو که در تو عاصی شویم . آنکه زنان اقرار دادند باین شرایط و بیعت کردند . علماء خلاف کردند در کیفیت بیعت رسول ﷺ زنان را : يك قول آنستکه گفتیم جامه بیفکنند میان رسول ﷺ و ایشان ، و این در اخبار ما است ، و قولی دیگر آنست که رسول ﷺ بیعت ایشان بزبان گرفت نه بصفقة این آیت برایشان خواند ایشان اقرار دادند و قبول کردند . امیمة بنت رقیقة گفت من رسول را ﷺ بیعت میکردم گفتم یا رسول الله دست من بگیر به بیعت رسول ﷺ گفت من دست زنان نامحرم نگیرم بدست (۱) ولیکن بیعت من زنان را بزبان باشد . شعبی گفت جامه قطری در میان ایشان بود . عمرو بن شعیب گفت قدحی از آب بیاوردند و رسول ﷺ دست در او نهاد آنکه زنان دست در آن آب می زدند . کلبی گفت رسول ﷺ می گفت و عمر علیه ما یستحق دست ایشان بدست می گرفت در جامه . مفسران در معنی معروف خلاف کردند . قرظی گفت معروف کاری باشد که در او هیچ معصیت نبود . ربیع گفت هر چه موافق طاعت خدای تعالی باشد آن معروف بود . بکر بن عبدالله المزنی گفت معروف هر کاری بود که در او رشدی است مجاهد گفت آن باشد که با هیچ مردی در خلوت نشینند (۲) ابن زید و ابن السایب گفتند آن باشد که جامه ندرند ، و مو نکنند ، و رو نخراشند و سلیطی نکنند . و سر نتراشند ، و شعر نخوانند ، و با مردان نامحرم نشینند ، و با نامحرمان سخن نگویند .

عبدالله عباس گفت نوحه نکنند و سر نتراشند . مصعب بن نوح گفت عجزی را دیدم که گفت من از آنانم که رسول ﷺ برهن بیعت گرفت در جمله بیعت او آن بود که نوحه نکنند فی قوله « ولایعصینک فی معروف » أبوهریره روایت کند که رسول ﷺ گفت نوایح را بیارند روز قیامت و بدو صف بدارند و ایشان بانگ میکنند بانگ سگان . انس بن مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت نوایح را روز قیامت برانگیزانند از گورها خاک آلود و پیراهنی از لعنت پوشیده و دست بر سر نهاده می گویند و او ایلا ، و مالک میگوید حظ و بهره تو در دوزخ است . أبو مالک الأشعری روایت کرد که رسول ﷺ گفت چهار سنت از سنت های جاهلیت در امت من بمانده که ایشان دست بدارند : فخر کردن بأحساب و طعن زدن در آنساب و استسقاء بنجوم و نوحه کردن ، و رسول الله علیه و آله گفت نایحه چون تو به نکند روز قیامت

(۱) یعنی دست بدست زنان نامحرم زدن حرام است .

(۲) یعنی در خلوت نشستن با زن نامحرم جائز نیست .

بیارند اورا پیراهنی از قطران پوشیده و یکی از چرم . ابوهریره گفت از رسول خدا ﷺ که فرشتگان صلوات نفرستند بر هیچ نوحه کننده . عبدالله عمر روایت کرد که رسول ﷺ لعنت کرد نایحه را و آن را که گوش با او کند ، و آنرا که آینه بروی فراز کند ، وزن سلیطه را و آنرا که نکار کند ، و آنرا که بردست او نگار کنند (۱) و عمر در عهد خود نایحه‌ای را بدره میزد مقنع از سرش بیفتاد گفتند یا عمر مقنع از سرش بیفتاد گفت او را حرمتی نباشد که او فاسقه است ، و قوله (فَبَايَعُهُنَّ) فاء جواب «إِذَا» است برای آنکه إِذَا مَتَضَمَّنْ مَعْنَى شَرْطِ اسْتِ و اورا جواب باید . گفت بیعت کن ایشان را (وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ) و برای ایشان از خدای آمرزش خواه که خدای تعالی آمرزنده گناه است و بخشاینده .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا) آنکه خطاب کرد با مؤمنان گفتای گرویدگان تولا نکنید بقومی که خدای برایشان خشم گرفته است گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از درویشان مسلمانان بیامدندی بنزدیک جهودان و بایشان تقرّب کردند باخباری که ایشان را بگفتندی از مسلمانان و چیزی که از ایشان بستندی خدای تعالی گفت تولا نکنید بقومی که خدای برایشان خشم گرفته است . آنکه وصف کرد ایشان را گفت (قَدْ يَتَّبِعُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّبِعُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ) ایشان نومیدند از ثواب آخرت چنانکه کافران نومیدند از اهل گورها ، در معنی او دو قول گفتند یکی آنکه چنانکه کافران نومیدند از بعث و نشور مردگان (۲) و دوم مجاهد گفت چنانکه کافرانی که مرده‌اند و اصحاب گورها اند و نومیدند از رحمت خدای و براین قول «من» تعلق ندارد بیأس و مأیوس محذوف است .

(۱) نکار کردن خالکوبی است .

(۲) یهود نباید از آخرت و بعث و نشور مأیوس باشند چون بشریت و دین و قدرت پروردگار قائلند با اینحال جماعتی از آنان که صادوقی مینامیدند ببقای روح قائل نبودند و گروه دیگر فریسیان بودند و با آخرت معتقد بودند اما کفار دهری و ملحد که مرگ را منتهی زندگی مردم دانند مرده را مات وفات گویند و از آنها نا امیدند و اگر گوئی هر دو از آخرت نومیدند و مفاد عبارت آنست که یهود از آخرت نا امیدند چنانکه کفار ملحد نا امیدند چرا یکی را مأیوس از آخرت و دیگری را مأیوس از اصحاب قبور شمرد و مشبه با مشبه به یکی است ؟ گوئیم آخرت عالم دیگر است و قبز عالم دیگر .

سورة الصف

مکی است (۱) و چهارده آیه است، و دو بیست و بیست یک کلمه است، و نه صد حرف است، و روایت است از زرّ جیش از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره عیسی بخواند تا در دنیا باشد عیسی برای او استغفار کند و صلوات فرستد و چون از دنیا برود در قیامت عیسی علیه السلام رفیق او باشد، صدق رسول الله .

سورة الصف مدنیة^(۱) و هی اربع عشرة آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بناام خداوند بخشنده مهربان

سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

تسبیح میکنند مرخدارا آنچه در آسمانها و زمین است و اوست غالب، درست کردار ای آنانکه

آمَنُوا لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا

ایمان آوردید چرا میگوئید آنچه را که نمیکنید . بزرگست از شدت نزد خدا آنکه بگوئید آنچه را که نخواهید

تَفْعَلُونَ (۴) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ

کردن بدرستی که خدا دوست دارد آنانرا که کارزار میکنند در راه او در حالتیکه صف زدگانند گویا ایشان

بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ (۵) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا

بناهای ریخته شده اند و چون گفت موسی مرقوم خود را ای قوم چرا میرنجانید مرا و بتحقیق میدانید که من

رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَمَا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

فرستاده خدایم بسوی شما پس چون گشتند از ایمان گردانید خدا دلهای ایشانرا و خدا هدایت نمیکند گروه

الْفَاسِقِينَ (۶) وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا

بدکاران را و چون گفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل بدرستی که من فرستاده خدایم بسوی شما باورکننده ام

لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشَّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا

مرآنچه میان دستهای منست از تورا و مژده دهنده به پیغمبری که میآید از بعد من که نام او احمد است پس چون

جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۷) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ

آمد ایشانرا با معجزات روشن گفتند این جادوئیست روشن و کیست ستمکار تر از آنکه بر بست بر خدا

الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۸) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا

دروغ را و او خوانده میشود بسوی اسلام و خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را میخوانند فرو نشانند

نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۹) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ

نور خدا را بدهنهای خود و خدا تمام کننده نور خود است و اگر چه کراهت دارند کافران اوست آنکه فرستاد

رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ

پیغمبر خود را بر اهنمائی و منهد راست تا غالب کند این دین را بر دینها همگی و اگر چه کراهت داشته باشند

الْمُشْرِكُونَ (۱۰) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۱۱)

مشرکان ای آنانکه گرویده اید آیا دلالت کنم شمارا بر بازرگانی که برهاند شمارا از شکنجه دردناک

تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ

بگروید بخدا و فرستاده او و جهاد کنید با کمار در راه خدا با مالهای خودتان و جانهای شما این شمارا بهتر است

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۲) يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ

برای شما اگر هستید شما که بدانید میآمرزد برای شما گناهان شمارا و در میآورد شمارا در بهشت ها که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳)

میرود از زیر آنها نهرها و منزلهای پاکیزه در بهشت های با اقامت اینست رستگاری بزرگ

وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۱۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

و نعمتی دیگر که دوست دارند آنرا نصرتی از خدا و فتحی نزدیک و مژده ده گروندگان را ای آنها که گرویده اید

كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَىٰ

بوده باشید یاری کنندگان دین خدا چنانکه گفت عیسی پسر مریم مرحوار یون را که کیست یاری کننده من بسوی

اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنْتُ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ

خدا گفتند خوارثون که ما ایم یاری کنندگان دین خدا پس گرویدند طایفه ای از بنی اسرائیل و کافر شدند گروه دیگر

فَأَيَّدَنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۵)

پس قوت دادیم آنان را که گرویدند بر دشمنان ایشان پس گردیدند مؤمنان غلبه کنندگان

قوله تعالی (سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ) خدایتعالی گفت تسبیح کرد خدای را هر چه در آسمان و هر چه در زمین است و او خدائی است عزیز و حکیم بر آن تفسیر که چند جای برفت (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ) آنکه خطاب کرد با مؤمنان بر سبیل ملامت و تعنیف گفت ای گروندگان چرا میگوئید چیزی که نکنید. مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که مسلمانان گفتند اگر ما دانستمانی که کدام عمل است که خدای دوست دارد ما آن عمل کردمانی و جان و مال در آن کار بذل کردمانی. خدای تعالی رسول را گفت بگوی اینان را که من عملی که دوست تر دارم از اعمال شما جهاد است اکنون آن کس که طالب این عمل است بوقت جهاد باید تا ثابت قدم باشد. چون روز احد بود همه بگریختند إلا ما شاء الله مگر تنی چند معدود که خدای تعالی بتوبیخ ایشان این آیه فرستاد که چرا چیزی میگوئید که نکنید. بگفتند که اگر ما بدانیم که أحب الأعمال إلى الله کدام است بآن ملازمت کنیم و از آن تعدی نکنیم و جان و مال در او بذل کنیم، چون جهاد پدید آمد بگریختید و ثابت نکردید. گفتند بیان این قول این است که گفت «إن الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم - الاية -»، کلبی گفت چون مؤمنان گفتند اگر ما بدانیم که کدام عمل است که خدای دوست تر دارد آن عمل بردست داشتمانی و از آن تعدی نکردمانی خدای تعالی این آیه فرستاد «هل أدلكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم، مدتی بر این بماندند و بیان نبود، مسلمانان میگفتند کاشکی ما دانستمانی که آن چیست تا بجان و مال بخیریدمانی چون وقت در آمده و غزات اُحد پیش آمد و وقت حاجت بود خدای تعالی بیان کرد بگفت «تؤمنون بالله ورسوله وجاهدون في سبيل الله بأموالهم و أنفُسهم - الاية -»، آنکه چون در کارزار شد بگریختند و نه ایستادند خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چرا چیزی می گوئید که نکنید. محمد بن کعب گفت چون خدای تعالی پیغمبر را باز نمود ثواب شهیدان بدر صحابه گفتند اگر دیگر باره قتالی باشد و غزائی ما بذل سعی کنیم و اِفْرَاحْ جَهْد. چون روز اُحد بود بگریختند و پیغمبر ﷺ را رها کردند تا دندان مبارك آن حضرت شهید شد و سنگ

بر رویش زدند و زره در روی مبارك او شکستند خدای تعالی بتعبیر ایشان این آیه فرستاد ، سعید بن المسیب گفت سبب نزول این آیه آن بود که مردی بود مشرک مسلمانان را و رسول را ﷺ تعرض کردی بزبان روز بدر صهیب اورا بکشت خبر آوردند رسول را ﷺ که فلان مشرک را بکشتند رسول ﷺ شادمانه شد گفت اورا که کشت ؟ مردی از میان قوم برخاست و گفت من کشتم او را یا رسول الله عمر خطاب علیه ما یتحقق و عبدالرحمن عوف گفتند دروغ میگوید یا رسول الله او را صهیب کشت و صهیب حاضر بود ، گفتند چرا نگوئی که من کشتم او را ؟ گفت من او را برای خدای کشتم نه برای آنکه بلاف باز گویم . رسول ﷺ صهیب را گفت تو کشتی آن مرد را ؟ گفت آری یا رسول الله (ﷺ) خدای تعالی در حق آن مشرک و آن مدعی بیاطل این آیه فرستاد که « یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون » حسن گفت آیه در حق منافقان آمد که وعدهای خیر میدادند مؤمنان را بدروغ . خدای گفت ای مؤمنان که بزبان اظهار ایمان کرده اید بنام مؤمنی میروید چرا چیزی میگوئید که نکنید . مجاهد گفت آیه در جماعتی انصاریان آمد که این دعوی میکردند که اگر بدانیم که کدام عمل فاضل تر است خویشتن را در آن عمل بداریم تا بمردن . عبدالله رواحه در میان ایشان بود کس از ایشان وفا نکرد إلا عبدالله رواحه که او ملازمت کرد تا او را بزمین مؤته با حضرت جعفر طیار بکشتند . میمون گفت مراد جمله آن کسانند که بزبان لاف زنند و محال گویند و چیزها گویند که بیش از ایشان باشد در لاف زدن و دعوی فراخ کردن و مثله قوله « و یحبون أن یمجدوا بما لم یفعلوا » .

عبدالله سلام گفت ما یکروز جماعتی باهم نشستیم بودیم میگفتیم کیست که از ما بشود و از رسول ﷺ بپرسد تا کدام عمل است که خدای دوست تر دارد و ما را خبر دهد تا ما آنرا دست گیریم تا ما در این بودیم کسی بیامد و گفت رسول ﷺ شما را میخواند و ما برفتیم رسول ﷺ این سوره بر ما خواند از اوّل تا باآخر . ابوسلمه گفت عبدالله سلام که این خبر را روایت کرد این سوره بر ما خواند از اوّل تا باآخر ، راوی که از او روایت کرد همچنین تا بخواجه مفید سعید بن عبدالرحمن بن أحمد بن الحسین النیشابوری الشیخ الامام العمر کی که او چون این خبر روایت کرد این سوره بخواند از اوّل تا آخر و این از جمله مسلسلات اخبار است (۱) .

(۱) مسلسل در اصطلاح اخباریان حدیثی است که یک جمله خارج از حدیث را که مقارن آن واقع شده است همه روایات تکرار کنند و این اصطلاحی است که محدثین ما از عامه فرا گرفته اند و همچنین اکثر*

(كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) گفت بزرگی مقتی و معصیتی است بنزدیک خدای که شما چیزی میگوئید که نکنید و نصب مقتاً به تمیز باشد، و قوله « أن تقولوا » در محل رفع است بآنکه فاعل کبر است و المقت و المقاتة مصدر باشد، يقال : رجل ممقوت و مقیت مردی باشد دشمن داشته که مردم او را دوست ندارند، و معنی آن آنستکه خدای تعالی دروغ زن را بدروغ گفتن دشمن دارد، آنکه چون بگفت که دروغ زن را دشمن دارد باز نمود که گرا دوست دارد خدای تعالی گفت :

(إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ)
دوست دارد خدای تعالی آنان را که در سبیل او قتال کنند « صفاً » در جای حال است و لفظ مصدر ای صافین، و برای آنکه مصدر است وصف کرد جماعت را باو گفت از جای نجسند پنداری بنیانی اند بآرزین (۱) کرده والرّص اللّزوم و الأحكام و الشّدّه و أصله من الرّصاص و منه قول النبی ﷺ « تراصّوا بینکم فی الصّفوف ولا یتخلّلکم الشیطان کأنّها بنات حدّاف » گفت صفها را بسته دارید تا شیطان در میان شما نیاید مانند گوسفندان کوچک، و آن دو صفت که خدای گفت از ملازمت صف کارزار و محبت خدای او را از جمله قوم لایق حضرت امیر المؤمنین علی است صلوات الله و سلامه علیه که رسول ﷺ در حق او گفت « لأعطينّ الرّایة غدّاً رجلاً یحبّ الله ورسوله و یحبّه الله ورسوله، کرّار غیر فرار، در روز خیبر .

(وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ) گفت یاد کن ای محمد چون گفت موسی عمران قومش را که ای قوم چرا مرا میرنجانید و این آنکه گفت که ایشان گفتند موسی ساحر است و کاذب و ابرص است و آدر است .

بعضی دیگر گفتند ایذاء ایشان این بود که حوالت کردند باو کشتن هارون چون هارون با او بسفر رفت و در راه فرمان یافت و موسی علی نبینا و آله و علیه السلام او را دفن کرد و این قصه برفت فی قوله « ولاتکونوا کالذین آذوا موسی - الایة » (وَوَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ) و بدانستید که من رسول خدایم بشما بآیات مترادف و معجزات متواتر بدانستند

*اصطلاحات آنها مأخوذ از عامه است اما بر مجتهدین ایراد میکنند که اصطلاحات علم اصول از عامه است و در احادیث ما نام استصحاب و اصل برائت و مبحث حقیقت و مجاز و تعارض احوال نیست و ما گوئیم در اصطلاح آئمه هم حدیث مسلسل و مدابجه و معلل و مدلس و مرفوع و مقطوع نیست و اخباریان از اهل سنت فرا گرفته اند .

(۱) ارزین قلمی است ترجمه رصاص است .

که پیغمبر است و لیکن ایمان نیاوردند و اقرار ندادند و او را تصدیق نکردند و فرمان او را گردن نهادند. آنکه گفت (فَكَلِمًا زَاغِرًا) ای فلان مالوا چون بجنیدند و از راه دین و طریق راستی برگشتند (أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ) خدای تعالی دل‌های ایشان بگردانید یعنی مخدول گردانید ایشان را و لطف از ایشان باز گرفت. و گفتند معنی آنست که حکم علیهم بالزَّيْغِ بزیغ برایشان حکم کرد، و گفتند نام نهاد ایشان را مائل و بر گردیده. و جوهی که در إضلال بیان کردیم در این آیه مطرّد باشد. و گفتند معنی آنست که چون از ایمان برگشتند خدای تعالی ایشان را از ثواب و راه بهشت برگردانید و محال است گفتن که معنی آن است که چون ایشان از ایمان برگشتند خدای تعالی دل‌های ایشان را از ایمان برگردانید برای آنکه چون زیغ بفعل ایشان حاصل آید باز اغه خدای نیاید که این بمنزله ایجاد موجود باشد (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) و خدای تعالی راه ننماید گروه فاسقانرا. آنکه گفت :

(وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ) یاد کن چون گفت عیسی پسر مریم ای پسران یعقوب من پیغمبر خدایم بشما (مُصَدِّقًا) نصب او بر حال است راست دارند این کتاب را که پیش من است از توراۃ موسی (و مُبَشِّرًا) و بشارت دهنده ام برسولی که از پس من خواهد بود، نام او احمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. باز گفت که من جز آنکه پیغمبر خدایم به پیغمبران، مقدم ایمان دارم و به پیغمبر باز پسین که مُحَمَّدٌ مَصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است ایمان دارم و بشارت دهنده ام بآمدن او. آنکه در معنی أحمد دو قول گفتند: یکی آنکه بناء مبالغه است از حامد کفاضل و أفضل و عالم و أعلم یعنی اگر پیغمبران حمد کنندگان اند خدای را، او حامد تر است. و قولی دیگر آنکه اگر چه پیغمبران محمود و مرضی و پسندیده اند او پسندیده تر است و مستحق حمد و ستایش. و قول اول بهتر است چه أفعال تفضیل بر اطلاق از فاعل باشد و از مفعول بر سبیل شذوذ گویند (۱) (فَكَلِمًا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) چون مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بایشان آمد با تقدمه بشارت عیسی گفتند این جادوئی است ظاهر، و بعضی دیگر گفتند مراد آن است که چون عیسی آمد بایینات گفتند این سحر است یعنی بیینات اوسحر و جادوئی است. آنکه حق تعالی گفت :

(۱) اما بر حسب معنی تفضیل در معنی مفعولی بهتر است چون محمد نام اصلی آنحضرت ستوده بمعنی مفعول است سزاوار است که احمد نیز مبالغه در آن باشد، و اگر مقصود تفضیل در صفت فاعل بود آنحضرت در حمد و تسبیح و عبادت و علم و سایر صفات نیز افضل بود، و در امثال عرب است «العود أحمد» بمعنی مفعولی و لفظ «فاراقلیط» در لغت یونانی که أحمد ترجمه آن و اشاره به آنست هم بمعنی تفضیلی مفعولی آمده است یعنی ستوده تر و مشهور تر و آنکه در آلسنه بنیکی یاد کرده میشود.

(وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ) کیست ظالم تر از آنکه بر خدای دروغ گوید و فرو با فد بر او دروغ (وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ) «واو» حال است، در آن حال که او را باسلام دعوت میکنند. آنکه گفت (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) خدای هدایت ندهد ظالمان را یعنی راه بهشت ننماید .

(يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ) آنکه وصف کرد آن کافران را گفت میخواهند نور خدای را بنشانند بدهن خود چنانکه یکی از ما نور شمع و چراغ بدهن بادهد و بنشانند و این مثلی است که خدای زد استحالة آن را که دین خدای بگفتار ایشان خلل یابد (وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) و خدای تعالی نور خود تمام کند و اگر چه کافران آنرا کاره باشند .

(هُوَ الَّذِي - الآیة) او آن خداست که رسول خود محمد ﷺ را فرستاد باسلام، و قیل بالقرآن، و قیل بالأدلة الهادية والبيان، و حملش بر عموم کردن اولی تر باشد (وَدِينِ الْحَقِّ) و این دین مسلمانی است (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) تا آن که ظاهر گرداند بر همه دین ها، و اظهار دو معنی را محتمل است یکی پیدا کردن و یکی ظفر دادن، و حمل توان کردن بر هر دو وجه، تنافی نیست میان ایشان (وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) و اگر مشرکان آنرا کاره باشند .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) آنکه گفت ای گرویدگان (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ) راه نمایم شما را بر بازرگانی که شما را برهاند از عذاب الیم که عذاب دوزخ است . جمله قرآء خواندند « تنجیکم » بتخفیف من الا نجاء مگر این عامر که او خواند بتشدید من التنجية .

(تَوَّابُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) این بیان آن مجمل است و تفسیر آن تجارت. گفت آن است که ایمان آرید بخدای و پیغمبر خدای و جهاد کنید در سبیل خدای بمال و جانتان (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ) آنکه برای ترغیب گفت این بهتر است شما را اگر دانید ودعوی دانائی میکنید . أما قوله « تَوَّابُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ » مع قوله « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » و آنکه ایمان دارد چگونه ایمان آرد؟ از این دو جواب باشد چنانکه رفت في قوله « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا » إِمَّا إيمان أول حقیقت باشد دوم مجاز بمعنی استقامت . و إِمَّا أول مجاز باشد بمعنی إظهار و دوم حقیقت باشد . آنکه خطاب با منافقان کرد که إظهار ایمان کرده اند امر کرد ایشان را بایمان حقیقی و قوله « ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ » در او دو وجه باشد : یکی آنکه خیر بمعنی

أفعل تفضیل نباشد و معنی آن بود که این افعال خیری باشد شما را و نفعی از جمله خیرات و منافع یعنی جزاء آن و ثواب اگر شما را خیری باشد . وجه دوم آنکه در او معنی تفضیل باشد بمعنی آنکه ثواب ایمان و جهاد بقیامت شمارا بهتر از آسایش و رفاهیت باشد که شما را هست بترك نظر و تحصیل معارف و جهاد در سبیل خدای .

اگر گویند چگونه بدل کرد فعل را از اسم فی قوله «تجارة» آنکه گفت «تؤمنون» گوئیم این بر تقدیر آن بود ، و أن مع الفعل در تأویل مصدر باشد عرب در مثل این موضع یکبار آن بیاورند و يك بار حذف کنند . يقولون هل لك في خير تقوم إلى فلان فتعوده و أن تقوم إلى فلان فتعوده ، و قوله:

(يَغْفِرُ لَكُمْ) برای آن مجزوم است که جواب استفهام است متضمن معنی شرطاً و التقدير فإنكم إن فعلتم ذلك يغفر لكم ذنوبكم اگر آنجا کارهایی بجای آرید از ایمان بخدای و جهاد در سبیل خدای بیامرزد شما را گناهان تان . (وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) و شما را بهشت‌هایی بود در زیر درختان آن جویها میرود (وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةِ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ) و خانهای خوشی در بهشت مقام . حسن بصری گفت از عمران حصین و ابوهریره پرسیدم تفسیر «و مساکن طيبة في جنات عدن» مرا گفتند علی الخیر سقطت بر مردمان دانا افتادی ما رسول را ﷺ پرسیدیم مارا گفت کوشکی است در بهشت از یکپاره لؤلؤ در آن کوشک هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ و در هر سرائی هفتاد خانه باشد از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر باشد و بر هر سریری هفتاد بستر باشد و هر بستری جفتی از حورالعین و در هر خانه هفتاد مائده و بر هر مائده ای هفتاد لون طعام ردر هر خانه ای هفتاد غلام و کنیز باشد خدای تعالی مؤمن را چندان قوت دهد که به بامداد با اینان همه بگذرد طعام بخورد و خلوت بسازد و از کارها پردازد (ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) این ظفر بزرگوار است .

(وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ) بصریان گفتند محل او جراست عطفاً علی قوله « علی تجارة » یعنی و علی تجارة اخرى او خصلة اخرى تحبونها وهي « نصر من الله و فتح قريب » و نیز راه نمایم شما را بتجارتی دیگر و خصلتی دیگر که شما دوست دارید و آن نصرت است از خدای تعالی و فتحی قریب نزدیک از برای آنکه ایشان از روی طبع بشریت عاجل دوست داشتند . گفتند بیرون از آنکه در ایمان و جهاد ثواب آجل است بر آن شرح که وصف کرد نصرت و فتح عاجل است و غنیمت . و کوفیان گفتند محل « اخرى » رفع است علی تقدیر و للمرء مع ذلك خصلة اخرى أو منفعة اخرى . (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) آنکه

گفت بشارت ده بمؤمنان باین هر دو چیز از نفع عاجل و ثواب آجل .
 آنکه خطاب کرد با مؤمنان گفت ای مؤمنان (کونوا أنصاراً لله) یار خدا باشید ابو
 عمرو و قرآء حجاز خواندند « أنصاراً لله » بتنویس و لام إضافة در « الله » (کَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ
 مَرْيَمَ) و در آیه محذوفی است و تقدیر آنکه و قولی هذا لکم (کَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
 لِلْحَوَارِيِّينَ) این چنان است که عیسی گفت حواریان را و اختلاف اقوال رفته است در حواریان
 در سورة المائدة، و گفت ایشان را (مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ) ای مع الله « إلى » بمعنی مع است و
 گفتند « إلى » تعلق دارد بمحذوفی و التقدير مضافاً إلى الله ومنضمّاً إليه (قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
 نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ) حواریان گفتند و ایشان خواص عیسی بودند . که ما أنصار خدائیم و یاوران
 اوئیم، و معنی یاوران دین اوئیم جز آنکه خود را با خدای نسبت کردند و اضافت، برای تعظیم
 و تشریف را کبیت الله و ناقة الله . و لحمزة أسد الله (فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
 وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ) ایمان آوردند گروهی از بنی اسرائیل بعیسی و گروهی کافر شدند با او
 ما آنان را که مؤمن بودند دست قوی بکردیم بر دشمنان (فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ) ای ظافرین
 در روز آمدند ظفر یافته .

سورة الجمعة

این سوره مکی است و یازده آیه است در قول عبدالله عباس وضحاك، و در قول دیگران مدنی است، و صد و هشتاد کلمه است، و نه صد و بیست حرف است، و روایت است از عبدالله عباس از ابي کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سورة الجمعة بخواند خدای تعالی بعدد هر کس که در شهری از شهرهای اسلام بمسجد آدینه رود و بعدد هر که نرودده حسنه بنویسد ان شاء الله تعالی و تقدس .

سورة الجمعة مدنیة وهی احدی وعشرة آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲)

تسبیح میکند خدایا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پادشاه پاک از نقص غالب درست کردار

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ

اوست آنکه برانگیخت در میان مکیان پیغمبری از آنها که میخواند برایشان آیات خدا را و پاک میسازد ایشان را

وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳) وَ الْآخِرِينَ

و میآموزد ایشانرا کتاب و حکمت و بدرستیکه بودند پیش از بعثت هر آینه در گمراهی آشکار و دیگران

مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

از ایشان که لاحق نشدند بایشان و اوست غالب درست کردار اینست نعمت خدا میدهد هر که را میخواهد

وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۵) مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا

و خدا صاحب فضل بزرگ است داستان و مثل آنانکه بار کرده شدند توراة را پس برنداشتند آنرا

كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ
چنانکه مانند خر که بر میدارد کتابها را بد است داستان گروهی که تکذیب کردند بآیت‌های خدا و خداوند

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۶) قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ
هدایت نمیکنند گروه ستمکاران را بگو ای آنانکه یهود شدید اگر گمان کردید شما که شما دوستان خدائید

مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷) وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا
از جز مردمان پس آرزو کنید مرگ را اگر هستیید شما راستگویان و آرزو نکنند مرگ را هرگز بسبب آنچه

قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۸) قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ
پیش فرستاده دستهایشان و خداست دانا بستمکاران بگو بدرستی که مرگ آنچنانیکه میگریزید از آن

فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا
پس بدرستی که او رسنده است شمارا پس برگردانیده شوید بسوی داننده نهان و آشکارا پس خبر دهد شمارا با آنچه

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا
بودید که می‌کردید ای آنانکه گرویدید چون ندا داده شوید برای نماز از روز جمعه پس بشتابید

إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰)
بسوی یاد کردن خدا و بگذارید خرید و فروش را این شمارا بهتر است برای شما اگر هستیید شما که بدانید

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا
پس چون گذارده شود نماز پس پراکنده شوید در زمین و بجوئید از فضل خدا و یاد کنید خدا را بسیار

لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ (۱۱) وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ
تا شاید شما رستکار شوید و چون به بینند بازرگانی را یا لهو را متفرق شوند بسوی آن و بگذارند تو را

قَاتِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (★)

ایستاده بر منبر بگو آنچه نزد خداست بهتر است از لهو و از بازرگانی و خدا بهترین روزی دهنده گانست .

قوله تعالى (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ
الحَكِيمِ) خدای تعالی گفت تسبیح میکنند خدایا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است

که پادشاهی است بی عیب . و عرب هر اسمی که بر وزن فَعُول باشد مفتوح الفاء گویند سَفُود و کَلُوب و سَمُود و شَبُوط لنوع من السمك إلا ثلاثة وهي سُبُوحٌ وَقَدْحٌ وَسُودٌ وَذُرُوحٌ لواحد الذرایح وهي دویبته مبرقشه بحمره و سواد (۱) و گویند در اوزهر است . کسائی گفت از ابو دینار که او خواند قَدْحُوسٌ بفتح قاف .

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ) گفت او آن خدائی است که بفرستاد در اُمّیان ، که چیزی نخوانند و ننویسند یعنی عرب ، پیغمبری را و آن عِدّاست عَلَيْهِ السَّلَام و گفت مراد باُمّیان مکّیانند برای آنکه مکّه را اُمّ القری خوانند (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ) که از صفت او آن است که آیات خدای بر ایشان می خواند (وَيُزَكِّيهِمْ) و تزکیه می کند ایشان را (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) و ایشان را کتاب و حکمت می آموزد (وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) یعنی او شریعت می آموخت ایشان را اگر چه ایشان پیش از این در ضلال و گمراهی بودند روشن که کتاب نداشتند و شرع نداشتند و منته قولہ «ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان» .

(وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ) در او دو وجه است از اعراب یکی جرّ عطفاً علی قوله «فی الْأُمِّيِّينَ أی و فی آخِرین منهم . وجهی دیگر نصب عطفاً علی الضمیر فی قوله «و یعلّمهم» و ایشان را می آموزد و دیگران را می آموزد کتاب و حکمت . علماء در آن خلاف کردند . عبدالله عمر و سعید جبیر گفتند عجمند ایشان و این روایت است از مجاهد و دلیل بر این قول آن خبر است که ابوهریره روایت کرد که چون این آیه آمد صحابه در او سخن گفتند تا این دیگران کیستند رسول عَلَيْهِ السَّلَام روی بمسلمانان کرد و گفت اگر دین آنجا باشد که ثریاست جماعتی از اینان دست باو زنند یعنی از پارسیان . عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرد از مردی از صحابه رسول عَلَيْهِ السَّلَام که رسول عَلَيْهِ السَّلَام گفت در خواب دیدم گوسفندان در قفای من میروند سیاه پس بدنبال ایشان گوسفندان خاک رنگ بر آمدند و متابعت کردند ، یکی از صحابه را گفت تعبیر این خواب چه باشد ؟ گفت یا رسول الله من تعبیر آن چنان دانم که عرب مسخر تو شوند آنکه عجم از پی ایشان مسخرت شوند ، رسول عَلَيْهِ السَّلَام گفت جبیرئیل را پرسیدم همین تعبیر کرد . سدی گفت هر کجا که عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کند گوید حدیثی من رجل من أصحاب رسول الله مراد بآن ، حضرت علی بن ابی طالب است صلوات الله و سلامه علیه . و همچنین گوید مردی از اهل بدر روایت کرد هم او را خواهد ، أصحاب او از او همچنین شناختندی (۱) این جانور را عوام در عصر ما کفشدوزک گویند .

از او نپرسیدندی. عکرمه گفت و مقاتل تابعاوند. ابن زید و مقاتل حیّان گفت مرادهر کس اند که در اسلام آمدند از پس رسول ﷺ تا روز قیامت و آن روایت ابن ابی نجیح است از مجاهد. سهل بن سعد الساعدي روایت کرد که رسول ﷺ گفت در اصلاّب مردانی از امانت من مردانی و زنانی هستند که در بهشت شوند بی حساب، آنکه این آیه بخواند.

(وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ) گفت جماعتی دیگر هستند که هنوز بایشان نرسیده اند (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) و او خدائی است عزیز و حکیم.

(ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ) این فضل خدا است «ذالك» اشارت است بنعت رسول ﷺ گفتند بآن لطف که مکلفان راهست در نبوت. و قول اول اولی تراست (يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ) بآنکس دهد که او خواهد (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) و او خداوند فضل بزرگواری است.

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ) آنکه مثل زد جهودان نافرمان بردار را بچهار پایان گفت مثل آنان که توراّه بایشان نهند یعنی تکلیف کردند ایشان را عمل کردن بتوراّه (ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا) پس برنگرفتند آنرا یعنی کار نکردند بر آن، در این باب مثل ایشان مثل آن خران بماند که کتابها بر گیرد. و اسفار جمع سفر باشد کسبر و اشبار، و طمر و اطمار، و طفل و اطفال، و شبل و اشبال، و برای آن کتاب را سفر خوانند که دراو کشف کرده باشند از چیزهای پوشیده من قولهم سفرت المرأة عن وجهها إذا كشفت عن وجهها، والرّجل عمامته عن رأسه، و أسفر الصبح إذا أضاء، سَفَرٌ مصدر باشد و سَفَرٌ مفعول کذَبَح و ذَبَح و نَقَضَ و نَقَضَ وجه مثل و شبه از آنجا است که ایشان ندانند که در توراّه چیست چنانکه خر نداند که بر پشت او چیست از آنچه در آن کتابها باشد و انشد ابو سعید الضریر:

زَوَامِلٌ لِلْأَشْعَارِ لَا عَلِمَ عِنْدَهُمْ بِمَضْمُونِهَا إِلَّا كَعَلِمِ الْآبَاعِرِ

لَعَمْرُكَ مَا يَدْرِي السَّمْطِيُّ إِذَا عَدَا بِأَسْفَارِهِ أَوْ رَاحَ مَا فِي السُّفْرَائِرِ (۱)

(بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) تقدیر آن است که بئس المثل مثل القوم. و گفتند تقدیر آن است که بئس القوم قوم هذبه صفتهم، و مثل صله باشد یعنی بد قومی اند قومی که این صفت دارند (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) و خدای تعالی کافران

(۱) شعرها را فراهم کرده از مضمون آن آگاه نیستند چنانکه حیوان بارکش نداند چون در

روز سفر کند یا در شب، در جوالهای بار او چیست.

راه بهشت نمایند آنکه گفت یا محمد (ﷺ) جواب ده این جهودان را که گفتند «نحن أبناء الله وأحباءوه» بگو: ای آنانکه جهود شده اید (إِنْ زَعَمْتُمْ) اگر دعوی میکنید که شما دوستان خدائید بیرون این مردمان که محمد است (ﷺ) و صحابه او (فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) تمنای مرگ کنید اگر راست گوئید در این دعوی برای آنکه مرگ باشد که شما را بسرای ثواب رساند و آنکس که این دعوی کند و راست گو باشد در این دعوی همه تمنای او آن باشد که از این زندان بجهد و بدان راحت پیوندد. چنانکه امیرالمؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه گفت «والله لاأبالي وقع الموت علي أم وقعت علي الموت» و چون آن ضربت رسید او را که دانست از دنیا بخواهد رفت گفت «فزت برب الكعبة» ظفریافتم بخدای کعبه برای آنکه بر یقین بود که چگونه می رود و کجا می رود.

آنکه حق تعالی خبرداد از ایشان که ایشان هر گز تمنای مرگ نکنند بآنکه ایشان کرده اند و بآن عمل که ایشان دارند (والله عليهم بالظالمين) و خدای تعالی عالم است به احوال کافران. ابوهریره روایت کرد که رسول (ﷺ) گفت هیچ کس از شما نباشد که تمنای مرگ کند اگر نیکوکار باشد و اگر بدکار برای آنکه اگر نیکوکار باشد بود که آن خیرزیاده کند، و اگر بدکار باشد بود که از آن توبه کند.

آنکه گفت که این جهودان جز از آنکه تمنای مرگ نکنند از مرگ گریزانند، ای محمد بگوی ایشان را که این مرگ که شما از او میگریزید او شما را ملاقی خواهد شد یعنی مقاربت خواهد بودن شما را با و «فاء» برای آن آورد که کلام متضمن است بمعنی شرط و جزا کانه قال سواء فررتم أو لاتفرّون (فإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ) قال زهير:

وَمَنْ هَابَ أَسْبَابَ التَّمَنِّيَا يَنْلُكُنَّهُ
(ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) پس شما را باخدای برند که او دانای نهان و آشکارست تاخبر دهد شما را بآنچه کرده باشید و جزا دهد شما را بآن.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ) آنکه خطاب کرد با مؤمنان گفت ای گرویدگان بخدای و رسول چون ندا کنند برای نماز. گفتند مراد بانگ نماز است که امام بدان بر منبر شود. بیانش خبرسایب بن یزید است که گفت رسول (ﷺ) را يك مؤذن بود و آن بلال بود بر درمسجد بانگ نماز بکردی چون رسول (ﷺ) بر منبر شدی و چون فرود آمدی قامت بگفتی، و نیز گفت درعهد ابوبکر و عمر خطاب هم چنین بودی و در

(۱) هر کس از اسباب مرگ بترسد نیز مرگ او را خواهد دریافت هر چند با نردبان تواند باسمان دست یابد.

عهد عثمان مردمان بسیار شدند و خانها از مسجد دور شد بفرمود تا روز آدینه بانگ نمازی دیگر بیفزودند، بانگ نماز اول بر پام سرائی که عثمان را بود بیازار، که آن را زورا گفتندی چون او بر منبر بنشستی بانگ نماز دوم باز بگفتندی « من يوم الجمعة » شاید که « من » تبیین را باشد و شاید که تبعیض را بود، و تقدیر آنکه وقت صلاة الجمعة و آن بعضی از روز باشد و گفتند « من » بمعنی « فی » است أي فی يوم الجمعة ، ومثله قوله ماذا خلقوا من الارض أي فی الارض ، وجمله قرءاءة جمع خواندند بدو ضمّه ، وأعمش بسکون خواند ، وهر دو لغت است، وجمعها جمع وجمعات . أبو عبیده و قرءاء گفتند قرآن بتثقیل آمد و سکون مقیس تر است در کلام عرب کطرف و طرفه و غرف و غرفه ، و قرءاء گفت بغیر او لغتی دیگر هست و هی جمعته که مزه و این لغت بنی عقیل است . و گفتند این لغت پیغمبر است ، و خلاف کردند در آنکه این روز را چرا جمعه خواندند ، قولی آن است که روایت کردند از سلمان که او گفت برای آن جمعه خواندند این روز را که خدای تعالی در این روز جمع کرد میان آدم و حوا ، و یک روایت دیگر هم از او گفت برای آنکه خدای تعالی خلق آدم را در این روز جمع کرد ، و گفتند برای آنکه خدای تعالی آفریدن چیزها در این روز تمام کرد پس مخلوقات در وجود مجتمع شدند در این روز ، و گفتند برای آنکه جماعات در این روز مجتمع شوند برای نماز ، و گفتند اول کسی که اُمّا بعد گفت کعب بن لوی بود . و اول کسی که روز آدینه را جمعه خواند کعب بن لوی بود ، و در جاهلیت این روز را عروبه گفتندی ، و هر روزی را در هفته نامی دیگر بود خلاف این نام که امروز هست ، و شاعر جمع کرده آنرا در دو بیت گفت :

أَوَّلُ مَلْءٍ أَنْ أَعِيشَ وَأَنْ يَوْمِي لَأَوْلَ أَوْ لَاهُونَ أَوْ جُبَارِ
أَوَّلِ التَّالِي دُبَارِ فَإِنْ أَفْتَنَهُ فَهَوْنَسَ أَوْ عَرُوبَةَ أَوْ شِيَارِ (۱)

و گفتند اول کس که این روز را جمعه خواند انصاریان بودند .

ابن سیرین گفت پیش از هجرت رسول ﷺ جماعتی اندک که بودند از مسلمانان با یکدیگر گفتند که جهودان را روزی هست که در او مجتمع می شوند ، و ترسایان را روزی هست . اگر ما نیز روزی اختیار کنیم که در آن روز عبادت بیفزائیم و شکر خدای کنیم روا باشد . آنکه گفتند جهودان را شنبه باشد ، و یکشنبه ترسایان را . ما عروبه اختیار کنیم و عروبه نام آدینه باشد در جاهلیت . مجتمع شدند بسرای سعد بن زراره او نماز کرد با ایشان دور کعت و برای ایشان گوسفندی بکشت . ایشان بیامدند و شبانگاه از آن بخوردند و کفایت بود ایشان را از اندکی که بودند پس برای اجتماع خود در این روز این روز را جمعه

(۱) اول نام یکشنبه است و ماهون دوشنبه تا شیار که شنبه است آخر هفته شمرده است .

خواندند (۱) خدای تعالی پس از آن این آیه فرستاد گفت این اوّل جمعه بود که در اسلام کردند و اوّل جمعه که رسول ﷺ کرد با أصحابش .

اهل سیر و تواریخ گفتند رسول ﷺ بقبا فرود آمد در آنوقت که هجرت کرد و آن روزی بود دوازده روز گذشته از ربیع الأوّل ، چاشتگاه بقبا فرود آمد تا بآدینه مقام کرد و آنجا شکل مسجدی بنا کرد ، از آنجا آدینه برگرفت و رو بمدینه نهاد به بنی سالم بن عوف رسید وقت نماز در آنجا بفرمود تا شکل مسجدی کردند و آنجا خطبه کرد و نماز آدینه کرد و آن اول خطبه‌ای بود که بمدینه کرد .

بدانکه نماز آدینه واجب است بشرائطی ، و از شرائط او آنست که امامی عادل باشد یا کسی از جهت او بنزدیک ما چون قاضی و امیری ، و بی‌امر امام درست نباشد (۲) . و مذهب ابوحنیفه و اوزاعی همچنین است ، و محمد بن الحسن گفت اگر امام بیمار شود یا بسفر شود یا بمیرد رعیت را باشد که امامی را تقدیم کنند تا نماز آدینه کند با ایشان ، و شافعی گفت از شرط نماز آدینه وجود امام نیست و نه امر او چون جماعتی حاضر شوند و نماز آدینه بجای آرند درست باشد ، و این مذهب مالک و أحمد است . و از شرائط وجوب او دیگر هفت کس است یا بیشتر چه اگر پنج باشند فریضه نبود سنت باشد . و شافعی گفت چهل مرد باید تا حاضر باشند و این قول أحمد و إسحاق است ، و مذهب ابوحنیفه و ثوری آنست که بچهار کس منعقد است سه کس باشند و چهارم امام ، و لیث و ابویوسف گفتند بسه کس که دو مأموم و سیم امام منعقد شود برای آنکه سه اقل جمع است .

حسن ابن صالح ابن حیی گفت بدو کس منعقد شود چون نماز جماعت ، و مالک رادر عدد مذهبی نیست . نماز آدینه واجب است بر اهل شهرها و اهل دیهها چون شرائط وجوب حاصل باشد . و شافعی هم چنین گفت ، و این قول عمر است و عبدالله عباس ، و از فقهاء مالک و أحمد و إسحاق . و ابوحنیفه گفت بر اهل سواد نماز آدینه واجب نیست ، و ابو یوسف گفت شهر آن

(۱) این گونه عمل گرچه بخصوص از شرع نرسیده بدعت و حرام نیست چون نماز خواندن و اجتماع و اطعام و شکرگزاری اصلا مطلوب است .

(۲) بیشتر علمای ما گویند اگرچه بی‌امر امام واجب معین نیست اما اگر مردم خود بخوانند صحیح است و در بسیاری از احادیث از ائمه اهل بیت تجویز آن بی حضور امام وارد شده است و چون کسی از علمای معتبر ما آنرا واجب معین ندانسته و در زمان معصومین اقامه آن معهود نبوده است تجویز را حمل بر تخیر باید کرد پس اگر مردم جمعه بخوانند مختارند و اگر ظهر بخوانند نیز مختارند .

باشد که در او بازار باشد وقاضی بود که در او حقوق ستاند ووالی که حدود راند ، واز شرائط ووجوب اودیگر آن است که از خانه آن کس تا بمسجد آدینه دو فرسنگ بود یا کمتر چون چنین بود نماز آدینه بر او واجب باشد ، و اگر بیش از دو فرسنگ بود واجب نباشد بر او حاضر آمدن ، و مذهب أبو حنیفه آنست که هر که خارج دروازه شهر باشد بر او واجب نبود حاضر آمدن . محمد بن الحسن گفت أبو حنیفه را گفتم بر اهل زبا را واجب است نماز جمعه ؟ گفت نه ! « زبارا دهی هست بقرب کوفه میان او و شهر خندقی است » (۱) شافعی گفت اگر آنجا باشند که آواز مؤذن بشنوند واجب است ایشان را حاضر آمدن بشرط آنکه مؤذن بلند آواز باشد و رو بیاد نباشد و بانگها ساکن باشد و مرد کر نباشد آواز منادی بشنود واجب باشد بر او حاضر آمدن و إلا واجب نباشد ، اگر حاضر آیند از دورتر تبرع کرده باشند و این مذهب أحمد است . و أوزاعی گفت اگر جائی باشد که بیایند و نماز بگزارند و شب بخانه رسند واجب باشد که حاضر آیند ، و اگر دورتر واجب نباشد . عطا گفت اگر برده میل باشند واجب باشد که حاضر آیند ، و اگر بیشتر باشد واجب نبود . زهری گفت اگر برشش میل باشد واجب باشد که حاضر آیند و اگر بیشتر باشد واجب نباشد و این مذهب ما است . ربیعہ گفت اگر بر چهار میل باشد واجب بود و اگر بیشتر نه ، لیث و مالک گفتند اگر بر سه میل باشد حاضر آیند واجب باشد ، و اگر بیشتر باشد واجب نباشد .

ووجوب نماز آدینه ساقط شود از نه کس : پیری پیر و طفلی کوچک و از زنان و کودکان و بندگان و مسافران و از نابینا و لنگ و بیمار و آنکه از خانه او تا جامع دو فرسنگ باشد بیشتر . جز آنکه اینان را همه بر جای خود نماز پیشین چهار رکعت لازم باشد ایشان را جز طفل را که بر او تکلیف نیست . و مذهب شافعی آن است که از پنج کس بیوفتد زنان و کودکان و بندگان و بیماران و مسافران . و بنزدیک أبو حنیفه از اهل سواد بیوفتد . و دریک شهر دو جای نماز آدینه نشاید کردن بنزدیک ما و شافعی . و محمد بن الحسن گفت روا باشد ، و أبو یوسف گفت آنکه روا باشد که شهر بردو جانب باشد و بهر جانبی مسجدی و امامی باشد و بنزدیک ما میان دو جامع باید تا سه میل باشد که یک فرسنگ بود یا بیشتر . و بنزدیک ما مستحب آنست که سنت نماز آدینه از پیش فریضه بگزارند جمله و آن بیست رکعت است ، چهار رکعت زیاده بر سنت دیگر روزها .

(۱) یا قوت در معجم البلدان گوید گمان میکند زبارا جائی باشد نزدیک کوفه و آنچه او گمان داشت

شیخ ابوالفتوح بیقین ذکر کرده است .

واضحتر امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که چون آفتاب بر آید شش رکعت کند ، و چون آفتاب گسترده شود شش رکعت دیگر کند ، و چون نزدیک زوال شود شش رکعت دیگر کند ، و چون زوال شود دور کعت زوال کند ، و چون زوال بیاضد فریضه کند . و در مذهب فقهاء نوافل چندان است که هر روز باشد . و از جمله سنت های مؤکده روز آدینه غسل است و جمله فقهاء هم این گفتند . و حسن بصری گفت واجب است و وقت او آنکه باشد که صبح بر آید تا بوقت زوال آفتاب ، و اگر پیش از صبح غسل کند مجزی نباشد از غسل آدینه إلا آنکه ترسد که متمکن نباشد از غسل در روز آدینه ، و جمله فقهاء را مذهب این است مگر اوزاعی که گفت پیش از صبح روا باشد همه کس را . و بنزدیک ما تقدیم شاید کردن بیک روز عند ضرورت .

و قراءت در رکعت اول الحمد خواند و سورة الجمعة ، و در دوّم الحمد خواند و سورة المنافقین مستحب این است ، و مذهب شافعی هم چنین است ، و مذهب ابوحنیفه آن است که هر چه خواهد بخواند ، و مالک گفت در اول رکعت الحمد خواند و سورة الجمعة ، و در دوّم الحمد خواند و سورة الغاشیه . خطبه شرط است در صحت نماز روز آدینه ، و این قول سعید جبیر و مذهب اوزاعی و ثوری و ابوحنیفه و اصحاب او ، و شافعی و حسن بصری گفتند بی خطبه درست باشد اما بر امام آن است که خطبه بر پای خواند إلا معذور باشد و شافعی هم این گفت .

و ابوحنیفه گفت اولتر آنست که قائم باشد اگر بنشیند بی عذر هم روا باشد . چون امام خطبه خواند بر مستمعان سخن گفتن حرام باشد چه آن دو خطبه بجای دور کعت است در بعضی روایات . و شافعی و ابو یوسف همین گفتند ، و ابوحنیفه گفت سخن گفتن مباح است چندان که امام پدید آید سخن گفتن حرام باشد تا امام از خطبه و نماز فارغ شود . چون در مسجد در آید و امام در خطبه باشد نشاید تا نماز کند و نه تحیت مسجد بل بنشیند و استماع خطبه کند ، و همچنین گفت ابوحنیفه و اصحابش و مالک و لیث سعد و شافعی گفتند تحیت مسجد بکند و آنکه بنشیند و خطبه شنود و این مذهب حسن بصری و ثوری و اسحاق و احمد است .

و کمتر آنچه در خطبه باشد حمد و ثنای خدای باشد ، و صلوات بر محمد و آل ، و چیزی از قرآن بخواند سورتی یا آیه خفیف ، و وعظ و زجر کند مردمان را ، آن چهار جنس است که کم از این نشاید ، و زیاده مستحب باشد ، و قول شافعی هم این است . و ابوحنیفه گفت از خطبه يك کلمه کفایت باشد اگر گوید الحمد لله یا الله اکبر یا سبحان الله یا لا اله الا الله کفایت باشد . ابو یوسف گفت و محمد چندان باید که نام خطبه بر او افتد . از شرط صحت خطبه طهارت است .

وشافعی را دراو دو قول است در جدید چنین گفت ، و در قدیم گفت بی طهارت روا باشد و این مذهب أبوحنیفه است . و نزدیک ما در نماز شام و خفتن و بامداد و پیشین و دیگر (۱) ، شب آدینه و روز آدینه سورة الجمعة خواندن مستحب است ، و فقهاء این تخصیص نکردند .

وشافعی گفت مستحب آن است که در نماز بامداد روز آدینه الحمد و سوره لقمان خواند و در رکعت دوم سوره هل ائی . روا باشد که امام خطبه کند آنکه که آفتاب و قوف کند در قطب آسمان ، پیش از زوال بانگ نماز بکند و خطبه بخواند و نماز بکند روا باشد ، برای آنکه اوّل وقت بنزدیک او عند ارتفاع النهار باشد . شافعی گفت خطبه نماز نشاید کردن إلاّ پس از زوال اگر تقدیم کند روا نباشد . اگر بانگ نماز بکند پیش از زوال خطبه و نماز پس زوال کند نماز و خطبه درست باشد بمنزله آنکس باشد که نماز آدینه کند بی بانگ نماز . و أبوحنیفه این گفت و مالک گفت خطبه پیش از زوال روا باشد و نماز روا نباشد إلاّ پس زوال . چون امام بر منبر بنشیند بر او نیست که سلام کند بر مردم و این مذهب ماست ، و أبوحنیفه و مالک همچنین گفتند . و شافعی گفت مستحب است او را که سلام کند . و بر امام نیست در خطبه التفات کند با دست راست و دست چپ ، و شافعی هم این گفت ، و أبوحنیفه گفت التفات مستحب است چنانکه در بانگ نماز . سخن گفتن مکروه است خطیب را و مردمان را و حرام نیست ، و شافعی را هم دراو دو قول است یکی چنانکه ما گفتیم و آن قول جدید است ، و قولی دیگر در قدیم آن است که حرام باشد این مذهب أبوحنیفه است و أصحابش و مالک و إسحاق و اوزاعی .

امام نماز آدینه شاید تا بنده باشد چون بشرائط امامت نماز باشد و اگر چه نماز آدینه بر او واجب نبود ، اما چون صالح باشد این کار را و این تکلف بکند روا باشد و أبوحنیفه و شافعی همین گفتند و مالک گفت روا نباشد . امام نشاید تا فاسق باشد أبوحنیفه و بیشتر فقهاء همین گفتند ، و شافعی گفت روا باشد . و کودک نابالغ باو نماز آدینه منعقد نشود ، و شافعی را دراو دو قول است : و در این باب مسائل بسیار است و این قدر کفایت است (فَاسَعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ) مفسران خلاف کردند . بعضی گفتند مراد بسعی نه تاختن است بل مراد تشاغل و رفتن است و کارها را کردن . چه اگر وقت باشد و بتأنی رود بسکینه و وقار اولتر بود جز آن است که بر اطلاق نتوان گفت برای آنکه خدای تعالی آن بندگان منادی بازبست ، و نداء منادی بر دو ضرب باشد اما پیش از وقت بود اعلام را ، و اما در وقت نماز بود حضور را . و چون نداء دوم باشد یا خود

(۱) پیشین نماز ظهر است و دیگر نماز عصر .

منادی یکبار ندا کند و اعلام ببانگ نماز در وقت جلوس امام بر منبر آن کس که این ندا شنود واجب است او را تاختن تا نماز از او فوت نشود. یا مستحب است تا خطبه از او فوت نشود چون داند که بدون تاختن بنماز رسد بر او واجب نیست تاختن، و جماعتی مفسران این سعی را بر مضمی و رفتن تفسیر دادند.

زهري روایت کرد از سالم از پدرش که گفت همیشه از عمر چنین شنیدم که فامضوا إلی ذکر الله و این قراءت اوست، و أعمش گفت از ابراهیم که عبدالله مسعود همچین خواند، و حسن گفت نه آن سعی بقدم است إنما بنیت و عمل است و بخضوع و خشوع. و قتاده همین تفسیر کرد گفت بالقلب لا بالعدو. شافعی گفت این سعی این جا عمل است یعنی کار بندید. الأتری إلی قوله «وأن ليس للانسان إلا ما سعى» أي ما عمل، و قوله «إن سعيكم لشتى» أي عملكم، و قوله «وإذا تولي سعي في الارض ليفسد فيها» أي عمل وقال زهير:

سعى بعدهم قوم لکى يذركوهم

فلسم يذركوهم لم يلاموا لم يالوا (۱)

قوله «إلى ذكر الله» سعيد بن المسيب گفت یعنی الى سماع الخطبه. بشتابید بسماع خطبه که در ذکر خدای باشد، و قيل إلی موعظة الامام، و قيل إلی الصلاة، و حمل کردن بر عموم أولیتر باشد (و ذروا النبیع) و بیع رها کنید، و معنی آن است که و شراء رها کنید جز که در بیع هر دو معنی هست و منه قوله «البيعان بالخيار ما لم يفترقا» مراد به بیعان با یع و مشتری است، و قال الأخطل:

و باع بنبيه بعضهم بخسارة و بعثت لذبيان العلاء بما لكا (۲)

مراد به بیع دوّم شراء است. و خلاف کردند در وقت تحریم بیع، بنزدیک ما آن وقت باشد که امام بر منبر بنشینند پس از بانگ نماز و پیش از بانگ نماز مکروه باشد. مذهب شافعی و عمر عبدالعزیز و عطاء و زهري همچین است. ربیعه و مالک و احمد گفتند چون آفتاب بزوال رسید بیع حرام شود اگر امام بر منبر بنشیند و اگر نه. و اگر بیع کند در وقت آنکه بیع منهی است در او، بیع درست نباشد بنزدیک ما، و ربیعه و مالک و أحمد هم این گفتند، و شافعی و عبیدالله

(۱) در مدح قومی گوید که دیگران هر چه کوشیدند مانند آنها شوند نشدند با آنکه تقصیر هم

نکردند.

(۲) پاره مردم فرزندان خویش را فروختند بزبان اما تو بمال خود بزرگی را برای قوم خود

ذبیان خریدی.

ابن‌الحسین العنبری گفتند بیع درست باشد آنان را که نماز آدینه بر ایشان واجب نیست ، و شافعی را مذهب این است . و مالک گفت حکم بنده در این باب حکم آزاد است در آنکه بیع او نیز درست نباشد .

و در نماز آدینه دو قنوت مستحب است یکی در رکعت اول پیش از رکوع ، و دوم در رکعت دوم پس از رکوع . و جمله فقهاء در این خلاف کردند (ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ) یعنی حضور شما بمسجد جامع برای سماع خطبه و گزاردن نماز شما را بهتر باشد اگر دانید .

أما فضل روز آدینه و ثواب او و ثواب حضور بمسجد جامع برای نماز آدینه ، در او اخبار بسیار آمد : منها قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ « الجمعة حج المساكين » گفت نماز آدینه حج درویشان است و جابر عبدالله أنصاری روایت کرد که هر که او سه نماز آدینه رها کند بی ضرورتی خدای تعالی مهر بردل اوزند و این را معنی خذلان بود . کعب بن مالک روایت کرد که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت باز ایستند این قوم که نداء نماز آدینه می شنوند و بنماز نمی آیند تا خدای تعالی با ایشان چند کار بکند : یا مهر بردل ایشان زند ، یا از غافلان بنویسد ایشان را ، یا از جمله اهل دوزخ کند ایشان را . و جابر عبدالله أنصاری روایت کرد که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی از روزهای آدینه بر منبر رفت گفت بدانید که خدای تعالی نماز آدینه بر شما واجب کرد فریضه مکتوب در این سال در این ماه در این روز در این مقام در این ساعت هر که رها کند در حیاة من واپس وفات من بامامی عادل « فلا جمع الله شمله » خدای شمل او را جمع مکناد و برکت مکناد بر او ، و او را حج مقبول نباشد ، و نه روزه ، و هر که توبه کند خدای تعالی توبه اش پذیرد . و عبدالله مسعود گفت : رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت همت کردم که مردی را بدارم تا نماز آدینه نکند و من نگاه کنم تا کیست که حاضر نمی آید بفرمایم تا خانها برایشان بسوزند .

سلمان فارسی گفت که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت که هر که او روز آدینه غسل کند و خویش را پاکیزه کند و طیبی که دارد بر خود کند و بنماز آدینه حاضر شود و چون امام حاضر آید گوش باو کند آنچه از میان این آدینه تا آن آدینه کرده است پیامرزند او را . عمران بن حصین روایت کرد از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که هر که او غسل روز آدینه بکند و چند ساعت بمسجد جامع شود گناهان او مکفر کنند آنکه که راه مسجد جامع بر گیرد ، و بهر گامی که بردارد بیست ساله عمل بنویسند او را چون از نماز آدینه فارغ شود جواز دهند او را بدویست سال عمل . أبو هریره روایت کرد که رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت هر که غسل آدینه بکند و پنج ساعت مانده بنماز (۱) بمسجد

(۱) از این حدیث معلوم میشود که ساعت بر حدی معین و مضبوط از زمان اطلاق میشود که قابل شمردن*

جامع شود همچنان باشد که شتری قربان کرده ، و هر که بچهار ساعت مانده رود همچنان باشد که گاوی قربان کرده ، و هر که بسه ساعت مانده رود همچنان باشد که گوسفندی قربان کند ، و هر که بدوساعت مانده رود همچنان باشد که مرغی قربان کرده ، و هر که بساعتی مانده رود چنان باشد که خایه مرغی قربان کرده . چون امام بیرون آید و خطبه خواند فرشتگان حاضر آیند و سماع خطبه کنند . انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت شب معراج که مرا با آسمان بردند در زیر عرش هفتاد شهرستان دیدم هر شهرستانی چندانی که این دنیای شما ، پر باز کرده (۱) از فرشتگان ، خدای را تسبیح و تهلیل میکردند ، و در تسبیح میگفتند که بار خدایا بیامرز آنان را که بنماز آدینه حاضر آیند ، بیامرز آنان را که غسل آدینه کنند .

أما فضل روز آدینه : أبوهریره روایت کرد از حضرت رسول ﷺ که گفت بهتر روزی که در او آفتاب بر آید روز آدینه است . خدای تعالی آدم را روز آدینه آفرید ، و روز آدینه بزمین فرستاد ، و روز آدینه وفات نمود ، و روز آدینه قیامت باشد ، و هیچ جانور نباشد والاخدای را تسبیح کند روز آدینه از آنکه که آفتاب بر آید ترس قیامت را الا جن و انس ، و در او ساعتی هست که هیچ مؤمن را اتفاق نیفتد دعای در آن ساعت کند الا اجابت یابد . و در او در روایت آمده است : يك روایت آنکه چون امام از خطبه فارغ شود و مؤذنان قامت می گویند و مردم صفها راست میکنند ، و يك روایت آنکه آن ساعت آخر روز است چنانکه نیم ساعت مانده باشد بسقوط قرص ، و گفتند چون يك نیمه فرو شده باشد .

انس مالک روایت کرد که یکروز رسول ﷺ بیگاه بیرون آمد چون بیرون آمد صحابه گفتند یا رسول الله امروز دیرتر بیرون آمدید حضرت فرمود که جبرئیل پیش من بود بر صورت زنی باجمال سفید روی و خالی سیاه بر روی ، گفت این هیئت روز آدینه است ، و آن روزی است که ترا و امت تورا در آن خیر بسیار است ، و جهودان و ترسایان خواستند که این روز ایشان را باشد ندادند ایشان را ، گفتم این نقطه سیاه چیست بر او ؟ گفت این ساعت اجابت

* بود به يك و دو سه و چهار و پنج چونکه اجزاء مطلق زمان چنین بحساب مضبوط نیست اما از روایات معلوم نمیشود که در زمان پیغمبر چه آلتی برای ضبط ساعت بکار برده میشد و احتمال قوی دارد که مانند سایر اقوام از صبح تاظهر را شش قسمت و ازظهر تا شب را شش قسمت میکردند و بوجه وحدس حدود آنرا مشخص میساختند و پنج ساعت قبل از نماز وقتی است که انسان پس از طلوع آفتاب از خانه بیرون میآید لذا در حدیث از پنج شروع کرده است که اول زمان امکان خروج پس از غسل میباشد .
(۱) یعنی پر شده از فرشتگان .

است که دعاء کردن در این وقت مقرون با جابت شود. و اگر این حاجت روا نشود در دنیا ذخیره کند آنرا برای او در روز قیامت، و مکاره از او بگردانند. این روز بهترین روزها است بنزدیک خدا، و أهل بهشت او را روز مزید خوانند. گفتم یا رسول الله مزید چه باشد؟ گفت در بهشت وادئی است فراخ، خاک او از مشک سفید. چون روز قیامت باشد بفرماید تا کرسی از زر بنهند آنجا و پیغمبران خدای بیایند و بر آن کرسی نشینند، و صدیقان و شهیدان و مؤمنان پیرامن ایشان بنشینند. خدای تعالی گوید بندگان را که حاجتی که دارید بخواهید. گویند بار خدایا رضای تو خواهیم. خدای تعالی گوید راضی شدم، دیگر حاجتی خواهید؟ هر کس آرزوی خود بخواهد خدای تعالی بدهد ایشان را اضعافاً مضاعفة، آنکه بدهد ایشان را آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد و بردل هیچ آدمی نگذشته باشد. آنکه خدای تعالی گوید نه وعده شما انجامز کردم و نعمت بر شما تمام کردم و این محل کرامت من است؟ آنکه هر کس با غر فیه خود شود تا دیگر روز آدینه آنجا حاضر شوند. من گفتم یا جبرئیل غر فیه های ایشان از چه باشد؟ گفت از لؤلؤ سفید و از یاقوت سرخ و زمرد سبز درها بر او گشاده و جوی ها در آن روان و هر کس با جفت خود حاضر.

انس مالک روایت کرد از رسول ﷺ گفت شب آدینه و روز آدینه بیست و چهار ساعت است (۱) در هر ساعتی خدای را سیصد هزار آزاد کرده باشد از آتش دوزخ، و رسول ﷺ گفت خدای تعالی را در دُرّی است مجوّف در بهشت که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب دیده نیست چون روز آدینه باشد خدای تعالی گوید سخن گوی! او گوید: «قد أفلح المؤمنون من أمة محمد ﷺ» که بر ذکر خدای معتکف باشند و فرائض او گذارند، آنکه فرشته را بفرستد بگور من تا گوید بشارت باد تو را که خدای تعالی را در روز آدینه سه نظر باشد بامت تو در هر نظری شصت هزار گناه کار را بپامزد.

عبدالله عباس گفت چون روز آدینه باشد خدای تعالی بفرماید تا منبری بردار بیت المعمور بنهند و فرشتگان کروی حی حاضر آیند، و جبرئیل بانگ نماز کند، و میکائیل امامت کند و فرشتگان در قفای او نماز کنند چون فارغ شوند جبرئیل گوید بار خدایا ثواب این بانگ نماز بمؤذنان امت محمد دادم، و میکائیل گوید ثواب این امامت با ما مان دادم، و فرشتگان

(۱) چنانکه گفتیم ساعت بمعنای محدود و مشخص در زمان پیغمبر (ص) معروف بود و با اصطلاح منجمان

اینگونه ساعات را که روز دوازده و شب دوازده ساعت باشد باقطع نظر از کوتاهی و بلندی شب و روز ساعات معوجه خوانند اما آلت تعیین ساعت نزد آنان حدس و تخمین بود.

گویند ثواب این نماز بنماز کنندگان امت محمد دادیم . حق تعالی گوید بر من سخاوت می کنید و من اولیترم بچود و کرم ، گواه کردم شما را که گناه کاران امت محمد بیمارزیدم . آنگه پراکنده شوند تا آدینه دیگر .

أبوذر غفاری روایت کند که رسول ﷺ گفت که چون روز آدینه باشد خدای تعالی فرشتگان را بفرستد با قلم‌های زر و کاغذهای سیم بیایند بر در مسجد ها بایستند و نام آنان که بمسجد آدینه می آیند می نویسند . چون هفتاد مرد را نام بنویسند گویند اینان بعد آن هفتاد کس اند که موسی برگزید از امت خود . آنگه فرشتگان در میان صفا شوند و تفقد کنند آنان را که حاضر نباشند گویند فلان کجاست ؟ گویند بیمارست گویند خدا یا شفایش ده که او نماز آدینه پبای دارد . گویند فلان کجاست ؟ گویند بسفر است فرشتگان گویند خدا یا سلامتش بازرسان که صاحب جمعه است . گوید فلان کجاست ؟ گویند بمرد گویند خدا یا بیمارز او را که نماز آدینه پبای داشت . انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی فرشتگان را فرماید تا شب آدینه درهای آسمان ها را بگشایند خدای تعالی اطلاع کند بمؤمنان اهل زمین بهری در نماز باشند و بهری خفته ، گوید من جزا دم هر کسی را در خور عمل نماز کنان را و خفتگان را ، چون آخر شب باشد یکبار دیگر اطلاع کند همچنان یابد ایشان را گوید از شأن من بخل نیست من ایستادگان را بیمارزم و خفتگان را بایشان بخشیدم .

عبدالله عباس گفت در بهشت حوری است نام او لعبة فضل او در حسن بردیگران چندان است که فضل ماه برستارگان . چون روز آدینه باشد حور عین فرود آیند و بر کرسی های در و جواهر گران بهاء بنشینند و تسبیح و تهلیل می کنند تا آنگه که مردم از نماز دیگر فارغ شوند ، و نوری از زیر عرش پدید آید گویند ای رضوان این چه نور است ؟ گوید که این لعبة است اومی آید و هفتاد حور بر راست حلی او بر گرفته ، و هفتاد حور از چپ او حلال بر گرفته و هفتاد از پیش او معمره بردست عود میسوزند و هفتاد از پس او می آیند گیسوی او بردست گرفته بیاید او بر سریری نشیند و آن سریری باشد از نور (۱) و آواز بردارد بتسبیح و تهلیل تا بنماز دیگر . چون نماز دیگر بکنند برخیزد و جامه ازساق براندازد آن حوریان گویند جامه بساق فرو کن که اگر اهل دنیا بر حسن تو مطلع گردند همه از شوق بمیرند . آنگه

(۱) اگر گوئی چگونه از نور جسمی توان ساخت که بدن انسان بر آن قرار گیرد گوئیم شاید ابدان انسان در بهشت از همان جنس نور و بلطافت آن باشد که چون بر آن نشینند فرو نیفتند و شاید هم آن ثقل که از خواص اجسام است در این جهان در اجسام آخرت یافت نشود .

گویند ما را بگوی تا تو کرائی؟ گوید من آن بنده را که اول کسی او در مسجد شود روز آدینه و آخر او بیرون آید، و چون بخانه آید عادت او این باشد که دیگر آدینه همچنین کند. و در حکایت گفتند مردی بود عادت داشت که بمسجد جامع حاضر شدی با جماعت دوستان جای معین نماز کردند یکی دو نوبت حاضر نیامدی یکی از آن دوستان این بیت بنوشت و باو فرستاد:

تَرَكْتَ الْمَسْجِدَ النَّجَامِعَ وَ التَّرْكَ لَهُ رِيْبَةٌ

فَلَا نَافِلَةَ تَأْتِي وَلَا تَشْهَدُ مَكْتُوبَةٌ

وَ أَخْبَارِكَ تَأْتِينَا عَلَي الْأَعْلَامِ مَقْلُوبَةٌ

وَ إِنْ زِدْتَ مِنَ الْغَيْبَةِ زِدْنَاكَ مِنَ الْغَيْبَةِ (۱)

یکی از جمله ابناء دنیا این بیتها بندیدم خود نوشت روز آدینه:

يَوْمُ فَرَاغٍ وَ دَعَا

الْيَوْمُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ

فَهَلْ تَرَى أَنْ تَجْمَعَهُ (۲)

وَ شَمَلْنَا مُفْتَرِقٌ

آن مرد جواب بنوشت:

سُبْحَانَ مَنْ قَدْ رَفَعَهُ

الْيَوْمُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ

فَهَلْ تَرَى أَنْ تَدْعَهُ (۳)

وَ الشَّرْبُ فِيهِ خِفَةٌ

و لا آخر فيه:

يَوْمٌ عَلِيٌّ خَبِرُهُ

يَوْمٌ جَلِيٌّ أَثَرُهُ

جَلٌّ لِعَمْرِي خَطِرُهُ

سَاعَاتُهُ مَرُّ جَوْهَرُهُ

يُقْضَى وَ رَبِّي وَ طَرُهُ (۴)

طُوبَى لِمَنْ وَافَقَهَا

(۱) مسجد جامع را ترک کردی و ترک مسجد موجب تهمت است نه برای نافلة میائی نه برای واجب و اخبار تو نزد ما میآید به پرچم های سرنگون شده اگر از ما بیش از این غایب شوی بیشتر غیبت تو خواهیم گفت.

(۲) امروز جمعه است روز بی کاری و راحتی و جمعیت ما پریشان، آیا میخواهی آنرا سامان دهی؟

(۳) امروز جمعه است منزله است خداوند که قدر آنرا بلند کرده می نوشیدن در آن وقاحت است آیا

نمیخواهی آنرا ترک کنی.

(۴) روزی است نشان آن آشکار و خبر آن بلند آوازه در ساعات آن امید رحمت و شأن آن بزرگ

است خوش آنکه آن ساعات را دریابد سوگند پیرو کارمن که حاجتش روا شود.

(فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ) الله تعالی چون بیع پیش نماز محظور کرد بقره « ذروا البیع » گفت آن حجر چندان است تا نماز بکردن چون نماز گزارده باشید اگر خواهید در زمین پراکنده شوید ، و این لفظ اگر چه صورت امر است مراد باواباحه است ، و مثله قوله « فاذا حللتم فاصطادوا » یعنی اگر خواهید ، و بعضی فقهاء گفتند امر از پس حظر اقتضاء اباحه کند و اطلاق حظر (۱) و این مذهب بیشتر متکلمان است در اصول الفقه با آنکه مذهب ایشان چنان است که اگر حظر مقدم نباشد بر آن امر آن امر واجب بود . و مذهب درست آن است که حکم امر چون از پس حظر آید هم آن حکم دارد که بی حظر باشد اگر مبتداء بر وجوب بود یا بر ندب یا بروقف همان حکم دارد و تقدّم حظر را در تغییر حکم او اثر نیست . و دلیل بر صحت این مذهب آنست که امر دلیل آنچه کند برای امری کند که راجع باو بود ، چون صیغه متغیّر نیست بعد الحظر باید تا حکم او متغیّر نباشد ، خصوصاً بنزدیک آنان که امر را گویند لصیغه و صورته . دیگر آنکه تحریم عقلی از تحریم سمعی مؤکد تر است چون دانستی که می شاید که از پس حظر عقلی آید و اقتضای وجوب کند چرا نشاید که از پس حظر سمعی آید و اقتضاء وجوب یا ندب کند . دیگر آنکه بیشتر آنچه در این باب هست آن است که اقتضای اطلاق حظر (۱) کند و اطلاق حظر چنانکه با اباحه باشد بوجوب و ندب هم باشد .

أما آنچه گفتند ما در قرآن چنین یافتیم وجدان را بی دلیلی حکمی نباشد آن نه بظاهر ورود دانیم بآدله دیگر دانیم . دیگر آنکه این مسلم نیست برای آنکه خدای تعالی می گوید « ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الہدی محلّہ » و حلق مباح نیست بل عبادت است . (و ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) و طلب کنید از فضل خدای تعالی یعنی روزی او . گفتند این نه طلب دنیا است مراد سنتی مرغّب است از عیادت بیماری و تشییع جنازه و زیارت برادری . حسن بصری گفت و سعید جبیر مراد طلب علم است . و روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که او گفت « و ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يَوْمَ السَّبْتِ » (و اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً) و ذکر خدای کنید بسیار (لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ) تا همانا فلاح یابید « و اذا رأوا تجارة - الایه » جابر عبد الله انصاری گفت سبب نزول آیت این بود که روزی از روزهای آدینه ما بارسول نماز میکردیم کاروانی در آمد و آواز طبل بر آمد مردم نماز بریدند و برفتند ، بهری بطلب بازرگانی و بهری بنظاره لهو و آواز طبل ، تا با رسول نماندند مگر دوازده نفر مرد . خدای تعالی این آیه فرستاد .

(۱) اطلاق حظر یعنی برداشتن حرمت .

(وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا) گفت چون لهو و بازی بینند یا تجارتی آنجا شتابند و تورا رها کنند بر پای ایستاده در نماز . حسن بصری گفت و ابومالک که سالی در مدینه قحطی بود و غلائی ، دحیه بن خلیفه بتجارت شام بود درآمد و زیت داشت و رسول ﷺ بر منبر خطبه میکرد . چون آواز طبل بر آمد بشتافتند و رسول را رها کردند و با رسول جزاندگی نماندند رسول ﷺ گفت بدان خدائیکه مرا بحق بخلق فرستاده که اگر جمله شما بمبايعه رفته بودید از این وادی آتشی بر آمدی و همه را بسوختی . مقاتلان گفتند دحیه بن خلیفه الکلبی از جمله بازرگانان شام بود و چون از آنجا بمدینه آمدی هر چه اهل مدینه را بدان حاجت بودی با خود آوردی ، و چون آمدی بی بازار مدینه فرود آمدی عند أبحار الریت ، و آن جائی است در بازار مدینه و طبل بزدی و رسول ﷺ بر منبر خطبه میکرد و مردم بشتافتند و بمبايعت مشغول شدند تا با رسول ﷺ اندکی ماندند . رسول فرمود که در مسجد چند کس ماندند ؟ گفتند دوازده کس . گفت اگر جمله رفته بودندی و این جماعت باز نه ایستادندی ، از آسمان سنگ بباریدی بر شما . خدای تعالی این آیت فرستاد .

عبدالله عباس بروایت کلبی گفت که هشت کس بیش نماندند . قتاده و مقاتل گفتند این معنی سه بار بکردند برای آمدن کاروان و هر سه بار اتفاق افتاد که جمعه بود . مجاهد گفت برخاستندی و بر شتر نشستندی بتجارت و بلهو رفتندی (۱) و در نماز آدینه خلل کردندی خدای تعالی این آیت فرستاد در حق ایشان گفت چون تجارتی بینند یا لهوی کنند . مراد به لهو طبل است که کاروانیان زدندی ، و گفتند عادت چنان بودی که چون کاروانیان آمدی باستقبال کاروان رفتندی با طبل ، و گفتند مراد بلهو آنستکه در عروسها که بودی دف و طبل زدندی « انفضوا إلیها » پراکنده شدند بآنجا و کنایت بتجارت بود و اگر چه او بعد المذکورین است برای آنکه أهم الأمرین او است و بعضی گفتند « وتر کوك قائم علی المنبر » و ترا بر منبر بر پای ایستاده رها کنند . عبدالله مسعود را پرسیدند که رسول ﷺ خطبه آدینه نشسته خواندی یا بر پای؟ گفت نمی خوانید « وتر کوك قائمًا » ؟ ('قل') بگو یا محمد (ﷺ) آنان را که چنین میکنند که آنچه نزدیک خداست از منافع و لذات و ثواب آخرت بهتر است از این لهو و بازی و از این تجارت که شما برای آن نماز رها میکنید (واللہ خیر الرزقین) و خدای تعالی بهترین روزی دهند گانست .

(۱) اگر تجارت عطف بر لهو نشده بود توهم این میشد که این گونه طبل زدن ها حرام است .

سورة المنافقون

این سوره مدنی است ، و یازده آیت است ، و صد و هشتاد کلمه است ، و هفتصد و هفتاد و سه حرف است . روایت کند زرّ حبیش از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که سورة المنافقین بخواند از نفاق بری شود إن شاء الله تعالی و تقدّس .

سورة المنافقون مدنیة وهی احدی وعشرة آیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشناینده مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ

هنگامیکه بیایند تورا منافقان گویند گواهی میدهیم که تو هر آینه فرستاده‌ی خدائی و خدا میداند که تو هر آینه

لِرَسُولِهِ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۲) إِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً

بینمراوئی و خدا گواهی میدهد آنکه منافقان هر آینه دروغ گویندند فراگرفتند قسم‌هایشان را سپری

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا

پس باز میدارند از راه و دین خدا بدرستی که ایشان بد است آنچه بودند که میکردند این سبب آنست که ایشان گرویدند

ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۴) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ

پس کافر شدند پس مهر نهاد خدا بر دل‌هایشان پس ایشان نمی‌فهمند و چون بینی منافقان را بشکفت آرد تورا

أَجْسَامِهِمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خِشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَخْسِبُونَ

جسمهایشان و اینکه سخن گویند گوش میکنی بسخن ایشان گویا ایشان چوبهای پشت بدیوار نهاده اند گمان میکنید

كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ الْعَادُوُّ فَاحْذَرُوا هُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتُمْ

هر فریادی که بر آید بر ایشان هلاک‌کننده ایشان است ایشان دشمنند پس حذر کن ایشان را کارزار کند ایشان را خدا چگونه

يُؤْفَكُونَ (۵) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا

برگردانیده میشوند و چون گفته شود مرا ایشان را بیا ئید تا طلب آمرزش کند برای شما بینمبر (ص) خدا به پیچند

رُؤُسَهُمْ وَرَأْيَتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۶) سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ

سرهایشان را و به بینی آنها که اعراض کنند و ایشان گردن کشانند یکسان است برایشان اگر استغفار کنی مرا ایشان را یا

لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۷)

استغفار میکنی برای ایشان هرگز نمی‌آمرزد خدا مرا ایشان را بدستیکه خدا هدایت نمی‌کند گروه بدکاران را

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا

ایشان آنانند که می‌گویند نفقه نکنید و طعام ندهید آنکه نزد رسول (ص) خدا باشد تا اینکه متفرق شوند

وَاللَّهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۸) يَقُولُونَ

و مر خدا راست خزانه‌های آسمانها و زمین و لیکن منافقان نمی‌فهمند که روزی با خداست می‌گویند

لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَاللَّهُ الْعَزِيزُ

اگر باز گردیم بسوی شهر مدینه هر آینه بیرون کنند عزیزتر از آن خوارتر را و برای خداست عزت

وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَاللَّكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

و برای فرستاده او و برای گروهندگان و لیکن منافقان نمی‌دانند ای آنانکه گروهیدند

لَا تُهْلِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ

باید مشغول نسازد شما را ماهای شما و نه فرزندان شما از یاد خدا و هر که بکند این کار را

فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰) وَ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِي

پس آن گروه ایشان زیان کارانند و نفقه کنید از آنچه روزی دادیم شما را پیش از آنکه بیاید

أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ

یکی از شما را مرگ پس میگوید پروردگارا چرا مهلت ندادی تا مدت نزدیک پس تس تصدیق کنم

وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱) وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ

و باشم از جمله شایستگان و هرگز تأخیر نکند هیچ نفسی را چون آمد وقت آن و خدا

خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (★)

آگاهست با آنچه میکنید

قوله تعالی (إِذَا جَاءَكَ اللَّهُ مُبَافِقُونَ - الْآیَه) خدای تعالی در این سوره ذکر منافقین کرد و سیرت و طریقت ایشان را، خبر داد رسول ﷺ را از آنکه ایشان خواستند گفتن و کردن پیش از آنکه کردند و گفتند، تا علم معجز باشد رسول را ﷺ گفت چون بتو آیند منافقان گویند ما گواهی میدهیم که تو رسول خدائی. آنکه گفت که خدا داند که تو رسول اوئی و خدای داند که منافقان دروغ میگویند. اگر گویند چگونه گفت که خدای گواهی میدهد که ایشان دروغ گفتند و ایشان گفتند که ما گواهی میدهیم که تو رسول خدائی و این راست است دروغ نیست؟ جواب آن است که گوئیم دروغ نه این است که « إِنَّكَ لِرَسُولِهِ » دروغ آن است که ایشان در این گفتار و گواهی که میدهند اذ دل و اعتقاد نمیگویند بزبان میگویند بظاهر این می گویند در دل خلاف این دارند آنکه گفت :

(اِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً) ایشان سوگند را سپر خود کرده اند، و هر گاه که ایشان را کاری پیش آید که پرده ایشان در آن دریده خواهد شد بسوگند دفع آن بکنند چنانکه مرد کارزاری آفات خویشتن بسپر دفع کند (فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) از راه خدای اعراض می کنند و دیگران را باز میدارند (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) ایشان بدکاری است که می کنند .

(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا) این برای آن است که ایشان ایمان آوردند یعنی بزبان « ثم كفروا » پس کافر شدند یعنی خود کافر بودند . برای آنکه بیان کردیم که ارتداد مؤمن بنزدیک ما باطل است (فَطُبِّحَ عَلَى قُلُوبِهِمْ) مهر نهادند بر دل ایشان، و این عبارت است از آنکه ایشان ایمان نخواهند آوردن، از ایشان ایمان نخواهد آمدن چون کار مهر بر نهاده (فَهَمْ لَا يَفْقَهُونَ) ایشان نمی دانند .

(وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ) چون بینی تو ایشان را (تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ) عجب دارد تو را تنهای ایشان . عبدالله عباس گفت عبدالله اُبی سلول مردی بود جسیم و تناور و نیکو صورت فصیح زبان . چون او سخن گفتی رسول ﷺ شنیدی از بلندی آواز او . آنکه گفت صورتند بلامعنی (كَأَنَّهُمْ خَشْبٌ مُسْتَنْدَةٌ) پنداری که ایشان چو بهاند برهم نهاده بدیوار گذاشته . آنکه وصف بددلی ایشان کرد گفت (يَحْسَبُونَ كُلَّ صِدْقَةٍ عَلَيْهِمْ) پندارند که هر آواز که بر آید برایشان است (هُمُ السَّعْدُ) ایشان دشمنانند بر حقیقت از ایشان حذر کن (قَاتِلَهُمُ اللَّهُ) بکشاد ایشان را خدای (أَنْتَى يُؤْفَسِكُونَ) ایشان را کجا می گردانند و چگونه می گردانند . کسائی و أبو عمرو و أعمش خواندند «خشب» بتسکین شین و این اختصار

أبو عبیده است گفت برای آنکه در کلام عرب اسمی نیابی که برون فعله باشد آنکه جمع او علی وزن فَعْل بود بدو ضمه انما یکون فَعَلَه و فَعْل کَبَدَنَه و بُدُن و راویان این کثیر و عاصم در این مختلف اند . گفتند مردی بنزدیک ابن سیرین آمد گفت من در خواب دیدم که خشب در کش گرفته بودم گفت پندارم که تو از اهل این آیتی که خدای میگوید « کَأَنَّهُمْ خَشْبٌ مُسْنَدَةٌ » .

(و إِذَا قَبِيلَ لَهْمٌ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ) چون گویند ایشان را بیاید تا رسول خدای ﷺ برای شما استغفار کند و آمرزش خواهد (لَوْ وَرَأَوْهُمْ) سرها به پیچند و روی بگردانند و اظهار کراهت کنند . نافع و یعقوب بروایت روح و مفضل خواندند « لووا » بتخفیف و او از ثلاثی مجرد ، و باقی قرءاءت شدید و او من التفعیل (و رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) و بینی ایشانرا که برمی گردند از آنچه ایشان را بیان دعوت کنند « وهم » و احوال است ، در آن حال که ایشان متکبر و مترفع باشند .

(سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ - الْآيَةُ) گفت راست است بر ایشان اگر استغفار کنی و اگر نکنی که خدای تعالی ایشانرا نیامرزد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ) خدا هدایت ندهد فاسقان را براه بهشت ، و مراد باین فاسقان منافقان اند .

مفسران گفتند این آیات در عبدالله اُبی سلول منافق آمد و اصحاب او ، و قصه او چنان که اهل سیر گفتند این بود که رسول ﷺ شنید که بنوالمصطلق مجتمع شدند بر حرب او و قاتل ایشان حارث بن ابی ضرار بود پدر جویری که زن رسول ﷺ بود . چون رسول ﷺ خبر یافت از ایشان بیرون شد بروی ایشان ، ایشان را بر سر آبی دید از آبهای ایشان که آنرا مریسع گفتند از ناحیه قدید بساحل . چون دو لشکر روی بهم آوردند و کارزار در پیوستند بنوالمصطلق بهزیمت برفتند و جماعتی را بکشتند از ایشان بسیار . رسول ﷺ زنان و کودکان ایشان را ببردگی آورد و مالهای ایشان بغنیمت برگرفت و مردی را از جمله مسلمانان مجروح بکردند من بنی کلب بن عوف بن عامر نام او هشام بن ضبابه ، مردی از انصاریان او را مجروح بکرد از قوم عباده بن الصامت بغلط که پنداشت که از جمله کافران است ، مردم در آن بودند عمر خطاب را مزدوری بود از بنی غفار نام او جهجاه بن سعید ، او میآمد و اسبی از آن عمر در دست گرفته بسر آب آمد با مردی خصومت افتاد او را نام سنان الجهنی بود حلیف بنی الخزرج چون خصومت میان ایشان سخت شد جهنی آواز داد یا معشر الانصار و غفاری آواز داد یا معشر المهاجرین مردی از مهاجر بیاری جهجاه شد نام او جعال ، عبدالله اُبی گفت بر طریق استهزاء

ای جمال تو اینجائی؟ او عبدالله را جواب داد سخت، او گفت صبر است مرا تا به مدینه آیم که ترا خود از گرسنگی چندان آید که تورا خصومت یاد نیاید آنکه روی بقوم خود کرد و گفت این آن است که بدست خود کرده‌اید بخود اگر شما فضلۀ طعام بایشان ندادی امروز خصومت نکردندی و منافره و مفاخره نکردندی باما، ولكن مثل ما با اینان چنان است که گفته‌اند «سَمَنُ كَذْبِكَ يَا كُذِّبَكَ» سگت را فربه کن تا تورا بخورد، اگر با مدینه شویم عزیزان ما ذلیلان را بیرون کنند، بعزیز خود را خواست و بذلیل رسول خدای را ﷺ و اصحاب او را، و در جمله قوم او زید ارقم حاضر بود و او کودک بود او را گفت بعزیز خود را خواستی و بذلیل رسول خدای را ﷺ أنت والله الذلیل القلیل المنقص، و محمد ﷺ في عز من الرحمن و مودة من المسلمین ذلیل و قلیل توئی از قوم خود رانده اما محمد ﷺ در عزت است از خدای تعالی و در دوستی مسلمانان، و الله که پس از این سخن که گفתי میان ما و تو دوستی نباشد. عبدالله گفت خاموش باش که من بازی می‌کردم، زید ارقم برفت و رسول ﷺ را بگفت این حدیث و عمر حاضر بود. گفت یا رسول الله دستور باشد تا گردش بزیم. رسول ﷺ فرمود که شاید که جماعتی مسلمانان در او بسته‌اند اگر چه او بس کس نیست، عمر گفت یا رسول الله اگر نخواهی تا ما بکشیم او را یکی از انصاریان را بفرمای یاسعد معاذ را یا محمد سلمه را یا عباد بشیر را یا یکی از اینان او را بکشند. رسول ﷺ گفت شاید مرا این کردن که مردمان گویند محمد اصحاب خود را می‌کشد، ولیکن بگو تا آواز رحیل در دهند تا برویم، و این وقتی بود که عادت نبود که رسول ﷺ در آن وقت رحیل کردی، و غرض آن بود تا مردم این حدیث رها کنند، کس فرستاد و گفت این سخن تو گفته‌ای؟ او سوگند خورد که از این معنی هیچ نگفته‌ام و زید دروغ می‌گوید. و عبدالله در میان قوم شریف بود. جماعتی از انصاریان که حاضر بودند گفتند یا رسول الله او پیر ماست و سید و شریف ما و مردی عاقل است قول کودک بر او نشاید شنیدن. و همانا این کودک نیک نشنیده باشد، و حدیث او فهم نکرده باشد و او را در آن سهو است. رسول ﷺ آن عذر قبول کرد و این حدیث در میان انصاریان فاش شد و از همه جوانب روی درزید نهادند بملامت، و گفتند دروغ بر مرد پیر بزرگواری نهادی. و زید را عمی بود عم او را گفت بیش از این نکردی که رسول خدای ﷺ تورا دروغ زن کرد و مردم را بر خویشتن بیرون آوردی و زید از حدیث پشیمان شد و شرم زده و متشور و پیش رسول ﷺ نمیرفت و رسول ﷺ گفت بارها بر نهید تا برویم مردم بار بر نهادند و در وقتی گرم گاه بر نشستند و صحابه در راه آمدند، اسید حصین بیامد و گفت یا رسول الله در

وقتی رحیل فرموده و عادت تو چنان نبود؟ گفت یا اسید نشنیدی آنچه صاحبان گفته است یعنی عبدالله اُبی؟ گفت چه گفته است؟ گفت میگویند چون با مدینه شویم عزیزان ذیلان را بیرون خواهند کرد، اسید گفت یا رسول الله که باشد که او این گوید؟ عزیز توئی و ذلیل او است، و اگر تو خواهی که او را بیرون کنی میتوانی ولیکن مدارا کنی یا رسول الله و حلم کار بند که والله که تودر وقتی آمدی بمدینه که قوم او برای او تاجی ساختند تا درسراو نهند بریاست و تقدیم، چون تو آمدی آن کار از آن بگشت، او چنان میداند که آن ملک تو بسته‌ای از او، و این حدیث بپسرش رسید عبیدالله بن عبدالله بن اُبی، او برخاست و پیش رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله اگر فرمائی تا سرش بپوشم و پیش تو آرم و همه قبیله خزرج دانند که از من مراعات کننده‌تر پدر را، و بارتر نیست پدر در میان ایشان، و لکن چون با کار دین رسید در دین مدافعه نیست، و اگر لابد او را بخواهی کشتن تا من تولای این کنم چه نباید که تو دیگر کس را بفرمائی تا او را بکشد، آنگه مرا دل بار نبرد که کشنده پدر خود را بینم پس بردست من خطائی رود که مستحق دوزخ باشم، رسول ﷺ گفت لابل با او بساز و با او صحبت نیکو کن و بعشرت و نکوئی بسر بر.

آنگه رسول ﷺ آن روز رفت و آن شب و بر دیگر روز تا چاشتگاه که آفتاب گرم شد و مردم رنجور شدند. آنگه فرود آمدند از ماندگی بیفتادند و بختند و رسول ﷺ از برای آن کرد تا مردم از سر حدیث عبدالله اُبی بروند، آنگه نماز دیگر بر گرفت تا بجائی فرود آمد که آنرا بقعاء گویند بالای بقیع بادی سخت برخاست و مردم رنجور شدند. و شتری ازان رسول ﷺ گم شد و این در شب بود و رسول ﷺ گفت مترسید که این باد سخت برای آن است که یکی از بزرگان کافران بمرده است در مدینه. گفتند یا رسول الله آن کیست؟ گفت رفاعه بن تابوت، یکی از جمله منافقان گفت عجب از عهد (ﷺ) که ما را خبر می‌دهد از غیب و آنکه در مدینه چه حادث شد و نمیداند که شتر او که گم شد کجا است، چرا وحی خیر نمیدهد او را. جبرئیل علیه السلام آمد و او را خبر داد از گفتار منافقان و آن شتر که کجاست، رسول ﷺ صحابه را گفت که من دعوی نمیکم که غیب دانم و من آنچه گویم از اخبار غیب جز بوحی نکویم جبرئیل آمد و مرا خبر داد از گفتار این منافقان و از خبر ناقه، مرا گفت در فلان شعب زمام او در شاخ درختی در پیچیده است برفتند همچنان بود که گفته بود. بگرفتند ناقه را پیش رسول الله ﷺ آوردند و منافق ایمان آورد، چون با مدینه رفتند رفاعه بن تابوت و هو رفاعه بن زید بن تابوت احد بنی قینقاع فرمان یافته بود، و از جمله رؤسای جهودان

بود کهنی و ملاذی بود منافقان را ، چون رسول ﷺ بمدینه آمد زید ارقم در خانه بنشست بشرم و خجالت آن سخن که رفته بود او را با عبدالله اُبی ، خدای تعالی این سوره فرستاد و تصدیق زید و تکذیب عبدالله اُبی . چون این سوره آمد رسول ﷺ گوش زید بگرفت و گفت یا زید خدای تعالی این سوره در تصدیق تو فرستاد چون بدر مدینه عبدالله اُبی از پس بود پسرش بیامد و راه بگرفت بر او گفت والله که رها نکنم که در مدینه روی الا بفرمان رسول خدای . و مردم می گذشتند و در مدینه میشدند ، گفت والله که رها نکنم که در مدینه روی تا بر خویشتن ندا نکنی که ذلیل توئی و عزیز رسول خداست و صحابه او . عبدالله اُبی کس فرستاد بشکایت او به رسول ﷺ رسول ﷺ کس فرستاد گفت رها کن او را تا در مدینه آید رنجه اش مدار . گفت چون فرمان رسول آمد منقادم فرمان او را ، رها کرد تا بمدینه رفت روزی چند بر آمد نالنده شد و بمرد ، در نالندگی او را گفتند چند آیت سخت در حق تو آمد پیش رسول ﷺ رو تا برای تو استغفار کند سر به پیچید گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم و گفتید نماز کن کردم ، و گفتید زکاة بده دادم چیزی دیگر نماند جز آنکه حج را سجده کنم خدای تعالی این قصه که گفتیم در شأن او در این سوره انزل کرد و منها قوله « و اذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله - الايات الى قوله - و لكن المنافقين لا يفقهون » .

قوله (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ) گفت می گویند یعنی منافقان اگر ما بمدینه رویم (لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ) و این در وقت آن گفتند که از غزاة بنی المصطلق باز گشته بودند و ایشان قبیله ای بودند از هذیل (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ) خدای تعالی بجواب ایشان گفت عزت خدای راست بقهر و غلبه و رسول او راست باظهار دین او بر دیگر ادیان ، و مؤمنان راست بنصرت و ظفر بر کافران . اما منافقان این معنی را در نمیابند زیرا که نظر نمیکنند .

و گفتند عزت خدای تعالی راست بولایت فی قوله « هنالك الولاية لله الحق » و عزت رسول ﷺ راست بکفایت فی قوله « انا كفيناك المستهزئين » و عزت مؤمنان راست بعلو و رفعت فی قوله « وانتم الاعلون ان كنتم مؤمنين » و گفتند عزت خدای بر بوبیت است ، و عزت رسول به نبوت ، و عزت مؤمنان بعبودیت .

و روایت کردند که حضرت صادق جعفر بن محمد صلوات الله و سلامه عليه گفت « من مثلي و رب العرش معبودي » چون من کیست و خدای عرش معبود من است « من مثلي و أنت لي » چون من کیست و تو مرائی . گفتند عزت خدای پنج چیز است : عزت ملك و بقاست ، و

عزّت عظمت و کبریاست ، و عزّت بذل و عطا ، و عزّت رفعت و غنا ، و عزّت جلال و بها و عزت رسول ﷺ پنج است : عزّت سبق و ابتداء ، و عزّت اذان و نداء ، و عزّت تقدیم قدم صدق بر انبیاء ، و عزّت اختیار و اصطفا ، و عزّت ظهور بر اعداء ، و عزت مؤمنان پنج است نیز : عزّت التأخیر ، و معنی او آن است که ترا بازپس داشته تاتو بر قصه و حال همه کس واقف شوی و کسی بر حال تو مطلع نشود با آنکه مؤخری سابقی ، باحترام سابقی بایام لاحق ، بیانش قوله تعالی «نحن الآخرون السابقون» دوم عزّت تیسیر بیانیه قوله تعالی «ولقد یسرنا القرآن للذکر» . و تبشیر فی قوله «وبشر المؤمنین بأن لهم من الله فضلاً کبیراً» و عزّت توقیر بیانیه قوله «وأنتم الأعلون» . و عزّت تکثیر بیانیه قوله «وأنتم أكثر الامم» (یا ایها الذین آمنوا لا تلهیهم أموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله)

آنکه خطاب کرد با مؤمنان بر سبیل موعظه و نصیحت گفت : ای گرویدگان نباید تاشما را مشغول کند مالها و خواست هاتان و فرزندان از ذکر خدای . مفسران گفتند مراد بذکر خدای نماز پنج گانه است بیانیه قوله «رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله» (وَمَنْ یَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) هر که این کند زیان کار باشد یعنی اشتغال بمال و فرزندان از ذکر خدای و نماز بهای داشتن باز دارد . برای آنکه این فوت شود از او و آن یا بدست نیاید یا منقرض شود و فانی گردد ، آنکه تحریر کرد ایشان را بر نفقه اموال گفت :

(وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ) و نفقه کنید از آنچه ما شما را روزی دادیم پیش از آنکه مرگ یکی از شما رسد او تأسف خورد و گوید (رَبُّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي) ای هلا آخرتني بار خدایا چرا مرا تأخیر نکردی تا بوقتی نزدیک ، و بعضی گفتند «لا» در لولا صلّه است و تقدیر آنست که لو آخرتني إلى أجل قريب بار خدایا اگر مرا تأخیر کردی بأجلی نزدیک من صدقه دادمی . و قول اوّل درست تر است لقوله (فَأَصْدَقَ) این «فاء» در جواب یکی از شش چیز فعل مضارع را بنصب کند باضمار آن ، و این جا استفهام است یعنی تا من صدقه دادمی (وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ) و از جمله صالحان بودمی . گفتند مراد بصلاح ایمان است برای آنکه آیت در منافقان است چون بدر مرگ رسد تمنای زندگی کنند و تأخیر أجل برای ایمان و بعضی دیگر گفتند آیت در شأن مؤمنان است و مراد به صلاح حج است . ضحاک و عطیه روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت هیچ کس نباشد که استطاعت دارد و حج نکند إلاّ و چون بدر مرگ رسد تمنای رجوع بادنی کند . گفتند اتق الله یا ابن عباس که این معنی در حق کافران آمده است گفت من باین قرآن بر شما خوانم . آنکه این آیت بخواند الی قوله :

«فاصدق» ، «أى فاصدق» و «أكن من الصالحين» ، «أى من الحجاج» تا من زكاة دهم و حج كنم . جمله قراءه أكن خواندند بجزم مگر أبو عمرو كه او خواند و أكون بواو ، و نصب نون عطفأ على قوله «فاصدق» ، أبو عمرو را گفتند چرا و او در مصحفها نیست گفت از كتابت بيوفتاد چنانكه بيوفتاد فى قولهم كلمن و الاصل كلمون ، و قراءه گفت در بعضى مصاحف عبدالله مسعود دیدم كه «فقولا له قولاً لينا» فقلا نوشته بود و او در كتابت نبود در قراءت بود، و وجه قراءت عامه قراءه آن است كه «وَأَكُن» جزم است على محل «فاصدق» كه او را چون فاء از او بيفكنند مجزوم باشد هلا تَأْتِنَا فتحدَّثْنَا ، و چون فاء نباشد تحدَّثْنَا آنچه بر او عطف بود هم مجزوم باشد نصب بر لفظ باشد و جزم بر محل ، و على هذا قول الشاعر :

فَأَبْلَوْنِي بَلِيَّتِكُمْ لَعَلِّي أَصَالِحُكُمْ وَأَسْتَدْرِجُ سَوِيًّا (۱)

(وَأَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا) خدای تعالی جواب داد ایشان را گفت خدای تأخیر نکند هیچکس را چون اجل ایشان و وقت مرگشان فراز آید (وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) خدای تعالی عالم است بآنچه شما میکنید .

سورة التغابن

این سوره مکی است الا يك آیت وهی قوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ - الايه» و این سوره هشتمه آیت است، و دو بیست و چهل و يك كلمه است ، و هزار و هفتاد حرف است ، و روایت است از عبدالله عمر از حضرت رسول ﷺ كه او گفت هیچ فرزند نباشد كه از مادر بزاید و الا پنج آیت بر بندهای سراو نوشته باشد . اُبی كعب روایت كرد از رسول ﷺ كه گفت هر كه سورة التغابن بخواند خدای تعالی مرگ فجأة بازدارد ان شاء الله تعالی از او .

سورة التغابن مدنیة و هی ثمانی عشرة آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ

تسبیح میکند مرخدار آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مراراست پادشاهی و مراراست حمد و او

(۱) شماكار خوش بكنید یعنی كار خوب و شاید من باشما صلح كنم و نزدیک سازم شما را .

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ وَاللَّهُ

بر هر چیزی تواناست اوست آنکه آفرید شما را پس بعضی از شما کافر و بعضی از شما گرونده و خدا

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳) خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ

بآنچه میکنید بینا است آفرید آسمانها و زمین را براستی و تصویر کرد شما را پس نیکو کرد

صَوَّرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۴) يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ

صورتهای شما را و بسوی اوست بازگشت میداند آنچه در آسمانها و زمین است و میداند آنچه پنهان دارید

وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۵) أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا

و آنچه آشکارا کنید و خدا داناست بحقیقت آنچه در سینه‌هاست آیا نیامد شمارا خبر آنانکه کافر شدند

مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ

پیش از این پس چشیدند عقوبت کارشانرا و مرایشانراست شکنجه دردناک این بسبب آنستکه بود که

تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا

میآید ایشانرا فرستادگان نشان بامعجزه‌های روشن پس گفتند آیاراه مینماید مارا پس کافر شدند و روی گردانیدند

وَ اسْتَعْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۷) زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّنْ يُبْعَثُوا

و بی‌نیاز است خدا و خدا بی‌نیاز ستوده است گمان کردند آنانکه کافر شدند اینکه هرگز برانگیخته نشوند

قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ

بگو ای محمد آری قسم پیروردگارم که البته مبعوث میشوید پس هرآینه خبردار میشوید بآنچه کردید و این بر خدا

يَسِيرٌ (۸) فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۹)

آسانست پس بگروید بخدا و فرستاده او و روشنی آنکه فرستادیم ما و خدا بآنچه میکنید آگاه است

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا

روزی که جمع کند شما را برای روز جمع کردن اینست روز زیان کردن و هر که بگردد بخدا و بکند کار شایسته

يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

بیوشاند از او بدیهای او را و در میآورد او را در بهشت‌ها که میرود از زیر آنها نهرها جاویدانند در آن همیشه

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۰) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ

اینست دستکاری بزرگ و آنانکه کافر شدند و تکذیب کردند بآیات ما آنها اند یاران آتش جاویدانند

فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۱) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ

در آن و بد بازگشتی است نرسد هیچ مصیبتی مگر بفرمان خدا و کسیکه میگوید بخدا راه نماید خدا

قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ

دل او را و خدا بهر چیزی داناست و فرمان برید خدا را و فرمان برید پیغمبر (ص) را پس اگر روی گردانید

فَأِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۳) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

پس جز این نیست که بر فرستاده ماست رسانیدن ظاهر خدائی که نیست خدائی جز او و بر خدا پس باید توکل کنند

الْمُؤْمِنُونَ (۱۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْهِجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ

گروندگان ای آنانکه ایمان آوردید بدرستی که بعضی از زنان شما و فرزندان شما دشمنانند برای شما

فَاخْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۵)

پس حذر کنید از ایشان و اگر درگذرید و ببوشید آنرا و بیامرزید پس بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۶) فَاتَّقُوا اللَّهَ

جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما آزمایشند و خدا نزد اوست مزدی بزرگ پس بترسید از خدا

مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ

آنچه توانید و بشنوید و فرمان برید و نفقه کنید بهتر است مرئوسهای شما را و هر که نگاهداشته شد حرص بخل

نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۷) إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ

نفس او پس آنکروه ایشانند رستگاران اگر قرض دهید خدا را قرضی نیکو زیاده کند آنرا برای شما

وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ (۱۸) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (★)

و خدا جزا دهنده و شکرپذیر است بردبار داننده نهان و آشکار غالب درست کردار .

قوله تعالى (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) قدیم جل جلاله گفت

تسبیح می کند خدای را جل جلاله هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است بر آن تأویل که

گفتیم (له الملك) پادشاهی او راست هم از روی خلق وهم از روی تصرف چون با اول او آفرید

و در میانه تصرف او راست بتغییر و تبدیل و زیاده و نقصان و بآخر او فانی خواهد کردن، ملک او

را باشد . و نیز حمد و شکر او راست چه جمله نعمتها و منافع بامر او است و هیچ نعمت نیست الا

اصل آن نعمت از اوست و مضاف باو است یا بخود یا بواسطه دیگری و او بر همه چیزی قادر است و توانا .

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ) او آن خدا است که بیافرید شما را و اخراج کرد شما را از عدم در وجود بنقدیری هر کدام نیکوتر (فَمِنْكُمْ كَافِرٌ) آنکه ابتدای کلام دیگر مستأنف کرد گفت از شما باشد که مؤمن بود، و باشد که کافر بود . بیان کرد که ایمان و کفر متعلق است به بنده چه حوالت باو کرد و اضافت باو کرد ، و این آیت دلیل است بر بطلان قول مجبیره که گفتند ایمان و کفر بنده بخدای است و مثال آیت « وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي » حوالت خلق بخدای و مشی حوالت بما همچنین در این آیت خلق حوالت بخدای و کفر و ایمان حوالت بما ، و أدلته عقل بر این معنی از آفتاب روشن تر است و آیات محکم باو ناطق ، و قوله « فطره الله التي فطر الناس عليها » و قوله ﷺ « كل مولود يولد على الفطرة فأبواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه » گفت هر کودک که زایند به فطرت و خلقت زایند و گفتند بر فطرت اسلام زاید، مادر و پدر او را جهود و ترسا و گبر بکنند .

و رسول ﷺ گفت که خدای تعالی گفت « خلقت عبادی کلهم حنفاء » من بندگان خود راهمه بر مسلمانی آفریدم ، و ابوسعید خدری گفت « فمنکم کافر » یعنی کس باشد که همه عمر کافر باشد بعاقبت مؤمن باشد ، و کس باشد که همه عمر مؤمن باشد بعاقبت کافر شود ، و این قول بازپسین بر قاعده ماراست نیاید (۱) الا علی تأویل . ضحاک گفت از شما کس هست که کافر است در سر مؤمن است در علانیه ، چون منافقان ، و هست که در سر مؤمن است و در علانیه کافر ، و این اصحاب تقیه اند چون عمار یاسر و مانند او .

عطاء بن ابی رباح گفت هست از شما که کافر است بخدای ، بستاره مؤمن ، و هست از شما که مؤمن است بخدای و کافر بستاره . زجاج گفت: فمنکم کافر بأن الله خالقه . معنی آن است که از شما کس هست که کافر است بآنکه خدای خالق اوست ، و کس هست که مؤمن است بآنکه خدای خالق اوست و این ظاهر آیت است و آیت جز آنکه دلیل است بر بطلان قول مجبیره دلیل است بر بطلان قول معتزله فی المنزلة بین المنزلین ، برای آنکه خدای تعالی خالقان را بر این جمله دو صنف نهاد إمامؤمن و إمام کافر . قول بآنکه این را صنف دیگری هست قولی باشد خارج قرآن . دلیل دیگر قوله (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) گفت خدای بآنچه شما میکنید

(۱) چون ما معتقدیم مؤمن کافر نمیشود .

عالم است . حواله عمل باما کرد و خطاب در این باخلق است که مکلفند از کافر و مؤمن . آنکه گفت :

(خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ) گفت آسمان و زمین بیا فرید بحق نه بیاطل یعنی نه بعثت کرد، برای غرض صحیح آفرید ، و مثله قوله « وما خلقنا السماء والارض وما بينهما باطلا » (وَصَوَّرَكُمُ) بنگاشت شمارا و نیکو نگاشت . عجب قول آنکه گفت در تصویر نیکو کرد و در تقدیر زشت، بوقت خلق فی أحسن تقویم، بوقت حکم فی أفتح التحکیم (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ) و باز گشت همه خلقتان با او است . این أدله قادری است ، پس از این بیان عالمی کرد و گفت : (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) داند آنچه در آسمانها و زمین است هیچ بر او پوشیده نشود و داند آنچه در سر* دارید و آنچه در آشکار کنید (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) و خدای دانا است بآنچه در دلها است . آنکه در تذکیر گرفت و یاد داد احوال گذشته گان را تا معتبر شوید گفت :

(أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا) گفت نیامد بشما خبر آنانکه کافر شدند پیش از شما ، و التقدير من قبلکم . چون مضاف إليه بیفکنند از او او را بنا کرد بر ضم* کقوله «لله الأمر من قبل ومن بعد ، (فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ) و بال و گرانی عاقبت کار خود بچشیدند (وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و ایشان را عذابی باشد سخت دردمند . آنکه علت عذاب ایشان بگفت تا کسی گمان نبرد که برایشان ظلم رفت .

(ذَلِكَ) آن عذاب برایشان برای آن آمد که ایشان را رسولان بیامدند با بیانات و دلالات و علامات، ایشان از سر جهل و طریق تعجب گفتند (أَبَشَرُ يَهُودَ وَنَنَا) آدمیانند که ما را هدایت میدهند و راه مینمایند و توقع آن کردند که پیغمبران ایشان فرشتگان باشند (فَكَفَرُوا) بدین سبب کافر شدند و این سببی بود که بایست که باین سبب بایمان نزدیک شوند . چه اگر پیغمبر ایشان نه از بشری بودی ایشان را باو إلف نبودى و باو رام نبودندى و مستأنس نشدندى باو ، حق تعالی بحکمت اختیار کرد آنچه کرد (وَ تَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ) پشت بر کردند بر گردیدند و خدای تعالی از ایشان مستغنی و بی نیاز است (وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) و خدای بی نیازست و پسندیده .

(زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا) آنکه گفت دعوی کردند این کافران که ایشانرا برنخواهند انگيختن و زنده نخواهند کردن (قُلْ) بگو ای محمد (بَلَىٰ وَرَبِّي)

بخدای من قسم میکنم و سوگند می‌خورم که شمارا برانگیزند . آنگه خبر دهند شما را بآنچه کرده‌اید از نیک و بد ، و جزا دهند شمارا بر آن . و این بر خدای آسان است آنگه امر کرد ایشان را و فرمان مجدد کرد برایشان بایمان گفت :

(فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ) ایمان آرید بخدا و پیغمبرانش و بآن نور که خدای تعالی فرستاده است ، و آن قرآن است برای آتش نور خواند که خلقان را بآن هدایت کنند در ظلمات کفر چنانکه بنور هدایت کنند در ظلمات مسافت (وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ) و خدای بآنچه شما می‌کنید دانا است . آنگه تهدید کرد ایشان را بأحوال و احوال قیامت گفت : (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ) یاد کنید آن روز که جمع کنند شمارا برای روز جمع یعنی روز قیامت ، عامه قرآء خواندند « یجمعکم » بیاء اعتباراً بقوله « فآمنوا بالله » و قوله « واللّٰه بما تعملون خبیر » و یعقوب خواند نجمکم بنون اعتباراً لقوله « والنور الذی أنزلنا » (ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابِنِ) آن روز تغابن است ، و تغابن تفاعل باشد ازغبن و آن فوت حظ و مراد باشد . و ابوهریره روایت کرد تفسیر این آیت از رسول ﷺ که او گفت هیچ بنده‌ای نباشد از محسن و مسیء ، دوزخی و بهشتی و إلا روز قیامت حسرت خوردند و تغابن ، بد کردار بآنکه چرا بد کرد ، و نیکوکار بآنکه چرا بیشتر نکرد (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا) هر که او ایمان آورد بخدای و عمل صالح کند او را بهشت هائی بود که در زیر درختان او جویها میرود . مدنیان و شامیان خواندند در این سوره و در سوره طلاق « نکفر » و « ندخله » بنون ، و باقی قرآء بیاء (خالدين فيها ابدًا) در آنجا مخلد و جاویدان و مؤبد باشند (ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ) آن ظفری بزرگوار است .

(وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا) گفت و آنان که کافر شدند و آیات من دروغ داشتند (أُولٰٓئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ) ایشان اهل دوزخ باشند (خالدين فيها) در آنجا مخلد و جاویدان باشند (وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ) و بدجائی است آنجا .

(ما أصاب من مصيبةٍ إلاّ بإذنِ الله) آنگه بر سبیل تسلی و دل خوشی أصحاب مصائب گفت هیچ مصیبت نرسد شمارا إلاّ بفرمان خدای تعالی ، یعنی آنچه بخدای تعلق دارد از مرگ و بیماری و سختی و تنگی ، و قيل : بعلم الله ، و چون إذن را بعلم تفسیر کنند عام شود فعل خدای و جز آن در او داخل بود . ابوظبیان گفت مصحفها بر علقمة بن قیس عرض می‌کردم باین آیت رسیدم گفتم چه معنی دارد؟ گفت معنی آن است که هر کس را مصیبتی رسد از قبل خدای

تعالی . چون داند که صلاح او در آن است رضا دهد و تسلیم کند فهدا معنی قوله (يَهْدِي قَلْبَهُ) دلش را هدایت دهد یعنی توفیق رضا و تسلیم، ابوبکر و راق گفت معنی آن است که هر که ایمان آورد عند نعمت و بداند که آن از فضل خدا است دل او را هدایت دهد بشکر ، و هر که ایمان آورد نزد شدت و بداند که او عدل است از خدای تعالی دل او را هدایت دهد بصبر و رضا . قرآء در او خلاف کردند عامه قرآء خواندند «بهد قلبه» بفتح یاء و باء ، و این اختیاراً بوعبیده است ، و ابوحاتم و سلمی خواندند «بهدی قلبه» بضم یاء و باء بر فعل مجهول، و طلحة بن مصرف خواند «نهد قلبه» بنون و فتح باء علی التعظیم، و عکرمة خواند «بهد قلبه» بهمزة و رفع باء من الهدء و هو السكون ، دلش ساکن شود. بعضی دیگر گفتند بهدا قلبه بتخفیف همزه من الهدوء أيضاً (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) و خدای تعالی بر همه چیزی عالم است (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) گفت طاعت دارید خدای را و رسول ﷺ را (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ) اگر برگردید و پشت بر فرمان خدای کنید (فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) بر پیغمبر ما آن است که پیغام برساند و بیان کند .

(اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) آنکه گفت خدای تعالی آن است که بجز او خدائی نیست (وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) و بر خدای تو کُل کنند مؤمنان .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمِنَ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ) آیت در شان قومی آمد که خواستند هجرت کنند دوستی زن و فرزند و اسباب و اموال دامن ایشان گرفت . چون خواستند که هجرت کنند خویشان و فرزندان او گفتند بخدای بر تو که مکّه را رها کنی و زن و فرزند و مال ، و آنجا بی خانمان و مسکن و محتاج باشی و ما بر فراق تو صبر نداریم و با تو نمی توانیم آمدن ، بهری رارقتی پدید آمدی مقام کردند و هجرت نکردندی . خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت از فرزندان شما و مال هاتان هست که دشمن شما است ، و «من» تبعیض را باشد .

عطاء یسار و عطاء خراسانی گفتند آیت در عوف بن مالک الأشجعی آمد و او خداوند اهل و فرزندان و مال بود هر که که او خواستی تا هجرت کند و بمدینه رود بگریستندی و او دل تنگ شدی و گفتندی ما را بمکّه رها میکنی و مایی تو چگونه باشیم او را تقصیری میافتاد در هجرت . خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت ایشان دشمن شما اند بآنکه شما رامنع میکنند از طاعت . خدای تعالی فرمود (فَأَحْذَرُوا) حذر کنید از ایشان یعنی حذر کنید از آنکه قبول کنید از ایشان اینچنین حدیث ها . آنکه گفت (وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَنَّفَحُوا وَتَتَفَرَّوْا) اگر عفو کنید و بیامرزدید . گفتند برای آن گفت که ایشان منع هجرت کردند آنکه پس از مدتی

که پیامدندی آنان که در هجرت برایشان مقدم بودندی فقه آموخته بودندی اینان از اهل و فرزندان که منع کرده بودند از هجرت عقوبت کردندی . خدایتعالی گفت باینهمه اگر عفو کنید ایشانرا و بیامرزید و عقوبت نکنید ایشانرا که خدای عزوجل " آمرزنده است و بخشاینده است پیامرزد شما را و ببخشاید .

(إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ) مالها و فرزندان شما فتنه اند و امتحان و آزمایش شما اند حمل کنند شمارا بر نا بایست و شمارا معصیت فرمایند و از عبادت بازدارند و بر کسب حرام حمل کنند و منع حق فرمایند. بعضی علماء گفتند «من» تبعیض در عداوت آورد و در فتنه نیاورد برای آنکه مال و فرزندان همه کس را دشمن نباشند ، ولیکن همه کس را فتنه باشد و دل مشغول دارند . از اینجاست که عبدالله مسعود گفت مگوئید اللهم إني أعوذ بك من الفتنه برای آنکه هیچکس نباشد از شما که گرفتار نباشد بزن و فرزند و مال ، چنین گوئید اللهم إني أعوذ بك من مضلات الفتن . بریده اسلمی گفت یکروز رسول ﷺ بر منبر خطبه میگرد حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله وسلامه علیهما در آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده ، امام حسین ﷺ را پای بدامن بر آمد رسول ﷺ خطبه را ببرید از منبر بزیر آمد و ایشانرا بر گرفت و بر دران مبارک خود نشانند بر منبر ، آنکه گفت صدق الله تعالی حیث قال « إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ » دلم بار نداد که این کودکان را بر نگرتمی . آنکه پاسر خطبه رفت (وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ) بنزد خداست مزد بزرگ .

(فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ) گفت از خدا بترسید چندانکه توانید و قول آنکسی که گفت این آیت منسوخ است بقوله « اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ » خطا است برای آنکه جمع توان کرد میان هر دو آیت (وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا) بشنوید و اطاعت دارید (وَأَنْفِقُوا خَيْرًا) ای مالا برای آنکه خیر بمعنی مال آمده است فی قوله « کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت إن ترک خیراً » ای مالا برای این وجه کلام بر ظاهر خود باشد و محتاج نباشد بحذفی . قولی دیگر آنکه در آیت محذوفی هست والتقدير الا نفاق خیر لا نفسکم تا نفقه شما را به باشد ، و مثله قوله انتهوا خیراً لکم یعنی یکن الانتهاء خیراً لکم (وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) و هر کس که او را نگاه دارند از بخل نفس ، خود ایشان ظفر یافتگانند .

(إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) گفت اگر قرضی دهید بخدای تعالی قرض نیکو مضاعف بکند برای شما و بیامرزد شما را (وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ) و خدای بسیار سپاس است و بردبار و دانای نهان و آشکار است و عزیز غالب و محکم کار است .

سورة الطلاق

این سوره مکی است عدد آیات او دوازده است ، ودویست وچهل وهشت کلمه است ، وهزار و بیست حرف است. ابوامامه روایت کرد از ابی کعب که هر که او سورة الطلاق بخواند بر سنت رسول ﷺ وفات یابد إن شاء الله تعالی و تقدس .

سورة الطلاق مدنیة وهی اثنتا عشرة آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ

ای پیغمبر برگزیده چون طلاق دهید زنان را پس طلاق دهید ایشان را مروت عدت ایشان و بشمارید عدته را

وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ

و برسید از عذاب خدا پروردگار شما بیرون نکنید ایشان را از خانه هایشان و بیرون نروند مگر اینکه بیایند

بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ

بکار زشت آشکار و این احکام حدهای خداست و هر که درگردد از حدهای خدا پس بتحقیق ستم کرد نفس خود را

لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (۲) فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ

نمیدانی تو تا شاید خدا تازه کند بعد از این کاری را پس چون برسند زنان بمدت خودشان پس نگاه دارید ایشان را

بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ

به نیکی یا مفارقت کنید ایشان را به نیکی و گواه گیرید دو کس را عادل از شما و بیای دارید گواهی را برای خدا

ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ

این مذکورات پند داده شود بآن هر که باشد که بگردد بخدا و روز آخر و هر که بترسد از عذاب خدا میگرداند

لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (۳) وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ

مر او را جای بیرون شدن و روزی میدهد او را از جایی که گمان ندارد و کسیکه توکل کند بر خدا پس او

حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۴) وَ الَّتِي

بس است اورا بدرستی که خدا رساننده کار خود است بتحقیق که گردانید خدا مر هر چیزی را اندازه و آن زنان که

يَسْتَسْنَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْنَ وَ

نومید شدند از حیض از زنان شما اگر شك دارید پس عده ایشان سه ماه است و آن زنان که حیض نشدند و

أُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ

صاحبان حمل ها عده آنها اینست که بنهند بارشان را و هر که بترسد از خدا میگرداند مر اورا از کارش

يُسْرًا (۵) ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ

آسانی را آنچه مذکور شد حکم خداست که فرستاد اورا بسوی شما و هر که پرهیز کرد از عذاب خدا میوشاند

عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمَ لَهُ أَجْرًا (۶) أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ

از او بدیهایش را و بزرگ سازد برای او مزد را ساکن گردانید ایشانرا از آنجا که ساکن شدید از

وُجْدِكُمْ وَ لَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمِلٍ فَأَنْفِقُوا

وسع طاقت شما ورنه مرسانید مطلقا تا تنگ گردانید برایشان و اگر باشند خداوندان بار پس نفقه کنید

عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أَتَمَرُوا

برایشان تا بنهند بار خود را پس اگر شیر دهند برای شما پس بدهید ایشانرا مزدها شان را و فرمان پذیر باشید

بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَرِّضُوا لَهُ أُخْرَى (۷) لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ

میان خود به نیکی و اگر سخت گیری کنید پس زود باشد که شیر دهد فرزندان را زن دیگر باید نفقه دهد صاحب مال

مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا

از مال خود و هر که تنگ کرده شد بر او روزی او پس باید نفقه کند از آنچه داد اورا خدا تکلیف نکند خدا نفسی را

إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا (۸) وَ كَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ

مگر آنچه عطا کرد اورا زود باشد که بگرداند خدا بعد دشواری آسانی را و بسا از اهل دهی که سر باز زدند

عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَا بِهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نَكْرًا (۹)

از فرمان پروردگارش و پیغمبران او پس حساب کنیم او را حسابی سخت و عذاب کنیم اهل آن قریه را عذابی زشت

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا (۱۰) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا

پس بچشند عقوبت کارشان را و بود سرانجام کار ایشان زیانکاری آماده کرد خدا برای ایشان شکنجه را

شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۱) الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ

سخت پس بترسید از خدا ای خداوندان خردها آنانکه گرویدند بتحقیق که فر فرستاد خدا بسوی شما

ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

ذکر را بینمبری را که میخواند بر شما آیتهای خدا را که روشن کننده اند تا بیرون کند آنانکه گرویدند و کردند

الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ

کارهای شایسته از تاریکیهای کفر بسوی روشنی ایمان و هر که بگردد بخدا و بکند کار شایسته در میآورد او را

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ

بهشتها که میرود از زیر آنها جویها که جاوید باشند در آن همیشه بتحقیق که نیکو گردانید خدا برای او

رِزْقًا (۱۲) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ

روزی را خدائی که آفرید هفت آسمان را و از زمین مانند آن آسمانها فرود میآید فرمان خدا

بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا *

میان آسمانها تا بدانند بدرستیکه خدا بر هر چیزی تواناست و بتحقیق خدا فرا رسیده بهر چیزی از روی علم .

قوله تعالى (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ - آيَةٌ) خدای تعالی در این آیت

خطاب کرد با رسول ﷺ و مراد او و امت لقلوله « إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ » و روایت کرده اند که

عبدالله عباس گفت نزل القرآن بآيائك أعني واسمعي يا جاره ، و گفتند تقدیر آن است که یا

أيتها النبي قل لأمتك إذا طلقتم أي عهد (ﷺ) امت خود را بگویی که چون زنان را طلاق

خواهید دادن و بر این قول رسول ﷺ خارج باشد از خطاب و خلاف نیست که حکم رسول ﷺ

در طلاق حکم امت است ، و طلاق در شرع عبارت است از تخلیه زن بحل عقد نکاح بلفظ طلاق

بآن لغت که باشد ، یا بکنایه علی خلاف بیننا و بین الفقهاء ، و بنزدیک ما طلاق واقع نباشد إلا^۱ باین لفظ و بکنایه واقع نباشد اما فراق حاصل شود بچیزهای دیگر جز طلاق چون ارتداد و لعان و خلع و فسخ نکاح و الرِّدِّ بالعیب . و طلاق را شرایطی هست که بی آن واقع نشود از آن جمله لفظ است و عزم است بر طلاق و آنکه زن پاکیزه بود پاکیزگی که در او مقاربت واقع نشده باشد ، و بحضور دو گواه باشد . چون اینجمله شرایط حاصل بود يك طلاق رجعی واقع شود و مرد مالك مراجعت بود تا زن در عده^۲ باشد . چون از عده^۳ بیرون آید مالك نفس خود شود و اگر او خواهد تا نکاح بندگان از جمله^۴ خطبان یکی باشد ، اگر عقد بندد بر او و دیگر باره طلاق دهد بر این شرایط هم رجعت تواند کردن مادام تا در عده^۵ بود ، چون از عده^۶ بیرون رود مالك شود خود را و مرد چون خطیبی بیگانه شود ، اگر عقد بندد بر او دیگر باره و آنکه طلاق دهد او را طلاق بائن باشد رجعت نتواند کردن وزن مالك نفس خود بود بآن معنی که ملك مرد از او منقطع شود جز آنکه شوهر نتواند کردن تا از عده^۷ بیرون نیاید و نیز با او عقد نتواند بستن تا آنکه شوهری دیگر بکند و از او مفارقت بکند با اختیار بطلاق یا بمرگ . و اما اگر سه طلاق بیکبار بگوید يك طلاق بیشتر بر نیوفتد و بنزدیک بعضی اصحاب لغو بود ، و جمله فقهاء در او خلاف کردند و مسائل طلاق رفته است (فَطَلَّتْ قَوْمُهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ) عبدالله عباس گفت معنی آن است که طلاق در پاکیزگی زن دهید چنانکه خلوتی نرفته باشد در آن پاکیزگی یعنی آن طهر که ایشان شمارند از عده^۸ خود ، و طلاق مدهید ایشان را در حیض و این مخصوص باشد بمدخول بها برای آنکه آنرا که مدخول نباشد عده^۹ نبود او را و اگر در حیض طلاقش دهد به نزدیک اهل البيت واقع نباشد و خلاف سنت بود ، و بنزدیک فقهاء بدعت بود ولیکن واقع بود . و سعید بن المسيب چنان گفت که مذهب ما است . أنس مالك گفت آیت در رسول ﷺ آمد که حفصه را طلاق داد و فرمود که مراجعه کن . و سدی^{۱۰} گفت که در عبدالله عمر آمد که زنی را طلاق داد در حیض ، رسول ﷺ فرمود او را تا بنزدیک او شود و رها کند تا پاکیزه شود آنکه طلاقش دهد اگر خواهد پیش از آنکه خلوت کند با او ، یا بداردش ، این آن عده^{۱۱} است که خدای فرمود . مقاتلان گفتند آیت در شأن عبدالله بن عمرو بن العاص آمد و عمرو بن سعید العاص و طفیل بن العارث و عتبه بن غزوان . أبو موسی اشعری گفت رسول ﷺ بر اینان خشم گرفت که طلاق بسیار دادندی و مراجعت کردند بسیار ، گفت این نه طلاق مسلمانان باشد که مرد گوید طلاق دادم و رجعت کردم و طلاق دادم و رجعت کردم « طَلَّقُوا الْمَرْأَةَ قَبْلَ عِدَّتِهَا » طلاق دهید زن را پیش از عده^{۱۲} ، و عبدالله عباس و عبدالله عمر خواندند فطَلَّتْ قَوْمُهُنَّ قَبْلَ عِدَّتِهِنَّ .

اخباری که در طلاق آمده است آنستکه عبدالله عمر روایت کرد که رسول ﷺ گفت دشمنتر چیزی که خدای دارد از چیزهای حلال طلاق است ، و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرد که رسول ﷺ فرمود « تزو جوا ولا تطلقوا فان الطلاق یهتز منه العرش » زن کنید و طلاق مدهید که عرش از طلاق بلرزد . ثوبان روایت کرد که رسول ﷺ فرمود هر آن زنی که از شوهر طلاق بگیرد بی سببی و رنجی بوی بهشت بروی حرام است .

أبوموسی الأشعری روایت کرد که رسول ﷺ فرمود « لا تطلقوا النساء إلا من ریبة فان الله لا یحب الذواقین ولا الذواقات » طلاق میدهد زنان را إلا از تهمتی که خدای تعالی ذواقان را دوست ندارد یعنی کسانی که هر وقت که خواهند زنی نو کنند . و زنانیکه شوهری نو کنند . انس روایت کرد که رسول ﷺ گفت « ما حلف بالطلاق ولا استحلف به إلا منافق » بطلاق سوگند نخورد و سوگند ندهد الا منافقی . قوله : (وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ) گفت عده بشمارید یعنی عدد اقرء که سه قرء باید تا باشد - علی خلاف بین الفقهاء فی الاقرء - و بیان کردیم که قرء بنزدیک شافعی و بنزدیک ما طهر باشد ، و بنزدیک أهل عراق حیض ، و عده نشستن زن باشد از شوهر کردن تا مدتی معین بگذرد که تعیین کرد آنرا . و عده زنان بر ضرور باشد یک نوع عده آن کس باشد که به حد نرسیده باشد و حیض ندیده باشد ، و حد آن بنزدیک ما نه سال باشد این کس را عده نباشد بنزدیک اصحاب ما ، و بعضی اصحاب ما گفتند که عده او بماه باشد سه ماه و این مذهب جمله فقهاء است ، و اما آن کس که حیض بیند عده او باقرء باشد و آن اطهار باشد بنزدیک ما و بیشتر فقهاء و بنزدیک بعضی حیض باشد . و نوعی دیگر آن باشد که حیض نبیند و در سن او دیگران حیض ببینند عده او بماه باشد سه ماه بلاخلاف و اصحاب ما حد او باین نهاده اند که سال اوزیر پنجاه باشد و آن کسکه آیس باشد و نومید از حیض و مثل او در سن او حیض نبینند و حد او پنجاه سال باشد یا بالای او او را عده نباشد بنزدیک بیشتر اصحاب ما و بعضی گفتند عده او بماه باشد و این مذهب جمله فقهاست ، و در اخبار ما آمد که اگر زن قرشی باشد حد او که یأس است از حیض شصت سال باشد ، و عده زن آبستن آن باشد که بار بنهد چون عده طلاق دارد و اگر عده وفات باشد ابعداجلین باشد اگر چهار ماه و ده روز باشد و بار نهاده باشد صبر کند تا بار نهد ، و اگر بار نهد و چهار ماه و ده روز گذشته نبود صبر کند تا چهار ماه و ده روز بگذرد و این مذهب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است .

و عبدالله عباس و جمله فقهاء گفتند زن آبستن را عده المتوفی عنها زوجها این باشد که

بار بنهد مطلقا . وعده مستترابه چنان باشد که اعتبار اقرء وشهور میکند اگر سه ماه درست بگذرد بر او پاکیزه که در او خون نبیند عدّه اورفت ، و اگر سه ماه بگذرد کم يك روز، در روز بازپسین حیض بیند عدّه او باقرء باشد ، آنرا يك حیض شمارد انتظار حیض دوم کند ، و از روز طلاق تا تمام نه ماه صبر کند تا اگر حیض دیگر بیند حیض دوم باشد ، او بماند با يك حیض دیگر ، اگر نه ماه بگذرد که در او حیض نبیند عدّه بدارد سه ماه دیگر تمامی یکسال اگر آن سه ماه پاکیزه بگذرد باین شود باین سه ماه ، و اگر حیض بیند هم باین باشد که باین حیض سیم است . و اگر حیض سیم نبیند صبر کند تا تمامی پانزده ماه ، اگر بیند و اگر نبیند بهر حال باین شود ، برای آنکه اگر نبیند سه ماه درست رفته باشد بر او پاکیزه ، و اگر بیند هر گاه که حیض بیند سیم باشد باین شود قوله « فاحصوا العده » عام بود شامل بود این جمله آن را که اقرء دارد احصاء اقرء کند و اگر بمه دارد ماه یا روز می شمارد تا تمام شدن (وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْخِرُ جُوهَكُمْ مِنْ بَيْوْتِهِمْ وَلَا يُخْرِجَنَّكُمْ) آنکه گفت از خدای بترسید و این زن را که در عده باشد از خانه بیرون نکنید ، و نیز او نباید تا از خانه بیرون شود برای آنکه بنزدیک ما وشافعی سکنی باشد او را ونفقه رسد و کسوه چون طلاق رجعی باشد و اگر طلاق باین باشد نفقه وسکنی نباشد او را بنزدیک ما ، وشافعی گفت سکنی باشد او را ونفقه نباشد ، و أهل عراق گفتند اگر باین باشد و اگر رجعی نفقه وسکنی باشد إلا حالتی را که خدا از او استثناء کرد و گفت (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ) الا آنکه فاحشه ظاهر بکند میبینه خواندند بفتح یاء ومبینه بکسریاء چون بفتح خوانی معنی آن باشد که آشکارا بکرده مفعول باشد از تبیین ، و چون بکسر خوانی معنی آن باشد که فاحشه ظاهر که خود را ظاهر بکرده باشد ، بر توسع .

و مفسران در فاحشه که موجب اخراج باشد خلاف کردند . بیشتر مفسران گفتند مراد زنا است که چون در عده زنا کند و بر او درست شود او را بیرون باید کردن برای اقامت حد و بدان باز نشوند که او در عده است (۱)

قتاده گفت فاحشه نشوز باشد که زن نشوز کند و از مرد طلاق خواهد . چون طلاق بر این وجه باشد او را سکنی نرسد از خانه اش بیرون باید کردن . عبدالله عمر و سدی گفتند که فاحشه آن است که در عده بیرون آید از سرای . عبدالله عباس گفت در اخبار ما آمد که کمترین فاحشه آن باشد که خویشان مرد را بزبان رنجاند چون چنین کند شاید که از خانه اش

(۱) یعنی اعتنا بآن نکنند که در عده است.

بیرون کنند ، وروایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که هر معصیت که بکند فاحشه باشد بدان سبب از خانه اش بیرون توان کردن (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ) گفت این حد های خداست ، یعنی آنکه رفت از احکام طلاق وعده حد هاست که خدای تعالی نهاد در شرع ، وحد نهایی باشد که منع کند داخل را از خروج و خارج را از دخول تا آنچه از اوست بیرون نشود ، و آنچه از او نیست در او نیاید ، آنکه او امر و نواهی را حدود خواند و احکام برای آنکه حجراست در او وقصراست بر او ،

آنکه گفت (وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ) هر که از حد های خدا بگذرد و تعدی کند او ظالم نفس خود باشد إِمَّا بِاسْتِحْقَاقِ عِقَابٍ ، و إِمَّا بِهِ تَفْوِيتِ مَنَفَعَةٍ وَ ثَوَابٍ که ظلم مضرت مخصوص باشد و در لغت نقصان بود (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا) توندانی باشد که خدای تعالی از پس آن کاری پدید آرد . بعضی گفتند مراد شهوت المراجعة است . و بعضی دیگر گفتند خود نفس مراجعه خواست مادام تا طلاق اوّل باشد یا دوم عدّه اش بسر نشده باشد . بعضی دیگر گفتند مراد تغییر رأی مرد است در طلاق ، باشد که مردی را رأی بر گردد پس از آنکه عزم طلاقی کرده باشد طلاق ندهد (۱) .

(فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ) چون بوقت خود رسند و باتفاق مفسران و فقیهان معنی آن است که قاربن بلوغ أجلهن ، چون نزدیک باشند که عدّه بسر آید برای آنکه چون عدّه بسر آید إِمْسَاكٌ نتواند کردن بطریق مراجعت و مراد مراجعت است با إِمْسَاكٍ و چون از عدّه بدر آید منخیر باشد ، خواهد که بزنی او باشد یا زن دیگری ، و جز بتجدید نکاح و استیناف عقد میان ایشان مواصله نباشد ، حق تعالی گفت چون وقت ایشان بر آید یعنی نزدیک رسد تا عدّه ایشان بسر خواهد آمدن (فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ) ان شئتم ذلك اگر خواهید إِمْسَاكٌ کنید ایشان را به مراجعت ، و در مراجعت این قدر کفایت باشد که گوید مراجعت کردم یا برود و دست بر سر او نهد یا گوید من طلاق نخوانده ام و تورا رها نکرده ام این جمله رجعت باشد جز آن است

(۱) اگر طلاق با شرایط شرعی محقق گردد و زن و شوهر بایکدیگر آشتی نکنند باید یقین داشت که صلاح آندو در مفارقت بوده است چون طهری که واقعه در آن نباشد میان زن و شوهر خصوصاً اگر جوان باشند دلیل نفرت است و چون طلاق دهند وزن در همان خانه شوهر بماند و مرد دیگری را نه بیند و سه ماه باهم باشند و حق رجوع داشته باشند و رجوع نکنند دلیل بر نفرت شدید آن دو است و جدا شدن آنها بمصلحت هر دو میباشد و یکی از رسوم زشت که میان مسلمانان متداول است آنکه زن در ایام عدّه از خانه شوهر بیرون می رود و اصل فساد از این است .

که مستحب است که گواه برگردد بر مراجعت ، برای آنکه بر طلاق گواه برگرفته باشد تا مردم بدانند که او رجعت کرده است تا او را متهم نکنند بزنا و شرط نیست درصحت رجعت ، (أَوْ فَارِقُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ) و اگر خواهید رها کنید تا عده بسر آید و بائن شود و مفارقت حاصل آید ، و مراد بمعروف در هر دو جایگاه مقتضی شرع است یعنی بآنچه واجب شود ایشان را بر شما از نفقه و کسوه و مسکن و حسن الصحبة و یا مفارقت کنید بمعروف . یعنی رها کند تا از عده بدر آید و مالک شود نفس خود را و مراجعت نکند بر سبیل مضاره (۱) و غرض او آن باشد که تا او شوهر نتواند کردن و دررنج باشد ، معروف دو ترک مضاره است (وَأَهْدُوا ذَوِيْكُمْ عَدْلٍ مِنْكُمْ) یعنی علی الطلاق یعنی دو گواه عدل بر طلاق گیرد و این قول اصحابان ماست چه طلاق واقع نباشد بنزدیک ما جز بمحضر من الشاهدین العادلین ، و از شرائط صحت طلاق یکی اشهاد است و امر را ظاهر بر وجوب باشد بنزدیک ما ، یعنی او امر قرآن و سنت . اگر گویند مراد اشهاد بر مراجعت است باید گفتن این امر بر سنت است بقرینه اجماع فرقه ، و اگر حمل کنند بر هر دو در طلاق واجب باشد و در رجعت سنت آنکه در هر یکی بقرینه دانند و از مطلق امر هیچ دو ندانند مگر توقف کنند بر دلیل . و شافعی تمسک کرد باین آیت در وجوب اشهاد بر نکاح بآنکه گفت مراد باین اشهاد بر رجعت است . و این تمام نشود إلا از پس آنکه مخصصی تعیین کند بر آنکه آیت مخصوص است بر رجعت در طلاق و لا مخصص هنا ، و دیگر آنکه باز نماید که امر بر وجوب است نه بر توقف ، و در او امر قرآن ما را خلافي نیست خلاف در مطلق امر است در لغت ما را بامخالفان ، که فقهاء گفتند مطلق امر در لغت اقتضاء وجوب کند و أبوعلی و أبوهاشم گفتند اقتضاء ندب کند ، و سید رحمة الله علیه گفت اقتضاء توقف کند بر دلیل چه مستفاد امر بیش از آن نیست که از او بدانند که آمر میرد است مأمور به را چون بدانند که آمر حکیم است دانند که مأمور به را باید تاصفتی . زیاده بر حسن باشد إما بآنکه واجب بود یا مندوب إليه . دلیل بر آنکه این امر بر ندب است چون حمل کنند بر رجعت قوله « و اشهدوا إذا تبايعتم » بنزدیک بیشتر فقهاء این امر بر ندب است (۲) مگر اصحاب ظاهر که ایشان گفتند اشهاد بر مبیعه واجب است . آنکه گفت (وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ) گواهی که اقامت کنید برای خدای کنید و این امری است بر سبیل و عظم جملہ مکلفان را .

(۱) یعنی لجاج و آزار .

(۲) یا ارشاد مردم بمصلحت خویش . و اصحاب ظاهر آنها ایند که متظن قرائن نمیشوند و جز بلفظ و مفاد لغوی آن توجه ندارند و اجماع و عقل را حجت نمی‌شمارند و البته کسی که متظن قرائن نشود لفظ را بر ظاهر حمل میکند .

آنکه گفت (ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) این وعظی است که خدای تعالی دهد آنرا که بخدای وروز قیامت ایمان دارد و اگر چه این وعظ است هر کس را که متعظ شود با او از مؤمن و کافر و لیکن - چون مؤمنان متعظ شوند و منتفع بوعظ ایشان را تخصیص کرد بد ذکر (وَمَنْ يَشَقِ اللَّهُ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا) گفت هر که از خدای بترسد و از معاصی اجتناب کند و از ترك واجبات ، خدای تعالی او را راه بیرون آمدن از عقاب پدید آرد (وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) و روزی دهد او را از آنجا که او را گمان نبود. عکرمه وضحاک و شعبی گفتند مراد آن است که هر که از خدای بترسد ، و طلاق ، که دهد طلاق سنت دهد ، خدای تعالی او را راهی پدید آورد بر جعت . بیشتر مفسران گفتند آیت در حق عوف بن مالک الاشجعی آمد و سبب آن بود که مشرکان پسری ازان او را باسیری گرفتند نام او سالم او بنزدیک رسول ﷺ آمد گفت یا رسول الله مشرکان پسر مرا باسیری گرفتند و من مردی درویش چیزی ندارم تا فدیة کنم او را بدان ، رسول ﷺ گفت خدای داند که بنزدیک آل رسول چیزی نیست الا مدی از طعام ، برو تو و از خدای بترس و تقوی و پرهیز کاری کار بند و صبر کن و بسیار گوی « لاحول و لا قوّة الا بالله العظیم » مرد برفت و آن معنی کار بست يك روز ناگاه که او خبر نداشت پسرش سالم می آمد و چند شتر می آورد مشرکان از او غافل شده بودند او از بند بچسته بود و می آمد در راه کله شتر براند با خود بیاورد ، پدر بدان توانگر شد فذلک قوله « يجعل له مخرجاً و یرزقه من حيث لا يحتسب » . کلبی گفت آمد و پنجاه شتر می آورد . عبدالله عباس گفت این مرد بنزدیک رسول ﷺ آمد و گفت یا رسول الله پسر مرا مشرکان باسیری گرفتند و مادرش جزع میکند چه فرمائی؟ رسول ﷺ فرمود برو تو و مادرش بسیار گوئید « لاحول و لا قوّة الا بالله العظیم » او بخانه آمد و گفت که احوال را با رسول ﷺ گفتم ما را فرمود تا اینکلمات را بگوئیم بسیار ، مادر گفت نیکو فرمود . آنکه این کلمه پیوسته میگفتند ، بس بر نیامد که پسر آمد و مبلغی کوسفند بغنیمت گرفته آورد خدای تعالی این آیت فرستاد . مقاتل گفت کوسفند آورد و متاعهای دیگر ، او پیامد گفت یا رسول الله مرا حلال باشد که از آنچه او آورد چیزی بخورم فرمود روا باشد خدایتعالی این آیت فرستاد . عبدالله عباس گفت یکروز رسول ﷺ این آیت بخواند آنکه گفت « يجعل له مخرجاً من شبهات الدنيا و من غمرات الموت و من شدائد يوم القيامة » عبدالله مسعود گفت و مسروق معنی آنست که خدای تعالی آنرا تخرّجی کند و راه بیرون آمدنی از آنکه گمان برد که روزی دهنده جز خدای است یا منع و عطاء جز بدست خدا است تا کلام متناسب شود . اعنی

این دو جمله که گفت «ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب» ربیع خثیم گفت يجعل له مخرجاً من كل شئ ضاق على الناس . او را راه بیرون آمدن دهد از هر چه مردمان را تنگ باشد . اَبوالعالیه گفت مخرجاً من كل شئ از هر سختی بیرون آرد او را . حسن گفت تخرّجی از آنچه خدای نپس کرده باشد او را از آن . حسین بن الفضل گفت هر که او از خدای بترسد در آداء فرائض خدای تعالی بقیامت او را راه خروج نماید از عقاب و روزی دهد از ثواب از آن جا که او گمان نبرد .

حضرت صادق عليه السلام فرمود في قوله « و يرزقه من حيث لا يحتسب » برکت دهد او را بر آنچه داده بود . عمر بن عثمان الصدفي گفت معنی آنست که هر که بنزدیک حد خود بایستد و از معاصی اجتناب نماید خدای تعالی او را از حرام بحلال برد و از ضیق و سختی او را بفرآخی آورد، و از دوزخ او را ببهشت آورد . اَبو سعید خراز گفت هر که از حول و قوه خود بیزار شود در حول و قوه خدای شود خدای تعالی او را راهی پدید آرد از شدت تکلیف بمعرفت توفیق . علی بن صالح گفت مراد بقوله « يجعل له مخرجاً » آنست که قانع کند بآنچه روزی کرده باشد .

و اَبوذر غفاری روایت کرد از رسول صلى الله عليه وآله که آن حضرت فرمود آیتی است در قرآن که اگر مردم بآن کار کنند کفایت باشد ایشان را آنگاه این آیت بخوانند و تکرار میکرد و باز میخواند . در خبر است که یکروز مردی بنزدیک عمر آمد و گفت مرا عملی ده از اعمال ، گفت قرآن دانی ؟ گفت نه گفت برو و قرآن بیاموز که ما عمل بکسی ندهیم که او قرآن نداند ، مرد برفت و قرآن بیاموخت بامید آنکه چون قرآن بیاموزد عمل گیرد چون در قرآن باین آیت رسید که « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب » طمع برید از عمل ، با پیش عمر نشد دیگر ، یکروز عمر او را دید گفت چه کردی قرآن آموختی ؟ گفت آری ! گفت اکنون بیا تا عملی دهم ترا ، گفت عمل نخواهم . گفت چرا ؟ گفت برای آنکه بقرآن مستغنی شدم از عمل تو ، گفت چگونه ؟ گفت آیتی در قرآن پیش من آمد که مرا از تو و جز تو مستغنی کرد و هی قوله « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب » .

(وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) گفت هر که تو کُل کند بر خدای تعالی کفایت باشد او را . عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلى الله عليه وآله که او فرمود هر که او استغفار بسیار کند خدای تعالی او را از غمها بیرون آرد از هر تنگی او را فرج دهد و روزی دهد او را از آنجا

که او گمان نبرد. هر که بر خدای تو کَل کند و با او استوار باشد و دلش ساکن بود باودر همت و نیت خدای تعالی کفایت بکند کارهای او را (*إِنَّ اللَّهَ بِالْبَالِغِ أَمْرِهِ*) که خدای تعالی برسد بآنچه خواهد از کارش. عامه قرآء خواندند «بالغ امره» به تنوین و نصب امره علی آنه مفعول به و حفص و مفضل روایت کردند از عاصم «بالغ امره» بی تنوین و خفض امره علی الاضافة. وطلحة بن مصرف همچنین خواند در شاذ، وداود بن ابی هند خواند بالغ امره بتنوین و رفع راء یعنی کار او و فرمان او برسد بدانچه خواهد. عبدالرحمن بن ابی رافع گفت چون این آیت آمد که «ومن یتو کَل علی الله فهو حسبه» أصحاب رسول ﷺ گفتند ما تو کَل کردیم بر خدای، خدای تعالی کار ما را کفایت کند و آنچه داشتند از دست فرو گذاشتند محافظت نکردند خدای تعالی از پس این آیت بفرستاد « *إِنَّ اللَّهَ بِالْبَالِغِ أَمْرِهِ* » یعنی فیکم وعلیکم خدای تعالی قضای خود براند در شما و بر شما (*قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا*) خدای تعالی هر چیز را قدری و حدی و اندازه ای نهاد که بآنجا رسد. مسروق گفت در این آیت: که خدای تعالی قضای خود براند اگر تو کل کنی و اگر نکنی، جز آنستکه هر که بر او تو کل کند سیئاتش مکفر کند و مزدش عظیم کند. ربیع گفت خدای تعالی قضا بکرد بر خود که هر که بر او تو کل کند کفایت کند او را فی قوله « *ومن یتو کَل علی الله فهو حسبه* » هر که باو ایمان آرد هدایت دهد او را فی قوله « *ومن یؤمن بالله یهد قلبه* » و هر که قرضی دهد با او مکافاتش کند فی قوله « *من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له أضعافاً کثیرة* ». و هر که باو اعتصام کند بر هاند او را فی قوله « *ومن یتعصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم* ». و هر که دعا کند اجابت کند او را فی قوله « *اجیب دعوة الداع إذا دعان* ».

قوله (*وَالسَّيِّئَاتِیْنَ مِنْ الْمَحْجِیضِ مِنْ نِسَائِكُمْ - الْآیة*) آنکه حق تعالی گفت آن زنان که ایشان از حیض نومید باشند و حیض ایشان منقطع شده باشد بوقت سن خود از علو سن، و گفتیم حد آن پنجاه سال است و بالاتر (*إِنْ ارْتَبْتُمْ*) بعضی گفتند معنی او آن است که اگر شك افتد در آن که انقطاع او از علو سن است یا از علو سن دیگر او را سه ماه عده باید داشت و آن آنستکه بیان کردیم که او حیض نبیند و آنانکه در سن او باشند حیض بینند. چه اگر نه چنین باشد شك او را معنی نباشد. ابوعلی الزبیری گفت ارتبتم را معنی آنستکه تیقتتم وشك بمعنی یقین آمده است چنانکه ظن بمعنی علم، و این قولی است شاذ و خارج از لغت عرب. زهری و عکرمه و قتاده گفتند معنی آن است که اگر بشك افتد که انقطاع حیض برای کبر است یا خون استحاضه است عده ایشان سه ماه باشد. بعضی دیگر گفتند که ندانند که حکم

ایشان چیست و ایشان را عدّه چگونه میباید داشتن عدّه ایشان سه ماه بود (وَاللّٰمِي لَمْ يَحِضْنَ) و آن را که حیض افتاده نباشد، و التقدير آن است واللائی لم يحضن و ارتبتم أيضاً شك افتد در کار ایشان که نابودن حیض ایشان از صغر سن است یا از علّتی دیگر عدّه ایشان سه ماه باشد و این آنست که ما گفتیم لا تحيض وفي سنّها من تحيض، و تقدير آنکه واللائی لم يحضن حکمها كذلك و این از کلام بیفکنند لدلالة الکلام عليه. حواله بیان بآیه مقدم کرد. قتاده گفت بأول زنان بزرگ را خواست و دوّم کودک را که بحیض نرسیده باشند و این خلاف ظاهر است برای آنکه بیان کردیم که «ان ارتبتم» را باین قول فائده نبود. آنکه گفت (و أولات الأحمال أجلهن أن يضمن حملهن) یعنی از جمله مطلقات زنیکه آبستن بود عدّه او آن است که بارند اگر عقب طلاق بارند بلافصل بائن شود از شوهر و مالک نفس خود شود عقد تواند بستن جز که شوهر را نباشد که با او واقعه کند تا از نفاس پاکیزه شود که حکم نفاس حکم حیض است در این باب. اگر آبستن باشد بدو فرزند یکی جدا شود شوهر نتواند کردن تا آنکه که جمله آنکه در حکم دارد تمام وضع کند لقوله تعالی «أن يضمن حملهن» و او وضع نکرد حمل خود را اما انقطاع عصمت زوجیت، اصحاب ما روایت کرده اند که بوضع اول باشد و مرد را بر او رجعت نرسد، جز آنکه تا فارغ نشود از هر دو عقد نتواند بستن بر دیگری، اما عدّه زن آبستن که شوهرش مرده باشد بیان کردیم که أبعد الأجلین بود و این مذهب ماست. فقهاء فرق نکردند میان مطلقه و المتوفی عنها زوجها در آن که عدّتش وضع حمل باشد و فقهاء در مسترابه خلاف کردند مذهب ما آن است که غایت عدّه او پانزده ماه باشد چنانکه گفتیم، و مذهب مالک و احمد و اسحاق آنست که غایت عدّه او یکسال باشد و هذا أحد قولي الشافعي. و مذهب أهل عراق آن است که چون يك حیض بدید جز بحیض عدّه نتواند داشتن و اگرش ده سال توقّف باید کردن تا آنگاه که از حیض آیس شود آنکه سه ماه عدّه بدارد و این قول دیگر است شافعی را و اصحاب او بر این اعتماد کنند و گفته اند مذهب عبد الله مسعود است، (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا) هر که از خدای بترسد خدای تعالی کار او را بر او آسان کند.

(ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ) این فرمان خدا است که فرو فرستاد بشما این اشاره بحکم طلاق و رجعت و عدّه است. آنکه گفت (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ) هر که از خدای تعالی بترسد خدای تعالی گناهان او مکفر کند و او را مزدبزرگوار دهد. قوله (أَسْكِنُوا مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ) آنکه حق تعالی گفت آن زنان مطلقات را که بطلاق از خود جدا کردید تا عدّه نگاه داشتن آنجا بنشانید که شما بنشینید

و بیان کردیم که در طلاق رجعی نفقه و سکنی واجب باشد بلاخلاف و در طلاق بائن واجب نباشد و اختلاف فقهاء در آن معنی برفت در این سوره . « من وجدکم » سدی گفت من ملککم از ملک شما . و کسائی گفت « من » زیاد است فی قوله « سکنتم » ای حیث سکنتم ، و بعضی دیگر گفتند من وجدکم « از دست فراخی و توانگری شما یعنی بحسب طاقتکم ، و روح عن یعقوب خواند « من وجدکم » بکسر واو (وَلَا تُضَارُّوْهُنَّ) حقیقتاً گفتی مضرّت مرسانید بایشان بقلّت نفقه و تقصیر در کسوه و ناساختن در مسکن تا کار بر ایشان تنگ شود تا جای دهان کنند تا آن علّتی کنید در قطع نفقه ، و این مزاره مفاعله است از یک تن چنانکه طارقت النعل و عافاه الله (وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ) گفت اگر بار دارند نفقه کنید بر ایشان تا بار نهند . خلاف نیست در بین فقهاء در آنکه نفقه حامل واجب باشد سواء اگر طلاق رجعی باشد و اگر بائن ، و خلاف که افتاد در میان ایشان در متوفی عنها زوجها بود ، بنزدیک ما هم واجب باشد بسبب فرزند که در شکم دارد . آنکه خلاف کردند که از کجا نفقه کنند او را .

مذهب علی علیه السلام و عبدالله عمر و شریح و نخعی و شعبی و حماد و ابن ابی لیلی و سفیان و أصحاب او آنست که نفقه من صلب المال کنند تا بار نهند . عبدالله عباس و عبدالله زبیر و جابر عبدالله و مالک و شافعی و ابوحنیفه گفتند نفقه او از نصیب او کنند از میراث شوهر . و آن بار که در شکم دارد آن را حمل گویند بفتح حاء ، و نیز بار درخت را و آنچه بر پشت باشد یا بر سر حمل گویند آنرا بکسر حاء و جمعها احمال ، و الحمل مصدر حملت الشيء حملاً ، و الحمل الشيء المحمول کذبح و ذبح و نکث و نکث (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَاتَوَهُنَّ أُولُوهُنَّ) آنکه گفت اگر کودکان شما را شیر دهند مزدشان بدهید که مزد آن بر شما واجب است . و گفته اند آیه مخصوص است بزنی مطلقه زیرا که او را طلاق داده باشد اگر فرزند مرد را شیر دهد او را اجرت رسد اجرت مثل ، پس از آنکه راغب باشد و راضی باشد بدان اگر چنانکه بیگانه به اجرت معلوم قرار دهد و مادر بمانند آن راضی شود مادر اولیتر بود ، و اگر رضا ندهد و زیاده خواهد پدر را بود که او را به بیگانه دهد إلا آنکه فرزند جز شیر مادر بنستند که آنکه از مادر باز نشاید گرفتن ، و اگر تن در ندهد که کودک را شیر دهد و حال او آن حال بود (۱) جبر کنند مادر را بر رضاع تا کودک هلاک نشود . و رضاع آن بود که مادر یا دایه شیر دهد کودک را .

و از اینجا گفت رسول صلی الله علیه و آله « یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب » معنی آن است که

(۱) یعنی فرزند جز پستان مادرا قبول نکند.

زن مرضه بمثابه مادر است کودک را ، و مادر مرضه جدّه شود کودک را و خواهرش خاله او بود و دخترش خواهر او شود ، و پسرش برادر او ، و همچنین جمله محرمات ، هر گه که شرائط رضاع باشد . و شرائط او آن باشد که چندان شیر دهد که گوشت و پوست او از شیر برآید اگر معلوم باشد والا اعتبار بانزده رضعه باشد پیاپی که در میان آن شیر هیچ زن را نخورد ، و اگر این نیز معلوم نباشد اعتبار بشبان روزی است و باید تا در مدت رضاع بود و آن در دو سال باشد . چه اگر این شرائط یا یکی از این شرائط مختل باشد حرمت رضاع ثابت نشود (وَ اَتَمِرُوا بِسِنِّكُمْ بِمَعْرُوفٍ) آنچه گفت امر بمعروف کنید بآنچه در میان شما است ، و ایتمار یکدیگر را فرمودن است ، و ایتمار امثال باشد و مؤامره مشاوره باشد . (وَ اِنْ تَعَاَسَرْتُمْ) اگر سختی کنید شما و دشخوار فرا گیرید ، دیگری بیاید او را شیر دهد ، و این خطاب با مادران و پدران است چون خلاف کنند با یکدیگر و بنسازند و آن مزد تمام بندهد و او مزد زیادت خواهد . آنچه امر کرد و گفت :

(لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ) باید نفقه دهد توانگر از توانگری و دست فراخی بحسب آنچه لایق باشد باو (وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ) و آن کس که روزی بر او مقدّر و مضیق باشد باید که تا نفقه کند از آنچه خدای او را داده باشد ، بیش از آن تکلیف بر او ننهند (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا) که خدای تعالی تکلیف نکند هیچ نفسی را إلا آنچه او را داده باشد . و این آیت دلیل است بر آنکه خدای تعالی تکلیف ما لایطاق نکند . و کس را تکلیف نکند بآنچه او را نباشد . و آنگاه برسبیل تسلی و دل خوشی گفت (سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا) خدای تعالی از پس درویشی توانگری دهد ، و از پس سختی راحتی دهد . (وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَمَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ) کاین بمعنی کم باشد . بمعنی خبر از تکثیر گفت بساده و شهر - و «مین» زیاده است - که طاعی شدند در فرمان خدای تعالی و پیغمبرانش (فَحَاسِبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا) لفظ ماضی است و معنی مستقبل . گفت هر که چنین کند از طغیان و عصیان ما او را حساب سخت کنیم و مناقشه کنیم با او در شمار و او را عذابی کنیم منکر و سخت . و گفتند در آیت تقدیم و تأخیر است . یعنی او را در دنیا عذاب کنیم بقحط و تیغ و انواع مصائب و نوائب ، و در آخرت عذاب کنیم منکر و سخت .

(فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا) بچشید آن دیه یعنی اهل دیه بچشیدند و بال کار خود ، و عذاب و نکال بآنچه کرده بودند (وَ كَانَتْ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا) و عاقبت کار ایشان زیانکاری بودی . آنچه گفت :

(أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا) خدای تعالی برای ایشان عذابی نهاد سخت (فَأَتَقُوا اللَّهَ) از خدای بترسید ای خداوندان عقلها . یکبار کنایت بلفظ تأنیث میگوید رداً إلى لفظ القرية ، ویکبار بجمع میگوید رداً إلى أهل القرية .

(الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا) قوله « الَّذِينَ آمَنُوا » در جای صفت اولوالألباب است ، کانه قال : یا اُولی الالباب المؤمنین ، و شاید که بدل بعض بود از کل ، مؤمنان را از میان عقلا . برای آن تخصیص کرد که منفع اینانند . آنکه گفت « قد أنزل الله اليكم » خدای تعالی بشما فرستاد ذکرى . بعضی گفتند قرآن است برای آنکه قرآن را ذکر خواند فی قوله « إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ » و این قول سدی و ابن زید است ، و برای آن قرآن را ذکر خواند که باو متذکر شوند و یاد کنند آنچه را که برایشان واجب باشد ذکر و یاد داشت آن و عمل کردن بر آن ، و بر این قول تقدیر چنان بود که أنزل الله اليكم ذكراً و أرسل رسولاً از باب علفته تبناً و ماء بارداً باشد ای و سقیته ماء بارداً ؛ و گفتند مراد بذکر شرف است چنانکه گفت « و إنّه لذكر لك ولقومك » بر این قول رسول بدل او باشد . قول سه دیگر (۱) آن باشد که مراد بذکر رسول است چنانکه گفت « فاسئلوا أهل الذکر » ای آل محمد ﷺ .

آنکه وصف کرد آن رسول را بر آنکه او آیات خدای میخواند بر شما متبیین و روشن (لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ (۲)) تا [آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند] از ظلمات و تاریکیها بیرون آرد بنور و روشنائی ، و از کفر بایمان ، و از ضلالت بهدی . و بعضی دیگر گفتند « لیخرج » (۲) فعل خداست جل جلاله و پروردو وجه کلام بر سبیل توسع باشد ، و إخراج حقیقی نبود و إنما إخراج رسول بدعوت بود ، و إخراج خدای تعالی بهالطاف و توفیق و خروج فعل ایشان باشد جز آنکه چون عند آن فعل حاصل آید و آن سبب بود اضافه إخراج باخدای و رسول کرد و مانند این بسیار است منها قوله فی وصف السورة « زادتهم إيماناً » و « زادتهم رجساً إلى رجسهم » أراد زادوا إيماناً و رجساً عند نزول السورة . آنکه گفت (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) گفت هر که ایمان آرد بخدای تعالی و عمل صالح کند « یدخله » خدای تعالی او را به بهشت هائی برد که در زیر درختان او جویها میرود . و مدنیان و شامیان خواندند « یدخله » بنون علی إضافة الفعل إلى نفسه علی سبیل التعظیم ، و باقی قرآء خواندند بیاء علی اسناد الفعل إلى الله علی وجه

(۱) سه دیگر یعنی سیم .

(۲) در نسخهها « لیخرجکم من الظلمات » است و ترجمه آن در نسخهها « تا شما را از ظلمات » .

المغایبة (خالدين فيها ابدأ) در آنجا همیشه باشند « خالدين » نصب بر حال است ، و ابدأ بر ظرف (قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا) و خدای تعالی او را در آنجا روزی نیکو دهد .

(اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ) گفت خدای تعالی آن است که بیافرید هفت آسمان (وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ) و از زمین مانند آن هم چند آن (يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ) فرو میفرستد در میان هفت آسمان و هفت زمین (۱) کارها بتقدیر و تدبیر از حیاة و موت و توانگری و درویشی و فراخی و تنگی و بیماری و تندرستی . آنکه بیان کرد که غرض من در این افعال محکم و متقن آن است تا شما بدانید که خدای تعالی به همه چیز قادر است ، و همه چیزها عالم . و قادر ذاتی باشد حاصل بصفتی که از مکان آن صفت ، از او صحیح باشد ایجاد مقدر خود کردن علی بعض الوجوه و عالم ذاتی باشد حاصل بر صفتی که از مکان آن صفت از او صحیح باشد ایجاد مقدر خود کردن بر وجه احکام و اتساق . و در آیت دلیل است بر آنکه خدای تعالی نمیخواهد که کافر جاهل باشد با او و آیات او که دلیل است بر وجود او و ثبوت صفات او از آنجا که فرمود من این برای آن کردم تا بدانید که خدای بر همه چیز قادر است و همه چیز عالم ، و این خلاف مجبیره است که ایشان گفتند که خدای از کافر کفر میخواهد و از جاهل جهل ، و قوله :

(وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا) این عبارتست از عالمی بر طریقه مبالغه یعنی هیچ معلوم نیست که از عالمی او بیرون است و إلاً او عالم است بدان بر وجهی که صحیح بود که عالم باشد . قوله : « علماً » نصب او تمیز است ای أحاط علمه به من باب طاب زید نفساً ، و گفتند مصدر است برای آنکه « أحاط » عبارت است از عالمی نه بینی که خدای تعالی گفت : « أحطت بما لم تحط به » ای علمت بما لم تعلم پس تقدیر آن باشد که علم کل شیء علماً مصدری است لا من لفظ الفعل .

(۱) زمین را سابقاً بهفت اقلیم قسمت میکردند بجای پنج منطقه که رسم امروز است .

سورة التحريم

این سوره مدنی است در قول عبدالله عباس و ضحاک و جزایشان، و دوازده آیت است بلاخلاف، و دوست و چهل و هفت کلمه است، و هزار و شصت حرف است، و روایت است از ابی امامه از ابی کعب که گفت که رسول ﷺ فرمود: هر که این سوره بخواند خدای تبارک و تعالی او را توفیق دهد تا توبه نصوح کند إن شاء الله و حده العزیز.

سورة التحريم مدنية وهي اثنتا عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ

ای پیغمبر عالی‌مقدار برای چه حرام میکنی آنچه حلال نمود خدای برای تو میجویی باین تحریم خشنودی

أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ

زنان خود را و خدا آمرزنده مهربانست بتحقیق که واجب کرد خدا برای شما گشودن قسمهای شمارا و خدا

مَوْلِيكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳) وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ

یاورد شماست و او دانای درست‌کردار است و چون رازگفت پیغمبر (ص) با برخی از زنان خود که حفصه است

حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ

سخن را پس چون خبر کرد بان عایشه را و هویدا کرد او را خدا براو شناساند پیغمبر (ص) بعضی آنرا بحفصه

وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ

و اعراض کرد از بعضی پس آنوقت که خبر کرد پیغمبر حفصه را بان گفت که خبر داد ترا این حدیث را گفت پیغمبر

نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۴) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا

خبر داد مرا دانای آگاه اگر توبه کنید بسوی خدا پس بتحقیق که گشته دل‌های شما دوتا و اگر هم پشت شوید

عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ

بر راز او پس بدرستی که خدا اوست یار پیغمبر و جبرئیل و مرد نیکوکار از گروندگان و فرشتگان بعد از این
ظهِرٌ (۵) عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ
هم پست اویند شاید پروردگارا و اگر طلاق دهد شمارا پیغمبر اینکه عوض دهد او را زنان دیگر بهتر از شما

مُسَلِّمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَاتِلَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ
کردن نهندگان گروندگان فرمان بران توبه کنندگان عبادت کنندگان روان شوندگان شوهر دیدگان

وَأَبْكَارًا (۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا

و دختران ای آنانکه گرویدید نگاه دارید خودتان را و اهل خودتان را از آتش که هیمة و آتش گیران او
النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا

مردمانند و سنگ کبریت موکلند بر آن فرشتگان درشت سخن سخت در عذاب نافرمانی نکنند خدا را آنچه

أَمْرُهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا

فرمود ایشان را و میکنند آنچه مأمور میشوند ای آنانکه کافر شدید عذر میاورید روز قیامت جز این نیست

تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا

که جزا داده شوید آنچه بودید که میکردید ای آنانکه گرویدید بازگشت کنید بسوی خدا بازگشتن خالص

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

شاید پروردگار شما اینکه ببوشاند از شما بدیهای شما را و در آورد شمارا بهشت هائی که میرود از زیر آنها

الْأَنْهَارِ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ

نهرها روزیکه رسوا نکند خدا پیغمبر را و آنانکه گرویدند با او نورشان میرود پیش ایشان

وَأَنْيَابِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ

و بجانب راست ایشان میکوبند پروردگارا تمام کن برای ما نور ما را و بیامرز برای ما بدرستی که تو بر هر

شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹) يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ

چیزی توانائی ای پیغمبر جهاد کن با کفار و با منافقان و درشتی کن بر ایشان و جایگاه ایشان دوزخست

و بِشْرِ الْمَصِيرُ (۱۰) ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ

و بد بازگشتی است زد خدا داستان و مثلی برای آنانکه کافر شدند داستان زن نوح و زن لوط

كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا

که بودند زیر حکم دو بنده از بندگان ما شایستگان در امور پس خیانت کردند آندورا پس دفع نکردند از آنها

مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ (۱۱) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا

از عذاب خدا چیزی را و گفته شد در آئید آتش را با درآیندگان و زد خدا مثلی برای آنانکه گرویدند

امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ

مانند زن فرعون هنگامی که گفت پروردگارا بنا کن برای من در نزد تو خانه ای در بهشت و برهان مرا از فرعون

وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۱۲) وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا

و کردار او و نجات ده مرا از گروه ستمکاران و مریم دختر عمران را نگاه داشت فرج خود را

فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقْتَ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَوَاتِينِ (★)

پس میدیم در او از روح خود و تصدیق کرد مریم بسخنان پروردگارش و کتابهایش و بود از فرمان برداران .

قوله تعالى (يا أيها النبي لم تحرم ما أحل الله لك) حق تعالی در این آیت خطاب

کرد با رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای پیغمبر بر گزیده رفیع منزلت چرا بر خود

حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال کرد تورا (تَبَتَّغِي مَرَضَاتَ أَزْوَاجِكَ) طلب

رضای زنان خود میکنی و خدای آمرزنده و بخشنده است . گفتند سبب نزول آیت آن بود که

رسول ﷺ را عادت بود که هر بامداد چون از نماز فارغ شدی در حجره یکی از زنان در شدی و

أحوال ایشان بنگریدی و حفصه بنت عمر را مشکلی انگبین بهدیه آورده بودند چون رسول

صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا رفتی او از انگبین پیش آوردی و رسول ﷺ را دادی رسول

صلی الله علیه و آله و سلم از آن بخوردی و ساعتی مقام کردی ، عایشه را خوش نیامد مقام رسول ﷺ

بر حفصه ، کنیز کی داشت حبشی حصیره نام بود با او گفت برو و بنگر که رسول ﷺ بامداد

ببحرّه حفصه می رود چرا مقام می کند ، او بیامد و بدید و حدیث انگبین باز گفت ، عایشه را از

آن غیرت آمد و کس بفرستاد بزنان رسول ﷺ گفت حالی چنین است و رسول ﷺ آنجا

مقام می کند و او را پاره انگبین است و رسول ﷺ را بدان علت باز میگیرد اکنون می باید که

چون رسول ﷺ نزدیک شما آید بگوئید که از تو بوی مغفیر می آید، و مغفیر صمغ عرفط باشد و آنرا بوی کربه باشد، و رسول صلی الله علیه و آله وسلم کاره بودی که از او بوی کربه آمدی برای آنکه جبرئیل بنزدیک آن حضرت آمدی، خویشتن را از منقرات دور داشتی، رسول صلی الله علیه و آله وسلم چون نزدیک سوده شد سوده گفت من خواستم تا رسول ﷺ را آن سخن گویم دیگر باره روا نداشتم که با رسول ﷺ سخنی دروغ گویم که او را در آن کراهت باشد هیچ نگفتم رسول ﷺ از آنجا بیرون رفت نزدیک عائشه شد عائشه آستین دربینی گرفت رسول ﷺ فرمود چرا چنین کردی گفت یا رسول الله بوی مغفیری از تو می آید تو مگر مغفیر خورده ای؟ گفت نه ولیکن حفصه پاره ای انگبین آورد بخوردم. عائشه گفت پنداری نحل آن بر عرفط نشسته بوده است، رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت من انگبین را بر خود حرام کردم که نیز انگبین نخورم.

عطاء بن ابي مسلم گفت اینکه رسول را انگبین دادی ام سلمه بود. روایتی دیگر آنستکه آن زینب بنت جحش بود که رسول ﷺ را انگبین میداد عائشه و حفصه مواطات کردند که رسول ﷺ را گویند از تو بوی مغفیری می آید آنکه هر دو بگفتند رسول صلی الله علیه و آله وسلم را، رسول ﷺ فرمود که من انگبین بر خود حرام کردم خدای تعالی این آیه فرستاد که «يا ايها النبي لم تحرم ما أحل الله لك تبتغي مرضات أزواجك».

بعضی دیگر گفتند سبب نزول آیت آن بود که رسول ﷺ روزها قسمت نهاده بودی میان زنان یکروز نوبت حفصه بود که گفت یا رسول الله ﷺ مرا بنزدیک پدر کاری هست دستوری ده تا آنجا بروم رسول ﷺ دستوری داد او برفت، رسول ﷺ کس فرستاد و کنیز کی داشت نام او ماریه قبطیه بود مادر ابراهیم بود او را مقوقس ملك اسکندریه بر رسول ﷺ فرستاده بود بهدیته، او را حاضر کرد و در خانه حفصه با او خلوت کرد چون حفصه باز آمد در سرای بسته بود و بر در سرای بنشست تا رسول ﷺ بیرون آمد و عرق از روی مبارک وی میریخت حفصه بگریه درآمد و گفت یا رسول الله کنیزك را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی بنوبت من و حرمت من فرو گذاشتی و با دیگر زنان این نکردی. رسول ﷺ گفت خاموش باش نه این کنیز حلال من است؟ من او را بر خود حرام کردم برای رضای تو ولیکن این سرتی است مرا بنزدیک تو با هیچکس مگوی و این امانت است بنزدیک تو، چون رسول ﷺ از آنجا بیرون رفت حفصه دیوار عائشه بزد گفت بشارت باد ترا که رسول ﷺ ماریه را بر خود حرام کرد و این اندوه ما را کفایت شد و ایشان هر دو یعنی عائشه و حفصه دوستان یکدیگر بودند و

متظاهر بودندی بر زنان رسول صلی الله علیه و آله وسلم عایشه نیز در حق او سخن گفت تا چندانی که رسول ﷺ سوگند خورد که پیرامن اونگردد خداوند این آیت فرستاد که «یا ایها النبی» لم تحرّم ما أحلّ الله لك تبغی مرضات أزواجك « یعنی انگبین و ماریه را چرا بر خویشان حرام میکنی و خدایتعالی تو را حلال کرده است برای رضای زنان و او خدای غفور و رحیم است .

عکرمه گفت این آیت در حق آن زن باشد که خویشنرا بر رسول ﷺ هبه داده بود و نام او ام شریک بود و رسول ﷺ او را به هبه قبول نمی کرد برای دل زنانش. این سه قول در این آیت .

(قد فرَضَ اللهُ لَكُمْ) خدایتعالی تقدیر کرد و قطع کرد آنچه سوگند را بدان حل کنی و این دلیل است بر آنکه رسول ﷺ سوگند خورده بود و نگفته بود هی علی حرام . و بنزدیک بیشتر فقهاء این سوگند نباشد . و تحلّ الیمین را معنی آن است که چیزی کند که تبعث سوگند از اوساقت شود . و این بیک چیز باشد از دو چیز: إما کفّاره و آن بنزدیک ما بعد الحث باشد و إما آنچه بدان سوگند خورده باشد بجای آرد ، چنانکه گوید . « والله إنی آکل من هذا الطعام » اگر چه اندکی خورد تحلّه سوگند باشد و برای آن تحلّ الیمین را عبارت کردند از چیزی اندک فی قولهم لا أفعل ذلك إلا تحلّ القسم . خدایتعالی بیان کرد تحلّه و تحلیل سوگند بیان کفّاره در سورة المائدة آنجا که گفت « فکفّارته إطعام عشرة مساکین - إلى قوله - ذلك کفّارة أیمانکم إذا حلفتم » (والله مولىکم) خدایتعالی بشما اولیتر است از آنکه شما بخود . (وهو العلیم الحکیم) و او دانا و محکم کار است ، آنکه خدایتعالی فرمود تا کفّاره سوگند بکرد و کنیزک را بنزدیک خود آورد .

(و إذ أسرّ النبی إلى بعض أزواجه) گفت یاد کن چون رسول ﷺ سر گفت با بعضی زنان خود یعنی با حفصه (حدیثاً) یعنی حدیث تحریم ماریه ، و گفتند سر آن بود که عائشه مطلع شد بر حدیث ماریه در خانه حفصه . رسول ﷺ او را گفت این سر است نزدیک تو و امانتی ، با کس نگوئی ، او با حفصه بگفت بر این قول مراد ببعض أزواجه عائشه باشد .

سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که سر آن بود که رسول یکر وز عائشه را گفت من باتو سرّی دارم خواهم گفت نگر تا با کس نگوئی و این امانت است مرا بنزدیک تو . عائشه گفت آن

چيست؟ فرمود پدر تو و پدر حفصه از پس من امامت خواهند كردن (۱) و پس ايشان، عثمان، در حال كه رسول ﷺ از خانه بيرون رفت اوديوار حفصه بكوفت و او را خبر داد و او ديگرى را خبر داد تا اين منتشر شد و گفتند عايشه با پدر بگفت برسبيل بشارت (فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ) چون خبر داد بدان سر، يعنى عايشه (وَأُظْهِرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ) و خدايتعالى رسول ﷺ را بر آن مطلع گردانيد بر افياء آن سر (عَرَفَ بَعْضُهُ) بهرى از آن تعريف كرد و با روى آورد (وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ) و از بهرى عدول كرد. عامه قرآء خواندند «عرف» بشديد مگر كسائى كه عرف خواند و در شاذ أبو عبدالرحمن السلمى و حسن بصرى و قتاده. و بعضى ديگر از مفسران گفتند قوله «عرف» آنستكه جازاه و عاقبه عليه من قولهم لأعرفن مافعلت باز نمايم آنچه تو كرده اى و «أعرض» عن بعض أى. عفا عن بعض بر بهرى عقوبت كرد و از بهرى عفو كرد و گفتند رسول ﷺ جزا داد حفصه را بآنكه طلاق داد او را و بخانه پدر فرستاد او را، عمر خشم گرفت بر دختر خود و گفت ولو كان في آل الخطاب خير لما طلقك رسول الله ﷺ. اگر در آل خطاب خيرى بود رسول ترا طلاق نمي داد خداى تعالى فرمود كه مراجعت كن رسول ﷺ مراجعت كرد و بآن خشم يكماه از همه زنان اعترال كرد و در مشربه ام ابراهيم بنشست با ماريه قبطيه تا آيت تخير آمد.

حسن بصرى گفت كريمان در كارها استقصا نكنند نيينى كه حق تعالى چه حكايه كرد از رسول ﷺ فى قوله «عرف بعضه و أعرض عن بعض» اى عرفها بحدِيث و عدل عن بعض (فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ) چون رسول ﷺ خبر داد عايشه را از آن و گفتند حفصه را با آنچه كرده بودند از افياء سر (قَالَتْ) گفت (مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا) تو را اين خبر كه داد؟ رسول جواب داد گفت (نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ) خداى دانا مرا خبر داد. آنكه گفت:

(إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ) اگر توبه كنيد از اينكه كرديد (فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) مستوجب توبه ايد كه دل شما ميل كرد بآن. ابن زيد گفت ميل دل ايشان كه بدان مستوجب توبه

(۱) قرائن عقلى و نقلى بر صحت قول ابن عباس و سعيد بن جبیر دلالت دارد و آن معقولتر است از آنكه گوئيم اين عتابها راجع بتحریم ماريه قبطيه است. ابوبكر و عمر توطئه برای خلافت داشتند و پيغمبر (ص) از توطئه آنان آگاه بود و با عايشه فرمود كه پدرت تدارك خلافت می بیند عايشه آنرا با پدر خود و با حفصه در میان گذاشت و گفت پيغمبر از راز شما آگاه است كه شما با همفكران خویش اندیشه چه داريد.

بودند آن بود که دل ایشان مائل بود بتحريم ماریه (۱) ومفارقت رسول ﷺ از او ، واین کار برایشان راست بود جز آنکه رسول ﷺ کاره بود آنرا پس توبه برای آن بایست کردن که چرا شادمانه شدند (۲) بچیزیکه رسول ﷺ آنرا کاره بود ، وگفتند برای میل بکاریکه خدای آنرا کاره بود . و جمله اهل تأویل مجتمع اند بر آنکه خطاب بقوله « ان تتوبا إلى الله » باعائشه است و حفصه .

وزهری روایت کرد از عبیدالله بن عبدالله بن ابی ثور از عبدالله عباس که او گفت من سخت حریص بودم بر آنکه بدانم که آن دوزن که بود که افشاء سر رسول کردند که دل ایشان میل کرد تا سالی از سالها با عمر بحج بودم در بعضی از منازل آب بردست او میریختم و اودست میشت اورا گفتم آن دوزن که بودند از زنان رسول که خدای ایشانرا گفت « ان تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما » گفت کراحت آمد اورا از این سؤال ولیکن پنهان نکرد و گفت واعجباه لك يا ابن عباس عائشه و حفصه بودند . آنکه گفت بدانکه ما جماعتی قریش بودیم بر زنان مستولی بودیم و زنان را بر ما استیلا نبود تا بمدینه آمدم . زنان انصاریان را عادت بودی که جواب شوهران دادندی و برایشان تحکم کردندی زنان ما درایشان نگریدند و ازایشان بیاموختند تا یکروز اتفاق افتاد که مرا بازن خویش گفتگوئی رفت و بر او خشم گرفتم او مرا جواب میداد مرا منکر آمد گفتم تورا زهره باشد که مرا جواب دهی ! گفت آری که از تو بزرگتر از زنان جواب میدهند گفتم آن کیست ؟ گفت رسول خداست ﷺ مرا عجب آمد برخاستم بنزدیک حفصه رفتم و گفتم شما جواب رسول ﷺ را میدهید گفت آری و باشد که يك شبانروز از او هجرت کنیم . گفتم خایب و خاسر باشد آن کس که چنین کند از کجا ایمن باشید که غضب و خشم خدای بر شما فرود آید از خشم رسول ﷺ ؟ نگر تا نیز جواب رسول ﷺ ندهی و از او هیچ نخواهی و بر او اقتراح نکنی و اگر چیزی باید ترا از من بخواه ، و نگر تا حمیت نبوی اگر یکی از زنان رسول صلی الله علیه و آله و سلم نکوتر باشد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را میل بساو بیشتر بود .

(۱) بنا بر قول ابن عباس معصیت آنان جاسوسی و خبر دادن اسرار خانه رسول است صلی الله علیه و آله بخارجیان .

(۲) زنان همیشه باینگونه امور شاد میشوند و زوجات پیغمبر غالباً بایکدیگر این گونه رقابتها داشتند این عتاب درباره آنها نیامد و گناه آنها بیش از این بود چون سر فاش کردن خصوصاً که صریحاً از آن نهی شده باشد بسیار زشت است و چه بدتر از آنکه محرمترین نزدیکان که زوجه است جاسوس باشد .

آنکه گفت مرا همسایه‌ای بود انصاری نماز شام می‌آید و بخدمت رسول ﷺ رفتنمانی روزیکه مرا شغلی بود او برفتی و روزی که او را شغلی بودی من میرفتم . چون خبری تازه شدی و وحی آمدی او مرا خبر دادی و من او را خبر میدادم تا وقتی خبر دادند که قبیله غسان اسبان را نعل میزنند تا بغزاء ما آیند ، یکروز نوبت این مرد انصاری بود نماز شامی آمد ، در سرای ما بزد . من بیرون آمدم ، مرا گفت خبر داری که حادثه عظیم افتاده است ! گفتم غسان پیامده‌اند بغزاء ؟ گفت از این عظیم تراست . گفتم آن چیست ؟ گفت رسول ﷺ جمله زنان خود را طلاق داده است . گفتم این آن است که من حفصه را گفتم و از من نشنید اکنون در افتادند . آن شب دل مشغول بودم بر دگر روز بامداد برخاستم و بنزدیک حفصه رفتم گفتم رسول ﷺ شما را طلاق داده است ؟ گفت نمیدانم إلا آن است که از ما مفارقت کرده‌است و در مشربه ام ابراهیم شده است و بنشسته . من بیامدم و رسول ﷺ را غلامی بود سیاه ، او را گفتم برو بگویی که عمر بر دراست دستوری ده تا در آید ، غلام رفت و برون آمد و گفت که گفتم و جواب نداد . من برفتم و بنزدیک منبر نشستم اما مرا قرار نبود دیگر باره برخاستم و بیامدم ، غلام را گفتم برو دستوری خواه ، رفت بیرون آمد گفت که گفتم جواب نداد . من تاسه بار برفتم و باز آمدم و دستوری خواستم نیافتم ، ببارسیم برفتم غلام از قفای من آواز داد که دستوری داد ، دررو ، من بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله رفتم و سلام کردم رسول ﷺ بر سر حصیری خفته بود و آن حصیر اثر کرده بود در پهلو مبارکش ، گفتم یا رسول الله زنان را طلاق دادی گفت نه الله اکبر .

آنکه آن حکایت که مرا بازن خود و حفصه رفت بگفتم رسول از آنجا بخندید گفتم یا رسول الله دستور شد که یک ساعت مستأنس باشم بحضرت تو ؟ گفت روا باشد . گفت بر نگریدم گرد خانه چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند . گفتم یا رسول الله اگر دعای کنی تا خدای تعالی بر امت فراخ کند معیشت ایشان چنانکه بر پارسیان و رومیان کرده است و ایشان خدای را نمی‌پرستند ، او باز نشست و گفت یا ابن الخطاب تو در شکی؟ نمیدانی که ایشان قومی‌اند که ایشان را دنیا معجل کرده و لذات و طیبات ایشان در دنیا است پس گفتم یا رسول الله (ﷺ) استغفار کن برای من . گفت من سوگند خورده‌ام که یک ماه بنزدیک این زنان نشوم .

زهری گفت مرا خبر داد عروه از عائشه که او گفت من روز می‌شمردم تا بیست و نه روز بگذشت رسول ﷺ نزدیک من آمد من گفتم که نه سوگند بر یکماه خوردی گفت بلی

گفتم بیست و نه روز بگذشت رسول ﷺ گفت ندانی که ماه بود که بیست و نه روز بود آنکه فرمود ای عایشه من تو را چیزی خواهم گفتن ، جواب آن مده تا مشاورت بامادر و پدر نبری تعجیل نکنی . گفت آن چیست ؟ آنکه این آیت بر خواند «یا ایها النبی قل لأزواجك أن کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها - الی قوله - أجرأ عظیماً » و تفسیر قصه آن در سوره احزاب بر فته است . گفت یا رسول الله در این حدیث مشورت بکار نمی آید من اختیار خدای و رسول میکنم بی مشورت کسی ، ولیکن یا رسول الله این حدیث سرتی است میان من و تو و با پدرم مگو ، گفت گمان بردی که در حفظ اسرار همچون توأم . أمّا قوله « فقد صغت قلوبکم » اگر گویند از حق او آنستکه قلبا کما باشد که تشبیه است گوئیم که این دو لغت است و عرب هر دو گفته اند إلا آن است که جمع بیشتر است و شایع تر ، و شاعر جمع کرد میان هر دو لغت فی قوله : « ظهرا هما مثل ظهور الترسین » قوله (وإن تظاهرا علیه) ای تعاونا . گفت اگر پشت با پشت نهید و یکدیگر را معاونت کنید در ایذاء رسول ﷺ (۱) أهل کوفه خواندند بتخفیف ظاء علی وزن تفاعلا بر فعل ماضی ، و باقی قرآء خواندند تظاهرا بتشدید ظاء علی تقدیر تظاهرا بر فعل مستقبل آنکه تاء تفاعل را در ظاء ادغام کردند لقرب المخرج و صار تظاهرا (فإن الله هو مولیه) خدای تعالی یار و یاور او است ای ولیه و ناصره ، و بنصرت رسولش اولی تر است (و جبریل) و نیز جبرئیل امین (و صالح المؤمنین) و مرد صالح از جمله مؤمنان بچند طریق در اخبار ما و مخالفان ما آمد باسناد از رسول ﷺ که او گفت مراد بصالح المؤمنین علی بن ابی طالب است . کلبی گفت مؤمنانند که منافق نباشند . علاء بن زیاد گفت و قتاده که پیغمبرانند (و الملائکة بعد ذلك ظهیر) و فرشتگان پس از آن پشت اویند و یاورانند او را ، و گفتند برای آن نگفت صالحو المؤمنین بر جمع و الملائکة بلفظ جمع گفت که این لفظ در جای جمع است اگر چه واحد است چنانکه قائل گوید : لایدخل داری الاقاریء هر یک از قاریان در سرای او شوند روا بود و اگر جمعی بسیار در شوند ، که این لفظ واحد بجای جمع است ، و بر قول اول که گفتیم بدین تأویل حاجت نیست . و أصحاب ما بدین آیت استدلال کردند بتفضیل امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بر صحابه و آن آنست که گفتند خدای تعالی میگوید « صالح المؤمنین » اگر چه

(۱) این آزار خاص همان دو زن است نه سایر زوجات آنحضرت و ایذاء آنان بچیزی بود که در کار آن حضرت خلل میآورد و خداوند تعالی و جبرئیل آنرا اصلاح میکردند و این جمله مناسب تحریم ماریه و آشتی کردن با او نیست و تأیید قول ابن عباس میکند که راجع بتوطئه سیاسی است .

نه بلفظ تفضیل است کقولهم فلان فقیه القوم ، و عالم القوم ، و سید القوم . یرید أفضیهم و أعلمهم و أحقهم بالسیادة .

(عسی رَبُّهُ ' إِنْ طَلَّقَكُنَّ) آنکه خدایتعالی گفت برای تسلی رسول ﷺ و برای آنکه تا تحکم ایشان بر رسول رد کند گفت همانا اگر رسول من طلاق دهد شما را (أَنْ يُبَدِّلَهُ ' أَرْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ) خدا او را زنانی دهد بیدل شما بهتر از شما (مُسَلِّمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ) نمازکنان ، و گفتند مطیعات ، و گفتند دعا کنندگان (تَائِبَاتٍ) توبه کنندگان (عَابِدَاتٍ) خدا پرستندگان (سَائِحَاتٍ) روندگان با او هر کجا او رود ، و گفتند روزه داران ، و گفتند مهاجران (نَثِيبَاتٍ وَ أَبْكَارًا) بهری شوهر کرده و بهری ناکرده ، و این آیت دلیل است بر بطلان دلیل الخطاب . چه اگر دلیل الخطاب بر کار گیرند آیت دلیل آن کند که ایشان موصوف نبودند بدین صفات و معلوم است که ایشان موصوف بودند بدین صفات پس دلیل الخطاب را اصلی نباشد از آنجا که مؤدی است باین افساد .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) آنکه خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای گرویدگان و ایمان آوردگان بخدای (قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا) خویشترن را و اهل خود را نکه دارید از آتش دوزخ و دوزخی که (وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ) هیزم آن دوزخ آدمیانند و سنگها یعنی سنگ کبریت که در سوره البقره گفته ایم (عَلَيْهَا مَلَأْنَا كَيْدًا غَلاظًا شِدَادًا) بر این آتش موکل باشند فرشتگان درشت سخنان و آن زبانه دوزخند (لَا يَمْنُونَ اللَّهَ مَا أَمَرْنَاهُمْ) در خدای تعالی عاصی نشوند بآنچه فرماید (وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) و بکنند آنچه فرماید ایشان را .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا - الآية) این خطابی است که روز قیامت خدای تعالی با کافران کند گوید ای آنانکه کافر شده اید عذرخواهید امروز چه امروز عذرهای مقبول نباشد و توبه پذیرند برای آنکه مکلفان ملجأ باشند و فعل ملجأ در تکلیف نیاید و بر او ثواب و عقاب نبود (إِنَّا نَجْزِي مَنْ مَكَنتُمْ تَعْمَلُونَ) شما را جزا خواهند داد بآنچه کرده باشید .

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ) آنکه خطاب کرد با مؤمنان و گفت : ای گرویدگان توبه کنید با خدای و با درگاه او شوید (تَوْبَةً نَصُوحًا) جمله قرآء نصوح خواندند بفتح نون ، و أبو بکر عن عاصم روایت کرد نَصُوحاً بضم نون علی المصدر . مبرّد گفت مراد بنصوح توبه ایست نصیحت کننده ، و علما در معنی توبه نصوح خلاف کردند . عمر

گفت و اُبی معاذ که توبه نصح آن باشد که از آن توبه با سر گناه نشود چنانکه شیر با پستان نشود .

این خبر مرفوع روایت کردند الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم که گفت توبه نصح آن باشد که مرد پشیمان بود بر گذشته وعزم کرده باشد به آینده که با سر مانند آن نشود . کلبی گفت آن باشد که بدل پشیمان شود و بزبان استغفار کند و بتن باز ایستد از گناه . قتاده گفت توبه صادق باشد . سعید جبیر گفت توبه مقبول باشد و مقبول نبود تا در او سه خصلت نبود خوف آنکه مبادا که نپذیرد و امید آنکه پذیرفته شود و آنکه بر طاعت مداومت کند . سعید جبیر گفت توبه ای که بدان نصیحت کنند خود را . قرظی گوید باید تا در او چهار شرط بود استغفار بزبان ، و اقلاع بأجسام و اُبدان ، و عزم کردن بدان که دیگر نکند مثل آن ، و هجران کنند از گناه کاران . سفیان ثوری گفت علامت توبه نصح چهار چیز بود القلة والعلة والذلة والغربة . درویشی و بیمازی و ذلیلی و غریبی .

فضیل عیاض گفت آن باشد که گناه نصب چشم او باشد چنانکه پنداری که در او می نگرد ابوبکر واسطی گفت توبه نصح آن باشد که در او نصیب خود مراعات نکنند چنانکه گناه برای راحت خود نکنند تا از عذاب نجات یابد . بل باید که برای خدای و تحصیل رضای او کند .

أبوبکر وراق گفت باید که تا دنیا بر او تنگ شود بافراخی او ، و نفس بر او تنگ شود چنانکه خدای تعالی در حق آن سه کس گفت « و علی الثلاثة الذین خلفوا - الایة » ابوبکر دقاق مصری گفت باید تا رد مظالم کند و از خصمان حلالی بخواهد و پیوسته طاعت کند . رویم گفت آن باشد که باخدای همه روی باشد نه قفا چنانکه در وقت گناه همه قفا بود بلاروی . ذوالنون گفت توبه را سه علامتست : قلة الكلام ، و قلة الطعام ، و قلة المنام . اندک گوید و اندک خورد و اندک خوابد . شقیق گفت آن باشد که خداوندش خویشتر را ملامت بسیار کند و از پشیمانی خالی نشود تا از آفات گناه بسلامت برسد . سری سقطی گفت توبه نصح آن بود که توبه کند و مردمان را بتوبه خواند تا چنانکه او از عذاب برهد ایشان نیز برهند . چه شرط مسلمانی آن است که بمسلمانان آن خواهی که بخود خواهی ، جنید گفت آن باشد که گناه فراموش کند برای آنکه هر که توبه او نصح بود هر چه جز خداست فراموش کند .

أبو الأدیان گفت آن باشد که خداوند توبه را دمی بود سفوح و تنی باشد او را از معاصی

جموح تا توبهٔ او را نام توان نهادن نصوص . فتح موصلی گفت علامت توبه نصوص سه چیز است مخالفة الهواء و كثرة البكاء و مكابدة الجوع والظماء (عسى ربكم أن يكفّر عنكم سيئاتكم) تا همانا خدای تعالی گناهان شما را مکفّر کند و این توبه كفّاره گناهان شما باشد، واصل تکفیر تغطیه باشد (۱) یعنی بیامرزد گناهان را ، و بیان کردیم که تکفیر و اجباط باطل است و إنما گناه خدای آمرزد عند توبه بفضل منه (۲) . (وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) و شما را به بهشت‌هایی برد که در زیر آن جویهای آب می‌رود (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ) آنروز که خدای تعالی رسول خود را که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم اذلال نکند و آنان را که باو ایمان آوردند از صحابه او، بل اعزاز کند ایشان را بایصال ثواب بایشان . آنکه وصف کرد ایشان را بآنکه نورایشان روز قیامت با ایشان می‌رود در پیش ایشان و بردست راست ایشان . و ایشان بر سبیل رغبت می‌گویند (رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا) بار خدایا نور ما را تمام کن و ما را بیامرزد که تو خدای عزیز و حکیم (۳) بر همه چیز توانائی و این آنکه گویند که نور منافقان فرور می‌رود و ایشان در ظلمت بمانند چنانکه در سورة الحديد بر رفت . آنکه خطاب کرد با رسول ﷺ گفت ای پیغمبر بر گزیده جهاد کن با کافران و با منافقان و کارزار کن . مفسران گفته‌اند معنی آنست که جهاد کن با کافران بتیغ و با منافقان بسخن و جدال (وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ) و با هر دو گروه درشت باش و در قراءت اهل بیت آمد « جاهد الكفار بالمانفين » با منافقان با کافران جهاد کن (وَ مَاؤِهِمْ جَهَنَّمُ) و ماوی و مآل ایشان دوزخ است و آن بد مآل و باز گشتن است . آنکه حق تعالی دو مثل زد برای کافران و مسلمانان گفت :

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا - الْآيَةُ) مثل زد خدا برای کافران زن نوح را و زن لوط را که ایشان با آنکه دو کافر بودند در تحت حکم و امر دو بنده و زومرد صالح بودند و پیغمبر مرسل ، و این جای تعجب باشد که ایشان خلقان را با خدای خوانند و بردست ایشان بسیار کس ایمان آرند آنکه زنان ایشان کافر باشند . عبدالله عباس گفت زنان ایشان منافق بودند . مفسران گفتند زن نوح را و اعله نام بود وزن لوط را و اهله . مقاتل گفت والعه و والهة (كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا) در زیر فرمان دو بنده ما بودند (فَخَانَتَاهُمَا) خیانت کردند با ایشان عبدالله عباس گفت آن خیانت از ایشان بزنا نبود و أمّا خیانت زن نوح آن بود که او قوم او را گفتی تا سخن او

(۱) از غطا یعنی پوشش .

(۲) یعنی قبول توبه بفضل است نه باستحقاق و اگر نبخشد خلاف عدل نیست .

(۳) این جمله ترجمه آیه نیست اشتباه نشود .

نشنوند و اعتماد نکنند که او دیوانه است احوال او من بهتر دانم که بر او مطلعم شب و روزا اگر کسی در خفیه پوشیده بنوح ایمان آوردی او برفتی و آن جبابره و کفار را خبر دادی تا او را بگرفتندی و عذاب کردند ، وزن لوط قوم را خبر دادی بحضور مهمانان او تا آن قوم ایشان را رنجه داشتندی (۱) که آن قوم معامله (۲) باغریا کردند (فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا) ایشان را غنا و کفاف نکرد از خدایتعالی آنکه ایشان زنان دو پیغمبر بودند ای فلم یغن نوح و لوط عنهما این دو پیغمبر بفریاد ایشان نرسیدند و شفاعت ایشان نکنند (وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ) و گویند ایشان را یعنی زبانه آن زنان را: که در دوزخ شوید با آنانکه میشوند .

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا) و مثل دیگر زد خدای تعالی برای مؤمنان زن فرعون را و نام او آسیه بنت مزاحم بود . مفسران گفتند چون ساحران سحر خود بکردند و موسی عَلَيْهِ السَّلَام عصا بینداخت و کرده ایشان و ساخته ایشان را فرو برد آسیه اندیشه کرد و بدانست که او پیغمبر است و جادو نیست چون فرعون علیه اللعنه مطلع شد بر ایمان او بفرمود تا او را چهار میخ کردند در آفتاب آنکه بفرمود تا سنگی عظیم بیاوردند تا بر او زنند عند آن که او آن سنگ بدید در خدای بنالید و گفت (رَبِّ اِنِّى لِي عِنْدَكَ بِئْتًا فِي الْجَنَّةِ) بار خدایا برای من در بهشت خانه ای بنا کن . خدای تعالی حجاب برداشت تا او در بهشت خانه بدید اذ در سفید بیک پاره ، که خدای تعالی برای او بیافریده بود او دلخوش گشت آنکه جان او برداشت پیش از آنکه آن سنگ بر او آید چون او را وفات آمد و ایشان ندانستند آن سنگ بر آوردند بر تنی زدند بیجان ، و او از آن هیچ ألم نیافت . نیز در دعا گفت (وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ) بار خدایا مرا از فرعون و عمل خبیث او برهان و مرا از این قوم کافران بیداد کاران برهان ، خدایتعالی باین بیان کرد که عمل کسی کسیرا سود ندارد و زیان ندارد و خدایتعالی کسیرا بر فعل دیگری ثواب و عقاب ندهد که ایمان نوح و لوط زنان ایشان را سود نداشت ، و نه کفر ایشان شوهران را زیان داشت و همچنین ایمان زن فرعون فرعون را سود نداشت و کفر فرعون آسیه را زیان نداشت .

(وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي) گفت یاد کن مریم دختر عمران را . در نصب او دو وجه گفتند یکی آنکه معطوف است علی قوله « وامرأة فرعون » و عامل او در « ضرب الله مثلا » است . و وجهی دیگر آنکه بفعل مقدر منصوب است و التقدير و اذ کر مریم بنت عمران . یاد

(۱) چون زن نوح و لوط محرم اسرار بودند و جاسوسی کفار میکردند خداوند آنانرا مذمت کرد و سنخ عمل آن زنها نظیر عمل زهای رسول (ص) بود خداوند این را بدان تمثیل کرد .
(۲) مقصود از معامله عمل زشت است .

کن مریم دختر عمران را که (أَحْصَنْتَ فَرْجَهَا) که اندام خود از فساد و زنا نگاهداشت والفرج الشق ، ومنه الفرجة والفرج والافراج ، واین کنایت است از اندام مرد و زن و این کنایت نیکو است ، نام زشت او که فحش باشد «حر» است از آنجا که گویند فی حرامه . این جواب طعن مخالفان است که گفتند چون روا باشد که خدایتعالی در قرآن لفظی چنین گوید ؟ و مثل این لفظ فحش باشد (فَتَفَخَّنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا) ما در او دمیدیم از روح خود ، و آن چنان بود که جبرئیل بیامد و باد در آستین او دمید ، و گفتند در گریبان او در حال آستن شد وبعیسی بار گرفت ، و برای آن اضافه با خود کرد که آن فعلی بود که جز مقدور او نبود که از باد دهن جبرئیل عیسی عليه السلام را بیافرید (وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا) و مریم عليها السلام کلمات خدای را تصدیق کرد و باور داشت (وَكُتِبَ) و کتاب او یعنی تورا ، عاقره قرآء «کتابه» خواندند علی التوحید ، و بصریان عن عاصم (۱) و نافع بروایت خارجه خواندند « وَكُتِبَ عَلَى الْجَمْعِ » یعنی جمله کتابهایی که از آسمان آمده بود در آن عهد و پیش از آن (وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ) و او از جمله مطیعان بود ، و برای آن قانتین گفت و قانتات نگفت لتغلب المذکر علی المؤنث و گفتند برای آنکه اوقوات مردان داشت در عبادت .

و رسول ﷺ گفت « حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَرْبَعٌ » گفت بس است ترا از زنان جهان چهار زن : مریم دختر عمران ، و آسیه دختر مزاحم ، و خدیجه دختر خویلد زن رسول ﷺ ، و فاطمه دختر رسول ﷺ . و ابوموسی روایت کرد از حضرت رسول ﷺ که گفت مردان بسیار کامل شدند و از زنان کس کامل نشد مگر چهار زن : مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد ، و فاطمه عليها السلام دختر محمد ﷺ .

معاذ جبل روایت کند که رسول ﷺ در باین خدیجه رضی الله عنها رفت و او در حالت نزع بود گفت یا خدیجه سخت است این کار که فرود آمدتو گفت یا رسول الله در این کراهت خیر بسیار هست آنکه گفت چون در نزدیک همسران خود شوی که بیوستان (۲) تو خواهند بودن ایشانرا از من سلام کن ، گفت یا رسول الله ایشان که اند ؟ گفت مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و کلثمه و حلیمه خواهر موسی عليه السلام . خدیجه رضی الله عنها گفت بالرفاء و بالبنین ترا با ایشان فسحت کاری با دو پسران ؛ و این دعائی باشد که دامادان را کنند .

(۱) یعنی عاصم جحدری نه عاصم کوفی
(۲) بیوسیدن بمعنی منتظر بودن است و بیوسان بمعنی منتظر است یعنی نزد آنان روی که منتظر تواند . و مناسبتر است که لغتی باشد بمعنی ضربه یعنی (هو) دو زن يك شوهر و بهر حال بیوستان تصحیف است .

سورة الملك

این سوره مکی است ، و سی آیت است ، و سیصد و سی کلمه است ، هزار و سیصد حرف است و روایت است از عمره از عبدالله عباس که رسول ﷺ گفت میخواستمی که سورة الملك در دل هر مؤمنی بودی یعنی خواستمی که هر مؤمن بباد داشتی . و ابو هریره روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت در این کتاب قرآن سوره ای است که سی آیه است فردای قیامت شفاعت کند خداوندش را و او را از دوزخ بدر آورد و آن سوره تبارک است . عبدالله مسعود گفت چون بنده ای را در گور نهند فرشتگان عذاب از قبل پای اینان در آیند و فرشتگان رحمت گویند شما را بر اوسبیلی نیست که اودر شما سورة الملك خواندی ، چون برخاستی بر سر بالین او آیند زبان او گوید شما را با این بنده راه نیست که سورة الملك بسیار خواندی در شب ها سحر برخاستی ، آنگه گفت این سوره مانع است از عذاب گور و این سوره را در تورا هم سورة الملك خوانند (۲) هر که او هر شب بخواند ثواب بسیار تحصیل کند ان شاء الله تعالی .

سورة الملك مکيه وهی ثلاثون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بناام خداوند بخشنده مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ

بزرگوار است آنکه بدست او هست پادشاهی و بر هر چیزی تواناست آنکه آفرید مرگ را

وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ (۳)

و زندگانی را تا آزمایش شما را کدام نیکوترید از کار و اوست آمرزنده

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ

آنکه آفرید هفت آسمانها را طبقه طبقه نمی بینی در آفرینش خداوند هیچ تفاوتی را

(۱) معنی این جمله بر فرض صحت خبر معلوم نیست .

فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ (۴) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ

پس بازگردان چشم را آیا بینی نقصانی را پس بازگردان چشم را دوبار گردانیدن باز میگردد

إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ (۵) وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ

بسوی تو دیده بکنندی او مانده باشد و بتحقیق آراستیم آسمان دنیا را بچراغهای ستاره

وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ (۶)

و گردانیدیم آنها را رانندگان مرشیاطین و آماده ساختیم برای آنها شکنجه سوزنده

وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۷) إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا

و مر آنان را که کافر شدند به پروردگارشان شکنجه دوزخ است و بد جایگاهی است چون افکنده شوند در آن شنوند

شَهِيقًا وَ هِيَ تَقُورُ (۸) تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ

مر آنرا خروشی و آن میجوشد نزدیک باشد که پاره شود از خشم هر گاه افکنده شوند در آن گروهی

سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ (۹) قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ

پرسند آنها را خازنان آن آیا نیامد شما را بیم کننده گویند آری بتحقیق آمد ما را بیم کننده

فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ (۱۰) وَ قَالُوا لَوْ

پس تکذیب کردیم و گفتیم نفرستاد خدا هیچ چیز نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ و گفتند اگر

كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۱) فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا

بودیم می شنیدیم یا می فهمیدیم نبودیم در باران آتش سوزان پس اعتراف کردند بگناهشان پس دوری است

لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱۲) إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

از رحمت اصحاب آتش را بدرستی که کسانی که میترسند پروردگارشان را به پنهانی مر آنها را است آمرزش

وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ (۱۳) وَ أَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۴)

و اجر بزرگ و پنهان کنید گفتار خودتان را یا آشکار کنید آنرا بتحقیق او آگاه است بحقیقت سینهها

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۵) هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ

آگاه باش میداند آنکه آفریدو او است لطف کننده آگاه او است آنکه قرار داد برای شما زمین را

ذُلُولًا فَاَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۶) ؕ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي

رام پس سیر کنید در اطراف آن و بخورید از روزی او و بسوی او است حشر آیا ایمن شدید آنرا که در

السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ (۱۷) أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ

آسمان است که فروبرد شما را بزمین پس آنکاه آن موج زند آیا ایمن شدید آنرا که در آسمان است

أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ (۱۸) وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ

که بفرستد بر شما بادسخت را پس زود میدانید چگونه است بیم من و بتحقیق تکذیب کردند آنها آنکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۱۹) أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ

پیش از آنها بودند پس چگونه باشد انکار من آیا ندیدند بسوی مرغان بالای آنها صفزندگان و می گیرند

مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بِهٍ بِرٌ (۲۰) أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ

باز ندارد آنها را مگر خداوند بدرستی که او بهر چیزی بیناست آیا کیست این آنکه لشکر است برای شما

يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ (۲۱) أَمَّنْ هَذَا

مدد کند شما را از جز خداوند نیستند کافران مگر در غرور آیا کیست این

الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ (۲۲) أَمْ مَنْ

آنکه روزی میدهد شما را اگر نگاهداشت روزی خود را بلکه لجاج کردند در سرکشی و عناد آیا کسی که

يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۳) قُلْ هُوَ

میرود نکونسار بر روی خود راه نماینده تر است یا کسیکه میرود باعتدال بر راه راست بگو اوست

الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۲۴)

آنکه آفرید شما را و قرار داد برای شما گوش و چشمها و دل ها کم شکر میکنید

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۵) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا

بگو اوست آنکه آفرید شما را در زمین و بسوی او برانگیخته شوید و میگویند کی باشد این

الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۶) قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۷)

وعدۀ اگر هستید راستگویان بگو جز این نیست که علم نزد خداست که من بیم کننده ام هویدا

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ (۲۸)

پس چون دیدند او را نزدیک بد شد روهای آنانکه کافر شدند و گفته شد این است که بودید باو ادعا میکردید

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِي اللَّهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمْنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مَنْ

بگو آیا مینگرید اگر هلاک کند مرا خدا و کسیکه با من است یا رحم کند ما را پس کیست برهاند کافران را از

عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۹) قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنٌ بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْمَلُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ

شکندۀ دردناک بگو او است خداوند گرویدیم باو و بر او توکل کردیم پس زود بدانید کیست او در گمراهی

مُبِينٍ (۳۰) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (★)

آشکار بگو آیا دیدید اگر بگرداند آب شمارا فرو رونده پس کیست که بیاورد شمارا آب گوارا

قوله تعالی (تَبَارَكَ الَّذِي) حق تعالی در این آیه ثناء خود گفت . گفت متعالی است

و متعظم آن خدائی که پادشاهی اوراست و متفرد است بوجود لم یزل و لایزال ، و اصل کلمه تفاعل

است من یروک البعیر و هو ثباته و لزومه بارکاً علی ضدره ، یعنی قدیم است فیما لم یزل ، باقیست

فیما لایزال ، وجود او را ابتدای نیست ، و دوام او را انتهای نیست (بِیَدِهِ الْمُلْکُ) بدست

اوست پادشاهی یعنی با او است و قدرت او «ید» قوت و قدرت باشد و بمعنی تصرف و نفاذ امور آید ،

و معنی آنستکه ملک آفریده او است و در تصرف او است تا چنانکه خواهد میگرداند با ایجاد و

إعدام ، و زیاده و نقصان ، و انواع تغییرات (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) و او بر همه چیز

قادر است از مقدرات خود . آنکه گفت :

(الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ) او آن خدا است که بیافرید مرگ و زندگی را .

مرگ بیافرید تا بر آن صبر کنید ، و حیات بیافرید تا با آن شکر کنید . گفتند از این حدیث

اشاره کرد بر آنکه قادر است بر شیء و بر ضدش . چه اگر مرگ معنی بودی ضد حیات بودی

أما قوله «خلق الموت» حقیقت او آن است که فعلی کند که حیات عند آن منتفی شود از تخریب

بنیه و ترجیح بعضی معانی بر بعضی از آنچه حیات محتاج است بدواز حرارت و برودت و رطوبت

و بیبوست و یاسد مخارج روح چون خناق و ضیق النفس و آنچه حیات بدو منتفی شود . و مذهب

درست این است که گفتیم ، و مذهب ابوعلی و ابوالقاسم بلخی آن است که موت معنی است (۱) و ضد حیات است ، و ابوهاشم را مذهب آن بود اوّل آنکه رجوع کرد . و مذهب اشعری و نجّار هم این است ، و برای آن گفتیم که اومعنی نیست که حکمی صادر نیست از او که استدلال توان کرد بدو بر آنکه اومعنی است ، و چون مدرك نباشد و طریقی نباشد از حکم باثبات او اثبات کردن او مؤدّی بود باجهالت . قوله (لِيَسْتَلَوْا كُمْ) تا بیازماید شمارا که از شما که نیکو عملتر است ؟ بیان کردیم پیش از این که معنی ابتلاء از خدا چه باشد ، و معنی آن است که او در تکلیف ما بمکلفان معامله آنان کند که ایشانرا امتحان و ابتلا کنند . آنکه او را بر توسّع امتحان خواند و این افعال چون اطلاق و تخلیه و تمکین و تخیر و مانند این فعلها که خدای با مکلفان کرده است که آن صورت امتحان دارد (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفْوُورُ) و او خدائی است عزیز و غالب همه چیز را و هیچ چیز او را غالب نشود ، و غفور آمرزنده است . و اما تقدیم موت بر حیات فی قوله « خلق الموت والحیوة » با آنکه اعتبار نیست در این باب بتقدیم و تأخیر و او موجب ترتیب نیست چنانکه گفت « یهب لمن یشاء إناثاً و یهب لمن یشاء الذّکور » و ذکور از اناث به باشد و برای آن چنین گفت که در تقدیم ترجیح و تفضیلی نیست . بعضی دیگر گفتند برای آن تا مکلفان متعظ شوند باو و بدانند که مرجع باموت خواهد بودن . قتاده گفت خدای تعالی آدمی را بمرگ ذلیل بکرد و دنیا هم سرای حیات کرد و هم سرای فناء ، و آخرت را سرای بقاء کرد و جزاء ، و بعضی دیگر گفتند برای آن تقدیم کرد او را که اومقدم است نینی که خاک و نطفه و آن چیزها را که احیاء را از او آفریدند همه موات و جماد بوده است . آنکه حیات در او آفریدند .

و روایت کردند از عبدالله عباس که او گفت خدای مرگ را بر صورت کبشی سیاه و سفید آفرید بهیچ چیز گذر نکند و باو نرسد إلاّ که بمیرد و حیات را بر صورت اسبی اُبلق آفرید ماده و آن اسبی است که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ و انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بر او نشستند ، از خرمهتر است و از اسب کهتر گام او یک چشم زخم باشد پای بر هیچ چیز ننهد و بهیچ چیز نرسد و إلاّ آن چیز زنده شود و آن اسب که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بر او نشسته بود چون سامری او را دید خاک از پی او بر گرفت و در شکم عجل افکند تا به بانگ آمد ، و این خبر بر سبیل تمثیل باشد اگر درست شود (۲) قوله تعالی

(۱) یعنی وجودی است و معنی در اصطلاح متکلمان آنرا میگویند که موجود باشد و حق آن

است که موت عدمی است یعنی وجود ندارد و خلق او خلق بالمرض است .

(۲) یعنی اگر حدیث درست باشد تمثیل است چون در نظر انسان مرگ بهیچ چیز نزدیکتر از

« اَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا » ، أَحْسَنُ عَقْلًا وَأَوْرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ ، وَأَسْرَعُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ تَا كَه عَاقِلٌ تَرِ
 اسْتِ پَرِهِنِزْ گَارْتَرِ طَاعَتِ دَارْتَرِ اسْتِ . أَبُو قَتَادَةَ كَفَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَا اِزْاِیْنِ آیَهْ پَرَسِیْدِمْ كَفَتْ
 مَعْنَى اَنْسْتَكِه كِیْسْتِ كِه عَقْلٌ بَهْتَرِبَكَارْدَارِدُ اَنْ عَاقِلٌ تَرِ اسْتِ اِزْشَمَا كِه اِزْخُدَایِ بَهْتَرْتَرَسِدْ ، وَ
 بَادَایِ وَاجِبَاتِ وَاجْتِنَابِ مَقْبَحَاتِ قِیَامِ بَیْشْتَرِ كَنْدْ ، وَ اَكْرَدِرْ بَعْضَى تَطَوُّعِ تَقْصِیْرِ كَنْدْ .
 فَضِیْلِ عِیَاضِ كَفَتْ دَرِ اِیْنِ آیَهْ « اَیُّكُمُ اَحْسَنُ عَمَلًا » اَیُّ اَخْلَصَ عَمَلًا وَاَصُوْبَهْ . كَفَتْ تَا
 كِدَامِ خَالِصِ تَرِ اسْتِ بَعْمَلِ وَ مَصِیْبِ تَرِ . كَفْتَنْدْ چِه مَعْنَى دَارِدِ اِیْنِ ؟ كَفَتْ چَوْنِ عَمَلِ خَالِصِ نَبُودْ
 وَ مَشُوبِ بُوْدِ بَرِیَاءِ هِیْجِ نَبُودْ وَ چَوْنِ صَوَابِ نَبُودْ نَچِنَانِ بُوْدْ كِه خُدَایِ تَعَالَى فَرْمُودَهْ اسْتِ وَ نَهْ بَرِ
 قَاعَدَهْ ، پَسْ لَابِدْبَايِدْ تَاعْمَلِ جَامِعِ بُوْدِ اِیْنِ دُو وَ صَفْدَا یَكِیْ اِخْلَاصِ یَكِیْ اِصَابَهْ تَا اِزْ بَدْعَتِ وَ رِیَاءِ
 دُورْبَاشِدْ . حَسَنُ كَفَتْ تَا كِیْسْتِ كِه اِزْ دُنْیَا زَاهِدْتَرِ اسْتِ وَ دَرِ اَخْرَتِ رَاغِبْتَرِ . سَهْلُ كَفَتْ تَا كِه
 مَتَوَكَّلُ تَرِ اسْتِ . فَرَأَءَ كَفَتْ دَرِ كَلَامِ اِضْمَارِیْ هَسْتِ وَ النِّقْدِیْرِ لِیْلُو كَمْ فِیَنْظُرُ اَیُّكُمُ اَحْسَنُ عَمَلًا
 وَ مِثْلَهْ قَوْلَهْ تَعَالَى « وَ یَسْتَخْلِفْكُمْ فِی الْاَرْضِ فِیَنْظُرُ كِیْفَ تَعْمَلُونَ » وَ كَلَامِ بَا اِیْنِ تَقْدِیْرِ بَعْمَعْنَى نَزْدِیْكَتَرِ
 اسْتِ وَ قَوْلَهْ « اَیُّكُمُ اَحْسَنُ عَمَلًا » مَبْتَدَاءُ وَ خَبْرُ اسْتِ .

قوله تعالى (الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا) اَنْ خُدَائِیْ كِه بَیْسَا فَرِیْدِ هَفْتِ
 اَسْمَانِ رَا طَبِقِ بَرِ اَبَالَایِ طَبِقِ نِهَادَهْ ، وَ یَقَالُ اَطْبَقْتُ الشَّیْءَ اِذَا جَعَلْتُ بَعْضَهْ فَوْقَ بَعْضِ (۱) . اَبَانِ بِنِ
 تَغْلِبِ كَفَتْ شَنْیِدِمْ اِزْ اَعْرَابِیْ كِه كَسِیْ رَا ذَمَّ مِیْكَرْدْ مِیْكَفْتْ شَرَّهْ طَبَاقِ وَ خَیْرَهْ غَیْرِ بَاقِ ، وَ نَصَبِ
 « طَبَاقًا » بَرِ حَالِ اسْتِ ، وَ بَعْضَى بَا اِیْنِ آیْتِ اسْتِدْلَالِ كَرْدَهْ اَنْدِ بَرِ اَنْكِهْ اَسْمَانِ كَرُویْ نِیْسْتِ
 كِه اَنْچِهْ مَطْبِقُ بُوْدِ مَسْطَحِ بَاشَدِ شَكْلِ كَرِهْ نَدَارِدْ وَ اِیْنِ مَعْتَمِدِ نِیْسْتِ بَرِ اِیْ اَنْكِهْ مَمْكَنْ بُوْدِ
 كِه مَطْبِقُ بَاشَدِ طَبِقِ اِزْ اَبَالَایِ طَبِقِ ، وَ اَكْرَ چِه جَمْلَهْ اَوْ دَرِ تَدْوِیْرِ شَكْلِ كَرِهْ دَارِدْ وَ اِزْ اِیْنِ

• كَوْسَفَنْدِ نِیْسْتِ رُوزِیْ نَبَاشَدِ كِه چَنْدِ جَنَازَهْ كَوْسَفَنْدِ نَبِیْنِیْدِلْنَا چَوْنِ مَرَكِ مَجْسَمِ شُودِ بَصُورَتِ كَوْسَفَنْدِ كِه
 مَلَاذِمِ اَوْ اسْتِ دَرِ ذَهْنِ اِنْسَانِ دَرِ اَیْدِ بَرِ خِلَافِ اسْبِ كِه وَ سِیْلَهْ غَلْبَهْ بَرِ دَشْمَنِ یَا فَرَارِ اِزْ دَشْمَنِ اسْتِ وَ بَا
 حِیَاتِ دَرِ ذَهْنِ اِنْسَانِ مَجْسَمِ مِیْشُودِ .

(۱) آسمانها در نظر منجمان و حکمای قدیم چنانکه عوام مردم تصور میکنند جسم عنصری و
 سنگین و غلیظ نبود بلکه از غایت شفافی و رقت از د اتر، که اصطلاح عصر ما است غلیظ تر نیست و گویند در
 فضای خالی اتر واسطه رسیدن نور و حرارت است از خوردن زمین و سایر کرات آسمانها در نظر آنان با این
 اتر تفاوت ندارد از این جهت این کلمه از اثیر عربی مأخوذ است و اثیر جسم آسمان را گویند و جسم
 عنصری هر چه رقیق باشد مانند آب و بلور چون باین اندازه مسافت که میان زمین و کواکب است
 متراکم شود مانع رؤیت خواهد شد .

امتناع نیست مسلمانان را چون بادله باهره درست شد که آنرا خالقی و مدبری و مصرفی هست که میدارد و میگرداند. آنکه گفت (ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت) حمزه و کسائی و أعمش و یحیی تفوت خواندند بی ألف علی تفعل ، و باقی قرء تفاوت خواندند علی تفاعل و أصل کلمه از فوت باشد و چیزهای مخالف را برای آن متفاوت خوانند که بهری از بهری فایت باشند و معنی یکی است کالتعهد و التعاهد و التعمل والتعامل . گفت در خلق خدای تعالی تفاوتی نیست یعنی کما بیشی و تناقضی و تباینی و اختلافی از روی حکمت نه از روی منظر (۱) بل جمله مستقیم است و مستوی . و در قراءت عبدالله عباس آمد که او خواند « من تفوت » (فارجع البصر) فراء گفت برای آن رجوع گفت و اگر چه اول بار چشم آنجا نبوده است که نظری در کلام مضمراست آنجا که گفت « ماتری » و التقدير فانظر هل تری فی خلق الرحمن من تفاوت آنکه گفت « فارجع البصر » (هل تری من فطور) نظر باز آر تا در آسمان هیچ شکافی بینی - و قولی دیگر آنست که رجوع گویند آنجا که مثل این فعل مقدم نباشد چنانکه شاعر گفت :

فإن تكُنِ الأيَّامُ ابصرنَ مرَّةً إلى فقد عادت لهن ذنوبَ (۲)

ای ظهرت و بدت و ان لم یکن قبل ذلك منه ذنب . و فطور فتوق باشد و احد فطر و فتق و مثله شقوق و خروق . ضحاک گفت : اختلاف . عطیه گفت : عیب . ابن کيسان گفت : تباعد قرظی گفت : فروج . ابو عبیده : صدوع ، و این اقوال متقارب المعنی است ، و الفطر الشق ، این لفظ هم اسم باشد و هم مصدر و چون اسم باشد آنرا جمع کنند بفطور چنانکه شاعر گفت :

شَقَقْتُ الْقَلْبَ لئَمْ ذَرَرَتْ فِيهِ هَوَاكِ فَلَيْمَ فَاَلْتَأَمَ الْفُطُورُ (۳)

(۱) این گنبد کبود که دیده میشود آسمان نیست زیرا که آسمان رنگ ندارد و از غایت شفافی قابل دیدن نیست و اگر خود دیده میشد مانع دیدن ستارهها میگردد چیزی که خود دیده شود حاجب ماوراء است این کبودی که دیده میشود از آمیختن زردی نور خورشید با تاریکی ماوراء جو که قبول نور خورشید نمیکند پدیدار آمده باری مستقیم و صاف بودن منظر این گنبد کبود دلیل نیست بلکه جمال و حکمتی که در آن بکار رفته مثل آنکه رنگ کبود آن حافظ چشم است از شدت تابش . والتذاذ از رنگ و جمال آسمان دلیل وجود جمال و کمال حقیقی است در مبداء کل وجود و استدلال بزینت بوجود حق در قرآن بسیار است .

(۲) اگر روزگار یکبار سوی من بنیکی نگرست باز نارواها درباره من زوا داشت .

(۳) دلها را شکافتی و مهر خود را در آن پاشیدی آنگاه التیام داده شد و شکاف بهم آمد .

وقال آخر :

بَنَّا لَكُمْ بِلاَ عَمَدٍ سَمَاءَ وَ زَيْنَهَا فَمَا فِيهَا فُطُورُ (۱)

(نم از جمع البصر کترتین) آنکه گفت باز آ چشم را بار دیگر تا دوبار باشد تا نظر چشم باز گردد و باز نزد تو آید خاشع و ذلیل کند شده و منقطع گشته قال الشاعر :

نَظَرْتُ إِلَيْهَا بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مَنِي فَعَادَ إِلَى الطَّرْفِ وَهُوَ حَسِيرُ (۲)

کعب الاخبار گفت آسمان دنیا موجی است مکفوف و آسمان دوم از سنگ مرمر است سفید ، و آسمان سیم از آهن است ، و آسمان چهارم از مس است ، و گفتند از روی . و پنجم سیم است ، و ششم از زر است ، و هفتم از یاقوت سرخ (۳) و از آسمان هفتم تا بعشر هفت حجاب است ، میان هر حجابی صحراهاست و نام فرشته‌ای که بر آن حجابها موکل است بقیاطروش است .

(وَ لَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ) آنکه گفت ما آسمان دنیا را بیاراستیم بستارگانی که بروشنی بمانند چراغها است (وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ) و آنرا برجوم و مرامی شیطان کردیم چون خواهند که استراق سمع کنند (وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ) و برای ایشان عذاب دوزخ بیجارده ایم با آنکه در دنیا ایشان را بشهاب می‌سوزیم .

(وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ) گفت و آنان را که کافر شدند بخدای ایشان را عذاب دوزخ بود و مستوجب و مستحق آن باشند باستحقاق (وَ يَلْبَسُ الْمَصِيرُ) و بدجائی است آن یعنی دوزخ .

(إِذَا أَلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ) آنکه وصف دوزخ کرد و گفت چون آن کافران را در دوزخ افکنند آواز این آتش شنوند چنانکه آواز خران بمنگری و بلندی و آن دوزخ همچنان می‌جوشد که لوید (۴) جوشد .

(۱) اسمان را بیستون برای شما افراشت و آنرا زینت داد در آن شکافی نیست .

(۲) سوی آن زن نظر افکندم در محصب که جائی است از منی . چشم سوی من بر گشت مانده

و کند شده

(۳) سخن کعب الاخبار صحیح نیست و اگر جسم سماوات از این عناصر بود ما ستارگان را نمی‌دیدیم اگر شیشه یک کره ضخامت داشته باشد مانع رؤیت است و آب صاف بیش از سه متر نیز حاجب است و قدام هر گز نمی‌گفتند آسمانها از این عناصر و اجسامی مانند آنها خلق شده است .

(۴) لوید بمعنای دیک بزرگ است که فعلاهم در مازندران مصطلح است .

و مجاهد گفت میجوشد و مضطرب میشود چنانکه حبه‌ای چند در آب بسیار فکند و بجوشانند ، و روا بود که شهبق آواز آتش باشد و این ظاهر آیت است ، و روا بود که آواز اهل دوزخ باشد چنانکه در دیگر آیه گفت « لهم فیها زفر و شهبق » آنکه بطریق مبالغه گفت :

(تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ) گفت نزدیک آن باشد که شکافته شود از خشم و بترکد و این عبارت است از شدت خشم، پنداری تشبیه کردبکسی که مملو باشد از چیزی، چون امتلاء بغایت رسد بشکافد کاز ق المملو ، آنکه گفت برسبیل حکایت از مستقبل آیام (كَلِمًا أَلْفِيًا فِيهَا فَوْجٌ) چون گروهی را از کافران در دوزخ افکنند خازنان دوزخ پرسند از ایشان و گویند (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ) شما را پیغامبر نیامد .

(قالوا بلى) ایشان جواب دهند و گویند بلی آمدند بما پیغمبران والمؤمنين و لیکن ما باور نداشتیم و دروغ داشتیم ایشان را و گفتیم (ما نزل الله من شيء) خدای تعالی چیزی نفرستاده و شما اینکه میگوئید دروغ میگوئید و شما در ضلال و ذهابید از راه حق و صواب. آنکه حکایت آن کرد که اهل دوزخ بیا یکدیگر گویند برسبیل تحسّر و تلهف (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ) اگر چنانکه ما در دنیا سمعیات و شرعیات گوش داشتیم و شنیده بودیم آنچه رسولان خدای گفتند و آنچه معقولات بود بعقل اندیشه کرده و باز انداخته و تأمل و تدبر کرده در اوامر و نواهی، از اهل دوزخ نبودیم .

(فَاَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ) آنکه خدای تعالی گفت . در دوزخ بگناه خود معترف شوند و مقرر آیند و آیه از چند وجه دلیل است بر بطلان مذهب مجبیره یکی آنکه گفت « فاعترفوا بذنبهم » ایشان اعتراف دهند به گناه و اعتراف ایشان برایشان حجت باشد و حجت خدای را باشد برایشان و بر آن مذهب حجت بنده را بود، و دیگر اضافه گناه بایشان کرد و اگر فعل خدای بودی اضافه گناه بایشان دروغ بودی . دیگر آنکه اگر در قیامت تکلیف بودی چنانکه اصحاب نجار گفتند توبه همه کافران مقبول بودی و چون دانستندی که توبه مقبول خواهد بودن ملجأ بودندی بتوبه کردن و چون چنین بودی هیچ کافر معذب نبودی و این خلاف اجماع است. آنکه گفت (فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّمْعِيرِ) هلاک باد اهل دوزخ را و نصب او بر مصدوری باشد محذوف الفعل . سعید جبیر گفت سحق نام وادی است در دوزخ ، و عامه قرآء خواندند « فسحقاً » باسکان حاء ، و کسائی و ابو جعفر سحقا خواندند بدو ضمّه و هما لغتان کالرعب والرعب والسحت والسحت . مجاهد گفت از عبدالله عباس که روز قیامت مردی

را بدوزخ برند دوزخ از او منقبض شود حق تعالی گوید چه بود ترا گوید بار خدایا او پناه بسیار باتو دادی از من حق تعالی گوید رها کنی بنده مرا، بنده دیگر بیارند چون بکنار دوزخ شود گوید بار خدایا گمان من بتو به از این بود حق تعالی گوید گمان تو چه بود؟ گوید گمان من آن بود که بر من رحمت کنی، حق تعالی گوید رها کنی داورا، مردی دیگر را بیارند از آتش شهبیقی مانند شهبق استر و زفیری که اهل عرصات از آن بترسند سرزند .

قوله (إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) آنکه حق تعالی گفت آنانکه از خدای بترسند در غیبت یعنی در حالی که حال خلوت بود و غیبت مردمان بود آنچه کنند نه بحیای مردمان بود یا بریای ایشان و آنچه نکنند نه برای خوف ایشان نکنند بل من خشیه الله و رجاء رحمته این است معنی «یخشون ربهم بالغیب» (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ) ایشان را باشد آمرزش و مزدی بزرگوار آنکه بر سبیل تهدید و وعید فرمود :

(وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ) گفت اگر خواهید سخن بچهر گوئید و آواز بلند و اگر خواهید بسر گوئید پنهان که بنزدیک او یکی است و او عالم است با سرار دلها. این آیه در حق مشرکان آمد که ایشان رسول ﷺ را سخن ناسزا گفتندی ، خدای تعالی رسول را خبر دادی بر زبان جبرئیل علیه السلام تا ایشان را باز می گفت، ایشان را گمان آمدی که از کسی شنیده باشد و نقل کرده چون سخنی خواستندی گفتن گفتند «أسرُوا» این حدیث بسر گوئید که کس نشود و خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت اگر خواهید بسر گوئید که کس نشنود و اگر بچهر ، من عالم بآنچه در دل دارید آنکه . گفت :

(أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ) آنکه شما را آفرید بداند أحوال و أقوال شما ، و مفعول هر دو فعل بیفکند و تقدیر آن است که أَلَا يَعْلَمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَهُمْ أَسْرَاهُمْ وَأَحْوَالَهُمْ . صورت کلام استفهام است و معنی تقریر (وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) و او خدائی است بالطف و رفق گواه و دانا بأحوال بندگان ، أما قوله «من خلق» محل «من» شاید که رفع بود بر فاعلیت و التقدير أَلَا يَعْلَمُ اللهُ الْخَالِقُ ، و شاید که محل او نصب بود بر مفعول و التقدير أَلَا يَعْلَمُ اللهُ مَنْ خَلَقَهُ أَى المخلوقين ، و بر این قول فاعل محذوف باشد و مفعول مذکور . مسیب گفت مردی شبی از شبها در میان درختانی میرفت بادی سخت در آمد و ازهر درختی برگ بسیار فرود آمد در خاطر او بگردید که گوئی خدای داند که چند برگ از درختان بیفتاد هاتقی از گوشه ای آواز داد که «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» محمد بن الفضیل گفت مردی در میان بیشه ای پردرخت میرفت در خاطر او بگذشت که اگر در این جایگاه بمعصیتی

مشغول باشد کس از حال او خبر ندارد . هاتقی آواز داد از گوشه‌ای که « أَلَيْعَلَّمْ مِنْ خَلْقٍ وَهُوَ اللَّطْفُ الْخَبِيرُ » .

(هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذَلُولًا) او آن خدائی است که زمین را در زیر قدم شما مذل و مسخر کرد تا شما چنانکه خواهید دروی می‌روید و می‌آئید و مینشینید و میخسبید (فَأَمَشُوا فِي مَنَاكِبِهَا) بروید در دوشه‌ای زمین، عبدالله عباس گفت مراد کوهها است . ضحاک گفت مراد پشته‌ها است . مجاهد گفت مراد راهها و فجاج است ، کلبی گفت اطراف زمین است و اصل منكب از نكوب باشد و آن عدول باشد و المنكب المعدل و منه الریح النكباء و نكب فلان عن الطريق و ينكب إذا عدل ناحية (وَكَلُوا مِنْ رِزْقِهِ) صوت هردو امر است مراد إباحه ، و بخورید از روزی او . آیه دلیل است بر آنکه روزی جز حلال نباشد برای آنکه حرام ممنوع و منهی عنه است ، نه مأمور به باشد نه مباح . (وَاللَّيْلَةَ النَّشُورُ) و با اوست زنده کردن خلقان .

(ءَأَمِنْتُمْ) ابن کثیر خواند « و أمنتم » بواو در حال وصل از ضمّه رای نشور واوی سخت بخواند، و کوفیان و شامیان بدو همزه خواندند بر اصل خود، و باقی قراء بتخفیف همزه اول و تبیین دوم و اصل ءأمنتُم است بلفظ استفهام است و معنی تهدید، و گفت ایمن شدید از آنکه در آسمان است یعنی خدائی که ملك او در آسمان است علی حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه ، و تخصیص آسمان برای آن کرد تا تصرف دیگران در او راه نبرد . و گفتند برای آن گفت که مشرکان گفتندی که الله خدای آسمان است و أصنام خدایان زمین اند، خدای تعالی گفت از خدای آسمان بر زعم شما کجا ایمن شده‌اید که شمارا بزمن فرود برد، و بعضی دیگر گفتند مراد به « فی » فوق است و تقدیره من فوق السماء نه بمعنی جهة بل بمعنی قهر و غلبه چنانکه گفت « فسیحوا فی الأرض أربعة أشهر » ای فوق الأرض و گفتند « فی » بمعنی « علی » است کقوله « ولاصلبناکم فی جذوع النخل » ای علی جذوعها ، هم بمعنی استعلا و قهر و ملك و تصرف و نفاذ امر باشد چنانکه گویند فلان علی العراق و فلان علی الحجاز ای والیها و القائم علیها ، و أدلّه عقل که احتمال تأویل نکند بر خاسته است بر آنکه خدای را جل جلاله مکان و جهت نیست که این از صفات اجسام باشد و خدای تعالی خالق اجسام است . أمّا اشاره مردم در وقت دعا برای آن است که آسمان محل وحی و منزل مطر است و منزل قدس و جای مقدّسان و مقرّبان است و معدن روزی است (۱) ألا تری إلی قوله « و فی السماء رزقکم و ما توعدون » (فَأَإِذَا هُم بِتَمُورٍ) تو

(۱) بعضی صفت آسمان روحانی است یعنی عالم مجردات نظیر « لا تفتح لهم أبواب السماء » و بعضی

صفت آسمان جسمانی است یعنی جهت علو مثل « و فی السماء رزقکم » .

بینی می‌جنبند این قول حسن است و ضحاک گفت میگردد و اهلش را میگرداند یعنی زمین .
ابن کيسان گفت فرو میبرد ایشان را .

(اَمْ اَمِنْتُمْ مِّنْ فِي السَّمَاءِ) یا ایمن شده از آنکه در آسمان است بر آن تأویل‌ها که
رقت (اَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا) که فرو فرستد به شما بادی سخت که سنگ ریزه
آرد چنانکه بفرستاد بر قوم لوطی قوله « اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا » (فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ)
بدانید آنکه عذاب من چگونه باشد، و قیل نذیری . اى اندازی بالعذاب ترسانیدن من بعذاب
چگونه باشد .

(وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) تکذیب کردند آنانکه
پیش از اینان بودند پیغمبران را و ایشان را باور نداشتند چگونه بود انکار من برایشان بعذاب؟
و اختلاف قراءه بر اثبات یاء در اخوات این لفظ برفته است که بعضی یاء بیاورند بأصل و بعضی
بکسره اکتفا کردند .

(اَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ) آنکه حق تعالی بر سبیل تذکیر
نعمت گفت نمی‌بینند این کافران مرغان را که از بالای سرایشان در هوا معلق بال گسترده
می‌پرند و گاه بال فراهم گرفته گاه بصفیف می‌پرند و گاه بدفیف و ایشان را در هر دو حال
کس نمیدارد جز خدای تعالی از آنکه بیوفند (۱) (اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بِصِيرٌ) او بهمه
چیز دانا و بینا است .

(اَمْنَ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ) گفت یا کیست آنکه اولشکر است شما را و
نگاهدار است که شما را حمایت کند و یاری کند جز خدای تعالی یا اگر خدای تعالی بشما
رنجی خواهد که باز دارد؟ (اِنَّ الْكَافِرُونَ اِلَّا فِي عُرُورٍ) کافران نیستند اِلَّا در غرور باین
مذهب و اعتقاد که ایشان دارند .

(اَمْنَ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ) یا کیست آنکه شما را روزی دهد (اِنَّ اُمْسَاكَ

(۱) مرغ جسمی است سنگین‌تر از هوا و اگر جان نداشته باشد و تیری براو بیفکنند و مجروح
شود که تدبیر کار خود را در جو نتواند البته بزمن می‌افتد. قوه‌جان او است در تنش که میتواند در جو سیر
خود را طوری مرتب کند که باد زیر بال او بگیرد و بفشار هوادر هوا بماند قوه‌ایست ضد طبیعت همچنانکه
حرکت انسان بی‌بالای کوه و تپه و جهیدن او قوه‌ایست ضد طبیعت عناصر دلیل بر آنکه چیزی غیر از
عناصر و مزاج آنها موجود است و اگر تابع عناصر بود برضد او بر نمی‌خاست و این بایستی برای
اثبات عالمی غیر طبیعت و قوه‌فاهر بر آن.

رِزْقَهُ) اگر خدای روزی باز گیرد از شما و جزای شرط مقدم شده است بر شرط و التقدير
 إِنَّ أَمْسَكَ اللَّهُ رِزْقَهُ مِنْ ذَالَّذِي يَرْزُقَكُمْ، آنکه بر سبیل اخبار از عناد کافران و وجود ایشان باز
 نمود (بَلْ لَاجِرُوا) بلکه بلجاج و ستیزه باز ایستادند این کافران در طغیان و عصیان و رمیدن
 از فرمان خدای تعالی. آنکه گفت بر سبیل تنبیه و تحذیر بصورت تخییر :

(أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)
 گفت آنکس که می‌رود بروی در آمده، به‌دایت اولی‌تر باشد یا آنکس که می‌رود براه
 راست؟! این فعلی است (۱) مخالف قیاس برای آنکه أَفَعَلَ او لازم است و فعل او متعدی و
 قیاس افعال لازم و متعدی برعکس این باشد فَعَلَ لازم بود و أَفَعَلَ متعدی کقولهم ذهب فلان
 و أذهبته و دخل فلان و أدخلته و خرج و أخرجته و این چنین است که أَكَبَّ فلان لوجه و
 کبته و قال الله تعالی «فكبت وجوههم في النار» و قال ﷺ «و هل يكب الناس على مناخرهم
 إلا حصاد ألسنتهم» قال و نظيره من الكلام قولهم أَقْسَحَ السحاب و قسعه الله. و نصب «مكبًا»
 بر حال است و در معنی آیه دو وجه گفتند یکی آنکه معنی آن مثل است که خدای تعالی زد
 کافران را و مسلمانان را، کافر را تشبیه کرد بآنکه او در رفتن بروی فتاده باشد و مؤمن را
 بآنکه براه، راست و همه عقلا دانند که این بهتر باشد از آن و مهتدی‌تر. قتاده گفت مراد
 آنکه روز قیامت کافران را برانگیزند بر روی بدوزخ شونده و مؤمن بقدم خود بر صراط
 می‌رود کالبرق الخاطف. و بر این قول صراط مستقیم بهشت باشد آنکه در تذکیر نعمت آمد.

(قُلْ) يَا مُحَمَّدُ (ﷺ) بگوی (هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ) او آن خدا است که بیافرید
 شما را و شما را چشم و گوش و دل داد تا بچشم به بینید و بگوش بشنوید و بدل بدانید آنکه
 گفت (قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ) اندک شکر می‌کنید و «ما» را دو وجه باشد یکی آنکه مصدری
 باشد و التقدير قَلِيلًا شکر کم و نصب قَلِيلًا بر حال و روا بود که «ما» زیاده بود و «قَلِيلًا»
 نصب باشد بر صفت مصدری محذوف ای تشکرون شکرًا قَلِيلًا.

(قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) بگو ای محمد که اوست،
 که شما را بیافرید از زمین و حشر و جمع و باز گشت شما با اوست.
 (وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) می‌گویند کی خواهد بودن
 این وعده قیامت که ما را می‌گوئید اگر چنانکه راست می‌گوئید، تو جواب ده ای محمد بگوی
 که علم آن بنزدیک خداست که کی خواهد بودن.

(۱) یعنی اکب فعلی است بر خلاف قیاس.

(وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ) و من پیغمبری ام ترساننده بیان کننده، کار من این است مرا بعلم غیب راهی نیست .

(فَذَلِكُنَّ رَأَوْهُ زُلْفَةً) هاء ضمیر عذاب است و « زلفه » مصدر است در جای وصف نهاده برای مبالغه کقولم رجل صوم أو فطر گفت چون عذاب را بینند نزدیک در آمده بایشان یعنی عذاب دوزخ را بر قول بیشتر مفسران ، و مجاهد گفت عذاب روز بدر خواست (سَيَلَّتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) دژم کنند روی کافران تا سیاه و گرفته شود، يقول العرب : سُوْتُهُ وَسِيءٌ و سَرَرْتُهُ فَسْرٌ و شَقَلْتَهُ فَشَقِيلٌ . (وَقِيلَ) گویند ایشان را یعنی خزنه دوزخ کافران را (هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ) این آنست که دعوی کردید یعنی این عذاب آن است که شما تمنا کردید و خواستید . و حسن گفت مراد آن است که دعوی کردید که نخواهد بودن و عامه قرآء « تدعون » بتشدید دال علی وزن تفتعلون و یعقوب خواند « تدعون » علی وزن تفتعلون بتشکین دال، یعنی خدای را می خواندید تا پدید آرد و تعجیل کند یعنی قوله تعالی « واذقوا اللّهمّ ان كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب . »

آنکه گفت بگو یا محمد (ﷺ) این کافران را که تمنای هلاک تو میکنند و متربص اند و منتظر هلاک ترا، بگوی ایشان را که (أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا) می بینید یعنی میدانید که اگر خدای تعالی هلاک کند مرا و آنان را که بامند یا برما رحمت کند (فَفَنَنْجِيهِمُ مِنَ الْعَذَابِ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا لَكُمُ الْفِرْعَوْنَ وَآلِهَتَهُمْ عَذَابَ أَلِيمٍ) کیست که کافران را پناه دهد از عذاب دردناک یعنی مرگ و هلاک من شما را از عذاب نرهاوند، بعضی دیگر گفتند ه معنی آنست که اگر خدای تعالی خواهد تا ما را عذاب کند یا برما رحمت کند حکم او راست و ما منقاد اوئیم و از عذاب او ترسانیم با آنکه مؤمنیم و با او ایمان داریم شما را که کافر اند با کفر که حمایت خواهد کردند؟ این معنی قول عبدالله عباس است و ابن کيسان (قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا) بگو او خداوند بخشاینده است ما با او ایمان آوردیم و بر او توکل کردیم در همه باب (فَسَتَعْمَلُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) کسانی خواند بپاء علی المغایبه و باقی قراءتاء خطاب . بدانید که کیست که او در گمراهی است ظاهر، مایا شما ؟

(قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَوْكُومٌ غَوْرًا) بگو ای محمد بینید شما که اگر آب شما

بزمین فرو شود، و قوله « غوراً » أراد غائراً مصدری است در جای اسم فاعل . کلبی و مقاتل گفتند مراد آب زمزم است و چاه میمون حضرمی و آن چاهی است جاری قدیم و دیگر مفسران گفتند مراد جنس است جمله آبهای شما را (فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ) کیست که شما را آب روان دهد و گفتند ظاهر که چشمهای آنرا ببینید، و گفتند آبی عذب و خوش و اصل کلمه من عانه یعنی فهو عاین و ذاك معین إذا رآه بعینه ، در آثار می آید که یکی از جمله زندانیه بگذشت یکی که میخواند « قل أرأیتم ، ان أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین ، » گفت رجالشداد و معاول حداد، مردان قوی و کلنگ‌های تیز، شب بخت آب سیاه در چشم او آمد هاتقی آواز داد که بیار آن مردان سخت و آن کلنگ‌های تیز را تا این آب بگشایند .

سورة القلم

این سوره مکی است ، و پنجاه و دو آیت است ، و سیصد کلمه است ، و هزار و دوست و پنجاه و دو حرف است . و روایت است از ابوامامه از اَبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره نون و القلم بخواند خدای تعالی او را ثواب آنان دهد که خوی خوش دارند صدق رسول الله ﷺ .

سورة القلم مکيه وهی اثنتان وخمسون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشناينده مهربان

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۲) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۳) وَإِنَّ

ن سوگند بقلم و آنچه مینویسد نیستی تو بنعمت پروردگارت دیوانه و بدرستیکه

لَكَ لَا جُرْأَ غَيْرَ مَمْنُونٍ (۴) وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۵) فَسَتَبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۶)

مرتورا پاداشی است بی منت و بتحقیق توئی هر آینه بر خوی بزرگ پس زود باشد که بینی و بینند

بِأَيُّكُمْ الْمَقْتُولُ (۷) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ

بکدام شما دیوانگی است بتحقیق پروردگارتو او داناتراست بآنکه گمراه شد از راه او و او آگاه تراست

بِالْمُهْتَدِينَ (۸) فَلَا تُطْعِ الْمُكَذِّبِينَ (۹) وَثَوًّا لَوْ تَذَهْنُ فَيُدْهِنُونَ (۱۰)

بهدایت یافته گان پس پیروی مکن تکذیب کنندگان را دوست دارند اگر نرمی کنی پس نرمی کنند

وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ (۱۱) هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَبِيمٍ (۱۲) مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ

و پیروی مکن هر بسیار سوگندخوار خوار را عیبجوی رونده بسخن چینی منع کننده مرخیرا از حد گذرنده

أَبِيمِ (۱۳) عُثْلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (۱۴) أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۵) إِذَا تَتَلَّىٰ عَلَيْهِ

کنهکار درشتخوی ستمکار بعد این حرامزاده آنکه باشد صاحب مال و پسران خوانده شود بر او

آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۶) سَنَسِيحُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ (۱۷) إِنَّا بَلَوْنَا هُمْ

آیت‌های ما گوید افسانه‌های گذشتگانست زود باشد داغ گذاریم بر بینی بتحقیق ما مبتلا کردیم آنها را

كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۸)

چنانکه مبتلا ساختیم اصحاب بهشت را چون سوگند خوردند که ببرند آن میوه ها را صبح کنندگان

وَلَا يَسْتَنْثَوْنَ (۱۹) فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ (۲۰) فَأَصْبَحَتْ

واستثناء نکنند پس آمد بر آنها آسیبی از پروردگار تو و آنها خفته گان بودند پس گردید

كَالْصَّرِيمِ (۲۱) فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۲) أَنْ ائِدُوا عَلٰی حَرِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

مانند میوه چیده شده پس آواز کردند صبح کنندگان آنکه بیرون روید بر کشتزار خودتان اگر هستید

صَارِمِينَ (۲۳) فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ (۲۴) أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ (۲۵)

میوه چینندگان پس رفتند و آنها پنهان میگفتند که باید در نیاید آنرا امروز بر شما بیچاره‌ای

وَغَدُوا عَلٰی حَرِّ قَادِرِينَ (۲۶) فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَّالُّونَ (۲۷)

و بامداد کردند بر منع کردن توانایان پس چون دیدند آنرا گفتند بدرستی که ما هر آینه گمراهانیم

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۸) قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ (۲۹) قَالُوا سُبْحَانَ

بلکه ما تئیم بی بهره شدگان گفت بهتر آنها آیا نکفتم مر شمارا چرا بیاکی نستائید گفتند منزه است

رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۳۰) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ يَتَلَوْا مُونَ (۳۱) قَالُوا

پروردگار ما بدرستی که ما بودیم ستمگران پس رو کردند بعضی آنها بر بعضی ملامت کنندگان گفتند

يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ (۳۲) عَسَىٰ رَبَّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا

ای وای بر ما بتحقیق ما بودیم از حد گذرندگان شاید پروردگار ما آنکه عوض آرد ما را بهتر از آنها بتحقیق ما

إِلٰی رَبِّنَا رَا غِبُونَ (۳۳) كَذٰلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا

بسوی پروردگار خود میل دارند گانیم اینچنین است شکنجه و هر آینه شکنجه رستخیز بزرگتر است اگر باشند

يَعْمُونَ (۳۴) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ (۳۵) أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ

که بدانند بتحقیق مر پرهیز کارانرا است نزد خدای شان بهشت‌های پر نعمت آیا میگردانیم ما گردن نهادگانرا

كَالْمُجْرِمِينَ (۳۶) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۷) أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ (۳۸)

مانند گنهکاران چیست مر شمارا چگونه حکم میکنید مر شمارا است کتابی که در آن میخوانید

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ (۳۹) أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِاللَّغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

بتحقیق مر شمارا است در آنچه برگزینید یا مر شمارا است سوگندهائی که بر ما رسیده است تا روز رستخیز

إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ (۴۰) سَلَهُمْ أَتَيْتُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ (۴۱) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ

بتحقیق مر شمارا است هر آنچه حکم کنید بیس آنها را کدام آنها را کفیل اند آیا مر آنها را شریکانند

فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (۴۲) يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى

پس باید بیاورند بشریکانشان اگر باشند راست گویان روزیکه برداشته شود از ساق و خوانده شوند بسوی

السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (۴۳) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ

سجده پس نمی توانند فرو شده دیده هاشان فرو گرفته آنها را خواری و بتحقیق بودند خوانده میشدند

إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (۴۴) فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

بسوی سجود و آنها تن درستان بودند پس واگذارید مرا و آنرا که تکذیب کند باین سخن زود در نوردم آنها را

مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۴۵) وَ أُنْمِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ (۴۶) أَمْ تَسْتَلْهُمْ أَجْرًا

از هر جائی که نمیدانند و مهلت دهیم مر آنها را بتحقیق مکر من محکم است آیا میخواهی از آنها مزدی را

فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُنْقَلُونَ (۴۷) أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ (۴۸) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ

پس آنها از غرامت گران بارند آیا نزد آنها است غیبت پس آنها مینویسند پس شکیباشو برای فرمان

رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ (۴۹) لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ

پروردگارت و مباش چون بار ماهی چون ندا کرد او پر خشم بود اگر نه آن بود که دریافتی او را نعمتی

مِنْ رَبِّهِ لَنُبَذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ (۵۰) فَاجْتَبِيهِ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ

از پروردگارا و هر آینه افتاده بود بصحرای بی گیاه و او مذموم بود پس برگزید او را پروردگارا و پس گردانید او را

مِنَ الصَّالِحِينَ (۵۱) وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا

از شایستگان و بتحقیق نزدیک بود کسانیکه کافر شدند لغزش دهند تو را بچشمهای خودشان چون شنیدند

الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (★)

قرآن را و میکوبند بتحقیق او هر آینه دیوانه است و نیست آن جز پندی مرجهانیان را .

(ن) قرآء خلاف کردند در نون بعضی اظهار کردند و بعضی إخفاء ، و عبدالله عباس نون خواند بکسر نون علی اضمار حرف القسم ، و عیسی بن عمر خواند نون بفتح علی اضمار فعل . ای اقرء نون . مفسران در معنی او خلاف کردند : مجاهد و مقاتل و مرّة الهمدانی و عطاء الخراسانی و سدّی و کلبی گفتند که آن ماهی است که زمین بر پشت او نهاده است . این روایت ابو ظبیان است از عبدالله عباس گفت اول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود بر لوح برفت با آنچه خواست بودن ، آنکه بخاری از آب بر آورد و از آن بخار آسمان بیافرید آنکه نون بیافرید آن ماهی که زمین بر پشت او نهاده است و زمین بر پشت او بنهاد نون بجنبید و زمین را بجنباید . حق تعالی کوهها را بیافرید بمیخ زمین کرد تا ساکن شد . آنکه عبدالله عباس این آیه بخواند « ن و القلم وما یسطرون » مفسران در نام او خلاف کردند . کلبی و مقاتل گفتند نام او یهموت است . ابوالیقطان و واقدی گفتند لیوثا بود . کعب گفت لوشا . از امیر المؤمنین علی علیه الصلاة و السلام روایت کردند (۱) که او گفت بلهوت بود ، و یکی گفت در بعضی اراجیز :

مَالِي أُرِيكُمْ كَيْلَكُمْ سَكُونًا وَ اللَّهُ رَبِّي خَلَقَ السَّبَلَهُوتَا (۲)

راویان اخبار گفتند چون خدای تعالی زمین را بیافرید و بشکافت آن را و هفت زمین کرد از زیر عرش فرشته‌ای را بفرستاد تا در زیر هفتم زمین شد ، و هفت زمین بردوش گرفت و دست‌ها بکشید یکی بمشرق و یکی بمغرب ، و بقبضهای خود زمین را بگرفت و بداشت او را قرار قدم نبود . خدای تعالی از فردوس گاوی بفرستاد و او را چهل هزار سر بود و چهل هزار قوائم و قرار آن فرشته بر سنام آن گاو کرد قدمش قرار نگرفت پاره‌ای یاقوت سبز فرستاد از فردوس اعلی کثافت او پانصد ساله راه قدم آن فرشته بر او قرار گرفت ، و سرهای آن گاو از اقطار زمین بیرون آمده است و متأخر او در دریا است دم‌میزند و باز میگیرد و این جذر و مد که توبینی از آن است . قوائم این گاو را جای قرار نبود خدای تعالی سنگی سبز بفرستاد کثافت او چند کثافت هفت آسمان و هفت زمین قوائم گاو بر آنجا قرار گرفت و این

(۱) این روایت بصحت نرسیده و قول عبدالله عباس و کعب و دیگران حجت نیست .

(۲) مرا چه پیش آمد که شما را خاموش می‌بینم و خدا پروردگار من ماهی را آفرید برای

خاموشی چون ماهی مانند حیوانات دیگر صدا ندارد .

صخره آن است که لقمان گفت پسرش را «یا بنی، إنها إن تك مثقال حبة من خردل فتكن في صخرة» صخره را جای قرار نبود خدای تعالی «نون» را آفرید و آن ماهی است عظیم و او بر آب است و آب بر باد است و باد بر قدرت باری عز اسمہ استاده است .

کعب الاحبار گفت ابلیس بیامد و آن ماهی را وسوسه کرد و گفت یا لوشا تودانی که جمله عالم و هفت زمین و هر چه بر او است بر پشت تو نهاده است اگر خویشتن را بجنابانی همه ریخته شود او همت کرد که خویشتن را بجنابند خدای تعالی جانوری بفرستد تا در بینی او شد چون بدماغ او برسد در خدای بنالید از آن فرمان داد تا بیرون آمد برابر او بنشست هر گاه که او همت کند که مانند آن کند آن جانور در بینی او شود و او را برنجاند . و بعضی دیگر گفتند نون آخر حروف الرّحمن است و مجموع «الر» و «حم» و «نون» اوایل سوره جمع کنی الرّحمن باشد و این روایت عکرمه است از عبدالله عباس . حسن و ضحاک گفتند نون دوات است و این روایت یمانی است از عبدالله عباس، و قال الشاعر :

إِذَا مَا الشُّوقُ بِرَحِّ بِي إِلَيْهِمْ أَلْقَتُ النُّونَ بِالْدَّمَعِ السَّجُومِ (۱)

و این قول قریب است برای مناسبت . معاویه بن مره گفت لوحی است از نور و این قول در خبری مرفوع آمد . ابن زید گفت قسمی است که خدای تعالی کرد . ابن کیسان گفت نام سوره است . عطاء گفت ابتداء نام خدا است چون نور و ناصر و نصیر .

محمد بن کعب گفت خدای تعالی قسم کرد بنصرت او مؤمنان را بیانه قوله «وكان حقاً علينا نصر المؤمنين» .

روایت کردند از صادق عليه السلام که او گفت جوئی است در بهشت قوله (وَالْقَلَمِ) و او قسم است ، و مراد بقلم این است که میدانید که آلت کتابت است، و در خبر است که اول چیزی که خدای تعالی آفرید قلم بود بنظر هیبت باو نگرید بشکافت، آنکه گفت برو گفت بچه بروم گفت بآنچه خواهد بودن تاروز قیامت بر لوح محفوظ برفت و هر چه بودنی بود بنوشت تاروز قیامت، و ذلك قوله عليه السلام « جری القلم بما هو كائن » عبدالملك زیات در نزدیک بعضی خلفاء شد او را دل تنگ یافت این بیتها بر خواند :

الهمَّ فَضْلٌ وَ النِّقْضَاءُ غَالِبٌ وَ كَائِنٌ مَا نُحِطُّ فِي اللُّوْحِ

(۱) وقتی شوق مرا سوی آنان کشاند دوات خود را باشک ریزان اصلاح میکنم . الاقه دوات بمعنی برهم زدن آن است تا مرکب درست روان گردد .

فَاَنْتَظِرِ الرَّوْحَ وَ اَسْبَابَهُ اَيْسَ مَا كُنْتَ مِنَ الرَّوْحِ (۱)

وگفتند مراد بقلم خط و کتابت است که خدای تعالی منت نهاد بر آن فی قوله تعالی « علم بالقلم » حکماء و علماء در قلم و وصف او مفاخرت بسیار گفته اند بنظم و نثر و معانی انگیزنده این هیم گفت از جلالت قلم آن است که هیچ کتاب نیست خدای را والا که بقلم نویسند . و گفته اند بیان دو است : بیان لسان و بیان بنان . اما بیان زبان منسی شود بشهور و اعوام . و بیان بنان برای تثبیت اقلام باقی بماند بر لیاالی و آیام ، و گفتند قلم مطیه فطنه است و رسول کریمان است ، و طلسم اکبر است ، و گفتند قوام دین و دنیا بدو چیز است بقلم و شمشیر و قلم زبردست شمشیر بود ، و شاعر گوید در این باب :

اِنْ يَخْدَمِ الْقَلَمُ السِّيفَ الَّذِي خَضَعَتْ
لَهُ الرِّقَابُ وَ دَاَنْتَ دُونَهُ الْاَلَمْ
فَاَلْمَوْتُ وَ النَّمُوْتُ لَا شَيْءُ يُفَالِبُهُ
مَازَالَ يَتَّبِعُ مَا يَجْرِي بِهِ الْقَلَمُ
كَذَا قَضَى اللهُ لِلْقَلَمِ مُذْبِرِيَّتْ
و للصنوبري :

قَلَمٌ مِنَ الْقَصَبِ الضَّعِيفِ الْاَجْوَفِ
وَمِنَ النَّصَالِ اِذَا بَدَتْ بِقِسْبِهَا
وَأَشْدُّ اِقْدَامًا مِنَ اللَّيْثِ الَّذِي
و لأبي تمام في هذا المعنى :

وَالضَّرْبَةُ مِنْ كَاتِبٍ بِنَانِهِ
أَمْضَى مِنَ الرَّمْحِ الطَّوِيلِ الْأَهْيَفِ
وَمِنَ الْمُهَنْدِ ذِي الصَّقَالِ الْمُرْهَفِ
يَلْوِي الْقُلُوبَ اِذَا بَدَا فِي الْمَوْقِفِ (۳)

(۱) غمگین بودن بیهوده است و حکم الهی بر همه غالب و آنچه در لوح تقدیر نوشته است واقع شدنی است نگران شادی و اسباب آن باش در آن هنگام که از شادی مأیوس تر باشی .

(۲) اگر قلم را شمشیر خدمت میکند با آنکه گردن‌ها نزد شمشیر خاضع و امت‌ها پیش آن ذلیلند برای آن است که مرگ پیرو چیزی است که قلم بر آن جریان یافته با آنکه بر مرگ چیزی غالب نمیشود خداوند برای قلم‌ها چنین مقدر کرد از هنگامی که تراشیده شدند که شمشیرها از هنگامی که تیز گشتند خدمتکار قلم باشند .

(۳) این ابیات نسبت به صنوبری داده شده و نام صنوبری در شعرا ندیدم مگر در این جا و در سبط اللثامی شرح امالی ابی‌علی . معنی ابیات : خامه‌زنی ضعیف و میان تهی گذرنده تر است از نیزه بلند و نازک ، و از پیکان تیر که با کمانهای خود ظاهر میشوند و از شمشیر هندی پرداخته و تیز شده . و رونده تر است از شیر که چون در موقفی آشکار شود دل‌ها را می‌پیچد از ترس .

قَوْمٌ إِذَا عَزَمُوا عَدُوًّا حَاسِدًا سَفَكَوْا الدَّمَ بِأَسِنَّةِ الْأَقْلَامِ (۱)
والبحتري :

قَوْمٌ إِذَا أَخَذُوا الْأَقْلَامَ مِنْ قَصَبٍ نَمَّ اسْتَمَدُوا بِهَا مَاءَ الْمَنِيَّاتِ
نَالُوا بِهَا مِنْ أَعَادِهِمْ وَإِنْ كَثُرُوا مَا لَا يُنَالُ بِعَدِّ الْمَشْرِفِيَّاتِ (۲)
وقال آخر :

مَا السِّيفَ عَضْبًا يُضِيءُ رَوْنَقُهُ أَمْضَى عَلَى النَّائِبَاتِ مِنْ قَلَمِهِ (۳)
و لأبي تمام في القلم (۴) :

لَكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى الَّذِي بِشَبَابِهِ تُصَابُ مِنَ الْأَمِيرِ الْكَلْبِيِّ وَالْمَفَاصِلِ (۵)
لَهُ الْخَلَواتُ اللَّائِي لَوْلَا بَخْسَتُهَا لَمَّا اخْتَلَفْتِ لِأَمْلِكِ تِلْكَ الْمَحَافِلِ (۶)
لِعَابُ الْأَفَاعِي الْقَاتِلَاتِ لِعَابِهِ وَأَرَى الْعُجْبَا اشْتَارَتْهُ أَيْدِي عَوَاسِلِ (۷)
لَهُ رِيقَةٌ طَلُّ وَ الْكَيْنُ وَقَعَهَا بِأَثَرِهِ فِي الشَّيْءِ وَالْغَرْبِ وَابِلِ (۸)
فَصَبِيحٌ إِذَا اسْتَنْطَقْتَهُ وَهُوَ رَاكِبٌ وَ أَعْجَمٌ إِنْ خَاطَبْتَهُ وَهُوَ رَاجِلٌ (۹)

(۱) ضربتی که نویسنده بانگشت خود میزند گذشته تر و رساتر از تیغ تیز است .

قومی هستند که چون آهنگ دشمن حسود کنند خونهای بسنان قلم میریزند .

(۲) گروهی هستند که چون خامه از نی بدست گیرند و از شربت مرگ مداد (مرکب) کنند

با دشمنان اگر چه بسیار باشند آن کنند که با لب شمشیر تیز نتوان کرد .

(۳) عضبا حال است برای سیف باعتبار آنکه درمای نفی معنی فعل است یعنی شمشیر تیز که پرتو

آن روشنی میدهد ، درسختی ها گذشته تر از قلم او نیست .

(۴) اشعار ابی تمام را چون متعدد است بشماره مرتب ترجمه میکنیم که با یکدیگر آمیخته و

اشتباه نشود :

(۵) قلم اعلی بدست تست که بتیزی آن کرده و بند بند هر چیز را آفت میرسد .

(۶) خلوتها دارد و اگر تو در آن باب دریغ نمائی ، ملک را این محفل های گوناگون نباشد

(۷) آب دهان قلم تو آب دهان افعی های کشنده است و هم انگبین است در کوزه ، از آن انگبین

که دست عمل چینیان از کدو گرفته است .

(۸) آب دهان او اندک است اما وقع و آثار آن در مشرق و مغرب بارانی است سیل آسا .

(۹) اگر از او سخن بخواهی و او سوار انگشت تو باشد فصیح است و اگر با او سخن گوئی و او

پیاده باشد گنگ است .

إِذَا مَا مَمَّطَى الْخُمْسَ لِلطَّافِ وَأَفْرِغَتْ
 أَطَاعَتُهُ أَطْرَافُ الْقَنَا وَتَقَوَّضَتْ
 إِذَا اسْتَفْزَرَ الذَّنَّ الذِّي كِي وَأَقْدَلَتْ
 وَقَدْ رَفَدَتْهُ الْخِنْصِرَانِ وَسَدَدَتْ
 رَأَيْتَ جَلِيلًا شَانَهُ وَهُوَ مُرْتَهَفٌ
 عَلَيْهِ شِعَابُ الْفِكْرِ وَهِيَ حَوَافِلُ (۱)
 لِنَجْوَاهُ تَقْوِيضَ الْخِيَامِ الْجَحَافِلُ (۲)
 أَعَالِيهِ فِي الْقِرْطَاسِ وَهِيَ أَسْفِلُ (۳)
 ثَلَاثُ نَوَاحِيهِ الثَّلَاثُ الْآ نَا مِيلُ (۴)
 ضَنَى وَسَمِينًا خَطْبَنَهُ وَهُوَ نَاحِلُ (۵)

و لابن الرومي :

فِي كَيْفَتِهِ قَلَمٌ نَاهِيكَ مِنْ قَلَمٍ
 يَمْحُو وَيُثَبِّتُ أَرْزَاقَ الْعِبَادِ بِهِ
 نَبِيلاً وَنَاهِيكَ مِنْ كَفِّ بِهِ انْتِشَاعاً
 فَمَا الْمَقَادِيرُ إِلَّا مَا وَحَى وَحَى (۶)

و للآخر :

وَمَا شَجَرَاتُ نَابِتَاتُ بِقَفْرَةٍ
 يَهِنُ بُكَاءُ الْعَاشِقِينَ وَ لَوْ نُهِمُ
 إِذَا قَطِيعَتْ صَارَتْ مَطَايَا الْأَصَابِعِ
 سِوَى أَنَّهَا يَبْكِينَ سُودَ الْمَدَامِجِ (۷)

و للآخر :

وَأُخْرَسُ يَنْطِقُ بِالْمُحْكَمَاتِ
 بِمَكَّةَ يَنْطِقُ فِي خَفِيَّةِ
 وَجْثَانُهُ صَامِتٌ أَجْوَفُ
 وَبِالشَّامِ مَنْطِقُهُ يُعْرَفُ (۸)

(۱) اگر سوار پنج انگشت لطیف شود و از هر راهگذر اندیشهها بر کرد وی فراهم کردند .

(۲) اطراف نیزهها فرمان او برند و بیک سخن آهسته او خیمهها ازجاکنده شود چنانکه لشکرها

خیمهها را بر میکنند .

(۳) هر گاه از ذهن تیز مطلب بخواهد و بالای سر خود را پائین آورد روی کاغذ .

(۴) و دو انگشت خنصر و بنصرتکیه گاه او شوند و سه انگشت دیگر از سه سواورا استوار بگیرند .

(۵) آنگاه خواهی دید با این زاری و نزاری شأنش چه بزرگ است و با این لاغری کارش

چسان فربه است .

(۶) در دست او قلمی است چه قلمی در شرف ؛ و چه دستی که آنرا درکنار گرفته است .

روزیهای بندگان را محو و اثبات میکند به این قلم، تقدیر همان است که او وحی نماید یا محو کند .

(۷) چیست آن درختها که در بیابان خشک روئیده و چون بریده شود مرکوب انگشتان است

گریه او مانند گریه عاشقان و رنگ او رنگ آنان الا آنکه جای ریزش اشک او سیاه است .

(۸) گنگی است که سخن استوار میگوید تنش خاموش و تهی است . در مکه پنهان سخن میگوید

و سخن او درشام مشهور میگردد .

و للمنتبي :

نَحِيفُ الشَّوَى يَعْدُو عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ
يَمْجُ ظِلَامًا فِي نَهَارِ لِسَانِهِ
و للآخر :

لَهُ قَلَمٌ تَتَابَعَهُ الْمَعَالِي
تَنَاطُ بِحَدِّهِ الْأَقْدَارُ طُرًّا
بِحَشَّةِ (?) حَيْةٍ وَبِلَوْنِ جَانٍ
و للآخر :

لَهُ قَلَمٌ لِقَضَاءِ الْإِلْمِ ————— لَهُ بِالسَّعْدِ يَوْمًا وَبِالنَّحْسِ قَاضِي
وَ مَا فَارَقَ الْأَسَدَ فِي حَالَتَيْنِ ————— هُ يُبْسًا وَذَا وَرَقَاتِ غِضَاضِ
كَفِّي كَفًّا لَيْثُ النَّدَى فِي النَّدِ ————— يَ وَفِي كَفِّ لَيْثِ الشَّرَى فِي الْغِيَاضِ (۳)
(وَ مَا يَسْطُرُونَ) وَ بِحَقِّ أَنْجِهَ إِيشَانِ مِينُويَسِنْدِ . وَ اَو رِوَا سْتِ كِهَ قِ سَمِ بَاشَدِ وَ رِوَا سْتِ كِهَ
عَطْفِ بَاشَدِ . وَ « مَا » رِوَا سْتِ كِهَ مِوَصُولِهَ بَاشَدِ وَ رِوَا سْتِ كِهَ مِصْدَرِيَهَ بَاشَدِ . يَعْني بَسْطَرَهُمْ ، بِحَقِّ
كِتَابَتِ إِيشَانِ .

(ما أنتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ) قديم تعالی قسم یاد کرد بنون و قلم و آنچه
نویسندگان از فرشتگان مینویسند که تو که مجدی دیوانه نئی ردأ علیهم حیث قالوا « معلم
مجنون » و قوله « بنعمة ربك » گفتند مراد باین نعمت نبوت است یعنی نبوة ربك . یعنی تو
به نبوت دیوانه نباشی ، و خدای تعالی براو نعمت کرده است بنبوت ، و قيل : بعصمة ربك .
و قيل : بحمد ربك . و گفتند مراد آن است ما أنت بمجنون و النعمة في ذلك لربك چنانکه
« سبحانك اللهم بحمدك » أي الحمد لك . قولي دیگر آن است که ما أنت مع نعمة ربك بمجنون

(۱) لاغر است و بسر راه می رود و از راه مانده نمیشود و چون سرش را ببرند در دويدن نیرو میگیرد

زبان او در صغحه کاغذ سفید که مابند روز است تاریکی میریزد و از گوینده هیچ نمیشنود اما میفهمد .

(۲) قلمی دارد که نتیجه آن بزرگی و سرافرازی است و فرمان خلفا و حکام بوسیله او است تقدیرات

همه بنوک آن وابسته است . زندگی و مرگ مردم همچنین و شعر آخر مصحف است .

(۳) او را قلمی است حکم کننده بسعد و نحس بقضاء الهی . در هیچ يك از دو حالت خود از

شیران جدا نشده است نه در حال خشکی و نه آنوقت که دارای برگ تر بود . در مجلس بزم در دست

شیری است بخشنده و در نيزار در دست شیر پیابان . شری نام وادی است شیرناک .

یعنی با آنکه دیوانگی نعمت است از خدای تعالی از آنجا که مصلحت است و اعتبار در دین و بر آن اغراض بسیار است (۱) با اینکه تعلق دارد بجنون تو دیوانه‌ئی یعنی با اینکه دیوانگی عیب نیست و از خدای نعمتی است تو دیوانه‌ئی .

(وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ) و تورا مزدی خواهد بودن ناکاسته نامنقطع من

قولهم حبل ممنون ای منقطع غیر متین .

(وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) تو بر دین بزرگواری ، عبدالله عباس گفت و مجاهد

ای علی دین عظیم تو بر دین بزرگواری . حسن گفت خلق رسول آداب قرآن بود . وعایشه

را پرسیدند از خلق رسول ﷺ گفت خلق او قرآن بود ، قتاده گفت خلق او اوامر و نواهی

خدای را کار بستن و اجتناب کردن بود . جنید گفت خلق او برای آن عظیم خواند که او

را هیچ همت نبود جز خدای تعالی . واسطی گفت برای آنکه همه عالم بخدای تعالی بداد ،

و گفتند برای آنکه او بخلق نیکو بایشان معایشه کرد و دل از ایشان ببرد بظاهر با خلق

بود و بباطن باحق ، و بعضی از حکماء گفتند در وصایت کسیرا: عليك بالخلق مع الخلق و

الصدق مع الحق . گفت خلقت باید با خلقان بود ، و صدقت با خدای تعالی ، و گفتند برای

آنکه مؤدب بود با ادب خدای تعالی فی قوله « خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین »

گفتند برای آن خلق او را عظیم خواند که کائنات در چشم او حقیر آمد چون شب معراج بر

او عرض کردند هیچ ننگرید فی قوله « مازاغ البصر وماطفی » و گفتند برای آنکه جسامع بود

مکارم اخلاق را بیانش قوله ﷺ « بعثت لاتمم مكارم الاخلاق » مرا فرستاده اند تا مکارم اخلاق

تمام کنم ، و گفت « أدب بنی ربی فأحسن تأدیبی » خدای مرا ادب آموخت و نیکو آموخت ، و

گفت ﷺ « إن المؤمن لیدرك بحسن الخلق درجة الصائم القائم صائم النهار و قائم اللیل »

مؤمن بخوی نیکو دریابد درجه آنکه بشب نماز کند و بروز روزه دارد ، و ابودرداء روایت کرد

از رسول ﷺ گفت « أول ما یوضع فی المیزان الخلق الحسن » اول چیزی که در ترازو

نهند خوی نیکو باشد هم او روایت کند که رسول ﷺ گفت هیچ چیز در ترازوی حسنه گرانتر

نباشد از خوی نیکو . و حضرت رضا ﷺ روایت کرد از پدرانش از امیر المؤمنین صلوات الله

وسلامه علیه از رسول ﷺ که گفت « علیکم بحسن الخلق فان حسن الخلق فی الجنة لا

محالة و ایباکم و سوء الخلق فان سئیء الخلق فی النار لامحالة » گفت بر شما باد که خوی

(۱) این توجیه بسیار متکلفانه است و صحیح آن است که بگوئیم این نبوت که مردم دیوانگی

میدانند نعمتی است ولو آنکه مردم آنرا دیوانگی نامند .

نیکو دارید که خوی نیکو در بهشت باشد لابد . و ابوهریره روایت کرد که رسول ﷺ گفت
 « أَحَبُّكُمْ إِلَى اللَّهِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمَوْطُونُونَ أَكْنَافًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ ، وَ أَبْغَضُّكُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمَفْرُقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ الْمَلْتَمِسُونَ مِنَ الْبِرِّ آءِ الْعَثْرَاتِ » گفت خدای
 از شما آنان را دوست تر دارد که نیکو خوی تر باشند و سهل جانب تر باشند، بسازند و با ایشان
 بسازند و آنان را دشمن تر دارد که سخن چینی کنند و میان دوستان تفریق کنند و عثرات جویند
 بر آنان که بی گناه باشند .

(فَسْتَنْصِرُ و يُنصِرُونَ بِأَيْكُمْ الْمَفْتُونُونَ) گفت تو بینی و ایشان نیز که
 کافرانند ، که از شما مفتون کیست . مفسران در معنی ووجه او خلاف کردند بعضی گفتند
 مراد به « مفتون » فتنه است یعنی جنون و دیوانگی مفعول در جای مصدر نهاده کقولم مالفلان
 معقول و ماله مجلود ای عقل و جلد ، وقال الراعي :

حَتَّىٰ إِذَا لَمْ يَتَرُكُوا لِعِظَامِهِ لَحْمًا وَلَا لِفُؤَادِهِ مَعْقُولًا (۱)
 ای عقلاً یعنی بدانی تو و ایشان که دیوانگی بکیست و دیوانه کدام است از میان شما
 و این معنی قول ضحاک است و روایت عوفی از عبدالله عباس . بعضی دیگر گفتند با بمعنی « فی »
 است ای فی ایتکم المفتون ای المجنون . بدانید که دیوانه در میان شما کیست و مراد بمفتون
 دیوانه است که شیطان او را بفته در آورده باشد، و این معنی قول مجاهد است بعضی دیگر گفتند
 « بآء » زیاد است کقولہ « تنبت بالدُّهْنِ » و قوله « عیناً شرب بها عبادة الله » وقال الراعي :

نَحْنُ بَنُو جَعْدَةَ أَصْحَابُ الْفَلَجِ نَضْرِبُ بِالسَّيْفِ وَنَرْجُو بِالْفَرَجِ (۲)
 ای نرجو الفرج .

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) گفت
 خدای عالم تر است بآن کس که از راه او گمراه باشد و او عالم تر است بآنانکه براه
 راست باشند .

(فَلَا تُطِيعِ الْمُكذِبِينَ) آنکه رسول ﷺ را گفت ، و ما نیز در آن داخلیم ، گفت
 فرمان مبر این کافران را که تکذیب میکنند تورا و آیات مرا ، در دعوت که تو را میکنند

(۱) چندانکه نه برای استخوان او پوست گذاشتند و نه برای دل او عقل .

(۲) ما فرزندان جعدده هستیم صاحب آن وقایع که در فلج اتفاق افتاد شمشر میزنیم و امید فرج

داریم . فلج نام جائی است نزدیک بصره که خوارج در آنجا کار زار کردند .

بادین خود و خدایان خود، آیه در شأن آنان آمد که رسول ﷺ را دعوت کردند بادین خود و پدران خود.

گفت ایشان میخواهند که تو چون ایشان باشی مداهنه کنی تا ایشان مداهنه کنند. عطیه و ضحاک گفتند یعنی لوتکفر فیکفرون و مثله قوله تعالی «ودوا الو تکفرون کما کفروا فتکونون سو آء» عبدالله عباس. گفت میخواهند که تو رخصت دهی تا ایشان نیز رخصت دهند کلبی گفت میخواهند تا تو با ایشان بسازی تا ایشان با تو بسازند. حسن گفت مصانهه کنی در دین تا ایشان نیز مصانهه کنند. ذی اسلم گفت منافقی کنی تا ایشان نیز منافقی کنند. ابن کيسان گفت مقاربه کنی تا ایشان نیز همان کنند، و اقوال متقارب المعنی است یعنی تشدید و مضایقه نکنی تا ایشان نیز با تو سختی نکنند.

(وَلَا تَطِيعُ كَيْلٌ حَلَّافٍ مَهِينٍ) گفت طاعت مدار هر سو گند خواری را بباطل گفتند ولید بن مغیره را خواست و گفتند اسود بن عبد یغوث را و گفتند اخنس بن شریق را، مهین ای حقیر ضعیف، عبدالله عباس گفت «مهین» ای کذاب. قتاده گفت کثیر الشر بسیار بدی باشد.

(هَمَّازٍ) ای عیاب مغتاب عیب کننده و غیبت کننده که کار او این باشد که در اعراض مردمان سخن گوید. حسن گفت آن باشد که بر مردم چشم شکند بر طریق عیب کقولهم همزة لمزة (مَشَاءٌ بِنَمِيمٍ) نیمه میبرد و سخن چینی میکند و از این مجلس بدان مجلس نقل میکند و فساد می انگیزد.

(مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ) منع کننده باشد از اسلام. یعنی مردمان را منع کند از آنکه اسلام آرند و مسلمان شوند، و خیر بمعنی اسلام است اینجا، این قول عبدالله عباس است گفت معنی آنست که گفتی اگر کسی از زیر دستان من در دین محمد ﷺ شود من خیر از او منع کنم. بعضی دیگر گفتند مراد بخیر مال است یعنی بخیل باشد و بخل کند بمال (مُعْتَدٍ) ظالم و متعدی باشد (اُثْمِرٍ) فاجری بزهکار.

(عُتْلٌ) عبدالله عباس گفت فاتکی و قتالی، شدید التقاقی. حسن گفت بدخوی غلیظ طبعی. عمیر گفت اکولی شروبی. یمان گفت جانی قاسی لئیم طبعی، مقاتل گفت ضخیمی سطبری. کلبی گفت شدید الکفری، و عرب هم چنین هر چیزی سخت را عتل خوانند، و اصل او از عَتَلٌ باشد و آن دفع باشد بعنف و منه «خذوه فاعتلوه» (بَعْدَ ذَلِكَ) ای بعد ماذکر من خصال السوء و قيل معناه مع ذلك و این چنان باشد که ما گوئیم فلان چنین و چنین است

و بر سرى متهم است بچيزى ديگر ، و در اين كلمه « بعد » معنى مع باشد (زَنِيمٌ) اى دعى ملحق
النسب ملحق بالقوم و ليس منهم ، بى اصلى بى نسبى كه او را با قومى نسبت كنند كه از ايشان
نيست . قال الشاعر :

زَنِيمٌ تَدَاعَاهُ الرَّجَالُ زِيَادَةً كَمَا زَيْدٌ فِي عَرَضِ الْأَدِيمِ الْأَكَرُعِ (۱)
و قال حسان :

وَأَنْتَ زَنِيمٌ نَيْطٌ فِي آلِ هَاشِمٍ كَمَا نَيْطٌ خَلْفَ الرَّكِبِ الْقَدْحُ الْفَرْدُ (۲)
و قال آخر :

زَنِيمٌ لَيْسَ يُعْرَفُ مِنْ أُبُوهِ بَغْيِي الْأُمِّ ذُو حَسَبِ لَثِيمِ (۳)
مرّة الهمدانی گفت وليد را پدرش از پس هيچده سال قبول كرد اورا .

از امير المؤمنين على عليه الصلاة و السلام روايت كردند كه « زَنِيمٌ » بى اصلى باشد و
گفتند « زَنِيمٌ » آن باشد كه نشان بد گوهرى يا خود دارد كه بآن شناسند او را كز نمۀ الشاة .
عكرمه گفت از عبدالله عباس كه او گفت آيت در شأن آنكس آمد كه او را باين صفات مقدم
بشناختند تا گفت « زَنِيمٌ » آنكه بشناختند او را بآنكه او را زَنِيمٌ بود چون زَنِيمٌ گوسفند بر
گردنش . قرظى و سعيد جبير گفتند و ابو زرّين كه « زَنِيمٌ » كافرى همچنين لَثِيمٌ نسب معروف
بخبت و شرارت . شهر بن حوشب روايت كرد از عبدالله عباس كه او روايت كرد از عبدالرحمن
ابن غنم كه رسول ﷺ را پرسيدند از عتل و زَنِيمٌ گفت مردى باشد شديد الخلق تن درست
أَكُولٌ و شَرُوبٌ كه طعام و شراب چندانكه خواهد و ياباد بخورد فراخ شكم ظالم . شهر بن
حوشب روايت كرد از شداد بن اوس از رسول ﷺ كه او گفت « لا يدخل الجنة جواظ ولا
جعظرى ولا عتل زَنِيمٌ » گفتند جواظ كه باشد ؟ گفت مردى جَمَاعٌ مَنَاعٌ . گفتند جعظرى
كه باشد ؟ گفت فقط غليظ بدخوى جاني گفتند « عتل زَنِيمٌ » كه باشد ؟ گفت هر فراخ
شكى محكم خلقى أَكُولٌ و شَرُوبٌ غشوم ظلوم . زيد اسلم روايت كرد كه رسول ﷺ گفت

(۱) ملحق است در نسب و مردان در باره اين كه فرزند كيست نزاع دارند و هر يك دعوى فرزندى او
ميكنند براى خود . زيادتى است مانند پوست دست و پاى حيوان در پيرامون چرم . چون چرم گاو يا
گوسفند را كه پيراسته ميكنند دست و پاى حيوان را از آن نميبرند و بكار هم نمى آيد . در بعض كتب ديدم
اكارع را بمعنى شباب و نواحى و اديم را بمعنى روى زمين تفسير کرده بود .

(۲) تو ملحق هستى و بخاندان هاشم بفلط در آويختى مانند ظرف آب كه بدناله شتر مى آويزند .

(۳) بى اصل و نسب است پدر او معروف نيست مادرش زناكار است و گوهرى پست دارد .

آسمان بگرید از مردی که خدای تعالی او را تنی درست داده باشد و شکمی و کفافی که او را باید، آنکه بر مردم ظلم کند فذلک العتل الزنیم. و نیز گفت آسمان بگرید از پیرزنا کننده و نزدیک آن بود که زمین برنگیرد او را.

(أنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ) أبو جعفر وابن عامر و يعقوب خواندند «آن، بالمد» و همزه خواند و عاصم بروایت ابوبکر «أَنْ» بدو همزه علی الاستفهام، و باقی قرآء بیک همزه خواندند علی الخبر آنکه با استفهام خواند آنرا دو وجه بود: یکی آنکه «لأن كان ذامال و بنين» (إذا تَتَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولَىٰ) برای آنکه او خداوند مال و فرزندان است چون آیات ما بر او خواندند گوید فسانه پیشینگان است! و وجه دوم آنکه «لان كان ذامال و بنين» برای آن طاعت اوداری که او خداوند مال است و فرزندان! یعنی طاعت او نباید داشت تورا برای این علت. و آنکه بر خبر خواند معنی آن باشد که ولا تطع كل حلاف لأن كان ذامال طاعت مدار هر کسیرا که موصوف است بدین صفات برای آنکه خداوند مال و فرزندان باشد «اذا تتلى عليهم آياتنا» چون آیات ما بر او خواندند گوید این فسانه پیشینگان است. آنکه بیان جزای او کرد و آنچه خدای تعالی با او خواهد کردن گفت:

(سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرِّ طُورِ) گفت ما داغ کنیم بر بینی او. عبدالله عباس گفت یعنی بشمشیر داغ نهیم بر بینی او تا علامت باشد که او را بدان بشناسند. آنکه این خبر راست کرد روز بدر چون او بکارزار آمد تیغی بر بینی اوزدند که سمت و جراحت او بماند. قتاده گفت او را قذف کنیم بعاری که از او جدا نشود با و ملازم باشد چون داغ که مفارقت نکند آن را که بر او نهند. قتیبی گفت عرب چون کسی را دشنام دهد تا اثر آن بر او بماند گویند و سم میسم سوء، و قال جریر:

لَمَّا وَضَعْتُ عَلَى الْفِرَزْدَقِ مِيسْمِي وَضَعَا الْبَعِيثُ جَدَعْتُ أَنْفَ الْأَخْطَلِ (۱)
ابوالعالیه و مجاهد گفتند معنی آنست که روی او در قیامت سیاه کنیم تا علمی باشد بر او بدان سیاهی او را بشناسند. ضحاک و کسائی گفتند معنی آن است که بحقیقت داغ بر بینی او نهیم. محمد جریر گفت بیان کنیم احوال او را بیانی که بآن بیان حال او پوشیده نماند بر کسی و چنان لایح باشد بر او که داغ بر خداوندش، و بینی را برای آن تخصیص کرد که رفیع تر جایی است بر روی، فرآء گفت اگر چه بینی گفت جمله روی خواست برای آنکه عرب بعضی

(۱) فرزدق و بعیت و اخطل سه شاعرند، گوید: چون داغ بر فرزدق نهادم و بعیت باخت در

قماربا من، بینی اخطل را نیز بریدم.

از چیز عبارت کند از جمله او ، و نظایر او بسیار است . و نضربین شمیله گفت معنی آن است که حد فرمائیم زدن بر شرب خمر ، و خرطوم نامی است از نام های خمر واصل نام انای خمر است که بر خمر نهاده اند و جمعه خراطیم قال الشاعر :

أَبْطِيلَ يَوْمَكَ فِي هُوٍ وَفِي طَرْبٍ وَأَنْتَ بِالْكَئِيلِ شَرَابُ الْخَرَاطِيمِ (۱)

(اَبْطِيلُ يَوْمَكَ) بیازمودیم ایشان را یعنی اهل مکه را چنانکه امتحان و ابتلا کردیم اهل آن بستان را یعنی اهل سروان را . ابوصالح گفت از عبدالله عباس بستانی است در یمن آنرا سروان خوانند پیش از صنعا بدو فرسنگ بر گذر آنانکه بصنعا روند و مردی را بود از اهل صلاح و نماز کن و عادت او آن بود که چون خرما خواستی بریدن هر چه از درخت بیفتادی درویشان را بودی و تا بر درخت بودی رهگذریان را منع نمودی و چون تمام بچیدی حق تمام بدرویشان دادی و خدای تعالی او را از برای آن برکت میداد چون مرد و از دنیا برفت سه پسر بود او را بمیراث بایشان رسید با یکدیگر گفتند ما این نتوانیم کرد که پدر ما کرد از آنکه يك نيمه از میوه این بستان کمایش بدرویشان دادی که ما را عیال بسیار است و مال اندک . راه بر گرفتند بر رهگذران و چون وقت ارتفاع بود درویشان به عادت آمدند گفتند امروز و فردا وقت نیست هنوز ، آنکه اتفاق کردند که شبی بروند و در شب بر آن درختان باز کنند پنهان از درویشان و بر آن سو گند خوردند استثنا نکردند ، آن شب که باین اتفاق کردند عذابی بیامد و آتشی و جمله درختان را با بر بسوخت خدای تعالی در این آیه قصه ایشان بکرد (کَمَا بَلَّوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ) الف ولام تعریف عهد است یعنی آن بستان معروف (إِذْ أَقْسَمُوا) چون سو گند خوردند که خرما و میوه آن درختان در وقت غلس و بامداد پگاه باز کنند در وقتی که درویشان خبر ندارند . ولام و نون تأکید در (لَيَصْنُرُنَّهَا) جواب قسم است و نصب (مُصْنِبِيْنَ) بر حال است و صرم و صرام و جذاز آن باشد که میوه از درخت باز کنند و بیشتر در خرما استعمال کنند .

(وَلَا يَسْتَشْنُونَ) محل او هم حال است و التقدير غير مستثنين ، واستثناء قسم آن باشد

که گوید و الله لأفعل كذا ولا أفعلن كذا إلا إذا كان كذا ، وقيل قوله « إلا ما شاء الله » .

(فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ) بگردید بر او عذابی از خدای تعالی یعنی بر آن

بستان و آن آتشی بود که از آسمان بیامد در شب و آن بستان را بسوخت (وَهُمْ نَائِمُونَ) و ایشان خفته بودند . و او حال است .

(۱) روز تودراز شد در لهو و خوشی و تو با پیمانہ شراب می نوشیدی .

(فَأَصْبَحَتْ) در روز آمد آن بستان (كِتَابُ الصَّرِيمِ) مانند صریم و در او چند قول گفتند یکی آنکه چون شب سیاه من قول شاعر :

تَطَاوَلَ لَيْلُكَ الْجَوْنُ الْبَهِيمُ فَمَا يَنْجَابُ عَنْ صُبْحِ صَرِيمِ (۱)
 ای لیل آسود . حسن گفت صریم ای صرم عنها الخیر خیر او برید تا روز آمد در او هیچ خیر نماند .

ابن کیسان گفت کالحجر السوداء مانند سنگ سیاه . زید اسلم گفت چون کشت دروده آخفش گفت چون صبح که از شب باز شود . مؤرّج گفت چون ریک از زمین باز شد ، و اصل صریم از صرم باشد فعلی بمعنی مفعول و هر چه از چیزی باز برند آن را صریم خوانند ، پس شب صریم باشد . و صبح صریم باشد برای آنکه هر یکی از ایشان منصرم میشوند از صاحبش ، عبدالله عباس گفت چون خاکستر سیاه و این لغت خزیمه است .

(فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ) چون در صبح آمدند یکدیگر را آواز دادند خداوندان بستان و نصب « مصبحین » بر حال است .

(أَنْ اِغْدُوا عَلَيَّ حَرِّكُمْ) که بامداد پگاه بسر کشت و بستان خود روید اگر خرما خواهید بریدن .

(فَأَنْطَلَقُوا) برفتند (وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ) و او حال است بایکدیگر پنهان میگفتند (أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ) نباید تا امروز هیچ درویشی در بستان شما آید .

(وَ اِغْدُوا عَلَيَّ حَرِّ قَادِرِينَ) و بامداد برفتند قادر و توانا بر حرد ، و در « حرد » خلاف کردند . عبدالله عباس گفت علی قدرة قادرین فی أنفسهم در خود قادر بودند و بقدرت خود معجب . ابوالعالیه و حسن گفتند علی جدّ و جهد بر جدّ و جهد . مجاهد و عکرمة و نخعی و قرظی گفتند علی امر مجمع بر کاری عزم و اجماع کرده . سدّی گفت « حرد » نام آن بستان بود . سفیان گفت علی حنق و غضب بر کینه و خشم . و منه قول الأشهب بن رميله :

أَسُودُ شَرِي لَأَقْتُ أَسُودَ خَفِيَةَ فَسَاقُوا عَلَيَّ حَرِّ دِمَاءِ الْأَسَاوِدِ (۲)

(۱) شب سیاه تیره دراز کشید و بامداد گشوده نشد تیرگی آن و یکسو نگردید .

(۲) شری نام جائی است که شیر بسیار در آنجا است و خفیه نیز از است که جای شیر است ، شاعر

گوید شیران شری و شیران نیز از درهم افتادند و بخشم خون ماران سیاه را ریختند .

و قيل: عن عزم وقصد ، و منه قول الشاعر :

أما إذا حَرَدَتْ حَرْدِي فَمُجْرِيَةٌ
جَرْدَاءُ تَمْنَعُ غَيْبًا غَيْرَ مَقْرُوبِ (۱)
و قيل الحرد والحرد الغضب لغتان كالدرك والدرك . أبو عبيده وقتيبي گفتند علی منع الحرد
و المحارده المنع من قول العرب حارَدَتْ السَّنةُ إذا لم يكن فيها مَطَرٌ و حارَدت الناقة اذا
لم يكن لها لبن . قال الشاعر :

فإذا ما حارَدَتْ أَوْ بَكَاتُ
فَتَ عَنْ جَوْنَةٍ أُخْرَى طِينُهَا (۲)
و قيل علی قصد من قول الشاعر :

أَقْبَلَ سَيْلٌ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
يَعْبُرُهُ حَرْدُ الْجَنَّةِ الْمُغْلَةِ (۳) . اي يقصد
(فَكَلَّمَا رَأَوْهَا) چون بستان بر آن حال دیدند گفتند ماضال و گمراهیم از راه بستان
خود . یعنی نه این بستان ما است از آنجا که بستان خود آبادان و پردرخت و میوه رها کرده بودند
گفتند ما راه غلط کردیم ، چون نیک دیدند و بدانستند که جای همان جای است ولیکن میوه
و درختان بر جای نبود گفتند :

(بَلْ نَحْنُ نَحْرُومُونَ) از آن حدیث اضراب کردند و عدول ، گفتند نه آن است که
ما گفتیم بل ما را محروم کردند و روزی و خیر آن بستان از ما باز گرفتند . برای آنکه ما از
درویشان باز گرفتیم .

(قَالَ أَوْ سَطَّعْتُمْ) گفت عادلترین ایشان (أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ)
نه من شما را گفتم چرا تسبیح نکنید و ذکر خدای نکنید ، و گفتند چرا استثناء نمیکنید در
این سوگند و بر این اطلاق این سوگند می خورد دلیروار . أبو صالح گفت استثناء ایشان سبحان
الله بود ، و گفتند چرا شکر نکردید مراد بتسبیح تحمید و شکر است ، و گفتند چرا استغفار
نمیکنید و از خدای آمرزش نمیخواهید .

(قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا) گفتند پاک است خدای ما از آنکه بر ما ظلم کند یا بر او گمان

(۱) مجریة ماده شیری است که بچه آورده و جرداء کوتاه موی است ، شاعر شکایت از زنی میکند
بنام امامه که مانند ماده شیر بچه داری از پیشه خود دفاع میکند و کسی نزدیک آن نمیشود .

(۲) حارَدت یعنی بیایان رسد ، و بکات یعنی اندک شود ، و جونه ظرف عطاران است که در آن را
می بندند بچرم و مانند آن و مقصود اینجا ظرف شراب است . شاعر گوید چون يك پیمانہ بیایان رسد یا
اندک از آن بماند از ظرف دیگر سر باز میشود و گل را از در آن دور میکنیم .

(۳) سیلی از نزد خدا آمد قصد بستانی کرده که حاصل آورده بود .

ظلم برند (إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ) ظالم ما بوده ایم بر نفس خود .

(فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) آنکه روی در یکدیگر آوردند و یکدیگر را ملامت

میکردند و می گفتند :

(يَا وَيْلَتَا) ای وای بر ما که ما طاعی و باغی بوده ایم و اسراف و تعدی کرده ایم در کفران

نعمت و منع حق^۲ خدای تعالی و نصیب درویشان و آنکه در سوگند استثناء نکرده ایم . ابن کيسان گفت ما طفیان کردیم در نعمت خدای چون شکر آن نگزاردیم و آنچه پدر ما کرد نکرديم .

(عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَ لَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ) همانا خدای ماما را

بدل باز دهد از این بستان به از این که رغبت کرده ایم بخدای جل جلاله ، عاصم خواند و حسن و أعمش و ابن محیسن « یبدلنا » بتخفیف من الابدال ، و دیگران بتشدید من التبدیل ، و معنی یکی باشد . و بعضی دیگر اهل لغت گفتند فرق است میان ابدال و تبدیل ، ابدال جعل چیزی باشد بجای چیزی بر سبیل بدل و عوض ، و تبدیل تغییر او باشد یا تغییر بعضی احوال او و آن چیز قائم بر جای خود . عبدالله مسعود گفت خدای تعالی از ایشان و توبه ایشان صدق شناخت ایشان را بستانی بداد به از آن ، چندانی میوه و انگور دراو که يك خوشه انگور بار اشتری بود و نام آن بستان حیوان بود ، بکر بن سهل الدمیاطی گفت من از ابوالخالد تمامی شنیدم که گفت من این باغ را دیدم دراوهر خوشه انگور بود بیالای مردی .

(كَذَلِكَ الْعَذَابُ) آنکه حق تعالی بر سبیل تهدید گفت عذاب ما چنین باشد (وَلَعَذَابُ

الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) و عذاب آخرت بزرگتر و سخت تر است اگر دانند .

آنکه گفت متقیان و پرهیزکاران را بنزدیک خدای تعالی بر سبیل جزاء و ثواب بهشت های نعیم باشد ، آنکه گفت بر سبیل تذکیر و تنبیه که ما مسلمانان را چون مجرمان خواهیم کردن در احکام و منازل و جزاء ؟ و مراد بمجرمان کافراند و احکام ایشان متناقض است چه فعل ایشان مختلف است . آنکه بر سبیل تعجب گفت :

(مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) چه بوده است شما را و این حکم ناراست

چگونه میکنید .

(أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ) یا شما را کتابی است از آسمان فرود آمده که

شما درس آن می کنید این حکم در آن کتاب دیده اید و از او بر خوانده اید .

(إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخِيرُونَ) و شما را در آن کتاب چیزها است که شما خواهید

و هوا و اختیار و مراد شما باشد .

(اَمْ لَكُمْ اَيَانٌ عَلَيْنَا بِالْفِتْنَةِ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) یا شما را بر ما سو گندها و عهدها است تا بروز قیامت . که شما را باشد آنچه حکم کنید و خواهید . قوله « بالفئة » اى دائمة متصله إلى يوم القيامة (اِنْ لَكُمْ) مقسم عليه است و همزه او مفتوح بودى اگر نه لام در خبر او فتادى .

(سَلُّهُمْ اٰيُهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ) پرس از ایشان تا کیست از شما که پایندان (۱) این عهد است ؟ حسن بصرى گفت مراد بزعیم رسول ﷺ است اینجا یعنی این پیغام که آورد و باین رسالت که آمد بشما ؟ ابن کيسان گفت زعیم آن کس باشد که قائم باشد بحجت و دعوى .

(اَمْ لَكُمْ شُرَكَاءُ) یا ایشان انبازانند یعنی معبودان ایشان که برای ایشان گواهی دهند بر دعوى ایشان (فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ) بیارید آن گواهان را اگر راست گوئید که شما را گواهی است و این بر سبیل اقامت حجت گفت برایشان تا بدانند که دعوى ایشان باطل است برای آنکه خالی است از بیئنه و قوله « فليأتوا بشركائهم » امر مشروط است بشرط صدق تا امر بقبیح نباشد و اضافه شرکاء بایشان اضافه دعوى است یعنی معبودان که ایشان دعوى کردند شرکت عبادت میان خدای و میان ایشان چه ایشان بتان را شريك خدای می گفتند چنانکه گفت « وجعلوا شرکاء الجن » و بیان کردیم که عرب بأدنی ملابسه بین الشیئین اضافه کنند .

(يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ) عامه قرءاء خواندند « یکشف » بضم الیاء علی الفعل المجہول . و عبدالله عباس خواند که « تکشف » بناء المفتوح یعنی تکشف القیامة عن ساق ، و حسن گفت « تکشف » بناء مضموم بر فعل مجہول علی تقدیر تکشف الثیاب عن ساق و این عبارت باشد از شدت و صعوبت کار ، و مراد اقبال آخرت است و ایدبار دنیا چون دنیا و ایام او منقرض شود و در تکلیف و توبه بسته گردد روز قیامت پیدا شود و اِلْجَاء حاصل آید و ثواب و عقاب بمعاینه ببینند بعد از آنکه بخبر شنیده باشند آن کاری عظیم بود ، و این بر سبیل استعاره و تشبیه باشد بکسی که او را کاری سخت پیش آید مشمر شود و دامن از ساق بر گیرد تا در آن کار سعی تواند کردن آنکه عرب گوید فلان شمر عن ساقه اذا اشدت و ظهر علی وجهه الصعوبة و الشدة ، و قال درید بن صمه یرثی رجلاً :

(۱) پایندان ضامن و کفیل است .

كَمْبِيشُ الْإِزَارِ خَارِجٌ نِصْفُ سَاقِهِ . صَبُورٌ عَلَى الْعَلَاتِ طَلَاعٌ أَنْجُدِ (۱)

وقال آخر يصف الحرب :

كَشَفْتُ لَكُمْ عَنْ سَاقِهَا وَ بَدَا مِنْ الشَّرِّ الصَّرَاخُ (۲)

أنشدها ابن عباس شاهدة لهذه الآية و قال آخر :

قَدْ شَمَّرَتْ عَنْ سَاقِهَا فَشَدُّوا وَ جَدَّتِ الْحَرْبُ لَكُمْ فَجُدُّوا (۳)

و منه قول الشاعر في صفة سنة مجدبة :

عَجِبْتُ مِنْ نَفْسِي وَ مِنْ إِشْفَاقِهَا وَ مِنْ طَرَادِي الطَّنِيرِ عَنْ أَرْزَاقِهَا

فِي سَنَةِ قَدْ كَشَفْتُ عَنْ سَاقِهَا (۴)

ای قد اشتدت الجذب و القحط . و از قدمای مفسران و أهل تأویل چنین روایت کردند و همچنین سعید جبیر گفت « عن ساق » ای عن شدة الأمر ، و عبد الله عباس گفت سخت تر ساعتی باشد در قیامت این ساعت . أبو موسی اشعری گفت از رسول ﷺ در تفسیر این آیه و یوم یکشف عن ساق ، گفت عن نور عظیم . گفت نوری باشد عظیم که پدید آید روز قیامت که خلقان از هیبت آن بروی در آیند و سجده کنند . أبو سعید خدری روایت کند و ابوهریره و ابو موسی اشعری و حدیث‌های ایشان درهم شده است که رسول ﷺ گفت چون روز قیامت باشد و خلق را در موقف سیاست بدارند خدا . انتصاف کند میان هر ظالمی و مظلومی تا هیچ مظلومه نماند مظلومی را بر ظالمی تا آن . مبارکه تکلیف کنند که شیر بآب آمیخته فروخته باشند تا جدا کنند میان شیر و آب بر سبیل عقوبت . آنکه منادی ندا کند چنانکه جمله خلائق بشنوند الا و هر امتی بققای معبود خود بدونند ، أصحاب صلیب با صلیب بدونند ، و أصحاب أوثان با اوثان بدونند ، و هر عابدی با معبودان خود بدونند ، و هیچ بنی و ثنی و صنمی بنماند الا او را و اتباع او را بدوزخ برند .

(۱) کمبیش الازار آنکه دامن ازار بالا کشد کنایه از جد در کار است و علات سختی های روزگار

است و طلاع آنجدا آنکه همت بلند دارد و آهنگ بلندی ها کند . آن مرد دامن فراچیده و بالا کشیده نصف ساق او بیرون بود در سختی‌ها شکیب و آهنگ بلندی‌ها داشت .

(۲) جنگ دامن بالا کشیده از ساق خود و فریاد شر بر خاسته .

(۳) جنگ دامن بر افراشت پس حمله کنید و راستی جنگ شد پس بکوشید .

(۴) عجب دارم از خودم و از ترس خودم یعنی از بخل بر زاد و توشه و از اینکه مرغان را از

روزیشان میرانم در سالی که دامن از ساق بالا کشیده و سر جنگ دارد .

آنکه جهودان را گویند شما کرا پرستیدید؟ گویند عزیز را پسر خدای را، خدای تعالی گوید دروغ گفتید که خدای رازن و فرزند نیست. و ترسایان را گویند شما که را پرستیدید؟ گویند مسیح را پسر خدای را گوید دروغ گفتید که خدای رازن نبود چگونه فرزند باشد او را، آنکه بفرماید تا دوفرشته بیایند بر صورت عزیز و عیسی ایشان گویند معبودان ما اینانند خدای تعالی ایشان را گوید بروید و اینان را بپیرید آن فرشتگان بروند و ایشان را بجانب دوزخ برند و بخازنان دوزخ سپارند، و ذلك قوله «لو كان هؤلاء الهة ماوردوها و كلُّها فيها خالدون».

آنکه آنان بمانند که خدای را پرستیده باشند از مؤمنان و منافقان. خدای تعالی گوید شما کرا پرستیده اید؟ گویند ما خدای را پرستیده ایم و هر عابدی با معبود خود برفتند و ما را معبود توئی بار خدایا ما کجا رویم. خدای تعالی بفرماید تا حجاب بردارند و نوری از آنوار عظمت او پیدا شود که جمله مؤمنان بسجود در آیند بروی و سجده کنند، و آنانکه منافقان باشند و مرئیان و عبادت ایشان خالص نبوده باشد خدای را خواهند تا سجده کنند نتوانند پشت ایشان بمانند سروهای گاوان خشک شود چون جهد کنند تا سجده کنند بقفا باز افتند و ذلك قوله «يوم يكشف عن ساق و يدعون الى السجود فلا يستطيعون» گفت آن روز که کشف کنید برای ایشان از ساق یعنی از چنین نوری عظیم و ایشان را دعوت کنند باسجود یعنی آن داعی و باعث که پدید آید ایشان را عند آنکه نور بینند خواهند تا سجده کنند نتوانند. آنکه وصف ایشان کرد گفت:

(خاشعةً أبصارهم) ذلیل باشد چشمهای ایشان (ترهقهم ذلة) ای تغشاهم با ایشان در آید و بازپوشد ایشان را مذلتی و خواری (وقد كانوا يدعون إلى السجود وهم سالمون) پیش از این ایشان را دعوت کردند باسجده و ایشان باسلامت بودند از این آفت (۱) اجابت نکردند، آنکه اینان را بدوزخ برند و مؤمنان را بهشت، ابراهیم التیمی گفت فی قوله «يدعون إلى السجود» گفت نماز فریضه خواست که مؤذنان دعوت میکنند بآن پسانگ نماز و قامت. سعید جبیر گفت مراد آنانند که حی علی الصلاة میشوند اجابت نکردند. کعب الأخبار گفت والله که این آیه فرود نیامد الا در آنانکه از نماز جماعت تخلف

(۱) یعنی در دنیا سالم بودند و میتوانستند پشت خم کنند نکردند اما در آخرت میخواستند سجده

کنند پشتشان خشک شده نمی توانند.

کردند . گفتند ربیع بن خثیم را فالج پدید آمد در آخر عمر او ، خویشتن را بردو کس انداختی و بمسجد شدی گفتند اگر بخانه نماز کنی روا باشد که تورا عذری هست گفت روا ندارم که حیّ علی الصلاة می شنوم اجابت نکنم .

(فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْتَدِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ) خدای تعالی بر سبیل تهدید و وعید گفت رها کن مرا بـا آنانکه باین حدیث تکذیب کردند یعنی کافران که قرآن بدروغ داشتند (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ) در نور دیدیم ما ایشان را بعذاب از آنجا که ندانند گفتند عذاب روز بدر خواست ، و گفتند معنی آن است که امهال کنیم ایشان را در نعمت تا مغرور شوند و در عصیان بیفزایند تا عذاب ایشان بیفزاید چنانچه گفت «إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مِهِينٌ ، و استدراج استفعال باشد من الدرج كأنه يطلب أن يدرجهم بالنعم إلى العذاب . آنکه تاویل آن باشد که غرض اودر نعمت آن باشد تا ایشان شکر کنند چون کفران کنند خدای تعالی آن نعمت بیش کد تا عذرش بلیغ تر باشد و حجت مؤکد تر تا ایشان مغرور شوند و گمان برند که آن خود واجب است و در حق ایشان باسحقاق است آنکه وقتی که ایشان ایمن و استوار باشند و ناباکتر از عذاب و انقطاع نعمت ، ایشانرا بگیرد چنانکه گفت «حتی اذا فرحوا بما اوتوا أخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون ، و قوله «ظنّ أهلها أنّهم قادرون علیها أتيا أمرنا لیلاً أو نهاراً - الاية» فهذا معنی الاستدراج .

(وَأَمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ) گفت مهلت دهم ایشانرا که کید من قوی است و تعجیل نکنم که تعجیل آن کند که از فوت ترسد و مرا از فوت ایشان اندیشه نیست که ایشان در قبضه قدرت منند و از سلطان من بیرون نتوانند شد . آنکه گفت هم بر سبیل توییح ایشان بر ترك اجابت :

(أَمْ تَسْتَسْلِفُهُمْ أَجْرًا) یا تواز ایشان مزدی می خواهی که ایشان از غرامت گرانبار می شوند قوت آن نمیدارند .

(أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ) یا بنزد ایشان غیب است که ایشان از آنجا می نویسند این محالات که میگویند و باعتقاد کرده اند آنکه رسول راعی الله گفت :

(فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) صبر کن بر حکم خدای تو (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ) و چون خداوند ماهی مباح یعنی یونس علی السلام که استعجال کرد بعذاب قوم و خشم گرفت برایشان بل از حق تو آن است که با ایشان مدارا کنی و مهلت دهی ایشانرا (إِذْ نَادَى) چون ندا کرد و خدای را بخواند (وَهُوَ مَكْظُومٌ) و او مکتظوم و مغموم بود و او ندوده رسیده و ندای او آن بود

که خدای تعالی از اوحکایت کرد در سوره انبیاء «فنادی فی الظلمات أن لا إله إلا أنت سبحانک إننی كنت من الظالمین .

(لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ) اگر نه آنستی که نعمتی دریافت او را از خدای تو یعنی رحمتی (لَلنَّبِيذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ) او را بینداختندی بصحراء و او مذموم و نکوهیده بودی، و عراء زمینی باشد خالی و عاری از گیاه و نبات و بناء آدمی . و اصل او از عری است قال الشاعر: « وَتَبَدَّتْ بِالْأَرْضِ الْعَرَاءُ ثِيَابِي » .
(فَأَجْتَبِيهِ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) برگزید خدای تعالی او را و او را از جمله صالحان کرد یعنی نام او از جمله پیغمبران صالح بنوشت و حکم کرد بصلاح او و این جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد .

(وَإِنْ يَكَادُ الْتَدِينُ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ) سبب نزول آیت آن بود که کافران خواستند که رسول ﷺ را بچشم کنند قومی از قریش بیامدند و برابر او ایستادند و گفتند ما مانند این مردی ندیدیم در فصاحت و بلاغت و اظهار بیسه و گفتند این جماعتی بودند از بنی اسد معروف بچشم بد ، بیامدند و این گفتند ، و در خبر آورده اند که یکی از ایشان بگاوی یا شتری نیکو بگذشتندی که گفتی چه نیکو است این شتر دور رفتی تا بیفتادی بدردی و علنی و خداوندش او را بکشتی و گفتند وقتی که ایشان را گوشت بایستی یکی از ایشان کنیزک را گفتی بر خیز و زنبیل بر گیر تا پاره ای گوشت بیاری . او بیامدی هر کجا شتری یا گاوی یا گوسفندی نیکو دیدی بگفتی ما احسنها و ما رأیت مثلها در حال بیفتادی و خداوندش بسر آمدی و بکشتی و او را نصیبی بدادی ، و گفتند در میان ایشان مردی بود که چشم او چنان بود که بر هر چه آمدی باستحسان اصابه کردی او را ؛ رها نکردندی که از خیمه بیرون آمدی وقتی که دلش تنگ شدی دامن خیمه برداشتی و نظاره میکردی اگر کاروانی یا گله ای بگذشتی آنجا هر آن چهارپای که بچشم او در آمدی چون چشم بر او افکندی از پای بیفتادی یا بمردی یا بکشتندی .

کلبی گفت قریش بیامدند و این مرد را گفتند تو را چه زیان دارد اگر بیائی و نظر بر محمد ﷺ افکنی باشد که چشم تو بر او رسد او بیامد و رسول ﷺ قرآن میخواند و برابر رسول علیه أفضل الصلاة ایستاد و ساعتی دروی نگرید و اندیشه می کرد و هیچ شك نکرد در آنکه رسول بچشم او زده شود این بیت انشاء کرد و گفت :

قَدْ كَانَ قَوْمُكَ يَحْسَبُونَكَ سَيِّدًا وَإِخَالُ أُنْكَ سَيِّدٌ مَعْيُونٌ (۱)

ای مصاب بالعين، خدای تعالی رسول را ﷺ از چشم بداو نگاهداشت و این آیه فرستاد «وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک باصراهم» «ان» مخففه است از ثقیله و برای آن لام در خبر او باز آمد که این لام ملازم باشد به «ان» مخففه والتقدير وانه ای وان الشان یکاد نزدیک است که آن کافران تورا بچشم بد اصابه کنند و قوله «لیزلقونک» تورا ازاله کنند و بخیزانند و أعمش و عیسی در شاذ خواندند لیزهقونک، و این قراءت عبدالله مسعود و عبدالله عباس است و گفتند معنی آنکه یهلکونک تورا بهلاک کنند من الزهوق و هو البطلان و الزوال، و أزهقه إذا أبطله و أزاله، و منه قوله «إن الباطل کان زهوقا» و أهل مدینه خواندند «لیزلقونک» بفتح الیاء و هما لغتان یقال: زلقه و أزلقه بمعنی، و عبارات مفسران در تفسیر این لفظ مختلف است و معنی متقارب.

عبدالله عباس گفت یفقدونک چشم بد بر تو بگذرانند من قولهم زهق السهم و زلق إذا نفذ کلبی گفت یصرعونک بیفکنند تورا. حیثان گفت بر گردانند تورا از آنچه تو بر آنی از أداء رسالت. عطیه گفت یرمونک بتو اندازند، مؤرج گفت ازاله کنند تورا. نضر بن شمیله و أخفش گفتند که بچشم کنند تورا، عبدالعزیز یحیی گفت بتو نگرند بنظری تیز که تو را از آن بترسانند و از نظر عداوت باشد. سدی گفت اصابه کنند تورا بچشم. حسن و ابن کیسان گفتند بکشند تورا و این چنان باشد که عرب گوید صرعی فلان بطرفه و قتلنی بعینه و قال الشاعر:

تَرَمِيكَ مُزْلِقَةُ الْعَيْوُنِ بِطَرَفِهَا وَ تَكِيلٌ عِنْدَ نِصَالِ نَبْلِ الرَّامِي (۲)

و قال آخر:

يَتَعَارَضُونَ إِذَا التَّقَوْا فِي مَوْطِنٍ نَظْرًا يُزِيلُ بَوَاطِنَ الْأَقْدَامِ (۳)

و قال جریر فی مثله:

إِنَّ الْعَيْوُنَ الَّتِي فِي طَرَفِهَا مَرَضٌ قَتَلَتْنَا ثُمَّ لَمْ يُعْجِبِينَ قَتَلَانَا

(۱) معیون چشم خورده است و این صیغه بر خلاف قیاس آمده مانند معیوب.

(۲) چشمهایی که از پای می افکند ترا بتیر نگاه زدند با آنکه ناوک تیر انداز را عاجز میسازد.

(۳) وقتی در نبرد گاه بیکدیگر برخوردند تیر نگاه بیکدیگر می افکنند چنانکه کف پای ما

يَصْرَعْنَ ذَ اللُّبِّ حَتَّىٰ لَاحِرَاكَ لَهُ وَ مِنْ أَوْعَفُ خَلْقِ اللَّهِ أَرْكَانًا (۱)
 و حسن بصری گفت دوی آنکه تو را چشم بد رسیده باشد این آیت است که بر خواند
 یا برو خوانند. و در خبر است که رسول ﷺ گفت «العين لتدخل الرّجل القبر والجمل القدر»
 و قال ﷺ «لارقية إلا من عين اوحه» و أسماء بنت عمیس گفت یا رسول الله فرزندان
 جعفر را چشم میرسد روا باشد که برای ایشان افسونی و تعویذی بنویسم؟ گفت روا باشد
 گفتند اگر چیزی بودی که قضا را غلبه کردی چشم بد بودی، و متکلمان در این خلاف
 کردند :

أبو علي الجبائي و أبو القاسم البلخي این را انکار کردند و گفتند این را اصلی نیست (۲)
 و رمانی گفت از این امتناع نیست برای آنکه اجماع مفسران است بر این و میان عقلا و
 مسلمانان معروف و مجرب است، و سید رحمة الله علیه روا میدارد و آنانکه روا نمیدارند گفتند
 تفسیر آیه آن است که بنظر عداوت بر تو می نگرند قوله «لما سمعوا الذکر» چون قرآن
 می شنوند میگویند ما أفصحه و ما رأينا مثله تا بچشم اصابه کنند او را و چون از دل و اعتقاد خود
 خبر دهند گویند دیوانه است و این کلام دیوانگان است (وما هو إلا ذِكرٌ للعالمين)
 و نیست این قرآن إلا یادگار و یاد دهنده خدای جهانیان و گفتند «ذکرأ» ای شرفاً للعالمين
 کقوله «وانه لذكر لك ولقومك» .

(۱) آن چشمهای بیمار ما را کشتند و کشتگان ما را زنده نکردند، خردمند را بزمن می افکنند

که نمی تواند بجنبید با آنکه از همه آفریدگان ضعیفترند .

(۲) جاهل ندانسته انکار میکند گویا جبائی و بلخی مذهب مادیین داشتند و تأثیر اسباب روحی را

باور نمی کردند و مرد خردمند داند که چون صحت چیزی معلوم نشود توقف باید کرد نه انکار و تأثیر

روح انسان در خارج از بدن خود محال نیست بلکه بسیار دیده شده است گروهی بنظر دیگری را خواب

میکنند یا پاره ای اشیاء را از زمین حرکت میدهند، باری تأثیر اسباب دیگر غیر مادی محال نیست از

متدین انکار آن عجیب مینماید. و ابو علی سینا درباره همین امور گفته است که چون از اینگونه امور

چیزی شنیدی با انکار شتاب مکن و تا برهان قائم نشود آن را ممکن شناس و بعضی مردم متدین با وجود

نقل صحیح اسباب غیر مادی را انکار میکنند مانند دعا و تمویذ و استخاره و امثال آن و این نوعی تمایل

بمذهب مادیین است .

سورة الحاقة

این سوره مکی است، و پنجاه دو آیت است بعدد بصریان، و پنجاه بعدد کوفیان و مدنیان و پنجاه و یک بعدد مکیان، و دویست و پنجاه و شش کلمه است، و هزار و هشتاد و چهار حرف است، و روایت است از ابو امامه از اَبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره الحاقة بخواند خدای تعالی او را حسابی آسان کند، و در خبری دیگر آمد که هر که یازده آیه از سوره الحاقة بخواند خدای تعالی او را از فتنه دجال نگاهدارد و اگر سوره تمام بخواند نوری باشد او را از فرق او تا قدم صدق رسول الله ﷺ.

سورة الحاقة مکیه و هی اثنتان و خمسون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِناَمِ خِداوندِ بخشندهٔ مهربان

أَلْحَاقَةُ (۲) مَا أَلْحَاقَةُ (۳) وَ مَا أَذْرِيكَ مَا أَلْحَاقَةُ (۴) كَذَّبَتْ ثَمُودُ

ساعتی که سزاوار است چه چیز است و چه چیز دانا کردتورا که چه چیز است حاقه تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود

وَ عَادُ بِالْقَارِعَةِ (۵) فَأَما ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّائِفَةِ (۶) وَ أَما عَادُ فَأَهْلِكُوا

و عاد بساعت کوبنده پس اما قوم ثمود پس هلاک کرده شدند بسبب طغیان و اما قوم عاد پس هلاک شدند

بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ (۷) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً فَتَرَى الْقَوْمَ

بیادی سخت وزنده از حد در گذشته رام کرد برای آنها هفت شب و هشت روز متوالی پس بینی قوم را

فِيهَا صَرَغِي كَانْتُمْ أَعْجَازُ نَخْلِ خَاوِيَةٍ (۸) فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (۹) وَ جَاءَ

در آن افتاده گویا ایشان تنهای درخت خرما می پوسیده بودند پس آیا بینی مرا ایشانرا هیچ باقی و آمد

فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (۱۰) فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ

فرعون و هر که پیش از او بود و برگردانندگان بخطا کاری و گناه پس نافرمانی کردند فرستادهٔ پروردگار خودشانرا

فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً (۱۱) إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَا كُمْ فِي الْبَارِيَةِ (۱۲)

پس گرفت ایشانرا گرفتنی در شدت بدرستیکه ما آنهنکام که طغیان کرد آب برداشتم شمارا در کشتی

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَّاعِيَةٌ (۱۳) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ

تا بگردانیم آنرا برای شما پندی و نگاهدارد آن پند را گوش نگاهدارنده پس چون دمیده شود در صور دمیدنی

وَاحِدَةً (۱۴) وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (۱۵) فَيَوْمَئِذٍ

یکمرتبه و برداشته شود زمین و کوهها پس درهم شکسته شود شکستنی یکمرتبه پس در آنروز

وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۶) وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (۱۷) وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا

واقع شود قیامت و بشکافت آسمان پس آنروز سست شود فرشتگان بر کنارهای آسمان باشند

وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (۱۸) يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ

و بردارند عرش پروردگار تو را بالای خود در آنروز هشت فرشته در آنروز عرض کرده شوند

لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۹) فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينًا فَيَقُولُ هَآؤُمُ اقْرَؤُوا

پنهان نماند از شما پوشیده پس اما هر که داده شود نامه او بدست راستش پس گوید گیرید نامه را بخوانید

كِتَابِيهِ (۲۰) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ (۲۱) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۲)

نامه عمل را بدرستیکه من گمان بردم که ملاقات کننده ام حساب خود را پس او در زندگانی باشد پسندیده

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۳) قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (۲۴) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي

در بهشتی بلند باشد چیدن میوه های آن نزدیک باشد بخورید و بیاشامید گوارنده با آنچه پیش فرستادید در

الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (۲۵) وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ

روزگار گذشته و اما هر که داده شد نامه او بدست چپ پس گوید ای کاش داده نشدی

كِتَابِيهِ (۲۶) وَلَمْ أَذِرْ مَا حِسَابِيهِ (۲۷) يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (۲۸) مَا أَغْنَىٰ

نامه من و ندانستم چیست حساب من ای کاش مردن من بودی حکم کننده دفع نکرد

عَنِّي مَالِيهِ (۲۹) هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةٌ (۳۰) خُذْهُ هُ فَعَلُوهُ (۳۱) ثُمَّ الْجَحِيمَ

از من مال من نابود گشت از من تسلطم بگیرد او را پس غل کنید او را پس در آتش

صَلَوُهُ (۳۲) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳۳) إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ

در آرید اورا پس در زنجیری که گز آن هفتاد گز است پس بیچید اورا بدرستی که او بود که نمیگروید

بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۴) وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳۵) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَيْهِنَا

بخدای بزرگوار و تحریر نمیگردد بر طعام دادن درویش و بینوایان پس نیست مرا و امروز در اینجا

حَمِيمٍ (۳۶) وَلَا طَعَامٍ إِلَّا مِنْ غَسَلِينَ (۳۷) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (۳۸)

خویشی و نه خوردنی مگر از غسلیدگان نمیخورند او را مگر گناهکاران

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ (۳۹) وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (۴۰) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۱)

پس قسم نمیخورم بآنچه می بینید و آنچه نمی بینید بتحقیق قرآن هر آینه گفتار پیغمبر بزرگوار است

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ (۴۲) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذْكَرُونَ (۴۳)

و نیست قرآن سخن شاعر اندکی نمیگروید و نیست سخن کسی که اخبار بفریب نماید اندکی متذکر نمی شوید

تَنْزِيلٍ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (۴۵) لَأَخَذْنَا

فرود ستاده شد از پروردگار جهانیان و اگر افترا کنند بر ما پیغمبر بعضی سخنان را هر آینه بگیریم ما

مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۶) ثُمَّ لَقَطْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۷) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۸)

از او دست راست او را پس ببریم ما از او رگ گردن را پس نیست از شما هیچ یکی از قبل او منع کنندگان

وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۴۹) وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ (۵۰)

و بدرستی که او هر آینه پندی است مر پر هیز کارانرا و بدرستی که ما میدانیم بعضی از شما دروغ گویند

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۱) وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۲) فَسَبِّحْ

و بدرستی که قرآن هر آینه حسرت است بر کافران و بدرستی که قرآن راستست درست است پس تسبیح کن

بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (★)

بنام پروردگارتو که بزرگ است .

قوله تعالى (الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ وَمَا أُذْرِيكَ مَا الْحَاقَّةُ) در رفع « الحاقّة » دو

وجه گفتند یکی مبتداء و خبر او « ما الحاقّة » کأنه قال الحاقّة أي شيء هو ، ووجه دوم

خبر ابتداء و التقدير هذه الحاقّة ، آنکه برسبیل تفخیم شأن او و تعظیم او گفت أي شيء الحاقّة

و حاقه نامی است از نامهای قیامت و برای آن حاقه خواند آنرا که حق است و درست و در کارهای حقیقت و حق باشد برای آنکه یحق، الجزء علی الأعمال جزء برای عمل واجب باشد در او و حق، الشيء یحق، حقاً فهو حق و حاق. مؤرج گفت در او سه لغت است حق و حاقه و حقه، آنکه برسبیل تعجب و استعظام گفت بلفظ استفهام که «ما الحاقه» چه حاقه و چه کاری راست است؟ «وما أدراك ما الحاقه» و چه آگاه کرده است تو را که این روز حاقه که قیامت است چه روز است. آنکه در قصهٔ اوایل گرفت و گفت:

(كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِوَاعْدٍ بِالْقَارِعَةِ) دروغ داشتند ثمود که قوم صالح بودند و عاده که قوم هود بودند قارعه را، در قارعه دو قول گفتند یکی آنکه قارعه نامی است از نامهای قیامت یعنی ایشان قیامت بدروغ داشتند و گفتند مراد آن عذابی است که بایشان فرود آمد که پیغمبرشان وعده داد باور نداشتند.

(فَأَمَّا ثَمُودُ فَأَهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ) در اود و قول گفتند یکی آنکه بطغیانهم و عصیانهم، و اما ثمود را هلاک کردند بطغیانی و عصیانی که کردند و این لفظ مصدر است کالغافیه و الجائیه، و گفتند صفت فعل است ای بفعلهم الطاغیه و این معنی قول مجاهد است و ابن زید و دلیل این تاویل قوله «كذبت ثمود بطغویها» قناده گفت یعنی بالصیحة الطاغیه التي تجاوزت حد الصیاح بآن صیحه متجاوز الحد که بیرون از عادت دیگر صیاح بود چنانکه در قصهٔ ایشان برفته است.

(وَ أَمَّا عَادٌ فَأَهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ) و اما عاد را هلاک کردند ببادی سخت سرد متجاوز الحد. شهر بن حوشب روایت کرد از عبدالله عباس که رسول ﷺ گفت خدای تعالی هیچ بادی نفرستاد و بارانی إلا بمقدار و مکیال. الا روز هلاک قوم نوح که این روز باران در فرشتگان نگاهبان عاصی شد (۱) و از فرمان ایشان بیرون آمد و رسول ﷺ این آیه بخواند «انا لما طغی الماء» و باد روز هلاک عاده طاعی و عاتی شد در خازنان و فرمان ایشان نبرد. آنکه این آیه بر خواند، و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه.

(سَخَّرَ مَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ) ای سلطها عليهم هفت شب و هشت روز بر ایشان مسلط کرد و تسخیر استعمال چیزی باشد باقتدار بر آن. سبع بی هاء گفت که شب مؤنث است و در ثمانیه هاء آورد که روز مذکر است و در اعداد چنین برعکس از سه تاده ثبوت تاء علامت تذکیر

(۱) فرشتگان کاری جز بفرمان خدا نمیکند و اگر باد و باران فرمان فرشتگان نبرند فرمان خدا نبرده اند و اطاعت نکردن خدا در تکوینیات بمعنی سلب قدرت است از خدای تعالی و این روایت از مجموعلات حشویه است.

باشد و سقوطش علامت تأیث . وهب گفت این ایام آن است که آنرا ایام العجوز خوانند که در او سرما و بادسخت باشد ، و این ایام را برای آن ایام العجوز خوانند که عجوزی در این ایام در سیربی رفت و آنجا بود تاروز هشتم . روز هشتم باد در آن سیرب رفت و او را بکشت و باد منقطع گشت و آن عجوز آخر کسی بود که از آن قوم هلاک شد ، و گفتند برای آن ایام العجوز خوانند که در عجز زمستان باشد و آن را نامها هست معروف وهی صن و صنبر و وبر و آمر و مؤتمر و مطفی الجمر و مکفی الظعن . این هشت روز است و ثعلب صاحب کتاب

الفصحی بیتی چند آورد از بعضی شاعران عرب این ایام را در او ذکر کرده وهی :

كُسِعَ الشَّتَاءُ بِسَبْعَةِ نُجُبٍ أَيَّامٍ شَهَلْتِنَا مِنَ الشَّهْرِ
فَإِذَا مَضَتْ أَيَّامُ شَهَلْتِنَا بِالصَّنِّ وَالصَّنْبِيرِ وَالْوَبْرِ
وَ بِأَمْرِ وَ أَحْبَبِهِ مُؤْتَمِرٍ وَ مُعَلَّلٍ وَ بِمُطْفِئِ الْجَمْرِ
ذَهَبَ الشَّتَاءُ مُوَلِّيًا هَرَبًا وَ أَتَتْكَ وَافِدَةٌ مِنَ النَّجْرِ (۱)

جز که در این ابیات هفت گفته است و هشتم نیاورده است قوله (حُسُومًا) عبدالله عباس گفت پیایی . مجاهد گفت و قتاده بی فترتی و اشتقاق او من حسم الکی و آن آن باشد که داغ پیایی نهند مقاتل و کلبی گفتند دائم . عطیة گفت مشوماً و اصل او گفت از حسم است و آن قطع باشد پنداری چیزی ببرد از اهل آن شهر . خلیل گفت قطعاً . بیخ ایشان بر کنده و نصب او بر حال است ای متتابعة اوقات مهلکه علی اختلاف الأقوال (فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرَعي) تومردان را دیدی در آنجا افتاده ، واحدها صریع (كُنَّا نَهْمُ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ) پنداشتی که ایشان کونه (۲) درختان خرماند خشک شده و پوسیده گشته که باد بر آید و آن را از بن شکند یا از بیخ بر کند و بیفکند .

(فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ) از ایشان هیچ بقیتی می بینی ؟ و در باقیه دو قول گفتند یکی آنکه مصدر است کالغایه ای من البقاء ، و یکی آنکه من نفس باقیه صفت موصوفی محذوف باشد .

(وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ) أبو عمرو و کسائی و یعقوب و در شاذ حسن و سلمی و جحدری خواندند بکسر قاف و فتح باء ، یعنی و من معه من جنوده و أشیاعه . باقی قرأء

(۱) کسع همان است که عوام اردنگ گویند یعنی زدن پشت پا و بیرون کردن و شهلة پیر زن است و ایام شهلة ایام پیر زن و وافدة مهمان است و نجر گرما ، یعنی چون بزستان پشت پا بزنند و ایام پیر زن بگذرد زمستان پشت کند و گرما از در فراز آید .

(۲) یعنی آخر و ته .

خواندند قبله بفتح قاف و سکون باء . یعنی آنانکه پیش او بودند (وَالْمُؤْتَفِكَاتُ) عامه قرآء
بجمع خواندند و حسن بصری خواند و المؤمنة تفکة بر لفظ واحد یعنی اهل زمین مؤتفکات (بِالْخَاطِئَةِ)
ای بالخطیئة والمعصية ، و این نیز مصدری است علی وزن الفاعله ای بالخطاء و الکفر .

(فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ) در رسول خدای عاصی شدند یعنی هر یکی از ایشان در پیغامبر
خود عاصی شدند . و اگر چه بر لفظ واحد گفت مراد جنس است (فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً)
بگرفت ایشان را گرفتنی فزاینده غالب من الرب بالذی هو الزیادة عبدالله عباس گفت شدیده
یعنی گرفتن سخت و گفتند عذابی زیاده بر عذاب دیگر امتان .

(إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ) گفت ما چون آب طغیان کرد و از
حد رفت در عهد نوح علی نبینا و آله و علیه السلام . قتاده گفت از بالای همه چیزها تا پانزده گز
بگذشت ما شما را در کشتی نشانیدیم تا شما غرق نشدید پس بر سیل تذکیر نعمت باز گفت:

(لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً) تا برای شما یاد گاری کنیم (وَتَعِيهَا أذُنٌ وَاعِيَةٌ)
و نگاه دارد آن را و یاد دارد آن را گوشهای یاد گیرنده . راویان ابن کثیر و عاصم بعضی از
ایشان روایت کردند « و تعیها » با سکن عین قیاساً علی « أرنامنا سکنه » و این قراءتی ضعیف است .

عبدالله بن الحسین روایت کرد که چون این آیه آمد « وَتَعِيهَا أذُنٌ وَاعِيَةٌ » رسول ﷺ
گفت امیر المؤمنین علیه السلام را « سألت الله أن يجعلها اذنك » گفت از خدای در خواسته ام تا گوش
تو کند . امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت پس از آن هر گز چیزی فراموش نکردم و نیز تا باشم
هیچ فراموش نکنم از دعای رسول ﷺ .

بریده الاسلامی روایت کرد که رسول ﷺ گفت علی را علیه الصلاة والسلام « یا علی
إن الله أمرني أن أدنیک و لأقصیک و أن أعلمک و تعی و حق علی الله أن تعی فنزلت هذه الایه
و تعیها اذن و اعیه » گفت خدای مرا فرمود تا تو را نزدیک کنم و دور نکنم و تو را بیاموزم و تو
یاد گیری و بر خدای واجب است که تو یاد گیری یعنی تمکین کند تو را و توفیق دهد تا یاد گیری
پس علی علیه الصلاة والسلام گفت پس از آن چیزی را فراموش نکردم .

(فإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً) گفت یاد کن آنکه که در صور دمندی کبار
و آن نفخه او لاین باشد .

(وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ) و زمین و کوهها بر گیرند و آنچه بر اوست (فَدُكَّتَا
دَكَّةً وَاحِدَةً) و بشکنند آنرا و خرد کنند یک خرد کردن تا هر دو هم زمین و هم کوه
چون گردی شود .

(فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) آن روز قیامت برخیزد .
 (وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ) آسمان شکافته شود (فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ) آسمان آن روز
 ضعیف باشد .

(وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا) مراد جمع است اگر چه بلفظ واحد گفت علی مذهب الجنب
 و فرشتگان بر کنارهای آسمان ایستاده باشند و الأرجاء النواحي واحدها رجبی والاثنان رجوان
 (وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ) گفت و عرش خدای بر گیرد آن روز
 یعنی روز قیامت هشت فرشته . عبدالله عباس گفت هشت صف فرشته باشند عدد ایشان جز خدای
 نداند . و در خبری آوردند که رسول ﷺ گفت حاملان عرش امروز چهارند و در روز قیامت
 مدد کند ایشانرا بچهاردیگرتا هشت . أحنف بن قیس روایت کرد از عباس بن عبدالمطلب در
 این آیت « و یحمل عرش ربك یومئذ ثمانية » گفت هشت فرشته باشند بصورت بز کوهی .
 و در خبر است که هر فرشته را چهار روی باشد روئی چون روی آدمی و روئی چون
 روی شیر و روئی چون روی گاو و روئی چون روی کرکس است بهر روی از خدای روزی
 آن جنس می خواهند ، بروی آدمی روزی آدمیان می خواهند و بروی شیر روزی سباع می خواهند
 و بروی گاو روزی بهائم می خواهند و بروی کرکس روزی مرغان می خواهند ، وامیة بن الصلت
 این معنی در شعر خود بیان کرد :

رَجُلٌ وَ ثَوْرٌ تَحْتَ رِجْلِ يَمِينِهِ وَ النَّسْرُ لِلْأَخْرَى وَ لَيْثٌ مُرْصِدٌ
 وَالشَّمْسُ تُصْبِحُ كَنْلٌ آخِرَ لَيْلَةٍ حَمْرَاءَ مَطْلِعٍ لَوْ نَهَا يَتَوَرَّدُ
 تَابِيْ فَمَا تَبْدُو لَنَا فِي رَسْلِهَا إِلَّا مُعَذِّبَةً وَ إِلَّا تُجَلِّدُ (۱)

و گفتند رسول ﷺ این بیتها بشنید گفت راست گفت این شاعر .
 و از علی بن الحسین زین العابدین علیه الصلاة والسلام روایت کردند که او گفت خدای
 تعالی عرش بیافرید چهارم چیز برای آنکه پیش او سه چیز آفریده بود هوا و قلم و نور . آنکه
 عرش بیافرید ازألوان أنوار مختلف نوری سبز که رنگ سبزی از اوست و نوری سرخ که رنگ

(۱) رجل اضافه بيمين شده است یعنی « رجل جانب يمينه » یعنی مردی و گاوی زیر پای جانب
 راست اوست و کرکس و شیر کمین کرده زیر پای چپ ، خورشید در آخر هر شب سرخ میشود و جای
 طلوع آن برنگ گل است ، ابا میکند از طلوع و برای ما ظاهر نمیشود در سیر خود مگر با شکنجه و
 تازیانه زدن - امیة بن ابی الصلت عهد پیغمبر (ص) را دریافت اما ایمان نیاورد و از آنحضرت نقل است
 که فرمود او خود کافر بود و شعرش ایمان آورد .

سرخی از اوست ، و نوری زرد که رنگ زردی از اوست ، و نوری سفید که اصل آنوار است و روشنائی روز از اوست . آنکه هفتاد هزار طبقه بیافرید هیچ طبقه نیست و إلا تسبیح و تقدیس او میکنند بأصوات مختلف اگر آواز ایشان بزمین برسیدی کوهها پاره پاره بشدی و کوشکهاریزان شدی و دریاها بزمین فرو شدی گفت آن روز عرش خدای این هشت فرشته بر فرق گرفته باشند (۱) .

(يَوْمَ مِئِدٍ تُعْرَضُونَ) آن روز که شما را عرض کنند (لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ) هیچ پوشیده و پنهان نماند از شما بر همه آشکارا شود. کوفیان لایخفی خواندند بپاء الأعاصم ، و باقی قرآء بپاء تأنیث و حجّت ایشان آن است که فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است . و در خبری می آید که مردمان را بسه جای عرض دهند روز قیامت در دو عرض گاه جدل و خصومت کنند و در عرضگاه بازپسین نامه ها دهند بهری را بدست راست و بهری را بدست چپ .

(فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ) امّا آن کس که نامه او بدست راست دهند (فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ مَا أُرْوُوا كِتَابِيَّةٌ) گویند بگیرید نامه من بخوانید ، و درهائ دو قول گفتند یکی تعالوا و یکی خذوا این از أسماء أفعال است يقول العرب للرجل هاء يارجل وللأثنين هاؤما و للجمع هاؤم و للمرأة هاء وللمرأتين هاؤما وللنساء هاؤن و این لغت اهل حجاز است اما تمیم و قیس گویند هاء يارجل چنانکه اهل حجاز گویند و دو مرد را هاء و جمع راهاؤا وزن راهائی و دو راهاؤا و جمع راهاؤن و بهری عرب گویند هاءك كاف خطاب دد آرنند وها کما يارجلان وها کم يارجال وهاك يا امرأة وها کما يا امرأتان وها کئن يا نسوة این کاف ببدل همزه آرنند که در لغت اول هست ، و بعضی عرب جمع کنند میان همزه و کاف يقال هاءك يارجل بوزن هاءك و هاءكما بوزن هاءكما و کذا الباقي و این کلمه جزامر نیامد و نهی نیامد و ماضی و مستقبل و فاعل و مفعول برای آنکه این فعل نیست اسم فعل است لایتصرف تصرف الأفعال گفت امّا آنان را که نامه ایشان را بدست راست دهند گویند اهل عرصه قیامت را هاءم اقرؤا کتابیه ، بیائید نامه من بخوانید یا بگیرید نامه من بخوانید برای آنکه دانند که در آنجا چیزی نیست که از او شرم دارند و این بر سبیل اعجاب و ادلال گویند .

(إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٌ) گوید من دانستم که من ملاقات حساب خواهم

کردن و ظن بمعنی علم است چنانکه شاعر گفت :

(۱) تأویل این معانی را در حاشیه شرح اصول کافی نوشته ایم .

فَقُلْتُ لَهُمْ 'ظَنُّوا بِالْفَتَى' مُدْحَجٍ سَرَا تَهُمْ فِي الْفَارِسِيِّ الْمُسَرَّدِ (۱)
 و این برای آن گفت که میان علم و ظن مناسبتی هست گوید این برای آن است که
 من دانستم که حساب خواهد بودن و جزای عمل خواهد بود .
 (فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ) اودر عیشی و زندگانی باشد راضی گفتند مرضی، فاعل بمعنی
 مفعول باشد کقولهم ماء دافق و گفتند راضیه ای ذات رضی علی وجه النسبة من باب قولهم لابن
 و تامر ، و قول اول قول کوفیان است ، و قول دوم قول بصریان .
 (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ) در بهشتی باشند بلند .
 (قَطُّوْهُمَا دَانِيَةً) که میوه آن نزدیک بود دست همه کس بدورسد اگر ایستاده باشند
 اگر نشسته و اگر خفته .

(كَلُّوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ) گویند ایشان را این
 طعامهای لذیذ بخورید و از این شرابهای گوارنده باز می خورید بآنچه کرده اید و در پیش افکنده اید
 در روزهای گذشته از عمل صالح و قوله « بما » باء مجازات است . در خبر است که در روز
 قیامت خدای تعالی گوید یا اولیائی ای دوستان من دیری است مرا بشما نظر است و شمارا
 می بینم در دنیا و لبهای شما برجسته از تشنگی و شکمهای شما بازپس شده از گرسنگی امروز
 در نعم ابدی باشید « کلا و اشربوا هنیئاً بما أسلفتم فی الأيام الخالیة » .
 (وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابًا بِشِيْءٍ) و اما آن کس را که نامه او بدست چپ دهند .
 (فَيَقُولُ) گوید (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوْتِ كِتَابًا بِشَيْءٍ) کاش تا نامه من بدست من ندادندی
 این سایب گفت دست چپ او باز پیچند و نامه در او نهند نزد آن حال گوید تا کاشکی نامه
 من بمن نمدادند و ندانستمی تا حساب چه باشد ، و این برای آن گوید که داند که در آن نامه
 چه قبائح است و فضائح .

(يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ) کاشکی تا مرگی بودی حکم کننده و گفتند زندگانی
 بسر آورنده من قوله « فقاضی علیه » ای آنقدر عمره علیه ، و منه قولهم قضیت الامر فانقضی ای اتممته
 فتم أراد الموتة القاضية ، و گفتند مراد آن است که کاشکی تا این مرگ که ما را در دنیا بود
 مرگی بودی قضا کننده بآن لاحیاء بعدها که از آن پس زندگانی نبودی ، و گفتند معنی آن
 است کاشکی بمردمی و برستمی . قتاده گفت در آخرت تمنای مرگ کنند و در دنیا هیچ نباشد
 که از مرگ مکروه تر باشد بنزدیک او ، در دنیا از مرگ گریزان بود تا نعمت بر او سر نیاید
 (۱) بایشان گفتم یقین دانید دوهزار آماده قتال اند و بزرگان آنها در زره فارسی بافته میباشند .

و او با جزای عمل نرسد این جا موجب همان است که داند که چه کرده است و مستحق چیست و چون بدانجا رسد معاینه بیند چنانکه اورا شکتی پیش نیاید عند آن تمنای مرگ کند که داند که مال بدوزخ است .

(ما اُغْنِي عَنِّي مَالِيَّةٌ) برسبیل تحسّر و تلهّف گوید مال من از من غنا نکرد و بفریاد من نرسید .

(هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ) سلطان و ملک من از من هلاک شد و با من نماند ، و بیشتر مفسران گفتند معنی آن است که ذهب عنی حجتی حجت من از دست من برفت برای آنکه هر چه حجت پنداشته باشد شبهت بود عند آن حال خدای تعالی خازنان دوزخ را گوید :
(خذُوهُ) بگیرید اورا (ففعلوه) بند کنید . در خبری آمد که چون خدای تعالی گوید « خذوه » بگیرید اورا ، بر هر يك شخص صد هزار زبانه گرد آیند و در او آویزند او در دست ایشان پاره پاره شود چنانکه از او در دست ایشان جز چربو (۱) نماند آنکه خدای تعالی اورا باز آفریند دیگر باره او را بگیرند و بند بردست و پای او نهند و غل بر گردن او نهند .

(ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ) پس با دوزخ ملازم کنید اورا . و يقول العرب صلّيت النار وبالنار و صلّيتها غیری و اصليتها و منزه قرائة من قرأ تصلى حاراً حامياً
(ثُمَّ فِي سِنْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ) گوید اورا در بندی و زنجیری برید هفتاد گز ، و سلك هم لازم است و هم متعدی ، بمصدر پیدا شود ، که مصدر لازم سلوك باشد و مصدر متعدی سلك قال الشاعر « حَتَّى إِذَا سَلَكُوكُمُ فِي قَتَائِدَةٍ » (۲) عبدالله عباس گفت این هفتاد گز بگز فرشتگان باشد از زیر او در آورند و از بینی او بیرون آورند و بهری را از دهن او در برند از زیر او بیرون آرند نواف البکالی گفت هفتاد گز باشد هر گزی هفتاد باع باشد هر باعی از اینجا که ما هستیم تا بمکه و این خبر در رجه کوفه می گفت . و سفیان گفت هر گز بگز ما هفتاد گز باشد پس هفتاد در هفتاد باشد . حسن بصری گفت جز خدای نداند که مقدار ذراعی چند باشد . و عبدالله عمرو بن العاص روایت کرد که رسول ﷺ گفت که اگر پاره ارزیز (۳) بمقدار حجم سر آدمی از آسمان فرو افکند بزمین رسد پیش از آنکه

(۱) چربو و چربه پبه است .

(۲) مصرع دیگر این بیت و ترجمه آن گذشته است .

(۳) ارزیز قلمی است .

شب درآید و این پانصد ساله راه است صاعد را اما طول این سلسله چندان باشد که ارزیز از بالای او بزیر افکند چهل خریف برود شب و روز و او هنوز باآخر نرسیده باشد. کعب الأخبار گفت فی قوله «ثمّ فی سلسله ذرعها سبعون ذراعاً فاسلكوه» گفت: اگر همه آهن که در دنیا هست بایک حلقه او بر سنجند يك حلقه او به همه آهن دنیا بچربد سوید بن ابی نجیح گفت که جمله اهل دوزخ در این يك سلسله باشند و اگر يك حلقه او بر کوه نهند گداخته شود از گرماء آن.

(إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ) آنکه بیان کرد که این عذاب باین سختی بر او برای آن باشد که او بخدای بزرگوار ایمان ندارد.

(وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ) و تحریص و حث نکند خود را و مردمان را بر آنکه درویش را طعام دهند.

(فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَيْئًا حَمِيمٌ) گفت او را این جاخویش و دوستی نباشد که بفریاد او رسد و گفتند اشتقاق حمیم که خویشاوند باشد از آب گرم است یعنی برای او گرم شود و خشم گیرد، و گفتند دلش بر او گرم شود و بسوزد.

(وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِن غِسْلِينٍ) و آن زرداب و خون وریم اهل دوزخ باشد که از اندام ایشان فرو شسته شود پنداری غساله ایشان است که از قروح و جروح ایشان میآید. ضحاک و ربیع گفتند درختی است که خورش اهل دوزخ باشد.

(لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْغَاطُونَ) از آن طعام نخورند إلا خطا کاران و گناهکاران، و گفتند مراد کافرانند که أخطاؤا الصراط المستقیم که ایشان راه راست خطا کرده باشند، (فَلَا أُقْسِمُ) آنکه گفت قسم نکنم و سوگند نخورم بآنچه شما می بینید و آنچه نمی بینید بجملة کائنات و موجودات و گفتند بدنیا و آخرت، و گفتند بآنچه بر ظاهر آسمان و زمین است و آنچه در باطن ایشان است و گفتند اجسام و ارواح، و گفتند بنعمت ظاهر و باطن. صادق عليه السلام گفت بآنچه شما می بینید که میکنم از نعمت با خلقانم و آنچه نمی بینید از بر با دوستانم. جنید گفت بآنچه می بینی از إلقاء وحی و بیان شرع رسولم محمد را صلى الله عليه وآله و آنچه ندیدی از سرتی که با او گفتم شب معراج. گفتند بآنچه خدای اظهار کرد بر لوح محفوظ فرشتگان را و بآنچه پوشیده داشت از ایشان از علم غیب، و گفتند بآنچه شما بینید از آدمیان و آنچه نبینید از فرشتگان و جنیان ابن عطا گفت بآنچه شما بینید از آثار قدرت و آنچه نبینید از اسرار او.

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) این قرآن قول پیغمبری است یعنی تلاوت و قرائت پیغام گذاری است کریم یعنی محمد ﷺ و گفتند بر رسول کریم جبرئیل را خواست بیانش « إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ - الْآيَةُ » و تأویل همین باشد که گفتیم که این از تلاوت و حکایت اوست نه آنکه کلام اوست برای آنکه بر حقیقت کلام خداست . و قولی دیگر گفتند و آن آن است که وانه لَقَوْلُ مُرْسِلٍ رَسُولٍ این قول فرستنده پیغامبری است کریم یعنی قول خدا است جل جلاله علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه کقولہ « وَاَسْئَلُ الْقَرِيَةَ » و غیر ذلك من الايات و الأشعار .

(وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ) آنکه گفت این قرآن نه قول شاعریست آنکه بر سبیل توییح گفت اندک ایمان می آرید و در « ما » و قول گفتند یکی آنکه مصدری است در هر دو موضع یعنی قَلِيلًا اِيمَانِكُمْ و قَلِيلًا تَذَكَّرْكُمْ ، و قولی دیگر آنکه « ما » زیاده است ای تَوْمَنُونَ قَلِيلًا تَذَكَّرُونَ قَلِيلًا ، نصب او بر حال است .

(وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ) و نه قول کاهنی است این قرآن جز آنکه شما اندک اندیشه می کنید خدای تعالی در این آیه رسول را ﷺ تنزیه کرد از شعر و کفانت گفت او نه شاعری هست و نه کاهنی و نه قرآن از جنس شعر است و نه از قبیل کفانت و کاهن آن باشد که دعوی کند که مرا از جن قرینانی هستند که اخبار غیب با من گویند و مرا از غایب خبر دهند و حق تعالی این برای آن گفت که ایشان رسول را ﷺ یکبار شاعر خواندند و یکبار کاهن ، شاعرش برای آن خواندند که کلامی باین نظم بیاورد و در آن تسمیه ظلم کردند برای آنکه ایشان شعر نشناسند که شعر کلامی باشد موزون مقفی که دلیل معنی کند و دانستند که این کلام موزون نیست و نه مقفی ولیکن برای تهجین و تحقیر کار او گفتند او شاعر است و این کلام شعر است و اندیشه نکردند که هر کس این شود برایشان بخندد و گوید اینان شعر می شناسند ، و اما کفانت برای آن گفتند که او از غیبها خبر دادی و دعوی کفانت در حق او نه بجای خود کردند که او نگفت که این بوحی و إلقاء جنیان است و گفت .

(تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ) خبر مبتداء محذوف است ای هو تنزیل این قرآن فرو آمده ایست از خدای جهانیان .

(وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ) آنکه بر سبیل تنبیه کافران را در آن ظن خطاء و گمان بد که بر رسول و قرآن بردند که ممکن باشد که این کلام محمد ﷺ است و از تلقاء

نفس او است گفت اگر چنان باشد که فرو بافتد بر ما برسبیل دروغ بعضی سخن ها . اَقْوَالِ جَمْعٍ
اَقْوَالٍ باشد و اَقْوَالِ جَمْعٍ قَوْلٌ باشد فیهی إِذَا جَمَعَ الْجَمْعَ .

('لَا خِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ') ما بگیریم از او بيمين . در او چند قَوْل گفتند یکی آنکه ما بگیریم
اورا و مؤاخذه کنیم بحق و انتقام کشیم از او بحق و «من» صله باشد و التقدير لَأَخْذَنَا بِالْحَقِّ و
مثله قوله « قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ » ای من قبل الحق . عبدالله عباس گفت لَأَخْذَنَا
بِالْقُوَّةِ وَالْقُدْرَةِ ، ما اورا بگیریم بقوَّة و قدرت و قال الشاعر :

إِذَا مَا رَأَيْتُ رُفِعَتْ لِمَجْدٍ تَلَقَّاهَا عَرَابَةٌ بِالْيَمِينِ (۱)
أَي بِالْقُوَّةِ . و گفتند معنی آن است که دست راست او باز کنیم ، و گفتند این عبارت است
از إِذْلال و اهانت یعنی ما دست او بگیریم و او را از مقام خود برانگیزیم چنانکه سلطان چون بر
کسی خشم گیرد کسان خود را گوید خذوه بیده دست او گیرید .
('نَمْ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ') آنکه رگ دل او ببریم آن رگ که چون آن بریده شود
خداوندش بمیرد ، و گفتند رگی است در پشت ، و گفتند رگی است در میان هر دو پی گردن ، و گفتند
رگی است که دل را آب دهد .

(قَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ) شما هیچکس از او دفع نتوانید کردن و
عذاب ما از او نتوانید گردانیدن و اگر چه «أحد» گفت «حاجزین» بلفظ جمع گفت ، رد کرد
با معنی من قوله «منکم» :

(وَإِنَّهُ) ضمیر راجع است باقرآن و این قرآن یاد دهنده ایست و مذکری پرهیز کاران را .
(وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ) و ما دانیم که از شما مکذبان و دروغ
دارند گانند این قرآن را .

(وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ) و این قرآن فردای قیامت حسرتی باشد کافرانند
را چون ثواب متابعان بینند و ایشان منکران باشند از آن محروم باشند .

(وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ لِّلْیَقِينِ) گفتند اضافه کرد حق را بایقین و این هر دو یکی است برای اختلاف
لفظ را چنانچه گفت فی حدس الظلم گفتند معنی آن است که این حقیقت یقین است یعنی اگر یقین
را مجازی باشد این نه از آنست . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که عین یقین و نفس یقین است

(۱) عرابه نام مردی است گوید چون علمی برافرازند برای تحصیل بزرگواری عرابه آن را محکم

در دست گیرد .

چنانکه گویند فلان حقّ الادیبوعین الادیب و کلّ الادیب ومثله قول الشاعر: «بضرب الطلی والهام حقّ علیم».

(فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) تسبیح کن یا محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بنام خدای عظیم بزرگوارت که هر چیز در جنب عظمت او حقیر است. و آیه دلیل است بر آنکه اسم نشاید تامسمی باشد اگر چنین بودی إضافة الشيء إلى نفسه بودی .

سورة المعارج

این سوره مکی است، وچهل و چهار آیه است ، ودویست و شانزده کلمه است ، و هزار و شصت و یک حرف است ، و روایت است از عبدالله عباس از اَبی کعب که رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود هر که اوسوره سائل بخواند خدای تبارک و تعالی او را ثواب آنان دهد که عهد نگاهدارند و نماز پای دارند صدق رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ .

سورة المعارج مکیه وهی اربع و اربعون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (۲) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (۳) مِنَ اللَّهِ

پرسید پرسنده بشکنجه واقع شونده برای کافران نیست مر آنرا بازگرداننده از خداوند

ذِي الْمَعَارِجِ (۴) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ

ساحب درجات بالا میروند فرشتگان و روح بسوی او در روزیکه باشد اندازه او پنجاه هزار

سَنَةٍ (۵) فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (۶) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (۷) وَنَرَاهُ قَرِيبًا (۸)

سال پس صبر کن صبری نیکو بتحقیق آنها بینند آنرا دور و می بینیم آنرا نزدیک

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۹) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۱۰) وَلَا يَسْئَلُ حِمِيمٌ

روزیکه باشد آسمان چون فلز گداخته و میباشد کوهها چون پشم زده و نه پرسند خویشی

حَمِيًّا (۱۱) يُبْصِرُونَ مِنْهُمُ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ (۱۲)

خویشی را نموده شود آنها را دوست دارد گنهگار اگر فدا میداد از شکنجه آنروز به پسران خود

وَصَاحِبَتِهِ وَآخِيهِ (۱۳) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۴) وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ
وزن خود و برادرش و خویشانش که در پناه گرفتند او را و هر که در زمین است همه پس

يُنَجِّيهِ (۱۵) كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْيٰ (۱۶) نَزَّاعَةً لِّلشَّوٰى (۱۷) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ
برهاند او را نه چنانست بتحقیق آن زبانه آتش است کهنه است پوست سر را میخواند هر کرا پشت کرد

وَتَوَلٰى (۱۸) وَ جَمَعَ فَأَوْعٰى (۱۹) إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۲۰) إِذَا
وروگردانید و گرد کرد پس در ظرفی نهاد بتحقیق آدمیزاد آفریده شد حریص چون

مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۱) وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۲) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۳)
رسید او را گزندى بيقرارى كهنه است و چون رسید او را نيكوئى منع كهنه است مگر نماز گزاران

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأِئِمُونَ (۲۴) وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۵)
كسانيكه آنها بر نمازشان هميشه دوام دارند و كسانيكه در مالها شان بهره معلوم است

لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ (۲۶) وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ (۲۷) وَ الَّذِينَ هُمْ
برای سائل و محروم و كسانيكه تصديق كند بروز جزا و كسانيكه آنها

مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۸) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۹) وَ الَّذِينَ هُمْ
از شكنجۀ پروردگارشان ترسندۀ اند بتحقيق شكنجۀ پروردگارشان ايمنى ندارد و كسانيكه آنها

لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۳۰) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ
مرفرجهايشان را نگاهدارنده اند مگر بزوجههاشان يا آنچه را مالك شده دستهاى آنها پس بتحقيق آنها نا

مَلُومِينَ (۳۱) فَمَنْ ابْتَغٰى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۲) وَ الَّذِينَ هُمْ
ملامت شده كاندند پس هر كه جويد جز اين را پس آن گروه آنها از حد گذرند كاندند و كسانيكه آنها

لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۳) وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۴)
م امانتهاشان را و عهدشان را رعایت كند كاندند و كسانيكه آنها بشهادت هاشان ايستاد كاندند

وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۵) أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ (۳۶)
و كسانيكه آنها بر نمازشان نگاهدارند كاندند آن گروه در بهشت هاى اكرام شده كاندند

فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُطْعِينٍ (۳۷) عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ (۳۸)

پس چیست مرکسانی را که کافر شدند بجانب تو می شتابند از راست و از چپ گروه گروه

أَيُّطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (۳۹) كَلَّا إِنَّنا خَلَقْنَا هُم مِمَّا

آیا طمع میدارد هر مردی از آنها که در آیند بهشت پر نعمت را نه چنانست بتحقیق ما آفریدیم ایشان را از آنچه

يَعْمُونَ (۴۰) فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّنا لَقَادِرُونَ (۴۱) عَلٰى أَنْ

میدانند پس سوگند نمیخورم بیوردگار مشرقها ومغربها بتحقیق ما توانائیم بر آنکه

نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوبِينَ (۴۲) فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى

بدل آریم بهتری از آنها ونیستیم ما پیشی گیرندگان پس واگذارشان فروروند و بازی کنند تا

يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (۴۳) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ

وقتیکه ملاقات کنند روزشان را که وعده کرده شده باشد روزیکه برون آیند از قبرها شتابان که گویا آنها

إِلَى نُصْبٍ يُوفُضُونَ (۴۴) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا

بسوی بتان می شتابند فرو گذاشته دیده هاشان فروگردشان خواری این است روز آنچهانی که برآند

يُوعَدُونَ (★) .

وعده داده شدند .

قوله تعالى (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ) مدنیان و شامیان خواندند سال سائل بی

همزه ، و باقی قرآء بهمزه خواندند بر اصل من السؤال و «باء» را دووجه باشد یکی آنکه بمعنی عن

باشد کقوله «فَسئِلْ بِهِ خَيْرًا» أي عنه، وقال علقمة بن عبده :

فَإِنْ تَسْتَسْئَلُونِي بِالنِّسَاءِ فَإِنِّي

بَصِيرٌ بِأَدْوَاءِ النِّسَاءِ طَبِيبٌ (۱)

أي عن النساء، ومعنى آیه براین وجه آن باشد که سائلی سؤال کرد پرسید از عذابی که

واقع خواست بودن. که آن عذاب کرا است جواب دادند و بیان کردند که (لِلْكَافِرِينَ) کافران را

خواهد بودن. وجه دیگر آن است که باء زیاده است و معنی آنکه سأل سائل عذاباً واقعاً للکافرین

علیهم، سائلی و خواهنده ای درخواست بدعا و حاجت عذابیکه واقع باشد بر کافران و آن نضر بن

الحارث بود آنجا که از خدای تعالی برای خود عذاب خواست فی قوله «اللهم» إن کان هذا هو الحق

(۱) اگر مرا از حال زنان پرسید یا بید مرا ببینایم بدرد زنان و طبیب آنانم .

من عندك فامطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم» آنچه خواست از عذاب روز بدر باو فرود آمد اورا بکشتند بصبر یعنی باز داشتند اورا و طعام و شراب ندادند تا بمرد و از اسیران روز بدر کسی را نکشتند الا^۱ اورا و عقبه بن ابي معیط را و این قول عبدالله عباس است و مجاهد. و سفیان عینه را پرسیدند (۱) از این آیه که در حق که آمد؟ سائل را گفت مرا سؤالی کردی که پیش از تو کس این سؤال نکرد مرا خبر داد پدرم از جعفر بن محمد الصادق از پدرانش علیهم الصلاة والسلام که چون رسول ﷺ دست علی بن ابي طالب را گرفت بغدیر خم و اورا بر بالا برد و بر مردم عرض کرد و فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» و عقدا مات کرد برای او این حدیث در میان خلائق آشکارا شد و در قبائل عرب منتشر شد. این خبر بحارث بن النعمان الفهری رسید برخاست و بر شتری نشست و آمد تا بلشکر گاه رسول ﷺ از ناقه فرود آمد و ناقه را زانو بست و پیش رسول ﷺ آمد و رسول و جمله صحابه حاضر بودند گفت یا محمد آمدی و گفתי خدای میفرماید که بگوئید «أشهد أن لا إله إلا الله وأنك لرسوله» قبول کردیم و گردن نهادیم، دیگر آمدی و گفתי پنج نماز بکنید پذیرفتیم و گفתי زکاة بدهید پذیرفتیم و گفתי یکماه روزه دارید قبول کردیم، حج فرمودی قبول کردیم باین جمله راضی نبودی تا بازوی پسر عمت بگرفتی و او را بر بالای منبر بردی و گفתי هر که من مولای اویم علی مولای اوست این حدیث از خویشان گفתי یا خدای فرمود ترا؟ رسول ﷺ فرمود «والله الذي لا إله إلا هو» بدان خدای که جز او خدائی نیست که من از قول و فرمان خدایم گفتم. او روی بر گردانید و میگفت «اللهم إن كان هذا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم» هنوز برا حله نرسیده بود که سنگی از آسمان بیامد و بر سر او آمد و بزیرش افتاد و او بر جای بمرد و خدای تعالی این آیت بفرستاد «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله ذي المعارج» و اما آنانکه بی همزه خواندند آنرا هم دووجه باشد یکی آنکه بر تخفیف همزه بود و مراد هم سؤال باشد يقال سال يسال كنال ينال وخاف يخاف. ووجه دیگر آنکه من السيل باشد. زید بن ثابت گفت و عبدالرحمن بن زید بن اسلم سائل نام و ادئی است در دوزخ خدای تعالی خبر داد که آن وادی بترید (۲).

(۱) چون این خبر از سفیان بن عینه است و او از اهل سنت بود مؤلف کتاب برای احتجاج بر آنان نقل کرده است و با قطع نظر از این جهت با احتمال صحت اعتراض حارث بن نعمان و معذب شدن وی حمل آیه قرآن بر آن بعید مینماید زیرا که این سوره مکی است و آیه «اللهم ان كان هذا هو الحق» نیز مکی است با اتفاق و قضیه غدیر در آخر عمر حضرت رسالت در مدینه بود.

(۲) تریدن روان شدن بشدت.

قوله (لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) آنرا دافعی ومانعی نیست از خدای تعالی که او خداوند آسمانهای هفت است در قول عبدالله عباس . ابن کیسان گفت معراج گشایشی است که میان هر دو آسمان باشد و میان زمین و آسمان هست و میان هر دو زمین است . قتاده گفت ذی الفواضل والنعم خداوند نعمتها . مجاهد گفت معارج الملائكة آن راهها باشد که ملائکه روبرو بر آسمان شوند .

(تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ) جمله قراءه بقاء تأنیث خواندند مگر کسانی که بیاء خواند برای تقدم فعل و این قراءت عبدالله مسعود است (وَالرُّوحُ) و جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ (إِلَيْهِ) یعنی إلى الله تعالی . یعنی بجائیکه خدای تعالی امر کرده باشد او را بآن جای رفتن که برضای خدای نزدیک باشد و امراو (فِي يَوْمٍ) در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالهای دنیا و گفتند بیک روز چندانی برشود که اگر جز او کسی باشد به پنجاه هزار سال بررود از سالهای دنیا . گفتند این عروج او از زیر هفتم زمین باشد تا بیالای هفتم آسمان باو امری که خدای را باشد . لیث گفت از مجاهد مراد غایت منتهای امر اوست از زمین تا آسمان که اندازه و مقدار او چندین است و مراد نزول امر اوست و مقدار نهایت آن از آسمان دنیا تا بزمین چنانکه از آسمان بزمین آید و از زمین با آسمان شود برای آنکه از زمین تا با آسمان پانصد ساله راه است پس آمدن و شدن هزار ساله راه باشد . محمد بن اسحاق گفت مراد آن است که اگر آدمی از زمین خواهد تا بزیر عرش شود به پنجاه هزار سال تواند رفتن . حکم و عکرمه گفتند مراد مدت عمر دنیا است از اول تا آخر که پنجاه هزار سال باشد کس نداند که چند گذشته است و چند مانده است جز خدای تعالی . قتاده گفت روز قیامت است . حسن گفت مقدار موقف خلق است برای حساب و فصل قضا . بعضی دیگر گفتند معنی آن است که اگر حساب خلقان تفویض کنند بجمله جن و انس و فرشتگان ، از عهده آن بیرون نیایند إلا بمقدار پنجاه هزار سال و من نیمساعت فصل کنم . یمان گفت مراد روز قیامت است که بنده را در آن پنجاه موقف است هر موقفی هزار سال و گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنکه لیس له دافع من الله فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنة تعرج الملائكة والروح إليه . چنانکه « فی یوم » ظرف دفع عذاب باشد نه ظرف عروج أبوالجوزاء و ابن ابی طلحه گفتند از عبدالله که او گفت مراد طول روز قیامت است و شدت او بر کافران یعنی آن روز از درازی پنداری این مقدار است . أبوسعید خدری روایت کرد که یکی از رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید از این آیه و گفت یا رسول الله چه دراز روزی خواهد بودن این روز قیامت؟ رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت بآن خدای که جان من با امر او است که این روز بر مؤمن سبکتر از

آن باشد که نمازی از نمازهای فریضه که اوبگزارد در دنیا ، ابراهیم تیمی گفت مقدار آن روز بر مؤمن چندانى باشد که میان نماز پیشین و دیگر . آنکه رسول را گفت :

(فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا) بر این اذیت و بلیت صبر کن صبری نیکو . گفت صبر نیکو صبری باشد که در خلال آن جزع نباشد .

(إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ تَرَاهُ قَرِيبًا) آنکه گفت کافران اینروز را دور میبینند و ما آنرا نزدیک می بینیم برای آنکه هر چه آمدنی باشد نزدیک بود (۱) تا بر مبالغه گفتند کَلَّمَاهُ آت آت هر چه آمدنی است آمده است .

(يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالرَّهْلِ) گفت یاد کن روزی که آسمان در آنروز چون دردی زیت باشد ، و گفتند چون زر گداخته .

(وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ) و کوه ها چون پشم رنگین باشد . مقاتل گفت چون پشم بازده . حسن گفت چون پشم سرخ و آن ضعیف تر پشمی باشد ، و گفت اول که کوه ها بگردد ریگی روان باشد آنکه پشمی زده شود آنکه هباء منثور شود .

(وَلَا يَسْتَسْئِلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا) عامه قرآء خواندند « لَا يَسْتَسْئِلُ » نپرسد هیچ خویشاوند خویشاوندان خود را از آنچه بخود مشغول باشد کقوله « لِكُلِّ امْرِيءٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يَغْنِيهِ » و برخی خواندند « وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا » هیچ خویشاوند را نپرسند از خویشاوندش و از عمل او و بفعل او او را نگیرند و بجری معناه مجری « وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى » .

(يُبْصِرُونَهُمْ) ای یرونهم با ایشان نمایند ایشانرا . در او خلاف کردند عبدالله عباس گفت مراد بهردو کافر اند یعنی کافرانرا با یکدیگر نمایند تا بهری بهری را ببینند آنکه از یکدیگر بگریزند . مجاهد گفت کافران را با مؤمنان نمایند تا شامت کنند . بهری دیگر گفتند متبوعان را باتباع نمایند تا تبر آکنند از ایشان . بهری گفتند خویشانرا با یکدیگر نمایند تا بدانند که میان ایشان شفقت و مهربانی نماند از آنچه ایشانرا باشد در نفس خود که هر کس بخود مشغول باشد . عبدالله عباس گفت یکساعت یکدیگر را باز شناسند پس از آن دیگر کسی کس را نشناسد (يَوْمَ الْمُجْرِمِ) (لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَهْبِهِ) اگر فردا توانستی کردن از عذاب آنروز خویشتن را پسرانش .

(۱) این تاویل نیز دلیل آنست که قیامت را دور می بینند و حق آنست که نزدیک است و زمان میان مرگ و قیامت در دنیا گسترده و گشوده و در عالم آخرت در نور دیده است .

(وَصَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ) و زنش و برادرش .

(وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ) و عشیره او و قبیله او که او را به پناه گرفته بودند، و عشیره

را برای آن فصیله خواند لآنکه قدفصل منهم او از ایشان باشد و باز گسته باشند او را از ایشان .
ثعلب گفت برادران نزدیک ترش .

(وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) و هر کس که در زمین باشد یعنی جمله اهل زمین را بفدای

خود بدهد و «جمیعاً» نصب او بر حال است ای مجتمعین . (ثُمَّ يُنْجِيهِ) آنکه برهاند او را
آنکه گفت :

(كَتَلًا) و این کلمه حرف ردع است یعنی نباشد این و این نجات نبود، و گفتند معنی

«کلا» حقاً باشد آنکه متصل باشد بما بعده و بر قول اول متصل باشد بماقبله (إِنِّهَا لَطَى) حقاً
که آن دوزخ است و این نامی است از نامهای عرب . و برای آن است که منصرف نیست و سبب
منع او تأنیث است و تعریف . و گفته اند نام در که دوّم است، و گفتند برای آنش «لطی» خواندند
لأنها تنلظی ای تشتمل برای آنکه می لخشند قال الله تعالی «فأندرتکم ناراً تلظی» .

قوله (نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى) پوست کننده باشد از سر و «شوی» پوست سر باشد و این قول

عبدالله عباس و مجاهد است، و قال کثیر عزّة:

لَأَصْبَحْتَ هَدًّ تَكُ الْحَوَادِثُ هَدًّ هَا بِشَوَاةِ الرَّأْسِ بَادٍ قَبِيرُهَا (۱)

ابراهیم بن مهاجر گفت پوست و گوشت باشد. حسن گفت سر توله (۲) باشد. آنکه گفت

همه اندام بسوزد إلا دل که بریان شود . أبو صالح گفت گوشت ساق باشد . ثابت البنانی گفت

حرّ الوجه باشد . یمان گفت اطراف باشد . ضحاک گفت گوشت از استخوان ببرد . کسائی گفت

مفاصل باشد . ابن جریر گفت شوی از آدمی و جز آدمی هر جای باشد که نه مقتل باشد یقال

رماه فأشواه إذا لم یصب مقتله . بعضی دیگر گفتند قوائم باشد . قال امرؤ القیس :

« سَلِيمُ الشُّظَى عَيْلُ الشَّوَى سَنِجُ النِّسَا » (۳)

(۱) چنان شدی که حوادث ترا شکسته است و فرسوده و برفرق سر تو غبار آن پدیدار است و از

غم موی ترا سفید کرده .

(۲) این کلمه ترجمه هام است یعنی کاسه سر ، و در برهان چنین کلمه ای نیافتم عبارت تفسیر طبری

که مؤلف ترجمه کرده این است « عن الحسن نزاعة للشوی قال للهام تحرق کل شیء منه و یبقی

فؤاده نضیجا » .

(۳) شظی استخوانی است پیوسته بذراع ، و شوی دست و پای اسب مقصود است که بسطبری میستانند*

وقال الأعمى :

« قَالَتْ قَتِيلَةَ مَا لَهُ قَدْ جَلَلَتْ سَيْبًا شَوَاتَهُ » (۱)

این بیت بهوست سرلایق است.

(تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى) با خویشان می خواند- یعنی دوزخ- هر کس را که از ایمان اعراض نموده باشد و برگردیده و پشت بر او کرده، و قیل ادبر عن الایمان و تولى عن الحق میگوید الی الی بمن آی بمن آی ، عبدالله عباس گفت دوزخ کافران و منافقان را بخواند بنام و نسبشان بزبان فصیح آنکه برچیند ایشان را چنانکه مرغ دانه می چیند. ثعلب گفت «تدعو» ای تهلک تقول العرب دعاك الله ای اهلکک، و چنانکه گویند دعاه الله فأجابہ إذا أماته و اصل کلمه این است بخواند ایشانرا یعنی هلاک کند ایشانرا باین شواهد که گفتیم . خلیل بن أحمد گفت مراد بدعا تمکین اوست از عذاب ایشان .

(وَجَمَعَ فَأَوْعَى) وصف بخل این کافران کرد که او جامع مانع بود و «أوعى» جعل فی الوعاء در باردان نهاد بهست و حق خدای نداد از آن گفتند : عبدالله بن حکیم سر کیسه در نبستی گفتند چرا چنین کنی گفت تا شنیدم که خدای گفت «و جمع فأوعى» سر کیسه در نبستم .

(إنَّ الإنسانَ خَلِيقٌ هَلْوَعًا) آنکه وصف آدمی کرد و طبع او ، گفت آدمی را حریص آفریده اند. عبدالله عباس گفت حریص است بر حرام و حرص او بر حرام بیش از آن است که بر حلال. عطیه از او روایت کرد که گفت تفسیر هلعو آن است که خدای تعالی بگفته است در عقب آن من قوله :

(إذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا) و چوی بدی باو رسد جزع کند و چون نیکی باو رسد منع کند . سعید جبیر گفت هلعو بخیل باشد . عکرمه گفت ملول باشد . قتاده گفت و ابن زید، جزوع باشد والهلع أفحش الجزع . مقاتل گفت تنگدل باشد . ابن کیسان گفت طبع او آن است که بشهوات مستعجل باشد و از آنچه نخواهد گریزان بود. آنکه بخلاف طبع او او را تکلیف کرد تا تکلیف او بخلاف هوای او باشد که بر مخالفت هوا مستحق

* و نسا رگی است در ران ، و شنج درهم پیچیده است و کوتاه شده . و درباره اسب گوید استخوان ذراعش سالم و دست و پایش سطبر و رگ نسا درهم پیچیده، و مصرع دوم این است «له حجبات مشرفات علی القال» (۱) قتیله نام زنی است یعنی این زن درباره اعمی گفت چه شده است او را که سرش از موی سفید

پوشیده شده است .

ثواب باشد، و گفتند هلوع جهول باشد. سهل گفت متقلب بود در شهوات خود. ابن عطا گفت هلوع آن بود که چون مرادش حاصل شود راضی شود و چون حاصل نبود خشم گیرد. أبوالحسین وراق گفت آن باشد که در نعمت خدای را فراموش کند و در شدت خدای را خواند. سهل گوید آن باشد که در وقت نعمت مانع بود و در درویشی جازع. ابو عبیده گفت آنکه در نعمت شکر نکند و بر بلا صبر نکند، و گفتند طمّاعی باشد که بآندگی از دنیا راضی باشد و برای فوت آندگی خشم گیرد، و رسول ﷺ گفت «شرّ ما فی الرّجل شحّ هالع أوجین خالع» بدتر آنچه در مرد بود بخیلی بود که او را بجزع آرد بخیلی باحرص و یا بددلی که دل او از جای بر کند، و عرب گوید ناقة هلوع اذا كانت سريعة السير خيفة قال الشاعر:

صكاه ذعلبة إذا استند برتها حرج إذا استقبلتها هلوع (۱)

«اذا مسه الشر جزوعاً» چون شرمی و آفتی و نکبتی باو برسد بقله شکر منع آن چیز کند آنگه استثناء کرد از ایشان قومی را گفت:

(إلا المصلين) الا نمازگزاران که بر نماز خود دائم باشند و نماز پهای دارند و پیوسته نماز کنند. و مراد بانسان اسم جنس باشد بر معنی جمع تا قومی را ازواستثناء توان کرد و الا استثناء از واحد محال بود. بعضی گفتند این وصف صحابه است. بعضی گفتند مراد هر کس است که باین صفت باشد بر عموم از صحابه و جز صحابه. أبوالخیر مرثد بن عبدالله روایت کرد که عقبه بن عامر سؤال کرد از قومی صحابه که

(الذين هم على صلاتهم دائمون) که باشند؟ گفتند آنان که پیوسته نماز کنند گفت نه چنین باشد گفت آنانکه در نماز باین دست و آن دست نگاه نکنند. آنگه گفت دیگر وصف ایشان این است:

(والذين في أموالهم حق معلوم للسائل والمحروم) که در مال ایشان حقّی باشد هم سائل را و هم محروم را. سائل آن باشد که بخواهد و محروم آنکه نخواهد و او از روزی محروم و ممنوع بود، و حرمان منع باشد و محروم ضدّ مرزوق باشد.

(۱) وصف ناقة میکند که چون در پشت او باشی چون شتر مرغی است که در دویدن پای بیکدیگر میساید و چون از پیش رو بینی ناقة ایست بلند قامت و لاغر و شتاب رو، صکاه وصف شتر مرغی است که پای بهم ساید در راه رفتن، و ذعلبه نیز مراد شتر مرغ است، حرج: ناقة لاغر، و هلوع: تند رو و سبک.

(وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ) آنکه گفت آنانکه روز جزا و حساب راست دارند و بآن تکذیب نکنند .

(وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ) و آنانکه از عذاب خدای ترسند .

(إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ) برای آنکه عذاب خدای را جای آمن نیست در

اوایل مخوف الجانین است .

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ) و آنانکه فرجها و اندامهای خود را نگاه دارند

از حرام .

(إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ) جز بر زنان حلال خود و بر پرستاران خود که ملك یمین ایشان

باشند که حلال باشند ایشان را این دو نوع یکی بملك نکاح و یکی بملك یمین که ایشان را بآن

ملاحت نباشد .

(فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ) هر که پس از این و جز این چیزی طلب کند که او را

حلال نباشد با حدهذین الأمرین (فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) ایشان ظالمان باشند و متعدیان که

بر خود ظلم کرده باشند و مضرت بخود آورده و حفظ نفس خود را ناقص کرده اند .

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) و آنانکه عهدهای خود را و امانت‌های

مردمان را مراعات کنند و نگاهدارند تا امانت باز گذارند و بعهد وفا کنند .

(وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ) و آنانکه بگواهی که در گردن ایشان باشد قیام

کنند و آن شهادت اقامت کنند تا حق غیرى تباه نشود . سهل گفت مراد بشهادة شهادة آن لا

إله إلا الله است و قیام باو آن است که شرك نیارند، و ابن عامر و حفص خواندند « بشهاداتهم قائمون،

بجمع باقی قرءاء برواحد .

(وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ) و آنانکه بر نماز محافظت کنند تا باوقات

خود بگزارند .

(أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ) آنانکه جامع باشند باین خصال ایشان در بهشت‌هائی

باشند عزیز و مکرّم، آنکه گفت :

(قَالِ لِلَّذِينَ كَفَرُوا) چه بوده است این کافران را (قَبْلَكَ مُهْتَبِعِينَ) رو بتو

کرده و گردن بکشیده و چشم تیز کرده و تنسیر اطاع برفت در سوره ابراهیم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و نصب

او بر حال است و عامل در حال مای استقامی است کآنّه قال: اسئل عنهم مهتبعين .

(عَنِ اليمینِ وَعَنِ الشِّمَالِ عَزِيزِينَ) از راست و از چپ حلقه حلقه شده گروه گروه

وجامعت جماعت فی تفرقة ، گروهی باشند جمع جمع پراکنده یکی را عیزة گویند و نظیرها فی الکلام
ثبة وثبین و قلة و قلین و کوره و کورین و قال الراعی :

أخليفة الرحمن إن عشبیرتی أمسی سواهم عیزین فلولا (۱)

و قال عنتره :

وَ قَرینَ قَد تَرَ کنتُ لَدای مَکَرَّ عَلَیهِ الطَّیْبِرُ کَالْمَصَبِ العِزینَا (۲)

أبوهریره روایت کرد که یک روز رسول ﷺ بیرون آمد و صحابه حلقه حلقه متفرق
شده بودند گفت «مالی آرا کم عزیز» چرا شمارا پراکنده میبینم .

(أَيْطَمَعُ كَيْلُ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ) مفسران گفتند سبب
نزول آیه آن بود که مشرکان پیامدندی و پیرامن رسول ﷺ بنشستندی و کلام او می شنیدندی
و استهزاء میکردندی باو و باصحاب او میگفتندی اگر چنان است که محمد ﷺ میگوید که
اینان بهشت خواهند شدن ما پیش ایشان رویم و جای ما بهتر از جای ایشان باشد. خدای تعالی
این آیه فرستاد و گفت طمع میدارد هر کسی از ایشان که او را بهشت برند بهشت نعیم
آنکه گفت :

(كَيْلًا) ای حاشا این نباشد هر گز که ایشان طمع میدارند . مفضل از عاصم روایت

کرد «أن یدخل» بفتح یاء وضم خاء علی الفعل المستقیم المسند إلی الفاعل ، وحسن وطلحة درشاذ هم
این خواندند، و عامه قرءاء «أن یدخل» خواندند علی الفعل المجہول که ایشان را بهشت برند
آنکه گفت (إنا خلقناهم مما یعلمون) ایشان میدانند که ما ایشان را از چه آفریده ایم
یعنی از نطفه و علقه و مضغه پس کس مستوجب بهشت نشود بنسب که اصل خلق یکی است بل
مستوجب بهشت بطاعت و عمل صالح شوند . قتاده گفت یا ابن آدم تورا از چیزی پلید آفریده اند
از خدای بترس، و بعضی از صحابه چون خطبه کردی در وعظ ، مقاذر و مناتن آدمی گفتمی که اصل
اواز مبال و مخرج بول است و آنکه گذر او بر مبال بوده است آنکه در رحم مادر آبی نطفه باشی
آنکه علقه آنکه مضغه آنکه از شکم مادر بیرون آئی ببول و غایط باز گردی آنکه تو را این
همه تکبیر نرسد قال الشاعر :

(۱) مقصود از سوام چهار پایان چرندة ایشان است ، گوید ای خلیفه خدای چهار پایان خویش و

تبار من متفرق و پراکنده شدند .

(۲) بسا هم آوردی در جنگ که او را در جای نبرد رها کردم مرغان گروه متفرق بر او گرد

آمده از او میخوردند .

أَرَىٰ أُنْبَاءَ آدَمَ أَبْطَرَتْهُمْ ۖ حُظُّوْظُهُمْ ۖ مِنَ الدُّنْيَا الدِّنِيَّةِ
فَلِمَ بَطَرُوا ۚ وَ أَوْلَهُمْ مَخِي ۖ إِذَا نُسِبُوا وَ آخِرُهُمْ مَنِيَّةُ (۱)

بشر بن جحاش روایت کرد که رسول ﷺ وعظ میکرد پاره‌ای آب دهن بردست کرد و انگشت براو نهاد و گفت خدای تعالی گوید یا ابن آدم ای فرزند آدم چگونه مرا عاجز توانند کردن و من تورا ازمانند این آفریده‌ام. آنکه تورا مستوی کرده‌ام چون بحد کمال رسیدی در میان دو بُرد خرامیدن گرفتی و بارتو بر زمین گران شد، مال بچنگ آوردی و جمع کردی و منع کردی آنکه گفتمی صدقه دهم؟ ندهم که نه وقت صدقه است، و گفتند معنی آن است که إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ أَجْلِ مَا يَعْلَمُونَ مِنَ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ مَا إِشَانَا لِأَنَّ آفَرِيدِيمُ كَمَا أَنَّ أَشَانُ دَانِدُ الْأَمْرِ وَ نَهْيِ، وَمِثْلُهُ فِي الْمَعْنَى «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» أَجْلُ بِيَفْكَنْدَةُ اسْتِ چنانکه شاعر گفت «أَزْمَعْتُ مِنْ آلِ لَيْلَى ابْتِكَارًا» يَعْنِي مِنْ أَجْلِ آلِ لَيْلَى وَ كَفْتَنْدُ «مَا» بِمَعْنَى مَنْ اسْتِ أَي مَمَّنْ يَعْلَمُونَ مَا إِشَانُ رَا اَزْآنْ كَسْ آفَرِيدِيمُ كَمَا إِشَانُ مِيدَانِدُ وَ آن آدم اسْتِ ﷺ . و ایشان نیز چون بهائم نیستند که اصل خود نشانند .

(فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ) گفت سو گند خوردم که جای آن است که سو گند خورند، و مراد بمشارق و مغارب آنکه آفتاب هر روز از مشرقی دیگر بر آید و بمغربی دیگر فرو رود و تفاوت شب و روز از آنجا باشد، و ابو حسیوة در شاذ خواند «ربُّ المشرق والمغرب» (إِنَّا لِقَادِرُونَ) که ما توانیم و قادریم .

(عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ) بر آنکه بدل کنیم از ایشان به از ایشان یعنی ایشان را ببریم و قومی دیگر بیاریم بدل ایشان (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ) و کس ما را سبق نبرد. آنکه بر سبیل تهدید گفت :

(فَذَرْنَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا) گفت رها کن اینان را تا خوض کنند و شروع و بازی کنند در دنیا. صورت امر است و مراد تهدید و وعید (حَتَّىٰ يُبْلِغُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ) تا به بینند آن روز که ایشان را وعده داده‌اند. گفتند این منسوخ است بآیه قتال . و این خطا است از این جا که گمان افتاد ایشان را که مراد باین صیغه امر است و بخلاف این است برای آنکه مراد تهدید است و چون تهدید باشد منافات نباشد میان تهدید و قتال و اگر گویند مقدمات قتال بود و مؤذن بقتال ، اولی تر باشد .

(۱) فرزندان آدم را بینم که نعمت دنیای دون آنانرا بکبر آورده . چرا باید کبر ورزند که اولشان هنگام بیان نسب منی است و آخرشان منیه یعنی مرگ .

(يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا) گفت یاد کن آن روز که بیرون آیند از گورها (۱) شتاب زده و نصب «سراعاً» بر حال است و عامه قرآء یخرجون خواندند بفتح یا و وضو راء، و أعشى و برجمی عن أبي بكر عن عاصم خواندند یخرجون بضم یا و فتح راء علی الفعل المجہول آن روز که ایشان را بیرون آرند از گورها. سراعاً إلى إجابة دعائه سریع و شتاب زده باشند باجاب دعا که ایشان را خوانده باشند چنانکه در حدیث نفخ صور رفته است من قول الملك أيتها الأجساد البالية - الخبر .

(كَسَاءُ نُهُمْ إِلَى نَصْبِ يَوْفُضُونَ) قراءت عامه قرآء نصب بفتح نون و سکون صاد یعنی إلى شيء منصوب. يقال فلان بنصب عینی إذا كان ما ثلاً بين يديه كأنه منصوب ، عبدالله عباس گفت إلى غاية، و این آنگه باشد که آواز نفخ صور شنوند سوّم بار. کلبی گفت الی علم و رایة پنداری بزیر علمی و رایتی میروند . أبو العلاء گفت از بعضی عرب شنیدم که گفت نصب دام باشد که باو صید کنند خداوند دام بجهد و بشتابد تا صید از او فوت نشود. ابن عامر و حفص عن عاصم خواندند إلى نصب بضم نون و صاد در شاذ. أبو رجاء و أبو العالیه و حسن بصری و أشهب العقيلي و مسلم بن البطين همچنین خواندند إلى نصب بضم نون و صاد . مقاتل گفت و کسائی آن بتانی که پرستیدندی بدون خدای عزّوجلّ . فرآء و أخفش گفتند النصب کالترهن و الأ نصاب جمع النصب فیه جمع الجمع یوفضون ای یسرعون میشتابند قال الشاعر :

فَوَارِسُ ذُبْيَانَ تَحْتَ الْحَدِيدِ كَالجِنِّ يَوْفُضْنَ مِنْ عَبَقْرِ (۲)

عبدالله عباس و قتاده گفتند سعی می کنند، مجاهد گفت یستبقون بل یکدیگر را سبق می برند حسن گفت می شتابند . قرظی گفت می تازند و معانی متقارب است .

(خَاشِعَةٌ أَبْصَارُهُمْ) چشمه اشان ذلیل باشد در پیش فکنده (تَرَهَقُهُمْ ذِلَّةٌ)

(۱) کنایت است از زنده شدن مردگان نه آنکه مردم حقیقه از گور بیرون آیند چون اکثر مردم الا نادر در گور نمی مانند و اجساد آنها پراکنده میشود و گورها را می کنند و خراب میکنند . از زمان پیغمبر (ص) تا کنون پیوسته در قبرستان بقیع مرده دفن کردند و قبر که کهنه شد و بدن میت در آن پوسید دفن مرده دیگر در آن جائز است و باین حکم پیوسته عمل میشد ، و جماعتی را جانوران میخورند و در دریا غرق میشوند و بعضی مرده ها را میسوزانند و برودخانه ها میریزند و شاید اندکی تا قیامت در قبور بمانند .

(۲) سواران ذبیان زیر آهن مانند جنیانند که از عبقر بیرون بسته اند . عبقر نام جایی بوده که باعتقاد عرب مکان جنیان است .

بروی‌هایشان اثر ذات و مهانت باشد ، قتاده گفت سیاهی رویشان خواست و «ترهقهم» ای تغشاهم
 ومنه غلام مراهق إذا قارب البلوغ .
 (ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ) آن آنروز باشد که ایشان را وعده داده‌اند یعنی
 روز قیامت .

سوره فوح سورة فوح

این سوره مکی است و بیست و نه آیه است، و دو بیست و بیست و چهار کلمه ، و نه صد و بیست و
 نه حرف است ، و روایت است از زرّ حبیش از اُبی کعب از رسول الله صلى الله عليه وآله گفت هر که او سوره
 نوح بخواند از آنان باشد که دعای نوح او را دریا بد فی قوله « رب اغفر لي ولوالدي » و لمن دخل
 بيتي مؤمناً وللمؤمنين والمؤمنات .

سورة نوح سورة نوح مکیه وهی تسع وعشرون آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنانده مهربان

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ

بدرستی که ما فرستادیم نوح را بسوی قوم خود آنکه بیم کن قوم خود را پیش از آنکه بیاید ایشانرا شکنجه

أَلِيمٌ (۲) قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (۳) أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَ

دردناک گفت ای قوم من بدرستی که من شمارا بیم کننده آشکارم که بپرستید خدا را و بپرهیزید او را و

أَطِيعُوا (۴) يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ

فرمان برید مرا تا بیا مرزد شمارا از گناهان شما و مؤخر دارد شما را تا مدت نام برده شده جهت تحقیق وقت عذاب

اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۵) قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ

خدا چون آمد مؤخر نشود اگر هستید که بدانید گفت پروردگار من بدرستی که من خواندم گروه خودم را شب و

نَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَانِي إِلَّا فِرَارًا (۶) وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا

روز پس نیفزود ایشانرا خواندن من مگر گریختن و بدرستی که من هر گاه خواندم ایشانرا تا بیامرزی ایشانرا در آوردند

أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا نِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا (۷)

انگشتان خود را در گوشهای خود و بس در کشیدند جامهای خود را و اصرار کردند و سر کشی کردند سر کشی بزرگ

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (۸) ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا (۹)

پس بدرستی که من خواندم ایشانرا با آواز بلند پس بتحقیق من آشکار کردم ایشانرا و آهسته گفتم ایشانرا آهسته

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (۱۰) يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (۱۱)

پس گفتم طلب آمرزش کنید پروردگار خود را بخود را بدرستی که او هست آمرزنده میفرستد از آسمان ابر را برای شما بسیار بارنده

وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (۱۲) مَا لَكُمْ

و مدد کند شمارا باموال و فرزندان و بگرداند برای شما بوستانها و جاری کند برای شما جویها چیست شمارا

لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (۱۳) وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (۱۴) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ

که امید ندارید برای خدا تعظیم کردن و بتحقیق آفرید شمارا تازه تازه آیا ندیدید که چگونه آفرید

اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا (۱۵) وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا (۱۶)

خدا هفت آسمانها طبقه بالای طبقه و گردانید ماه را در آسمانها روشنی و گردانید آفتاب را چراغی

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (۱۸)

و خدا برویان شما را از زمین رویاندنی پس باز میگرداند شمارا در آن و بیرون می آورد شما را بیرون آوردنی

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا (۱۹) لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (۲۰) قَالَ

و خدا گردانید برای شما زمین را گسترده تا بروید در آن راهای گشاده گفت

نوحُ رَبِّ إِنَّمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا (۲۱)

نوح (ع) پروردگار من بدرستی که آنها نافرمانی کردند مرا و پیروی کردند کسی را که نیفزود مال او و فرزندان او و مگر زیان کاری

وَمَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا (۲۲) وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا

و مکر کردند مکر کردن بزرگ و گفتند دست باز ندارید و ترک نکنید خدا بان خود را و او را مگذارید بتی را که نام او و دادست

سُوعاً (۲۳) وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا (۲۴) وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا (۲۵)

و نه بت سواع را و نه یغوث را و یعوق و نسرا و بتحقیق گمراه کردند بسیاری را

وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (۲۶) مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا

و زیاد مکن ستمکاران را مگر گمراهی از جهت گناهان شان غرق شدند پس در آورده شدند بآتش پس نیابند

لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا (۲۷) وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ

ایشان از جز خدا یاوران و گفت نوح پروردگارا مگذار بر روی زمین از کافران

دَيَّارًا (۲۸) إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا (۲۹)

هیچ ساکنی را بدرستی که تو اگر بگذاری ایشان را گمراه کنند بندگان تو را و نزیابند مگر فاجر بدکار ناسپاس

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ

پروردگارا من بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و هر کسیرا که در آید در خانه من مؤمن و مردان مؤمن و زنان مؤمنه و زیاد مکن

الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا (★).

ستمکاران را مگر هلاک *

قوله تعالى (إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ) ما بفرستادیم نوح را بقومش (أَنْ أَنْذِرَ)

التقدير وقلنا له ، و گفتیم اورا، این از آن جایها است که قول اضمار کردند لدلالة الكلام عليه بترسان قومت را پیش از آنکه بایشان آید عذابی مؤلم درد فزاینده و این عذاب استیصال بود از غرق طوفان که بایشان رسید .

(قَالَ يَا قَوْمِ) در کلام محذوفی است والتقدير فجاءهم وقال، بایشان آمد و گفت ایشان

را «یا قوم» ای امت من وجماعت من (إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ) من شمارا ترساننده ام آشکار و روا بود که مبین بمعنی مبین باشد یعنی بیان کننده برای آنکه آنان هم لازم است و هم متعدی .

(أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ) « أَنْ » تعلق دارد بمحذوفی که « نذیر مبین » دلیل میکند براو

یعنی آمرکم و أقول لكم شما را میگویم که خدای پرستید و از معاصی او اجتناب کنید و فرمان

من برید .

(يَغْفِرْ لَكُمْ) جزم او از برای جواب امر است تا پیامرزد شما را (مِنْ ذُنُوبِكُمْ) از گناهانتان گفتند من، زیاده است؛ و گفتند تبعیض است برای آنکه خدای تعالی گناه بتفضل آمرزد و اگر خواهد جمله آمرزد و اگر خواهد بعضی (وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) و شما را باز پس دارد تا بوقت مسمی که وقت مرگ باشد و پیش از مرگ شما را بعذاب طوفان هلاک کند و آنانکه بدو اجل گفتند چون ابوالقاسم بلخی و اصحاب او باین آیت تمسک کردند و گفتند آیه دلیل است بر دو اجل یکی اَدْنَىٰ اَقْصَىٰ و اَقْصَىٰ اَقْصَىٰ مشروط است بتقوی و عبادت چون نکردند باجل دوم نرسیدند و باجل اول هلاک شدند. و از این جواب دادند و گفتند ایشان را اجل اقصی آنکه بودی که ایمان آوردندی و عبادت و تقوی کار بستندی چون نکردند باجل اقصی اجل ایشان نبود چنانکه اگر ایمان آوردندی ایشان را بهشت و ثواب بودی چون ایمان نیاوردند نباشد ایشان را پس نتوان گفتن که ایشان را دو اجل باشد چنانکه نتوان گفت که ایشان را هم دوزخ و هم بهشت باشد چه اجل اقصی و بهشت موقوف بود بر شرطی که حاصل نیاید. آنکه گفت (إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) اجلی که خدا نهاده باشد معلوم بود که بنده تا آنوقت بیش نماند آنرا تأخیر نکند و باز پس ندارند بنده را از آن اجل اگر شما این حدیث بدانید و اندیشه کنید. آنکه حکایت آن کرد که نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ پس از آنکه بقوم آمد و دعوت کرد و بذل جهد روزگار دراز صرف کرد و ایشان اجابت نکردند چون نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را یأس حاصل شد از ایشان شکایت کرد باخدای و گفت :

(رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا) بار خدایا من این قوم را دعوت کردم شب و روز دعوت من ایشان را نمی افزاید الا فرار و معلوم است که دعوت اگر ایشان را نزدیک نکند فرار هم نیارد معنی آنست که ایشان عند دعای من الا فرار نکردند تا پنداری دعاء من ایشان را بر فرار داشت برای آنکه عند آن فرار حاصل بود .

(وَإِنِّي كُنْتُ مَدْعُوهُمْ) و نیز گفت بار خدایا هر که من ایشان را بخواندم تا تو بکرم ایشان را پیامرزی ایشان انگشتها در گوش نهادند و اصرار کردند در کفر (وَاسْتَعْشِرُوا نِيَابَهُمْ) و جامها در روی کشیدند تا مرا نبینند ای « اتخذوها غاشية » آن را پوشش روی کردند . زجاج گفت الاستغشاء طلب التغشی و معنی همان است که گفتیم (وَأَصْرُوا) و بر کفر مقام کردند و اصرار نمودند و اصرار جز در بدی بکار ندارند لایقال اصر « علی الحق » انما یقال اصر « علی الباطل و اقام علی الحق و مر » علیه و استمر « (وَاسْتَكْبَرُوا) استکباراً) و استکبار کردند و بزرگی نمودند و ترفع کردند .

('نَمْ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً) آنگه ایشان را دعوت کردم بیانك بلند .

و آنگه دعوت آشکارا کردم و نیز در سر* و پوشیدگی دعوت کردم یعنی بهر وجه از جوه که ممکن بود که دعوت توان کردن من دعوت کردم و تقصیر نکردم هیچ سود نداشت بایشان چنانکه در مثل گفتند خرمن بهر باد که جَسْت افشاندم .

('فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ') و بگفتم ایشان را که از خدای آمرزش خواهید که او آمرزنده است .

('يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً') تا باران فرو فرستد بر شما پیاپی شبانه روزی . در خبر است که در عهد عمر خطاب سالی در مدینه قحطی بود عظیم عمر با صحابه باستسقا شدند عمر بر استغفار نیفزود ، چون باز آمدند او را گفتند استسقا نکردی ؟ گفت استغفار کردم بغایت جهد و طاقت که در عهد نوح عليه السلام چهل سال رحم زنان ایشان عقیم شد و باران از آسمان نیامد نوح عليه السلام ایشان را گفت از خدای آمرزش خواهید و استغفار کنید تا خدای تعالی شما را باران دهد و زنان شما با حال ولادت شوند آنگه این آیت بخواند « فقلت استغفروا ربكم انه كان غفاراً » و در خبر است که مردی بنزد يك حسن بصری آمد و او را گفت گناه بسیار دارم گفت برو و استغفار کن دیگری آمد و گفت یا حسن کشت بسیار کرده ام و باران نمی آید و می ترسم که خوشك شود و من محروم مانم گفت برو و استغفار کن دیگری آمد و گفت یا حسن درویشم و مالی ندارم مرا دعائی بیاموز تا باشد که روزی بر من فراخ شود گفت برو و استغفار کن دیگری آمد گفت یا حسن مال بسیار دارم و فرزند کی نیست مرا ، دشمنان دارم و می ترسم که چون مرا وفات باشد مرا فرزندی نبود که مال من را بردارد تا دلم خوش باشد ، اندیشه باشد مرا از آنکه مال من نا مستحقان برند ، گفت برو استغفار کن . دیگری آمد گفت یا حسن بستانی چند دارم و وقت آن است که میوه بر آید و آن را آب نیست می ترسم که تباه شود گفت برو استغفار کن حاضران گفتند سبحان الله جماعتی آمدند در حوائج مختلفه همه را استغفار فرمودی ؟ گفت بلی اعتباراً بقوله تعالی في قصة نوح « فقلت استغفروا ربكم انه كان غفاراً » حق تعالی در این آیه گفت که استغفار کنید و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی که او همیشه غفار و آمرزنده بوده است « يرسل السماء عليكم مدراراً » جزم او جواب امر است و حرکت کسره برای التقاء ساکنین که المعجزوم إذا حرّك حرّك بالكسر تا فرود آرد باران بر شما و مراد بسماء باران است و عرب آسمان را و ابر را باران و باران را

سما خوانند للقرّب والمجاورة « ومدداراً » مفعولاً من الدّر و الدرور وهو النزول متتابعة، ونصب او بر حال است .

(وَ يُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ) و مدد دهد و زیادت شما را بمالها و فرزند نرینه
 يقال أمدّه في الخير ومدّه في الشر، و قولها در این رفته است (وَ يَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ) و شما
 را بستانها دهد و جویهای آب .

آنکه نوح عليه السلام قوم را گفت چه بوده است شما را که امید نمیدارید خدای را و قاری
 عبدالله عباس و مجاهد گفتند : لاترون لله عظمة خدای را عظمتی و بزرگواری نمی بینید و نمیدانید
 و اعتقاد نمی کنید ، سعید جبیر گفت : لاتعظمون الله حق عظمته خدای را تعظیم نمی کنید
 چنانکه باید . قناده گفت : لاترجون لله عاقبة امید نمی دارید از خدای عاقبتی . کلبی گفت :
 لاتخافون لله عظمة از عظمت خدای نمی ترسید ، و رجاء گفت بمعنی خوف است چنانکه
 شاعر گفت :

إذا لسمّته النّحل لم يرج لسعها و خالفها في بيت نوب عواسل (۱)
 (وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً) و او حال است و خدای تعالی شما را بارها بیافریده است
 یکبار نطفه بوده اید آنکه علقه آنکه مضغه آنکه عظام آنکه لحم آنکه خلقی با حیات آنکه
 طفل آنکه کودک آنکه مراهق آنکه محتلم آنکه مختط آنکه جوان آنکه کهل آنکه پیر آنکه
 خرف . بعضی دیگر گفتند اطواراً ای اصنافاً و اکواناً شتی یکی سیاه و یکی سفید و یکی
 سرخ و یکی أصفر یکی عربی و یکی عجمی یکی دراز و یکی کوتاه یکی نیکو خلقت و یکی
 دمیم و یکی عاقل و یکی ابله و یکی فراخ روزی و یکی تنگ روزی یکی سازنده یکی ناسازنده
 آنکه تنبیه کرد ایشان را بر بعضی نعمت های خدای گفت :

نمی بینید یعنی نمیدانید (كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طَبَاقًا) که خدای تعالی
 این هفت آسمان مطابق (۲) چگونه آفرید .

(۱) چون زنبوران عسل او را بگزند از گزیدن آن بیم ندارد و در خانه زنبوران انگبین بجای
 آنها داخل میشود .

(۲) مراد از آسمان در اینجا آسمانهای جسمانی است و طبقات آن فضاهاى خاص است که هر سیاره
 در آن فضا میگردد و بقعده حکمای محقق خلأ مطلق محال است اما خلأ از عناصر و اجسام مرکب از
 عناصر ممکن است و اجسام آسمان را اثیر یا باصطلاح امروز اتر گویند و اتر بغایت شفاف و خفیف یعنی بی
 وزن است و خلأ باصطلاح امروز همان اتر است نه آنکه هیچ جسم نباشد زیرا که اثر نور و حرارت از*

(وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا) و ماه رادراو نور کرد و آفتاب را در او چراغ کرد اگر چه این در آسمان دنیا است خدای تعالی «فیهن» گفت بر طریقه عرب که گویند ایت، بنی تمیم و اینماتی بعضهم و ایت مکه و اگر چه یک جای مقام کرده باشد و توارى فلان فی دور بنی فلان و اگر چه در یک سرای متواری باشد و این را نظایر بسیار است. و مقاتل گفت «فی» بمعنی «مع» است ای «وجعل القمر معهن» نوراً و عبدالله عباس گفت در تأویل این آیه که روی آفتاب و ماه بجانب آسمان است و قفای ایشان بجانب زمین است و گفت باین حدیث آیتی بخوانم از کتاب خدای تعالی و این آیه بخواند «وجعل القمر فیهن» نوراً و جعل الشمس سراجاً» عبدالله را گفتند چرا آفتاب وقتی گرما زیاد میکند و وقتی اندک گفت برای آنکه در تابستان از آسمان چهارمی تابد و در زمستان از آسمان هفتم از نزدیک عرش خدای، و اگر از آسمان دنیا تافتی هیچ چیز نماندی با او.

(وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا) و خدای برویاند شما را از زمین رویاندنی و از روی قیاس اینباتاً بایست الا آنست که او مصدری است مخالف فعل، و خلیل گفت تقدیر آن است أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَنَبْتُمْ نَبَاتًا.

(ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا) پس شما را دیگر باره با زمین برد پس از آنکه بمرده باشید (وَيُخْرِجُكُمْ مِنْهَا) و باز دیگر باره شما را از زمین بیرون آرد چون زنده کند شما را و مثله قوله «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى».

(وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا) گفت خدای تعالی زمین را برای شما بگسترانید و بساط شما کرد.

(لِيَتَسَلَّلُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا) تا از او در راههای مختلف میروید. آنگه دیگر باره حکایت شکایت نوح کرد که او با خدای می گفت (رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي) بار خدایا این قوم در من عاصی شدند و نافرمانی میکنند (وَاتَّبَعُوا) و متابعت کسانی می کنند

* خورشید تا زمین میآید و این دو قوه عدم مطلق نیستند چون عدم تأثیر ندارد و جوهری قائم بالذات نیز نیستند بلکه عرضند که بر جوهری عارض میشوند پس در فضای میان زمین و خورشید چیزی موجود است واسطه نقل نور و حرارت میگردد و اگر گویند واسطه لازم نیست و نور و حرارت خود حرکت میکنند گوئیم بنا بر این باز این دو موجودی هستند مستقل و قابل تأثیر و دارای ابعاد ثلاث یعنی دارای طول و عرض و عمق یعنی جسمند و از جسم چیزی دیگری غیر آنکه موجودی مستقل دارای طول و عرض و عمق نمیخواهیم بهر حال فضا بمعنی خلا مطلق نیست و کسی از قدمادعی نبوده که آسمان جسم عنصری است.

از ارباب دنیا و سادات و اشراف ایشان (مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا) که مال و فرزندان او را جز زیان کاری نیفزاید و اگر چه او بآن مغرور است . نافع و عاصم و ابن عامر و کده خواندند بفتح واو و لام، و باقی قرآء و کده بضم واو و اسکان لام و این دو لغت است کالْحَزَنُ وَالْحَزَنُ وَالْبَخْلُ وَالْعَرَمُ وَالْعَرَمُ وَالْعَرَبُ وَالْعَرَبُ وَالْعَجَمُ وَالْعَجَمُ .

(وَ مَكَرُوا مَكْرًا كَبِيرًا) و مکاری کردند سخت بزرگی ، کبیر بزرگی باشد و کَبَار بتخفیف از او بلیغ تر و کَبَار بتشدید از هر دو بلیغ تر باشد و نظیره امر عجیب و عَجَاب و عَجَاب و حَسَن و حُسَان و حُسَان و وُضِی و وُضَاء و وُضَاء و انشد ابن السکیت :

بِنِضَاءِ تَصْنُطَادِ الْقُلُوبِ وَتَسْتِي
وَالْمَرْءُ يُلْحِقُهُ بِفِتْيَانِ النَّدَى
بِالْحُسْنِ قَلْبَ الْمُسْلِمِ الْقُرَاءِ
خُلِقَ الْكَرِيمِ وَ لَيْسَ بِالْوَضَاءِ (۱)

گفتند مکر بزرگی آن بود که مرد پیر بیامدی دست پسرک طفل گرفته و نوح را باو نمودی گفتی ای پسر من پیر شده ام، باشد که مرا وفات آید و تو از پس من بمانی نگر تا این مرد تورا نفریبد و فرمان او نکنی که او جادوئی است دیوانه و هیچ نگوید که در آن صلاح باشد .

(وَقَالُوا) گفتند رؤسا اتباع خود را (لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ) دست از خدای خویش مدارید (وَلَا تَذَرُنَّ وِدًّا) اهل مدینه بضم واو خواندند و ما بقی قرآء بفتح واو (وَلَا سُوعًا وَلَا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ) جمله قرآء بی تنوین خواندند علی ترك الصرف للتأنيث ووزن الفعل و قبل العجمة ووزن الفعل و در شاذ أعمش و أشهب العقيلي خواندند يَغُوثًا و يعوقًا .

محمد بن کعب گفت آدم را پنج پسر بود یکی را ود نام بود و یکی را سواع و یکی یغوث و یعوق و یکی نسر، و عباد بودند، یکی از ایشان بمرد برادران بر او اندوهناك شدند اندوهی سخت ، شیطان بیامد و گفت ایشان را اگر خواهید صورت او را برای شما بنگارم تا در قبله خود بنهید چون نماز کنید در آن نگرید و آن را یاد کنید گفتند ما نخواهیم که در قبله ما چیزی باشد که نماز با او کنیم ، گفت در مؤخر مسجد نهید گفتند روا باشد صورتی بکرد از مس و ارزیز آنکه یکی دیگر بمرد بر صورت او نیز تمثالی بکرد آنکه مدتی بر آمد بر این مردم دست از نماز و عبادت برداشتند و روی در فساد نهادند شیطان بایشان آمد و گفت شما

(۱) سپیداندامی که دلها را شکار و بزبانی خود دل مسلمان قرآن خوان را در بند میکند . خوی بزرگان

انسان را باهل کرم ملحق میکند گر چه بظاهر زیبا نباشد .

خود هیچ معبود را نپرستید گفتند چه پرستیم؟ گفت این تماثیل مصوره که بنید خدایان پدران شما اند چرا آن را نمی پرستید که در نماز گاه ایشان نهاده است ایشان آن را پرستیدن گرفتند تا خدای تعالی نوح را بفرستاد و نوح علیه السلام ایشان را با عبادت خدای خود خواند ایشان فرزندان و اتباع را وصیت کردند و گفتند «لاتذرن آلہنکم ولاتذرن وداو لاسواعاً ولایغوث و یعوق و نسرأ» محمد بن قیس گفت این پنج تن پنج مرد صالح بودند از عهد آدم بودند تا بعد نوح علیه السلام و ایشان را اتباعی بودند که بایشان اقتداء کردند و چون ایشان بمردند اصحابان گفتند اگر بر صورت ایشان تماثیلی سازیم تا یاسه (۱) دیدار ایشان بدان تماثیل بگساریم گفتند روا باشد، ساختند چون ایشان بمردند شیطان بیامد و فرزندان ایشان را گفت اینان معبودان پدران شما بودند چرا شما ایشان را نپرستید؟ ایشان بت پرستیدن گرفتند. عبدالله عباس گفت نوح علیه السلام کافران را منع کردی از آنکه بگور آدم طواف کردند ابلیس بیامد و ایشان را گفت آدم تنی است بی روح من برای شما تماثالی بسازم تا شما گرد آن طواف کنید برای ایشان پنج صنم تراشید و د و سواع و یغوث و یعوق و نسر و ایشان را حمل کرد بر آنکه این بتان را پرستند چون ایام طوفان بود در زیر خاک و گل پنهان شدند در زیر خاک می بودند تا شیطان بیرون آورد برای مشرکان عرب قضاة و د را بر گرفتند و آن را بدومة الجندل می پرستیدند از ایشان بمیراث بینی کلب رسید، اسلام در آمد و آن بت بنزدیک ایشان بود و قبیله طی یغوث را بر گرفتند بمراد بردند وی را پرستیدندی مدتی، آنکه بنوناحیه خواستند که از ایشان بستانند آن را بگریزانیدند با بنی الحارث بن کعب. و اما یعوق را که لان بر گرفتند و بنزدیک ایشان می بود پس بمیراث بهمدان رسید. و اما نسر بخنم افتاد. و اما سواع بذوالکلاع افتاد. عطاء و قتاده و ثمالی و ابن المسبب گفتند این پنج بت از قوم نوح بعرب رسید «ود» بنی کلب را بود ولات ثقیف را بود و عزیزی سلیم و غطفان و نسر سعد بن بکر را بود و منات قدید را بود و اساف و نائله و هبل اهل مکه را بود و اساف برابر سنگ سیاه نهاده بود و هبل در میان کعبه نهاده بود و هیچده گز بود بالای او. و اقدی گفت و د بر صورت مردی بود و سواع بر صورت زنی و یغوث بر صورت شیری و یعوق بر صورت اسبی و نسر بر صورت کرکسی. (وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً) و بسیار کس را گمراه کردند یعنی بعبادت ایشان بسیار کس گمراه شدند و نسبت ضلال بایشان بکرد با آنکه ایشان جمادند و از ایشان فعل نیاید برای آنکه سبب ایشان بودند نظیره قوله « رب انهن أضللن كثيراً من الناس » .

(۱) یاسه آرزو است .

(وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا) آنکه نوح برایشان دعا کرد و گفت بار خدایا ظالمان را میفزای ایلاً ضلال و هلاک .

(مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ) ای من خطیئاتهم و ما زائد است گفت از خطا و کفر ایشان ایشان را غرق کردند . و ابو عمر و خواند مِمَّا خطایاهم و ابو حیوّة و اعمش خواندند در شاذ خَطِيئَتِهِمْ علی الواحد (اَغْرِقُوا فَأَذِلُّوا نَارًا) غرق کردند ایشان را و ایشان را بدوزخ بردند و ضحاک گفت هر دو درد دنیا بود هم غرق و هم آتش خدای تعالی در میان آب آتشی پدید آورد و ایشان را بدان آتش بسوخت و گفتند هر یک شخصی را از یک جانب آب غرق می کرد و از یک جانب آتش میسوخت (۱) و انشد ابو بکر الأنباری .

أَخْلَقْتُ مَجْتَمِعَ طَوْرًا وَمُفْتَرِقًا
وَالْعَادِيَّاتُ فَنُونُ ذَاتِ أَطْوَارٍ
لَا تَعْجَبْنَ لِأَضْدَادٍ إِنْ اجْتَمَعَتْ
وَاللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالنَّارِ (۲)

(قَلِمٌ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا) بیرون از خدای هیچ یاری و یآوری نیافتند (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا) این حکایت دعای نوح علیه السلام است که کرد بر قومش گفت که نوح عليه السلام گفت در دعا بار خدایا رها مکن پر پشت زمین از کافران دینار را . گفتند معنی آن است که هیچ کس را که بزمین بگذرد ، و هو فیعال من دار یدور دوراً کالقیام من قام یقوم و اصلها دِیَّوَار و قِیَّوَام ثم قلبت الواو ان یاء و ادغمنا فی الیاء و گفتند دینار فعال است بر سبیل نسبت است با دار یعنی صاحب دار یقول العرب ما فی الدار دیور و لادینار ای أحد یقوم بمصالح الدار آنکه گفت .

(إِنَّكَ إِنْ تَذَرْنَاهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا) چه اگر رها کنی ایشان را بند گانت را گمراه بکنند و الافاجری و کافری نزایند و این خبری است از غیب که اورا بدان اطلاع نبود إلا با علام الله تعالی خدای تعالی اورا از این غیب خبر داد و تا این خبر نیافت و دستوری از خدای تعالی بر ایشان دعا نکرد . محمد بن کعب گفت و مقاتل و ربیع و عطیة و ابن زید گفتند نوح عليه السلام این دعا بر ایشان آنگاه کرد که خدای تعالی ارحام زنان ایشان عقیم کرد و اصلاب مردان ایشان خشک بکرد پیش از عذاب بچهل سال و

(۱) این تکلف را بدان جهت مرتکب شدند که اغرقوا یعنی فرعونیان غرق شدند فعل ماضی است

و ادخلوا همچنین و بهتر آن است که بگوئیم چون مستقبل محقق الوقوع است بلفظ ماضی آمده .

(۲) آفریدگان گاهی باهمند و گاهی جدا و حوادث روزگار گوناگون است از جمع شدن اضداد شکفت

مدار که خداوند میان آب و آتش جمع میکند .

گفتند بهفتاد سال و نوح را خبر داد که اینان ایمان نیارند و از پس ایشان کس نباشد نیز که ایمان آورد آنکه نوح عليه السلام و خدای تعالی دعای در حق ایشان اجابت کرد و ایشان راهلک کرد و در میان ایشان کودکی نبود. اَبوالعالیه وحسن گفتند اگر در میان ایشان اطفال بودندی این اَلْم برایشان عذاب نبودى بل بر طریق امتحان بودى چون بیماری و امثال آن پس [عوض] بر خدای تعالی ثابت بودى . بعضی دیگر گفتند اولاً اطفال را از میان ایشان بمرک ببرد آنکه عذاب فرستاد ایشان را نبینی که در دیگر آیه گفت « و قوم نوح لما کذبوا الرّسل اُغر قناهم » و معلوم است که کودکان تکذیب انبیاء نکردند .

(رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ) آنکه دعای خیر کرد خود را و پدر و مادر را . گفت بار خدایا بیمارز مرا و مادر و پدرم و هر کس را که در خانه من آید و او مؤمن باشد و گفتند بخانه سرای (۱) خواست ، گفتند مسجد خواست گفتند کشتی خواست ، و نصب مؤمناً بر حال است (وَ لَانْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ) و جمله مؤمنان را از مردان و زنان ، کلبی گفت امت محمد عليه السلام را خواست اینجا اشارتی است و در آن اشارت تورا بشارتی است و آن آن است که خدای تعالی دعای خیر دوست ترداد از دعای شر نوح عليه السلام دو دعا کرد یکی بخیر و یکی بشر دعای بشر در حق کافران اجابت کرد اولی و آخری که دعای خیر در حق مؤمنان اجابت کرده باشد و تورا بدعای نوح بیمارزیده (وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا) و میفزای کافران را إلا تبار .

(۱) خانه ترجمه بیت است و بیت انجای را گویند که بام و دیوار دارد و در زبان عامه زمان ما اتاق گویند و سرای همه منزلگاه است ترجمه دار که شامل صحن منزل و اتاقها و بسایر مرافق اطلاق میشود .

سورة الجن

این سوره مکی است و بیست و هشت آیه است و دویست و هشتاد و پنج کلمه است و هشتصد و هفتاد حرف است ، و روایت است از زرّ حبیش از اُبی کعب که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که اوسورة الجن بخواند خدای تعالی او را بعدد هر جنی و شیطانی که بمحمد ﷺ ایمان آورد یا محمد ﷺ را بدروغ داشت برده ای بنویسد او را که آزاد کرده باشد .

سورة الجن ثمان و عشرون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۲)

بگو وحی شد بسوی من آنکه شنید یکی از جن پس گفتند بتحقیق شنیدیم قرآنی شکفت را

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۳) وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا

هدایت کند بسوی رشد پس گرویدیم بآن و هرگز انباز نکیریم بپسوردگار خود کسیرا و بتحقیق او بلندمرتبه پروردگار ما

مَا تَتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا (۴) وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا (۵) وَ أَنَا

نگرفت همدمی را و نه فرزندی را و بتحقیق اوست که میکوید بیخردان ما برخدا دروغی را و آنکه ما

ظَنُنَّا أَنَّ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۶) وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ

پنداشتیم که هرگز نکویند آدمی و جنی بر خدا دروغی را و بتحقیق بودند مردانی از آدمی

يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا (۷) وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ

پناه میبرند بمردانی از جن پس افزود آنها را سرکشی و بتحقیق آنها پنداشتند چنانکه پنداشتید شما که هرگز

اللَّهُ أَحَدًا (۸) وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاَهَا مُلَمَّتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَ شُهَبًا (۹)

نینگیزد خدا یکی را و بتحقیق ما دریافتیم آنها را پر شده از نکهبانان سخت توانا و ستارگان

وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا (۱۰)

و بتحقیق ما بودیم نشستیم از آن نشستنگاهی برای شنیدن پس هر که گوش دهد ایندم می یابد و اورا شهابی منتظر

وَأَنَا لَا نَذْرِي أَشْرًا أُرِيدُ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (۱۱) وَأَنَا

و آنکه نمیدانیم آیا بدی خواسته شده بآنکه در زمین است یا خواسته بآنها پروردگارانها رستگاری و آنکه ما

مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِمَّا دُوْنَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَآئِقَ قِدْدًا (۱۲) وَأَنَا ظَنَّنَا أَنَّ لَنْ نُعْجِزَ

از ما ایند شایستگان و از ما ایند غیر این بودیم گروههای متفرق و آنکه پنداشتیم که هرگز عاجز نکنیم

اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا (۱۳) وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ

خدارا در زمین و هرگز عاجز نکنیم اورا از گریز و آنکه ما شنیدیم هدایت را گرویدیم بآن پس هر که

يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (۱۴) وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَّا

میکرود بی پروردگارش پس نترسد نقصان ثواب و نه خوری را و بتحقیق از ما ایند کردن نهادگان و از ما ایند

الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (۱۵) وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا

تعدی کنندگان پس هر که کردن نهاد پس آنیکرود درخور شدند راه راست را و اما تعدی کنندگان پس بودند

لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (۱۶) وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (۱۷)

مرجهنم را هیزم و آنکه اگر درست ایستند بر راه راست هر آینه بنوشانیم آنها را آبی بسیار

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (۱۸) وَأَنْ

تا بیازمائیم آنها را در آن و هر که رو بگرداند از یاد پروردگارش در آورد اورا شکنجه سخت و بدرستی که

الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۹) وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ

مسجدها خدارا است پس نخوانید با خدا کسیرا و آنکه چون ایستاد بنده خدا میخواند اورا

كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (۲۰) قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ

نزدیک بودند باشند بر او بالای هم افتاده بگو جز این نیست میخوانم پروردگارم را و نه شرک آوریم با او

أَحَدًا (۲۱) قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (۲۲) قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي

یکی را بگو بتحقیق من نمیتوانم برای شما گزند را و نه سودی را بگو بتحقیق من هرگز پناه ندهم مرا

مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أُجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِداً (۲۳) إِلَّا بِلَاغٍ مِنَ اللَّهِ وَ رِسَالَاتِهِ

از خدا کسی و هرگز نیام از غیر او پناهی را مگر رسانیدنی را از خدا و پیام های او را

وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِداً فِيهَا أَبداً (۲۴) حَتَّىٰ

و هر که نافرمانی کند خدا را و پیغمبر او را پس بتحقیق مر او را باشد آتش دوزخ جاویدانند در آن همیشه تا

إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْمُونَ مَنْ أضعفُ ناصراً وَ أَقلُّ عدداً (۲۵) قُلْ

چون بینند آنچه را وعده شدند پس زود بدانند کیست سست تر یاری کننده و کمتر از شماره بگو

إِنْ أَذْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمداً (۲۶) عَالِمُ الْغَيْبِ

نمیدانم آیا نزدیک است آنچه وعده شدید یا قرار میدهد برای او پروردگارم مدتی را داننده پنهان

فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً (۲۷) إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْئَلُكَ مِنْ بَيْنِ

پس نیاگاهاند بر پنهانی خود کسی را مگر آنرا که برگزید از فرستاده پس بتحقیق او در آورد از پیش

يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (۲۸) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغَهُ رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا

روی او و از پشت او نگاهبان را تا بدانند آنکه بتحقیق رسانیدند پیامهای پروردگارش را و احاطه کرد با آنچه

لَدَيْهِمْ وَ أَحصى كُلَّ شَيْءٍ عَدداً (★)

نزد آنهاست و خبط کرد هر چیزی را از شمار .

قوله تعالی (قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ) بگوی ای محمد (عَلَيْهِ السَّلَام) که

وحی کردند بمن که گروهی از جنیان گوش باواز من کردند که من قرآن می خواندم و

بشنیدند و گفتند ما قرآنی عجیب می شنویم . مفسران گفتند (۱) اینان نه کس بودند از جنیان

نصیبین که گوش بقراءت رسول ﷺ کردند و قصه ایشان برفته است . ابو حمزة الثمالی گفت

(۱) تحقیقات علمی بزرگان علما غالباً در تفاسیر فارسی نیامده است چون تفسیر فارسی را برای

عامه نوشته اند بقصص و حکایات اکتفا کرده و گاهی احکام فقه و ادب را نیز افزوده اند اما در تفاسیر عربی

همه گونه مطلب علمی هست خصوصاً در تفسیر امام فخر رازی و نیشابوری از جمله اقوال علمای اسلام در

باره جن و شیاطین، نیشابوری گوید آنان از موجودات مجردند نه جسمانی و نه متمیز و اگر هم جسم لطیف باشند

لازم نیست ضعیف باشند و کار سخت نتوانند و دلیل وجود آنان قول انبیاء است علیهم السلام و نیز گویند جنیان

اصلاً مجردند مانند انسان و شاید تعلق با جزء عنصری گیرند مانند آتش و آن آتش که جن از آن خلق شده جسم*

از جنیان بنی‌الشیطان بودند و ایشان گروهی‌اند که از ایشان بیشتر نباشد بعدد و عامه لشکر ابلیس از ایشان باشند چون باقوم خود گفتند مآقر آنی عجیب می‌شنویم که این قرآن و قراءت آن راه نما است بصلاح لاجرم ایمان آوردیم باو و نیز از این پس باخدای تعالی انباز نخواهیم گرفتن. ابن کثیر و ابو عمرو خواندند قل اوحی الی^۱ أنه استمع نفر من الجن. و أن لو استقاموا. و أنه المساجد. و أنه لما قام عبدالله. این چهار حرف بفتح همزه، و باقی قرء از او^۱ سورة تا آنجا بکسر ألف خواندند و نافع و عاصم در روایت ابوبکر همچنین خواندند إلا آنچه از پس قول می‌آید یا از پس فاء جزاء و حجّت آنانکه بفتح خواندند آن است که عطف کردند علی قوله^۲ قالوا أنه و اما آنانکه پس از قول و فاء جزا کسر کردند برای آنستکه ما بعد آن دو چیز ابتداء کلام بود یا در حکم ابتداء باشد و آنکه جمله مکسور خواند بر استیناف حمل کرد.

(و أنه تعالی جد ربنا) سدّی گفت امر ربنا بزرگوار است فرمان خدای ما . حسن بصری گفت غنی ربنا توانگری خدای ما و از آنجا بخت را حد گویند و رجل محدود خلاف المحروم . عبدالله عباس گفت قدرة ربنا قدرت خدای ما . مجاهد و عکرمه گفتند جلاله ربنا بزرگواری خدای ما . ابن ابی نجیح گفت از مجاهد ذکر ربنا نام خدای ما . قرظی گفت آلاء و نعماء او بر خلقانش اخفش گفت علامک ربنا بزرگوار است پادشاهی او . ابن کیسان گفت ظفر او بر خلقان از جمله کافران بحجّت . وجد در لغت عظمت باشد، و انس گفت مردی را که در میان ما البقرة و آل عمران بخواندی جد فی عیننا ای عظم، از باقر و صادق علیهما السلام روایت کردند که ایشان گفتند این کلمتی است که جن گفتند و ندانستند که خدای را جد^۳ نتوان گفتن خدای از ایشان عفو بکرد (مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا) او زنی نکرد و فرزندی نژاد بخلاف آنکه کافران گفتند از آنجا که او جسم نیست و این از صفات اجسام است و او غنی و بی‌نیاز است او را حاجت نباشد و شهوت نباشد. و عکرمه در شاذ خواند جد ربنا یعنی ضد الهزل، و ابن السمیغ خواند جدوی ربنا ای نفعه و عطاءه .

(و أنه کان یقول سفیهنا علی الله شططاً) گفتند سفیه ما بر خدای شطط گفت یعنی ظلم و عدوان و آنچه باو لایق نباشد . مجاهد و قتاده گفتند مراد بسفیه ابلیس است و اصل أو من شط باشد إذا بعد أو من الشط الذي هو الساحل .

* اثری و لطیف باشد و گوید خلاف است که شیطین و جن دو نوعند یا یک نوعند با اختلاف عوارض ایشان را شیطان گویند و معتدلان را جن . والله العالم .

(وَآتَا ظَنَنَّا) آنچه گفتند ما چنان گمان بردیم که هیچ انسی و جنتی بر خدای دروغ نگوید و آنچه گوید راست گوید از این گمان بقول ایشان اعتماد کردیم اکنون چون بدیدیم بخلاف آن است که ایشان گفتند از آنچه گفتند خدای را زن و فرزند است تعالی علواً کبیراً .

(وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ) آنچه گفت و مردانی بودند از انسیان که پناه با جنسیان دارند و این آن بود که یکی از عرب چون در بیابانی سهمناک حاضر آمدی گفتی اعوذ بسید هذا الوادی من شر سفهاء قومه چون این بگفتی اعتقاد کردی که در امن و جوار او است خوش بختی و ایمن برفتی . مقاتل گفت اول کسی که از انسیان پناه گرفت بنوحیفه بودند آنچه در عرب فاش شد کردم بن ابی السائب الانصاری روایت کرد از پدرش که او گفت با پدرم يك روز میرفتم در اول آنکه رسول ﷺ بمدینه آمده بود و در راه شب در آمد ما بنزدیک شبانی بودیم چون شب نیمه رسید گرگی بیامد و بره از کله او بر گرفت راعی بجست و آواز داد و گفت یا عامر الوادی جارک ای عامر این بیابان همسایه را حمایت کن منادی ندا کرد « یاسرحان أرسله » ما این منادی را را ندیدیم آواز داد ای گرگ رها کن بره را گرگ رها کرد و بره بیامد و در میان گله رفت بی آفتی و گزندی که باو رسیده بود و خدای تعالی این آیه فرستاد « وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن » (فزادوهم رَهَقاً - الآیة) بیفزودند یعنی انسیان را جنسیان رَهَقاً عبدالله عباس گفت اثما بیمنقروند ایشان را بزه (۱) قتاده گفت خطیئة . سعد گفت جرأة دلیری مجاهد گفت طغیاناً . ربیع گفت فرقا . ابن زید گفت خوفاً ترسی . ابراهیم گفت عظمة . مقاتل گفت غیاً . حسن گفت شراً . ثعلب گفت خساراً . و رهق در کلام عرب بزه باشد و معاطاة المحرمات و غشیانها ، قال الأعمش :

لَا شَيْءَ يَنْفَعُنِي مِنْ دُونَ رُؤْيَيْهَا هَلْ يَشْتَفِي وَامِقٌ مَا لَمْ يُصِيبْ رَهَقاً (۲)

و اصل او غشیان باشد يقال رهقه بمكروه إذا غشيه به و رهقه الدین إذا ركبہ و غلام مرهق

أی غشی الاحتلام .

(وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ) و ایشان گمان بردند چنانکه شما بردید خدایتعالی هیچ کس را بر نخواهد انگیزختن از مردگان یعنی چنانکه در میان شما کافر اند در میان ما نیز

(۱) گناه .

(۲) هیچ چیز مرا سود ندارد غیر دیدن محبوبه . آیا عاشق را بغیر در بر گرفتن و در آنبختن مشعوقه

چیزی علاج میکند ؟

کافراند بیعت و نشور .

(وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ) وگفتند ما نیز می‌سودیم آسمان را مراد بلمس مقاسات وطلب صعود است یقال لمست هذا الأمر إذا أخذ في طلبه و مقاساته (فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهْبًا) یافتیم آنرا که مملو (۱) بود از فرشتگان نگاهدارنده و قوی و ستارگان تابنده که بوقت آنکه ما خواستیم که تعاطی آن کنیم تا با آسمان رسیم و چیزی از اخبار غیب بشنویم و استراق سمع کنیم یا فرشته مانع شد یا شهابی و ستاره آتشی بیامد و مارا بسوخت . اگر گویند ایشان با آنکه دانستند که فرشتگان مانعند و شهاب ایشان را میسوزاند چگونه ملجأ نشدند بترك آن . گوئیم از این دو جواب است یکی آنکه روا داشتندی که بجائی افتد که خالی باشد از فرشته و ستاره سوزنده ، دیگر آنکه آنانکه این خبر دادند باور نداشتند . و نصب حرماً و شهاباً بر تمیز است و حرس جمع حارس باشد كالعسس في جمع العاس ، آنکه خبر دادند که از این پیش چون خواستمانی بنشینیم بجائی که استراق سمع کنیم و دزدیده چیزی بشنویم ممنوع نبودیم از آن اکنون چون می‌خواهیم تا چنان کنیم شهابی و ستاره‌ای از آتش ما را منع کند (۲) و ذلك قوله :

(وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا) ای من السماء (مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ) ای لسمع كلام

الملائكة گفتند چون پیش از این خواستمانی که جائی بنشینیم که استراق سمع کنیم و دزدیده

(۱) هر چند گاه یکبار ستاره باران در آسمان مشاهده میکردد گرچه شهاب همیشه هست اما بدان کثرت که هر وقت با آسمان نگری از همه جوانب ستاره‌های دوان بینی اندک اتفاق می‌افتد و یکبار در سینه غیبت کبری حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه اتفاق افتاد و آن سال به سنة تناثر النجوم معروف است علی بن بابویه و کلینی در آن سال رحلت کردند و نزدیک عهد ما در سال ۱۳۱۰ هجری قمری نیز اتفاق افتاد و آنکه در زمان حضرت رسالت بوده شدیدتر بوده چنانکه آیه قرآن دلالت دارد ملئت حرماً آسمان پر شد و مردم از مشاهده آن آشفته و پریشان گشتند و ترسیدند اوضاع جهان درهم ریزد و آسمان ویران شود و در همان وقت کاهنان که پیوسته مردم با آنها رجوع میکردند و اخباری از غیب آمیخته و مبهم میشنیدند دیگر خبری بخاطرشان نگذشت و چیزی ندیدند اگر چه پیش از آن هم که میدیدند و می‌شنیدند مانند خواب راست در میان خواب باطل و آشفته و غیر ممتاز بود ، اخبار درست آنها کم‌تر و آمیخته و مبهم .

(۲) در قرآن ذکر آن نیامده است که جنیان بشهاب کشته می‌شوند بلکه ممنوع میکردند و مردم بقیاس و تخمین خود می‌گویند چون می‌بینند خود با آتش می‌سوزند و می‌میرند گمان کردند جنیان نیز می‌میرند و حق آن است که ما از احوال آنان هیچ نمی‌دانیم جز آنکه خداوند در قرآن فرموده . از جمله این امورات :*

چیزی شنویم ممنوع نبودیم از آن و غرض ایشان از این بود تا ایهام افکندندی جماعتی را که ماغیب دانیم چون بشنیدندی که فلان چیز خواهد بود بیامدندی و خبر دادندی چون منجبر موافق آمدی خبر را از آن کسان پنداشتندی که ایشان غیب میدانند (۱) .

(كَفَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآلَانَ يَجِدْ لَهُ) ضمیر راجع است با لفظ مَنْ (شهاباً رَصداً) و شهاب نام ستاره است و نام پاره آتشی که در هوا کشیده می شود چون تیر «رصداً» ای مرصداً معد آکا لرصد الذی علی طریق القافلة بمانند باج بان که بسر راه باشد مترصد و منتظر. آنکه خبر دادند از خویشان بنفی علم غیب و گفتند .

(وَأَنْتَ لَا تَدْرِي) ما نمیدانیم که باهل زمین خدای تعالی چه میخواهد شر و بلا و نکبت و بیماری و تنگی و درویشی و یا خلاف آن رشد و صلاح و تندرستی و فراخی و توانگری ؟ (وَأَنْتَ مِنْهَا الصَّالِحُونَ وَمِنْهَا دُونَ ذَلِكَ) آنکه می گوید در میان ما همچنان باشد که در میان شما که انسانید از ما بهری صالحان و نیک مردان باشند و بهری فروتر از ایشان

* شیطان از طائفه جن بود . جنیان از معبودان عرب بودند . برای عبادت خلق شدند . خلقت آنها از آتش است خدمت سلیمان میکردند در بنا و غواصی و از لشکر او بودند . نزد پیغمبر آمدند و قرآن شنیدند از آوردن مانند آن عاجزند . در آخرت معذب می شوند . و از شر آنان باید پناه بخدا برد . و از سایر احوال آنان در تزویج و تناسل و مردن و احکام و قواعد و امثال آن هیچ نمی دانیم .

(۲) علم غیب خاص خداوند تعالی است و هر کس از خبری آگاه شود بتعلیم خداوند است خود انسان یا موجود دیگر مانند جن قوه برای ادراک وقایع آینده ندارند ، چنانکه برای حوادث فعلی چشم و گوش و حواس دیگر بوی داده شده است برای ادراک وقایع آینده حواسی باو داده نشده است و مادر خود می یابیم که چنین قوه نداریم و آنچه از رؤیای صادقه و امثال آن بر ما افاضه میشود از ناحیه موجودات دیگری است چنانکه یوسف و یعقوب و فرعون و زندانیان خواب دیدند و از آینده مطلع شدند . کاهنان عرب در زمان جاهلیت غیب را مانند شبحی از دور درمی یافتند از قبیل خواب باقوه متخیله و اوهام خود آنها آمیخته میشد و چیزی آمیخته از حق و باطل میگفتند و این حالت برای صاحبان آنها در خلوت و عزلت و آرامش خاطر ممکن میشد نه باتشویش و اضطراب که نفوس متوجه عالم ظاهر میشود و از عالم غیب منصرف میگردد و در زمان آنحضرت (ص) کاهانت برافتاد چنانکه بر خوانندگان سیر و تواریخ معلوم است و شیاطین آنها که باملاً اعلی مربوط بودند در آشفتنگی اوضاع آسمان و تناثر نجوم از شنیدن اخبار ملائکه بازماندند چنانکه در پاره حالات اضطراب که قوه متخیله مشوش است انسان خواب صادق نمی بیند .

باشد در صلاح (كُنَّا طَرَاتِقَ قَدَدَا) ای اهواء مختلفه و فرقا شتی، ما بر هوای مختلف بوده ایم و برداهای پراکنده بهری مؤمن و بهری کافر و بهری منافق، جبیر گفت برألوان مختلف. حسن گفت مختلفین. اخفش گفت ضروباً ابن کیسان گفت شعباً و فرقا هر گروهی را رأی و مذهبی چنانچه در میان آدمیان هست. مسیب گفت یعنی بر مسلمانی و جهودی و ترسائی فرآء گفت عرب گویند هؤلاء طریقه قومهم ای ساداتهم ورؤسائهم، و طرائق جمع طریقه باشد سدئی گفت مراد اختلاف مذاهب و أهواء است کالجبریة و القدریة و المرجئة و غیر ذلك، و واحد قدد قدوة ای فرقه و قطعه و أصله من القَد، و هو القطع وقال لبيد يرثي أخاه :

لَمْ تَبْلُغِ الْعَيْنُ كُلَّ نَهْمِهَا لَيْسَ تَمَشِي الْجِيَادُ كَالْقِدَدِ (۱)
وقال آخر :

وَ لَقَدْ قُلْتُ وَ زَيْدٌ خَاسِرٌ يَوْمَ وَلَّتْ خَيْلٌ عَمْرٍو قِدَدَا (۲)
(وَ أَتَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُنْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ) ظن بمعنی علم است گفت ما دانسته ایم که ما خدای را عاجز نتوانیم کرد یعنی از او نتوانیم گریختن چنانکه او بر ما قادر نشود و نصب هر بآ بر تمیز باشد .

(وَ أَتَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى أَمْنَا بِهِ) مراد بهدی قرآن است گفتند ما چون هدی بشنیدیم بگرویدیم بدو (فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا) هر که بخدای ایمان آورد او را هیچ نقصانی نرسد و هیچ ظلمی و رهنق بیان کردیم که غشیان مکروه باشد و مثله قوله « فلا يخاف ظلماً و لاهضماً » مراد ببخس نقصان ثواب مستحق است و برهنق عقاب نامستحق یعنی نترسد از آنکه ثوابش باز گیرند یا بنا واجب عقاب کنند او را .

(وَ أَتَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ) و آنکه گفت از جمله ما بهری مسلمانند و بعضی ظالمانند، و قسوط ظلوم باشد، يقال : أقسط الرجل إذا عدل و قسط إذا جار و آن الف که در اول أقسط هست الف إزالة است قال الله تعالى « و أقسطوا إن الله يحب المقسطين » پس مننی أقسط ازال الجور باشد، و قسط قسوطاً إذا جار قال الشاعر :

قَوْمِي مُمْ قَتَلُوا ابْنَ هِنْدٍ عَنُوةً عَمْرَأَ وَ هُمْ قَسَطُوا عَلَى النَّعْمَانِ (۳)

- (۱) چشم غایت خواهش خود را نیافت از نکریستن در آن شب که اسبان میرفتند گروه گروه.
- (۲) گفتم در حالی که زید زیان دید آن روز که لشکریان عمرو گروه گروه متفرق میشدند .
- (۳) عمرو بن هند از پادشاهان حیره است و گویند عمرو بن کلثوم تنبلی صاحب معلقه مشهور او را ناگهانی کشت چون عمرو بن هند مادر عمرو بن کلثوم را فرموده بود که هند را خدمت کند و ظرفی باو*

و قال آخر :

قَسَطْنَا عَلَى الْأَمْلَاكِ فِي عَهْدِ تَبَعٍ وَمِنْ قَبْلِ مَا أُرْدَى السُّفُوسَ عِقَابُهَا (۱)

و نظيره في الكلام ترب الرجل إذا افتقر وأترب إذا استغنى .

(فَمَنْ أَسْلَمَ فَأَوْلِيكَ تَحَرَّوْا رَشْدًا) هر که از ایشان ایمان آورد او تحرّی و

طلب رشد کرده است تحرّی طلب سزاوارتر بود از کار ، وقال امرء القیس :

دِيمَةٌ هَطْلَاءٌ فِيهَا وَطْفٌ طَبِقَ الْأَرْضِ تَحَرَّى وَتَدْرٌ (۲)

(وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) وأما ظالمان هيزم دوزخ خواهند

بودن . و «کانوا» برای آن گفت في سابق علم الله چنین بودند و علم که تعلق بچیزی دارد

على ما هو به دارد .

(وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ) آنکه این آیه بدنبال آن بیاورد تا کسی گمان

نبرد که علم خدای ایشانرا بر آن حمل کرد و ایشان بر آن مجبور و مجبول بودند ، گفت

اگر بر طریق حق استقامت کردند بدل آنکه قسوط وجود و کثری و برگشتگی کردند ما

ببدل آتش آبی دادمانی بسیار . گفتند چرا آب را تخصیص کرد ؟ از این چند وجه گفتندیکی

آنکه در آیه اول آتش گفت در برابر آن آب گفت و این وجهی قریب است برای مناسبت

و مطابقه ، یکی را از جمله صحابه پرسیدند از این گفت از برای آن که هر کجا آب باشد گیاه

باشد و هر کجا آب و گیاه باشد مال باشد بسیار وعیشی خوش باشد مراد آنکه و سعنا علیهم في

الرزق في الدنيا .

(لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ) تا امتحان کنیم ایشان را در آن مال و نعمت تا شکر کنند یا کفران

کنند و این قول سعید بن المسیب است و عطاء بن ابی رباح و عبید بن عمیر وعطیه و مقاتل .

و حسن بصری گفت و الله که اصحاب رسول درویش بودند و بر طریق مستقیم بودند سامع و

مطیع خدای تعالی کنوز قیصر و کسری بر ایشان بگشاد مفتون شدند و امام خود را بکشند

یعنی عثمان را ، دلیل این تأویل قوله تعالی « و لو أنهم أقاموا التوراة و الانجیل و ما أنزل

إلیهم من ربهم لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم » و قوله « و لو أن أهل القرى آمنوا و

* بدهد . البته این بیت که در کتاب شاهد آمد از یکی از شعرای تغلب است گوید قوم من عمرو بن هند را

قهرآ گفتند و بر نعمان نیز عاصی شدند وجود کردند براو .

(۱) ما بر پادشاهان زور و ستم کردیم در عهد تبع پیش از آنکه شکنجه و آزار آنها کسان ما را هلاک سازد

(۲) باران پی در پی سخت نزدیک زمین همه جا را فرا گرفته بتمام نیرو میبارد .

و اتقوا فتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض ، و قوله « من عمل صالحاً من ذكر أو أنثى وهو مؤمن فلنجزيه حيوه طيبة و لنجزينهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون » .

بعضی دیگر گفتند معنی آیه بر عکس آن است معنی آنکه لو استقاموا علی طریقه الکفر اگر بر کفر مقام کردند من ایشان را مال بسیار دادمی تا بآن مغرور و مفتون شدند عقیبه لهم و استدراجاً إلی العذاب ، چنانکه گفت « إنما نملی لهم لیزدادوا إثماً » و این قول ربیع انس است . وزید بن أسلم و کلبی و ثمالی و یمان بن رباب و ابن کیسان و ابن مجلز گفتند دلیل آن تأویل قوله « فلماً نسوا ما ذکرنا به فتحنا علیهم أبواب کل شیء - الایة » و قوله « ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الأرض » و قوله « إن الإنسان لیطغی أن رآه استغنی ، (وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذَاباً صَمداً) کوفیان خواندند و یعقوب « یسلکه » بیاء خبراً عن الغائب ، و باقی قرآء خواندند « نسلکه » بنون مفتوح . و درشاذ مسلم بن جندل خواند « نسلکه » بنون المضموم من الاسلاک یقال سلاک و أسلاک بمعنی ، گفت هر که از ذکر خدای عدول کند و اعراض نماید خدای تعالی او را عذابی برد شاق .

عبدالله عباس گفت صعداً ای شاقاً . هم او گفت لاراحة فیه . مقاتل گفت لافرح فیدر اوراحت و شادی نباشد و اصل او از صعود باشد برای آنکه صعود بالا رفتن بود امری دشخوار باشد ، و منه قول عمر بن الخطاب ما تصعدنی شیء قط کما تصعدنی خطبة النکاح . عکرمة گفت کوهی است در دوزخ . کلبی گفت ولید بن مغیره را تکلیف کنند در دوزخ که بر کوهی شود ساده (۱) به بسیار رنج و مشقت بر آنجا شود بسلسله او را برمی کشند و بمقامع آهنین میزنند چون بالای کوه شود بچهل سال دست زنند او را و باز پس اندازند ، آنکه دیگر باره تکلیف کنند که بر بالای شود همیشه در این عذاب باشد و هو قوله « سارقه صعوداً » .

(وَأَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) گفت سبب نزول آیه آن بود که جنیان گفتند ما چگونه بمسجد تو و خدمت تو و نماز کردن در پی تو حاضر آئیم و راه ما بتودور است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت مساجد همه خدای راست شما با خدای خدای دیگر نپرستید . قتاده گفت جهودان و ترسایان چون در کنشت و کلیسای خود شدند با خدای انباز گرفتندی خدای تعالی مؤمنان را فرمود که در مسجد عبادت خالص کنند خدای را . حسن بصری گفت جمله بقاع زمین خواست لقوله لِلَّهِ « جعلت لی الأرض مسجداً و ترابها طهوراً » گفت زمین را برای من مسجد کردند و خاکش مرا طهور ساختند تا هر کجا رسم نماز کنم من و امت من ،

(۱) بر کوهی که جای پا ندارد و صاف و هموار است.

و هر کجا آب نیابیم بخاک تیمم کنیم . در خبر است که پس از نزول این آیه مسلمانان چون در مسجد شدندی گفتندی اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ . سعید بن جبیر گفت و طلق بن حبیب که بمساجد آن هفت اندام خواست که مردم بر او سجده کنند و آن دو کف دست و دو انگشت پا و پیشانی و دوسر زانو است گفت آن مساجد آفریده خدای است بر آنجا جز خدای را سجده مکنید، و عبدالله عباس گفت که رسول ﷺ گفت مرا فرموده اند که بر این هفت اندام سجده کنم بر موی و بر جامه سجده نکنم یعنی موی و جامه را حجاب پیشانی نکنم ، اگر مساجد را بر مواضع سجده حمل کنی از بقاع زمین واحد او بکسر جیم باشد و اگر تفسیر او بر اعضاء کنی واحد او مسجد باشد بفتح جیم . حسن گفت مراد بمساجد نمازها است یعنی نماز خدای را سزاوار است با خدای کس را مخوان و عبادت مکن ، و گفتند معنی آن است که مسجد خاص^۱ دارید برای عبادت آن را مکسب و متجر مسازید و جز خدای را در او نصب مکنید .

(وَأَنْتَ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ) هاء ضمیرشان و کار است چون برخاست بنده خدای یعنی رسول ﷺ (يَدْعُوهُ) می خواند او را گفتند بکلمه اخلاص لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، و گفتند بدعوت ای يدعو الیه، خلقان را باو دعوت می کرد، و گفتند یدکر الله و یقرء القرآن ذکر خدای می کرد و قرآن می خواند (كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا) نزدیک آن بود که بهری بر سر بهری افتند و متلبّد شوند از زحمت ایشان و حرص شان بر سماع قرآن . سعید جبیر گفت و عبدالله عباس بروایت عطیه که این از قول آن نه نفر جن^۲ است که حکایت می کنند باجنیان دیگر چون با نزدیک قوم شدند خبر دادند ایشان را از زحام اصحاب محمد ﷺ بوقت نماز و قراءت قرآن و اقتداء باو در نماز . حسن و قتاده گفتند معنی آیه آنست که چون رسول ﷺ بدعوت برخاست جن^۳ و انس متلبّد شدند و مجتمع بر او تا ابطال کار او کنند و اطفاء نور او کنند خدای تعالی منع کرد از آن و حجّت او ظاهر کرد. واصل لبد از تلبّد است و آن تراکم باشد و منه اللبد نمد را از آنجا لبد گویند که متراکم باشد و آن موی را که بر گردن شیر درم شده باشد آنرا لبدۀ گویند و جمعها لبدو قال زهیر :

لدى أسدٍ شاكى السلاحِ مُقَدِّفٍ له لِبْدٌ أظفاره لم تقلّم (۱)

و در او چهار لغت است لبد بکسر لام و فتح باء و این قراءت عامه است و اختیار ابو عبیده

(۱) وصف مردی دلیر است گوید نزد شیری تمام اسلحه و سخت گوشت که یال دارد و ناخنهایش چیده

نشده است .

و ابوحاتم، واحدتها لبدة، ولبد بضم لام وفتح باء و این قراءت مجاهد است و ابن محیصن در شاذ واحدتها لبدة بضم لام. و لبُد بدو ضمه و این قراءت ابن حیوة است و احدتها لبید، ولبُد بضم لام و تشدید باء و این قراءت ابو جعفر است و حسن بصری و جحدری واحده لابد کرا کع و رکع و ساجد و سجد.

(قال) گفت یعنی رسول ﷺ و این قراءت عامه قراء است علی الخبر و عاصم و حمزه و اعمش خواندند « قل علی الامر بگوی ای محمد (ﷺ) . (إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي - الْآيَةُ) که من خدای را میپرستم و خدای را میخوانم و با او هیچ شریک و انباز نمیگیریم .
(' قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا) بگو ای محمد که خیر و شر نیست بدست من، لا املك ای لا أقدر لكم ضراً ای مضرة ولا رشداً ای و لانفعاً و صلاحاً، و الرشء و الرشء لغتان .

(' قُلْ) بگو یا محمد و نیاز و بندگی خود عرض کن (إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ) مرا هیچکس با پناه نگیرد از خدای تعالی (وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا) و نیابم بدون او ملاذی و ملجائی که پناه گیرم باو یا پناه باو دهم . کلبی گفت سَرَبًا فِي الْأَرْضِ وَأَصْلُهُ مِنَ الْأَلْحَادِ وَهُوَ الْمِيلُ وَمِنْهُ اللَّحْدُ لِمِيلِهِ عَنِ الْقَبْرِ، ملتحد معدل باشد یعنی جای گریز نیست مرا از او، مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که کافران قریش گفتند از دین خود بر گرد تا تو را پناه گیریم خدای تعالی این آیه فرستاد .

(' إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ) این استثنای متصل است یعنی مرا هیچ راه نیست بنجات از عذاب خدای تعالی إِلَّا بَلَاغٍ وَرِسَالَاتِهِ و رسانیدن پیغامهای او که آن پناه و معقل منست، آنکه گفت (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) هر که در خدای و پیغمبر عاصی شود و نافرمانی کند او را آتش دوزخ رسد که مخلد بماند در آنجا .

(حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ) آنکه گفت رسول ﷺ را رها کن تا آن روز که این کافران ببینند آنچه ایشان را وعده داده اند از عذاب آنکه بدانند که کیست از تو و ایشان که ضعیف تر است بناصر و کمتر است بعدد و نصب هر دو بر تمیز است .

(' قُلْ إِنْ أَدْرِي) بگوی ای محمد که ندانم آنچه شما را وعده میدهند از خیر قیامت و وعید میکنند از عذاب نزدیک است یا خدای تعالی آن را غایتی دور خواهد نهادن .

(عَالِمُ الْغَيْبِ) که او دانای نهانیها است کس را بر غیب خود اطلاع ندهد .
(' إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) الا آنرا که او برگزیند به پیغمبری (قَلْبًا نَهْ يَسْئَلُكَ)

ای یدخل علیه من جهاته من یحفظه من الملائكة و یطرد عنه من اراد استراق السمع من الشیطان که بر گمارد فرشتگانی را (من بنین یدیه و من خلفه) از پس و پیش او و اکتفا کرد بدگر بعضی از جهات از جمله، تا نگاه دارند او را و وحی او را از آنانکه سمع دزدیدند از جمله شیاطین تا کس چیزی نشنود دزدیده و بآن ایهام کند بر مردمانی بر دعوی علم غیب (رصداً) محافظا . سعید بن مسیب گفت فرشتگان رصدها چهارند . مقاتل گفت چون خدای تعالی پیغامبری را بفرستادی ابلیس پیامدی برزی فرشته تا برو غروری إلقاء کند بر طریق إضلال خدای تعالی فرشتگان را فرستادی تا او را براندندی و اعلام کردند پیغمبران را که اینان شیاطینند احتراز کنید از اینان (۱) .

(لیتعلم) تا بداند، قتاده گفت یعنی محمد ﷺ . مجاهد گفت مکذبان بدانند که رسولان خدای رسالت و پیغامهای او بگذارند و در او هیچ خلل نکردند (وأحاطَ بها لدنهم) و خدای تعالی محیط و عالم است بآنچه نزدیک ایشان است (وأحصی کل شیء عدداً) و او بشمرد هر چیزی بعدد (۲) و نصب او شاید که بر تمیز بود و شاید که بر بدل اشتهال بود، آی أحصی عدد کل شیء، شاید که مصدری بود لا من لفظ الفعل آی أحصی إحصاء ، و شاید که حال بود عدد بمعنی معدود بود ، آی أحصی کل شیء معدود .

(۱) تفسیر مقاتل باسباق آیه سازگار است و تفسیر اول مناسب نمی نماید چون علم غیب داشتن انسان و اطلاع او بر احوال آینده متوقف بر آن است که چون از روحانیان عالم بالا چیزی بر قلب او القاء شود باخیالات شیطانی و افکار و اوهام خود او آمیخته نشود تا یقین کند و تشخیص دهد آنچه بر قلب وی القاء شده از طرف خداست و صحیح است و خبر غیب که میدهد واقع خواهد شد و گرنه مانند رؤیای صادق که بااضافات احلام مخلوط میگردد صحیح و باطل آن امتیاز داده نمیشود خداوند در تأیید علم غیب پیغمبران دگر رصدها کرده است تا از القاء شیطان حفظ کند .

(۲) بیان حکمت آن است که خداوند چرا پیغمبران را از القاء شیطان و اوهام و باطیل آنان حفظ میکند و علوم غیبی که نازل میشود در قلوب آنان از هر آمیختگی محفوظ میدارد ، فرمود برای آنکه بداند وحی الهی بی تصرف و تغییر بمردم رسیده و خداوند تعالی بهمه اعمال و اقوال پیغمبران عالم است و احاطه دارد .

سورة المزمّل

این سوره مکی است إلاً قوله «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ» تا بآخر سوره . بیست آیه است و دو بیست هشتاد و پنج کلمه است ، و هشتصد و سی و هشت حرف است ، اَبی کعب روایت کرد که رسول ﷺ گفت هر که او سورة المزمّل بخواند حق تعالی سختی باز دارد از او در دنیا و آخرت .

سورة المزمّل عشرون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ (۲) قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۳) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۴)

ای بر خود کلیم پیچیده برخیز شب را مگر اندکی را نیمه آن را یا کم کن از آن اندکی را

أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۵) إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۶)

بایفزا بر آن و شمرده بخوان قرآن را شمرده خواندنی بتحقیق ما زود آلاء کنیم بر تو گفتاری سنگین را

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا (۷) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا

بتحقیق برخاستن شب آن سخت تر است در موافقت و راست تر بگفتار بتحقیق هر تو راست در روز آمد و شدی

طَوِيلًا (۸) وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۹) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ

دراز و یاد کن اسم پروردگارت را و منقطع شو بسوی او منقطع شدنی پروردگار مشرق و مغرب

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَ كَيْلًا (۱۰) وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اهِجُرْهُمْ هَجْرًا

نیست خدائی جز او پس بکبر او را کارگذار و شکبیا باش بر آنچه میگویند و دوری کن آنها را دوری

جَمِيلًا (۱۱) وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهْلُومٌ قَلِيلًا (۱۲) إِنَّ لَدَيْنَا

پسندیده و واگذار مرا و تکذیب کنندگان را صاحب نعمتها را و مهلت ده آنها را اندکی بتحقیق نزد ماست

أُنكَلَا وَجَجِيهَا (۱۳) وَطَعَامًا ذَاغُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا (۱۴) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ

بندهای گران و آتش شدید و طعامی کلوگیر و شکنجه دردناک روزیکه بلرزه آید زمین و کوهها

وَكَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً (۱۵) إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا

و باشد کوهها نور دیده ریگ روانی بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما پیغمبری را گواه بر شماها چنانکه

أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا (۱۶) فَعَصَىٰ فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً (۱۷)

فرستادیم بسوی فرعون پیغمبری را پس نافرمانی کرد فرعون پیغمبر را پس گرفتیم او را گرفتن سخت

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (۱۸) أَلَسَاءٌ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ

پس چگونه پرهیزید اگر کافر شدید روزی که میگردند کودکان پیر آسمان شکافته است بآن باشد

وَعْدُهُ مُفْعُولًا (۱۹) إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۲۰)

وعدۀ او کرده شده بتحقیق اینست یادآوری پس هر که خواست گیرد بسوی پروردگارش راهی را

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنْ

بتحقیق پروردگارتو میداند بدرستی که تو برمیخیزی کمتر از دوثلث شب را و نیمۀ آنرا و ثلث آنرا و گروهی از

الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فَتَابَ

کسانیکه بانو اند و خدا اندازه میکند شب را و روز را دانست که هرگز ضبط نمیکند آنرا پس توبه پذیرفت

عَلَيْكُمْ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَآخَرُونَ

بر شما پس بخوانید آنچه میسر میشود از قرآن دانست که بزودی میشوند از شماها مریضان و دیگران که

يَضُرُّونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا

سفر میکنند در زمین میجویند از بخشش خدا و دیگران که کارزار میکنند در راه خدا پس بخوانید

مَا تيسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا

آنچه میسر شود از آن و بر پا دارید نماز را و بدهید زکوة را و قرض بدهید خدا را قرض نیکو و آنچه

تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا

پیش فرستید برای خودها تان از خوبی میباید آنرا نزد خدا آن بهتر است و بزرگتر مزد آمرزش خواهید

اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰).

خدایا بتحقیق خدا آمرزنده مهربانست .

قوله تعالی (یا ایها المزمل) خدای تعالی ندا میکند رسول را ﷺ بحالتی که بر آن حال بود و این سوره در شب فرود آمد در باب نماز شب گفت ای مرد خود را بجامه پوشیده واصل مزمل متزمل است چنانکه بیان کرده شد تاء رازای کردند و ادغام کردند يقال تزمل الرجل و تدثر إذا تستر بثیابه و زممل غیره إذا ستره قال امرء القیس :

كَأَنَّ ثَبِيرًا فِي عَرَانِينَ وَبَلْبَةٍ كَبِيرٍ أَنَسَ فِي بَجَادٍ مُزْمَلٍ (۱)

أبو عبد الله الجدلی گفت از عائشه پرسیدم از این آیه گفت این آیه آمد من و رسول ﷺ در یک چادر بودیم طول آن چهارده گز یک نیمه رسول ﷺ بردوش مبارک نهاده نماز میکرد و یک نیمه من بر خود گرفته خفته (۲) گفتم از چه بود؟ گفت والله که از ابریشم و خزو کتان و کج و کرباس نبود تارش موی بز بود و پودش پشم شتر . سدی گفت مراد آن است که ای خفته برخیز نماز کن . عکرمه گفت معنی آن است که ای مرد خویشتن پوشیده بأعباء رسالت و ملابست و مخالطت کرده بآن .

(قَمِ اللَّيْلَ إِلاَّ قَلِيلًا) بر خیز در شب إلا اندکی . حسن گفت رسول ﷺ را و صحابه او را در بدایت کار فریضه بود برخاستن در شب بنماز ثلثی از شب یا نیمی بر می خاستند و نماز میکردند تا پای هاشان بر آماسید و رنجور شدند . خدای تعالی نسخ کرد برای تخفیف ایشان . دیگر مفسران گفتند این امر نفل است و هم برحد خود مانده است آنروز سنت بود و امروز هم سنت است بیانش قوله «ومن الليل فتهجد به نافلة لك» أما مقدار شب بقدر وسع و امکان اگر جمله شب تواند و اگر نیمی و اگر ثلثی و کمابیش او ، مستحب است که نیمه آخرین شب برخیزد بنماز شب که اوسنت مؤکد است و در سفر ثابت است و ساقط نمیشود رسول ﷺ گفت أمير المؤمنين علی را صلوات الله و سلامه علیه در وصایت عليك بصلاة الليل آنگاه استثناء کرد . و گفت «الا قليلاً» الا اندکی که رواست که در او بخشیمی (نصفه) در این خلاف کردند که این بدل چیست . زجاج گفت بدل لیل است کانه

(۱) ثبیر بزرگترین کوههای مکه است و شاعر گوید این کوه هنگام ریزش باران مانند مرد بزرگی است که خویش را در گلیمی مخطط پوشیده است

(۲) این سخن جدلی البته صحیح نیست زیرا که باتفاق سوره مکی است و عایشه در مدینه پس از هجرت باز دواج پنجم در آمد و شاید هنگام نزول سوره هنوز عایشه متولد نشده بود .

قال قم الليل نصفه ، بدل البعض من الكلّ چنانکه مرتت بالقوم ثلثهم ، و بعضی دیگر گفتند بدل إلا قليلاً است آن قلیل را تفسیر کرد نیمه شب و معنی یکی است برای آنکه هیچ فرق نبود میان آنکه نیمه شب بخسبد و نیمه نماز کند ، از میان آن دو نیمه فرقی نباشد ، (أو انقص منه) ای من النصف ، و یا بکاهان از نیمه او اندکی ، «أو» تخییر را باشد .

(أو زد علیه) یا بفرزای بر نیمه چیزی ، حجزی نیست اگر خواهی نیمه راست برخیز بنماز و اگر خواهی کمتر و اگر خواهی بیشتر (وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً) و قرآن میخوان بترتیل و آهستگی و نهادگی . گفتند چون این آیه آمد رسول ﷺ و صحابه نماز میکردند در شب و نمیدانستند بتحقیق که ثلث کی باشد و نیمه کی است و وقت بود که شب تا بروز نماز میکردند و نمیدانستند خوف را که نباید که آنچه مراد است کرده نشود خدای تعالی تخفیف کرد در آخر سوره بقوله «علم أن سيكون منكم مرضى» و گفتند میان اول سوره و آخر سوره يك سال بود . و سعید بن المسیب گفت ده سال . مقاتل و ابن کيسان گفتند این بهگه بود پیش از آنکه پنج نماز فریضه کردند آنگه به پنج نماز این منسوخ کردند . و ترتیل گشاده و هویدا خواندن بود و اشتقاق او من قولهم ثغر رتل إذا كان مفجعاً دندان گشاده را رتل گویند و رتل خوانند .

ابوبکر بن طاهر گفت یعنی تأمل کن در لطائف خطاب او و نفس خود را مطالبه کن بقیام کردن باحکام او ، دل را بفهم معانی او ، و سرت را باقبال کردن بر او . و عبدالله عمر روایت کرد از رسول ﷺ که گفت صاحب قرآن را گویند «اقرء و ارق و رتل كما كنت ترتل في الدنيا فان منزلك عند آخر آية تقرأها» گفت گویند قرآن میخوان و بر بالا میشو بهر آیتی درجهای و ترتیل خوان چنانکه در دنیا خواندی یعنی ساکن خوان تا بیشتر توانی رفتن که منزل تو در بهشت بنزدیک آخر آیه است که بخوانی .

(إنا سنلقي) ما بر تو خواهیم فکندن سخنی گران . قناده گفت احکام و فرایض و حدود او ثقل است . حسن گفت مرد باشد که بیک دم سوره برخواند و لیکن عمل کردن گران است . ابو العالیه گفت این قرآن گران است بوعده و وعید و حلال و حرام . محمد بن کعب گفت گران است این قرآن بر منافقان . فرءاء گفت مراد آن است که متین و فصیح است رکیک و ضعیف نیست .

عبدالعزیز بن یحیی گفت متین است چنانکه گویند فلان رزین راجح . حسین بن الفضل

را از این آیه پرسیدند گفت خفیف علی اللسان و ثقیل فی المیزان . ابو بکر طاهر گفت یعنی قولی که احتمال نکنند آن را الادلی مؤید بتوفیق و نفسی مزین بتوحید . بعضی دیگر گفتند قیام کردن بأعباء و تکالیف او گران است . ابن زید گفت ثقیل فی الدنیا و الآخرة در دنیا بر نفس گران است و در آخرت گرانی ترازو و میزان است . و حارث بن هشام رسول را ﷺ پرسید که وحی چون آید بتو گفت اوقاتی چنان باشد که آواز جرس و آن بر من گران بود و سخت و اوقاتی فرشته بیاید بصورت مردی و آنچه گوید بشنوم و بدانم . عایشه گفت دیدمی رسول را صلی الله علیه و آله و سلم درسرمای سرد که جبرئیل علیه السلام وحی باو میگذاردی و او خوی میریختی .

(إِنْ نَاشِئَةُ اللَّيْلِ) یعنی ساعات شب و هر ساعت از او ناشئه باشد برای این ناشئه خوانند او را که پدید آید کنشاً السحاب چنانکه ابر پدید آید يقال نشأت السحاب إذا بدت و أنشأ الله ای أبدأها و جمعها ناشیات .

عبدالله عباس گفت همه شب ناشئه باشد بعضی دیگر گفتند ناشئه اللیل قیام باشد و بزبان حبشه نشأ إذا قام باشد . عکرمه گفت قیام اول شب باشد . در خبر است که امام زین العابدین علیه الصلاة و السلام میان نماز شام و خفتن نمازهای بسیار کردی او را پرسیدند از این گفت إِنْ نَاشِئَةُ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَ طَأْ فَهَذَا نَاشِئَةُ اللَّيْلِ . قتاده و ابو مجلز گفت هر ساعت که از پس نماز خفتن بود ناشئه بود . عبدالله عمر گفت از عایشه پرسیدم که مردی باول شب بر خیزد ناشئه بجای آورده بود گفت نه آن باشد که بخصب پس بر خیزد و آنچه از پس خواب کند ناشئه باشد . یمان و ابن کیسان گفتند قیام باشد بآخر شب (هِيَ أَشَدُّ وَ طَأْ) ابو عمرو و ابن عامر و ابن محیصن خواندند و طاء بکسر و او ممدود علی معنی المواطات و هی الموافقة گفت آن باشد که زبانش با دل موافق بود و دل با سایر أعضاء . و باقی قرآء خواندند و طأ بفتح و او مقصور ای فراغاً للقلب . عبدالله عباس گفت : نماز باول شب اولی تر باشد برای آنکه نداند که بآخر بیدار شود یا نه . قتاده گفت أشدُّ و طأْ ای أثبت قیاماً . قرظی گفت بر نماز کننده آن گران تر باشد از نماز روز و گفت دلیل این تاویل قوله أشدُّ و طأْ تك علی مضر (نصر خ ل) بن زید گفت دلش فارغ تر بود بشب چه حوائج و کارها پیش نیاید او را . حسن گفت ثابت قدم تر باشد در خیر (وَ أَقْوَمٌ قَبِيلاً) ای أصحُّ قولاً و قراءه، آنچه خواند و گوید درست تر باشد ، گفتند بنشاط تر باشد و مخلص تر .

(إِنْ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا) گفت تو را در روز سبوحی و سیری باشد دراز در طلب

معیشت و سبوح رفتن و آمدن و شدن و باشد و منه السباحة فی الماء، فرس سابح شدید الجری
قال الشاعر :

أَبْأَحْوَا لَكُمْ شَرْقَ السَّبِيلِ وَ غَرْبَهَا ففیهَا لَكُمْ یَاصَاحُ سَبِیحٌ مِّنَ السَّبِیحِ (۱)
و یحیی بن یعمر در شاذ خواند سبجاً بخاء معجم و معنی خفت و سعت باشد و استراحت
و از این جاست قول رسول ﷺ که عایشه را گفت که دعاء بد میکرد بردزدی لاتسبخی عنه
بدعائك علیه ، ای لاتخفنی عنه . گفت تخفیف مکن براو بر این نفرین . یعنی چون تو نفرین
کنی عذاب بر او آسان تر شود ، و سبیح آن باشد که پنبه و پشم باز زند قال : الأخطل
یصف قنصاً و کلاباً :

فَأَرَسَلُوهُنَّ يُذْرِبْنَ التَّشْرَابَ كَمَا يُذْرِي سَبَايْحَ قَطْنٍ تَدْفُ أُونَارَ (۲)
ثعلب گفت سبوح تردد و اضطراب باشد و سبیح سکون باشد و منه قوله ﷺ «الحمى
من فیح جهنم فسبحوها بالماء» ای اُسکنوها .

(وَ اذْکُرْ اِسْمَ رَبِّكَ) و نام خدای میگوی . سهل گفت یعنی بسم الله الرحمن الرحيم
میخوان در اوائل سوره (وَ تَبْتَلْ اِلَیْهِ) و باد را و گریز گریختنی . عبد الله عباس گفت عمل
خالص بکن خدای را . حسن گفت اجتهاد کن . ابن زید گفت خویشتن بعبادت او پرداز . شقیق
گفت تو کُل کن براو . اصل تبتل انقطاع باشد و خویشتن از همه جهان بریدن و با او گریختن
و تبتل و تبتل قطع باشد و مرد زاهد که از دنیا انقطاع با خدای کند او را متبتل خوانند قال
امرء القیس :

يُضْبِيءُ الظُّلَامَ بِالنَّعِشَاءِ كَأَنَّمَا مَنَارَةٌ مُمَسِّي رَاهِبٍ مُتَبَتِّلٍ (۳)
و منه الحدیث «نهى ﷺ عن التبتل» (۴) و مریم و فاطمه را ﷺ برای آن بتول خوانند .
زید بن اسلم گفت تبتل آن باشد که دنیا رها کند و طلب رضای خدای کند . روایت کردند
از امام محمد باقر ﷺ که او گفت تبتل آن است که دست بردارد در نماز، و قوله (تبتیلاً)

(۱) زمینهای مشرق و مغرب را برای شامباح ساختند و در این زمینها شما آزاد میتازید .

(۲) صیادان سگها را رها کردند و سگها خاك برمی انگیختند چنانکه زدن زه های گمان ریزه

های پنبه را .

(۳) در شامگاهان چندان میدرخشد که گوئی چراغ راهب از دنیا گذشته است در شب .

(۴) در آیه امر است و در حدیث نهی و ظاهراً مراد از امر قطع علاقه دل است از دنیا و از نهی

ترك كسب و كوشش .

مصدری است لامن لفظ الفعل و حقه التبتل .

(رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) اهل حجاز و ابو عمرو و حفص «رب» خواندند مرفوع الباء علی الابتداء و (لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ) خبره ، و التقدير ربُّ المشرق و المغرب واحد ، و روا بود که خبر مبتداء محذوف باشد و التقدير هو ربُّ المشرق و المغرب . و «لا اِلهَ اِلاَّ هُوَ» در محل حال باشد و التقدير وحده لا شريك له ، و روا بود که خبر بعد الخبر باشد و محل او رفع باشد ای واحد ، و باقی قرءاء مجرور خواندند علی صفة الربُّ فی قوله « و اذكرا سم ربك » و معنی آیه آن باشد که خدای مشرق و مغرب است جز او خدائی نیست (فَاتَّخِذْهُ وَكِبَلًا) فعل است بمعنی مفعول ای و كل أمرک اِليه اورا و کیل گیر که در کارها تو كل براو کنی و کارها براو تفویض کنی .

(وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) و صبر کن بر آنچه میگویند این کافران از ایذاء تو بسخن‌های موحش (وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَبِيلًا) و از ایشان ببر بریدنی نیکو ، بآیه قتال منسوخ است این حکم ، اُبودرداء گفت ما در بدایت اسلام در روی قومی میخندیدیم و دل‌های ما مستعجل بآنکه کی باشد بآنکه فرصت یابیم تا ایشان را بکشیم . و این آن تقیه است که گروهی بر ما عیب می کنند .

(وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ) خدای تعالی رسول را گفت مرا رها کن با این کافران که ترا بدروغ میدارند (أُولِی النُّعْمَةِ) خداوندان تنعم نعمه بفتح نون تنعم باشد و بکسر نون مال و منفعت باشد و بضم نون مسرت باشد یقال نُعم عین و نُعمه عین و نُعمی عین مقاتل حیثان گفت آیه در آنان آمد که درغزاة بدر کافران را طعام دادند و ایشان ده کس بودند و حدیث ایشان در سوره انفال برفت . بعضی دیگر گفتند در صنادید قریش آمد که مستهزئان بودند (وَ مَهَلًا لَهُمْ قَلِيلًا) و مهلت ده ایشان را اندکی از روزگار چه بس بر نیاید که به تیغ تو کشته شوند و بآتش من سوخته . و مورد آیه تهدید و وعید است و نصب قلیلاً روا بود که بر ظرف باشد ای زماناً قلیلاً و یا صفت مصدری محذوف ای مهلاً قلیلاً .

قوله (إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا) آنکه بر سبیل تهدید گفت نزدیک ما آنکال است یعنی قیود و بندها یکی را نکل گویند . شعبی گفت بند دوزخیان نه برای آن است تا نگرینند ولیکن عادت اهل زندان است که با بند دارند ایشان را تا نوعی دیگر عذاب باشد ایشان را (وَ جَحِيمًا) و آتشی بر افروخته .

(وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ) و طعامی با غصه که در گلوها بماند فرو نشود و بالا نیاید ،

يقال غصّ باللّمة وشرق بالماء و شجى بالعظم إذا بقي في الحلق. و طعام اهل دوزخ غسلين و زقوم باشد (وَ عَذَاباً أَلِيماً) و عذابى مؤلم. حمران بن اعين روايت کرد که رسول ﷺ این آیه بخواند و بيفتاد و از هوش برفت . خليل بن حسان گفت شبى حسن بصرى نزديك ما بود و روزه داشت و وقت گشادن روزه طعامى که بود پيش برديم اين آیه ياد آمد او را گفت طعام بردار، شب ديگر و سيم نیز همچنين کرد، ثابت بنانى و يزيد ضبى را بياورديم تا او را شفاعت کردند تا طعامى بخورد . درخبر است که وقتى اميرالمؤمنين على عليه الصلاة والسلام را دندان بدر آمد و از آن رنجى عظيم مى بود او را گفت بارخدايا تو که در پاره استخوان اين همه ألم بتوانى آفريدن تورا با ما بچه کار است « إن الدنيا أنكالا و جحيماً و طعاماً ذاغصة و عذاباً أليماً » .

(يَوْمَ تَرُجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ) گفت آن روز که زمين بجنبند و کوهها (وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيباً مَّهِيلاً) و کوهها همه پشته ريك روان باشد و مهيل مفعول هلت عليه التراب باشد فانها و منه قوله ﷺ « كيلوا الطعام ولا تهيلوا، أى لاتصبوا جزافاً .
(إنا أرسلنا إليكم رسولاً شاهداً عليكم - الآية) گفت ما فرستاديم بشما پيغمبرى را تا گواه باشد بر شما چنانکه فرستاديم بفرعون پيغمبرى را و آن موسى بود .
(فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ) فرعون در پيغمبر خود عاصى شد (فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً) ما او را بگرفتيم گرفتنى سخت و گران و منه الطعام الوبيل و موبل إذا لم يكن مريباً و منه الوبال و قالت الخساء :

لَقَدْ أَكَلْتُمْ بَجِيلَةَ يَوْمَ لَأَقْتُمْ فَوَارِسَ مَالِكٍ أَكْثَلًا وَ بِيلاً (۱)

(فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمَ يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا) گفت چگونه پرهيزيد و بگريزيد اگر كافر شويد آن روزى که كودكان را پير بكنند يعنى از هول آن پير بشوند و مراد آن است که از عذاب آن روز كجا گريزند . و أبوالسماك العدوى خواند در شاذ « فكيف تتقون » بكسر نون على إضافة إلى ياء المتكلم، چگونه پرهيزيد از من يعنى از عذاب من « يوماً » نصب بر ظرف باشد اين آنگاه باشد که خداى تعالى آدم را گويد برخيز و اهل دوزخ از فرزندان را بدوزخ فرست . سدى گفت اينان اولاد الزنا باشند . و بعضى ديگر گفتند فرزندان مشركان باشند و اين اقوال معتمد نيست چه بايشان خطابى نيست و نه برايشان عقابى . و محققان گفتند كنايت است از هول و شدت .

(۱) خوردند قبيله بجيله آنروز که ملاقات کردند سواران قبيله مالك را خوردنى ناگوارا .

(السَّمَاءُ مُنْقَطِرٌ بِهِ) گفت آسمان شکافته شود بآن و گفتند بآن روز و گفتند بهول آن روز، و گفتند به ای بالله، و سماء هم مذکر باشد و هم مؤنث اما مذکر او در این آیت است و تأنیث او فی قوله «إِذَا السَّمَاءُ انْقَطَرَتْ». و گفتند سماء مؤنث است و منقطر برای آن گفت که بر سبیل نسبت است ای ذات انقطار کتامر و لابن و امرأة حایض و طاهر و طامث ای ذات حیض و طهر و طمٹ (كَانُوا وَعْدَهُمْ مَفْعُولًا) و عده او کرده بود یعنی او آنچه بدان وعده داد لامحاله کاین و واقع شود پس همچنان است که پنداری کرده است .

(إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ) ای هذه السورة وهذه الآيات این سوره یا این آیات یاد گاری است یاد دهنده (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) هر که خواهد بخدای خود راهی بگیرد یعنی ثواب خدای که آن باختیار او است اگر طاعت کند بثواب رسد که خدای وعده داده است او را بآن و دعوت کرده است او را بآن و اگر نکند بسوء اختیار او باشد .

(إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ) گفت خدای تو میداند یا محمد که تو بر میخیزی نزدیکتر یا کمتر از چهار دانگ شب و نصفه و ثلثه و نیمه او و دودانگ از او، نافع و ابوعمر و خواندند نصفه و ثلثه بجر فاء و ثاء عطفاً علی قوله «من ثلثي الليل» و باقی قرآء خواندند نصفه و ثلثه نصب بر ظرف ای تقوم نصف الليل و ثلثه (وَطَائِفَةٌ) و گروهی از آنانکه باتواند (وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) خدای می افزاید شب و روز بتقدیری مقدر که گاهی شب آرد و گاهی روز آرد و گاهی شب دراز بود و روز کوتاه و گاهی روز دراز بود و شب کوتاه برای آن تا آنچه شب فایت شود بروز قضا کنی و آنچه بروز فایت شود بشب قضا کنی (عِلْمٌ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ) دانست که شما إحصاء ساعات شب نتوانید کردن یعنی طاقت ندارید احیای شب کردن (فَتَابَ عَلَيْكُمْ) توبه شما قبول کرد و عذر شما پذیرفت (فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ) بخوانید از قرآن آنچه بر شما خوار باشد از جمله قرآن . سدی گفت صد آیه بخواند . حسن بصری گفت هر که او در شب صد آیه قرآن بخواند روز قیامت از محاجه قرآن مسلم بود . کعب گفت هر که در شب صد آیه قرآن بخواند او را از جمله قرآن خوانان بنویسند . سعید جبیر گفت پنجاه آیت . ربیع بن زید گفت فاقرا و اما تيسر من القرآن بخوانید آنچه میسر شود از قرآن گفت در قراءت نماز شام و خفتن خواست (عِلْمٌ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرُضٌ) آنکه بیان کرد که این تخفیف برای آن کرد که دانست که از شما بهری بیماران باشند و مسافران باشند که در زمین بروند بطلب روزی و باشد که در سبیل خدای جهاد

کنند اینان طاقت این تکلیف ندارند بر ایشان آسان کرد و برشم-ا نیز تا تکلیف همه بر یک حد باشد .

(فَأَقْرَأُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ) بخوانید از قرآن آنچه میسر شود . عبدالله مسعود گفت هر مردی که چیزی از شهری بشهری برد و بنرخ روز بفروشد ثواب او بنزدیک خدای ثواب شهیدان بود آنگاه این آیه بخواند « و آخرون يضر بون في الأرض يبتغون من فضل الله و آخرون يقاتلون في سبيل الله » و از امام جعفر صادق علیه الصلاة والسلام روایت کردند في قوله « ما تيسر منه » قال خشوع القلب و صفاء السر ، گفت مراد خشوع دل است و صفاء سر (وَأَقْبِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) نماز پبای دارید و زکوة مال بدهید (وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) و به خدای دهید قرض نیکو مراد صدقات و انواع بر و معروف است (وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ) «ما» مجازات راست گفت هر چه در پیش افکنی برای خود از خیری و بری و صدقه ای (تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ) آن بنزدیک خدای باز یابی مدخر نهاده (هُوَ خَيْرٌ) هو فصل است بر مذهب بصریان ، و عماد خوانند کوفیان این را ، و خیراً و أعظم منسوب است بر مفعول دوم تجدوه ، و نصب (أجزأ) بر تمیز است گفت آن را یابی به از آنکه داده باشی و عظیمتر و بزرگوارتر بمزد (وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) از خدای آمرزش خواهید که او آمرزنده و بخشاینده است .

سورة المدثر

این سوره مکی است ، و پنجاه و شش آیت است ، و دوست و پنجاه و پنج کلمه است و هزار و ده حرف است . و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او یا آیتها المدثر بخواند خدایتعالی بعدد هر کسی که تصدیق کرد رسول را در مکه و هر کس که تکذیب کرده حسنه بنویسد او را ، صدق رسول الله ﷺ .

سورة المدثر ست و خمسون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۲) قُمْ فَأَنْذِرْ (۳) وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ (۴) وَثِيَابَكَ

ای جامه درس کشیده بر خیز پس بیم کن و پروردگار خود را پس تکبیر کن و جامه های خود را

فَطَهِّرْ (۵) وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۶) وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرْ (۷) وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۸)

پس پاک کن و از گناه پس دور شو و مده بجهت آنکه داده شوی بیش از آن و مرخدا ی را پس صبر کن

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ (۹) فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۱۰) عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۱)

پس چون دمیده شود در صور پس آنروز روز چنین دشواری است بر کافران آسان نیست

ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (۱۲) وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً (۱۳) وَبَنِينَ شُهُوداً (۱۴)

بگذار مرا و هر که را آفریدم من تنها و گردانیدم مرا و را مالی کشیده شده و پسران نزد او حاضر

وَمَهْدَتْ لَهُ تَمَهِيداً (۱۵) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۶) كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا

و گستردم من از برای او گستر دنی پس طمع دارد اینکه زیاد کنم نه چنانست بدرستی که او بود مر آیات ما را

عَبِيداً (۱۷) سَأَرْهَقُهُ صَعُوداً (۱۸) إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (۱۹) فَقَتِلَ كَيْفَ

ستیزه کننده زود برسانم او را بعقبه بدرستیکه او فکر کرد و تقدیر کرد پس کشته شود چگونه

قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ قَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۱) ثُمَّ نَظَرَ (۲۲) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (۲۳)

تقدیر نمود پس کشته شود چگونه تقدیر کرد پس نظر کرد پس روی ترش کرد و درهم کشید

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۴) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (۲۵) إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ

پس روی گردانید و سرکشی کرد پس گفت نیست این مگر سحری که آموخته شود نیست این مگر گفتار

الْبَشَرِ (۲۶) سَأُضْلِيهِ سَقَرَ (۲۷) وَمَا أَدْرِيكَ مَا سَقَرُ (۲۸) لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ (۲۹)

بشر زود باشد که درافکنم او را بدوزخ و چه میدانی که چیست دوزخ که باقی ندارد و دست باز ندارد

لَوْاحَةٍ لِّلْبَشَرِ (۳۰) عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۱) وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً

آتش سیاه کننده روی آدمی بر آن آتش است نوزده فرشته و نگردانیم ما یاران آتش را مگر فرشتگان

وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيَقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا

و نگردانیم ما عدد آنها را مگر آزمایش مرآنان را که کافر شدند تا بی گمان شوند و یقین دارند آنانکه داده شدند

الْكِتَابَ وَيَزِدَّادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً (۳۲) وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ

کتاب را و زیاد کنند آنانکه گرویدند ایمان را و تا شک نیارند آنانکه داده شدند کتاب را و

الْمُؤْمِنُونَ (۳۳) وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا

گروندگان و تا بگویند آنانکه در دل‌های شان مرض است و کافران آنچه که خواسته است خدا بآن

مَثَلًا (۳۴) كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ

مثلی همچنین گمراه میکند خدا هر که را می‌خواهد و راه نماید هر که را می‌خواهد و نمیداند سپاه

رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْبَشَرِ (۳۵) كَلَّا وَالْقَمَرَ (۳۶) وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ (۳۷)

پروردگارت را مگر او و نیست آن مگر پندی را بمردمان نه چنانست قسم بماه و قسم شب چون بیاید عقب روز

وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ (۳۸) إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ (۳۹) نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ (۴۰) لِمَن شَاءَ

و قسم بصبح چون روشن شود بدرستیکه آن سقر یکی از بلاهای بزرگست بیم کننده مرآدمی را هر که را خواهد

مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ (۴۱) كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ (۴۲)

از شما اینکه پیش رود یا پس ایستد هر نفسی با آنچه کسب کرده گرو است * مکر یاران دست راست
در بهشت‌ها می پرسند از همدیگر گناهکاران چه چیز آورد شمارا در دوزخ گویند نبودیم ما از

الْمُصَلِّينَ (۴۵) وَ لَمْ يَكُنْ نَفْسٌ نَظِيمٌ الْمَسْكِينِ (۴۶) وَ كُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ (۴۷)

نمازگزاران نبودیم ما که طعام درویشان را و بودیم که صحبت میداشتیم با صحبت کنندگان باطل
و کُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ (۴۸) حَتَّىٰ أَتَيْنَا الْيَقِينَ (۴۹) فَمَا تَدْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (۵۰)
و بودیم که تکذیب مینمودیم بروز جزا تا آمد ما را مرگ پس سود نهد ایشانرا شفاعت شافعان

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ (۵۱) كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ

پس چیست مرایشانرا از یاد قرآن که اعراض کنند گانند گویا ایشان خرهای وحشی اند که فرار کرده اند از
قَسْوَرَةٍ (۵۲) بَلْ يَرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتِيَّ صُحُفًا مُنشَرَّةً (۵۳) كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ
شیران بلکه میخواهد هر مردی از ایشان اینکه داده شوند نامه‌های سرگشاده نه چنانست بلکه نمیترسند

الْآخِرَةَ (۵۴) كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ (۵۵) وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا

از عذاب روز قیامت نه چنانست بدرستی که او پندی است پس هر که خواهد پند گیرد آنرا و یاد نکنند آنرا مگر
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (★)

اینکه خواهد خدا اوسزاوار است برای ترسیدن و پرهیزما و سزاوار آمرزش گناهانست .

قوله تعالى (يا أيها المدثر) بیان کردیم که مدثر متدثر بوده تاء رادال کرده اند
و در دال ادغام کرده و روایت کرده اند که اول سوره که از قرآن فرود آمد سوره فاتحه بود
آنگاه یا ایها المدثر آنکه اقرأ باسم ربك . جابر عبدالله أنصاری گفت از رسول ﷺ
شنیدم که گفت در وادی میگذشتم مرا آواز دادند از چپ و راست و پیش و پس ننگه کردم
کس را ندیدم بر بالای نگریدم شخصی را دیدم بر سریر که مرا ندا میکند بترسیدم از او متوحش
شدم گفتم جامه بر من افکنید و مرا باز پوشانید جامه برافکندند و من بخفتم جبرئیل آمد
و این آیه آورد « یا ایها المدثر قم فأنذر » و روایتی دیگر بر کوه حرا بودم که این شخص
را دیدم و وحی بر من إلقاء کرد و من بخانه خدیجه شدم گفتم دثرونی و مراتب آمد خدیجه مرا

بجامه پوشید جبرئیل آمد و این سوره را آورد « یا ایها المدثر قم فأنذر » ای خویشتن بجامه پوشیده بر خیز و قوم را بترسان و باخدای خوان .

(وَ رَبِّكَ فَكَبِّرْ) و خدای تعالی را تکبیر کن یعنی تعظیم کن .

(وَثِيَابِكَ فَطَهِّرْ) و جامه پاکیزه کن . عکرمه گفت عبدالله عباس را پرسیدند از

این آیه گفت معنی آنست که خویشتن را از غدر و معصیت دور دار و جامه غدر و معصیت مپوش . آنکه گفت نشیدی که غیلان بن سلمة الثقفی چگونه گفت :

وَ إِنِّي بِحَمْدِ اللَّهِ لَا تَوْبَ فَاجِرٍ لَيْسَتْ وَلَا مِنْ غَدْرَةٍ أَتَقَنَّعُ (۱)

کعب گفت یعنی اَلْبَسَهَا عَلَي نِزَاهَتِهِ مِنَ الْغَدْرِ وَالْفُجُورِ ، و عرب کسیرا که اواز غدر دور باشد گویند فلان طاهر الثياب نقي الجيب . چون غدا باشد گویند فلان دنس الثياب .

ابراهیم و قتاده و ضحاک و شعبی گفتند جامه پاک گردان یعنی خود را از ربه و تهمت و معصیت پاکیزه دار و کنایه کرد بجامه از تن و عریض برای آنکه جامه مشتمل است بر تن و عنتره گفت :

فَشَكَكَتُ بِالرُّمَحِ الْأَصْمِ ثِيَابَهُ لَيْسَ الْكَسْرِيُّمُ عَلَى الْقَنَا بِمُحَرِّمٍ (۲)

أراد بالثياب النفس و قال آخر :

ثِيَابُ بَنِي عَوْفٍ طَهَارَى نَقِيَّةٌ وَأَوْجُهُمْ بَيْضُ الْمَسَافِرِ غُرَّانُ (۳)

و قال آخر :

لَا هُمْ إِنْ عَامَرَ بَنَ جَهَنَّمَ أَوْ جَبَّ حَجَبًا فِي ثِيَابٍ دَسَمٍ (۴)

مجاهد و سعید جبر گفتند که جامه کنایت است از دل یعنی دل پاکیزه دار گفت دلیل

براین قول بیت امرء القیس است .

وَإِنْ يَكُ قَدَسَاءُ تَكِ مِنِّي خَلِيقَةً فَسُئِلِي ثِيَابِي مِنْ ثِيَابِكَ تَنْسُلِ (۵)

(۱) من بحمدالله نه جامه فجور پوشیدم و نه بسبب خیانت روی نماند میکنم .

(۲) بنیزه بی صدا جامه او را بهم دوختم مرد بزرگ بر نیزه حرام نیست .

(۳) جامه های فرزندان عوف پاک و پاکیزه است و رویهاشان سپید و درخشانده است ، مسافر جمع مسافر

بمعنی جای گشادن است .

(۴) بار خدا یا عامر بن جهنم در جامه چرک و چرب حج گذاشت یعنی آلوده بگناه و زشتی .

(۵) اگر از خوی من ترا بد آید جامه خود را از آن من دور کن یعنی دل از من بپوش .

أى قلبى من قلبك . حسن وقرظى گفتند وخلقك فحسن خلق نيكودار بامردمان . گفت
دليلش قول شاعر :

وَ يَعْنِي ' لَا يُلَامُ ' بِسُوءِ ' خُلُقِهِ ' وَ يَعْنِي ' طَاهِرُ ' الْأَثْوَابِ ' حُرُّ ' (۱)

أى حسن الأخلق . عبدالله گفت يعنى جامهات بايد تا ازوجهى حلال پا كيزه بود، ابن سيرين و ابن زيد گفتند جامه پا كيزه بشوى و از نجاست و دنس پاك كن و اين براى آن گفت كه مشركان نكردندى گفت تو جامه بشوى و چنان مكن كه ايشان ميكنند . طاووس گفت و ثيابك فقصّر جامه کوتاه دار براى آنكه جامه کوتاه پا كيزه باشد و بيانش آنكه در كلام أميرالمؤمنين على عليه الصلاة و السلام آمده است كه او را گفتند چرا جامه کوتاه داری گفت « لانه أبقى وأنقى وأتقى » گفتند از براى آنكه بهتر بماند و پا كيزه تر باشد و پرهيز كارو اتر (۲) بعضى ديگر گفتند جامه كنايت است از أهل يعنى أهل را از تهمت پا كيزه دار ، و عرب كنايه كند بجامه و ازار و فراش و لباس از زن، قوله تعالى «هنّ لباس لكم وأنتم لباس لهنّ» بعضى ديگر گفتند يعنى دل پاك كن از هر چه دون اوست .

(و الرّجزَ فاهجرُ) أبو جعفر ويعقوب و حسن و عكرمه و مجاهد و حميد و شبيه خواندند « و الرّجز » بضم راء . و مفضل و حفص از عاصم هدين روايت كردند، و باقى قرءاء بكسر خواندند و همالفتان . عبدالله عباس گفت معنى آن است كه بترك بتان بگو . و گفتند رجز و رجس بيك معنى است كه عرب معاقت كند ميان زاي و سين بيانش قوله تعالى «فاجتنبوا الرّجس من الأوثان» أبو العالیه و ربیع گفتند رجز بضم راء بت باشد و بكسر راء نجاست و معصيت .

ضحّاك گفت يعنى از شرك دور باش . ابن كيسان گفت يعنى شيطان را ترك كن . كلبى گفت يعنى عذاب و مراد آنكه دور باش از آنچه باو مستحق عذاب شوى، و گفتند دور باش از دنيا كه دوستى اوسرر خطائى است ، و گفتند مخالفت هواى نفس كن .
(وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُ) حسن بصرى خواند تستكثر بجزم راء على جواب النهى و اين قرءات بداست براى آنكه بجواب لايق نيست . و اعمش ب نصب خواند على تقدير «كي» المعنى لكى تستكثر، و عامه قرءاء برفع خواندند . مفسران در معنى آيه خلاف كردند .

(۱) يحيى نام مردى است كه او را بنيكى سرت مى ستايد .

(۲) پرهيز كاروار يعنى مناسب و بروش پرهيز كارى .

بیشتر مفسران گفتند معنی آیه آنست که چیزی بکسی مده برای آنکه تابیش از آن عوض بستانی. قتاده گفت چیزی بکسی مده برای طمع دنیا، ضحاک و مجاهد گفتند این خاص رسول ﷺ بود ضحاک گفت ربا دو گونه است یکی حلال و یکی حرام، اما آنکه حلال است هدایا است که چیزی بدهند تا بیشتر بستانند، و اما آنچه حرام است ربا است که در شرع حرام است، اول بر سبیل مجاز ربا خواند. حسن گفت منت منه برای خدای تعالی بآن عمل که میکنی که تو را آن عمل بسیار آید و بزرگ. ربیع گفت عمل خود بسیار مدار که آن در جنب نعمت خدای حقیر است، حفص از مجاهد گفت ضعیف مباش از آنکه عمل بسیار کنی من قولهم جبل منین ای ضعیف. دلیل این تاویل قراءت عبدالله مسعود است «ولاتمنن أن تستكثر» ای لاتضعف من استكثر العمل (۱) ابن زید گفت به نبوت منت منه بر مردمان تا بر آن اجر بستانی.

(وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ) و برای خدای صبر کن بر اداء رسالت و بر ایذاء ورنجها که تورامی دهند و بر جهاد کافران و بر انواع بلیات، و حمل او بر عموم کردن اولی تر باشد. (فَاِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ) چون در صور دمند. عبدالله عباس گفت از رسول ﷺ که او گفت «کیف أنعم و صاحب القرن قد النقم القرن» گفت چگونه لذت از زندگانی دارم و صاحب صور صور دردهن گرفته است منتظر آنکه گویند او را که دردم. صحابه گفتند یا رسول الله چگونه گوئیم در پناه دادن از آن با خدای؟ گفت بگوئید حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله تو کئنا.

(فَذٰلِكَ يَوْمٌ مَّيْدَانٌ عَسِيرٌ) آن روز روزی است سخت و دشوار بر کافران نه روزی خوار و آسان بر کافران. گفتند زراره بن اوفی قرآن می خواند چون باین آیه رسید يك دوبار باز خواند و نعره بزد و جان بداد. آنکه قدیم تعالی گفت:

(ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا) رها کن مرا با آنکه من آفریدم او را در شکم مادر تنها و بی مال و عددی و عدتی و أتباعی، آیه در ولید مغیره مخزومی آمد. عبدالله عباس گفت او را در قوم خود وحید خواندندی، بر این قول بدل باشد از من بدل الكل من الكل و بر قول اول که ظاهر دلیل اومی کند حال باشد روا باشد که از فاعل بود (۲) و روا

(۱) قراءت ابن مسعود بزیادت «أن» پیش از تستكثر بتقدیر من جار.

(۲) اگر حال از فاعل باشد یعنی خدای یگانه است و اگر از مفعول باشد یعنی ولید.

باشد که از مفعول .

(وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا) واورا مالی دادم با مددازشتر و گوسفند زاینده و چون زرع و تجارت ، در مبلغ آن خلاف کردند . مجاهد و سعید جیبر گفتند هزار دینار بود .
قتاده گفت چهار هزار دینار بود . سفیان ثوری گفت هزار هزار دینار بود . نعمان بن سالم گفت مال او زمینی بود . عبدالله عباس گفت نه هزار مثقال سیم بود . مقاتل گفت بستانی بود در طائف که میوه او منقطع نشدی سال تا سال ، دلیلش قوله « وظل ممدود » در دیگر جای و اینجا گفت « وجعلت له مالاً ممدوداً »

(وَبَنِينَ شُهُودًا) و پسرانی که با او در مکه حاضر بودند از او غائب نشدندی . سعید جیبر گفت سیزده پسر بودند ، مقاتل گفت هفت بودند : ولید بن الولید بود ، و خالد بن ولید ، و هشام بن ولید ، و عاص بن ولید ، و قیس بن ولید ، و عبدالشمس بن ولید ، و عمار ابن ولید ، سه از ایشان اسلام آوردند خالد و هشام و عمار . گفتند ولید پس از نزول آیه در نقصان افتاد بمال و فرزندان و برعاقبت هلاک شد .

(وَ مَهْدَتٌ لَهُ تَمَّهِيدًا) واورا تمکینی بکردم و دست فراخی دادم او را . عبدالله عباس گفت مالش بگستردم چنانکه بستر گسترند .

(ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ) پس طمع می دارد که بیفزائیم در مال و فرزندان او را .

(كَلَّا) یعنی نباشد هرگز (إِنَّهُ كَانَ لَا يَأْتِنَا عَنِيْدًا) و بآیات ما و کتب ما و دلائل

و بیانات ما عنید و معاند و مستهزء بوده است .

(سَأَرْهُقُهُ صَعُودًا) او را تکلیف کنم و براونهم از عذاب مشقتی که او طاقت آن

ندارد . أبو سعید خدری روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت آن صعود بر کوهی باشد از آتش که او هفتاد سال بر آنجا میرود آنگاه فرمایند او را که باز پس رو بهفتاد سال بر آنجا میرود آنگاه فرمایند او را که باز پس رو بهفتاد سال دیگر فرود می آید پس فرمایند که برو و همچنین فرمایند ابدالدهر . و در خبری دیگر رسول ﷺ گفت کوهی باشد از آتش که او بدست و پای بر آن می شود چون دست بردارد نزدیک باشد چون خواهد که دست درزند دور باشد و پای همچنین .

(إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَرَ) که او تفکر کرد و تقدیر کرد ، سبب نزول این آیات این

بود که چون خدای تعالی سوره المؤمن فرستاد قوله « حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم »

رسول ﷺ این سوره میخواند: ولید بن مغیره بر در مسجد گوش باز کرده بود و این آیه شنید رسول ﷺ چون بدانست که ولید بن مغیره مستمع است، دیگر باره باسر گرفت و باز خواند ولید مغیره نیک بشنید و بیامد بجمع قریش و گفت من امروز از محمد کلامی شنیدم که نه کلام انس است و نه کلام جن «ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة، و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمعذق و انه یعلو وما یعلی» گفت و الله که این کلام را حلاوتی است و برو تازگی است و زبر او میوه دار است و زیر او شاخ آوز است، و الله که او غالب شود و بر او غلبه نکنند این بگفت و برفت و با جای خودش، قریش گفتند و الله که ولید صابی شد و اگر اوصابی شود همه قریش صابی شوند و او را ریحان قریش گفتندی. ابوجهل گفت من کفایت بکنم او را برفت و پهلوی ولید بن شمس دل تنگ، ولید او را گفت چرا دلتنگی؟ گفت چگونه دلتنگ نیاشم و قریش میگویند ما در آنیم که برای تو که ولیدی نفقه جمع کنیم برای آنکه پیر شده ای و کاری نمیتوانی کردن، رغبت میکنی از دین پدران و میل میکنی بدین محمد تا از فضل طعام ایشان چیزی بستانی ولید درخشم شد، گفت قریش نمیدانند که در میان ایشان آن مال که مراست کس را نیست و آن عدد که مراست کس را نیست و محمد و اصحاب او از طعام مقدار سیری نمیابند، از کجا فضل طعامی می باشد ایشان را؟ آنگاه برخاست و با ابوجهل در مجمع قریش آمد و ایشان را گفت شما میگوئید محمد دیوانه است و دانید تا دروغ میگوئید که محمد هیچ دیوانگی نکرد، از او عاقل تر و کامل تر مرد نباشد، گفتند همچنین است گفت میگوئید که او کاهن است دیدید که او کهنان کرد؟ گفتند ندیدیم گفت میگوئید که شاعر است هرگز دیدید که او شعر گفت و شعر خواند؟ گفتند نه گفت میگوئید که دروغ زن است هرگز دروغی از او شنیدید؟ گفتند لا والله و هو الا مین فینا و او در میان ما امین است. قریش گفتند ولید را پس چیست این مرد؟ او ساعتی اندیشه کرد و سر بر آورد و گفت ساحر است نبینید او از میان زن و شوهر تفریق میکند و میان پدر و فرزند میبرد من او را ساحر میدانم و آنچه میگوید سحر میدانم فذلک قوله «انه فکر و قدر» گفت اندیشه کرد و بینداخت.

آنگاه بر سیل تعجب گفت و طریقی که عرب را باشد در حال إعجاب و تعجب نفرین کنند گویند قاتل الله فلاناً ما أشجع و مانند این.

(فَقْتِلْ كَيْفَ قَدْرَ) بکشانند او را چگونه تقدیر کرد و چگونه انداخت این

حدیث. بعضی مفسران گفتند «قَتِلَ» ای لعین، لعنت کنند بر او و گفتند عذاب کنند او را.

(ثُمَّ قَتِلَ كَيْفَ قَدَرَ) و این تکرار برای آن کرد که او دو فکر کرد و دو تقدیر کرد یکی آنکه گفت که ساحر است و یکی آنکه تعلیل کرد او را بالتفریق بین الرجل و أهله .

(ثُمَّ نَظَرَ) آنگاه اندیشه کرد .

(ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ) آنگاه روی ترش کرد .

(ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ) آنگاه روی بر گردانید و تکبر کرد .

(فَقَالَ) گفت (إِنْ هَذَا) ای ما هذا یعنی نیست قرآن (إِلَّا سِحْرٌ) الاسحری که روایت میکند باو .

(إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ) این نیست الا قول آدمیان و گفتند یسار را خواست و جبر ، دو مرد بودند که مشرکان حوالت قرآن بایشان کردند . و گفتند که از مسیلمه روایت میکند که صاحب یمامه بود . و گفتند که ازا هل تأویل روایت میکند .

(سَأُصَلِّيهِ سَقْرَ) حق تعالی گفت بسوزانم او را و بچشانم او را عذاب سقر و این نام در که است از درکات دوزخ و لاینصرف است برای علمیت و تأنیث . أبو هریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت موسی ﷺ از خدای پرسید که درویش ترین بندگان تو کیست گفت صاحب سقر .

(وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ) تو چه دانی که سقر چه باشد ؟ این علی سبیل التغلیظ و استعظام میگویند .

(لَا نَبْقِي وَلَا تَذَرُ) هیچ رها نکند از آنکه در او باشد إلا که همه را بسوزاند مجاهد گفت ایشان رازنده رها نکند و نه بمیراند ، نه زنده باشند و نه مرده و لیکن هر که که سوخته شوند خدای تعالی إعاده کند ایشان را . سدّی گفت که ایشان را هیچ گوشت و استخوان رها نکنند . ضحاک گفت إبقاء نکند بر ایشان در اول و در وقت اعاده ایشان را رها نکند .

(لَوْ أَحَاطَ) سوزنده باشد پوست آدمی را والبشر جمع بشره وهی الجلد الفوقانی . وقال

الشاعر: «تقول بنتی لآحنی السمايم» (۱) و قال رؤبة :

لَوْحَ مِنْهُ بَعْدَ نَدَلٍ وَ شَبَقٍ تَلُوِيْحَكَ الضَّامِرَ يُطَوِّئُ لِلْسَّبَقِ (۲)

(۱) سمايم مرا تراشید ولاغر کرد . نام جایی است .

(۲) نزار کرد او را پس از افراط در خوشی چنانکه تو اسبی را برای مسابقه لاغر کنی .

مجاهد گفت سیاه کند ایشان را تا از شب تاریک سیاه تر باشد . حسن و ابن کیسان گفتند « لوأحة للبشر ، أي تلوح للناس أي تظهر ، پیدا شود آدمی را تا آنچه بخبر میشنیدند بعیان بینند و مثله قوله « و برزت الجحیم للغاوين » و قوله « لوأحة » مرفوع است بر خبر ابتداء محذوف ای هی لوأحة للبشر .

(عَلِمْنَاهَا تِسْعَةَ عَشَرَ) و موکل باشند بر او نوزده زبانه از فرشتگان و ممتنع نباشد که نوزده فرشته مسلط باشند بر عذاب اهل دوزخ چه قبض ارواح همه عالم مفوض است بیک فرشته و او قوی است بر آن (۱) و در خبر آمده که رسول ﷺ گفت که چشمهای ایشان چون برق باشد و دهنهای ایشان چون حصارها باشد یکی از ایشان امتی را برگردن گیرد و در دوزخ اندازد و کوهی برگردد و بر سر ایشان فرو گذارد . عمرو بن دینار گفت یکی از ایشان بیک دفعه بعدد ربیعه و مضر خلقان را در دوزخ فرو ریزد . و عبدالله عباس گفت و قتاده و ضحاک چون این آیه آمد أبو جهل قریش را گفت نمی شنوید که محمد چه میگوید ، میگوید خازنان دوزخ نوزده باشند و شما لشکری از شجاعان بهره مردیکی را دفع نتوانید کردن و أبو الاسد ابن کنده بن اسد بن خلف الجمعی گفت من هفده را کفایت کنم شما دورا کفایت کنید خدای تعالی این آیه فرستاد .

(وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً) گفت ما نکردیم خازنان دوزخ را إِلَّا فرشتگان و عدد ایشان نکردیم إِلَّا فتنه و اختبار کافران تا پیدا شود که ایشان چنین محالات گویند از آنجا که پندارند که ایشان چون مردان دنیا اند و قوت ایشان بر حد قوت ایشان باشد و نیز در آن افتند که این چه عدد است و چرا این عدد بر عقد نیست (۲) و آنکه این عدد اندک با خلائق عالم چگونه مقاومت کنند ، و نیز تا اهل کتاب بیقین بدانند که رسول ما ﷺ

(۱) و اگر بقیاس مردم دنیا گیریم نیز مناسب است چون بر در زندان سه چهار تن کافی است و نوزده غایت مبالغه و تشدید را کافی باشد و شاید عدد خاص مقصود نیست بلکه تعبیر از کثرت مقصود است مانند « ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن يغفر الله لهم » با آنکه هفتاد و یکبار هم استغفار میکرد خدا نمی آمرزید « تسعة عشر » اکثر عددی است که بار ووس آیات مجانس است چون عددی که براء ختم شود بیش از تسعة عشر نیست .

(۲) عقد مانند ده و بیست و سی و چهل بی کسر یعنی چرا خداوند عدد تمام نیاورد که در این گونه مقامات عدد تام میآورند و ندانستند که مقام مبالغه اکثر عدد ممکن را باید آورد و در این جا عدد بیش از نوزده نمیتوان آورد چنانکه معلوم شد .

صادق است و آنچه می گوید از وحی میگوید که این معنی در تورا و انجیل هست (۱) و او کتاب ایشان نشنیده است و ندیده و نخوانده چه او مردی امی است و این اتفاق نیوفتد که عددی بگزارف بگویند و راست آید چنانکه کما بیش در آن نباشد چون مطابق حق بود دلیل باشد که از وحی است ، و نیز مؤمنان را ایمان و یقین بفزاید چون بشنوند از اهل کتاب که آنچه رسول ﷺ گفت مطابق حق است .

و نیز تا شك نباشد اهل کتاب را از جهودان و ترسایان و نیز مؤمنان را .
و نیز برای منافقان و آنانکه شك باشند و بیمار دل و کفران گویند که خدای باین مثل چه خواست . و بعضی مفسران گفتند مراد باین مرض خلاف است نه نفاق برای آنکه سوره مکی است و در مکه نفاق نبود ، منافقان بمدینه پیدا شدند خدای تعالی گفت این برای آن کردم تا اضلال کنم . بمعنی امتحان و بعضی را هدایت دهم بمعنی بیان و توفیق و گفتند اضلال اینجا اظهار فضیحت کفران است بدم و ملامت ایشان و این حکم باشد بضلال ایشان و هدایت اینان . آنگاه گفت (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) و کس نداند که لشکر خدای چند است الا او . گفتند این جواب ابوجهل است چون گفت لشکر محمد (ﷺ) خود این عدد است . عبدالله عباس گفت رسول ﷺ غنائم حنین قسمت میکرد و جبرئیل در پهلوی او نشسته بود فرشته ای آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی میفرماید که فلان کار کن رسول ﷺ گفت یا جبرئیل این را می شناسی گفت دانم که فرشته است و نه هر فرشته که خدای را هست من او را دانم . اوزاعی گفت موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) در مناجات گفت بار خدایا در آسمان از خلقان تو کیستند ؟ گفت فرشتگان . گفت عدد ایشان چند است ؟ گفت دوازده هزار سبط است گفت عدد هر سبطی چند باشد ؟ گفت عدد ذرّه های خاک (وَمَا هِيَ) نیست آن ، گفتند کنایه است از دوزخ و گفتند از جنود (إِلَّا ذِكْرِي) الایاد دادنی آدمی را .
(كِتَابًا وَالْقَمِيرِ) ای حقا و بحق ماه .

(وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ) و بحق شب چون پشت بر کند ، و قرآء بر این لفظ خلاف کردند و نافع و حمزه و خلف و یعقوب و حفص « إِذْ » خواندند ظرفاً لما مضى من الزمان « أدبر »

(۱) و میتوان لام را لام عاقبت دانست یعنی پس از ذکر نوزده زبانه دوزخ اهل کتاب گفتند نوزده فرشته میتوانند بر همه افراد بشر تسلط یابند چنانکه نظیر آن در تورات و انجیل آمده است . و مؤید این معنی آن که لام در « ليقول الذين في قلوبهم مرض ، يقيناً برای عاقبت است چون خداوند این گفتار را از کفار نخواست .

علی وزن أفعال من الادبار ، و در شاذ ابن محیصن همچین خواند ، و باقی قرآء « إذا دبر » خواندند بر ظرف زمان مستقبل و دبر علی وزن فعل و در معنی دبر خلاف کردند . بعضی گفتند دبر خلاف ادبر باشد لأن معنی دبر اقبل وهو ضد ادبر . بعضی دیگر گفتند دبر ای جاء بعقبه يقال دبر اللیل النهار إذا جاء فی أثره . و أبو الضحی گفت که عبدالله عباس عیب کردی آن کسی را که دبر خواندی بی الف و گفتمی إنما یدبر ظهر البعیر ، پشت شتر باشد که ریش شود او از دبر گرفته است يقال بعیر دبر وهمانا این لغت دبر یدبر باشد بکسر عین در ماضی پس این لازم نیاید که أبو الضحی گفت از پسر عباس فرآء گفت هما لغتان يقال دبر و ادبر بمعنی قال الشاعر :

صَدَعَتْ غَزَالَةٌ قَبْلَهُ بِفَوَارِسٍ تَرَكَتْ مَسَامِعَهُ كَأَنَّ الدَّابِرَ (۱)

أبو عمرو گفت دبر لغت قریش است و ادبر لغت دیگر عرب .

(وَالصُّبْحُ إِذَا أُسْفِرَ) و بحق صبح چون روشن شود عامه قرآء « أسفر » خواندند إذا أضاء ، و ابن السمیف در شاذ خواند « سفر » بی الف و هماغنان يقال سفر وجهه و أسفر إذا أضاء و روا بود که من سفرت المرأة باشد إذا ألفت قناعها عن وجهها و معنی آن باشد که و الصبح إذا أسفر اللیل عن نفسه بحق صبح چون شب را از خویشتن باز کند ، و ممکن بود که معنی آن باشد که صبح تاریکی را نفی می کند و میرود چنانکه خانه رو بند يقال سفرت البيت إذا کنسته و المسفرة المكنسة .

(إِنهَا لِإِحْدَى الْكَبِيرِ) که آن یعنی سفر یکی است از کارهای عظیم و واحد کبر کبری باشد يقال امرأة کبری و نسوة کبر .

(نَذِيرًا الْمُبَشِّرِ) نصب او بر حال است گفت ترساننده است آدمی را . حسن گفت والله که خدای آدمی را بهیچ انداز نکرد از دوزخ سخت تر . خلیل گفت نذیر مصدر است کالذکر برای آن مؤنث را باو وصف کرد ، و گفتند از فعل خداست و تقدیر الکلام : و ما جعلنا أصحاب النار إلاّ ملئکة نذیراً للبشر . و گفتند از فعل رسول است و التقدير : یا ایها المدثر قم فانذر إنذاراً للبشر . چنانکه این مصدری باشد منصوب علی قوله « قم فانذر » و این بعید است و ابراهیم بن ابي عیله در شاذ خواند « نذیر » علی تقدیر وهو نذیر .

(لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ) این بدل بشر است بدل البعض من

(۱) غزاله نام زنی است از خوارج که لشکر کش و شجاع بود و با حجاج جنگ کرد و گوید حریف خویش

را نابود کرد و ذکر او را از خاطر ها برد .

الكل^۱ گفت نذیر است آدمیان را آنان را که خواهند که تقدّم کنند در خیر یا تاخیر کنند از شر^۲ نظیره قوله «ولقد علمنا المستقدمین منکم ولقد علمنا المستأخرین» وقوله «فمن شاء فلیؤمّن و من شاء فلیکفر» .

(کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهینَةٌ) هر نفسی با آنچه کرده باشد گرو نهاده است یعنی بعمل خود گرفتار است بماننده چیزی بگرو نهاده .

(إِلَّا أَصْحَابَ الیمینِ) إِلَّا اهل دست راست که اهل بهشت باشند که ایشان محاسب و مرتبه نباشند بگناه خود برای آنکه خدای بی‌امرزد ایشان را، قتاده گفت مردمان همه بستارند (۱) بگناه خود إِلَّا اهل بهشت ، مفسران خلاف کردند در أصحاب الیمین که مراد کیست در این آیه . زاذان گفت از امیر المؤمنین علیه الصلاة والسلام که او گفت اطفال مسلمانانند ابن ظبیان گفت از عبدالله عباس که او گفت فرشتگانند . أبو حمزه ثمالی روایت کرد از امام محمد باقر علیه الصلاة والسلام که گفت ما و شیعه ما از اصحاب یمینیم ، حسن گفت مؤمنان مخلص باشند، یمان گفت آنان باشند که فك رهن خود کرده باشند بتوبه . قاسم گفت هر نفسی مرتبه بود بعمل خود از خیر و شر إِلَّا آنکس که اعتماد بر فضل و رحمت کند دون کسب و خدمت و هر که بر کسب خود اعتماد کند گرو نهاده کسب شود . أبو عمرو البخاری گفت در آیه کیف الفرار من القدر و کیف الفرار علی الخطر گفت از قدر چگونه توان گریختن و یا بر خطر چگونه قرار توان کردن .

(فی جَنّاتٍ یَتَسَاءَلُونَ) در بهشت‌ها باشند و می‌پرسند از گناه کاران یعنی از کافران . (ما سَلَکَکُمُ فی سَقَرٍ) چیست آنچه شما را بدوزخ برد یعنی چه کردید که از آن در دوزخ شدید .

(قالوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ) گویند سبب آن بود که ما از جمله نماز کنان نبودیم و درویش را طعام ندادیم .

(وَ کُنْتُمْ ذَخُوضُ مَعَ الخائِضِینَ) و ما با آنکه خوض کردند در معاصی خوض کردیم و با ایشان یار و همکار بودیم .

(وَ کُنْتُمْ تُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ) و روز قیامت که روز جزاست دروغ داشتیم و این دلیل است بر آنکه مراد بآیات کافرانند و این حکم ایشان را خواهد بودن .

(حَتّٰی اٰتٰنٰنَا الیقینَ) تا یقین درست که در او شکمی نیست و آن مرگ است بما آمد

(۱) سست و نا استوار .

تا بدین جا حکایت کلام ایشان است پس خدای تعالی گفت ،

(فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) هیچ سود ندارد ایشان را شفاعت شفیعان .

عبدالله مسعود گفت فرشتگان و پیغمبران و شهیدان و صالحان و جمله مؤمنان در دوزخ بنمانند إلا آنکه جامع باشد این چهار خصلت را و این آیات را بخواند . و این آیات دلیل است بر آنکه کفار متعبند بشرایع برای آنکه چون ایشان را پرسند از علت حصول ایشان در دوزخ علت ترك نماز و زکاة و خوض در معاصی گفتند و اصرار بر تکذیب قیامت، چنانکه بر کفر گفتند ما را عقوبت است گفتند بر ترك نماز و زکاة و ارتکاب فساد عقوبت است . اگر گویند این حکایت قول دوزخیان است و در گفتار ایشان چه حجّت باشد؟ گوئیم در قیامت معارف ضروری باشد و مردم ملجأ باشند بآنکه دروغ نگویند از آنجا دانند که اگر خواهند تا معصیت کنند منع کنند ایشان را از آن . حسن گفت ما را حدیث کردند که يك شهيد در حق هفتاد کس از اهل بیت خود شفاعت کند . حسن بصری روایت کرد که رسول ﷺ گفت فردای قیامت مردی بیاید از اهل بهشت و گوید بارخدا یا فلان کس مرا در دنیا شربتى آب داد و او در دوزخ است شفاعت من در او قبول کن و او را بمن بخش خدای تعالی گوید بتو بخشیدم او را او بیاید او را در دوزخ بجوید تا بیاید و بیرون آوردش، و روایت است که رسول ﷺ گفت مرد باشد از امت من که شفاعت کند گناه کاران را بیش از عدد بنی تمیم . و در خبری دیگر مرد باشد از امت من که بشفاعت او بیشتر از عدد مضر و ربیعہ ببهشت روند .

(فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ) آنکه برسبیل تعجب گفت چیست ایشان را که در این تذکره و یاد کرد که قرآن است اعراض می کنند و بر میگردند، و نصب او بر حال است و عامل در او استفهام است .

(كَتَابُهُمْ حَمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ) پنداری که ایشان خراپی اندر میدهند يقال نفرت واستنفرت بمعنی واحد و أنشد الفرّاء .

أَمْسِكْ حِمَارَكَ إِنَّهُ مُسْتَنْفِرٌ فِي إِثْرِ أَحْمِرَةٍ عَمَدَنَ لِبُغْرَبٍ (۱)
مدنیان و شامیان خواندند مستنفره بفتح فاء ای منقره ، و باقی قرآء بکسر فاء خواندند .
برقراعت اهل مدینه و شام لفظ مفعول بود یعنی رمانیده و فعل متعدی باشد .

(قَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) در این لفظ خلاف کردند مفسران ، مجاهد و قتاده و ضحاک

(۱) غرّب نام جایی است شاعر گوید خر خود را نگهدار که رمنده است و در دنبال خران دیگر آهنگ

غرب کرده است یعنی تابع دل خواه خود مشو .

و ابن کيسان گفتند مراد بقسورة تير اندازانند و اين روايت عطا است از عبدالله عباس که مراد مردمان بخشم آمده اند . سعيد جبیر گفت صيادانند و اين روايت عطيه است از عبدالله عباس او از مردم باشد در گفتا گوی . ابوهريره گفت شیر باشد . سليمان بن قنه گفت از عبدالله عباس که قسورة بزبان حبشه شیر باشد واصل کلمه از قسر است و آن جبر و ستم باشد و وزن آن فعولہ باشد برای اين قسورة خوانند او را که همه سباع را قسر کند و قهر . و عكرمه گفت از عبدالله عباس من قسورة ای من حبال الصيادين از دام صيادان گريخته باشند . زيد أسلم گفت هر چه قوی باشد از آدمی و غير آدمی بنزدیک عرب قسورة باشد . وقيل هي ظلمة الليل تاریکی شب باشد . واصل او آن است که گفتیم من القسر قال ابن ربيعة :

إِذَا مَا هَتَفْنَا هَتْفَةً فِي نَدِينَا
 أَنَا الرَّجَالُ الْعَابِدُونَ الْقَسَاوِرُ (۱)
 (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتِي 'صُحُفًا مَنَشْرَةً') گفت هر مردی از ایشان می خواهد که او را صحیفه های افلاخته دهند یعنی هر یکی را از اینان پیغمبری آرزو می کنند، و سبب نزول آیه آن بود که گفتند یا محمد اگر خواهی تا ما بتو ایمان آریم کتابی باید خاص از خدای بفلان و فلان که در آنجا ما را فرموده باشند که متابعت تو کنیم بیانه قوله « لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ » . عبدالله عباس گفت مشرکان گفتند اگر محمد راست گوی است باید تا فردا که ما برخیزیم هر یکی را از ما صحیفه نهاده باشد افلاخته خاص بهر یکی از ما در آنجا برات و امان او باشد از دوزخ مسطر، و راق گفت خواستند تا ایشان را اثری باشد تا از ایشان باز گویند و باز نویسند بی عملی که کرده باشند . کلبی گفت مشرکان گفتند ما شنیدیم در بنی اسرائیل هر مردی را گناه او و کفارتی که در روز و شب کرده بودی بر جای نوشته بامداد بر بالین او نهاده بودی ما را هم چنین می باید خدای تعالی رد کرد برایشان و رد کرد ایشان را گفت :

(كَسَلًا) نباشد این که شما میگوئید و خواهید، و گفتند کلاهی حقا (بَلْ لَا يَخَافُونَ
 الْآخِرَةَ) ایشان از آخرت نمیترسند .

(كَسَلًا إِنَّهُ تَذَكِيرٌ) حقا که این قرآن یاد دهنده است هر که می خواهد میخواند و یاد میکند .

(وَ مَا يَذَكِّرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) آنکه گفت یاد نکنند الا آنکه خدای خواهد در تأویل او چند قول گفتند یکی آنکه ایشان قرآن یاد نکنند الا و خدای خواهد آن باشد

(۱) چون ما فریاد بر آوریم در مجلس خود مردانی عابد و سخت نزد ما آیند .

برای آنکه طاعت است و خدای تعالی مرید است آنرا . و وجه دیگر آنکه ایشان ذکر آن نکنند إلا آنکه که خدای بفرماید و چون بفرماید لابد مرید باشد آنرا، و وجه دیگر آیه در حق آنان بود که معلوم حال ایشان آن است که ایمان نیارند گفت یاد نکند إلا آنکه که خدای خواهد که ایشان را خیر کند و این اراده اضطراری باشد و مثله قوله «ولو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعاً - الايه » يعقوب و نافع بتای خطاب خواندند و دیگران بیاء خواندند («مَوْأَهْلُ التَّقْوَى وَآهْلُ الْمَغْفِرَةِ») او اهل و سزاوار آن است که از او بترسند و اهل آن است که بیمارزد آنان را که از او بترسند و از معاصی او اجتناب کنند . انس روایت کرد از رسول ﷺ که گفت در این آیه خدای تعالی گفت من اهل آنم که از من بترسند و با من انباز نگیرند و اهل آنم که بیمارزد آنان را که با من انباز نگیرند . و بروایت دیگر من اهل آنم که بترسند بندگان من اگر ایشان از من نترسند و دلیری کنند بر معاصی من اهل آنم که ایشان را بیمارزد .

سورة القيمة

این سوره مکی است ، و چهل آیه است ، و صد و نود و نه کلمه . و سیصد و پنجاه و دو حرف است . روایت است از زرارہ حبیش از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که سوره القيمة بخواند من و جبرئیل گواهی دهیم که او مؤمن بوده است بروز قیامت و چون در قیامت آید روی او چون ماه تابان بر روی همه خلقتان . صدق رسول الله ﷺ .

سورة القيمة أربعون آیه وهی نزلت بهکة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ (۲) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (۳) أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ

سوگند نمی‌خورم بروز قیامت و قسم نمی‌خورم بنفس ملامت کننده آیا می‌پندارد آدمی

أَلَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ (۴) بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ (۵)

اینکه جمع نخواهیم کرد استخوانهای او را آری توانیم برای آنکه راست کنیم سر انگشتان او را

بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ (۶) يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِیَمَةِ (۷) فَإِذَا

بلکه میخواهد انسان فسق و فجور را در زمان نزدیک می‌پرسند کی خواهد بود روز قیامت پس آنگاه

بَرِقَ الْبَصَرُ (۸) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (۹) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۱۰) يَقُولُ

که خیره شود چشم و تیره شود ماه و جمع گردد آفتاب و ماه گوید

الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ (۱۱) كَلَّا لَا وَزَرَ (۱۲) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ

آدمی آن روز کجاست گریزگاه نچنان است نیست پناهی بسوی پروردگار تو در آن روز

الْمُسْتَقَرُّ (۱۳) يُنْبِئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أٰخَرَ (۱۴) بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ

قرار گاه خبر داده شود آدمی در آن روز بآنچه پیش فرستاد و تاخیر کرد بلکه آدمی بر

نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ (۱۵) وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَادِرَهُ (۱۶) لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ

نفس خود بهیچا است و اگر القاء کند عندهای خود را مجنبا بقرآن زبان خود را تا تعجیل کنی

بِهِ (۱۷) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۸) فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۹)

بمحفظ آن بدرستی که بر ماست فراهم کردن آن و قرائت آن پس چون خوانیم آن را پس پیروی کنی خواندن آنرا

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (۲۰) كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (۲۱) وَ تَذُرُونَ

پس بدرستی که بر ماست بیان آن نچنان است بلکه دوست میدارید دنیای شتابنده را و امید گذارید

الْآخِرَةَ (۲۲) وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ (۲۳) إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ (۲۴) وَ وُجُوهُ

آخرت را رویها در آن روز باطراوت اند بسوی پروردگار خود نظر کنند و رویها

يَوْمَئِذٍ بِأَسْرَةٍ (۲۵) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ (۲۶) كَلَّا إِذَا

در آن روز سخت ترش باشد گمان برند که کرده خواهند شد بآنکه شکننده پشت است نچنان است چون

بَلَغَتِ التَّرَاقِي (۲۷) وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ (۲۸) وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (۲۹)

برسد روح باستخوانهای بالای سینه و گفته شود کیست افسون کننده و گمان برد که او است جدائی

وَ أَلْتَمَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (۳۰) إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (۳۱) فَلَا صَدَقَ وَ

و پیچیده شود ساق بساق بسوی پروردگارتو در آن روز موضع راندن است پس تصدیق نکرد و

لَا ضَلَىٰ (۳۲) وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (۳۳) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ (۳۴)

نماز نکرد و لیکن تکذیب کرد و روی گردانید پس رفت بسوی اهل خود می خرامد

أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۵) ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ (۳۶) أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ

سزاوارتر است مر تو را پس سزاوار تر آیا گمان می کند آدمی آنکه و ا گذشته شود

سُدَىٰ (۳۷) أَلَمْ يَكْ نُفْطَرًا مِنْ مَنِيٍّ يُنْسَىٰ (۳۸) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۹)

باطل و مهمل آیا نبود قطره آبی از منی که ریخته شود پس بود خون بسته پس آفرید پس راست و تمام کرد

فَجَعَلَ مِنْهُ الزُّوجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۴۰) أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُخَيِّبَ

پس گردانید از آدمی دو صنف مرد و زن آیا نیست این ایجاد کننده توانا بر این که زنده کند

الموتى *

مردگانرا

قوله تعالى (لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) عامه قراءه « لا أقسم » خواندند بحرف نفی و أقسم ألف مقطوع همچنين در دوم، حسن و عبدالرحمن أخرج خواندند « لا قسم » بلامی موصول بالف چنانکه لام تأکید بود و قسم مثبت نه منفی بود . و در دوم چنان خواندند که عامه قراءه می خوانند یعنی بروز جزا قسم نکنم و بنفس ملامت کننده قسم نکنم، و قواسم هم این روایت کرد از شبل از ابن کثیر، اما در معنی او وجه او خلاف کردند ، بعضی گفتند « لا صله است یعنی قسم کنم بروز قیامت و آن قول سعید جیر است . أبو بکر عیاش گفت این « لا » تأکید قسم است کقولهم لا والله ، فرءاء گفت لارد کلام مشرکان است آنگاه ابتداء کرد و گفت اقسام قسم میکنم و گفت هر سو گندی که وارد باشد مورد کلامی لابد باید تا لا بر قسم مقدم باشد تا فرق باشد میان سو کند جحد و سو کند اثبات چنانکه با ابتداء گویند والله ان الرسول حق ، این کلام فائده آن میدهد که رسول ﷺ حق است، چون گوید لا والله إن الرسول حق بمعنی آن است که دروغ گفتند آنانکه انکار رسالت او کردند بل پیغمبر او است و إنکار آنان اثر نمیکند در صحت نبوت او .

مغیره بن شعبه گفت میگویند قیامت و قیامت قیامت هر کس آن وقت است که بمیرد . ابو قیس گفت بجزا ای حاضر بودم که علقمه آنجا بود چون مرده را دفن کردند گفت اما هذا فقد قامت قیامته، اما این را قیامت برخاست .

(وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) گفت قسم نکنم بنفس ملامت کننده ، سعید جیر گفت و عکرمه معنی آن است که ملامت کننده باشد بر خیر و شر و صبر نکند بر سرءاء و ضراء . مجاهد گفت پشیمان بود بر آن چه فایده شود و بر آن ملامت کند بخلاف آنکه شاعر گفت :

لَا أَشْرَبُ إِلَىٰ مَا لَمْ يَفْتُ طَمَعًا وَلَا أَيْبُتُ عَلَىٰ مَا فَاتَ حَزَانًا (۱)

(۱) مائل نمیشوم با آنچه فوت نشده است از روی طمع و شب را نمیگذرانم بر آنچه فوت شود با اندوه .

و چنانکه قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز الجرجانی گوید شعر :

وَإِنِّي إِذَا مَا فَاتَنِي الْأَمْرُ لَمْ أَبْتَ
وَإِن مَالًا لَمْ أَتَّبِعْهُ هَلَا وَلَيْتَمَا (۱)

قتاده گفت: لوامة فاجره باشد. ابن عباس گفت مذمومه باشد. فراء گفت هیچ نفس نباشد که او خود را ملامت نکند اگر بر باشد و اگر فاجر، اگر مطیع بود گوید که چرا بیش نکردم و اگر عاصی باشد گوید که چرا کردم. حسن گفت مؤمن مادام خود را ملامت میکند، و کافر مبالغت نکند بآنچه کند، مؤمن گوید چرا کردم، چرا گفتم، نبایست گفتن. مقاتل گفت این نفس کافره باشد که روز قیامت خود را ملامت کنند در آنچه تقصیر کرده باشند در طاعت کفوله « أن تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله » سهل گفت نفس لوامة نفس اماره باشد بیدی که قرین حرص و امل باشد. ابوبکر و راق گفت: نفس وقتی کافر باشد و وقتی منافق و بیشتر اوقات مرایی باشد، از آنجا کافر باشد که با حق اِلْف ندارد و از آنجا منافق باشد که بعد خود وفا نکند و از آنجا مرایی باشد که هیچ گامی بر ندارد اِلَّا بریاء خلق و آنکه چنین باشد مادام ملامت کننده خود باشد.

قوله (أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ) گفت گمان می برد این آدمی

که ما استخوانهای پوسیده او را جمع نکنیم. مفسران گفتند این آیه در شأن عدی بن ربیعه ابن ابی مسلم آمد و او داماد اُخنس بن شریق حلیف بنی زهره همسایه رسول ﷺ بود در مکه رسول ﷺ در دعا گفتی اللهم اکفنی جاری السوء بار خدایا مرا از شر این دو همسایه بد کفایت کن، عدی را خواست و اُخنس را و سب نزول آیه آن بود که عدی بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا محمد مرا خبر ده از روز قیامت که کجا باشد و چگونه باشد رسول ﷺ از احوال و احوال قیامت بعضی بگفت. عدی گفت ای محمد اینکه تو گوئی اگر معاینه بینم باور ندارم، چگونه ممکن باشد که استخوانهای پوسیده پراکنده را جمع کنند؟ خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت چنین می پندارد عدی که استخوانهای او جمع نخواهیم کردن و زنده کردن آنرا پس از مردن. و گفتند بعضی کنایه کرد از جمله تن برای آنکه قوام تن به استخوانها باشد (۲) آن چون قالب است و گوشت و پی و پوست

(۱) اگر چیزی از من فوت شده بدنبال او از پیغمانی دست بهم نمیمالم و لکن اگر بی رنج نزد

من آید می پذیرم و اگر از من روی گرداند چرا و کاش در پی او نمیگویم.

(۲) این گونه کنایات در فارسی و عربی و سایر زبانها بسیار است چنانکه گویند استخوانم در قبر.

بر او پوشیده است و گفتند جواب برونق سؤال آن آمد چون بر لفظ او عظام رفت جواب چنان آمد چنانکه دیگری گفت «من یحیی العظام وهی رمیم» آنگاه گفت :

(بلی قادرین) آری در آنحال که قادر باشیم بر جمع و احیاء آن و نصب او بر حال است و عامل در او فعلی است مقدّر و تقدیر آن است که بلی نجم عظامه قادرین (علی ' ان ' نسوی ' بنا نه ') قادر باشیم بر آنکه سر انگشتان او راست کنیم (۱) و ابن ابی عیله خواند « بلی قادرون » علی تقدیر بلی نحن قادرون و گفتند معنی آن است که ما قادریم بر آنکه انگشتان او راست کنیم چنانکه دولا نتوان کردن که در او بند گشائی (۲) نباشد چنانکه دست و پای چهار پایان را آفریده ایم تا این تصرف که میکنند نتوانند کردن (بلی ' یرید ' الإنسان ' لیفجر ' أما مه ') حق تعالی گفت بل آین آدمی که ذکر او برفت میخواید تا فجور کند و ارتکاب معاصی بیشتر ، از روز قیامت می پرسد که قیامت کی خواهد بودن این قول حسن و مجاهد و عکرمه و سدّی است . سعید جبیر گفت یعنی معصیت پیش دارد و توبه با پس دارد بمعاصی مسرع است و بتوبه مسوّف . ضحاک گفت طول امل است همه امید در پیش گرفته است و از مرگ هیچ اندیشه نمیکند . عبدالله عباس و ابن زید گفتند مراد بفجور تکذیب است یعنی میخوایند که دروغ دارند آنرا که در پیش اوست از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب ، ابن کیسان گفت مراد بفجور ظهور است یعنی میخواید تا احوال قیامت ظاهر شود او را در دنیا تا آنچه بخبر می شود معاینه بیند (۳) . سدّی گفت مراد ظلم است تا آنچه توان کردن از ظلم بحسب طاقت و قدرت خود بکند . و گفتند فجور پا در معاصی نهادن باشد و پی هوای نفس رفتن و اصل فجور در لغت میل باشد .

آنگاه حق تعالی بیان کرد که قیامت کی خواهد بود بظهور علامات نه بتعیین

* برای فرزندانم میلرزد ، یا حج کردم و استخوانم سبک شد و فلانی يك مشت استخوان است و بزرگان قوم را گویند استخواندار و اینجا جمع کردن استخوان کنایه از احیای شخص است نه جمع کردن استخوان .

(۱) بعضی گویند ذکر بنان برای آن کرد که خطوط سر انگشت دوتن مانند یکدیگر نیست و خداوند علمش بهمه جزئیات احاطه دارد چنانکه اگر خواهد سر انگشت کسی را مانند اول خلق کند میتواند .
(۲) مفصلی نباشد .

(۳) معنی که ابن کیسان گفت با آیت بعد مناسبتر است که فرمود یسئل ایان یوم القیمة . میخواید آینده را آشکار بیند و میگوید قیامت کی خواهد بود با وجود غوطه ور بودن در دنیا و حجاب های مادی دیدن آخرت ممکن نیست وقتی که اینها از پیش انسان شکافته شود آن عالم دیده میشود .

وقت، گفت :

(فإذا برق البصر) چون چشمها متحیر بماند ابونافع و جعفر خواندند برق بفتح راء و دیگر قراء برق بکسر راء و گفتند هر دو لغت است جز آنکه برق اذا حار معروف تر است و برق یبرق من البرق و من البریق واللّمعان، قتاده گفت و مقاتل معنی آن است که در وقت مرگ او فرشتگان را به بیند و درهای آسمان گشاده و جای خود ببیند. اما در دوزخ و اِمادر بهشت چشم او شاخص و متحیر گردد چنانکه برهم نیاید. فرّاء گفت برق بکسر الرّاء إذا فزع من قول العرب :

فَنَفَسَكَ فَانِعَ وَلَا تَنْعَبِي وَ دَاوِ الْكُلْتُومَ وَلَا تَبْرِقِي (۱)

أى لاتفزع و بمعنی دهش و حیرت آمده است فی قول الشاعر :

وَلَوْ أَنَّ الْقَمَانَ الْحَكِيمَ تَعَرَّضْتُ لَعَيْنَيْهِ مَيَّ سَافِرًا كَادِبِيقُ (۲)

أى يتحير، و بمعنی فتح بصر که چشم پر کند و فراخ آمده است فی قول الشاعر :

لَمَّا أَتَانِي ابْنُ عَمِيرٍ رَاغِبًا أَعْطَيْتُهُ عَبَسَاءَ مِنْهَا فَبْرِقُ (۳)

أى فتح عينيه .

(وَخَسَفَ الْقَمَرُ) و ماه گرفته شود و نور او برود و ابن کيسان گفت یعنی ناپیدا

شود من قوله « فخشفنا به وباداره الأرض » و أبو حویة در شاذ خواند و خُسْفٌ عَلَى الْفِعْلِ الْمَجْهُول یعنی ماه رانور بستانند .

(وَ جَمِيعَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ) و آفتاب و ماه را جمع کنند . در خبر است که آفتاب

و ماه را جمع کنند بر صورت دو گاو سیاه بی نور . و در قراءت عبدالله مسعود چنین آمد که و جمع بین الشمس و القمر، و گفتند معنی آنست که مشترك شوند در آنکه نورشان برود .

عطاء بن یسار گفت هر دو راجع کنند و در دریا افکنند آب از مجاورت ایشان آتش شود فذلك قوله « واذبحار سجت » .

(يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ) آدمی گوید یعنی عدی که گریختن گاه کجا

(۱) خود را ملامت کن نه مرا و ریش خود را مرهم نه و بی تابی مکن .

(۲) اگر لقیان حکیم باشد و می بی حجاب در چشم او ظاهر شود البته حیران گردد . می نام

زنی است .

(۳) چون ابن عمیر نزد من آمد شتری باو دادم و چشمش روشن شد .

است تا از هول این روز بگریزیم .

(کتلا) یعنی دور است این حدیث و نباشد (لا وَزَرَ) مهرب و ملجأ نبود ، حسن گفت وزر کوه باشد از این جا که عرب را چون خوبی رسد ایشان را گویند الوزر یعنی الجبل قال الشاعر :

لَعَمْرُكَ مَا لِلْفَتَى مِنْ وَزَرَ
مِنَ السَّمَوَاتِ يُنْعِذُهُ وَالْكَبِيرُ (۱)

ضحاک گفت وزر حصن باشد آنکه گفت :

(إلى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ) آن روز هیچ قرار گاه نباشد مگر با خدای (۲) و هیچ مرجع و مفر نبود إلا بجائی که مرد اهل آن باشد از بهشت یا دوزخ آنکه گفت بر سبیل تهدید و وعید :

(يُنَبِّئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ) تا خبر دهد آن کافر را بآنچه کرده باشد در اول عمر و آخر عمر . و این قول مجاهد است و گفتند معنی آنستکه بآنچه کرده باشند از معصیت و رها کرده باشند از طاعت و این روایت عطیه است از عبدالله عباس . زید بن اسلم گفت بآنچه تقدیم کرده باشند از مال خود برای خود و بآنچه تأخیر کرده باشند و رها کرده بر وارثان نظیره قوله « علمت نفس ما قدمت و اخرت » یکی از جمله بزرگان گفت پنج مصیبت است در گناه از گناه صعبت تر : اول خذلان خدای بنده را تا عاصی شود ، دوم آنکه حلیه اولیاء از او بستانند و رقم اعدا بر او کشد ، سوم آنکه در رحمت بر او ببندد و در عقوبت بر او بگشاید . چهارم آنکه در حال معصیت باو می نگیرد و او در آن فعل باشد پنجم آنکه او را در پیش خود بدارد در روز قیامت و خبر دهد او را از آنچه کرده باشد و ذلك قوله « ينبئوا الا انسان يومئذ بما قدم و اخر » عبدالله مسعود گفت « بما قدم » بآنچه کرده باشد از عمل و آنچه نهاده باشد از سنت نیک یا بد که بر آن کار کنند از پس او .

(بل الإنسانُ علی نفسه بصیرةٌ) در او چند قول گفتند عبدالله عباس گفت آدمی را بر خود بصیرتی هست یعنی بیستی و گواهان و او گواه است بر خود بآنچه حجت باو بایستد چنانکه گویند فلان شاهد علی نفسه و مثله قوله « شاهدین علی أنفسهم بالکفر » و قوله « کفی

(۱) بجان تو سوگند که مرد جوان پناهگاهی ندارد که او را از دست مرگ و پیری برهاند .

(۲) از مجموع آیات قرآن معلوم میشود که عالم آخرت بخداوند نزدیکتر است از دنیا و همیشه

مفیرماید در آخرت سوی خدا باز میگردید و این نزدیکی مکلف نیست بلکه رفع حجاب دنیا است و پیدا شدن حقیقت آخرت .

بنفسك اليوم عليك حسیبا، زجاج گفت آدمی بر خود گواه است یعنی اعضاء و جوارح او براو گواهی دهند چنانکه گفت «یوم تشهد علیهم ألسنتهم و أیدیهم و أرجلهم بما كانوا يعملون»، بعضی دیگر گفتند معنی آن است که آدمی احوال خود بداند و هاء برای مبالغه آورد کالهاء فی قولهم علامة و نساءة، قتیبی گفت مراد اعضاء و جوارح است برای آن بلفظ تأنیث گفت که جمع است و بعضی دیگر گفتند برای آن مؤنث گفت که تاویل آن بر نفس کرد ای النفس البصيرة .

و گفتند برای آن تعلیق او بنفس کرد که نفس مؤنث است این تعلیق را جاری و جاریه اضافه داشت فهو بمنزلة قولهم ذهبت بعض أصابعه ، و خربت سور المدينة . بعضی دیگر گفتند لام محذوف است از کلام و التقدير بل للانسان علی نفسه بصيرة ، أی عین بصيرة آدمی را بر نفس خود چشمی بیننده است و یا بیستی از گواهان بر آن تاویلها که گفته شد و این قول فراء است و آنشد :

كَانَ عَلَى ذِي النِّعْلِ عَيْنًا بَصِيرَةً بِمَقْعَدِهِ أَوْ مَنْظَرٍ هُوَ نَظْرُهُ
يُعَاذِرُ حَتَّى يَحْسَبَ النَّاسُ كُلَّهُمْ مِنَ الْخَوْفِ لَا يَخْفِي عَلَيْهِمْ سِرَائِرُهُ (۱)

و گفتند مثال این آیه در حذف لام همچنان است که گفت «وإن أردتم أن تسترضعوا أولادكم» و التقدير لأولادكم و قوله «عارض مطرنا» و التقدير مطر لنا ، برای آنکه شاید که معرفه صفت نکره بود (۲) . و أخفش گفت این همچنان است که فلان عبرة و فلان رحمة و فلان حجة أبان بن تغلب گفت بصيرة و بیئنه و شاهد و دلیل یکی باشد .

(وَ لَوْ أَلْقَى مَا ذِيرَهُ) و اگر چه بیفکند عذهای خود را یعنی اگر او بسیار تعلق و عذر انگیزد و مجادله کند از خود و مثله قوله «یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم» و این قول مجاهد و قتاده و سعید جبیر است و ابن زید و أبو العالیه و عطاء . و فراء گفت معنی آن است که اگر او بتعلق و عذر انگیزختن مشغول شود از او بر نفس او گواهان باشند که عذر او باطل کنند. مقاتل گفت جواب «لو» محذوف است معنی آنکه اگر عذر آرند نپذیرند و إلقاء را معنی

(۱) گوئی بر سر هر کس که کاری انجام میدهد چشمی بینا مراقب است در آنجا که اونشسته تا از منظره او را مینگرد بیمناک است و گمان میکند از ترس که بر مردم راز او پوشیده نیست .

(۲) یعنی مطرنا معرفه است و عارض نکره و معرفه صفت نکره نمیشود ناچار باید مطر لنا تقدير کرد تا مطر نکره شود بسبب ترك اضافه و ممکن است بگوئیم اضافه اسم فاعل به معمول خود موجب تعریف نیست .

اظهار است و مثله قوله « فآلقوا إليهم القول إنهم لكاذبون » و « ألقوا إلى الله يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ » ضحاک و سدثی گفتند معنی آن است که آدمی را از خود برخود گواهانی اند و اگر چه او همه عذرها برانگیزد و چاره‌ها سازد از درها که ببندد در وقت معصیت و حجابها که فرو گذارد، گفت اهل یمن پرده را معذار گویند یعنی آلت عذر که بوقت اعداز فرو گذارند . بعضی دیگر گفتند بمعنی معاذیر حوالت بعضی است بر بعضی چنانکه گفت « لولا أنتم لکننا مؤمنین » در جواب این که « نحن صدقنا کم عن الهدی بعد إجزاء کم بل کنتم مجرمین » و کتوله « و قال الذین کفروا ربنا أرننا اللذین أضلنا من الجن والانس - الایة » و مانند این بسیار است .

قوله (لا تحرك به لسانك لتعجل به) عبدالله عباس و سعید جبیر و ضحاک گفتند رسول ﷺ چون وحی آمدی زبان دردهن جنبانیدی از حرص و ولع بر قراءت قرآن و فهم آن خدای تعالی نهی کرد او را باین آیه و بقوله : « ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضی الیک وحیه » و روا باشد که این نهی است که رسول ﷺ این فعل نکرده باشد او را نهی کرد تا نکند چنانکه گفت « ولا تطع الکافرین و المنافقین » و معلوم است که رسول ﷺ هر گز طاعت کافران و منافقان نداشت . و قوله « به » این ضمیر شاید تا راجع بود با قرآن و شاید که راجع بود با وحی .

(إن علینا جمعه) برماست که این قرآن جمع کنیم (و قرآنه) و بر تو خوانیم و این لفظ مصدر است کالرجحان و النقصان .
(فإذا قرأناه فاتبع قرآنه) چون ما بر تو خوانده باشیم آنرا، تو متابعت کنی قراءت آن را و احکام آنرا (۱) .

(ثم إن علینا بیانه) پس بر ما است که بیان او کنیم و حلال و حرام جدا کنیم عبدالله عباس گفت و ضحاک : إن علینا جمعه فی صدرك برماست که جمع کنیم آن را در دل تو و بر تو خوانیم تا تو فهم کنی و در آیه دلیل است بر آنکه جمع قرآن رسول ﷺ کرد در آخر عمر خود بقول جبرئیل فی قوله « إن علینا جمعه و قرآنه » برای آنکه نتوان خواندن إلا مجموع و مؤلف ، و نیز دلیل است در او بر آنکه روا نباشد تفسیر قرآن إلا بنصی از رسول ﷺ

(۱) چون وحی بر پیغمبر (ص) نازل میشد عین الفاظ قرآن را می شنید و خود در حین شنیدن قراءت آن را تلاوت میکرد و صریح است در آن که قرآن بلفظ نازل میشد نه معنی فقط و حفظ آن حضرت آیات و سوره طولانی را معجزه عظیم است چنانکه پیش از این گفتیم .

لقلوه « إن علينا بیانه » .

(کَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ السَّمَاجِلَةَ) گفت بر سبیل ردع و زجر کافران را « کلا، آنکه بیان کرد که ایشان منافع عاجل دوست دارند و آخرت و ساز و عمل و اُهبت رها کردند و این بر سبیل وعظ و زجر گفت ، آنکه اهل آخرت را بدو قسمت فرو نهاد گفت :

(« وَجوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ») روی‌ها باشد تازه بخدا نگران و این صفت اهل بهشت است که روی‌های ایشان نیکو و تازه باشد تا فرشتگان بدانند که ایشان اهل ثوابند کوفیان و مدنیان « تحبّون » و « تذرّون » بقاء خطاب خواندند و باقی قراء بقاء خواندند علی الخبر عن الغائب، والنضرة و النضارة و البهجة و الطلاقة نظائر و نضر وجهه ینضر نضارة و نضر الله وجهه ای حسنه و منه قول النبی ﷺ « نضر الله امرأً سمع مقالتي فوعاها، أما أشاعره و مشبهه باین آیه تمسک جویند بر اثبات رؤیت و گفتند آیه دلیل است که خدای را بینند برای آنکه نظر چون با لی متعدّی باشد فائده رویت دهد و بر این بینی آوردند :

نَظَرْتُ إِلَىٰ مَنْ زَيْنَ اللَّهُ وَجْهَهُ فَيَا نَظْرَةَ كَادَتْ عَلَىٰ عَاشِقٍ تَقْضِيهِ (۱)
و جواب از این آن است که نظر در کلام عرب بر وجوه است از جمله وجوه و اقسام او هیچ نیست که فائده رویت دهد، نظر آید بمعنی تقلیب حدقه درست بجهت مرئی طلب رویت اورا، و آید بمعنی رحمت و از این وجوه هیچ رویت نیست و إنما تقلیب حدقه است که مشبهه است بر ایشان (۲) برای آنکه در رائی بحاسه سبب رویت است و دلیل بر آنکه نظر بمعنی رویت نیامده است آنستکه عرب اثبات نظر کند و نفی رویت آنجا که گویند نظرت إلى الهلال فلم أره. بماه نگریدم ندیدم. و اگر نظر بمعنی رویت بودی این کلام متناقض بودی بمنزله آن بودی که گفتمی رأیت الهلال ولم أره و این باطل است ، دلیل دیگر آنست که رویت بغایت نَظَرَ کنند (۳) گویند ما زلت أنظر إليه حتی رأیته همی نگریدم تا آنگاه که بدیدم. و چیز را بغایت نفس خود نکنند و نگویند ما زلت أراه حتی رأیته و اگر نظر رویت بودی این

(۱) نظر کردم بکسی که خداوند روی او را زینت کرده است، چه نگاهی که نزدیک بود عاشق را بکشد . این بیت از خبزارزی است چنانکه خواهد آمد .

(۲) مراد مؤلف آن نیست که تقلیب حدقه یعنی گرداندن چشم سوی خداوند جائز است چون او در مکان قرار ندارد تا چشم را سوی او گردانند بلکه مقصود بیان معنی کلمه است و تأویل صحیح آن است که پس از این فرماید نظر بمعنی نگرانی و انتظار است .

(۳) یعنی دیدن را نتیجه و غایت نظر کردن قرار دهند. باء بر کلمه بغایت بمعنی صیورت است که ابوالفتوح بسیار استعمال کرده است .

کلام مستقیم نبودی . دلیل دیگر بر این آن است که نظر متنوع شود و رؤیت متنوع نشود بل بر يك حد باشد . نظر تعلق دارد بمرئی علی ما هو به يقول العرب نظرت إليه نظر راض و نظر غضبان و نظر آشزراً و نظراً بمؤخر عینه وقد أحد إليه النظر قال الشاعر:

نَظَرُوا إِلَيْكَ بِأَعْيُنٍ مُّحَمَّرَةٍ نَظَرَ التَّيُّوسِ إِلَى شِفَارِ الْجَاوِزِ (۱)

و قال آخر :

يُخَبِّرُنِي الْعَيْنَانِ مَا الْقَلْبُ كَاتِمٌ مِنَ الْإِحْنِ بِالْبَغْضَاءِ وَالنَّظَرِ الشَّزْرِ (۲)

دلیل دیگر بر این آن است که نظر سبب رؤیت باشد و شیئی سبب نفس خود نباشد بقولون لولا أنني كنت أنظر إليه لما رأيته اگر نه آن بودی که می نگریدم ندیدمی او را . این جمله دلیل است بر آنکه نظر دیگر باشد و رؤیت دیگر . دلیل دیگر آن است که نظر بالی متعدی است و رؤیت و نظایر او بنفس خود متعدی است يقال : نظرت إليه ، و لا يقال رأيته إليه إنما يقال رأيته وأبصرته وأحسته وأنسته ، این دلیل باشد که موضع این لفظ دیگر است و موضع آن دیگر ، دلیل دیگر آن است که رؤیت عطف کنند بر نظر بحرف تعقیب بقولون نظرت إليه فرأيته و چیز را بر نفس خود عطف نکنند و اگر نظر رؤیت بودی بمنزله آن بودی که رأيته فرأيته . دلیل دیگر آنستکه خدای را رائی میگویند و ناظر نگویند برای آنکه نظر تقلیب حدقه درست باشد بجهت مرئی طلب رؤیت را ، و این برخدای روا نیست ، أما قوله : « ولا ينظر إليهم يوم القيمة » معنی آن است که لایرحمهم و از این باب هیچ نیست اما بیت خبزارزی طبری را است (۳) و او از جمله محدثان است و طبری است نه عربی تا بشعر او استدلال کنند بر قرآن ، اگر گویند چون تأویل مخالفان باطل باشد تأویل درست چیست آیه را ؟ گوئیم تأویل درست آنست که نظر بمعنی انتظار است روایت کرده اند از عبدالله عباس و

(۱) سوی تو نگرینند بچشمان سرخ مانند نگاه کردن بزبان نر بکارد سلاخ .

(۲) دو چشمان او خیر میدهند مرا بآن کینه که دل او پنهان دارد ببغض و دزدیده نگاه کردن

بگوشه چشم .

(۳) خبزار یعنی نان برنجی و این شاعر مردی عامی بود نوشتن نمیتوانست اه اشعار نیکو میگفت و شغلش پختن نان برنجی بوده در بصره نامش ابوالقاسم نصر بن احمد و در سال ۳۲۷ از دنیا رفت اشعار وی را جوانانی که بر گرد دکان او جمع میشدند مینوشتند و ابن لنگک که شاعر بصره بود دیوان او را فراهم کرده شرح حالش در معجم الادباء و تاریخ ابن خلکان آمده است بی ذکر طبری و ظاهر آطبری مصحف است و صحیح بصری است و در آن عهد مردم بصره غالباً عجمی بودند و بصره تابع خوزستان بود .

قتاده و ابن جریج و ابوصالح و سعید جبیر ، و روایت کرده اند از امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام و جماعتی از اهل علم و نظر در معنی انتظار در قرآن بسیار است و منها قوله تعالی « و اننی مرسله الیه بهدیه فانظره - الایة » ، ای منتظره و قوله « و ان کان ذوعسرة فنظرة الی میسره » ای انتظار و مانند این بسیار است ، اگر گویند نظر که بمعنی انتظار باشد بنفس متعدی بود فیقال نظرته بمعنی أنتظر و چون بمعنی رؤیت باشد بحرف جر متعدی بود چنانکه نظرت الیه ، گوئیم در نظر که تقلیب حدقه است الی گویند و نیز در نظر که بمعنی انتظار بود یک بار بخود متعدی بود و یک بار بحرف جر "الاتری الی قوله « فنظرة الی میسره » و این نظر بلا خلاف بمعنی انتظار است ، دیگر در قول شاعر که گفت :

وُجوهٌ یَوْمَ یَدْرُ نَاطِرَاتُ
إِلَى الرَّحْمَنِ تَنْتَظِرُ الْفَلَاحَا (۱)

و قال جمیل بن معمر :

وَ إِذَا نَظَرْتُ إِلَیْكَ مِنْ مَمْلِکِ
وَ الْبَحْرُ دُونَكَ زِدْتَنِي نِعْمًا (۲)

و در این بیت ها بلاشبهه نظر بمعنی انتظار است و معذک متعدی است « با الی » و جواب دیگر از این سؤال آن است که بعضی اهل علم گفتند از متأخران که الی در این آیه حرف جر نیست و إنما واحد آلاء است و در واحد او سه لغت است : الی مثل میعی و أمعاء ، و الی مثل قفی و أقیاء و اننی مثل حسنی و أحساء . و بر این وجه آیه محتاج نباشد بتقدیر محذوفی بل تفسیر آیه آن بود که وجوه یومئذ ناظره نعمة ربها منتظر ، و بوجه اوّل تقدیر محذوفی باید کردن و این از باب حذف المضاف و إقامة المضاف الیه مقامه باشد کقوله « واسئل القرية » و التقدير الی ثواب ربها ناظره . دیگر آنکه رؤیت چون از نظر باشد إلا بانفصال شعاع نباشد و اتصال بمرئی و آن متأتی نبود إلا با مقابله یا حکم مقابله یا مقابله محل ، و این بر اجسام و ألوان روا بود بر خدای تعالی روا نبود که او بر صفت اجسام و أعراض نیست (۳) .

(۱) در روز جنگ بدر رویها سوی خدا بود و منتظر فیروزی .

(۲) من چون نگران تو پادشاه باشم نعمت بر من افزون میکنی و دریا در سخاوت از تو فروتر است .

(۳) این دلیل عقلی است مؤید بآیات چند از قرآن مثل آنکه فرمود « لاتدرکه الابصار

وهویدرک الابصار » و ناچار باید دلیل مخالف را تاویل کرد چون خداوند جسم نیست و دیدن بمقابله است

بامرئی یا در حکم مقابله چنانکه در آینه یا مقابله محل مانند الوان و نور و مقابله همیشه میان دو جسم

است و آنکه خدا پیرا جسم نمیداند و مرئی میداند تناقض گوید و آنکه جسم میداند و مرئی خطا کرده است

خالی از تناقض و اهل سنت او را جسم نمیدانند و قابل رؤیت میدانند در آخرت و معتزله قابل رؤیت*

این جمله است در جواب شبهتی که منتسبان رؤیت بدان تمسک کردند .
(وَوَجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِإِسْرَةٍ) و در حق قسم دوم گفت رویها باشد آن روز عابس و ترش .

(تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ) یقین دانند که بایشان دواهی و غایت عذاب خواهند کردن ، و اصل فاقره کاسره باشد من افتقار الظهر يقال : فقره إذا ضربه علی فقار ظهره کما يقال : رأسه و بطنه إذا ضربه علی رأسه و بطنه . آنکه در داهیه بکار دارند و این رویهای کافران باشد .

(كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ) آنگرد آنکه کرد کافران را و گفت چون جان پسالای سینه رسد و زیر حلق و التقدير بلغت النفس أوالرُوح و ذکر او نکرد لدلالة الكلام علیه چنانکه شاعر گفت :

لَعَمْرُكَ مَا يُغْنِي الثَّرَاءَ عَنِ الْفَتَى إِذَا حَشَرَ جَتُ يَوْمًا وَضَاقَ بِهَا الصَّدْرُ (۱)
یعنی حشرجت النفس، و واحد التراقي ترقوة ، و برای آن تراقی خوانند آنرا لترقی النفس الیها و النفس البخار و این عبارت باشد از شدت امر کما قال درید بن الصمّة :
وَرَبِّ عَظِيمَةٍ دَا فَعْتُ عَنْهَا وَقَدْ بَلَغَتْ نَفْسُهُمُ التَّرَاقِيَ (۲)

(وَ قَبِيلَ مَنْ رَاقٍ) گویند راقی کیست در او دو قول گفتند یکی آنکه من الرقیة و دیگر من الرقی گویند فسون کننده کیست که فسونی کند برای این بیمار، قتاده گفت طلب طیب کنند طیب نیابند و از قضای خدای غنا نکند . مقاتل بن سلیمان گفت این فرشتگان گویند «من راق» کیست که جان او بآسمان می برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب؟
يقال رقيت الصبي أرقيه رقية فأنا راق و رقيت في السلم أرقى رقياً فأنا راق أول از باب فعل يفعل باشد و دوم از باب فعل يفعل و این روایت أبو الجوزا است از عبدالله عباس . أبوالمعالیه گفت فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در او خصومت کنند تا جان بآسمان که برد
(وَظَنَّ أَنَّهُ النُّفِرَاقُ) و یقین بداند که آنوقت فراق اوست از دنیا و فراق روح از تن فراق أي فراق .

* نمیدانند مطلقاً .

(۱) بجان توسو کنند که ثروت سود ندارد مرد را وقتی که نفس در گلو پیچید و سینه تنگ شود .

(۲) چه بسیار مشکل بزرگ از آنها دفع کردم آن هنگام که از ترس و سختی نفس بترقوه

رسیده بود .

فِرَاقٌ لَيْسَ يَشْبَهُهُ فِرَاقٌ

قَدْ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ عَنِ التَّلَاقِ (۱)

انس مالک روایت کرد که رسول ﷺ گفت چون بنده در سكرات مرگ افتد اعضاء او بر بعضی سلام میکنند و میگویند عليك السلام أفارقك وتفارقني إلى يوم القيامة وداع میکنند یکدیگر را و میگویند این مفارقتی است تا بروز قیامت .

(وَ التَّنْفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ) بر ساق مالیدن گیرد از رنج و سختی جان کنند .

ربیع انس گفت دنیا به آخرت بر پیچیده شود و این روایت عطیه است از عبدالله عباس و البی گفت از عبدالله عباس و حسن بصری که کار دنیا بکار آخرت بر پیچیده شود برای آنکه او را آخر روز باشد از آیام دنیا و اول روز باشد از آیام آخرت، ضحاک گفت مردم تجهیز تن او کنند و فرشتگان تجهیز روح او . مجاهد گفت یعنی زندگانی و مرگ جمع شود در این روز قتاده گفت سختی بر سختی پیچیده شود . حسن گفت مراد ساقهای او است چون در کفن پیچید. قتاده گفت از حسن مراد آن است که ساقهای او بمیرد و باقی تن او زنده باشد. زید بن اسلم گفت یعنی ساق کفن بساق مرده بر پیچیده شود. سعید جبیر گفت ساق عبارت است از شدت یعنی شدائد بر او متتابع شود سدی گفت هر که رنجی بر او بسر آید رنجی دیگرش پدید آید و عرب کنایت کند بساق از شدت و منه قول الشاعر .

« لَا يُرْسَلُ السَّاقُ إِلَّا مُنْسِكًا سَاقًا (۲) »

وقال امية بن أبي الصلت:

وَالنَّفْسُ ذَاتُ حِرَادَاتِ (?) وَطِرَاقِ

وَ قَدْ أَرَقْتُ لَهُمْ بَاتَ يَطْرُقُنِي،

لَيْلَ التَّيَامِ أَقَاسِيهِ عَلِي سَاقِ (۳)

مُسَجَّلٌ بِالْقِرَاءِ حَبِينِ أَرَقُنِي،

أَي عَلِي شَدَّةٌ .

(۱) جدائی است که بهیچ جدائی دیگر نمی ماند امید از ملاقات بریده شده است .

(۲) گویند مردی نزد معاویه از دیگری شکایت کرد و حجت ها آورد بر صحت دعوی خویش معاویه گفت انی اتبع له حرباء تنضبة لایرسل الی آخره او را بحرباء تشبیه کرد که خود را بر شاخ درخت میاویزد يك دست رها نمی کند مگر وقتی بدست دیگر شاخ را بگیرد .

(۳) لیل التمام بکسرتاء بلندتر شب زمستان است شاعر گوید بیدار ماندم برای اندوهی که مانند میهمان بر من فرود آمد و نفس دارای واردین و میهمان بسیار است، آن اندوه مانند همان پذیرائی شد بنعمت و غذای میهمانان وقتی مرا بیدار کرد در شب بلند و رنج او را میکشیدم ایستاده. جایی این شعر را منسوب به امیه*

یکی از صحابه گفت هیچ منزل فظیح تر از گور نباشد که اوّل منزلی است از منازل آخرت و آخر منزلی است از منازل دنیا، یحیی بن معاذ گفت چون بنده را در گور نهند چهارفرشته بیایند یکی بر سر او بایستد و یکی بر پا و یکی بر راست و یکی بر چپ . فرشته سر گوید أجل حاضر است و امل باطل شد ، و آنکه بردست راست بود گوید اموال رفت و اعمال ماند، و آنکه بر چپ بود گوید اشلغال رفت و وبال آمد ، و آنکه پبای بود گوید خنك تورا گر کسب حلال بوده است و بخدمت خداوند ذوالجلال اشتغال بوده است .

(إلى رَبِّكَ يَوْمَ تُنْفَخُ الْمَسَاقُ) با خدای تو بود آنروز مرجع و مال خلق و راندن ایشان . فرشتگان خلقان را میرانند تا آنجا که فرمایند ایشان را .
(فَلَا صَدُوقَ وَلَا صَلَّى) گفت نه تصدیق کرد و نه ایمان آورد و نه نماز کرد .
مفسران گفتند مراد اَبوجهل است .

(وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى) ولیکن تکذیب کرد و برگردید .
(ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى) (آنکه روی بخانه نهاد تکبر کنان و تبختر کنان . زید بن اسلم گفت بنومخزوم چنین رفتندی ، واصل کلمه از مطا است و آن پشت باشد یعنی یلوی مطاه پشت بر پیچیده در تبختر کردن ، و گفتند اصله يتمطط ای يتمدد والمطاط المدّ ولیکن يك طاء را بدل کرد با یاء تا این حرف مکرر نشود ، ومثله قولهم خرجنا نتملى والاصل نتملع ای نجنى اللعاع ، ولعاع پبارسی هِنَجْمَك (۱) باشد ، وتمطى آن باشد که مردم چون از خواب برخیزند بتهنّز آیند و خویشان برکشند . در خبری آمد که رسول ﷺ گفت « إذا مشت أمتي المطيطا وخدمتهم الرؤوم و الفارس سلط بعضهم على بعض » گفت چون اّمت من تبختر کنند در رفتن روم و فارس او را خدمت کنند وقت آن باشد که ایشان بر یکدیگر مسلط کنند . راوی خبر گفت من پرسیدم از ابی نجیح که مطیطا چه باشد ؟ گفت رفتن تبختر چنانکه خدای گفت « ثمّ ذهب إلى أهله يتمطى » .

(أولى لك فأولى) این تهدید و وعید است این لفظ موضوع است این معنی را
قالت الخنساء :

*ابن ابی الصلت ندیدم .

(۱) هنجمك بکسر هاء و سکون نون، وجیم ومیم مفتوح گیاهی است برگ آن شبیه باسفناج و در کتب طبیبی بنام قنابری مسطور است .

هَمَمْتُ بِنَفْسِي كُلَّ الْهَمومِ
فَأُولَى لِنَفْسِي أُولَى لَهَا (۱)
وقال آخر :

يَا وَيْسَ لَوْلَا نَلْتَكِ أَرْ مَا حُنَا
الْمِينَاءِ عَيْنَاكَ عِنْدَ الْقَفَا
كُنْتُ كَمَنْ تَهْوَى بِهِ النَّهَارِيَّةُ (۲)
أُولَى فَأُولَى لَكَ ذَا وَاقِيَّةُ

بعضی علماء گفتند معنی آن است که تو اولی تری باین عذاب . عرب این را بکسی گویند که او را بلائی رسد که مستحق آن بود گفتند کسیرا گویند که بلاء باو نزدیک بود و اصل کلمه از ولی باشد ، و آن قرب باشد قال الله تعالی : « قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ » و يقال هذا ثم الذي يليه أي يقرب منه قال الشاعر :

فصَالُوا صَوِّ لَهُمْ فِيمَنْ يَلِيهِمْ
وَصَلْنَا صَوِّ لَنَا فِيمَنْ يَلِينَا (۳)

و گفته اند این کلمه تحذیر است یعنی « و لیک شر فاحذره » شرّی نزدیک شد از او حذر کن . بعضی دیگر از علماء گفتند کلمه مقلوب است و التقدير أو یل أي أحق بالویل ، ومنه قوله ما أطيبه وأطيبه ، و قولهم عاقنی کذا و عقانی ، و جذب و جذب ، و أیثم و ایامی و الأصل أیامم و قوس و قسی و أصله قووس ، و گفتند معنی آیه آن است که ابوجهل را گویند وای بر تو آنروز که زنده بودی ، و وای بر تو آنروز که بمیری و وای بر تو آنروز که ترا زنده کنند . قتاده روایت کرد که چون این آیه آمد و رسول ﷺ در بطحاء مکه بود گریبان ابوجهل گرفته او را میگفت « اُولَى لَكَ فَاُولَى » ابوجهل گفت یا محمد مرا تهدید میکنی بخدای که تو و خدایت بمن هیچ نتوانید کردن که من عزیزتر اهل مکه ام .

چون روز بدر بود قریش بکارزار آمدند قوه خود دیدند وضعف رسول ﷺ هیچ شك نکردند که دست ایشان را باشد . ابوجهل رسول را ﷺ گفت پس از امروز خدایت را نپرستی خدای تعالی او را بیفکنند بردست پسران عفرا و عبدالله مسعود تمام بکشتش . در خبر است که عبدالله مسعود مردی بود ضعیف کارزار نمیتوانست کردن بر کشتگان می گردید و اگر کسی رمقی میداشت او را تمام میکشت . گفت برسیدم ابوجهل را دیدم خویشتن در میان کشتگان

(۱) هر گونه اندوه را بر خود کشیدم وای بر من .

(۲) ویس کلمه ترحم است یعنی ای بیچاره اگر نیزه ما بتو رسد در گودال فرو میافتی و بیت

دویم مصحف است .

(۳) آنها تاختند بر کسانیکه که نزدیک آنها بودند و ما تاختیم بر آنها که نزدیک ما بودند .

پنهان کرده چون او را دیدم از میان کشتگان بیرون کشیدم و پای بر او بر نهادم و بر پشت او شدم بمن درنگرید گفت یا رویع الغنم لقد ارتقت مرتقی صعباً . ای شبانک گوسفند بر بالای بلند شده ای گفتم ای ملعون هم تکبر کنی در این جای . آنکه گفت دانم که مرا بخواهی کشتن گفتم بلی گفت سه وصیت میکنم گفتم بگو گفت عهد را بگویی که من در جهان از تو دشمن تر کسیرا نداشتم ، و مرا بشمشیر من بکش که شمشیر تو کند است ، و سر من که ببری از سینه ببر تا چون پیش عهد ببری از او بشکوهد . گفتم اما حدیث دشمنی عهد عَلَيْهِ السَّلَامُ را خدای تو را از آن دشمن تر دارد ، و اما کشتن تو بتیغ تو والله که جز بتیغ خود نکشم تورا بر رگم تو ، و اما سرت بر بدنت جز در زنج نبرم تا هر چه حقیر تر باشد . گفت آنگاه سرش بپریدم و خواستم تا بر گیرم قوت نداشتم رسی در او بستم و بر زمین میکشیدم تا پیش رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدم ، رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ مرا بشارت داد و خدای را شکر کرد . در خبر است که ابوجهل گفت که اگر بدانستی که عهد پیغامبر است هم ایمان نیاوردی باو برای آنکه استنکاف آمدی مرا از آنکه متابعت کردم غلامی قرشی را . و در خبر است که رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت هر امتی را فرعون بوده است و فرعون این امت ابوجهل است .

(أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) گفت آدمی پندارد که او را مهمل خواهند فرو گذاشتن چون گوسفند بی شبان و چهار پای بی افسار تا آنجا رود که او خواهد و چرا کند چنانکه خواهد .

(أَلَمْ يَكُ نَاطِقَةً مِنْ مَنًى يُمْنَى) او نه پاره ای آب بود از آب منی که آنرا بیرون آرند و گفتند « یمنی » ای یقدر که آنرا باندازه کنند ، و ابوعمر و یعقوب و حفص عن عاصم خواندند یمنی بیاء رجوعاً بها إلی المعنی . و باقی قرآء بقاء تأنیث رجوعاً بها إلی النطقه .

(ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً) آنکه خونی بسته ستمبر شده بود دوسیده من قولهم علق بالشئ إذا تعلق به (فَخَلَقَ فَسَوَّى) ای خلقه و سواه بیافرید او را و خلقت او راست کرد و از دو جفت بیافرید نروماده وزن و مرد .

(أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُخَيِّسَ الْمُؤْتَىٰ) آن خدائی که بر این قادر است قادر نباشد که مردگان را زنده کند چون بر ابتداء قادر است اولی تر که بر اعاده قادر باشد . براء بن عازب گفت چون این آیه آمد رسول عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت « سبحانک و بلی » (۱) سعید

جبر گفت از عبدالله عباس که هر که او سوره الأعلیٰ بخواند باید تا بگوید سبحان ربی الاعلیٰ اگر امام باشد و اگر جز امام ، و آن کس که سوره القیمة خواند بآخر سوره چون بخواند « أليس ذلك بقادر علی أن یحیی الموتی » باید بگوید « سبحانک اللهم بلی » اگر امام باشد و اگر جز امام .

سورة الانسان

این سوره مکی است و سی و یک آیه است ، و دو یست و چهل کلمه است ، و هزار و پنجاه و چهار حرف است . روایت است از زرّ حبیش از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره الانسان بخواند جزای او بر خدا بهشت و حریر باشد .

سورة الدهر احدی و ثلاثون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً (۲) إِنَّا خَلَقْنَا

آیا آمد بر آدمی زمانی از روزگار که نبود چیزی یاد کرده شده بدرستی که ما آفریدیم

الْإِنسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً (۳) إِنَّا

آدمی را از آب منی ممزوج با حرارت و برودت بیازمائیم و او را پس گردانیدیم و او را شنونده بینا بدرستی که

هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً (۴) إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلاً

ما راه نمودیم او را راه راست یا شکر کننده و یا ناسپاس بدرستی که ما آماده کردیم برای کافران زنجیرها

وَأَغْلَالاً وَ سَعِيراً (۵) إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً (۶)

غلها و آتش افروخته بدرستی که نیکوان می آشامند از جام شراب که باشد مزاج آن کافور بهشت

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً (۷) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ

چشمه‌ای که می آشامند بآن بندگان خدا میرانند آن چشمه‌ها را راندنی وفا می کنند بنذر و می ترسند

يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۸) وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَ

از روزی که باشد بدی او فاش و فراگیرنده و میخورانند خوردنی را بر دوستی او بدروشی و بی پدر و

أَسِيرًا (۹) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا (۱۰)

اسیر جزاین نیست میخورانیم شما را برای رضای خدا نمیخواهیم از شما پاداش و نه شکر کردنی را

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (۱۱) فَوَقَّيْهِمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ

بدرستی که میترسم از پروردگار خود روزی را که رویها سخت ترش و گرفته باشد پس نگاهداشت ایشان را خدا از بدی

الْيَوْمِ وَلَقَّيْهِمْ نَصْرَةً وَسُرُورًا (۱۲) وَجَزَيْهِمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا (۱۳)

این روز و بیش آورد ایشان را تازگی و خوشی و پاداش ایشان بسبب آنچه صبر کردند بهشت و جامه ابریشم است

مُتَكِينِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْأَيْنِكَ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا (۱۴) وَدَانِيَةً

تکیه کنندگان در بهشت بر تختها نبینند در آن آفتابی و نه سرمائی و نزدیک

عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا (۱۵) وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنْيَةٍ مِنْ

بهشت برایشان باشد سایها و رام کرده شود میوه های آن رام شدنی و گردانیده شود بر آنها بطرف از

فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا (۱۶) قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا (۱۷)

نقره و کوزه های بیدسته که باشد مانند شیشه یعنی شیشه ها از نقره که اندازه کرد آنرا اندازه کردنی

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِنْ أَرْجَافٍ زَنْجَبِيلًا (۱۸) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (۱۹)

و آشامیده شوند در آن جامیکه باشد آمیزش آن باز زنجبیل چشمه ای در بهشت که نامیده شده است سلسبیل

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ * إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا (۲۰)

و دور می زنند برایشان پسران جاوید مانده هر گاه بینی ایشان را پنداری ایشان را مروارید پراکنده

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا (۲۱) عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ

و چون دیدی تو آنجا بینی نعمتها و پادشاهی بزرگرا بالا و روی آنها باشد جامه های نازک سبز

وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوهَا سُورٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَمَهُمُ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (۲۲) إِنَّ

و دیبای و آراسته شوند بدست بندهای از نقره و سیراب کند ایشان را پروردگار ایشان شراب پاکیزه بدرستی که

هَذَا كَانَتْ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا (۲۳) إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ

اینها هست برای شما پاداش و باشد سعی شما پسندیده شده بدرستی که ما فرو فرستادیم بر تو

الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا (۲۴) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِغْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَفُورًا (۲۵)

قرآن را فرو فرستادنی پس صبر کن مر حکم پروردگارت را و فرمان میرا ازیشان گنا کار ناسپاس را

وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (۲۶) وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ

و یاد کن نام پروردگارت را در صبح و شام و از شب پس سجده کن مر او را و تسبیح کن او را

لَيْلًا طَوِيلًا (۲۷) إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا

شبهای دراز بدرستی که آنها دوست میدارند دنیای شتابنده را و میگذارند در پشت سر خودشان روزگار

ثَقِيلًا (۲۸) نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ

گران را ما آفریدیم آنها را و سخت نمودیم مفاصل آنها را و چون خواهیم بدل کنیم امثال آنها را

تَبْدِيلًا (۲۹) إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۳۰)

بدل کردنی بدرستی که این سوره پندی است پس هر که خواهد بگیرد بسوی پروردگارش راهی را

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۳۱) يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ

و نمیخواهید شما مگر اینکه خواهد خدا بدرستی که خدا باشد دانای درست کردار درمی آورد هر کرامی خواهد

فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا *

در رحمت خود و ستم کاران را آماده کرده مر آنها را شکنجه دردناک *

قوله (هل أتى على الإنسان حيناً) (الآية) زجاج گفت معنی آنست که ألم یأت

علی الانسان یعنی آدم علیه السلام چینی ای زمان من الدهر و قد کان شیئاً إلا أنه لم یکن مذکوراً .

گفت نه روزگاری آمد بر آدم که او بر آن روزگار چیزی مذکور نبود . یعنی آن چهل سال

که از میان مکه و طائف فکنده بود گاه خاک گاه گل گاه حمأ گاه صلصال . و گفتند چهل سال

خاک بود تا باران بر او آمد گل گشت ، و چهل سال گل میبود بگشتن روزگار رنگ بگردانید

حمأ گشت . چهل سال حمأ بود آفتاب بر او می تافت خشک گشت صلصال شد . چهل سال صلصال

بود . و بعضی دیگر گفتند معنی « هل » قد است اینجا ای قداًتی علی الانسان یعنی حینی ومدتی دراز از روزگار بر آدم بگذشت که او در آن روزگار چیزی مذکور نبود . بعضی دیگر گفتند معنی آنست که اُتی علی الانسان علی سبیل الاستفهام برسبیل تقریر ، و مراد بانسان آدم است فی قول الحسن وقتاده و سفیان . و دیگر مفسران گفتند مراد دیگر آدمیاند ، الف و لام جنس راست و در تفسیر اهل البیت آمد که مراد بانسان علی بن ابیطالب است علیه الصلاة والسلام و هل بمعنی « ما » نفی است و تقدیر کلام این است که ما اُتی علی الانسان زمان من الدهر «إلا» و کان فیہ شیئاً مذکوراً هیچ روزگار نیامد «إلا» او در آن روزگار چیزی بود مذکور یعنی همیشه معروف و مذکور و مشهور بود و چگونه مذکور نباشد آنکس که نامش با نام خدا و رسول بر ساق عرش و بر در بهشت و بر سر اوقات عرش و اوراق اشجار نوشته باشد پیش از خلق آدم علی ما جاء فی الأخبار « مکتوب علی ساق العرش لا إله إلا الله محمد رسول الله أیدته بعلی » و نصرت به ، گفتند دلیل بر صحت این قول آن است که گفت :

(إنا خلقنا الإنسان من نطفةٍ) بلام تعریف عهد ، ما انسان را که ذکر اورفت از نطفه آفریدیم و معلوم است که آدم را از نطفه نیافرید و اصل نطفه فعله باشد من نطف الماء إذا قطر و نطفه قطعه باشد كالفرقة والزبرة و اللمظة وما أشبهها قال الشاعر : « هل أنت إلا نطفة في شنة » و جمعها نطاف و نطف (أمشاج) ای أخلاط ، واحدها مشج و مشیج کخدن و خدین قال رؤبة :

يَطْرَحُ حَنْ كَيْلٍ مُعْجَلٍ يَنْتَاجِ . لَمْ تُكْنَسَ جِلْدُأُ فِي دَمٍ أَمْشَاجِ (۱)

و يقال مشجت الشيء بالشيء إذا خلطته به فهو مشوج و مشیج قال أبو ذؤبب :

كَانَ النَّصْلَ وَالنَّفُوقَيْنِ مِنْهَا . خِلَالَ الرَّيْشِ سَيْطَ بِهِ النَّمَشِيجِ (۲)

عبدالله عباس و عكرمه و حسن و مجاهد و ربیع گفتند مراد آب مردان است که بآب زن آمیخته شود در رحم که خدای از آن فرزند آفریند و در اخبار آمده که آب مرد سفید باشد و سطر و آب زن زرد باشد و رقیق هر کدام از آن غالب باشد شبه او را بود . قتاده گفت أمشاج ای أطوار أنواع باشد ، أوّل نطفه آنکه علقه آنکه مضغه آنکه عظام آنکه گوشت و پوست

(۱) نتاج حمل است که جنین در شکم باشد و معجل آنکه زود بیفتد . شاعر گوید چهار پایان آبتن

بارهای خود را نا رسیده می افکنند در حالی که پوست بر آنها نرویده و در خون آمیخته اند .

(۲) فوق سوار است و گاه باشد که سوار دوشمبه باشد و زه از میان آن دو بگذرد و شاعر گوید

پیکان تیر و سوارهایش در میان پرورشتهها برهم تافته و درهم شده است .

بر او پوشد آنکه خلقی نو آفریند . ضحاک گفت یعنی اختلاط ألوان نطفه که آب مرد سفید باشد و سرخ و آب زن زرد باشد و سبز، و این روایت والبی است از عبدالله عباس ، و روایت ابن اُبی نجیح از مجاهد و قول کلبی است . و عطاء خراسانی از عبدالله مسعود و اسامه بن زید گفتند مراد از أمشاج عروقی است که در نطفه باشد . ابن جریر گفت از عطا که أمشاج أخلاطی باشد در نطفه که خدای از او پی آفریند . حسن گفت أمشاج یعنی نطفه آمیخته با خون حیض که چون زن آبستن شود خون حیض منقطع شود از او . ابن السکیت گفت أمشاج أخلاطی بود برای آن أخلاط خواند آنرا که آدمی مرکب است از انواع مختلف و چون پدید آید خداوند طباع مختلف باشد . و بعضی اهل لغت گفتند بناء أمشاج بناء جمع است و معنی واحد نبینی که آنرا ب صفت نطفه کرد و نطفه واحد است و مثله قولهم ثوب أسمال و أخلاق و حبل أرمام و برمة أعشار (۱) أبو عبدالرحمن سلمی گفت از ابو عثمان مغربی شنیدم درمکه او را از این آیه پرسیدند گفت خدای تعالی امتحان کرد خلقان را بنه چیز سه مفتن و سه کافر و سه مؤمن . أما سه مفتن سمع و بصر و زبان است او را ، و أما سه کافر نفس و هوا و شیطان است ، و أما سه مؤمن عقل و روح و فکر او است و این حدیثی است معلق از جنس طاعات (۲) قوله (نَبْتَلِيهِ) می آزمائیم او را و بیان آزمایش خدای بنده را چند جای برفت در این کتاب که مراد از آن تکلیف است که صورت امتحان دارد (فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) او را سمیع و بصیر گردانیدیم شنوا و بینا ، و بعضی اهل علم گفتند در آیه تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنکه فجعلناه سمیعاً بصیراً نبتلیه ، او را سمیع و بصیر کردیم تا او را تکلیف و امتحان کنیم .

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ) گفت ما او را هدایت دادیم براه راست و راه با و نمودیم به بیان و ارشاد و انواع الطاف تاراه حق از باطل بداند و صواب از خطا و شر از خیر (إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا) اگر کافر باشد و اگر شاکر یعنی ند برای آنکه در معلوم من چنان باشد که او کافر خواهد بود من لطف و بیان از او باز گیرم بل هدایت او همچنان بر آن حد کنم که هدایت شاکران برای آنکه هدایت بمن تعلق دارد و شکر و کفران به بنده من آنچه بمن تعلق دارد بجای آرم تا اگر او آنچه تکلیف او است بجای نیارد حجت مرا باشد بر او ، و این آیه دلیل است بر بطلان قول مجبیره که ایشان گفتند خدای هدایت ندهد کافر انرا گفت :

(۱) أسمال و أخلاق بمعنی کهنه و فرسوده است و أرمام پوسیده و أعشار خرد شده و شکسته .

(۲) حدیثی که در طاعات وارد باشد و ترغیب بعبادت معتبر است چون موافق با کلیات اوامری است

که در قرآن بمطلق طاعات آمده است .

(إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا) گفت ما ساخته ایم برای کافران سلسله و غلها و آتش درفشنده و دوزخ تافته . ابو جعفر و شبیه و نافع و عاصم و کسائی خواندند « سلاسل » و « قواریرا » با الف باقی قرآء بی الف برای آنکه جمعی است بعد الالف حرفان فلاینصرف . آنکه وعده داد مؤمنانرا و گفت :

(إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ - الْآيَةُ) گفت نکوکاران و سوگند به راست کنان يقال رجل بر و بار ای محسن و بر فی یمینه إذا صدق . حسن گفت ابرار آنکسانی باشند که مورچه ای رانیازارند و بهیچ بدی رضاندهند . واحد اوبار مثل ناصر و أنصار و صاحب و أصحاب و بر ایضاً کنهر و آنهار و ضرب و أضراب « یشربون من کأس » در آخرت از کأس خمر خوردند که مزاج و آمیختگی آن کافور بود و عرب إناء خمر را کأس نخوانند إلا آنگاه که در او خمر باشد قتاده گفت مزاجش کافور باشد و مهرش مشك . عکرمه گفت مزاجها ای طعمها ، عکرمه گفت مزاجها ای طعمها اهل معانی گفتند مراد آنستکه بسفیدی و بوی کافور باشد نه آنکه عین کافور بود چه کافور خوردنی نبود و التقدير مزاجها شراب کالکافور مثل قوله « حتی إذا جعله ناراً » ای کالنار . ابن کیسان گفت شرابی باشد مطیب بکافور و مشک و زنجبیل . قرآء گفت کافور نام چشمه است . و در مصحف عبدالله مسعود هست « من کأس صفراء کان مزاجها قافوراً » و عرب معاقت کند میان قاف و کاف برای آنکه دو حرف لهوی اند، واسطی گفت چنانکه أحوالشان در دنیا مختلف باشد شرایشان در آخرت مختلف باشد ، اهل اشارت گفتند برای آن مزاج خمرایشان در آخرت کافور کنند تا در دنیا در دل ایشان سرد شود .

(عَيْنًا) قرآء گفت نصب او بر بدل است از کافور و کسائی گفت نصب او بر حال است و گفتند منصوب است بپیشرب که از پس او میآید . و گفتند نصب او بر مدح است ، و گفتند بفعلی محذوف است و التقدير أعنی عیناً و قيل أراد من عین فلما حذف الجار انتصب الاسم و آن وجوه همه قریب است و محتمل (يَشْرَبُ بِهَا) باء صله است و گفتند بمعنی من است ای منها (عِبَادُ اللَّهِ) بندگان خدای (يُفَجِّرُ وَنَهَا تَفْجِيرًا) آنجا که خواهند میبرند در منازل و قصور خود چنانکه یکی ازما آب از جای خود برد در زمین خود و آنجا که خواهد، و تفجیر گشادن چشمه آب باشد و انفجار گشاده شدن چشمه آب باشد .

(يُوفُونَ بِالنَّذْرِ) وفا کنند بر نذر و آن نذر که کرده باشند بجای آرند . قتاده گفت

یعنی بعبادت قیام نمایند ، از نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد ، مجاهد و عکرمه گفتند عام است در جمله نذرهای که مردمان کنند گفت بهر نذر که کنند وفا کنند (وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ سُرَّةُ مَسْتَطِيرًا) و از روزی ترسند که شر آن عام باشد بهمه کس برسد یعنی روز قیامت ، و مستطیراً فاش باشد و شایع يقال استطار الشيء اذا ظهر وقال الاعشى :

فَبَانَتْ وَ قَدْ أَتَارَتْ فِي الْفُؤَا
دِ صَدْعًا عَلَى نَائِبِهَا مُسْتَطِيرًا (۱)

(وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ) و میدهند طعام بر دوستی او ، خلاف کردند در این ضمیر که راجع با چیست . دارانی گفت بر دوستی خدای . حسن بن الفضل گفت علی حب الطعام با آنکه دوست داشتندی و محتاج بودند بدان کقول امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام « حبب الی من دنیا کم ثلاث إطعام الضیف ، والصوم بالصیف ، والضرب بالسيف » .

عبدالله عباس گفت علی حببہ أي علی قلته (مسکیناً) مفعول دوم یطعمون است و مسکین آن باشد که او را بلغه عیش باشد و کفایت نباشد او را و فقیر آنکه او را هیچ نباشد علی خلاف فیه من أهل اللغه و مسکین مفعیل باشد من السکون برای آنکه درویش را حرکت اهتزاز نباشد (وَ يَتَّبِعًا) طفل باشد که پدر ندارد (وَ أُسِيرًا) آن باشد که او را در کارزار بدست بگیرند و او فعیل است بمعنی مفعول من الأسر و هوالشد برای آنکه چون بگیرند او را به بندند ، و ابوسعید خدری گفت در خبری مرفوع که رسول ﷺ گفته است بنده باشد مردم را زندانی . ابو حمزة الثمالی گفت مراد باسیر زنان اند بیانہ قوله ﷺ « استوصوا بالنساء خیراً فانهن عوان عندکم ، أي أسراء » .

(إِنَّا نَطْعِمُكُمْ لِرِجَالِهِ) ای یقولون عطفاً علی قوله « یوفون » و « یخافون » و « یطعمون » و این از جمله آنجاییهای است که قول در او مضمز باشد . سعید جبیر گفت و مجاهد این سخن بر زبان نراندند بردل داشتند حق تعالی از سر ایشان و حسن نیت و خلوص اعتقاد ایشان خبر داد و بدین جهت برایشان ثنا کرد ما شمارا طعام برای خدای دهیم نه برای خلق یعنی برای خدای نه بریاء خلق و از شما جزاء و مکافات و پاداش نمیخواهیم و نه شکری که ما را بگوئید تا از این باز گویند . و در شکور دووجه گفتند یکی آنکه جمع شکر است کبرد و برود و یکی آنکه مصدر است کالدخول والخروج .

(إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَيْسًا قَمَطَرًا) ما از خدای میترسیم در روزی ترش

(۱) آن زن جدا شد در حالتی که بسبب جدائی خود در دل شکافی کرده بود آشکار .

روی یعنی روزی که مردم در او ترش روی شوند من باب قولهم لیل قائم و نهار صائم و این روز قیامت باشد که مردم در او چنین باشند از کثرت مکاره و این متنوع است اعنی مفعول فیه بجای مفعول به نهادن کقوله «یا سارقَ اللَیْسَةَ اهلَ الدَّارِ» عبدالله گفت عبوسی کافران در این روز بحدی برسد که قطرات از چشمهای ایشان بجای آب رفتن گیرد، و گفتند روز را تشبیه کرد بمردی ترش روی، علی بن طلحه روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت العبوس الضیق والقمطیر الطویل تنک و دراز، کلبی گفت عبوس آن باشد که در او گشادگی نبود و قمطیریر سخت باشد، قتاده و مجاهد و مقاتل گفتند قمطیریر آن باشد که بسختی لبها از هم بردارد و پیشانی بشکنج آرد، أخفش گفت قمطیریر بغایت سخت باشد و دراز یقال یوم قمطیریر و قماطیریر إذا کان شدید الحرّ طویلاً، وقال الشاعر:

فَفِرُّوا إِذَا مَا الْحَرْبُ نَارَ غُبَارِهَا وَ لَجَّ بِهَا الْيَوْمُ الْعَبَّوسُ الْقَمَاطِرُ (۱)
و أنشد الفراء:

بني عمنا هل قد كُرونا بلاءنا عليكم إذا ما كان يوم قماطر (۲)
کسائی گفت اقمطر الیوم و از مهره قمطیراراً و از مهراراً فهو قمطیریر و زمهریریر و یوم مقمطر إذا کان صعباً شدیداً. قال الرذلی:

بنو النحرَبِ أَرْضَعْنَا لَهُمْ مَقْمَطِرَةً فَمَنْ يَلْتَقِ مِنَّا ذَلِكَ الْيَوْمَ يَهْرَبُ (۳)
(فوقیهمُ اللهُ شرُّ ذلكَ الیومِ) گفت خدای نگاهداشت ایشان را از شر آن روز که میترسیدند از او (و لقیهم) بایشان نمود و باستقبال ایشان ببرد (نضرة) تازه روئی و شادمانی مفسران گفتند نضرة فی الوجوه و سروراً فی القلوب.

(و جزاهم بما صبروا) و پاداشت دهند ایشان را بآن صبر که کردند، و «ما» مصدری است ای بصبرهم، و بآ مجازات راست (جنة) بستانی پردرخت که زمین را سایه کند (و حریراً) و لباس حریر بآنکه صبر کردند بر طاعت و پرهیز از معصیت. ضحاک گفت بما صبروا علی الفقر. و قرظی گفت بما صبروا علی الصوم. عطا گفت علی الجوع. عمر گفت رسول را ﷺ پرسیدند از صبر گفت صبر چهار گونه است صبری است بنزدیک زخم اول که بدایت بلا باشد و صبری است

(۱) گریختند آنگاه که گرد جنگ برخاست و آن روز دژم و خشم آلوده رزم را سخت کرد.

(۲) ای فرزندان عم ما آیا بیاد دارید رنج ما را برای شما وقتی روز سختی پیش آمد.

(۳) پروردگان جنگ را ما شیر دادیم و پروردیم بروز سختی و هر کس آن روز ما را ببیند

فرار میکند.

بر آداء فریاض و صبری بر اجتناب محارم و صبری است بر مصائب . حسن گفت جزای ایشان آن باشد که ایشان را به بهشت برد و لباس حریر پوشد .

('مَتَّكِبِينَ') نصب او بر حال است تکیه زده باشند (فیهما) در بهشت (عَلَى الْأَرَائِكِ) بر سریرها که از بالای او کله زده باشند و سریر را از یکدیگر نخوانند الا آنکه از بالای او کله باشد ، حسن گفت این لغت اهل یمن است و در آن عهد سریر باین صفت ملوک یمن را بودی . مقاتل گفت سریرها باشد باکله از شاخهای زمر صُغَع بانواع جواهر از درّ و یاقوت (لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرًا) در او آفتاب و سرما نبینند . قتاده گفت خدای تعالی دانست که گرمای سخت و سرمای سخت مودی باشد نفی کرده در دورا از بهشت تابدانند که هوای بهشت معتدل باشد . و مرّة الهمدانی گفت زمهریر سرمای برنده باشد . مقاتل گفت برف خرد بمانند سرسوزن . عبدالله مسعود گفت لونی باشد از عذاب . ثعلب گفت زمهریر بلفت طی ماه باشد یعنی در او آفتاب و ماه نبینند . قال الشاعر :

وَلَيْسَ ظَلَامُهَا قَدِ اعْتَكَبَرُ قَطَعْتُمَا وَالزَّمَهْرِيرُ مَا ظَهَرَ (۱)

ای لم یطلع القمر . مقاتل گفت آیات در مردی انصاری آمد که او طعام داد این سه کس را مسکین و یتیم و اسیر را . و عامّه مفسران و اهل اخبار جمله گفتند این آیات من قوله « إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ - إِلَى قَوْلِهِ - وَكَانَ سَعِيكُمْ مَشْكُورًا » در حق امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام آمد و کنیز کی که ایشان را بود فضّه نام و قصه آن بود که روایت کرد لیث از مجاهد از عبدالله عباس و این خبر بچند طریق بیاورد ثعلبی مفسر امام أصحاب الحدیث که امام حسن و امام حسین علیهما الصلاة والسلام بیمار شدند جد امجد ایشان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیعت ایشان آمد با جمله معروفان عرب و اصحاب و امیر المؤمنین علی را علیه الصلاة والسلام گفت اگر نذی کنی در حق فرزندان و هر نذر که آنرا وفا نباشد هیچ نبود امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام گفت باخدای پذیرفتم که اگر اینان را خدای شفا دهد من سه روز روزه دارم شکرانه آن فاطمه عليها السلام گفت می نیز همین نذر کردم امام حسن عليه السلام گفت من نیز همین نذر کردم اگر خدای ما را عافیت دهد امام حسین عليه السلام گفت من نیز همین نذر کردم اگر خدای امام حسن را عافیت دهد فضّه خادمه گفت من نیز همین نذر کردم چون خدای ایشان را عافیت داد امیر المؤمنین

(۱) شبی که تاریکیش سخت گردید بود راه بریدم و هنوز ماه پیدا نشده بود .

علی علیه الصلاة و السلام فاطمه علیها السلام را گفت وقت آن است که ما بآن نذر وفا کنیم بنزدیک ایشان نبود نه قلیل و نه کثیر. امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام بنزدیک همسایه رفت جهود از او قرض خواست نام آن جهود شمعون بن جابا، اوپاره ای پشم بداد و سه صاع جو، گفت این پشم زنان را ده تا برای من بریسند و این صاعهای جو بمزد بگیرند امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام آن بستد و بخانه آورد و فاطمه علیها السلام صاعی از آن جو آسیا کرد و پنج قرص از آن بیخت هر یکی را قرصی و همه مردم در سرای روزه داشتند، امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام نماز شام بگزارد و بخانه باز آمد و طعام در پیش نهادند تا تناول کنند هنوز دست بطعام نا برده سائلی بدر خانه فراز آمد و گفت مسکین من مساکین المسلمین أطمعونی أطمعکم الله من موائد الجنة درویشی ام از درویشان مسلمانان مرا طعامی دهید که خدای شما را از خوانهای بهشت طعام دهد، و امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام آواز او بشنید این بیتها انشاء کرد روی بزهره علیها السلام آورد :

فَاطِمَ ذَاتَ النَّمَجِدِ وَالْبَقِيْنَ	يَا بِنْتَ خَيْرِ النَّاسِ أَجْمَعِيْنَ
أَمَا تَرَيْنَ النَّبَائِسَ الْمِسْكِيْنَ	قَدْ قَامَ بِالنَّبَابِ لَهُ حَنِيْنَ
يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَكْبِيْنُ	يَشْكُو لَنَا جَائِعٌ حَزِيْن
كُلُّ أَمْرِيءٍ بِكُنْسِيهِ رَهِيْن	وَ فَاعِلُ الْخَيْرَاتِ يَسْتَدِيْن
مَوْعِدُهُ جَنَّةٌ عَلَيَّيْنِ	حَرَمَهَا اللَّهُ عَلَى الضَّعِيْنِ
وَ لِلْمَسْخِيْلِ مَوْقِفٌ مَهِيْن	تَهْوِي بِهِ النَّارُ إِلَى السَّجِيْنِ
شَرَابُهُ الصَّدِيْدُ وَ الْفِسْلِيْنِ	يَمْكُثُ فِيهِ الدَّهْرُ وَ السَّنِيْنِ (۱)

فاطمه علیها السلام جوابش داد باین آیات :

أَمْرُكَ سَمْعٌ يَا ابْنَ عَمٍّ وَ طَاعَةٌ
مَالِي مِنْ لَوْمٍ وَ لَا وَضَاعَةٌ

(۱) ای فاطمه صاحب بزرگی و یقین . ای دختر بهترین همه مردم آیا نمی بینی بیچاره فقیر بر در ایستاده ناله دارد خدا را میخواند و تضرع میکند شکایت پیش ما آورده گرسنه است و غمگین هر کس در گرو عمل خویش است آنکس که نیکی کند و ام می دهد که موعده آن بهشت آسمان است خداوند آنرا بر بخیل حرام کرده او را جایگاهی و رتبه ایست پست و آتش او را به سجن میبرد نوشیدنی او صدید است و غسلین و همه روز کار و سالها آنجا میماند.

غَدَيْتَ بِالْبُرِّ وَلِي صِنَاعَةٌ أَطْعِمُهُ وَلَا أَبَايَ السَّاعَةَ
وَأَدْخُلُ الْخُلْدَ وَبِي شَفَاعَةٌ (۱)

آنگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست فراز کرد و قرص خود را ایثار کرد و بمسکین داد فاطمه علیها السلام نیز موافقت کرد ، حسن و حسین علیهما السلام نیز موافقت کردند ، فضه نیز موافقت کرد و آن شب بآب تہی روزه بگشادند روز دیگر صاع دیگر معالجه کرد و از او پنج قرص بپخت چون شب در آمد وقت افطار بود طعام درپیش نهادند چون خواستند که طعام بخورند یتیمی بیامد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة مختلف الملائكة ، یتیم من اولاد المهاجرین . من یتیمی ام از فرزندان مهاجر پدرم را روزقبه شهید کردند طعامی دهید مرا که خدای تعالی شمارا ازمانده بهشت طعام دهد امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون آواز او بشنید این بیتها انشاء کرد :

فَاطِمَ بِنْتَ السَّيِّدِ الْكَرِيمِ	بِنْتَ نَبِيٍّ لَيْسَ بِالزَّيْمِ
قَدْ جَاءَنَا اللَّهُ بِذَا النَّيْتِمِ	مَنْ يَرْحَمُ النَّيَوْمَ فَهُوَ رَحِيمٌ
مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ	حَرَمَهَا اللَّهُ عَلَى النَّسِيمِ
وَاللَّبَّخِيلِ مَوْقِفٌ ذَمِيمِ	تَهْوَى بِهِ النَّارُ إِلَى الْجَحِيمِ

شَرَّابُهُ الصَّدِيدُ وَالْحَمِيمِ (۲)

فاطمه علیها السلام جواب داد :

إِنِّي لَا أُعْطِيهِ وَلَا أَبَايَ	وَأُوْتِرُ اللَّهُ عَلَى عِيَالِي
أَمْسُوا جِياعًا وَهُمْ أَشْبَابِي	أَصْفَرُّهُمْ يُقْتَلُ فِي الْقِتَالِ
يَكْرَهُ بَلَا يُقْتَلُ بِأَغْتِيَالِ	لِلْقَاتِلِ الْوَيْلُ مَعَ النَّوَالِ
تَهْوَى بِهِ النَّارُ إِلَى سِفَالِ	مُصَفَّدَ الْيَدَيْنِ بِالْأَغْلَالِ

كُتِبُوا لَهُ زَادَتْ عَلَى الْأَكْبَالِ (۳)

(۱) فرمان توشیدنی و پذیرفتی است نه من کاری کنم که ملامت آرد و پستی . بانیکو کاری پرورش یافته ام و این شغل من است مسکین را میخورانم و اکنون بیم ندارم و داخل بهشت میشوم و شفاعت مراست . (۲) ای فاطمه دختر سید بزرگوارای دختر پینمبر بی عیب و آلائش . خداوند یتیمی نزد ما فرستاد کسی که امروز رحم کند در حیم او است و وعده گا او بهشت پر نعمت که خداوند بر لثیم حرام کرده است و بخیل را رقیه ایست مذموم آتش او را بدوزخ می افکند نوشیدنی او صدید است و حمیم . (۳) باوعطا میکنم و باک ندارم خداوند را بر عیال خود ترجیح میدهم گرسنه اند و فرزندان مانند*

آن شب نیز جمله طعام بدادند و بآب تہی روزه بگشادند چون شب سه دیگر بود طعام ساختند و درپیش نهادند سائلی آمد و گفت من اسیری ام از اسیران شما مرا باسیری گرفته اید و طعامی نمیدہید مرا طعامی دەید ، امیر المؤمنین علی علیہ الصلاۃ والسلام روی بفاطمہ زہرا آورد و این بیتها انشاء کرد :

فَاطِمَ يَا بِنْتَ النَّبِيِّ أَحْمَدُ	بِنْتُ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُؤَيَّدِ
هَذَا الْأَسِيرُ لِلنَّبِيِّ الْأَجْدِ	مُكَبَّلٌ فِي غَلِّهِ مُقَيَّدِ
يَشْكُو إِلَيْنَا الْجُوعَ قَدْ تَمَدَّدَ	مَنْ يُطْعِمُ الْيَوْمَ يَجِدْهُ فِي غَدِ
عِنْدَ الْعَلِيِّ الْوَاحِدِ الْمُوَحَّدِ	مَا يَزْرَعُ الزَّرْعُ سَوْفَ يُحْصَدُ
فَأَطْعِمِي فِي غَيْرِ مَنْ أَنْكَدَ	حَتَّى تُجَازِيَ بِالَّذِي لَا يَنْفَدُ (۱)

فاطمہ علیہا السلام جواب داد :

لَمْ يَبْقَ مِمَّا جِئْتَ غَيْرُ صَاعِ	قَدْ دَمِيتُ كَفَى مَعَ الذَّرْعِ
ابْنَيْ وَاللَّهِ مَعَ النَّجِياعِ	أَبُوهُمَا لِلنَّخِيرِ ذَوَا صِطَاعِ
يَصْطَنِعُ الْمَعْرُوفَ بِابْتِدَاعِ	عَبْلُ الذَّرَاعَيْنِ طَوِيلُ الْبَاعِ
وَمَا عَلِيٌّ رَأْسِي مِنْ قِنَاعِ	إِلَّا قِنَاعُ نَسَجُهُ صِنَاعِ (۲)

آن شب نیز طعام بدادند و بآب تہی روزه بگشادند چون روز چهارم بود امیر المؤمنین علی علیہ السلام برخاست و بیک دست امام حسن علیہ السلام بگرفت و بیک دست امام حسین علیہ السلام و ایشانرا آورد بنزدیک رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ایشان از ضعف میلرزیدند رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دلتنگ شد از اینحال گفت برخیزید تا بحجره فاطمہ علیہا السلام برویم آمدند و فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا در محراب بود شکم

* کوچکترین آنها در جنگ کشته میشود در کر بلا اورا خائنانہ میکشند وای برکشند او و عذاب بر او باد آتش اورا بجای پست بکشاند دستهایش بفل بسته و بندهایش بیش از همه بندها .

(۱) ای فاطمہ دختر پیغمبر احمد . دختر پیغمبر سید و تایید شده . این اسیر پیغمبر بزرگ است بسته در غل و قید سوی ما شکایت دارد از گرسنگی هر کس امروز طعام دهد فردا آنرا نزد خداوند علی اعلی یگانه می یابد . آنکس که کشت کرد زود درو کند . پس طعام ده و منت مگذار که شوم است تا پاداش دهند مارا بجیزی که تمام نمیشود .

(۲) از آن طعام که آوردی غیریک صاع نمانده است و دست من تا ذراع خون آلوده گشته . دو پسر من بخدا قسم گرسنه اند و پدر آنها نیکوکاری است در کار نیک اعمال نو و تازه دارد ذراعش سطر و دستش بلند و بر سر می قناعی نیست مگر قناعی از بافته خود .

با پشت گرفته از کرسنگی رسول ﷺ چون چنان دید گفت واغوثاه بالله أهل بیت محمد ﷺ یموتون من الجوع جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد « یوفون بالندر - إلى قوله - إن هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکوراً » ابن مهران گفت رسول ﷺ چون نزدیک فاطمه سلام الله علیها شد و او را پرسید چون او را چنان دید بگریست و گفت سه روز است که شما در رنجید و من بی خبر از شما جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه آورد « إن الأبرار یشریون من کاس کان مزاجها کافوراً » عیناً یشر بها عباد الله یفجر و نهارها تفجیراً » گفت چشمه ایست در سرای رسول ﷺ از آنجا بسرای پیغمبران و اوصیاء میرود « یوفون بالندر » یعنی امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و امام حسن و امام حسین علیهم الصلوٰة والسلام و فضته . در خبر است از عبدالله عباس که روز اهل بهشت در بهشت روشنائی بینند چون روشنائی آفتاب گویند بارخدا یا نه ما را وعده دادی که « لایرون فیها شمساً و لا زهراً » این نور آفتاب چیست حقیقتاً گوید این آفتاب نیست علی علیه السلام با فاطمه علیه السلام مزاحی کرد از آن بخندیدند این نور دندانهای ایشان است که همه بهشت از او منور شد . و اتفاقاً اهل قبله است از مخالف و موافق که این سوره در حق امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوٰة والسلام آمد تا مثل شد در اخبار و اشعار چنانکه شاعری گفت :

أنا مولیٰ لفتی انزل فیہ هل اتی
إلی منی اکتتمه اکتتمه إلی منی (۱)
و صاحب گفت :

وَ إِذَا قَرَأْنَا هَلْ أَتَىٰ
قَرَأَتْ وَ جُؤُ هُهُمْ عَبَسَ (۲)

و ابوبکر قهستانی در مرثیه مرتضی علم الهدی قدس الله روحه العزیز گفت :
أتی ما أتى لاجین للصبر یا فقی مَضَى سَیِّدُ السَّادَاتِ مِنْ أَهْلِ هَلْ أَتَى
مَضَى الْمُرْتَضَى بْنِ الْمُصْطَفَى عَلِمَ الْهَدَى عَلِيُّ السَّعْلِيُّ وَ أَحْسَرْنَا وَ اُمَّصِيْنَا (۳)
بر این قول سوره مدنی باشد . و علماء در این سوره خلاف کردند مجاهد و قتاده گفتند سوره جمله مدنی است . حسن و عکرمه گفتند يك آیه مکی است و هی قوله « ولا تطع منهم آثماً أو كفوراً » و باقی مدنی، و دیگران گفتند جمله مکی است :

(وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا) صفت بهشت است یعنی سایه درختان بایشان نزدیک شد

(۱) من بنده آن مردم که هلاقی در باره او فرود آمد تا کی آنرا پنهان دارم .

(۲) چون ما هل اتی خوانیم صورت آنها سوره عبس خواند یعنی روی ترش کنند .

(۳) مصیبتی آمد که آمد و هنگام شکیبائی نیست مهترمهتران از خاندان هل اتی در گذشت سید

مرتضی علم الهدی فرزند پیغمبر بر گرفته در گذشت علی بلند مرتبه افسوس که چه مصیبتی است .

و نصب دانیة چندوجه گفتند یکی حال بدل قوله « متکئین » وجه دیگر عطف علی قوله « ولا یرون فیها شمساً ولا زهراً » وجه دیگر آنکه نصب بر مدح است و تأنیث برای آن کرد که ظلال جمع است. در قرائت عبدالله مسعود « ودانیاً علیهم ظلالها » لتقدير الفعل ، و در قرائت اُبی « ودان علیهم » رفع علی الاستیناف (وَ ذَلَّلَتْ قَطُوفُهَا تَذَلُّیلاً) و میوه آنرا مسخر کرده باشند أهلش را تا چنانکه از آن خواهند میگیرند استاده و نشسته و خفته چنانکه خواهند بر آن حال که باشند . مجاهد گفت زمین بهشت از سیم و خاکش از مشك است و أصل درختانش از زر است و شاخها از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت و میوه در زیر برگهای او هر که خواهد که از میوه چیند ایستاده و خفته و نشسته تواند و ذلك قوله : « ودانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلاً » .

قوله (وَ یَطَافُ عَلَیْهِمْ بِأَنبِیةٍ مِنْ فَضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَأَنَّ قَوَارِیراً قَوَارِیرَ مِنْ فَضَّةٍ) گفت می گردانند برایشان اینهاها از سیم و کوزه های بی دسته و خرطوم ، از آبگینه آبگینه از سیم ، مفسران گفتند سفیدی سیم باشد در صفای آبگینه ، اصل او سیم باشد و لیکن صفای آبگینه دارد ، عکرمه گفت عبدالله را پرسیدم از این آیه گفت اگر پاره ای سیم بگیرند و آنرا تنك کنند بعد بر مگس شراب در او پیدا نباشد ، سیم بهشت چنان بود که شراب در او پیدا بود . کلبی گفت و ثمالی آبگینه هر قومی از خاک زمین ایشان بود و زمین بهشت از سیم بود آبگینه ایشان از آن باشد . نافع و کسائی و ابوبکر عن عاصم خواندند قواریراً قواریراً من فضة هر دو بتنوین و ألف ، و حمزه و ابن عامر هر دو بی تنوین خواندند قواریر قواریر (۱) علی آنه لاینصرف لانه جمع بعد ألفه حرفان و این يك سبب مکرر است . و ابن کثیر اوّل بتنوین خواند و دوم بی تنوین ، و ابوعمر و هر دو بتنوین خواند در وصل و دروقف بی تنوین ، و ازحق این لفظ آن است که ابدأ لاینصرف بود چه سبب او مکرر است ، و عذر آن کسیکه صرف کرد آنست که برای سر آیت کرد و قوله (قَدَّرُوهَا تَقْدِیراً) آنرا که مقدّر کرده باشند مفسران گفتند بر قدر شرب صاحبش چندانکه ری سیرابی او را کفایت کند . ربیع و قرظی گفتند مقدار آنکه در کفی گنجد . قراءت عامه قرء « قَدَّرُوهَا » است بر فعل مستقیم ، و شعبی در شاذ خواند « قَدَّرُوهَا » علی الفعل المجهول و این قراءت مضطرب است و بر عربیت راست نیست برای آنکه کاس مقدّر است (۲) نه أصحاب کأس . بعضی دیگر گفتند مراد آنست که ایشان با خویشتن

(۱) و قراءت مشهور که روایت حفص از عاصم است همچنین بی تنوین است .

(۲) یعنی کاسه را اندازه میکنند نه مردم را .

اندیشه کنند بقدر آن تقدیر که ایشان اندیشه کرده باشند یابند نه زیاده و نه نقصان .
 (وَ يُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا) بایشان دهند در آنجا کأس که مزاج آن زنجبیل باشد گفتند
 زنجبیل برای آن گفت که نشاط آور باشد . بعضی دیگر گفتند عرب زنجبیل را دوست دارند
 و آنرا پسندیده دارند قال الشاعر :

كَأَنَّ الْقَرْنْفَلَ وَالزَّجْجَبِيلَ بَاتَا بِفِيهَا وَ أُرْيَا مَشُورًا (۱)

گفتند چشمه ایست در بهشت که از او طعم زنجبیل یابند . قناده گفت : زنجبیل
 شراب مقربان باشد . بعضی دیگر گفتند مقربان را خالص دهند و دیگران را
 ممزوج .

(عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا) چشمه ایست در آنجا که آنرا سلسبیل خوانند . قناده
 گفت معنی سلسبیل سلس سهل باشد و متقاد باشد بآن جای برند که خواهند . مجاهد گفت رونده
 تیزرو باشد . یمان گفت خوش طعم باشد يقول العرب شراب سلسبیل و سلسال و سلسل إذا كانت
 سائغاً سهل الجری فی الحلق . مقاتل حیآن گفت برای آن سلسبیل خوانند آنرا که در راه ها و
 خانها و سرای ها روان باشد و اصل او از زیر عرش است از آنجا ببهشت عدن آید از آنجا
 بدیگر بهشت ها آید و شراب بهشت گفت بر طعم زنجبیل باشد و برد کافور و بوی
 مشک .

(وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ) میگردند برایشان غلامانی مخلد و مؤبد
 یعنی با آنکه مخلد باشند بگشت روزگار از آن شکل و هیئت نبشوند و بزرگ نگردند و
 منلحی نشوند .

(إِذَا رَأَيْتَهُمْ) چون ایشانرا بینید گمان برید که مروارید پراکنده اند .
 (وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا) گفت چون بینی آن جایگاه
 نعمت بینی ملکی بزرگوار ، قراء دروقف این آیت خلاف کردند بعضی بر «رأیت» وقف کردند
 و گفتند مفعول رأیت محذوف است و «ثم» ظرف است از رأیت دوم ، و بعضی بر «ثم» وقف کردند
 ظرف را در جای مفعول بنهادند که گفتند تقدیر آنست و إذا رأیت ذلك المكان رأیت و این دوم
 جواب «إذا» باشد ، درملک کبیر خلاف کردند گفتند ملکی که کمینه آن هزارسال راه باشد مرد
 بر گرفته نشسته اقصی ملک خود بیند گفتند آن ملک آنست که مرشتگان هر وقت که بسلام ایشان آیند
 (۱) اری عسل است و مشورا آنکه از کندو برچیده باشند یعنی قرنفل و زنجبیل و عسل در دهان

آن زن است .

چون بیایند بدستوری در آیند و گویند ملکی باشد بی زوال . ابوبکر و راق گفت ملکی باشد بی هلك . محمد بن علی الترمذی گفت ملك تكوين باشد چون چیزی خواهد گوید بیاش بیاشد .

(عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ) ابوجعفر و حمزه و نافع و درشاذ قتاده و مجاهد و ابن سیرین و عون العقیلی و ابن محیصن و أعمش و أيوب خواندند عالیهم بسکون یاء آی معلوم و معنی آنکه پوشیده باشند بجامه‌های سندس سبز چنانکه گویند رأیت فلاناً علیه ثياب کذا یعلوها أفضل منه، و دیگر قرآء خواندند عالیهم آی فوقهم و نصب او بر ظرف بود و نافع خواند و حفص عن عاصم خضر و استبرق مرفوع بر آنکه خضر صفت ثياب باشد و استبرق عطف باشد بر او ابن عامر و أبو عمرو خواندند خضر برفع و استبرق بجر و باقی قرآء هر دو مجرور خواندند. گفت لباسهای ایشان جامه‌های سندس باشد و آن دیبایهای تَنك گران‌مایه باشد، آنکه گفت بلون سبز باشد و نیز جامه‌ها استبرق و این دیبای تخین و سطر باشد و گفتند معرب سطرک است (وَحَلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ) و حلی ایشان کنند دست و رنجه از سیم، أما سؤال طاعنان که چرا حلی از سیم باشد از زر نباشد جواب آن است که فضل زر بر سیم اینجا بعرف است نه بعقل و شرع، روا بود که سیم گران‌مایه تر باشد . و أسوره جمع سوار است فهی جمع جمع (وَسَقَيْنَهُمْ زُبُومًا) آب دهد ایشانرا خدای ایشان و برای آن اضافه باو کرد که همه از او است از خلق و با مر او و اباحت او. قولی دیگر آن است که مراد بر سید است یعنی سقا هم سید هم علی بن ابيطالب علیه الصلاة والسلام ایشانرا آب دهد سیدشان علی بن ابيطالب عليه السلام و دلیل آنکه رب بمعنی سید آمده است فی قوله فی سورة یوسف « اذ کرمی عند ربک » آی عند سیدک و قوله « فسقی ربّه خمرًا » آی سیده بر این قول اوساقی باشد و اخبار از جهت مخالف و مؤالف متظاهر است که او ساقی کوثر خواهد بودن، در این معنی شاعر گفت :

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ التَّمَعِيشَةِ سُؤْلِي وَأَعْفُ عَنِّي بِعَقِّ آلِ رَسُولِ
وَاسْقِنِي شَرْبَةَ بَكْفِ عَلِيٍّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ زَوْجِ بَتُولِ (۱)

و بر قول عامه مفسران او آب داده باشد و حق تعالی آب دهنده او، و بسیقت این لایق تر است و در منقبت بلیغتر (شراباً طهوراً) شرابی پاکیزه یعنی آلوده نشود آبش با آنچه آلوده شود آبهای دنیا از چیزهایی که آنرا از حکم پاکی ببرد . گفتند خمرش پاکیزه باشد از

آنکه مستی کند و خمار آورد و داعی بقبايح، و گفتند معنی آن است که پاك بود بوقت دویم مستحیل نشود بیول بل از اندام ایشان جدا شود بمانند عرق که بوی مشك دارد . ابو قلابه گفت خدای تعالی هر مردی را از اهل بهشت چندانی شهوت و نهمت و قوت بدهد که صدمرد را از اهل دنیا چون طعامی که خواهند بخورند ایشان را شرابی دهند که شکم ایشان مطیب شود و بوقت هضم طعام و شراب رشحی شود و از اندام ایشان بیاید بمانند مشك اذقر ، باز دیگر باره شکم ایشان تهی شود و بشهوت طعام باز آید ، و گفتند شراب طهور یعنی شرابی مطهر پاك کننده ، ایشان را از ادناس و أنجاس پاك کند و ایشان را چنان کند که صلاحیت مقام بهشت دارند . از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کردند که او گفت شرابی که از دل ایشان از هر چه دون خدای است پاك و پاکیزه کند تا به اُغیار مدنس نباشد ، دارانی گفت ایشان را يك شربت دهند بکأس مودت بر بساط قربت که ایشان را سیر گرداند از صحبت خلق و مستانس گرداند بجوار حق ، آنکه ایشانرا بر منابر قدس بنشانند تحفه مزید فرستد و باران تأیید بر ایشان باراند تا سیل شوق بدل ایشان در آید تا از هموم فرقت برهند و بسرور قربت برسند .

یکی از جمله عارفان گوید از قفای سهل بن عبدالله نماز خفتن می کردند این سوره میخواند چون بدین آیه رسید آواز دهنش می آمد همچون کسیکه چیزی خورد چون فارغ شد گفتیم یا شیخ قرآن می خواندی یا شراب می خوردی گفت شراب می خورم بکأس و سقیمم ربهم، و اگر ندانستمی که از قراءت قرآن لذت شراب می یابم بل خوشتر همانا نخواندمی . عبدالله عمر روایت کرد که مردی حبشی بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله خدای شما را بر ما تفضیل داد بحسن صورت و بیاض لون و شرف نبوت چگوئی اگر من ایمان آرم بآنچه تو ایمان داری و همچنان عمل کنم که تومی کنی با تو در بهشت باشم گفت رسول صلی الله علیه و آله آری! آنکه گفت بآن خدای که جان ما با مر او است که مرد سیاه باشد در دنیا که بیاض نور او در بهشت از هزار فرسنگ میتابد ، آنکه گفت هر بگوید لا اله الا الله این کلمه او را عهدهی باشد بنزدیک خدای و هر که گوید سبحان الله و بحمده او را صد هزار بیست و چهار هزار حسنه بنویسند ، یکی از حاضران گفت یا رسول الله چون حال بر این جمله است هیچ کس هلاک نشود رسول صلی الله علیه و آله گفت مرد باشد که روز قیامت می آید و چندان عمل دارد که اگر بر کوه نهند گران بار شودیک نعمت از نعمت های خدای بیاید آنرا مستغرق کند تا او بماند با فضل و رحمت خدای ، آنکه گفت رسول صلی الله علیه و آله این آیات بر خواند در صفت بهشت چون باین جا رسید که « و سقیمم ربهم شراباً طهوراً » حبشی گفت یا رسول الله چشم من

در بهشت همان بیند که چشم تو؟ رسول ﷺ گفت آری ، حبشی نعره زد و بیهوش بیفتاد از آن بیهوشی در آمد رنجور و در آن رنج با پیش خدای شد ، عبدالله عمر گفت بعزّت عزّ او که رسول ﷺ را دیدم که بدست خود او را در لحد می نهاد .

(إن هذا كان لکنم جزاء) آنگاه گفت این بهشت باین آراستگی و این نعمت بی غایت و نهایت هم شما را خواهد بودن ولیکن بجزاء عمل شما و این دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره که گفتند جزاء بر عمل نیست گفتند چرا جزاء بر عمل نباشد برای آنکه آنچه مبتداء باشد فضل و احسان بود و جزاء پاداش بود عقیب فعل بود و باستحقاق بود . (وَكَانَ سَعْيِكُمْ مَشْكُورًا) گفت سعی شما و رفتن شما و تاختن و مراد عمل و کار کردن است نه رفتن و تاختن جز آنکه سعی کنایت کرد از عمل . مشکور آن باشد که بموقع شکر افتد و شکر هم مجاز است ، یعنی که عمل بمنزله نعمت باشد و رضای خدای آنرا و استحماد او آنرا بمنزله شکر باشد و از آنجا که تعظیم مقرون بود باعتراف منعم علیه بنعمت منعم و این نیز ثواب مقرون باشد با تعظیم و تبجیل آنرا شکر خواند

(إِنَّا نَعْنُ نَزَّ لَنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا) آنگاه گفت ما فرستادیم این قرآن را بر تو فرستادنی و این برسبیل منت و تذکیر نعمت گفت . عبدالله عباس گفت منت نهاد بر آنکه قرآن مفرّق فرستاد ، آیه از پس آیه و سوره از پس سوره و بیکبار نفرستاد تا دشوار نبود فهم کردن و معنی او یاد گرفتن ، کقوله « و قرآننا قرآننا لتقرأه علی الناس - الایة » آنگاه رسول ﷺ را برسبیل تعظیم و توقیف و تأدیب و تذکیر گفت :

(فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) صبر کن بر حکم خدای تعالی ، عام است در همه حکمی که کرد و فرمود تکلیف بآن متعلق است (وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آئِمًّا أَوْ كَفُورًا) و طاعت هیچ کس مدار از این کافران و بزهاران ، و «أو» بمعنی و او عطف است التقدیر و کفوراً کما یقال لا ترتکب معصیة صغیرة أو کبیرة معنی آنکه هیچ دو ممکنه صغیره و نه کبیره ، فراء گفت «أو» بمعنی «لا» است یعنی ولا کفوراً ، کقول الشاعر :

لَا وَجْدٌ تَكْنَلِي كَمَا وَجَدْتُ وَلَا وَجْدٌ عَجُولٍ أَضَلُّهَا رَبِّعٌ
أَوْ وَجْدٌ شَيْخٍ أَضَلُّ نَاقَتَهُ يَوْمَ ثَوَى فِي الْحَجَبِيجِ وَأَنْدَفَعُوا (۱)

آراد و وجد شیخ . قتاده گفت مراد به آثم کفور ابوجهل است و از این بود که چون فرض نماز فرود آمد ابوجهل رسول ﷺ را نهی کرد از نماز کردن و بر آن تهدید کرد او را و گفت

(۱) اندوه هیچ زن بچه مرده مانند من نیست و نه هیچ ناقه فرزند گم کرده یا پیر مردی که مرکوب خود را گم کرده باشد روزی که با حاجیان بود او ماند و حاجیان رفتند .

لئن رأيت محمداً يصلي لأطأن عنقه . اگر بینم که دگر محمد (ﷺ) نماز کند پای بر گردن او نهم خدای تعالی این آیه فرستاد . مقاتل گفت : «ولاتطع منهم» و طاعت مدار از ایشان یعنی از مشرکان عرب «أثماً» یعنی عقبه بن ربیعہ کہ رسول ﷺ را گفت اگر تو برای آن می کنی کہ تورا زنی نیکو می باید در همه عرب از دختران من نیکوتر نیست یکی را بگیر، از آنکه تو خواهی بتو دهم بی مهر ، تو از این کار باز آی خدای تعالی این آیه فرستاد «ولاتطع منهم أثماً» یعنی عقبه بن ربیعہ «ولا كفوراً» یعنی ولید بن المغیره کہ او رسول ﷺ را گفت اگر این دعوت نبوت برای مال می کنی قریش دانند کہ از من بیشتر کس مال ندارد من تورا چندان مال بدهم کہ تو خوشنود شوی خدای تعالی این آیه فرستاد .

(وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً) و ذکر خدای تعالی کن بپامداد و شبانگاه یعنی نماز بامداد و نماز دیگر و گفتند نماز پیشین و نماز دیگر .

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ - الْآيَةُ) یعنی در شب سجده کن خدای را یعنی نمازشام و خفتن (وَسَبَّحَهُ لَيْلًا طَوِيلًا) شب دراز تسبیح کن او را، آنکه گفت :
(إِنَّ هَؤُلَاءِ) اینان یعنی این کافران دنیا دوست می دارند و باز پس پشت انداخته اند روزی گرانرا یعنی روز قیامت را .

(نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ) گفت ما آفریدیم ایشان را (وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ) و سخت بکرده ایم خلق ایشانرا . عبدالله عباس گفت و مجاهد و قتاده و مقاتل الأسر الخلق يقال فرس حسن الأسر أى الخلق . ربیع انس گفت مراد بأسر مفاصل است یعنی سخت مفاصل . حسن گفت اوصال او سخت کردیم بعصب و عروق . مجاهد گفت أَسْرُ شَدَّتْ بِأَسْرِهِ وَأَصْلُ الْأَسْرِ الشَّدَّةُ ، وَ مِنْهُ الْأَسِيرُ فَعِيلٌ بِمَعْنَى مَفْعُولٍ وَ يُقَالُ مَا أَحْسَنَ أَسْرَهُ أَيْ شَدَّهُ وَ أَخَذَتْ ذَلِكَ بِأَسْرِهِ أَيْ بِجَمْعِهِ وَ كَلَّمَهُ لِأَنَّهُ مَجْمُوعٌ مَشْدُودٌ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ كَأَنَّهُمْ أَرَادُوا الْعِصْمَ وَالشَّدَّةُ لَمْ يَفْتَحْ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ ، قَالَ لَبِيدُ :

سَاهِمِ الْوَجْهِ شَدِيدِ أَسْرِهِ مُشْرِفِ النَّحَارِكِ مَحْبُوكِ الْكَتَدِ (۱)
و قال أخطل :

مِنْ كَيْلٍ مُجْتَلَبِ شَدِيدِ أَسْرِهِ سَلِسِ الْقِيَادِ تَخَالُهُ نُخْتَالاً (۲)

(۱) روی درهم تمام خلقت کاهلش برافراشته محکم درهم پیچیده .

(۲) از هر مرکوب گرفته و کشیده تمام خلقت رام و پنداری بسیار بخود مینازد .

(وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا لَنَا - الْآيَةُ) اگر ما خواهیم ایشانرا بریم وبه بدل اینان گروهی دیگر را بیاریم .

(إِنَّ هَذِهِ تَذَكِيرَةٌ) یعنی این سوره و این موعظه یادگاری است (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْهُ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) هر که خواهد آنرا راهی گیرد و وسیلتی سازد از آن بخدای ، و مراد آنکه برضای خدای راهی سازد بفعل طاعات و اجتناب معاصی و این دلیل باشد بر آنکه مکلف مخیر است و عنان اختیار بدست اوست مجبر نیست چنانکه مجبران گفتند .

(وَمَا تَشَاءُونَ - الْآيَةُ) ابوعمر و ابن کثیر خواندند یثاؤون بپاء علی الخبر عن الغائبین و نخواهید شما إلا و خدای خواهد معنی آن است که شما اتخاذ سبیل بفعل طاعت و اجتناب معصیت نخواهید إلا و خدای آنرا مرید باشد . مراد اینست که نه آنکه خدای هر چه بنده خواهد آن خواهد برای آنکه ما مرید مباحات و قبائح باشیم و خدای آنرا مرید نباشد برای آنکه ارادت مباح عبث باشد و ارادت قبیح قبیح و این صفت نقص باشد و قدیم تعالی بحکمت از آن منزّه است تعالی علواً کبیراً . دیگر آنکه مشیت در آیه از ما و از قدیم تعالی مبهم است و معلق نیست بچیزی معین . لابد آنرا متعلقی باید و تعلیق آن کردن بآنچه در آیت است من قوله « فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْهُ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا » اولی تر باشد از آنچه تعلیق کنند بآنچه دلیلی براو نباشد . دیگر آنکه خدای تعالی گفت « یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر » و دیگر آنکه گفت « ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولیکن یرید لیطهرکم » و هیچ عسری و حرجی نیست از کفر عظیم تر . دیگر آنکه اگر مرید باشد هر چه بندگان مرید باشند آنرا مرید متضادات و مرید جهل و سفه و فضایح و ستم و جور و شرک و سایر معاصی باشد و این منافی حکمت بود (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا) و صفت او این است که دانا و محکم کار است و بوده است . آنکه گفت :

(يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ) آنرا که خواهد در رحمت خود برد و پیامرزد بفضل خود (وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) و برای ظالمان و کافران ساخته است عذابی دردناک و نصب ظالمین بفعلی است مضمَر که فعل ظاهر بر حذف او دلیل است ، و التقدير أَعَدَّ لِلظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ .

سورة المرسلات

این سوره عرف می خوانند ، و این سوره مکی است و پنجاه آیه است ، و صد و هشتاد و یک کلمه است ، و هشتصد و شانزده حرف است ، و روایت است از زرّ حبیش از اُبی کعب که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که او سوره المرسلات بخواند خدای تعالی بنویسد او را که او از مشرکان نیست ، و عبدالله مسعود روایت کرد که این سوره بر رسول ﷺ لیلۃ الجن انزله بود و ما در راه بودیم .

سورة المرسلات خمسون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا (۲) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (۳) وَ النَّاشِرَاتِ نَشْرًا (۴)

قسم بفرستاده شده گان به نیکی پس فرشته های رونده سخت رفتنی و نشر کننده نشر کردنی

فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا (۵) فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (۶) عُذْرًا أَوْ نَذْرًا (۷)

پس فرشتگان جدا کننده حق و باطل پس فرشتگان اندازنده وحی را بعد از مؤمنان یا بیم کفار

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ (۸) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (۹) وَ إِذَا السَّمَاءُ

جزاین نیست که وعده شده ها هر آینه واقع است پس آنکاه ستاره ها محو شوند و آنکاه آسمان

فُرِجَتْ (۱۰) وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّفَتْ (۱۱) وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْتَتْ (۱۲)

شکافته شود و آنکاه که کوهها پراکنده شود و آنکاه که پیغمبران وقتی معین شود

لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۳) لِيَوْمِ الْفَصْلِ (۱۴) وَ مَا أَذْرِيكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ (۱۵)

برای کدام روز معین شود برای روز جدا کردن و چه دانا کرد تو را که چیست روز فصل

وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۶) أَلَمْ نُهَلِكِ الْأَوَّلِينَ (۱۷) ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ

وای در آن روز مر دروغ گویان را آیا هلاک نکردیم پیشینیان را پس از بی در آوردم آنها را

الْآخِرِينَ (۱۸) كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۹) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۰)

پیشینیان را چنین کنیم بگناه کاران وای در آن روز مر دروغ گویان را

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ (۲۱) فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۲۲) إِلَىٰ قَدَرٍ

آیا نیافریدیم شما را از آب بی مقدار پس گردانیم آنها در قرارگاه استوار تا مقدار

مَعْلُومٍ (۲۳) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۲۴) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۵)

دانسته شده پس توان بودیم پس خوب توانائیم وای در آن روز مر تکذیب کنندگان را

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (۲۶) أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا (۲۷) وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ

آیا نکردانیدیم زمین را جمع کننده زنده ها و مرده ها و گردانیدیم ما در آن کوه های

شَامِيخَاتٍ وَاسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا (۲۸) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۹) إِنظَلِقُوا

بلند و آب دادیم شما را آب شیرین خوشگوار وای در آن روز مر تکذیب کنندگان را بروید

إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ (۳۰) إِنظَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي تَلْحِفِ شُعْبٍ (۳۱) لَا

بسوی آنچه بودید که او را تکذیب میکردید بروید بسوی سایه صاحب سه شاخه یعنی دود نه

ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ (۳۲) إِنهَا تَرْمِي بِشَرِّ رَآلِقَصْرِ (۳۳) كَأَنَّهُ

سایه خنک و نه دفع میکند از زبانه آتش بدرستی که دوزخ می اندازد بشراه ای مانند کوشکی گویا آن

جِهَالَتْ صُفْرًا (۳۴) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۵) هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ (۳۶)

شراه ها شران زردند وای در آن روز مر تکذیب کنندگان را این روزی است که سخن نگویند کفار

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ (۳۷) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۳۸) هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ

و نه رخصت داده شوند ایشان پس تا عذر بگویند وای در آن روز مر تکذیب کنندگان را این روز روز محکم است

جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ (۳۹) فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونَ (۴۰) وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ

فراهم کردیم شمار او پیشینیان را پس اگر باشد از برای شما مکاری پس مکر کنید مرا وای در آن روز

لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۱) إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ (۴۲) وَ فَوَاكِهٍ مِمَّا

مر تکذیب کنندگانرا بدرستی که پرهیزکاران در سایها و کنار چشمه‌هایند و میوه‌ها از آنچه

یَشْتَهُونَ (۴۳) كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۴) إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي

آرزو کنند بخورید و بیاشامید گوارا باد بسبب آنچه که بودید می کردید بدرستی که ما چنین جزا دهیم

الْمُحْسِنِينَ (۴۵) وَ يَلُوكَ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۶) كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ

نیکوکاران را وای در آن روز مر تکذیب کنندگان را بخورید و تمتع گیرید اندکی بدرستی که

مُجْرِمُونَ (۴۷) وَ يَلُوكَ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۴۸) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا

شما گناه کارانید وای در آن روز مر تکذیب کنندگانرا و چون گفته شود ایشانرا که رکوع کنید

لَا يَرْكَعُونَ (۴۹) وَ يَلُوكَ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۵۰) فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ

رکوع نکنند وای در آنروز مر تکذیب کنندگانرا پس بکدام سخن بعد از قرآن

يُؤْمِنُونَ *

ایمان می‌آورید .

قوله تعالی (وَالْمُرْسَلَاتِ) و او قسم است . خلاف کرده اند در آنکه مراد باو چیست .
 عبدالله مسعود و عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و أبو صالح گفتند مراد بمرسلات بادهای است که
 خدای تعالی بفرستد آنرا ، و روایتی دیگر از عبدالله مسعود آنست که مراد فرشتگانند که خدای
 تعالی بفرستد ایشان را . و بعضی دیگر گفتند مراد انبیاء اند که ایشانرا بفرستاد خدای تعالی
 بمعروف و قوله « عرفاً » ای متتابعة يقال : جاءني القوم عرفاً أي متتابعة علی طريقة واحدة
 كعرف الفرس ، ومنه قول أمير المؤمنين علی علیه الصلاة والسلام « فما راعني من الناس إلا وهم
 ينالون إلي كعرف الضبع » أراد في متابعتهم كعرف الفرس یا فرشتگان یا
 پیغمبران فرستاده یکی از پی دیگر و ارسال نقیض امساک باشد و مثله الاطلاق و نقیضه التقييد . و
 ارسال نیز فرستادن رسول باشد و نصب او بر حال است .

(قَالِصَافَاتِ عَصْفًا) بادهای سخت باشد يقال عصف الریح عصفواً ، و بحق آن

بادهای جهنده بقوت و شدت، و نصب عصفاً بر مصدر است .

(وَالنَّاسِرَاتِ نَشْرًا) عبدالله مسعود ومجاهد وقتاده وأبو صالح گفتند مراد بادهاست که ابر را پراکنده کند . و در روایتی دیگر از ابو صالح آنست که فرشتگانند که نامها بر افلاخند بفرمان خدای تعالی . و روایتی دیگر از او آنست که باران است که زمین را به نبات زنده کند .

(فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا) عبدالله عباس وأبو صالح گفتند مراد فرشتگانند که فرق کنند میان حق و باطل و هدی و ضلال . قناده گفت مراد آیات قرآن است که فرق کند میان هدی و ضلال .

(فَالْمَلَقِيَاتِ ذِكْرًا) بحق آن فرشتگان که إلقاء ذکر کنند بر پیغمبران ، و نصب ذکر بر مفعول به است ، و گفتند مراد پیغمبرانند که إلقاء ذکر کنند بر مردمان ، و گفتند عالمانند که إلقاء علوم کنند بر مردمان اگر گویند چرا قسم بیاد مکرر کرد گوئیم برای اختلاف صفات و کثرت فوائد . و جواب دیگر آنست که قول بعضی مفسران آنست که والمرسلات پیغمبرانند ، و العاصفات بادهاست ، و الناشرات و فارقات آیات قرآن است ، و ملقیات فرشتگانند بر این قول در او تکرار نباشد و هر لفظی مستقل باشد بفائده خود قوله :

(عُذْرًا أَوْ نُذْرًا) نصب او محتمل است وجوه را یکی مفعول له ای للإعذار و الانذار و وجه دوم بدل ذکر است و این اختیار ابوعلی فارسی است ، و وجه سیم در او آنست که مفعول ذکر باشد . ای یلقون ما ینذرون به عذراً أو نذراً . قرءاء خلاف کردند در این دو لفظ أبو عمرو و حمزه و کسائی هر سه مخفف خواندند أعنی بتسکین الذال فیهما ومعناهما الإیذار و الانذار مصدر باشد . و عاصم بروایت أعشی بر جمی و أهل شام بروایت ولید ، و یعقوب بروایت روح مثقل خواندند عُذْرًا أَوْ نُذْرًا . باقی قرءاء بتخفیف عُذْرًا و تثقیل نُذْرًا . إِبْرَاهِيمُ التیمی در شاذ خواند عذراً و نذراً بواو عطف بی ألف . عذرو نذر بتخفیف مصدر است ، و گفتند بتثقیل لغتی است یعنی هم در مصدر یقال عُذْرٌ وَعُذْرٌ وَمَعْدِرَةٌ وَعَدِيرٌ بمعنی المصدر و گفتند عُذْرٌ و نُذْرٌ بتثقیل جمع عذیر و نذیر باشد مثل نکیر و نُکْرٌ و معنی آنست که خدای تعالی پیغامبران را بفرستاد و یا فرشتگان را تا إلقاء ذکر کردند بر ایشان برای اعذار و انذار ، و شاید دو مصدر باشد در جای حال ای عاذرین و منذرین ، عذارنگیزان و ترسانندگان یعنی بیان بکنند و وعدو وعید بگویند تا چون خدایتعالی پس از آن عقاب کند ایشانرا حجتی نباشد . این قول حسن بصری است .

(إِنَّمَا تَوَعَّدُونَ لَوَاقِعٌ) این جواب قسم است و «ما» موصوله است گفت آنچه شما را وعده میدهند از بعث و نشور و ثواب و عقاب لامحاله خواهد بودن در آن خلافتی نیست و واقع کائناتی باشد مجدداً الحدوث. حق تعالی باین همه چیزها قسم یاد کرد که هر چه من گفته ام و وعده داده ام خواهد بودن در آن خلافتی نیست. آنکه وقت آن بعلامات یاد کرد نه به تعیین گفت:

(فَإِذَا الذُّجُومُ طَمِسَتْ) آنکه که ستارگان را نور ببرند و اثر او ناپدید کنند و طمس و طلس محو اثر باشد.

(وَإِذَا السَّمَاءُ فَرَجَتْ) و آنکه که آسمان را بشکافند تا در او فروج و شکافها پدید آید (۱).

(وَ إِذَا النُّجُومُ نَسِيتْ) و آنکه که کوهها از جای ببرند، و نسف خاک بر باد دادن باشد، و آلت نسف را منسف گویند، و همچنین است نسف الحبوب بر افشاندن او تا پاک شود.

(وَ إِذَا الرُّسُلُ أَقْتَلَتْ) أبو عمرو و خواند بواو و تشدید قاف و قَتَّتْ من الوقت علی الأصل، و أبو جعفر خواند و قَتَّتْ به تخفیف قاف و در شاذ عیسی بن عمر و خالد بن الیاس خواندند اَقْتَلَتْ بآلف و تخفیف قاف و باقی قرآء خواندند اَقْتَلَتْ بآلف و تشدید قاف، و عرب معاقت کند میان او و الف قالوا و كَدَّت الامرؤا كَدَّتَه و و رَخَّت الكتاب و اَرَخْنَه و و شاح و اَشاح و وكاف و أكاف و أحد و وحد و معنی اَقْتَلْتُ اَعْلَمْتُ وقت الثواب و العقاب.

و آنکه گفت پیغمبران را اعلام کنند وقت ثواب و عقاب یعنی در قیامت برای کدام روز مهلت داده اند، و این استفهامی است بمعنی استعظام یعنی روز قیامت. آنکه بیان کرد آنرا که چه روز است گفت:

(لِيَوْمِ الْفَصْلِ) برای روزگار گذاردن و روزی که فرق و فصل کنند در میان سعید و شقی و ضال و مهتدی و مؤمن و کافر و مثاب و معاقب. آنگاه گفت:

(وَمَا أَدْرِيكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ) و چه دانی تو ای محمد و چه اعلام کرده است تو را که روز فصل چه باشد، و این هم بر سبیل استعظام و استکبار گفت آنکه گفت:

(۱) آسمان سرحد نیاست چون این عالم که ما مشاهده میکنم و آنرا عالم شهادت میگویند با آسمان محدود است و چون شکافته شود و حد عالم شهادت برداشته شود عالم دیگر دیده میشود.

(وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) وای بر مکذبان و دروغ دارندگان پیغمبران و کتابهای من در آنروز ، و تخصیص مکذبان برای آن کرد که تکذیب پیغمبران کفر باشد و سایر معاصی بدنبال آن شود ، و دیگر آنکس که اوثاب و عقاب دروغ دارد او را لطف نبود بکردن واجب و نا کردن قبیح .

(أَلَمْ نُهَبِكِ الْآلُوهِينَ) آنکه برسبیل انذار و اعداز گفت ما هلاک نکردیم او لیلان را و پیشینگان را از قوم نوح و عاد و ثمود و امتان گذشته ، و آنکه گفت :

(نَمْ نُتَبِعُهُمُ الْآخِرِينَ) آنگاه باز پسینان را از پس ایشان ببریم یعنی چون او لیلان را هلاک کردیم آخریان را چه امان است .

(كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ) همچنین کنیم با گناه کاران (وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) وجه تکرار درسوره رحمن گفته ایم . آنکه تذکیر نعمت کرد مکتفانرا گفت :

(أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ) نه ما آفریدیم شما را از آبی ضعیف حقیر یعنی نطفه (فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ) و آنرا در قرار گاهی ممکن گردانیدیم .

(إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ) تا بمدتی معلوم و آن نه ماه است که وقت وضع بود .

(فَقَدَرْنَا) ما تقدیر کردیم و نیک تقدیر کننده ایم ما وقادر و مقدر یکی باشد . يقال : قَدَّرْتُ الشَّيْءَ وَقَدَّرْتَهُ وَقَدَّرْتُهُ ، وَقَدَّرْتُهُ بِمَعْنَى ، یعنی تقدیر بودنش در رحم و تقدیر أجل و رزق و احوال او که چه کند و چه گوید و چند ماند و چند خورد اینجمله بر ما مقدر و معلوم باشد بر گزاف نبود . مدنیان و کسائی گفتند مقدر بتشدید ، و باقی قرءاء بتخفیف . آنکه بر سبیل منت گفت :

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا) نه ما زمین را بضمام ایشان کردیم و بوعاء ایشان تا در او باشند بزندگان و مرگ . نصب احیاء و اموات بر حال است تازنده باشند بر پشت زمین و چون بمیرند در شکم زمین باشند يقال : كَفَّتِ الشَّيْءَ كَفْتًا وَ كَفَاتًا إِذَا ضَمَّهُ وَ كَفَّتِ الشَّيْءَ وَ كَفَاتَهُ وَ عَاوَهُ ، وَأَبُو عَيْبَةَ كَفَّتْ كِفَاتًا أَي أَوْعِيَهُ ، وَ كَفَّتْ أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتَ حَالِ از زمین یعنی در آن حال که زمین مرده باشد و زنده . زمین زنده آن باشد که نبات رویاند و مرده آن باشد که نبات نرویاند .

(وَ جَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَ شَامِخَاتٍ) گفت بیافریدیم در زمین کوهها . رواسی سخت شده شامخات بلند . يقال جبل شامخ و شامخ و باذخ إذا كان عالياً (وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا) و

بدادیم شما را آبی خوش . يقال ماء عذب وفرات وزلال وغدق إذا كان طيباً ، ومنه سمي النهر الكبير بالفرات قال الشاعر :

إذا غابَ عَنَّا غابَ عَنَّا فَرَاتُنَا وَ إِن شَهِدَ أَجْدَى نَيْسَلُهُ وَ فَوَاضِلُهُ (۱)

عبدالله عباس گفت جوپهای خوش چهار است : جیحان وسیحان وفرات ونیل مصر ، و گفت دجله از جیحان است .

(وَ يَلُومُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ إِنَّمَا أَنطَلِقُوا) این جایگاه آنست که خدای تعالی کافران را گوید روز قیامت ، ای يقول الله لهم انطلقوا . گوید ایشانرا بروید بر آنجائی که او را دروغ میداشتید یعنی دوزخ .

(إِنَّمَا أَنطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ) رويس خواند انطلقوا بفتح لام على الخبر . و باقی قرءا بکسر لام على الأمر . بروید بسایه ای که سه شاخ و سه جانب دارد . گفتند معنی آنست که سایه دود دوزخ که بر آید سه جهت بشود . آنکه محیط گردد بکافران چنانکه گفت « أحاط بهم سرادقها یعنی دودی که دم باز گیرد .

(لا ظليل) نه سایه گستر (وَ لَا يُغْنِي مِنَ الْأَهْبِ) و سود ندارد و نه بگزیراند از درفش آتش و منع نکند آنرا چنانکه حجاب سایه گستر منع باشد از درفش آتش .

(إِنَّمَا تَرْمِي بِشَرِّهِ كَالْقَصْرِ) یعنی دوزخ می اندازد بهر درفشی چند کوشکی و شرز درفش آتش باشد که از او میجهد و اشتقاق او از ظهور است من قولهم شررت الثوب إذا نشرته . هر درفش بزرگی چند کوشکی باشد . این قول ابن عباس است و مجاهد و قتاده و روایتی دیگر از عبدالله عباس که قصر خرما بن باشد یکی را قصره گویند کجمره و جمر .

(كَأَنَّهُ جَمَالَتٌ صَفْرٌ) پنداری شتران اند زرد ، و گفتند سیاه بر طریقه عرب كوشك را بشتر تشبیه کرد چنانکه ایشان شتر را بكوشك تشبیه کنند قال الأخطل :

كَأَنَّهُ بُرْجٌ رُومِيٌّ يُشِيدُهُ لَزُّهُ بِحَصٍّ وَ أَجْرٍ وَ أَحْجَارٍ (۲)

حمزه و کسائی و خلف خواندند « جمالت » بکسر جیم بی ألف علی أنه جمع جمل کحجر و حجارة یعقوب خواند جمالت بضم جیم بی ألف . و باقی قرءا جمالات علی أنه جمع جمالت

(۱) چون از ما غائب شود فرات از ما غائب شده است و اگر حاضر باشد عطا و بخشش او ما را سیراب میکند .

(۲) گویا شتر من برج رومی است که آنرا محکم و استوار ساخته است چسبیده با کج و آجر و سنگ .

فهی إذا جمع للجمع . عبدالله عباس گفت وسعید جبیر جمالات رسن‌های کشتی باشد که لایهای او بریکدیگر افکند تا بمانند میان مردی شود . و قوله « صفر » ای علی لون النار برای آنکه لون آتش زرد باشد ، و گفتند صفر سیاه باشد فی بعض اللغات قال الشاعر:

تلك خيلى منه و تلك ركابي .
 'من' صفر' اولادها كالكزبيب (۱)

واین خلاف ظاهر است .

(وَايْلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ * هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ) این روزی است که سخن

نگویند یعنی سخن نگویند که ایشان را در آن غنائی و نفعی باشد تا متناقض نبود آنرا که گفت « یوم تأتي كل نفس تجادل عن نفسها » براین وجه جمع توان کردن میان هر دو آیه .

(وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) زجاج گفت عطف است بر لایؤذن . فرء گفت

عطف است بر لاینطقون و التقدیر لاینطقون ولا یعتذرون ، و بعضی دیگر گفتند تقدیر آنست لایؤذن لهم فی الاعتذار فكيف یعتذرون . و این وجوه برای آن میباید تا جواب نفی نباشد چه اگر جواب نفی بودی منصوب بایستی و نون نبایستی چنانکه لاتأینا فتحدثنا و دستوری ندهند ایشان را در آنکه عذرخواهند .

(هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ) گفت این روز فصل حکم و قضا است که میان متحا کمان کار

گزارند یعنی روز قیامت خدای تعالی میان خصمان حکم کند علی حقایق الامور بمالهم و علیهم نه چنانکه در دنیا حکم حاکم شرع بر ظاهر باشد از آنجا که او باطن نداند (جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ) جمع کنیم میان شما و مردان اوایل . آنکه گفت اگر چنان است که شمارا کیدی و حیلہ ای و چاره ای هست بجای آرید بامن . صورت امر است و مراد تهدید و تقریر ، و کید حیلہ باشد .

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ) گفت روز قیامت . متقیان و پرهیزکاران در سایه

درختان باشند و چشمهای آب و میوه ها از آنچه آرزو کنند .

(كَلُّوا وَاشْرَبُوا) التقدير يقال لهم كلوا واشربوا . ایشانرا گویند بخورید از این

میوه ها و باز خورید (۲) از این چشمه‌ها (هَنِيئًا) نوش و گوارانده ، و نصب او بر حال است و روا باشد که صفت مصدری باشد محذوف و التقدير أكلاً هنيئاً و شرباً هنيئاً ، و در این لفظ خلاف کردند . بعضی محققان گفتند صورت امر است و مراد اباحت ، و بعضی دیگر گفتند مراد امر است برای آنکه چون ایشان بدانند که خدای مرید است و اکل و شرب ایشان در

(۱) این است اسبان و شتران من اولادشان سیاهند مانند کشمش . این بیت از اعیی است .

(۲) باز خورید بمعنی بیاشامید بسیار در این کتاب استعمال شده است .

سرور و خرمی ایشان بيفزايد پس در اين فائده تمام است و عبث نيست (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)
 بآء مجازات راست و مصدری است ای جزاء أعمالکم .

(إِنَّا كَذَبْنَا لَكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) ما چنين پاداشت دهيم نيكوکاران را .
 (كَلُوا وَ تَمْتَعُوا قَلِيلًا إِنَّا نَكْتُمُ مُجْرِمُونَ) آنگاه با خطاب كافرين و گناه
 کاران آمد در دنيا گفت بخوريد و برخوردار شويد اندکی يعنی از عمر دنيا که متاع او قليل
 است که شما مشر کيد و عاصی . صورت امر است و مراد تهديد .

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ) گفت چون گویند اين كافرين را که نماز
 کنید نکنند و فرمان نبرند و رکوع کنایت است از جمله نماز برای آن رکوع را تخصيص
 کرد که او رکعی است از ارکان نماز ، و از اين جا عدد واقع بود بر رکعات گویند يكثر کعت
 و دو رکعت و چهار رکعت و رکعت رکوع باشد .

(وَ يَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ لِلسُّكُوتِ بَيْنَ * فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ) آنگاه گفت بر
 سبيل تعجب بکدام حديث و کتاب ايمان خواهيد آوردن از پس او يعنی چون باين ايمان نياريد
 باين همه بلاغت و فصاحت و بيان ، بديگر حديث ايمان نخواهيد آوردن و آيه دليل است
 بر آنکه قرآن محدث است برای آنگاه تقدير اين است : فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ الْحَدِيثُ يُؤْمِنُونَ .

سورة النبأ

این سوره مکتبی است و چهل و یک آیه است ، و صد و نود و سه کلمه است ، و سید و نود حرف است ، و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که اوسوره عمّ يتسائلون بخواند خدای تعالی او را بر د و شراب بچشانند روز قیامت صدق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً .

سورة النبأ احدى واربعون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ (۲) عَنِ النَّبِيَّ الْعَظِيمِ (۳) الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (۴)

از چه چیز می پرسند از خیر بزرگ یعنی قیامت آنکه ایشان در آن اختلاف میکنند

كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۵) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (۶) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (۷)

نه چنان است زود باشد که بدانند پس نه چنان است زود باشد که بدانند آیا نکردانیدیم زمین را گسترده

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (۸) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (۹) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا (۱۰)

و کوهها را میخها و آفریدیم ما شما را جفت جفت و کردانیدیم خواب شما را سبب آسایش

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱۱) وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱۲) وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا

و کردانیدیم شب را پوشی و کردانیدیم روز را جهت طلب معاش و بنا نهادیم بالای شما هفت آسمان را

شَدَادًا (۱۳) وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۱۴) وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً

سخت و کردانیدیم در آسمان چراغی را روشن و فرو فرستادیم از ابرهای فشارده آب را

تَبَاجَا (۱۵) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا (۱۶) وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا (۱۷) إِنَّ يَوْمَ

بغایت ریزان تابیرون کنیم بآن دانه و گیاه را و بوستان بهم پیچیده درختان بدرستی که روز

الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا (۱۸) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا (۱۹) وَ فَتِحَتْ

حکم باشد زمانی مقرر روزی که دمیده شود در صور پس آئید فوج فوج بمحشر و گشود شد

السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا (۲۰) وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا (۲۲) إِنَّ جَهَنَّمَ

آسمان پس از آن باشد درها و روان شود کوهها پس باشد چون سراب بدرستی که دوزخ باشد

كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۲) لِلطَّاغِينَ مَأْبَأ (۲۳) لَا بُدَّ لِي فِيهَا أَحْقَابًا (۲۴) لَا يَذُوقُونَ

در کمینگاه اهلس مر از حد گذشتگان باز گفتنی درنگه کننده در آن روز گاردراز نمی چشند

فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا (۲۵) إِلَّا تَحِيًّا وَ غَسَّاقًا (۲۶) جَزَاءً وَ فَاقًا (۲۷) إِنَّهُمْ كَانُوا

در آن سرمائی و نه شرابی مگر آب جوشان و چرک و ریم پاداش موافق کردار بدرستی که آنها بودند

لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (۲۸) وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذْبًا (۲۹) وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ

که امید نداشتند حساب را و تکذیب نمودند آیات ما تکذیب کردنی و هر چیزی از کردار شمردیم آنرا

كِتَابًا (۳۰) فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (۳۱) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (۳۲)

در لوح پس بچشید عذاب را پس نمی افزایم شمارا مگر شکنجه را بدرستی که مر پرهیز کاران راست رستگاری و فوژی

حَدَائِقَ وَ أَغْنَابًا (۳۳) وَ كَوَاعِبَ أَثْرَابًا (۳۴) وَ كَأْسًا دِهَاقًا (۳۵) لَا يَسْمَعُونَ

باغها از درختان و انگورها و دختران نارستان همسال و جامهای پراز شراب طهور نمی شنوند

فِيهَا لَعْوًا وَ لَا كِذْبًا (۳۶) جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا (۳۷) رَبُّ السَّمَوَاتِ

در آن سخن بیهوده و نه دروغ پاداش از پروردگارت بخششی پسندیده پروردگار آسمانها

وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا (۳۸) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ

و زمین و آنچه میان آسمانها است خدای بخشنده که مالک نشوند از آن سخن گفتنی را روزی که می ایستد روح

وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَبَّرُونَ إِلَّا مَنْ أَدَبَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا (۳۹)

و فرشتگان صف زده سخن نکویند مگر آنکه رخصت داده مر آنرا خدای بخشنده و گفت گفتار حق

ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقِّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مِائِبًا (۴۰) إِنَّا

این است روزی که راست است پس هر که خواهد فراگیرد بسوی پروردگارش بازگشتنی بدرستی که

أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا (۴۱) يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ

ما بيم کردیم شما را ب عذاب نزديك روزی که بنگرد آدمی آنچه فرستاده دو دست او و ميگويد

الْكَافِرِيَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا *

كافر ای کاش من بودم خاک *

قوله تعالى (عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ) بیان کردیم که حرف جرّ چون داخل ماء استفهام شود ألف از او بیفکنند نحو لِمَ وَبِمَ وَفِيمَ وَمِمَّ وَعَمَّ وعلام والی م وَحَسْمَ حَقّ تعالی بلفظ استفهام بوجه استعظام گفت عمّ يتسألون از چه میپرسند این کافران؟ ضمیری است قبل الذکر برای آنکه لبس زائل است و معنی پوشیده نیست، آنکه هم او جواب داد و گفت :

(عَنِ النَّبِيَاءِ الْعَظِيمِ) از خبر بزرگ . مفسران در این نبأ بزرگ خلاف کردند بعضی گفتند قرآن است و این قول مجاهد است و دلیلش قوله تعالی «قل هو نبؤ عظیم أنتم عنه معرضون» قتاده گفت بعث و نشور است ، بعضی گفتند محمد است ﷺ در تفسیرا هل البيت است ﷺ که أمير المؤمنين علی است علیه الصلوة والسلام علقمه روایت کرد که روز صفین مردی از لشکر شام برون آمد سلاح پوشیده و بالای سلاح مصحفی حمایل کرده و بجای آنکه عرب را عادت باشد که رجز خوانند میخواند «عمّ يتسألون عن النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون» من خواستم تا پیش او شوم أمير المؤمنين علی علیه الصلوة والسلام گفت مرا: مکانک، بر جای خود باش و او بنفس خود بیرون رفت و او را گفت «أتعرف النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون قال : لا» گفت شناسی آن خبر بزرگ را که در او خلاف کردند؟ گفت نه گفت «والله إنني أنا النبأ العظيم الذي في اختلافتم و علی ولایتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغيتكم هلکتم بعد ما بسيفی عن الکفر نجوتم و یوم غدیر قد علمتم قد علمتم قد علمتم و یوم القيامة تعلمون ما عملتم ثم علا بسيفه فرمی برأسه و یده» گفت که منم آن خبر بزرگ که در من خلاف کردید و در ولایت من منازعت کردید و از ولایت من باز آمدید پس از آنکه قبول کردید و ببغی تان هلاک شدید پس از آنکه بکفر تان از تیغ من برستید و روز غدیر خود دانید خود دانید خود دانید ، و

روز قیامت بدانید آنچه کرده باشید آنگاه تیغ بر بالای سر خود برد و بزدوسر و يك دستش بینداخت. آنکه باز آمد و میگفت :

وَدَارُكُمْ مَا لَاحَ فِي الْاِفْتِقِ كَوْكَبٌ
وَحَتَّى تَمُوتُوا وَتَمُوتَ وَمَا لَنَا
أَبَى اللَّهِ إِلَّا أَنْ صِفَيْنَ دَارُنَا
وَلَا لَكُمْ عَنْ حَوْمَةِ الْحَرْبِ مَهْرَبٌ (۱)

و أصبغ بن نباته گوید در کارزار بصره با امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام بودم سوارى از لشکر بصره بیرون آمد و این آیه بخواند امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام پیش او رفت و گفت «أتعرف النبا العظيم، شناسی آن خبر بزرگ را؟ گفت نه گفت «والله إننى أنا النبا العظيم الذى فيه يختلفون كلا سيعلمون حين أقف بين الجنة والنار واقول هذالى وهذاك خذيه فانه من اعدائى و ذريه فانه من اوليائى، ثم كلا سيعلمون حين أقف على الحوض فأذود عنه أقواماً كما تذاذ الابل الغريب عن الحوض فى الدنيا» گفت من آن نباء بزرگم که درمن خلاف کردند لیکن آنکه بدانند که من از میان بهشت و دوزخ بایستم و با دوزخ مقاسمه کنم من گویم این تورا و این مرا. اورا بگیر که از دشمنان منست و این را دست بدار که از دوستان منست، آنکه بدانند که در کنار حوض بایستم و گروهی را از او بازمیرانم چنانکه در دنیا شتر غریب را از حوض و آنکه تیغ بر آورد و بزد اورا کشت و باجای خود آمد.

(الذى نمم فيه مختلفون) آنکه در او خلاف کردند، اگر قرآنست، بعضی گفتند سحر است و بهری گفتند شعر است و بهری گفتند فسانه پیشینگان است و بهری گفتند بافته سلمان است بهری گفتند فرو بافته اولینان است، و اگر رسول بود، بعضی گفتند ساحر است، و بهری گفتند کاهن است و شاعر، و بهری گفتند دیوانه است. اگر بعث و نشور است، بعضی گفتند هست و خواهد بود، و بهری گفتند نخواهد بودن و اگر امیرالمؤمنین است علیه الصلاة والسلام بهری گفتند امام است و بهری گفتند پیغمبر است، و بهری گفتند خدای است، و بهری گفتند کافر است. آنکه حق تعالی گفت :

(كَلَّا) برسبیل ردع و زجر که بدانند اینان و پس بدانند برسبیل تأکید و گفتند ضمیر اول مراد کافرانند و بدو مؤمنانند. آنکه بتذکیر نعمت و تعداد در آمد گفت:

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا) نه ما زمین را بگهواره شما کردیم تا چنانکه کودک در گهواره بخسبد و بیاساید و آرام گیرد شما همچنین در زمین بیارامید و قرار گیرید.

(۱) خداوند نخواست که صفین منزل ما و شما نباشد مادامی که ستاره برافق میدرخشد تا وقتی شما بمیرید یا ما، و ما را از جایگاه جنگ امید فرار نیست.

(وَالنَّجِيبَالَ أَوْ تَادَا) و نه ما کوهها را میخ های زمین بکردیم تا نجنبند از جای خود چنانکه بر کنار بساط نهند تا باد بر ندارد آن را من این کوهها را میخ زمین کردم تا زمین را دوخته میدارند (۱) .

(وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا) و شما را بیافریدیم جفت نر و ماده و گفتند أزواجاً ای اصنافاً بر اجناس و انواع مختلف .

(وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا) و نه ما خواب شما را سبب راحت کردیم و سبب آسایش و خواب را از آنجا سبات گویند که سبب آسایش باشد و منه سبت اليهود لاستراحتهم عن العمل و گفتند سباتاً ای نعاساً و این اول خواب باشد که مردم در او طلب آسایش کنند و معنی راجع است با قول اول ، و گفتند و جعلنا نومکم طویلاً خواب شما را دراز بکردیم و منه عاش فلان سبتاً و سبتة من الدهر ای زماناً طویلاً . و أبوعبیده گفت سباتاً ای لیس بموت من خواب شمارا خواب کردم مرگ نکردم من قولهم رجل مسبوت إذا كان فيه الروح و این وجوه جمله جواب است از آن سؤال که گفتند سبات خواب باشد و نوم همچین و بمنزله آنست که گفت و جعلنا نومکم نوماً . و سبت رأسه إذا حلقة ، السبت بالكسر جلود البقر المدبوغة بالقرظ يُحذی و منه النعال السبتيّة، و السبت من الايام معروف .

(وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا) ما شب را لباس کردیم یعنی بتاریکی همه چیزها پوشیده شود بمنزله لباس باشد و گفتند مراد آنست که شب را بوقت و آلت لباس کردیم که مردم در او خویشتن را بجامه لباس بپوشند چنانکه گفت :

(وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا) ای جعلناه محلاً و آلة للمعاش و طلبه، و روز را بوقت و محل طلب معاش کردیم ، و هذا من باب قولهم نهار صائم و لیل قائم ، و مثل قول الشاعر :

(۱) یعنی سطح ظاهر زمین را میدوزد بطبقات زیرین آن تا مضطرب نشود زیر پای مردم چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود «و تدبالصخور میدان ارضه» یعنی اضطراب و لرزه زمین را به سنگها ثابت کرد و اگر گوئی بازهم در کوهستان ها زمین میلرزد گوئیم اگر کوه نبوده لرزه های زمین چنان بود که هیچ قابل زیست نبوده و مراد این گونه لرزه های خفیف که در نواحی بسیار کم و کوچک اتفاق میافتد نیست بلکه همه جاهمیشه پیوسته میلرزد و اگر گوئی حرکت زمین در عصر ما ثابت و محسوس شده گوئیم اینگونه حرکت کرده زمین که اجزا همه باهم حرکت کنند اضطرابی پدید نمی آورد و موجب ناراحتی مردم نمیگردد .

وَ أَخُو النُّهُومِ إِذَا النُّهُومُ تَعَضَّرَتْ

جَنَحَ الظَّلَامِ وَ سَادَةَ لَا يَرَقْدُ (۱)

أراد صاحب الوسادة :

(وَ بَنَيْنَا قَوْقُكُمُ سَبْعًا شِدَادًا) و بنا کردیم از بالای شاهفت آسمان محکم یکی

را از بالای دیگری .

(وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَ هَاجِبًا) و براو چراغی کردیم درخشان یعنی آفتاب .

(وَ أَنْزَلْنَا مِنَ النُّمُصِرَاتِ) و فرود آوردیم از معصرات آبی ریزنده مفسران در

او خلاف کردند مجاهد و قتاده و مقاتل گفتند بادهایی که ابر را میفشارد و باران از او بیرون

می آرد و بر آن تاویل «من» بمعنی باء باشد و التقدير بالمعصرات كقوله «من كل أمر» أي بكل

أمر، قراءت عکرمه چنین است «بالمعصرات» عبدالله مسعود گفت در این آیه خدای تعالی باد

را بفرستد تا ابر را جمع کند آنکه آب از او چنان فرود آرد که شیر از پستان شتر فرود

آرند آب بدفع و شدت می آید بادی دیگر بیاید و آن را پراکنده کند در هوا تا چون بزمین

آید مضرّت نکند، مؤرّج گفت معصرات ذوات الاعاصیر ای سحاب معها ریح اعاصیر، أبو العالیه

و ربیع و ضحاک گفتند یعنی ابرهایی که از او باران فرو می آید چنانکه شیر از پستان شتر فرو

می آید و منه المعصرات للمرأة التي بلغت مبالغاً ظهر اللبن في ثديها ، وقيل سمي بذلك لدنو حيزها قال

ابو النجم « قَدْ أَنْعَصَرَتْ أَوْ قَدْ ذَنْتْ إِعْصَارُهَا » و این روایت والبی است از عبدالله عباس ،

مبرّد گفت معصرات قاطرات باشد ای السحاب المقطرات یعنی ابرهای فروچکاننده برای آنکه قطر

هم لازم باشد هم متعدی این کیسان گفت معصرات عاصرات باشد و الاعصار لغة في العصر أي من

السحاب عاصرات از ابرهای فشارنده چون مترکم شود بهم بهری بر بهری پنداری بهری را

می افشارد، ابی کعب و حسن و سعید جبیر و زید اسلم و مقاتل حیان گفتند من المعصرات أي

من السموات از آسمان فرود می آریم (ماء ثجاجاً) آبی ریزنده یعنی باران، مجاهد گفت و قتاده

متتابع . این زید گفت .

(لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا * وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا) تا برون آریم باودانهها و گیاهها و

بستانها که در او درختان باشد درهم پیچیده واحدها لف و لفیف و گفتند أَلْفَاف جمع جمع باشد

يقال جنة لفاء و نبت ألف و جنت لف و الجمع أَلْفَافاً .

(۱) مرد غمگین وقتی اندوهها بروی هجوم آورند در تاریکی شب بر بالین خوابش نمیبرد .

(إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ كَانَ مِيقَاتًا) گفت روز فصل و قضا میقات است یعنی وقت انجام آنچه خدای تعالی وعده کرده است .

(يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ) آن روز که صور در دمنند، در اودو قول گفتند یکی آنکه برشبه قرنی است در دست اسرافیل و یکی جمع صورت است یعنی مردگان را زنده کند (فَمَّا تَوَلَّوْا فَنُفِخَ فِي الصُّورِ) می آیند گروه گروه، معاذ جبل گفت بنخانه ابوایوب انصاری بودم با رسول ﷺ من پرسیدم از رسول صلوات الله علیه و آله از این آیه گفت یا معاذ از کاری عظیم پرسیدی آنچه برگریست و گفت روز قیامت مردمان را برده نوع حشر کنند، خدا ایشانرا با علامات که برایشان بود تمیز کرده باشد از مؤمنان و مسلمانان، بعضی را حشر کند بر صورت بوزینه گان و بهری را بر صورت خوکان و بعضی را سرنگون و بعضی را کوران که باین جانب و آنجانب میروند و می افتند و راه نبینند و بعضی کر و گنگ باشند چیزی نشنوند و ندانند و بهری را زبانها بر سینه افتاده باشد و زبان میخایند و بعضی را دستها و پاها بریده باشند و بعضی را بردرختان کرده باشند از آتش و از بعضی از ایشان نتنی آید بمانند مردار و بعضی را لباس قطران پوشانند . اما آنان که بر صورت بوزینه گان اند سخن چینیان باشند که نیمه کنند . و اما آنانکه بر صورت خوکان باشند اهل سحت و رشوه باشند و آنانکه سرنگون باشند رباخوار باشند و اما کوران قاضیان باشند که حکم بناحق کرده باشند و لالان و کران آنان باشند که باعمال خود متعجب باشند اما آنانکه زبان میخایند عالمان باشند که با آنچه گویند کار نبرند . اما ایشانرا که دست و پای بریده باشند آنان باشند که همسایگان را رنجانیده باشند و اما آنانکه بر درختهای آتشین آویخته باشند آنان باشند که سعایت مردم بسططان فرا کنند . اما آنانکه از ایشان بوی مردار می آید آنان باشند که بشهوات و لذات مشغول باشند و حق خدای منع کنند و آنها را که جامه های قطران باشد ایشان اهل کبر و فخر باشند .

(وَ انْفُتِحَتِ السَّمَاءُ) کوفیان فتحت خواندند بتخفیف و باقی قرء بتشدید خواندند گفت آسمانها بگشایند یعنی بشکافند تا درها گردد گفتند معنی آن است که هر شکافی از او پدید آید بمانند دری باشد و گفتند درها بر او بگشایند تا فرشتگان برو فرود آیند و گفتند مراد آنست که هر بنده را دودر باشد در آسمان دری که مصعد عملش باشد دری که مهبط روزی او بود چون بمیرد درها بر او ببندد و چون روز قیامت بود آن درها باز کنند .

(وَ سِيرَتِ الْجِبَالِ) و کوهها برفتن آرند بر روی زمین تا چون سراب گردد .
(إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا) گفت دوزخ جای رصد ایشان باشد راه ایشان و گذر ایشان جز بر او نبود . مقاتل گفت نشستگاه بود .

(لِلطَّاعِينَ مَبَآءٌ) مرجع طاغیان و باغیان باشد و طغیان مجاوزة الحد باشد یعنی کافران را و آنانکه از فرمان خدای تعالی تعدی کرده باشند .

(لَا بَشِيْنَ فِيْهَا اَحْقَابًا) در آنجا مقام کنند حقبها واحدها حقب و واحد الحقب حقبه و

قال سهم بن نويرة :

وَ كُنَّا كَنَدَمَا نِيْ جَذِيْمَةَ حِقْبَةَ مِنْ الدُّهْرِ حَتَّى قَبِيْلَ اَنْ يَتَّصِدَا (۱)

و علماء در معنی حقب خلاف کردند بعضی گفتند حقب نامی است روزگار را ای دهوراً و ازمنه روزگارا آنجا بمانند عدد احقاب جز خدا نداند و آنانکه گفتند محدود است هم خلاف کردند . عبدالله عمر گفت چهل سال باشد هر روزی هزار سال . عمّار الدّهنی گفت امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام هلال الهجرى را گفت شما در کتاب خود مقدار حقب را چند سال یافتید گفت هشتاد سال هر سالی دوازده ماه هر ماهی سی روز هر روزی هزار سال . عبدالله عمر روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت هر که او بدوزخ شود تا احقاب نبگذرد از دوزخ نیاید هر حقبی هشتاد و اند سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال تا اعتماد نکنی بر آنکه ما از دوزخ بیرون خواهیم آمدن . مجاهد گفت احقاب چهل و سه حقب باشد هر حقبی هفتاد خریف هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال . حسن بصری گفت خدای تعالی هر چیزی را حدی نهاد مگر مدت عذاب دوزخیان را که گفت « لا بشین فیها احقاباً » در آنجا مقام کنند حقبها گفت هر که حقبی بسر آرد از پس او حقبی دیگر آید پس همچنین تا ابد الا بدین پس بر این تأویل تفسیر احقاب بخلود و تأیید کرده اند آنگاه گفت چنین گفته اند که هر حقبی هفتاد هزار سال باشد هر روزی از آن چندین هزار سال . مقاتل حیّان گفت حقب هفتاد هزار سال باشد و گفتند این آیه منسوخ است بقوله « فلن نزیدکم إلا عذاباً » و اولی تر آنست که نسخ نگویند برای آنکه اگر تخصیص آیت کنند بکفار جمع توان کردن میان این دو آیه از دو وجه یکی بر تأویل حسن بصری گفت کلمه مضی حقب تبعه حقب ، و دیگر آنکه « فلن نزیدکم إلا عذاباً » فائده تابیدن دهد و آنها تزاید الا یام باشد . و بعضی دیگر گفتند « لا بشین فیها احقاباً لا یندوقون فیها برداً ولا شرباً » أي فی تلك الاحقاب این جمله در جای صفت احقاب باشد یعنی احقابی و مدتی که در آن مدت الا حمیم و غساق نچشدند از آن پس احقابی دیگر باشد

(۱) جذیمه ابرش نام یکی از پادشاهان عرب است و دو ندیم وی پیوسته بایکدیگر بودند و هرگز

از هم جدا نمیشدند شاعر گوید ما دوتن بودیم مساوند دو ندیم جذیمه بسیار روزگار با هم چنانکه

گفتند هرگز جدا نخواهند شد .

کده در او انواع عذاب چشند که نه حمیم و غساق باشد و اگر آیه در حق فساق باشد مادر حق ایشان عذاب ابدنگوئیم، آنکه گفت .

(لا يذوقون فيها برداً ولا شراباً) گفت در آنجا نچشند هیچ سرمائی و شرابی سرد که ایشان را راحت باشد از آن و تسکین گرمای آتش کند برایشان و گفتند برداً ای نومأ عبدالله عباس گفت عرب گویند منعی البرد البرد سرما خواب ازمن بازداشت . و انشد الکسائی :

بَرَدَاتٌ مَرَّ شِفْهَافِهَا عَلَيَّ فَصَدَّتْني عَنْهَا وَ عَنْ قُبَلَاتِهَا النَّبْرَدُ (۱)

گفتند برد در این بیت بمعنی خواب است و ظاهر چنان می نماید که بر ظاهر خود است و فرآء گفت برای آن خوابرا برد خوانند که خواب مردم را سرد بکند و از آنجاست که آنکس که بخصبد او را جامه دیگر باید بیرون آنکه دارد و الا سرما یابد. و نیز آنکه تشنه باشد چون بخصبد تشنگی او زائل شود .

(إلا حمیماً) الا آب جوشانیده و غساق گفتند زمهریر باشد و گفتند خون وریم اهل دوزخ باشد ، ثمالی گفت غساق آب چشم ایشان باشد . شهر بن حوشب گفت غساق نام وادی است در دوزخ در اوسید و شصت شعب است در هر شعبی سیصد و سی خانه است هر خانه ای را چهار زاویه است بر هر زاویه ماری است بر عظیمتر خلقی در سر هر ماری چندان زهر است که خدای داند .

(جزاء) نصب بر مصدری باشد محذوف الفعل ای جازیناهم جزاء و روا بود که مفعول نباشد ای للجزاء یعنی آن عذاب برایشان برای جزاء است (وفاقاً) ای موافقاً لاعمالهم بر وفق کردار ایشان بیشتر نه تاظم نباشد . أخفش گفت مصدر است و فعال مصدر فاعل باشد . فرآء گفت جمع وفق والوفوق واللفق واحد . ربیع گفت جزاء بحسب أعمالهم . ضحاک گفت علی قدر أعمالهم . مقاتل گفت چنانکه از شرك عظیمتر گناهی نیست از دوزخ عظیمتر عذابی نیست .

(إثمهم كانوا لا يرجون حساباً) گفت ایشان امید حساب نمیدارند یعنی بحساب ایمان ندارند و اعتقاد نکرده اند برای آنکه امید تبع داعی باشد، و گفتند رجا اینجا بمعنی خوف است یعنی از حساب نمی ترسند چنانکه «مالکم لا ترجون لله وقاراً» ای لا تخافون له عظمة .

(و کذبوا بآياتنا کذباً) و دروغ داشتند آیات ما را دروغ داشتنی و تخفیف و تشدید لغت است و گفتند مصدر فعل است بمعنی تکذیب . فرآء گفت این لغتی است یمانی يقال خرقت القمیص خرقاً وخرأقاً و گفت اعرابی دیدم بمنی مرا گفت الحلق أحبُّ إليك ام القصار یعنی التقصیر

(۱) مرآشف جمع مرشف و مقصود از آن لب و دهان است گوید لبان و دهان او بر من سرد و گوارا بوده اما خواب مرا از بوسیدن آن مانع گشت .

(وَ كَلِّمْ شَيْءًا أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا) آنکه گفت ماهر چیزی را بشمار در آوریم بنوشتن نه آنکه او را حاجت باشد بآن ولیکن برای آن تا بر تو مضبوط باشد، و نصب او بر تمیز باشد کقوله «أحاط بكلّ شيء علماً» و «أحصى كلّ شيء عدداً» .
(فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا) گفت بچشید که ما شمارا نمی خواهیم افزود
إِلَّا عَذَابًا .

(إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا) گفت پرهیز کاران رانجات ورستگاری هست . أبو بردة الاسلمی گفت رسول را ﷺ پرسیدم از سخت تر آیتی بر اهل دوزخ گفت قوله « فذوقوا فلن نزيدكم - الآية » و مغاز مفعول بود این لفظ اینجا مصدر است ، عبدالله عباس و ضحاک گفتند تنزهاً تماشا گاهی آنکه آنرا بیان کرد گفت :

(حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا) جمع حدیقه و حدیقه فعلیه باشد من أحرق الشيء اذا أحاط به و زمین که میان آن رز باشد و گرد او درختان آنرا حدیقه خوانند پیرامن درختان باشد و میان انواع انگور .

(وَ كَوَاعِبَ أُنْرَابًا) و زنانی پستانها بادید آمده بمانند لعبتی همه بیک شکل و بیک سال واحدها کاعب من باب تامل و لابن و واحد الأتراب تراب قال بشر بن أبي حازم في الكواعب :
فَهْنٌ رُكُودٌ كَالنَّكَوَاعِبِ حَوْلَهُ . لَهْنٌ صَرِيرٌ تَحْتِ ظِلْمَاءِ حَنْدِسٍ (۱)
و قد بلغت ثدى الجارية إذا صارت كالكعب .

(وَ كَوَاعِبَ هَاقًا) و کاسه پراز خمر این قول عبدالله عباس است و حسن و ابن زید و سعید جبیر گفت و مجاهد پیایی ، أبو رافع روایت کرد که پارسی زبانی أبوهریره را پرسید دهاق چه باشد پیارسی جواب داد گفت دمام . عکرمه گفت صافی . مقاتل گفت بمقدار کفایت .

(لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا) گفت نشنوند در آنجالغوی یعنی سخنی که آنرا فائده نباشد (وَلَا كِذَابًا) و نه دروغ داشتنی . قراءت عامه بشدید است و کسائی مخفف خواند و گفت این قراءت امیر المؤمنین است علیه الصلوة والسلام و این دومصدر است تکذیب را و قومی گفتند کذاب بتخفیف مکاذبه باشد کالقتال والجدال و گفتند کذب باشد قال الأعشى :

فَصَدَّقْتَهَا وَ كَذَّبْتَهَا وَالْمُرءُ يَنْفَعُهُ كِذَابُهُ (۲)
ای کذبیه

(۱) حندس بمعنی تاریکی تا کید ظلما است و صریر آواز خاصی است مانند آواز قلم بر کاغذ و رکود ثابت و استوار و شعر را جای دیگر نیافتم .
(۲) اورا تصدیق کردم و تکذیب و گاه باشد که دروغ مردم را سود دهد .

(جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ) گفت این بر سیل مجازات و مکافات از خدای و عطای کافی بود
یقال أحسبت فلاناً إذا أعطيته ما يكفيه حتى قال حسبي، قال الشاعر :

وَنَقْفَى وَلَيْدَ النَّحَىٰ إِنَّ كَانَ جَايماً وَنَحْسِبُهُ إِنَّ كَانَ لَيْسَ بِجَايِعٍ (۱)
و گفتند جزاء بحسب اعمال ایشان و درشاذ ابو ابراهیم خواند عطاء حساباً، اصمعی گفت
عرب گوید حسبت الرجل بالثديد إذا أكرمه و أنشد :

إِذَا أَنَاهُ ضَيْفُهُ يُحْسِبُهُ مِنْ حَاقِنٍ أَوْ مِنْ صَرِيحٍ يَحْلِبُهُ (۲)
و عبدالله عباس گفت عطاء حسناً بنون .

(رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ) گفت خداوند آسمان و زمین و آنچه در میان هردو است از خدایست نافع و ابوعمر و یعقوب و ابوجعفر و شیبه و سلام و أشهب و عبدالله مسعود خواندند رب السموات والارض وما بينهما الرحمن برفع باء و نون علی الابتداء و الخبر أى رب السموات وما بينهما الرحمن و ابن عامر و أعشى و عاصم خواندند رب السموات والارض وما بينهما الرحمن هر دو بکسر و ابن کثیر و یحیی و حمزه و کسائی و جعفر و ابن محیصن خواندند رب بکسر و الرحمن برفع، آنکه هر دو مجرور خواند بدل من ربك باشد و آنکه رب مجرور خواند گفت بدل است از من ربك و رحمن که مرفوع خواند علی أنه خبر مبتدأ محذوف ای هو الرحمن گفت خدای آسمان و زمین خداوند بخشاینده و روزی دهنده است (لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَاباً) شما از او مالک نباشید هیچ خطاب را و هیچ سخن را یعنی نتوانند که از خدای سخنی باشد بر مراد ایشان بل برفوق حق و استحقاق باشد، کلنی گفت یعنی شفاعت نتوانند کردن إلا بفرمان او (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا) گفت آن روز که بایستد روح در او خلاف کردند، مجاهد، گفت از عبدالله عباس که جماعتی جهودان بیامدند و رسول را ﷺ وسلم پرسیدند از روح گفت لشکری است از لشکرهای خدا فرشتگان نه اند ایشان را دست و پای و سر باشد (۳) و طعام خوردند آنکه این آیه بخواند « یوم یقوم الروح و الملائكة صفاً » عبدالله عباس گفت فرشته ایست از همه فرشتگان عظیم تر عبدالله مسعود گفت روح فرشته ایست از آسمان و کوه ها بزرگتر از همه فرشتگان عظیم تر و جای اودر آسمان چهارم است خدای تعالی را هر روز دوازده هزار بار تسبیح کند از هر تسبیحی خدای

(۱) میخورانیم طفل قبیله خود را اگر گرسنه باشد و عطا بقدر کفایت میدهم اگر سیر باشد .

(۲) اگر مهمان نزد او آید اکرام میکند از شیر اندوخته درمشک یا شیر خالص تازه دوشیده .

(۳) مفهوم جمله آن است که فرشتگان را دست و پا و سر نباشد یعنی در خلقت اصلی مجرد باشند .

تعالی فرشته‌ای خلق کند که روز قیامت بصفی بایستد، شعبی وضحاك گفتند جبرئیل است ضحاك روایت کرد از عبدالله عباس که خدای تعالی را در راست عرش دریائی است از نور مانند آسمانها و زمین‌های هفت و دریای هفت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ هر وقت سحر در او شود نورش بر نور بیفزاید و جمالش بر جمال بیفزاید از آنجا بر آید پرها بیفشاند خدای تعالی از هر قطره که اراو بچکد فرشته‌ای بیافریند و از ایشان هفتاد هزار در بیت المعمور شوند هفتاد هزار در خانه کعبه شوند که تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد، وهب گفت جبرئیل پیش خدای ایستاده است فرائض او از بیم خدای میلرزد از هر رعدی از آن خدای تعالی فرشته می آفریند ایشان پیش خدای ایستاده باشند سر بر ندارند و سخن نگویند چون ایشان را دستوری دهند در سخن گفتن گویند : لا إله الا الله ذلك قوله «يوم يقوم الروح والملائكة صفاً لا يتكلمون إلا من أذن له الرحمن - الآية» یعنی لا إله الا الله ، مجاهد گفت روح خلقی است بر صورت بنی آدم طعام و شراب خورند . ابوصالح گفت روح خلقی اند بآدمیان مانند و آدمی نه‌اند، قتاده گفت این از آن جمله است که عبدالله عباس با کسی نبگفتی، عبدالله عباس گفت بروایت مجاهد که روح خلقی است بر صورت آدمیان و از آسمان هیچ فرشته فرود نیاید و الا از ایشان یکی با او باشد، عطیه گفت از عبدالله عباس که مراد ارواح آدمیان است که بین النفختین با فرشتگان بیک صف بایستند (۱) ابن زید گفت قرآن است و این آیه بخواند « و كذلك أوحينا إليك روحاً » و الملائكة صفاً ، فرشتگان بصفی بایستند . شعبی گفت این سماطین خدای باشد سماطی روح باشد و سماطی فرشتگان (لا يتكلمون إلا من أذن له الرحمن) سخن نگویند الا آنکس که خدای او را دستوری دهد (وقال صواباً) و آنکه جز حق و صدق نگوید و این آن است که ما گفتیم روز قیامت خلقان ملجاء باشند بترك قبایح، أو قال صواباً فی الدنيا، ابوصالح گفت کلمه لا اله الا الله است .

(ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ) آن روز حق باشد (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَنَابًا) گفت

هر کس که خواهد بخدای مآبی و مرجعی و بازگشتی گیرد بفعل طاعات واجتناب مقبحات .

(إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا) گفت ما میترسانیم شما را از عذاب نزدیک و آن روز

قیامت است و عذاب او و گفتند عذاب روز بدر است :

(يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ) آن روز که مرد نگران باشد آن عمل را

(۱) یعنی ارواح آدمیان بین النفختین فانی نمیشود و آن نفخه که همه را فانی میکند اجسام و علاقه

بآنها را فانی میکند .

که کرده باشد یعنی منتظر باشد جزای آن عمل را که کرده باشد و این نظر بمعنی انتظار است (وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا أَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا) و کافر گوید کاشکی تا من خاک بودمی و مرا چون در خاک بودم اعاده نکردندی و مرا بشمار گاه نیاوردندی، عبدالله عمر گفت چون روز قیامت باشد و زمین را همچنانکه اُدیم بگسترند و دواب و بهایم و وحوش را جمع کنند برای قصاص و خدای تعالی مقاصه کند میان ایشان تا انصاف کند از گوسفندسُرودار (۱) که از او تعدی رفته باشد بر آن گوسفند بی سرو آنکه چون انتقام کشیده باشد و عوض بسته باو داده فرمان دهد تا خاک شوند، ایشان عند آن گویند یا لیتنی کنت تراباً تمنای حال ایشان، و عکرمه گفت در بعضی کتب دیدم عند آن حال که کافر تمنای آن کند که کاشکی تا خاک بودمی، حیوانات دیگر از بهایم و وحوش چون غم و اندوه و شدت آدمیان بینند گویند سپاس خدای را که ما را تکلیف نکرد چنانکه شما را تا چنانچه ما را امید بهشت نیست بیم دوزخ نباشد، ابوالقاسم بن حبیب گفت در بعضی تفاسیر دیدم که مراد بکافر ابلیس است که استنکاف کرد از سجده آدم و گفت «خلقتنی من نار و خلقته من طین» سجده نکنم که او از خاک است، آنکه مرتبه او بیند و تمنای حال او کند گوید کاشکی تا من هم خاک بودمی که آن روز پنداشتم آتش از خاک به باشد. ابوهریره گفت چون کافر این گوید خاک گوید لا ولا کرامة هرگز مباد که تو چون من باشی و این بر سبیل مثل باشد، و در بعضی قراءت آمد «یا لیتنی کنت تراباً» ای من شیعة ابی تراب.



(۱) یعنی شاخ دار چون سر و بمعنی شاخ است.

سورة النازعات

این سوره مکی است در قول عبدالله عباس و ضحاک ، و چهل و شش آیه است در عدد کوفیان ، و چهل و پنج در عدد بصریان ، و صد و نوزده کلمه است ، و هفتصد و پنجاه و سه حرف است ، و روایت است از ابوامامة از ابی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره و النازعات بخواند خدای تعالی او را از عذاب خود ایمن کند صدق رسول الله ﷺ .

سورة النازعات ست و اربعون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

وَ النَّازِعَاتِ غَرَقًا (۲) وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۳) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۴)

قسم بکشندگان از روی قوت و بفرشتگان بنشاط آورندگان و بفرشتگان شنا کننده

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۵) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا (۶) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ (۷)

پس قسم پیشی گیرندگان پیشی گرفتنی پس بتدبیر کنندگان کار روزی که بلرزد زمین لرزیدنی

تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ (۸) قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (۹) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (۱۰)

ازپی درآید آنرا ازپی درآمدنی دلها در آن روز ترسان باشد چشمهای شان خشوع کننده

يَقُولُونَ ءَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ (۱۱) إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً (۱۲) قَالُوا

می گویند آیا ما رد شدگانیم در حالت اول آیا چون باشیم استخوان پوسیده گویند

تِلْكَ إِذْ أَكَرَّتْ خَاسِرَةٌ (۱۳) فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۴) فَإِذَا هُمْ

آن بازگشتن بازگشتنی است زبان آور پس جز این نیست که آن يك فریاد است پس آنکاه ایشان

بِالسَّاهِرَةِ (۱۵) هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى (۱۶) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ

در زمین هموارند آیا آمد تو را حکایت موسی هنگامیکه خواند پروردگارش را به بیابان پاکیزه

طوى (۱۷) اِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۱۸) فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (۱۹)

که طوی باشد برو بسوی فرعون که او سرکشی نمود پس بگو آیات ترا هست رغبتی تا پاک شوی

وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى (۲۰) فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى (۲۱) فَكَذَّبَ وَ

دراه نمایم تورا بسوی پروردگارت پس بترسی پس نمود او را موسی آیتی پس تکذیب نمود فرعون و

عَصَى (۲۲) ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى (۲۳) فَحَشَرَ فَنَادَى (۲۴) فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ

و گناه کرد پس پشت نمود و میشتافت پس جمع کرد پس صدازد پس گفت منم پروردگار شما

الْأَعْلَى (۲۵) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرِقِ وَالْأُولَى (۲۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ

که برترم پس گرفت او را خدا بمقوبت رستخیز و دنیا بدرستی که در این هر آینه عبرت است برای

يَخْشَى (۲۷) ؕ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ بَنِيهَا (۲۸) رَفَعَ سَنَاهَا

آنکه میترسد آبا شما سخت ترید از جهت خلقت با آسمان که بنا کرد آنرا بر داشت سقف آنرا

فَسَوَّيْهَا (۲۹) وَ أَغْطَسَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَيْهَا (۳۰) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ

پس راست کرد آنرا و تاریک کرد شب را و بیرون آورد روشنی آنرا و زمین را بعد از این بکسترا نید

دَحْيَهَا (۳۱) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعِيهَا (۳۲) وَ الْجِبَالَ أَرْسَبَهَا (۳۳) مَتَاعًا

آنرا بیرون نمود از زمین آب را و چراگاه آنرا و کوهها را استوار کرد آنها را بجهت بهره

لَكُمْ وَ لَا نَعَامِكُمْ (۳۴) فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى (۳۵) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ

از برای شما و چهار پایان شما پس چون بیاید بلیه بزرگ روزی که یاد آورد آدمی

مَا سَعَى (۳۶) وَ بُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِمَنْ يَرَى (۳۷) فَأَمَّا مَنْ طَغَى (۳۸)

آنچه از خیر و شر کرده و ظاهر کرده شود دوزخ مرهر که را ببیند پس اما هر که گذشت از حد

وَ أَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۳۹) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۰) وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ

و اختیار نمود زندگانی دنیا را پس بدرستی که دوزخ آن آرام گاه اوست و اما کسی که بترسد از ایستادن نزد

رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (۴۱) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (۴۲)

خدای خود و باز دارد نفس خود را از خواهشها پس بدرستی که بهشت آن جایگاه اوست

يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا (۴۳) فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا (۴۴) إِلَى
می پرسند تو را ای محمد (ص) از قیامت که کی باشد اقامت آن درجه چیزی تو از یاد کرد آن بسوی

رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا (۴۵) إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ مَنْ يَخْشِيهَا (۴۶) كَأَنَّهُمْ يَوْمَ
پروردگارت نهایت آن جز این نیست که تو بیم کننده ای کس را که از قیامت بترسد گویا ایشان روزی

يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيهَا *

که بینند آن را درنگ ننمودند مگر در شبانگاه یا چاشتگاه.

قوله (وَالنَّازِعَاتِ غَرَقًا) واو قسم است، و در معنی نازعات خلاف کردند، مسروق گفت فرشتگانند که نزع و جذب ارواح بنی آدم کنند، و این روایت عطیه است از عبدالله عباس امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام گفت فرشتگان اند که جان کافران را نزع کنند. عبدالله مسعود گفت جانهای کافران است که مملک الموت از زیر هرموی وزیر هر ناخنی بیرون می آرد تا آنکه که تمام بحلق آرد آنکه رها کند تا به آنجای شود باز دیگر باره نزع کنند. مقاتل گفت مملک الموت و اعوانش که جان کافران بر آرند بمانند سفودی که در پشم تر بکنند و آنرا شاخها باشد و شعبها هر شاخی از آن پیاره ای در آویزد و از آن بر کشند مجاهد گفت اسباب مرگ است که باو جان از تن بر آید، سدی گفت جانهای کافرانست که در سینه غرق شود گفتند معنی آنست که کافر خود را در وقت مرگ چون غرق بیند. حسن وقتاده و ابن کیسان گفتند و ابوعبیده و اخفش ستارگانند که نزع میکنند از افقی بافتی تا فرو شدن. عطاء و عکرمة گفتند کمانهای تیر اندازانست که نزع می کنند تیر را، و گفتند غازیانند که تیر میاندازند و قوله « غرقاً » ای إغراقاً وهو المبالغة في النزع آن باشد که کمان چندان در آرند که بفوق (۱) تیر رسد و نصب او بر مصدری باشد لامن جنس الفعل و اصل نزع جذب چیزی باشد از عمق کنز الدلو من البئر و اغراق غرق کردن باشد و درجای مبالغه استعمال کنند و این معنی بر همه تأویلها راست است.

(وَالنَّازِعَاتِ نَشْطًا) عبدالله عباس گفت فرشتگانند که جان از تن مؤمنان باز گشایند چنانکه عقال از دست شتر باز گشایند، و فراء این قول حکایت کرد و گفت آنچه من از عرب شنیدم انشطت العقد حللتها و نشطتها عقدتها است و قولهم كأنه انشط من عقال و

(۱) فوق سو فار تیر است.

نشطت العقد إذا عقدت و اذا حللته فقد أنشطته تا ألف إزاله را باشد چنانکه بیان کردیم . و الناشط هو الرابط و المنشط الذی یحل . و روایت دیگر از عبدالله عباس آنست که مراد جانهای مؤمنانست چون نشاط کند بیرون آمدن را از تن ، برای آنکه هیچ مؤمن نباشد إلا در مرگ بهشت بر او عرض کنند تا او بهتر و نیکوتر از آن جایها و نعمتها که در او باشد ببیند و حوریان او را میخوانند که «الینا» بما آی و او نشاط کند رفتن آن جایگاه را ، امیر المؤمنین علیه الصلاة و السلام گفت فرشتگانند که جانهای کافران از اجزاء و اعضای ایشان باز گشایند و جدا میکنند تا از تن ایشان بیرون آرند برنج و سختی و غم ، مجاهد گفت مرگ است که جان آدمی بیرون آرد . قتاده گفت و اخفش ستار گانند که از این افق بآن افق میشوند چنانکه کسی از جائی بجائی رود یقال نشط الحمار إذا ذهب من بلد إلى بلد، قال الطرماح :

وَهَلْ يَخْتَلِفُ النُّخَيْلَ مِمَّنْ عَهْدُهُ بِهِ غَيْرُ أَخْدَانِ النَّوَاسِطِ رُوع (۱)

و الهم ينشط بصاحبه أى يزعه، قال هیمان بن قحافه السعدی :

بَاتَتْ هُمُومِي تَنْشِطُ النَّمَانِ شَطَا الشَّامِ بِي طَوْرًا وَ طَوْرًا وَ اسطًا (۲)

خلیل گفت نشط و انشاط هر دو لغت است و آن چیزی بجانب خود کشیدن باشد تا گشاده شود .

(و السابحات سبعا) و روایت از امیر المؤمنین است علیه الصلاة و السلام که فرشتگانند که جانهای مؤمنان چنان بیرون آرند که کسی مرد شنا کننده از آب بیرون می آرد و ساعتی رها میکند تا بیاساید ، مجاهد گفت و ابوصالح فرشتگانند که بشتاب فرود می آیند از آسمان چنانکه اسبان چون بنشاط روند گفتند مراد اسبان غازیانند که در غزوات تاختن کنند یقال فرس سابح اذا كان شديد الجري، قال امرؤ القیس :

مَسَحَّ إِذَا مَا السَّابِحَاتُ عَلَى الْوَالِي أَسْرَنَ غُبَارًا بِالْكَدِيدِ النُّمْرُ كَلِ (۳)

و قتاده گفت مراد آفتاب و ماه است و ستارگانند که در فلک خود شنا کنند قال الله تعالی «و كل في فلک يسبحون» مجاهد گفت و أبوروق و عطا مراد کشتیها است که بر روی آب میروند بر مثال مرد شناگر .

(۱) مراد شاعر از نواشط گاو و وحشی بیمناک است چون زود میرمدولام مکسور یختلف را باید کشید

یعنی در آن منزل جسانشین خیل او نمی شوند مگر گاوان و وحشی رمنده که بایکدیگر دوستی مینمایند .

(۲) اندوه ما را بجاهای دور میکشاند گاه بشام و گاه بواسط .

(۳) سخت تازنده است اسب من وقتی که اسبان تیز تک از زمین سخت غبار برانگیزند .

(فَالْسَابِقَاتِ سَبْقًا) مجاهد گفت سوابق اعمال صالح است که بندگان کنند، عبدالله مسعود گفت جانهای مؤمنان است که سابق می‌شوند به بهشت، مقاتل گفت فرشتگانند که جانهای مؤمنان ببهشت می‌برند، عطاء گفت اهل آسمانند که مسابقت میکنند بر یکدیگر سبق می‌برند، قتاده گفت ستارگانند که بهری بهری را سبق می‌برند در رفتن.

(فَالْمُدْبِرَاتِ أُمْرًا) تدبیر کنندگان کارها مفسران گفتند مراد فرشتگانند عبدالرحمن ابن ثابت گفت تدبیر کار دنیا چهار فرشته میکنند (۱) جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت اما جبرئیل موکل است بر بادها و لشکرها، و اما میکائیل موکل است بر قطره باران و نبات زمین، و اسرافیل فرمان خدای بایشان می‌رساند، و اما ملک الموت موکل است بقبض ارواح و جواب قسم محذوف است از کلام لَانَهُ قَالَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ لِأَجْزِينِ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ گفت بحق این چیزها که هر نفسی را بآنچه کرده باشند جزا دهد. بصریان گفتند جواب قسم قوله « إِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِمَنْ يَخْشَى » باشد و این بهتر است. و بعضی گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنکه يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة، والنازعات غرقاً. آنکه بیان کرد که این خبر کی باشد گفت:

(يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاجِفَةُ) آنکه که بجنباند جنباننده زمین را گفتند عند نفخ اول بود که زمین متزلزل شود و هر چه بر زمین باشد متحرک شود.

(تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ) از پی آن آید آنچه پس او باشد و ردیف او و این نفخ دوم باشد گفتند میان آن دو نفخ چهل سال باشد. قتاده گفت این دو صیحه است اما اول همه چیز را بمیراند و اما دوم همه چیز را زنده کند بفرمان خدای تعالی، مجاهد گفت راجفه زلزله زمین بود بوقت فنا و رادفه انشقاق آسمان باشد. عطاء گفت راجفه قیامتست و رادفه بعث و نشور. ابن زید گفت راجفه مرگ است و رادفه قیامت و اصل راجفه حرکتی باشد با و از مضطرب و رادفه پس رو باشد و از آنجا ردیف گویند آنرا که پس از دیگری برنشیند. ابی کعب روایت کرد که چون ربیع از شب برفتی رسول ﷺ بر خاستی و آواز دادی یا ایها الناس اذکروا الله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة جاء الموت بما فيه ای مردمان ذکر خدای کنید که راجفه آمد و از

(۱) قول عبدالرحمن بن ثابت حجت نیست و حق آن است که حدی برای شماره آنان قائل نشویم و مشائیان که عقول را ده گفتند مقصودشان انحصار نیست و اشراقیان که انوار قاهره را بی حد و حصر دانستند بحق نزدیکترند و باید علم آنرا بخدا واگذار کرد، و چهار فرشته معروف منافی آن نیست که فرشتگان بسیار بفرمان هر يك باشند.

پی او رادفه است مرگ آمد و آنچه با او باشد .

(قَلُوبٌ يَوْمَ مَيْدٍ وَاجْفَةٍ) دلها آن روز ترسان باشد این قول مجاهد است، سدی گفت از جای خود زائل شود نظیره قوله « إِذَالْقَلُوبِ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينِ » مؤرّج گفت قلعة قطرب گفت مستوفزة، یمان گفت مضطرب باشد يقال وجف القلب وجيفاً ووجوفاً ووجوباً ووجوباً .

(أَبْصَارُهُمْ خَاشِعَةٌ) چشمهای ایشان ذلیل باشد درپیش فکنده چنانکه بر بالا نشود (يَقُولُونَ) می گویند یعنی کافران که بیعت و نشور ایمان ندارند (إِذِنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ) ما را باین گورها برند .

(إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً) و آنچه که ما استخوانهای پوسیده باشیم پس در اینکلام محذوفی هست والتقدير نبعث بعد ذلك أحياء ، ما را از این پس زنده کنند و براین قول حافره بمعنی محفوره باشد کقولهم ماء دافق یعنی مدفوق وعيشة راضية أى مرضية واین قول مجاهد است . و خلیل أحمد گفت حافر نامی است از نامهای زمین قال الشاعر :

أَلَيْتُ لَا أُنْسَاكُمْ فَأَعْلَمُوا حَتَّى يُرَدَّ النَّاسُ فِي الْحَافِرَةِ (۱)

و گفتند زمین را حافر و حافره برای آن خوانند که موضع حوافر است چنانکه قدم را أرض خوانند برای آنکه برأرض است قال الشاعر :

..... أَمَا سَمَاوُهَا فَخَصَّصْتُ وَأَمَا أَرْضُهَا فَمَحُولُ (۲)

أى قوائمهها یعنی ما را با زمین آرند ابن زید گفت حافره اسمی است از نامهای دوزخ یعنی عجد می گوید ما را بدوزخ خواهند بردن و زنده داشتن پس از آنکه استخوانهای پوسیده باشیم و گفتند عبارت است از آنکه ما را زنده خواهند کردن من قول العرب رجع فلان في الحافرة إذا رجع من حيث جاء ، قال الشاعر :

أَحَافِرَةٌ عَلَى صَلْعٍ وَ شَيْبٍ مَعَاذَ اللَّهِ مِنْ سَفَهٍ وَ عَارٍ (۳)

یعنی أرجوعاً إلى المعصية بعد الصلح و الشيب؟ وقولهم التقد عند الحافرة أى عند اول كلمة یعنی العاجل و أول اليوم كما قالوا التقى القوم فاقتتلوا عند الحافرة أى عند أول كلمة و قيل معناه إذا قلت بعنك يرجع عليك بالثمن فهو من الرجوع أيضاً و قالوا معناه التقد عند

(۱) سوگند خوردم که شمارا فراموش نمیکنم تا زمانیکه مردم بزمین باز گردند .

(۲) درصفت اسبی است که تنش عرق ریزان است و مانند باران میبارد اما از پایش گیاه نمیروید .

(۳) آیا بجوانی باز میگردی پس از ریختن موی سر و سپیدی آن، پناه بخدا از نادانی و تنگ .

حافر الدابة (۱) «إذ اكننا عظماً نخرة» و کوفیان خواندند ناخرة بالف و این قراءت عبادله است: ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و ابن الزبیر لوفاق رؤس الای، و باقی قراء نخره خواندند بی ألف و این دو لغت است مثل قولهم طمع و طامع و فره و فاره و حذر و حاذر بر- سبیل استبعاد گفتند چون ما استخوانهای پوسیده و ریزیده باشیم مارا باز خواهند آفریدن .
(قالوا تلك إذا كثره خاسرة) گفتند این رجعت رجعتی باشد زیان کار یعنی اگر چنان است که محمد میگوید ما در این رجعت زیان کار باشیم کقولهم صفقة خاسرة و رابحة ای ذات خسران و ربح و قریب منه قوله «فما ربحت تجارتهم» آنکه حق تعالی بجواب ایشان گفت :

(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) این يك آواز باشد و يك نفخه .

(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) چون تو نگاه کنی ایشان بزمین قیامت باشند. مفسران گفتند ساهره زمین قیامت است و گفتند ساهره نام پشت زمین باشد یعنی بر پشت زمین آیند بعد از آنکه در شکم زمین باشند و عرب بیابان و زمین ساده را ساهره گویند، و بعضی ائمه لغت گفتند برای آن ساهره خواند روی زمین را که خواب و سهر خلقان بر او باشد، قال امیة بن الصلت فی أن الساهرة هی البر .

و فیهما صیند ساهره و بحر و مافا هوا به لهم مقیم (۲)

ای بحر و بر قال امرؤ القیس :

و لا وقیت بعده غیبا فضافت علیکم به الساهرة (۳)

ای الارض و قال أبو ذؤیب :

یرتدن ساهره کان جمیمها و عمیمها أسداف لیل مظلم (۴)

و هب گفت ساهره نام کوهی است بنزدیک بیت المقدس ابن ابی عاتکه گفت ساهره نام زمینی است میان کوه حسان و میان کوه اریحا. سفیان گفت زمین شام است. قتاده گفت نامی است از نامهای دوزخ .

- (۱) النقد عند الحافر مثل است یعنی در مسابقه اسب دوانی چون اسب اول بمقصد رسید مال مسابقه را نقد باید داد. و نیز گویند مقصود آن است که اسب را نقد باید خرید و ثمن را نزد پای اسب گذاشت
(۲) در بهشت گوشت شکار خشکی و دریا هست برای خوردن و هر چه بخواهند پیوسته باشد .
(۳) از عاقبت آن داهیه محفوظ مانده زمین بر شما تنگ شد .
(۴) طلب میکردند بیابانی که مانند پرده شب تاریک کرد گرفته بود .

قوله (هَلْ أَتَيْتَكَ حَدِيثُ مُوسَى) آنکه بارسول ﷺ خطاب کرد بصورت استفهام و مراد تقریر گفت بتو آمد حدیث موسی .

(إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) چون خدای او راندا کرد بوادی مقدّس پاک کرده ، و طوی گفتند نام وادی است و لاینصرف است برای آنکه علم است و مؤنث یعنی اسم بقعه است . مجاهد و قتاده گفتند طوی معنی آنست که طوی بالتقدیس و البرکة و پیاکی و برکت در پیچیده است و این بر لغت طی باشد که ایشان کسر زافتح کنند قالوا فِي بَقِيٍّ بَقِيٍّ وَفِي رَضَى رَضَى وَرُمَى رُمَى . و حسن بصری خواند طوی بکسر طاء قال طرفه :

اعاذِلْ إِنْ اللُّؤْمُ فِي تَغْيِيرِ كُنْهِهِ . عَلِيٌّ طُوًى مِنْ غَيْتِكَ التَّمْتَرَدُ (۱)
 آزاد اللؤم المطوي بعضه علی بعض أي المکرر . و زجاج گفت منع الصرف برای علمیت است و عدل که اسم مفعول است من طاء . و ابن کثیر و نافع و أبو عمر خواندند بی تنوین و باقی قرء طوی .

(إِذْ هَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) گفت موسی را بفرعون رو که او طغانی است . (فَقُلْ) بگو او را (هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى) هیچ افتد تو را که پاکیزه شوی یعنی از این کفر که دراوئی . نافع خواند تزکئی مشدّد الزای ای تزکئی . و أبو عمرو گفت این قراءت ضعیف است برای آنکه تزکئی زکاة دادن باشد و موسی فرعون را با زکاة دادن نخواند و او بر کفر مصر بود او را بازکا و طهارت و اسلام خواند پس قراءت مخفف بهتر است .

(وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى) و من تو را باخدای میخوانم و هدایت و ارشاد می کنم به بینات و أدله تا از او و از عقاب او بترسی . صخر بن اُبی جویریہ گفت خدای تعالی موسی را بفرعون شو او را دعوت کن و من دانم که او اجابت نکند موسی گفت که بار خدایا تو دانی که اجابت نکند چرا مرا میفرستی گفت بر تو رفتن است و گفت چون او اجابت نکند تاوان بر او باشد ، بر تو نباشد . برو تا حجت مرا باشد بر او ، او را بر من حجت نباشد .

(فَأَرِيهِ الْآيَةَ الْكُبْرَى) در کلام مجذوفی است و تقدیر آنکه فذهب إليه و دعاه

(۱) ای ملامت کننده بدرستی که دلامت در غیر محل خود گمراهی تست که همیشگی است و مکرر و مضاعف .

إلى الله فطالبه بالبيئته فأريه الآية الكبرى گفت موسی برفت و فرعون را دعوت کرد و فرعون از او معجزه خواست موسی باو نمود آیه و معجزه مهمتر از عصا و يد و بيضا .
(فَكَذَّبَ وَعَصَى) او تكذيب کرد و دروغ داشت آنرا و عصيان کرد در

فرمان او .

('نَمَّ أذْبَرَ يَسْمَى') آنکه اعراض کرد از موسی و سر در فساد نهاد .

(فَحَشَرَ فَنَادَى) قوم خود را جمع کرد و ندا در داد و گفت من خدای بزرگترم شما را یعنی از ورای من خدائی نیست . بعضی دیگر گفتند آن خواست که بتان خدای شما اند و من خدای ایشانم و گفتند آن خواست که این اشراف و قواد و سادات ارباب شما اند و من خدای همه ام .

(فَأَخَذَهُ اللهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى) خدای او را بگرفت و نکال کرد باو در دنیا و آخرت نکال دنیا بغرق و نکال آخرت بدوزخ یکی بآب یکی بآتش یکی بغرق یکی بحرق . و نصب نکالاً بر مصدر میباشد لامن لفظ الفعل كأنه قال أخذالدنيا و الاخرة أى أخذاً في الدنيا و الاخرة ، و گفتند باضمار فعل این مصدر و التقدير فنكل نکال الاخرة و الاولی ، و گفتند تقدیر آنست که بنکال الاخرة و الاولی ، نصب او بحذف حرف جر است و بعضی مفسران گفتند نکال از فعل فرعون است نکال اول قوله « ما علمت لكم من إله غيري » و نکال دوّم « أنا ربكم الاعلى » گفتند میان این دو کلمه چهل سال بود . نصب نکال بحذف حرف جر بود أى بنکال الاخرة و الاولی .

(إِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِمَنْ يَخْشَى) در این عبرتی است آنرا که بترسد یعنی از حدیث موسی و فرعون و دعوت موسی و عصیان فرعون و هلاک فرعون و نجات موسی آنکه بر سبیل تذکیر و تنبیه با مکلفان عهد رسول صلوات الله و سلامه علیه و آله گفت :

(ءَأَنْتُمْ أَشْدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنِيهَا) شما سخت ترید بخلق یا آسمان که خدای تعالی آنرا بنا کرده یعنی چون از آفریدن آسمان با رفعت و شدت او عاجز نیست از آفریدن شما هم عاجز نباشد .

(رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيَهَا) سقف آن برداشت و آنرا آراسته کرد و مثله في المعنى قوله « لخلق السموات والأرض أكبر من خلق الناس » سمکها قيل سقفا . فرء گفت هر بنا که از بالای او چیزی باشد آنرا سمک خوانند و بنای مسوک . و گفتند سمک ذهاب باشد در جهت علو بر خلاف عمق و قيل سمک ای رفع ، وقال الشاعر :

- إِنْسِي، وَ مَنْ سَمَكَ السَّمَاءَ مَكَانَهَا وَ النَّبْدُ زَرَّ لَيْلَتَهُ نِصْفِهَا وَ هَلَالِهَا (۱)
 (فَسَوَّيْنَهَا) راست کرد آنرا بی شطوری و فطوری .
- (وَ أَعْطَشَ لَيْلَتَهَا) تاریک کرده است شب او را، و الغطش الظلمة و رجل أغطش و أغيش
 إذا كان أعمى (وَ أَخْرَجَ نُصْحِيهَا) و روز بیرون آورد و روشن کرد .
- (وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيهَا) و زمین را بعد از آن دحو کرد و بگسترده و در
 تأویل این آیه خلاف کردند عبدالله عباس گفت خدای تعالی اول زمین را بیافرید تا گسترده
 شد آنگاه آسمان را بیافرید آنگاه جبرئیل بیامد و زمین را از زیر خانه کعبه بیرون آورد
 چنانکه نامه نوشته که لا از زیر لا (۲) بیرون آرند . عبدالله عمر گفت خدای تعالی زمین کعبه
 بیافرید بر رکنی و بر آب نهاد پیش از آنکه عالم آفرید بهزار سال (۳) . بعضی دیگر گفتند
 بعد بمعنی مع است آی و الأرض مع ذلك دحیها چنانکه کسی گوید دیگری را فلان أحق
 وهو بعد ذلك لثیم النسب . قال الله تعالی : « عتل بعد ذلك زنیم » . قال الشاعر :
- فَقُلْتُ لَهَا فَيْئِي، إِلَيْكَ فَمَا نَبِيَّ حَرَامٌ وَ إِنْسِي بَعْدَ ذَلِكَ لَبِيَّتُ (۴)
 و مجاهد خواند « و الأرض عند ذلك » و گفتند بعد ذلك ای قبل ذلك کفوله « و لقد کتبنا
 فی الزَّبُور من بعد الذِّکر » ای من قبل الذِّکر یعنی القرآن، قال الشاعر :
- سَمِدَتْ إِلَهِي بَعْدَ عُرْوَةٍ إِذْ نَجَا حَرَّاشٌ وَ بَعْضُ الشَّرِّ أَهْوَنُ مِنْ بَعْضِ (۵)
 گفتند تقدیر آنست که اذنجا حراش قبل عروة (۶) . عامه قرءاء « و الأرض » بنصب
 خواندند و حسن بصری خواند « و الارض » برفع علی الابتداء دحیها خبرش باشد و الدحو
-
- (۱) من سوگند بآن میخورم که آسمان را در مکان خود برافراشت و ماه تمام را در شب نیمه ماه و شب
 اول ماه و خیر جمله در بیت بعدی .
- (۲) یعنی طبقه‌ای را از زیر طبقه دیگر .
- (۳) یعنی هزار سال پیش از خلقت عالم بازم موجودی بود مانند آب و کعبه ، و گاه باشد که عالم
 گویند و از آن این وضع فعلی جهان را خواهند که حادث زمانی است نه آنکه پیش از این وضع هیچ
 موجود نبود .
- (۴) با او گفتم باز گرد سوی خود که من محرم و تلبیه هم گفتم .
- (۵) خداوند را ستایش کردم چون نجات یافت حراش پیش از عروه و بعضی از بدیها آسانتر از
 بعض دیگر است .
- (۶) چون میدانستند هر دو تن نجات یافتند و حراش پیش از عروه ، و اگر از خارج معلوم
 نبود شعر را طور دیگر معنی میکردند .

و البسط و المدو المطّ واحد و دحی یدحُو و یدحی لفتان کطفا یطفُو و یطفی و یحایمحو و یمنحی، و یقال دحوت الشيء و دحینه و لحدوت العود و لحدته .

(أخرجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعِيهَا) از زمین بیرون آورد آب و گیاه زار . گفتند بنگر که خدای تعالی آنچه آدمی و جمله حیوانات بآن محتاج باشند در زیر این دو کلمه نهاد از آب و گیاه و درخت و میوه و حبوب و کاه و هیزم و نمک و پنبه و لباس و آتش .

(وَ الْجِبَالِ أَرْسِينَهَا) و کوهها بر روی زمین ثابت گردانید .

(مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ) نصب او بر مفعول له باشد آنگه بیان کرد که این

چیزها برای تمتع و استمتاع و برخورداری شما و چهارپایان شما آفریدیم .

(فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى) چون طامه مهترین در آید ، یعنی قیامت و طامه

نزدیک عرب داهیه باشد، و أصله من طمّ الفرس طمیماً إذا استفرغ جهده فی الجری و طامه همچنین فاعله باشد من طمّ البئر برای آنکه او را آوازی هایل باشد بعضی اهل علم گفتند این طامه کبری آنگاه باشد که اهل بهشت را بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ برند .

(يَوْمَ يَلْقَوُا كُرًّا مِنَ الْإِنْسَانِ مَا سَعَى) آن روز که یاد کند آدمی آن سعی که کرده

باشد از خیر و شر بر هر دو تأسف خورد و گوید شرّ چرا کردم و خیر چرا بیشتر نکردم ؟

(وَ بُرْزَتِ النَّجْحِيمِ لِمَنْ يَرَى) و دوزخ را بیرون آرند برای بینندگان یعنی

دوزخ عرض کنند بر خلقان .

(فَأَمَّا مَنْ ظَفَى) أما آنکس که او طاغی باشد و پای از فرمان خدای بیرون نهاده .

(وَ آثَرَ النَّحْيِوَةِ الدُّنْيَا) و اختیار متاع دنیا کند و ساز قیامت نکند .

(فَإِنَّ النَّجْحِيمَ هِيَ النَّمَارَى) دوزخ ماوی و مرجع او باشد مفعول من أوی إذا رجع

(وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ) اما آنکس که ترسد از وقوف و ایستادن پیش خدای

تعالی (وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى) و نفس را نهی کند از هوای خود بهشت ماوی او بود

چنانکه گفت :

(فَإِنَّ النَّجْمَةَ هِيَ النَّمَارَى) آنگه گفت :

(يَسْتَسْلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا) تورا از قیامت پرسند که کی خواهد

بودن وقت آمدن او ؟ و قوله « مرسیها » ای مثبتها و مفعول بضم المیم و فتح العین هم مصدررا

شاید هم موضع را هم مفعول را هم وقترا اینجا هم وقت را محتمل است و هم مصدررا ای یعنی

اثباتها او وقت اثباتها .

(فَبِمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا) در چه چیزی تو از یاد کرد آن یعنی آن بتو تعلق ندارد
 (إِلَى رَبِّكَ مُذْتَهِنًا) غایت و منتهی علم آن با خدای است جز خدای نداند.
 (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخْشِيهَا) آنچه کار تو است و بتو تعلق دارد آنست که
 تو ترساننده آنی که از قیامت ترسد، قرائت عامه قراء باضافه است « مُنذِرٌ مِّنْ » و أبو جعفر
 و ابن محیصن خواندند « مُنذِرٌ » بالتنوین .

(كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيًّا) پنداری که آن روز
 که قیامت بینند مقام نکرده باشند إلا نماز شامی یا چاشتگاهی و این عبارت است از استقلال و
 استحقر مدت مقام اینان در گور، و بعضی مفسران گفتند از مدت مقام ایشان در دنیا . قراء
 گفت اگر چه عشیة را ضحی باشد إنما ضحی روز را باشد ولیکن شایع است در کلام عرب
 که گویند آتیک العشیة أو غداتها معنی آنکه آخر روز یا أولش بیایم قال القراء أنشدنی :
 بعض بنی عقیل :

نَحْنُ صَبَحْنَا عَامِرًا فِي دَارِهَا جَرَدًا تَعَاطَى طَرْقَى نَهَارِهَا

عَشِيَّةَ النَّهْلَالِ أَوْ سَرَارِهَا (۱)

أراد و عشیة سرار العشیة و حقیقت این اضافه از آنجا است که ضحی پیوسته است با
 عشیة و إضافة بادنی ملاپسه حاصل شود .

(۱) ما صبحگاهان بر بنی عامر تاخیم در سرای ایشان اسبان کوتاه موی را و در شب هلال یا

محاق در دو طرف روز .

سورة عبس

این سوره مکی است و چهل و یک آیه است بعدد بصریان و چهل دو در عدد کوفیان و مدنیان ، و صدوسی کلمه است و پانصد و سی حرف است ، و روایت است از اُبی کعب که رسول ﷺ گفت هر که او سوره عبس بخواند روز قیامت روی او خندان باشد صدق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تسلیماً کثیراً کثیراً .

سورة عبس احدی و اربعون آیه وهی مکیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشنده مهربان

عَبَسَ وَ تَوَلَّى (۲) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۳) وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ

روی ترش کرد و روگردانید چون آمد او را نابینا وجه چیز دانا کرد تو را تا شاید او

يَزْكِي (۴) أَوْ يَذْكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۵) أَمَا مَنِ اسْتَعْنَى (۶) فَأَنْتَ لَهُ

پاک باشد از گناه و پند گیرد پس سود دهد او را پند اما کسیکه بی نیازی جست پس تو مر او را

تَصَدَّى (۷) وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكِي (۸) وَ أَمَا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَى (۹) وَ هُوَ

یار و یاور و نیست بر تو اینکه از کفر پاک شود و اما آنکه آمد بتو در حالتی که می شتابد و او

يَخْشَى (۱۰) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۱) كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۱۲) فَمَنْ شَاءَ

می ترسد پس تو از او مشغول می شوی نه چنان است بد رستیکه قرآن پندی است پس هر کرا خواهد

ذَكَرَهُ (۱۳) فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ (۱۴) مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ (۱۵) بِأَيْدِي

حفظ کند آنرا در قرآن گرامی داشته شده برداشته شده پاکیزه از دست دیوان

سَفَرَةٍ (۱۶) كِرَامٍ بَرَرَةٍ (۱۷) قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ (۱۸) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ

بدستهای نویسندگان نیکوکار کشته باد آدمی چه کافری است او از چه چیز

خَلَقَهُ (۱۹) مِنْ نُظْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ (۲۰) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ (۲۱) ثُمَّ

آفرید او را از آب منی آفرید او را پس اندازه کرد او را پس راه آسان کرد او را پس

أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۲۲) ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۲۳) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا

بمیرانید او را پس در قبر کرد او را پس چون خواست زنده کرد او را نه چنان است هنوز نگذارده آنچه

أَمْرَهُ (۲۴) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ (۲۵) أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۶)

فرمود او را پس باید بنگرد آدمی بسوی خوردنی خود آنکه ریختیم ما از ابر آب را ریختنی

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۷) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۸) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۹)

پس شکافتیم زمین را شکافتنی پس رویانیدیم در زمین دانه را و انگور و سیبست

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۳۰) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۱) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۲) مَتَاعًا

و درخت زیتون و خرما و باغهای مشتمل بر درختان و میوه های تروچراگام بجهت تمتع

لَكُمْ وَ لَا نَعْمَائِكُمْ (۳۳) فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ (۳۴) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ

برای شما و برای چهار پایان شما پس هرگاه آید آواز کننده ای روزی که گریزد مرد از

أَخِيهِ (۳۵) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۳۶) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (۳۷) لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ

برادرش و از مادرش و پدرش و زن خود و فرزند خود مرهر مردی را از ایشان در آن روز

شَأْنٌ يُغْنِيهِ (۳۸) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ (۳۹) ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (۴۰)

کاری است که مشغول کند او را رویها باشد در آنروز روشن خندان شادان

وَ وَجُوهٌ نَدِيمَةٌ عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ (۴۱) تَرَهَقُهَا قَتَرَةٌ (۴۲) أُولَئِكَ هُمُ

و رویها باشد در آنروز که بر آنها غبار نشسته فرو گیرد آنها تاریکی آنها ایشانند

الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ *

کافران فاجران *

قوله تعالی (عَبَسَ وَ تَوَلَّى) مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که عبدالله بن ام مکنوم و او مردی بود مکفوف و هو عبدالله بن شریح بن مالک بن ربیعة الفهری من بنی عامر بن لوی بنزدیک رسول ﷺ آمد و او با عتبه بن ربیعہ و أبو جهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و پسران اُمیة بن الخلف سخن میگفت و ایشان را دعوت میکرد باسلام و از سر حرص او بر ایمان ایشان خویشتن را بآن داده بود این مرد نابینا بود نمیدید که رسول ﷺ مشغول است گفت یا رسول الله اقرئنی و علمنی ممّا علمک الله چیزی از قرآن بر من خوان و مرا آنچه تورا خدای آموخت بیاموز از شرایع اسلام ، یک بار دو بار بگفت رسول ﷺ روی بگردانید و او را از آن کراهت آمد که سخن او قطع میگردد دیگر آنکه نخواست آن کافران گویند اتباع و مجیبان دعوت او نابینایانند و سفله اند از این سبب کراهت در روی رسول ﷺ پدیدار آمد خدای تعالی این آیه فرستاد «عبس و تولی أن جاءه الأعمی» و این قول عبدالله عباس و قتاده و مجاهد و ضحاک است . أمّا خلاف میان مفسران در آن افتاد که مراد بوصف عبوس و این صفات کیست . جماعتی گفتند مراد رسول است و محققان گفتند مراد رسول نیست برای آنکه این صفاتی است مذمومه و اگر در حق بعضی فقهاء و علماء گفتند منقر باشد فکیف در حق رسول ﷺ که خدای تعالی او را از این صفات مذمومه تنزیه کرد بقوله « و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضتوا من حولك » و او را بحسن خلق و کرم طبع وصف کرد بقوله « و إنك لعلی خلق عظیم » و اخبار متواتر است بر آنکه عادت رسول ﷺ بادشمنان و کافران برخلاف این بود فکیف با دوستان و مؤمنان و محققان ، و در اخبار آمده است که رسول ﷺ دست در دست غلامی سیاه نهادی کریه الخلق و الرائحة روا نداشتی که دست از دست او ببرد تا هم او آغاز کردی و دست از دست رسول ﷺ ببردی از فرط حیا و کرم خلق ، دیگر آنکه این بلاشک منقر باشد و رسول ﷺ از منقرات اخلاق منزّه است و روایت کردند که این عبوس و إعراض از مردی بود اموی که بنزدیک رسول علیه وآله افضل الصلوات حاضر بودی چون این مرد نابینا آنجا آمد او خویشتن فراهم گرفت بتعزّز و ترفیع روی ترش کرد و روی بگردانید خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد و این قول بصواب نزدیک تر است از قول اول لدلالة القرآن و تواتر الاخبار علی خلافه .

أمّا عبوس و قطوبت و کلوح بیک معنی باشد و آن تقبضی بود که در روی پیدا شود نزد آنکه چیزی بیند یا شنود نه طبع از او نافر باشد، و تولی إعراض باشد يقال تولاه إذا قبل علیه و تولی عنه إذا عرض عنه .

(أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى) أى لَأَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى گفت روی ترش کرد و بر گردید برای آنکه این نابینا نزد او آمد آنگاه گفت :

(وَمَا يُدْرِيكَ) چه دانی و تورا چه آگاه کرد از حال او (لَسَعَلَهُ يَزُكِّي) همانا او پارسا باشد و التقدير يَتَزَكَّى فَادغم التاء في الزاى لقرب المخرج .

(أَوْ يَذُكِّرُ) أى يَتَذَكَّرُ تا او اندیشه و تفکر کند و آن تذکر او را سود دارد و ذکرى مصدرىست مؤنث اللفظ برای این تنقعه گفت و کذا قوله «فان الذكرى تنفع المؤمنين» و این لفظ مصدر فعّل را بشاید مصدر تفعلّل را چنانکه در دو آیه پیدا کردم، گفت تا او را متذکر شود و آن تفکر و تدبّر او را سود دارد .

(أَمَّا مَنْ اسْتَفْتَنِي فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى) گفت أما آنکه توانگر باشد تو او را تعرض کنی و اقبال کنی بر او . بعضی گفته اند مراد عتبه و شبیه اند پسران ربیعہ . سفیان گفت مراد عباس عبدالمطلب است .

(وَمَا عَلَيْنِكَ إِلَّا يَزُكِّي) گفت اگر اوزکی و پارسا نباشد بر تو چیزی نباشد و ما رواست که نفی باشد و رواست که استفهام باشد . أما آنچه بر تو است بلاغ و رسانیدن است . (وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَى) و اما آنکس که بتو آید شتاب زده و او ترسان بود از خدای تعالی از او مشغول میشود یعنی این ام مکتوم . والتلهى تفعل من لهيت عن الشيء إذا تركنه وتركت ذكره .

(كِتْلًا) آنگاه بر سبیل ردع گفت و زجر مکلّفان را (إِنَّمَا تَذَكِّرُهُ) که این یعنی سوره یاموعظه تذکره و یادگاری است .

(فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ) هر که خواهد یاد کند و متعظ شود بدان و مستبصر . (فِي ضَعْفٍ مُّكْتَرٍ مَّةٍ) در صحتیفه های مکرّم معظم . گفتند مراد لوح محفوظ است و گفتند مراد کتب انبیاء است دلیلہ قوله «ان هذا لفي الصحف الاولى صحف ابراهيم وموسى» .

(مَرْفُوعَةٍ) یعنی رفیع القدر بلند منزلت بنزدیک خدای (مُطَهَّرَةٍ) پاکیزه کرده (بِأَيْدِي سَفَرَةٍ) بدست سفیرانی از فرشتگان . عبدالله عباس گفت جمع سافر یعنی نویسندگان و سفرت الكتاب إذا كتبه ومنه سفر للكتاب وجمعه أسفار ، فعل بمعنى مفعول باشد یعنی کرام الکاتبین قتاده گفت مراد قرّاء اند . و باقی مفسران گفتند فرشتگانند که سفیر باشند میان خدای و پیغمبران و سفیر القوم آن باشد که سعی کند میان ایشان برای صلح، و سفرت بین

القوم إذا أصلحت بينهم. قال الشاعر:

وما أدعُ السفارةَ بينَ قومي . وما أمشي بِغيشٍ إنْ مَشَيْتُ (۱)

وهب منبته گفت یعنی اصحاب محمد ﷺ .

(کیرام) جمع کریم . کریمانند (بَرَرَة) نکوکارانند جمع بار* وبر* وفعله في جمع

فاعل قياس است مطرد کساحر و سحره و کافر و کفره .

('قَتِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ') ابن عطا گفت ممنوع باد آدمی از طریق خیرات . مقاتل

گفت مراد بانسان عتبه بن ابی لهب است . دیگر مفسران گفتند هذا على طريق الدعاء عليه

کقولهم قاتله الله کشته باد آدمی چه کافر است بخدای و نعمتهای خدای .

(مِنْ أَى شَيْءٍ خَلَقَهُ) از چه آفریدند او را (مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ) از آب منی

آفریدند او را «ما» تعجب است و «أى» صورت استفهام دارد و معنی اینجا تقریر است (فَكْفَرَهُ) یعنی

آن آب مقدّر بکرده باندازه آنکه از او خلق آفریند نه زائد و نه ناقص و گفتند تقدیر کرد که

چند روز معین نطفه باشد و چه مدت علقه و چه مقدار مضغه و کی عظام شود و بچه قدر گوشت بر او

پیدا شود و از پس وی چهار ماه خلقی دیگر در او آفریند یعنی حیات (ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ)

آنکه راه بر او آسان کرد یعنی راه بیرون آمدن از شکم مادر . و حسن و قتاده و مجاهد

گفتند راه حق* و باطل بیان کرد او را برای آن آفرید بیانش قوله ﷺ «و كلُّ ميسر لما

خلق له » (ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ) پس بمیراند او را و او را در گور کرد يقال قبره إذا دفنه

و أقبره إذا جعل له قبراً . يقول العرب تبرت ذنب البعير و أتبره الله و عضبت أذنه و أعضبه الله

فراء* گفت جعله مقبوراً یعنی او را گور پدید کرد تا دفن کنند او را در آنجا و بر روی

زمین رها نکرد او را تا سباع و دودام نخورند او را تا بر عادت گبران به نوایس (۲) افکنند

پس گور از جمله کرامت مسلمانان باشد . ابو عبیده گفت أقبره یعنی أمره بقبره و دفنه بفرمود

او را و واجب کرد بر مکلفان که دفنش کنند و گفتند چون عمر بن هبیره صالح بن عبدالرحمن

را بکشت بنو تمیم پیامدند و گفتند أقبرنا صالحاً یعنی او مرنا و ائذن لنا في دفنه . (ثُمَّ إِذَا شَاءَ

أَنْشُرَهُ) آنگاه که خواهد زنده کند او را از پس مرگ (كَلَّا) حسن گفت معناه حقاً و

دیگران گفتند کلمه ردع است و زجر کافران را که منکرند بعث و نشور را (لَمَّا يَفْضُرُ

مَا أَمْرَهُ) نگذارد این کافر آنچه خدای فرمود او را و ادا نکرد فرایضی که بر او

(۱) من پایمردی میان قوم خود را رها نمیکم برای صلح و بغش رفتار نمیکنم هر گاه رفتار کنم.

(۲) نوایس جمع ناوس گورستان معجوس است .

واجب کرد .

(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) بگو این آدمی را تا در احوال طعام خودنگرد که من روزی او را از چه وجه ساختم و چه سببها پدید کردم تا روزی باو رسد . مجاهد گفت
إلى مدخله و مخرجه که چگونه فرو میرود و چگونه بیرون میآید .

(أَمْ نَصَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا) گفت ما بریختیم آب را ریختنی یعنی آب باران .

(نَمْ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا) یعنی بشکافتیم زمین را شکافتنی یعنی بنبات .

(فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا) و برویانیدیم دانه ، مراد جنس است یعنی انواع حبوب . و

کوفیان خواندند أَنَا صَبَبْنَا بِفَتْحِ الْفِ عَلَي تَكَرُّرِ الْفِعْلِ كَأَنَّهُ قَالَ « فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا » و باقی قرآء بکسر أَلْفِ خواندند علی الابتداء .

(وَعِنَبًا وَحَبًّا) و نیز انگور برویانیدیم : حبوب را برای طعام و فوا که برای آدمی

(وَ قَضْبًا) و سپست برای چهار پایان .

(وَ زَبْتُونًا) و زیتون برای روغن (وَ نَخْلًا) و درختان خرما .

(وَ حَدَائِقَ عُظْبًا) و درختانی سطبر کردن جمع اغلب است و هو الغليظ الرقبة .

عبدالله عباس گفت دراز بالای . مجاهد گفت بر هم پیچیده . قتاده گفت درختان خرما
گران مایه .

(وَ فَاكِهَةً وَأَبًّا) و میوه و گیاه زار ، والأب الكلا والمرعى ، ضحاک گفت أب

گیاه باشد . عکرمه گفت فاکهة آنست که آدمیان خوردند و أب آنست که چهار پایان خوردند ،

ابراهیم التیمی روایت کرد که از ابو بکر پرسیدند أب چه باشد گفت ای سماء تظلنی و ای

أرض تظلنی إذا قلت في كتاب الله برأی أما الفاكهة فأعرفها و أما الأب فلا أعرفه گفت کدام

آسمان مرا سایه کند یا کدام زمین مرا بر گیرد چون در کتاب خدای تعالی برأی خود گویم

فاكهة میدانم ، أب نمیدانم . أنس مالك روایت کرد که يك روز عمر این آیه بخواند آنکه

گفت این همه میدانم ، أب چه باشد ؟ آنکه گفت از این کتاب آنچه روشن است آنرا متابعت

کنید از آنچه روشن نیست دست بردارید و این هر دو خبر ثعلبی امام اصحاب الحدیث بیاورده

است باسناد (۱) .

(۱) تعجب راویان از آن است که معنی أب بروشنی از خود آیه مفهوم میگردد متعاً لكم و

لانعامکم، و معلوم است که فاکهه برای چهار پایان نیست البته آب طعام آنها است .

(مَلْعَاً لَكُمْ وَاِنْتَعَامِكُمْ) نصب او بر مفعول له است . گفت تا تمتع باشد و بر خورداری شما را و چهار پایان شما را تا اول باو انتفاع عاجل بر گیرید بطعام و غذا خوردن آن و انتفاع آجل بنظر کردن در او تا شما را بعلم بصانع رساند و تفکر کردن در اوّل و در آخر او تا اعتبار کنی و بدانی که دنیا را محلی نیست . سفیان الکلابی گفت رسول ﷺ گفت طعام چیست تو را گفتم یا رسول الله گوشت و شیر گفت آنکه چه شود گفتم یا رسول الله آنچه دانی گفت خدای تعالی آدمی را در مدخل و مخرج مثل زد دنیا را بآن اول نکودارنده باشد و بآخر حشّ منن . ابی کعب روایت کرد که رسول ﷺ گفت خدای تعالی مطعم بنی آدم را مثل زد دنیا که آدمی اگر چه طعام خورد مفرّح و مملّح کند بآبازیر و نمک خوش گرداند عاقبت آن شود که میداند گفت دنیا با آن ماند . عبدالله عمر وقتی در وعظ میگفت چون آدمی در طهارت جای شود و بر از او جدا شود فرشته او را از روی اعتبار گوید یا هذا این آنست که بخل میکردی بنگر که چه شده است .

(فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَةُ) آنکه آواز صیحه نوحه صور بر آید و برای آن ساخته خوانند که گوشها را کر کند و گفتند برای آنکه بهمه گوشها برسد بر وجهی هر کدام بلیغ تر بود .

(يَوْمَ يَفِرُّ النَّمْرُ مِنْ أَخِيهِ) آنروز که بگریزد مرد از برادرش (وَأُمُّهُ وَ أْبِيهِ) و از مادر و پدرش .

(وَ صَاحِبَتِهِ وَ بُنْيَتِهِ) و از زن و فرزندانش یعنی شفقت خویشی و رحم میان ایشان بر جای نباشد از آنجا که بخویشتن مشغول باشند ، و گفتند برای آنکه ترسند از مطالبه تبعاتی و مظالمی که میان ایشان باشد ، و گفتند برای آنکه دانند یکدیگر را غنائی نکنند از خدای تعالی . قتاده گفت از حسن بصری گفت اول کسیکه از پدر بگریزد ابراهیم عليه السلام باشد ، و اول کسیکه از فرزند بگریزد نوح عليه السلام باشد ، و اول کسیکه از زن بگریزد هم نوح عليه السلام باشد و لوط باشد ، و اول کسیکه از برادرش بگریزد هابیل بن آدم عليه السلام باشد که از قابیل بگریزد ، و بعضی از مفسران گفتند این آیه در اینان آمد (لِكُلِّ أُمَّرٍءٍ مِنْهُمْ يَوْمَ يُكْفَرُ تَشَانُ يُغْنِيهِ) هر کس را از ایشان کاری افتاده باشد که او بآن مشغول بود و بدیگری نپردازد و این آیه دلیل قول اول می شود و نیز ظاهر آیه بآن لایق است و مفسران گفتند معنی یعنی یغنیه باشد بدالت قول الشاعر :

سَيُغْنِيكَ حَرْبُ بَنِي مَالِكٍ عَنِ النُّفُوحِشِ وَ الْجَهْلِ فِي الْمَحْفَلِ (۱)
 ابن محیصن در شاذخوانده «شأن یغنیه» بفتح یاء و غین با معجم . عطاء بن یسار گفت از
 سوده جفت رسول الله ﷺ شنیدم که رسول ﷺ گفت «یحشر الناس حفاتاً عراةً غرلاً»
 یلجمهم العرق و یبلغ شحوم الاذان «روز قیامت خلقان را حشر کنند پای برهنه و تن برهنه
 و ختنه نا کرده عرق لگام دهن ایشان کند و تا بگوش ایشان برسد ، سوده گفت یا رسول الله
 پس چون برهنه باشند در عورت یکدنگر نگردند رسول ﷺ گفت آن روز بآن نپردازند
 که در عورت یکدیگر نگردند آنگاه این آیه بخواند « لکل امریءٍ منهم یومئذ شأن یغنیه»
 («وُجوهٌ یومئذٍ مُسْفِرَةٌ ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ») آنگاه باز نمود که خلقان در قیامت
 برد و وجه باشند رویهائی بود روشن و خندان و خرم و گشاده .

(«وُجوهٌ یومئذٍ عَلَیْهَا غِبْرَةٌ») رویها باشد گرد زده ، عطاء گفت رویهای ایشان
 روشن برای آن باشد که در دنیا در راه خدا و در جهاد گرد زده شده باشد و آنان که بر
 عکس این باشند از تنعم و رغبت نا کردن در جهاد و صیانت از آنکه گرد آلود شود روز قیامت
 خداوند رویهای گرد آلود باشند و ذلك قوله «ووجوه یومئذ علیها غبرة» .

(تَرْمَقُهَا قَمْرَةٌ) ای تغشاها قتره ، خاک بر او نشسته باشد و در خاک پنهان شده . در
 اخبار آمد که چون خدای تعالی مقاصه کند میان بهایم و ایشان را خاک گرداند آن خاک
 گرد شود و بر روی کافران بنشیند ، و قوله «قتره» ای ظلمة و سواد ، والقتره الظلمة . ابن زید
 گفت فرق میان غبره و قتره آن باشد که قتره گردی بود که در هوا باشد و غبره گردی
 باشد که بروی زمین نشیند . آنگه گفت آنانکه با ایشان این معامله رود :
 (اُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرَةُ الْفٰجِرَةُ) کافران و فاجران باشند و احدهما کافر و فاجر .

(۱) جنگ با فرزندان حرب بی نیاز میکند تر را از بدگویی و ناسزا در مجلس .

فهرست

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
قوله تعالى «الذين يظاهرون منكم» و اختلاف قراء و تفسیر آن .	۶۶	سورة الواقعة	
قوله تعالى «يا ايها الذين آمنوا اذا قيل لكم تفسحوا في المجالس» و سبب نزول آیه .	۷۶	عدد آیات و ثواب قراءت آن .	۲
گفتار ابن عمر راجع به قول پدرش در باره امیرالمؤمنین (ع) .	۷۹	قوله تعالى : «والسابقون السابقون» و أقوالی در معنی آن .	۸
قصه عبدالله بن عبدالله ابی و آب نیمخورده رسول (ص) .	۸۳	قوله : « وطلع منضود» و قراءت قراء .	۱۴
سورة الحشر		گفتار ابن مسعود راجع به خواب دیدن پیغمبر اکرم (ص) .	۱۷
عدد آیات و ثواب قراءت آن .	۸۵	قوله تعالى «لا يمسه الا المطهرون» و گفتار أنس و أبوالمعالیه .	۲۴
قوله تعالى «سبح لله ما في السموات و ما في الارض» و قول مفسران و کشته شدن کعب بن أشرف .	۸۹	سورة الحديد	
قوله تعالى «هو الذي أخرج الذين كفروا الاية» و گفتار مفسرین راجع به جعفر .	۹۱	عدد آیات و ثواب قراءت آن	۳۰
قوله تعالى «ما أفاء الله على رسوله» و گفتگو در باره مال فیء .	۹۶	قوله تعالى «سبح لله ما في السموات والارض» و تفسیر آن .	۳۵
روایت ابن مطعم در موضوع تقسیم نمودن پیغمبر (ص) سهم ذی القربی را .	۹۸	قوله تعالى «هو الاول والاخر» و تفسیر آن و أقوال عرفاء در باره آیه	۳۶
تقسیم نمودن پیغمبر اکرم (ص) غربت را بچهار قسم .	۱۰۲	گفتار رسول اکرم (ص) راجع به أهل یمن .	۴۰
قصه برصیصای راهب و مدت عبادت او و عاقبت امر او	۱۰۷	قوله تعالى «يوم ترى المؤمنين والمؤمنات» و خاصیت وضوء .	۴۱
روایت أنس مالك از رسول (ص) در باره اواخر سوره حشر .	۱۱۵	در موضوع قرض الحسن و ثواب آن .	۴۷
		نصیحت امیرالمؤمنین (ع) بعمار راجع بدنيا .	۴۸
		قوله تعالى «لكيلا تأسوا على ما فاتكم» و فرمایش حضرت صادق (ع) در موضوع آیه .	۵۲
		سورة المجادلة	
		عدد آیات و ثواب قراءت آن .	۶۰
		قوله تعالى «قد سمع الله» و شأن نزول آیه .	۶۴

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۱۶	عدد آیات و ثواب قراءت آن .	۱۵۹	عدد آیات و ثواب قراءت آن .
۱۱۹	قوله تعالى « يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوى - الآية » و سبب نزول آن .	۱۶۱	قوله تعالى « اذا جاءك المنافقون - الآية » و تفسیر آن .
۱۲۶	قوله تعالى « ولا تمسكوهن بمسالك الكواقر » و گفتار ابن عباس .	۱۶۲	قصه عبدالله ابی سلول و اجتماع نمودن بنو الممطلق بر حربه رسول اکرم (س) .
۱۲۹	فتح مکه و بیعت گرفتن پیغمبر اکرم (س) .	۱۶۵	قوله تعالى « والله العزة و الرسول و للمؤمنين » و تفسیر عزة .
۱۳۱	پاورقی راجع به منع یهود از یاس از آخرت و بیعت و نشور .	سورة التغابن	
سورة الصف		۱۶۷	عدد آیات و ثواب قراءت آن .
۱۳۲	عدد آیات و ثواب قراءت آن .	۱۷۰	قوله تعالى « فمنكم كافر » و بیان ایمان و کفر .
۱۳۴	قوله تعالى « يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون » و سبب نزول آیه .	۱۷۳	قوله تعالى « يا أيها الذين آمنوا ان من أزواجكم - الآية » و اینکه دوستی زن و فرزند و اموال مانع سعادت اخروی است
۱۳۷	قوله تعالى « واذقال عيسى بن مريم » و دو قول در معنی احمد و پاورقی راجع بآن .	سورة الطلاق	
سورة الجمعة		۱۷۵	عدد آیات و ثواب قراءت آن .
۱۴۱	عدد آیات و ثواب قراءت آن .	۱۷۷	قوله تعالى « يا أيها النبي اذا طلقتم النساء » و قول ابن عباس راجع به نزول قرآن .
۱۴۳	قوله تعالى « و آخرین منهم » و روایت عبدالرحمن بن ابی لیلی خواب پیغمبر اکرم (س) را .	۱۷۹	اخباری که در باره طلاق آمده است .
۱۴۵	قوله تعالى « يا أيها الذين آمنوا اذا نودى - الآية » و تفسیر آن و قراءت لفظ جمعه .	۱۸۰	گفتار مفسرین راجع به فاحشه .
۱۴۷	شرائط و وجوب نماز جمعه و پاورقی راجع به آن .	۱۸۳	قوله تعالى « و من يتوآله يجعل له مخرجاً » و گفتار مفسرین راجع بآیه .
۱۴۸	اشخاصیکه نماز جمعه از آنها ساقط است .	۱۸۴	قول حضرت صادق (ع) در موضوع آیه « و یرزقه من حیث لایحتسب » .
۱۴۹	روایت از حضرت رضا (ع) راجع به نوافل جمعه و غسل آن روز .	۱۸۷	گفتار رسول (س) « یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب » .
۱۵۲	فضیلت روز آدینه و ثواب آن و روایت سلیمان از پیغمبر اکرم (س) راجع به غسل روز آدینه .	سورة التحريم	
۱۵۵	روایت ابوذر غفاری از رسول اکرم (س) راجع به روز آدینه .	۱۹۱	عدد آیات و ثواب قراءت آن .
۱۵۸	قوله تعالى « و اذا راوا تجارة - الآية » و تفسیر آیه .	۱۹۳	سبب نزول آیه تحریم .
		۱۹۵	افشا کردن عایشه و حفصه سر پیغمبر اکرم (س) را .
		۱۹۸	روایت زهری درباره کناره گیری پیغمبر (س) از عائشه .

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
سورة نوح		سورة الملک	
۲۷۱ عدد آیات و ثواب قراءت آن .		۲۰۱ قول بینمبر اکرم (س) راجع به توبه نوح .	
۲۷۵ د قوله تعالی دیرسل السماء علیکم مدراراً و باستسقاء رفتن عمر .		۲۰۳ ایمان آوردن آسیه زن فرعون .	
۲۷۶ پاورقی راجع باسمان .		۲۰۴ تعریف رسول اکرم (س) از چهار زن .	
۲۷۸ قصه پسران آدم (ع) و مردن یکی از آنها و صورت ساختن شیطان آن مرده را .		سورة القلم	
۲۸۰ قوله تعالی د و قال نوح رب لاتندر - الایة و دعای نوح (ع) برکفار .		۲۲۰ عدد آیات و ثواب قراءت آن .	
سورة الجن		۲۲۳ قوله تعالی د نون ، و اختلاف قراءت آن .	
۲۸۲ عدد آیات و ثواب قراءت آن .		۲۲۹ قوله تعالی د و انک لعلی خلق عظیم ، و گفتگو در مصداق آیه .	
۲۸۴ قوله تعالی د قل اوحی الی - الایة ، و گفتار مفسران .		۲۳۲ روایت حضرت امیر المؤمنین (ع) در «وزنیم» .	
۲۸۷ پاورقی راجع به ستاره باران در آسمان .		۲۳۸ قوله تعالی د یوم یکشف عن ساق ، و قراءت قراء ، و مراد از آیه .	
۲۸۸ پاورقی راجع به علم غیب .		۲۴۲ قوله تعالی د وان یکاد الذین - الایة ، و سبب نزول آیه .	
۲۹۱ قوله تعالی د وان المساجد لله ، و سبب نزول آیه .		سورة الحاقة	
سورة المزمل		۲۴۵ عدد آیات و ثواب قراءت آن .	
۲۹۵ عدد آیات و ثواب قراءت آن .		۲۴۸ قوله تعالی د سخرهم سبع لیل ، و شرح آیه .	
۲۹۷ قوله تعالی د یا ایها المزمل ، و وقت فرود آمدن سوره .		۲۵۱ قوله تعالی د و یحمل عرش ربک - الایة ، و تفسیر آیه .	
۲۹۹ قوله تعالی د ان ناشئة اللیل ، و گفتار ابن عباس در باره ناشئه .		سورة المعارج	
سورة المدثر		۲۵۸ عدد آیات و ثواب قراءت آن .	
۳۰۵ عدد آیات و ثواب قراءت آن .		۲۶۰ قوله تعالی د سأل سائل بعذاب واقع ، و قراءت قراء ، و سبب نزول آیه .	
۳۰۷ قوله تعالی د یا ایها المدثر ، و گفتار جابر فرمایش بینمبر اکرم (س) را .		۲۶۵ قوله تعالی د ان الانسان خلق هلوعاً ، و تفسیر آن .	
۳۰۸ قوله تعالی د و ثیابک فطهر ، و معنی آیه .			
۳۱۱ قوله تعالی د انه فکر و قدر ، و سبب نزول آیات و گفتار ولید بن مغیره و تعجب او از آیات .			
۳۱۴ قوله تعالی د علیها تسعة عشر ، و یک پاورقی مفهید .			

موضوع	صفحة	موضوع	صفحة
سورة النبأ		٣١٨ قوله تعالى « فما تنفعهم شفاعة الشافعين ، وكفئار عبدالله مسعود .	
٣٦٧ عدد آيات و ثواب قراءت آن .		سورة القيامة	
٣٦٩ قوله تعالى « دعم يتساء لون عن النبأ العظيم ، و اختلاف مفسرين .		٢٢١ عدد آيات و ثواب قراءت آن .	
٣٧٢ قوله تعالى « و أنزلنا من المصبرات ، و أقوال مفسرين		٢٢٣ قوله تعالى « لا اقم بيوم القيمة ، و قراءت قراء .	
٣٧٤ قوله تعالى « لا يثن فيها أحقاباً ، و اختلاف علماء در حقب .		٣٢٥ قوله تعالى « بلى قادرين على أن نسوي بنانه ، و پاورقى راجع به بنان .	
٣٧٧ قوله تعالى « يوم يقوم الروح - الاية و سؤال جهودان از رسول (س) درباره روح .		٣٣٠ قوله تعالى « وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ، و عدم امكان رؤيت .	
٣٧٩ قوله تعالى « و يقول الكافر ياليتنى كنت ترابا ، و تفسير آن .		٣٣٤ قوله تعالى « و التفت الساق بالساق ، و أقوال مفسرين .	
سورة النازعات		سورة الانسان	
٣٨٠ عدد آيات و ثواب قراءت آن .		٣٣٨ عدد آيات و ثواب قراءت آن .	
٣٨٢ قوله تعالى « و النازعات غرقاً ، و كفئار مفسرين .		٣٤٠ قوله تعالى « هل أتى على الانسان - الاية ، و تفسير آن .	
٣٨٤ قوله تعالى « فالدبرات أمراً ، و پاورقى راجع به قول مشائبان و اشراقيان .		٣٤٣ قوله تعالى « ان الابرار يشربون من كأس - الاية ، .	
٣٨٨ قوله تعالى « ءأنتم أشد خلقاً أم السماء بنيتها ،		٣٤٦ تفسير مفسران درباره ابرار و معنى ايتار .	
سوره عبس		٣٥٣ قوله تعالى « و سقيهم ربهم شراباً طهوراً ، و معنى رب .	
٣٩٢ عدد آيات و ثواب قراءت آن .		سورة المرسلات	
٣٩٤ قوله تعالى « عبس و تولى ، و سبب نزول آيه .		٣٥٨ عدد آيات و ثواب قراءت آن .	
٣٩٦ قوله تعالى « قتل الانسان ما أكفره ، و أقوال مفسرين در باره انسان .		٣٦٠ قوله تعالى « و المرسلات ، و قول عبدالله مسعود .	
٣٩٨ قوله تعالى « يوم يفر المرء من أخيه ، و تفسير آيه .		٣٦٣ قوله تعالى « الم نهلك الاولين .	
		٣٦٥ قوله تعالى « ان المتقين في ظلال و عيون .	



